



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق  
علیه  
السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

سلسلہ پژوهش‌هایی دربارهٔ وضو (۱)

حکم

وضوی پیامبر

بحث تاریخی

نویسنده: سید علی شهرستانی

مترجم: سیدهازی حسینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# وضوی پیامبر ( صلی الله علیه و آله و سلم )

نویسنده:

علی شهرستانی

ناشر چاپی:

عروج اندیشه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۹	وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله جلد ۲
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۴	فهرست موضوعات
۲۰	تقدیم
۲۲	درآمد
۲۶	مقدمه
۲۶	اشاره
۳۴	تعبد و مُتَعَبِدَان
۴۰	اجتهاد و مجتهدان
۴۷	مجتهدان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله
۵۲	مجتهدان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله
۵۷	عثمان و اجتهاد
۵۹	عثمان و وضو
۶۸	مخالفانِ عثمان
۷۱	چه کسی اختلاف در وضو را آغازید؟
۸۳	عثمان و بدعت در وضو
۹۰	چرا وضویی نو؟
۹۴	امام علی علیه السلام و وضو
۹۹	وضو در دوره امویان
۱۰۹	وضو در دوره عباسیان
۱۱۱	منصور و وضو
۱۱۴	مهدی و وضو

- ۱۱۷ ..... رشید و وضو
- ۱۲۳ ..... سخن پایانی
- ۱۳۱ ..... واکاوی رویکرد روایی در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۳۱ ..... اشاره
- ۱۳۳ ..... بخش اول: واکاوی روایات صحابه در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر سند و دلالت و نسبت
- ۱۳۳ ..... اشاره
- ۱۴۷ ..... واری روایات عثمان بن عفان از نظر سند و دلالت و نسبت
- ۱۴۷ ..... اشاره
- ۱۵۱ ..... روایات وضوی غَسَلِی
- ۱۷۷ ..... واری سندی
- ۱۷۷ ..... اشاره
- ۱۷۹ ..... (۱) واری سندی روایات حُمران از عثمان
- ۱۷۹ ..... اشاره
- ۲۲۳ ..... شرح حال حُمران (راوی وضوی عثمان)
- ۲۲۸ ..... تاریخ یهود در عراق
- ۲۴۲ ..... مدارس دینی عراق قبل از اسلام
- ۲۴۸ ..... ارتباط عرب با امپراطور روم و فارس
- ۲۵۶ ..... فتح عراق و سقوط منادره
- ۲۵۸ ..... عین التمر
- ۲۶۰ ..... مهم ترین ملحقات و توابع عین التمر
- ۲۶۰ ..... اشاره
- ۲۶۰ ..... ۱ . شفاثا
- ۲۶۰ ..... ۲ . نقیره
- ۲۶۰ ..... ۳ . غزه
- ۲۶۱ ..... ۴ . حصن أُخیضر
- ۲۶۲ ..... فتح عین التمر

- ۲۶۵ ..... سقوط حصن
- ۲۷۴ ..... اسیران فتح عین التمر و شمار آنها
- ۳۱۷ ..... حُمران بن أبان کیست ؟
- ۳۱۸ ..... سخنان عالمان درباره حُمران
- ۳۲۶ ..... نام حُمران و نام پدر او چیست ؟
- ۳۲۸ ..... حُمران عرب است یا عجم ؟
- ۳۳۴ ..... ادله عرب بودن حُمران و نقض آنها
- ۳۴۷ ..... یهودی بودن حُمران
- ۳۵۱ ..... نصرانی بودن حُمران
- ۳۵۸ ..... حُمران و افشای اسرار خلافت
- ۳۶۲ ..... حُمران و افشای راز جانشینی سعد بن ابی وقاص بر کوفه
- ۳۶۴ ..... حُمران و ازدواج در عده
- ۳۶۵ ..... حُمران و عامر بن عبد قیس زاهد
- ۳۶۹ ..... رشوه ولید به حُمران
- ۳۷۱ ..... ضرب سکه به نام حُمران
- ۳۷۴ ..... چکیده
- ۳۸۵ ..... (۲) واریسی سندی روایات غیر حُمران از عثمان
- ۴۱۹ ..... واریسی دلالت روایات وضوی غسلی
- ۴۱۹ ..... اشاره
- ۴۲۱ ..... مناقشه دلالی
- ۴۴۶ ..... مرحله انتقالی
- ۴۷۱ ..... نسبت خبر به او
- ۴۷۱ ..... اشاره
- ۴۸۲ ..... زُهری کیست ؟
- ۵۰۹ ..... دیگر راویان وضوی عثمانی و جاهای تمرکز آنان
- ۵۰۹ ..... مقایسه میان تبعید حُمران یهودی و تبعید دیگران

۵۲۰	عثماني بودن بصره
۵۲۴	واسط
۵۳۰	بصره و موالی
۵۳۶	موالی و شعوبته
۵۴۲	موالی و اهل بیت علیهم السلام
۵۵۵	قریشیان
۵۶۰	تطبیق بحث های پیشین
۵۷۶	قریشی ها
۵۸۳	موالیان قریشی ها
۵۹۴	موالیان غیر قریشی و ایرانی
۶۱۱	بعضی از شگفتی های راویان وضوی عثمانی
۶۲۹	خدشه دار بودن راویان وضوی عثمانی
۶۳۹	نگرش سازش: سازگار ساختن اخباری که اهل سنت در شستن پا و سر روایت کرده اند
۶۹۹	سخن پایانی
۷۰۰	منابع و مأخذ
۷۲۸	درباره مرکز



مشخصات کتاب

سرشناسه: شهرستانی، علی، ۱۳۳۷ -

عنوان قراردادی: وضوء النبی: البحث تاریخی... فارسی

عنوان و نام پدیدآور: وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله: بحث تاریخی: تاریخ اختلاف مسلمانان در وضوء، و اسباب و انگیزه های آن/ نویسنده سیدعلی شهرستانی؛ مترجم سیدهادی حسینی.

مشخصات نشر: تهران: دلیل ما، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۶۳۸ ص.

فروست: سلسله پژوهش هایی درباره وضوء؛ ۱.

شابک: ۱۹۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۳۹۷-۷۹۱-۷

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۶۰۷]-۶۳۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: وضوء -- تاریخ

موضوع: فقه تطبیقی

شناسه افزوده: حسینی، سیدهادی، ۱۳۴۳ - ، مترجم

رده بندی کنگره: ۵/۱۸۵/BP/ش ۹ و ۴۱/۶۳۰۴۱ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۵۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۷۲۳۷۴۲

ص: ۱

اشاره

وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله

وارسی روایات صحابه در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله

مرویات عثمان بن عفان

اثر

سید علی شهرستانی

ترجمه

سید هادی حسینی

جلد دوم



بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣



## فهرست موضوعات

تقدیم ... ۹

درآمد ... ۱۱

مقدمه ... ۱۵

تعبد و مُتَعَبِّدان ... ۲۳

اجتهاد و مجتهدان ... ۲۸

مجتهدان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ... ۳۵

مجتهدان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ... ۴۰

عثمان و اجتهاد ... ۴۵

عثمان و وضو ... ۴۷

مخالفانِ عثمان ... ۵۶

چه کسی اختلاف در وضو را آغازید؟ ... ۵۹

عثمان و بدعت در وضو ... ۷۱

چرا وضویی نو؟ ... ۷۸

امام علی علیه السلام و وضو ... ۸۲

وضو در دوره امویان ... ۸۷

وضو در دوره عباسیان ... ۹۷

ص: ۵

منصور و وضو ... ۹۹

مهدی و وضو ... ۱۰۲

رشید و وضو ... ۱۰۵

سخن پایانی ... ۱۱۱

واکاوی رویکرد روایی در وصفِ وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله ... ۱۱۹

بخش اوّل : واکاوی روایات صحابه در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر سند

و دلالت و نسبت ... ۱۲۱

وارسی روایات عثمان بن عفّان از نظر سند و دلالت و نسبت ... ۱۳۵

روایات وضوی غسّلی ... ۱۳۹

وارسی سندی ... ۱۶۵

۱ - واریسی سندی روایات حُمران از عثمان ... ۱۶۷

شرح حال حُمران (راوی وضوی عثمان) ... ۲۱۰

تاریخ یهود در عراق ... ۲۱۵

مدارس دینی عراق قبل از اسلام ... ۲۲۹

ارتباط عرب با امپراطور روم و فارس ... ۲۳۵

فتح عراق و سقوط مناذره ... ۲۴۳

عین التّمّر ... ۲۴۵

مهم ترین ملحقات و توابع عین التّمّر ... ۲۴۷

۱ . شفاثا ... ۲۴۷

۲ . نقیره ... ۲۴۷

٣. غزه ... ٢٤٧

٤. حصن أخضر ... ٢٤٨

ص: ٦



فتح عین التمر ... ۲۴۹

سقوط حصن ... ۲۵۲

اسیران فتح عین التمر و شمار آنها ... ۲۶۱

حُمران بن أبان کیست؟ ... ۳۰۴

نام حُمران و نام پدر او چیست؟ ... ۳۱۳

حُمران عرب است یا عجم؟ ... ۳۱۵

ادلّه عرب بودن حُمران و نقض آنها ... ۳۲۱

یهودی بودن حُمران ... ۳۳۴

نصرانی بودن حُمران ... ۳۳۸

حُمران و افشای آسرار خلافت ... ۳۴۵

حُمران و افشای راز جانشینی سعد بن ابی وقاص بر کوفه ... ۳۴۹

حُمران و ازدواج در عدّه ... ۳۵۱

حُمران و عامر بن عبد قیس زاهد ... ۳۵۲

رشوه ولید به حُمران ... ۳۵۶

ضرب سگّه به نام حُمران ... ۳۵۸

چکیده ... ۳۶۱

۲ - واریسی سندی روایات غیر حُمران از عثمان ... ۳۷۲

واریسی دلالت روایات وضوی غسلی ... ۴۰۵

مناقشه دلالی ... ۴۰۷

مرحله انتقالی ... ۴۳۲

نسبت خبیر به او ۴۵۷۰۰۰

زُهری کیست؟ ۴۶۸۰۰۰

ص: ۷

دیگر راویان وضوی عثمانی و جاهای تمرکز آنان ۴۹۴

مقایسه میان تبعید حُمران یهودی و تبعید دیگران ۴۹۴

عثمانی بودن بصره ۵۰۴

واسط ۵۰۸

بصره و موالی ۵۱۳

موالی و شعوبیه ۵۱۹

موالی و اهل بیت علیهم السلام ۵۲۵

قریشیان ۵۳۸

تطبیق بحث های پیشین ۵۴۳

قریشی ها ۵۵۹

موالیان قریشی ها ۵۶۶

موالیان غیر قریشی و ایرانی ۵۷۶

بعضی از شگفتی های راویان وضوی عثمانی ۵۹۳

خدشه دار بودنِ راویانِ وضوی عثمانی ۶۱۰

نگرش سازش : سازگار ساختن اخباری که اهل سنت در شستن پا و سر روایت کرده اند با اخباری که از پیامبر در مسح این

دو عضو هست ۶۲۰

سخن پایانی ۶۸۰

منابع و مآخذ ۶۸۱

ص: ۸

به مردانِ علم و تحقیق و دانش پژوهانِ شریعت ؛

به همه کسانی که در هر جای این کره خاکی در پی حقیقت و شیفته علم اند ؛

به آنان که از بندهای تعصب رهیده اند و دوست دارند تاریخ تشریح و ملابسات آن را با تحلیل و واقع نگری بکاوند ؛

به برادرانم ، علمای الأزهر ، زیتونه ، قرویین ، قاریونس ، مکه ، دانشگاه مدینه ، أم دُرمان و دیگر دانشگاه های اسلامی ؛

به زنان مسلمانِ بیدار و آگاه در هر کجا که هستند ؛

به کسانی که شناخت تاریخ اسلام را دوست دارند و می خواهند سبب اختلافِ مسلمانان (و شعبه شعبه شدن آنها به مذهب ها و فرقه ها) را دریابند ؛

این پژوهش را در راستای پیشرفتِ حرکتِ مبارکِ علمی ، تقدیم می دارم .



وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله از موضوعات مهمی است که باید در قالب «تشریح و ملاحظات احکام در میان مسلمانان» به واری آن پرداخت .

به دلیل تناقض گویی های فراوان در آن و بدان خاطر که نخستین الگوی طرح ما (بررسی مقایسه ای فقه اسلامی) از اولین باب فقه باشد ، بحث در این زمینه را از چهار جنبه بررسی کرده ایم :

### ۱. رویکرد تاریخی

در این قسمت ، به اختلاف مسلمانان در وضو از عهد پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخر دوران

عباسی اول ، پرداختیم ، زمان اختلاف را مشخص ساختیم ، به مسائل پشت پرده آن رهنمون شدیم و به امور جدیدی که در عصرهای متأخر از سوی خلفای با آن همراه گشت ، اشاره کردیم .

این بحث ، به منزله مقدمه ای برای پژوهش در این راستا بود ، و بارها به صورت خلاصه و کامل چاپ شد و به زبان های گوناگون ترجمه گردید .

### ۲. رویکرد روایی

در این عرصه ، اختلاف نقل های بعضی از صحابه را با روایات اهل بیت علیهم السلام

و با بعض دیگر از صحابه ، در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله بر اساس معیارهای

رجالی و درایه ای شیعه و سنّی می آوریم . بعضی از مبانی اختلاف و آسبابی را که در صحیح دانستن این نقل یا آن روایت ، دنبال کرده ایم ، روشن ساخته ایم و آنچه را از صحابه یا اهل بیت روایت شده است نپذیرفته ایم مگر اینکه با سیره عمومی و مبانی فقهی و اقوال دیگرشان سازگار باشد و اصطلاح «نسبه الخبر إلیه» (نسبت خبر به شخص) را بر آن گذارده ایم .

و این بحث جدیدی است و بجاست در فروع اختلافی به کار رود ؛ چراکه پشت پرده مسئله و ریشه های اختلاف را می نمایاند .

### ۳. رویکرد قرآنی و لغوی

در این ناحیه ، همه وجوهی را که اهل سنّت در قرائت جرّ « وأرْجُلکم » آورده اند ، ذکر کردیم و پاسخ گفتیم .

نیز ادعاهای اهل سنّت را در قرائت آیه وضو بیان کرده ایم و آنچه را برای اثبات شستن پاها - در وضو - گفته شده و ممکن است به ذهن آید ، آورده ایم و پاسخ داده ایم .

در پایان به چگونگی استدلال اهل سنّت به قرائت شاذّ رفع « وأرْجُلکم » برای اثبات شستن پاها اشاره داریم و جواب آن را باز گفته ایم .

در فصل پایانی بحث قرآنی ، همه آنچه را اهل سنّت پیرامون قاعده «جرّ به جوار» (جرّ کلمه از باب جرّ لفظ کناری آن) گفته اند و به آن برای اثبات شستن پاها استدلال کرده اند (و اینکه « وأرْجُلکم » از باب مجاوره با « بَرُّوْسیکُمْ » مجرور است و مفاد آن شستن پاهاست) آورده ایم و پاسخ داده ایم .

خوش داشتم در آغاز پژوهش در این زمینه ، به سبب جمع قرآن از سوی

عثمان اشاره کنم و اینکه آیا جمع او در اختلاف فقهی میان مسلمانان اثر گذارد یا نه ؟ نیز به دلایل تقویت کننده ای که بعدها از آن برای استوار سازی وضوی عثمان ، استفاده شد ؛ مانند این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله :

- وَيْلٌ لِّأَعْقَابِ (أَوْ لِلْعَرَاقِبِ) مَنِ النَّارِ ؛ وای بر پاشنه ها از آتش .

- أَسْبِغُوا الْوُضُوءَ ؛ وضو را به طور کامل و تمام به جای آورید .

- أَتَمُّوا الْوُضُوءَ ؛ وضوی کامل و تمام بگیرید .

و دیگر بحث ها که با قرآن و زبان عرب ، مرتبط اند ، لیکن گستردگی بحث اجازه نداد همه این آرزوها را تحقق بخشیم ، به پژوهشی در مسئله جمع قرآن در کتابی جداگانه ، بسنده کردیم و دیگر بحث ها را برای وقت دیگر وا نهادیم .

۴ . رویکرد تأسیسی (فقهی و اصولی)

این بخش ، واکاوی مهم ترین مسائل وضو و احکام آن (بدون پرداختن به بیان چگونگی وضوی پیامبر) از دید فقهای مذاهب اسلامی و نگرش های اصولی شان می باشد و استدلال هایی را که در اسباب و موجبات وضو و نواقض آن آورده اند .

در این زمینه ، به دلایل فقهی و اصولی آنها اشاره می کنیم و نقل اقوال را بی طرفانه می آوریم و دیدگاه خود را با ادله و شواهد تقویت می کنیم .

این بحث - اگر به انجام رسد - وسیع تر و شامل تر از سخنانی است که فقهای پیشین ما در کتاب های استنباطی فقه اختلافی آورده اند . امیدواریم به خواست خدای متعال بر این کار توفیق یابیم .



اکنون پس از چاپ رویکرد تاریخی «وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله» با خوانندگان گرامی همراه می شویم تا بحث را از جنبه دیگری پی گیریم و آن رویکرد روایی در مسئله وضوست که در یک مقدمه و دو بخش سامان یافته است :

بخش اول : واری روایات صحابه در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر سند و دلالت و نسبت .

بخش دوم : واری روایات اهل بیت در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر سند

و دلالت و نسبت .

ص: ۱۴

مقدمه

اشاره

ص: ۱۵



پیش از پرداختن به رویکرد روایی مسئله وضو و واری روایاتی که حاکی وصف وضوی پیامبرند، بجاست سیمایی از جامعه اسلامی را هنگام ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله بیاوریم و مسائل پشت پرده ای را بنمایانیم که زمینه را برای اختلاف در احکام شرعی (از جمله وضوی پیامبر) آماده ساخت.

در کتاب «منع تدوین حدیث» بعضی از علل و اسباب و ملاحظات<sup>(۱)</sup> را روشن ساختیم که به تقسیم مسلمانان به دو گروه فکری - بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله - انجامید و

هر کدام از آنها روش و مبنای خود را داشتند.

بعضی از صحابه به لزوم گرفتن احکام از قرآن و سنت فرا می خواندند و رأی و اجتهاد را در قبال آن بر نمی تافتند.

ص: ۱۷

۱- . واژه «مُلابسات» جمع مُلابَسَه از ماده «لَبَس» به معنای خلط نا آشکار چیزی به چیز دیگر و مشتبه ساختن آن است، برخی آن را به «شرایط، اوضاع و احوال» معنا کرده اند. شاید ترکیب فارسی «زد و بند» (که به معنای ساخت و پاخت و سازش پنهانی دو یا چند تن برای پیش بردن کاری یا به دست آوردن چیزی است) ترجمه مناسبی برای واژه «ملابسات» باشد. مقصود از «ملابسات تشریح» یا «ملابسات احکام»، همه انگیزه ها و تصرفات و فضا سازی هایی است که به شیوه ها و ترفندهای گوناگون، در حیطه شریعت صورت گرفت و به تغییر بسیاری از احکام و فروع فقهی انجامید و بدعت هایی در دین پدید آورد و سیمایی از شریعت را نمایاند که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله سابقه نداشت (م).

بعضی دیگر به مشروع بودن نظر اشخاص قائل بودند و قول آنان را در برابر نص (قرآن و سنت) درست می دانستند؛ چراکه بر این باور بودند که آنان ملاکات احکام و روح تشریح را دریافته اند.

گروه نخست، راه طاعت و امتثال همه احکام صادر از خدا و پیامبر را در پیش گرفتند. اینان به خود و دیگران اجازه نمی دادند که در احکام شرعی، به آرای شخصی و اجتهادات بر ناگرفته از قرآن و سنت، عمل کنند.

گروه دوم - مجتهدان در برابر نص - کسانی بودند که در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله به رأی فتوا می دادند و با وجود نص، در پی مصلحت برمی آمدند.

اینان گرچه به رسالت پیامبر اعتقاد داشتند، لیکن آن قداست و مکانتی را که خدا به پیامبر ارزانی داشت، نمی پذیرفتند و در مواقع بسیاری با پیامبر صلی الله علیه و آله چنان رفتار می کردند که گویا آن حضرت یک انسان ناکامل است. خطا و صواب می کند و لعن و ناسزا می گوید، سپس برای نفرین شده ها آمرزش می خواهد. (۱)

این تقسیم فکری میان صحابه، از اسبابی است که اختلاف مسلمانان را در احکام شرعی - بعد از پیامبر - رقم زد.

این تقسیم در بر دارنده علل دیگری است که در لابلای بحث - به خواست خدا - به آن می پردازیم.

آری، داعیان اجتهاد در راستای مشروع بودن این اختلاف به حدیث

ص: ۱۸

---

۱- صحیح مسلم ۴: ۲۰۰۸؛ مسند احمد ۲: ۳۱۶ و ۴۴۹، حدیث ۸۱۸۴ و ۹۸۰۱ و جلد ۳، ص ۴۰۰، حدیث ۱۵۳۲۹.

صلی الله علیه و آله استدلال کرده اند که فرمود: اِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ؛ (۱) اختلاف ائمتّم مایه رحمت است .

لیکن آیا به راستی «اختلاف ائمتّم ، مایه رحمت است» به معنایی که آنان تفسیر می کنند ؟ یا این حدیث معنای دیگری دارد ؟

اگر این معنا درست باشد ، دو روایت زیر را از پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه تفسیر

کنیم ؟!

لَا تَخْتَلَفُوا فَتَهْلِكُوا؛ (۲) اختلاف نکنید [ وگرنه ] هلاک می شوید .

سَفَرُ قَوْمِي إِلَى تَيْفٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً؛ فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ وَالْبَاقِي فِي النَّارِ؛ (۳) ائمتّم هفتاد و اندی فرقه خواهند شد ؛ یک فرقه نجات می یابد و دیگران در دوزخ اند .

با آنکه کتاب دینی مسلمانان یکی است و یک پیامبر دارند ، چرا بدین اندازه میانشان اختلاف است ؟

یکی «دست باز» و دیگری «دست بسته» نماز می خواند ، یکی پاها را در نماز به هم می چسباند و دیگری پاها را از هم باز می کند ، یکی پاها را در وضو می شوید و دیگری مسح می کشد ، یکی بَسْمَلَه را به جَهْر می گوید و دیگری به اِخْفَات ، یکی پس از حمد «آمین» بر زبان می آورد و دیگری نه .

عجیب این است که همه اینان اقوال و افعالشان را - با وجود این ناسازگاری آشکار - به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهند !

ص: ۱۹

۱- . کنز العمیال ۱۰ : ۵۹ ، حدیث ۲۸۶۸۶ . در «فیض القدیر ۱ : ۲۷۴» آمده است : سُبُكِي می گوید : این حدیث ، میان محدثان معروف نمی باشد . برای این روایت بر سند صحیح یا ضعیف یا موضوعی دست نیافتم ... حافظ عراقی می گوید : سند این روایت ضعیف است .

۲- . بنگرید به ، صحیح بخاری ۲ : ۸۴۹ ، حدیث ۲۲۷۹ .

۳- . بنگرید به ، الأحادیث المختاره ۷ : ۹۰ ؛ مصنّف عبدالرزاق ۱۰ : ۱۵۶ ، حدیث ۱۸۶۷۵ .

آیا همه اینها را پیامبر صلی الله علیه و آله گفت و انجام داد و هر دو نقل از آن حضرت ، درست است ؟ یا همه این نقل ها (چنان که اهل سنت قائل اند) صحیح اند !؟

یا در همه این حالت ها ، فعل پیامبر صلی الله علیه و آله واحد بود ؟

اگر فعل پیامبر واحد بود ، این اختلاف (که گاه دفع و انکار آن دشوار است) از کجا پدید آمد ؟

آیا در شریعت خدا وظیفه داریم بر یک رأی بمانیم یا به اختلاف امر شده ایم ؟

اختلاف نقل از یک صحابی را به چه چیزی می توان تفسیر کرد ؟ (۱)

چرا دو نگرش در شریعت پدید آمد ؟ یکی به تعدد فرا می خواند و دیگری به وحدت ؟

اگر متعدّد بودن (چند دستگی) مطلوب شارع بود ، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرقه ناجیه امت را به یکی از ۷۳ فرقه منحصر ساخت و بقیه را دوزخی شمرد ؟

آیا بر اساس تفسیر پیشین از اختلاف ، پیامبر صلی الله علیه و آله نباید همه را اهل نجات به شمار می آورد و یکی را دوزخی می دانست !؟

بلکه مجالی برای اینکه حتی یک فرقه در آتش باشد ، باقی نمی ماند .

و اگر یکپارچگی مطلوب شارع بود ، چرا متعدّد بودن را صحیح دانست و ملتزم شد ؟

آیا اینکه گفته اند «اختلاف امت به همین اعتبار رحمت است» درست است ؟

در این صورت ، تأکید خدای سبحان بر وحدت کلمه ، برای چیست ؟

ص: ۲۰

---

۱- . در مقدمه جلد سوم ، این مطلب را روشن خواهیم ساخت .

و اگر تفرقه مطلوب شارع بود ، معنای این سخن خدای متعال چیست که

می فرماید :

« وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا »؛ (۱) اگر این قرآن از نزد غیر خدا بود ، در آن اختلاف فراوانی می یافتند

و نیز اینکه :

« وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ »؛ (۲) این [ تعالیم و احکام ] راه مستقیم من است آن را بپیمایید و از راه ها [ی دیگر] پیروی نکنید که شما را از راه خدا پراکنده می سازد . خدا شما را به اینها سفارش می کند بدان امید که پرهیزکار شوید .

قائل شدن به متعدد بودن یا ایمان به وحدت ، به عواملی برمی گردد که منجر شد مسلمانان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله چند دسته شوند که مهم ترین آنها تقسیم مسلمانان به دو گروه اصلی است :

۱ . مکتب تعبّد محض = یکپارچگی در پرتو پیروی از نص [ متن محوری ]

۲ . مکتب اجتهاد و رأی = چند دستگی در پرتو پیروی از رأی [ رأی محوری ]

در کتاب «منع تدوین حدیث» و «تاریخ حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله» درباره این دو مکتب ، به تفصیل سخن گفته ایم و ریشه های اجتهاد و رأی را نزد عرب قبل از اسلام روشن ساخته ایم ؛ اینکه درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله چه تصویری داشتند و چگونه با آن حضرت همچون یک شخص عادی برخورد می کردند که خطاب و

ص: ۲۱

---

۱- . سوره نساء ۴ آیه ۸۲ .

۲- . سوره انعام ۶ آیه ۱۵۳ .



صواب می کند و در هنگام خشم چیزی را می گوید که در حالت خرسندی آن را بر زبان نمی آورد .

بالتر از این ، بر اساس فهم بعضی از آنان ، پیامبر صلی الله علیه و آله فقط پادشاهی بود که جنگید و پیروز شد و تعالیم او ، مقرراتی اند که از نزد خود صادر کرد و خدای سبحان چیزی را در این زمینه نازل نفرمود .

اسلام برای آنکه اُمت را متحد سازد ، شهادت «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (خدایی جز خدای یکتا نیست) و شهادت «وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» (و محمد رسول خداست) را آورد .

شهادت اول ، به قصد اجتماع عرب (و از آنجا همه جهان) بر یک اعتقاد بود ؛ یکتایی معبود و ترک پرستش خدایان و بت های موجود نزد آنان .

شهادت دوم ، پایان دادن به رهبران متعدّد و درگیری های قبیله ای و گرد آمدن پیرامون یک رهبر را در نظر داشت و آن [ شخص یگانه ] پیامبر انسانیّت بود .

یعنی اسلام خواست از نظر اعتقادی آنان را یکدست سازد و همه ، خدای متعال را پرستند و تنها محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان رهبر روحی و سیاسی و اجتماعی بپذیرند ؛ زیرا وحدت فکری و رهبری ، از اموری است که اُمت را قوی می سازد و شأن آنان را بالا می برد (بر خلاف متعدّد بودن ، که به تفرقه و اختلاف می انجامد) .

اکنون - به طور فشرده - پیرامون تعیّد و متعبدان و اجتهاد و مجتهدان و نقش هر کدام از این دو در وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله سخنانی را می آوریم .

قرآن و سنت ، متعدّد بودن (چند دستگی) را تشریح نکردند ، بلکه آمدند تا این اعتقاد جاهلی را (که بر حُبّ ذات و طمع در ریاست مبتنی بود) بشکنند و نابود سازند .

خدای سبحان در قرآن بارها و با الفاظ مختلف بر وجوب پیروی از پیامبر اُمّی ، تأکید می ورزد :

« مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ »؛ (۱) هر که از پیامبر فرمان بَرَد ، از خدا اطاعت کرده است .

« وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ »؛ (۲) هر کس از خدا و پیامبرش اطاعت کند و از خدا بترسد و بیم داشته باشد [ راه درستی را می پیماید ] و اینان اند که بَرَنده اند .

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ »؛ (۳) ای کسانی که ایمان آوردید ، از خدا اطاعت کنید و پیامبر را فرمان برید ، و اعمالتان را باطل نسازید .

« إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ »؛ (۴) سخن مؤمنان هنگامی که سوی پیامبر

ص: ۲۳

۱- . سوره نساء ۴ آیه ۸۰ .

۲- . سوره نور ۲۴ آیه ۵۲ .

۳- . سوره محمّد صلی الله علیه و آله ۴۷ آیه ۳۳ .

۴- . سوره نور ۲۴ آیه ۵۱ .

دعوت شوند تا میانشان حکم کند ، این است که : «شنیدیم و فرمان بردیم» و اینان اند که رستگارند .

« وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا »؛ (۱) هیچ مرد و زن مؤمنی را نسزد که آن گاه که خدا و رسولش در امری حکم کند ، برای خویش حق اختیار قائل شود ؛ و هر کس خدا و رسول او را عصیان ورزد ، در گمراهی آشکار است .

و دیگر آیاتی که به پیروی و طاعت پیامبر صلی الله علیه و آله امر می کنند و بیشتر آنها با طاعت خدای متعال مقرون است و این بدان معناست که امر پیامبر صلی الله علیه و آله همان امر خداست .

در عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله و اینکه آن حضرت جز از جانب خدا سخن نمی گوید ، همین بس که خدای متعال می فرماید :

« وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا - وَخَىٰ يُوحَىٰ »؛ (۲) پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی گوید ، آنچه بر زبان می رود جز وحیی که به او می شود ، نیست .

« إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْأَلُوا تَأْذِينَ إِنَّ الَّذِينَ يَسْأَلُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ »؛ (۳) همانا مؤمنان - تنها - کسانی اند که به خدا و رسولش ایمان آورند و هنگامی که برای کاری همگانی نزدش باشند ، بی اجازه او بیرون نروند [ ای پیامبر ] آنان که از تو اجازه می گیرند ، همان کسانی اند که به خدا و رسول او ایمان [ راستین ] دارند .

ص: ۲۴

۱- . سوره احزاب ۳۳ آیه ۳۶ .

۲- . سوره نجم ۵۳ آیه ۳ - ۴ .

۳- . سوره نور ۲۴ آیه ۶۲ .

در سنت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بارها به وجوب پیروی اقوال و افعال پیامبر (بر وجه تعیید و التزام مطلق) امر شده است .

در حدیث آریکه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

يُوشِكُ الرَّجُلُ مُتَكِنًا عَلَى أَرِيكَتِهِ ، يُحَدِّثُ بِحَدِيثٍ مِنْ حَدِيثِي ، فَيَقُولُ :

بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ ، فَمَا وَجَدْنَا فِيهِ مِنْ حَلَالٍ اسْتَخْلَلْنَا ، وَمَا وَجَدْنَا

فِيهِ مِنْ حَرَامٍ ، حَرَّمْنَا .

أَلَا وَإِنَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ، مِثْلُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ؛ (۱)

نزدیک است که شخصی بر تخت تکیه زند ، حدیثی از من را بر زبان آورد ، سپس گوید :

میان ما و شما کتاب خدا هست ! هر حلالی را که در آن یافتیم ، حلال می دانیم و هر حرامی را که در آن یافتیم ، حرام می شماریم .

بدانید که آنچه را رسول خدا حرام ساخت ، مانند همان حرام هایی است که خدا حرام فرمود .

و دیگر احادیثی که در سنت هست .

افزون بر این ، احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است که متعبدان به اقوال و افعال و تقریرهای پیامبر صلی الله علیه و آله را می ستایند ، مانند این سخن که فرمود :

يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ ، لَتَنْتَهَنَّ أَوْ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْكُمْ مَنْ يَضْرِبُ رِقَابَكُمْ بِالسَّيْفِ

عَلَى الدِّينِ ، قَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ !

ص: ۲۵

---

۱- . مسند احمد ۴ : ۱۳۲ ؛ سنن ابن ماجه ۱ : ۶ ، حدیث ۱۲ ؛ سنن ابی داود ۴ : ۲۰۰ ، حدیث ۲۶۰۴ ؛ مستدرک حاکم ۱ : ۱۰۸ ؛ سنن بیهقی ۹ : ۳۳۱ .

قالوا: مَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

وقال أبو بكر: مَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

وقال عُمر: مَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قال: هو خَاصِفُ النَّعْلِ!

وكان قد أُعْطِيَ عَلِيًّا نَعْلَهُ يَخْصِفُهَا؛ (١)

ای گروه قریش [ از مخالفت ها ] دست بردارید یا خدا بر شما کسی را برانگیزد که ایمان قلبی اش را آزمود ، در راه دین گردنتان را می زند!

پرسیدند: ای رسول خدا، او کیست؟

ابوبکر گفت: او چه کسی است ای رسول خدا؟

عُمر پرسید: ای رسول خدا، او کیست؟

پیامبر

صلی الله علیه و آله فرمود: او پینه دوز کفش است!

آن حضرت کفش خویش را به علی داده بود تا پینه کند.

و درباره عمار یاسر فرمود:

إِنَّ عَمَّارًا مَلِيََ إِيمَانًا إِلَى مُشَاشِهِ؛ (٢)

عمار سراپا آکنده از ایمان است.

و نیز فرمود:

مَنْ عَادَى عَمَّارًا عَادَاهُ اللَّهُ، وَمَنْ أَبْغَضَ عَمَّارًا أَبْغَضَهُ اللَّهُ؛ (٣)

هر که با عمار دشمنی ورزد، خدا با او درمی افتد؛ و هر که با عمار کینه توزد، خدا از او نفرت دارد.

- ١- . كثر العَمال ١٣ : ٥٠ و٧٥ ، حديث ٣٦٣٧٣ و٣٦٥١٨ - ٣٦٥١٩ .
- ٢- . شرح نهج البلاغه ١٠ : ١٠٣ و جلد ٢٠ ، ص ٣٨ ؛ وقعه صفين : ٣٢٣ .
- ٣- . الإصابه ٢ : ٥١٢ .

و آن گاه که حَنْظَلَه ندای پیامبر را در جنگ اُحُد لَبَّیک گفت و در صبح دم شبِ زِفاف ، با حالت جنابت ، روانه جنگ شد و شهید گشت ، پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود :

همرزمان را فرشتگان غسل می دهند ، ماجرا را از همسرش پرسید !

همسر حنظله گفت : آن گاه که آوای جنگ را شنید ، با اینکه جُنُب بود سوی آن شتافت .

پیامبر

صلی الله علیه و آله فرمود : به همین جهت است که ملائکه او را غسل می دهند .<sup>(۱)</sup>

ص: ۲۷

---

۱- .الإصابة ۱ : ۳۶۱ .

جریان تعیّد، همان مسیر صحیحی است که خدا برای بندگان مؤمنش خواست که به خدا و رسولش ایمان آورند و در پی پیامبر راه بیمایند و اوامر او را گردن نهند و به امر و نهی پیامبر تن دهند، و از سر طاعت و امتثال، مطیع آن حضرت باشند نه اینکه آرای شخصی شان را اعمال کنند یا تحت تأثیر آرای موروثی قرار گیرند.

تاریخ از وجود صحابه ای خبر می دهد که به خود اجازه می دادند پیامبر را تخطئه کنند و در برابر اقوال و افعال او بایستند، و این رفتاری تازه نبود؛ چراکه

قرآن و سنت، این پدیده را به عنوان یک سنت تاریخی در ادیان گذشته، مطرح می سازد.

در آیین های سابق، مردم به پیامبران ایمان می آوردند، در میان آنان همان گونه که تکذیب کنندگان بودند، مؤمنان ویژه و مقرب و حواریان نیز وجود داشتند؛ و در این میان، دسته ای یافت می شدند که با وجود ایمان به انبیا به اختلاف افتادند و آنچه را انبیا آوردند به درستی دریافتند یا فهمیدند اما [آن را با خواسته های

نفسانی خود تفسیر کردند و درآمیختند و به خطا رفتند].

قرآن مجید، وجود صحابه ای را می نمایاند که مسلمان شدند و به خدا و رسول [در ظاهر] ایمان آوردند، لیکن تا حدّ زیادی تعبدناپذیر باقی ماندند و قداست پیامبر و دائره وجوب اطاعت او را درک نمی کردند؛ زیرا گاه مانند کمترین مردمان با او برخورد داشتند، با آن حضرت مخالفت می ورزیدند و بر او اعتراض می کردند و صدایشان را بر سر آن حضرت بالا می بردند و ...



قرآن کریم ، بسیاری از این حالات نامسئولانه را روشن می سازد و به علاج آنها می پردازد ، خدای سبحان می فرماید :

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ »؛ (۱)

ای کسانی که ایمان آوردید ، صداهاتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و با او درشت گویی نکنید - آن گونه که بعضی با بعضی دیگر به درشتی سخن می گویند - مبدا که ناآگاهانه اعمالتان تباہ شود .

این آیه ، صراحت دارد بر اینکه مخاطبان مؤمنانی بودند که شهادتین را بر زبان می آوردند و اهل زنا یا قتل یا دیگر گناهان نبودند ، بلکه با صدای بلند ، پیامبر را صدا می زدند به گونه ای که آشکار می ساخت آنان به آنچه شأن نبوت اقتضا دارد ، پایبند نیستند و پیامبر را یک شخص عادی - مانند خودشان - می شمارند . بنابراین ، نیازی نمی دیدند که به سخن پیامبر متعبد باشند . همین امر

باعث شد که خدا آنان را به إحباط (از بین رفتن) اعمالشان تهدید کند .

مانند این سخن خدای متعال :

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ »؛ (۲)

ای کسانی که ایمان آوردید ، چرا هنگامی که به شما گویند برای جهاد در راه خدا بکوچید ، به زمین [ خانه و امواتان ] می چسبید !؟

ص: ۲۹

---

۱- . سوره حجرات ۴۹ آیه ۲ .

۲- . سوره توبه ۹ آیه ۳۸ .

« إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ »؛ (۱)

کسانی که خدا و رسولش را می آزارند ، خدا آنها را لعن می کند .

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ

وَيَتَنَاجَوْنَ بِاللَّيْلِ وَالنَّجْوَى وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ »؛ (۲)

آیا ندیدی کسانی را که از نجوا نهی شدند و سپس مرتکب آن شدند؟! به گناه و عدوان و معصیت پیامبر ، با هم نجوا می کنند !

شیخ طبرسی درباره این آیه که : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ » (۳) نقل می کند که ابن جنی تصریح دارد معنای آن چنین است :

این گونه نباشید که خود گزیده تان را انجام دهید و آنچه را خدا و رسولش امر می کند واگذارید ، معنای قرائت مشهور همین است ؛ یعنی امری را بر امر خدا مقدم ندارید . (۴)

و آیات دیگری که به طور تردیدناپذیر اشاره یا تصریح به وجود این گروه در جامعه صدر اسلام دارد . هرگاه این آیات و اسباب نزول آنها ملاحظه شود ، می توان دریافت که این گروه ، اندک نبودند و این خط مشی از نظر کمی و کیفی حوزه گسترده ای از تفکر مسلمانان را در بر می گرفت .

و این دلالت ها - تنها - به قرآن منحصر نیست ، بلکه سنت قولی و عملی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز وجود این خط مشی را می نمایاند و با شدت تمام ، به انتقاد از آن

ص: ۳۰

۱- .سوره احزاب ۳۳ آیه ۵۷ .

۲- .سوره مجادله ۵۸ آیه ۸ .

۳- .سوره حجرات ۴۹ آیه ۱ .

۴- .مجمع البیان ۵ : ۱۲۹ .

می پردازد و آن را مردود می شمارد؛ چراکه عمل و اجتهاد این گروه، به سخن پیامبر محدود نماند، بلکه بر آن شد تا آن را به قرآن بکشاند.

از این روست که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به بعضی از اصحاب می فرماید:

مَالِكُمْ تَضْرِبُونَ كِتَابَ اللَّهِ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ؟ بِهَذَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ؛ (۱)

چه تان شده که بعضی از کتاب خدا را به بعضی دیگر می زنید؟ کسان پیش از شما به همین شیوه، هلاک شدند.

و در حدیث دیگر، می فرماید:

أَيُّتَلَعَبُ بَكِتَابِ اللَّهِ وَأَنَا بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ؛ (۲)

آیا در حالی که من میانتان هستم، کتاب خدا بازیچه می شود؟!

نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

أَبْهَذَا أُمِرْتُمْ؟ أَبْهَذَا عُيِّنْتُمْ؟ إِنَّمَا هَلَكَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِأَشْبَاهِ هَذَا (ضَرَبُوا كِتَابَ اللَّهِ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ) أَمَرَكَ اللَّهُ بِأَمْرِ فَاتَّبِعُوهُ، وَنَهَاكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَانْتَهُوا؛ (۳)

آیا به این امر شدید؟ آیا این را از شما خواستند؟ کسان پیش از شما با نظایر این چیزها از میان رفتند (بعضی از کتاب خدا را به بعضی دیگر زدند) هرچه را خدا فرمان داد، پیروید و از هرچه نهی کرد باز ایستید.

و در روایت دیگر، می فرماید:

أَبْهَذَا أُمِرْتُمْ وَلِهَذَا خُلِقْتُمْ أَنْ تَضْرِبُوا كِتَابَ اللَّهِ بَعْضًا بِبَعْضٍ! أَنْظَرُوا

ص: ۳۱

۱- . کنز العمال ۱ : ۱۱۰ ، حدیث ۹۷۷ .

۲- . سنن نسائی المجتبی ۶ : ۱۴۲ ، حدیث ۳۴۰۱ .

۳- . کنز العمال ۱ : ۱۹۱ ، حدیث ۹۶۷ مؤسسه الرساله ، ۱۴۰۹ هـ .

ما أَمْرُكُمْ بِهِ فَاتَّبِعُوهُ ، وَمَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا؛(۱)

آیا به این امر شدید و برای این خلق شدید که بعضی از کتاب خدا را به بعض دیگر بزنید؟! نیک بنگرید به چه امر شدید ، آن را پیروید و از چه نهی شدید تا به آن دست نیازید .

رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحابش را در تعامل با قرآن و حدیث ، از این مزاحمت ها و ناسازگاری های نفرت آور برحذر می داشت ؛ چراکه ایمان به خدا و رسول اقتضا می کرد آنان به آنچه خدا می گوید و پیامبر فرمان می دهد ، تسلیم باشند . عدم تسلیم در برابرِ قدسیتِ پیامبر صلی الله علیه و آله و گفته ها و کارهای آن حضرت ، با ایمان مطلق به خدا و رسول ، برخورد داشت .

خدا از عواقب این نوع اندیشه ، مؤمنان را بیم می دهد و خبر می دهد که این کار ، به فتنه می انجامد .

در تفسیر این سخنِ خدای متعال که : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ »(۲) (ای ایمان آورندگان ، خدا و رسول را اجابت کنید) تا آنجا که می فرماید : « وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً »(۳) (از فتنه ای بترسید که تنها به ستمگران شما اصابت نمی کند) از زبیر بن عَوَّام رسیده است که گفت :

ص: ۳۲

---

۱- . کنز العمال ۱ : ۱۹۱ ، حدیث ۹۶۶ مؤسسه الرساله ، ۱۴۰۹ ه . در «سنن نسائی ۶ : ۱۴۲ ، حدیث ۳۴۰۱» به اسناد از محمود بن لبید آمده است که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله آگاه شد که مردی در یک مجلس سه بار زنش را طلاق داده است ، خشمناک برخاست و گفت : آیا در حالی که من در میانتان هستم با کتاب خدا بازی می شود؟! تا اینکه مردی بلند شد و گفت : ای رسول خدا ، آیا او را به قتل نرسانم؟!

۲- . سوره انفال ۸ آیه ۲۴ .

۳- . سوره انفال ۸ آیه ۲۵ .

ما زمانی این آیه را می خواندیم و گمان نمی کردیم که روزی خودمان مصداق آن باشیم! اما به یک باره دیدیم که مقصود از آن ما هستیم! (۱)

سُدّی می گوید :

این آیه در خصوص اهل بدر فرود آمد [ ولی ] روز جنگ جَمَل  
گریبان گیر آنها شد .

شایان ذکر است که اینان همان کسان اند که از نوشتن حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله بازداشتند و قرآن ها را سوزاندند و قائل شدند که پیامبر صلی الله علیه و آله احدی را پس از خود جانشین نساخت و این امر را به مسلمانان و انهاد ، و آن حضرت قرآن را گرد نیاورد و نمی دانست که پیامبر مُرسل است تا اینکه وَرَقَه بن نُوفَل به او خبر داد ..

از آنجا که پیدایش این فکر در جامعه تازه مسلمان ، امری سازگار با تاریخ و اخبار قرآن از سنت های امت های گذشته بود ، شارع مقدّس به موازنه میان دو گروه دست یازید و فرقه حق و جریان صحیح را روشن ساخت و بیان داشت که راه نجات ، و مقصود خدای متعال ، همان شیوه تعیّد محض است نه اجتهاد و رأی و تفسیر امور بر اساس ذوق ها و گرایش ها و باورهای موروثی .

خدای متعال می فرماید :

« إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْمَعُوا تَأْذِينَ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ تَأْذِينَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ »؛ (۲)

ص: ۳۳

---

۱- . تفسیر ابن کثیر ۲ : ۳۰۰ .

۲- . سوره نور ۲۴ آیه ۶۲ .

همانا مؤمنان [ راستین ] کسانی اند که به خدا و رسولش ایمان آورند و آن گاه که بر کاری همگانی با او گرد آیند ، بی اجازه پیامبر بیرون نروند [ ای پیامبر ] البته آنان که از تو اذن می طلبند ، کسانی اند که ایمان به خدا دارند .

قرآن در این آیه ، اجازه خواستن از پیامبر را مساوی ایمان به خدا می شمارد ؛ زیرا آنان که از پیامبر اجازه می خواستند دارای عقیده استوار بودند و فهم صحیح نسبت به وجوب اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند ، و به آنچه پیامبر می گفت و انجام می داد ، پایبند بودند بر خلافِ دیگرانی که این نگرش را نداشتند و بر خلاف آن راه می پیمودند یا طبق آرا و اجتهاداتشان آن را تفسیر می کردند .

و دیگر آیاتی که در این راستا سخن می گوید ؛ مانند این آیه که خدای متعال در آن می فرماید :

« وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ

لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا »؛ [\(۱\)](#) هیچ مرد و زن مؤمنی را نسزد که هنگام حکم خدا و رسول درباره امری ، برای خویش حق اختیار قائل شوند .

و هر که خدا و رسولش را فرمان نبرد ، در گمراهی آشکار است .

ص: ۳۴

برای کسانی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به رأی عمل می کردند، اثری بزرگ وجود داشت، به گونه ای که به خود اجازه می دادند اعمالی را که پیامبر از آنها نهی کرد یا

امر نفرمود، انجام دهند و از حدّ خود فراتر روند و پیامبروار بر پیامبر اعتراض کنند و در برابر نصّ صریح، اجتهاد ورزند.

ماجرای خالد بن ولید با بنی جُذَیْمَه در سال هشتم هجری از این نمونه هاست.

پیامبر، خالد را برای دعوت بنی جُذَیْمَه به اسلام - و نه جنگ با آنها - فرستاد. خالد به آنها دستور داد سلاح بر زمین نهند، چون آنها این کار را کردند به آنها خیانت کرد و به جهت خون خواهی ای که میان خالد و آنها در جاهلیت وجود داشت، به کشتار آنان دست یازید.

چون این خبر به پیامبر رسید، دست ها را به آسمان بلند کرد و فرمود: «خدایا، من از آنچه خالد انجام داد سوی تو بیزاری می جویم» سپس [حضرت] علی علیه السلام را با اموالی فرستاد تا از بنی جُذَیْمَه دل جویی کند و خون بها و [خسارت] اموالشان را بپردازد. (۱)

نمونه دیگر قتل مرداس بن نَهِیک به دست اُسامه بن زید است.

پس از آنکه مرداس تکبیر گفت و شهادتین را بر زبان آورد (و حرمت خون مسلمان بدیهی است) اُسامه او را به قتل رساند و گوسفندانش را به تصرّف درآورد با این ادّعا که مرداس از ترس شمشیر اسلام آورد.

ص: ۳۵

چون رسول خدا این ماجرا را دریافت ، فرمود : به قصد تصرف گوسفندان

او را به قتل رساندید ؟ آن گاه این آیه را قرائت کرد :

« وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا »؛ (۱)

به آن که نزد شما اسلام را اظهار می کند ، نگوئید : «تو مؤمن نیستی !» تا [ بدین بهانه ] زندگی دنیا را بجویید . (۲)

نمونه دیگر ، سخن مردی از انصار درباره تقسیمی است که پیامبر انجام داد .

وی گفت : سوگند به خدا ، این قسمتی است که رضای خدا در آن نبود ! ... این سخن بر پیامبر صلی الله علیه و آله گران آمد

، صورتش برافروخته شد و به خشم آمد ... سپس فرمود : موسی بیش از این آزار دید ! و بُردبار ماند . (۳)

عجیب است که رویکرد اشتباه حتی در مباحث جریان یافت . پیامبر در امری اجازه داد ، مردمانی از آن دوری گزیدند . خبر

آن به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید ، به خشم

آمد و فرمود :

گروهی را چه شده که از کاری که من انجام می دهم خودداری می ورزند؟! به خدا سوگند ، من از آنان داناتر و خدا ترس

ترم . (۴)

دردناک تر از این ، ماجرای است که بعضی از رهبران این طرز تفکر با

ص: ۳۶

---

۱- .سوره نساء ۴ آیه ۹۴ .

۲- .بنگرید به تفسیر فخر رازی ۱۱ : ۳ ؛ الکشاف ۱ : ۵۸۵ ؛ تفسیر ابن کثیر ۱ : ۵۴۰ .

۳- . صحیح بخاری ۵ : ۲۳۳۳ ، حدیث ۵۹۷۷ .

۴- . همان ، ص ۲۲۶۳ ، حدیث ۵۷۵۰ .



دست یازی به مسائل ناموسی ، پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار می دادند تا آنجا که طلحه و عثمان گفتند :

آیا [ این درست است که ] محمّد ما را از ازدواج با دختر عموهایمان باز می دارد و خود پس از مرگ ما با زنانمان ازدواج کند ؟!

اگر حادثه ای برای پیامبر پیش آید (پس از وی) زنانش را می گیریم .(۱)

طلحه خواستار عایشه و عثمان خواهان امّ سلّمه بود ، خدای سبحان این آیات را نازل کرد : (۲)

« وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ

أَبْدًا » ؛ (۳)

شما حق ندارید که رسول خدا را بیازارید ، و بعد از او با زنانش ازدواج کنید .(۴)

نکته شایان توجه این است که ابوبکر و عمر به دور از این اجتهاد نبودند ، بلکه هر کدام بهره ای از اعتراض بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و عدم امتثال اوامرش را دارند ؛ (۵) به ویژه عمر بن خطاب که در ماجراهای فراوانی با آن حضرت مخالفت کرد ؛ مانند :

ص : ۳۷

- 
- ۱- . تفسیر قرطبی ۱۴ : ۳۲۹ ؛ روح المعانی ۲۲ : ۷۴ ؛ بنگرید به کلام سُدی در دلائل الصدق ۳ : ۳۳۷ - ۳۳۹ .
  - ۲- . بنگرید به ، الدرّ المنثور ۵ : ۲۱۴ به نقل از سُدی در تفسیر آیه ؛ الطرائف ۲ : ۴۹۳ .
  - ۳- . سوره احزاب ۳۳ آیه ۵۳ .
  - ۴- . الدرّ المنثور ۶ : ۶۴۴ ؛ نیز بنگرید به ، الطرائف ۲ : ۴۹۳ .
  - ۵- . حلیه الأولیاء ۳ : ۲۲۷ ؛ البدایه والنهایه ۷ : ۲۹۸ ؛ مسند احمد ۳ : ۱۵ ، حدیث ۱۱۱۳۳ ؛ مجمع الزوائد ۶ : ۲۲۵ .

- عُمَرُ برنمی تافت که در برابر آزادی اسیران «جنگ بدر» فدیة بگیرند و بر قتل آنان پای می فشرد. (۱)

- اعتراض بر پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز آن حضرت بر منافق. (۲)

- ناخشنودی عُمَرُ از قسمتی که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد. (۳)

- برخورد تند با پیامبر صلی الله علیه و آله در صلح حدیبیه. (۴)

- درخواست از پیامبر برای استفاده از مکتوبات یهود در شریعت. (۵)

- متهم ساختن پیامبر در واپسین لحظات عُمَرُ، به یاوه گویی یا چیرگی درد بر او. (۶)

- و دیگر اجتهاداتی که در آنها به مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست.

از یاد نبریم که مسلمانان آن گاه که پیامبر قلم و دوات خواست تا نوشته ای بنویسد که بعد از او هرگز گمراه نشوند، به دو دسته تقسیم شدند:

الف) گروهی می گفتند: دستور پیامبر را عملی سازید.

ب) دسته ای گفتند: آنچه را عُمَرُ می گوید درست است.

همین امر، خود نقاب از وجود دو اندیشه تا آخرین لحظات حیات پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: ۳۸

۱- الفصول المهمه: ۱۱۳ به نقل از مصادر گوناگون.

۲- اجتهاد الرسول: ۲۰۹ - ۲۱۱.

۳- مسند احمد ۱: ۲۰، حدیث ۱۲۷.

۴- بنگرید به، صحیح مسلم ۳: ۱۴۱۱، حدیث ۱۷۸۵؛ مسند احمد ۳: ۴۸۵، حدیث ۱۶۰۱۸.

۵- المصنّف عبد الرزاق ۱۰: ۳۱۳، حدیث ۱۹۲۱۳؛ مجمع الزوائد ۱: ۱۷۴.

۶- صحیح بخاری ۱: ۵۴، حدیث ۱۱۴ و جلد ۴، ص ۱۶۱۱، حدیث ۴۱۶۹ در این دو جا آمده است «عَلَيْهِ الْوَجْعُ» (درد بر

پیامبر چیره شده است). در «المتقی من منهاج الاعتدال: ۳۴۷» از ابن عباس نقل شده است که عُمَرُ گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ»

(این مرد هذیان می گوید). ابو البقاع عکبری (م ۵۳۸ ه) در شرح «دیوان المتنبی ۹: ۲» به این جمله استشهاد می کند.

برمی دارد، و اینکه نگرش اجتهاد به رأی، نگرشی قوی و مؤثر در تاریخ و فقه و حیات مسلمانان بود؛ و همین پدیده، تعددیت و حجیت رأی را بعد از وفات پیامبر مشروع ساخت.

پوشیده نماند که بحثی که در اینجا برای ما اهمیت دارد، شناخت مسئله «وضوی پیامبر» از خلال بیان ملابسات تشریح اسلامی بر وجه عموم، و آنچه به وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلق دارد، به وجه خاص است.

ص: ۳۹

تاکنون به دو جریان مُتَعَبِّدان و مجتهدان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و بقای آن دو تا آخرین لحظه حیات پیامبر صلی الله علیه و آله پی بُردیم . به خاطر شرایط مختلفی زمام خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به دست رؤسای اجتهاد و رأی افتاد . اینان به خاطر اموری که به نظرشان آمد ، تصمیم گرفتند با نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت ورزند .

در تذکره الحفظ آمده است :

ابوبکر مردم را بعد از وفات پیامبر گرد آورد و گفت : شما احادیثی را از پیامبر بر زبان می آورید که در آنها اختلاف دارید ، مردمان بعد از شما اختلاف شدیدتری خواهند یافت . بنابراین ، از رسول خدا حدیث نقل نکنید ، هر که از شما [ مسئله ای را ] پرسید ، بگویید : میان ما و شما کتاب خدا هست ، حلالش را حلال بدانید و حرامش را حرام شمارید . (۱)

از عروه بن زبیر نقل شده که گفت :

عمر می خواست سنن را بنویسد ، در این باره با اصحاب رسول خدا مشورت کرد ، آنان نیز به کتابت سنن رأی دادند .

عمر یک ماه در این زمینه از خدا طلب خیر و گشایش می کرد ، روزی چون به صبح درآمد ، خدا عزمش را جزم کرد ، گفت : می خواستم سنن را بنگارم ، قومی را به یاد آوردم که پیش از شما کتاب هایی را نگاشتند و سراسر بدان مشغول شدند و کتاب خدا را

ص : ۴۰

---

۱- . تذکره الحفظ ۱ : ۲ - ۳ ؛ توجیه النظر ۱ : ۶۰ .

وانهادند؛ به خدا سوگند، من هرگز کتاب خدا را به چیزی نمی پوشانم. (۱)

از یحیی بن جَعْدَه روایت شده که گفت:

عُمَر می خواست سنّت را بنویسد، سپس برایش بدا پدید آمد که آن را ننگارد. پس از آن، به شهرها نوشت: هر که چیزی از سنّت نزدش هست آن را محو سازد. (۲)

از قاسم بن محمّد بن اَبی بکر نقل شده که گفت:

به عمر خبر رسید که در دستِ مردمان نوشته هایی است، آن را برنتافت و ناپسند دانست و گفت: ای مردم، به من خبر رسیده که در دستتان نوشته هایی است. محبوب ترین آنها پیش خدا موزون ترین و راست و درست ترین آنهاست. هیچ کس نزد خود نوشته ای نگذارد مگر اینکه آن را به من سپارد تا نظر خویش را در آن بیان کنم.

می گوید: مردم گمان کردند که عمر می خواهد در آنها بنگرد و آنها را بر امری که در آن اختلافی نباشد استوار سازد، از این رو نوشته هاشان را آوردند.

عمر جملگی را در آتش سوزاند و گفت: آرزویی [خام] بود همچون آرزوی اهل کتاب. (۳)

ص: ۴۱

- 
- ۱- مصنّف عبدالرزّاق ۱۱: ۲۵۷، حدیث ۲۰۴۸۴؛ تقييد العلم: ۵۰؛ المدخل إلى السنن الكبرى: ۴۰۷، حدیث ۷۳۱.
  - ۲- کتاب العلم ابو خيثمه: ۱۱، حدیث ۲۶؛ تقييد العلم: ۵۳.
  - ۳- طبقات ابن سعد ۵: ۱۸۸. در این مأخذ آمده است: «مثناه كمثناه أهل الكتاب».

در الطبقات الکبری و مسند احمد آمده است که محمود بن لَیْد گفت ، شنیدم عثمان بر منبر می گفت :

برای آحدی روا نیست حدیثی را از رسول خدا روایت کند که در عهد ابوبکر و عُمَر شنیده نشده است .(۱)

از معاویه رسیده که گفت :

ای مردم ، از رسول خدا کمتر روایت بر زبان آورید ؛ و اگر می خواهید حدیث کنید ، آنچه را در عهد عُمَر حدیث شد ، باز گوید .(۲)

این مطالب ، تقسیم مسلمانان را به دو گرایش فکری می نمایاند :

۱ . خطّ مشی ابوبکر و عُمَر و خلفایی که از آن دو پیروی کردند . اینان تدوین حدیث را نمی پسندیدند و صحابه را از نقل حدیث پیامبر باز می داشتند .

۲ . اندیشه گروه دیگر از صحابه که راه و رسم تدوین حدیث را - حتّی در عهد عُمَر - در پیش گرفتند . از آنها ایند : علی بن ابی طالب علیه السلام ، مُعَاذ بن جَبَل ، اُبَی بن کَعْب ، اَنَس بن مالک ، ابو سعید خُدَری ، ابوذر و دیگران .

اینان به تدوین و نقل حدیث پرداختند ، هرچند تیغ تیز بر گردنشان نهند ؛ چراکه راوی گوید :

در حالی که ابوذر در «جَمْرَه وسطی»(۳) بود نزدش رفتم . مردمی

ص: ۴۲

---

۱- . طبقات ابن سعد ۲: ۳۳۶؛ تاریخ دمشق ۳۹: ۱۸۰ .

۲- . مسند الشامیین ۳: ۲۵۰ ، حدیث ۲۱۹۱؛ کنز العمال ۱۰: ۱۲۹ ، حدیث ۲۹۴۷۳ .

۳- . در مکه در سرزمین مناسه جَمْرَه وجود دارد که حاجیان بر آنها به عنوان نماد شیطان ، سنگ پرتاب می کنند : جَمْرَه الأولى ، جمره الوسطی ، جَمْرَه العقبه م .

گردش حلقه زده بودند و از او استفتا می کردند . ناگهان مردی آمد و در برابر او ایستاد و گفت : مگر از فتوا نهی نشدی ؟ ابوذر روی سویی او کرد و گفت : مگر تو نگهبان منی ! اگر شمشیر آخته بر گردنم نهید و تشخیص دهم سخنی را که از رسول خدا شنیده ام باید بگویم ، پیش از آنکه گردنم را بزنید ، می گویم .(۱)

در مقابل ، می نگریم که خلفا و پیروانشان از حدیث و تدوین آن منع می کردند و به ضرب و شتم و تهدید محدثان می پرداختند .

و از اینجا بود که میان این دو نگرش در موضع گیری اختلاف روی داد : یکی به نقل حدیث و تدوین آن می پردازد ، و دیگری از آن منع می کند و از مردم می خواهد تدوین و نقل حدیث از پیامبر را به حدّ اقل رسانند . این یکی به لزوم عرضه حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله بر قرآن قائل است (اینکه اگر حدیث موافق قرآن بود باید آن را برگرفت و اگر بر خلاف قرآن باشد باید به دور افکند) و آن دیگری ضرورتی برای این کار نمی بیند .

و این چنین - به تدریج - اصول فکری دو طرف ترسیم گردید و سامان یافت .

ص: ۴۳

---

۱- صحیح بخاری ۱: ۳۷؛ سنن دارمی ۱: ۱۴۶، حدیث ۵۴۵؛ المطالب العالیه ۱۲: ۶۷۹ .

در بخش رویکرد تاریخی (جلد اول کتاب «وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله») به خوانندگان وعده دادیم که بحثی را پیرامون اسباب منع تدوین حدیث و چگونگی پیدایش دو مکتب فکری در شریعت، خواهیم آورد، لیکن از آنجا که این بحث را گسترده دیدیم، آن را در کتاب جداگانه‌ای با عنوان «منع تدوین حدیث، اسباب و نتایج آن» آوردیم و به عهد خویش وفا کردیم. هر کس خواهان آگاهی بیشتر در این زمینه است به کتاب مذکور مراجعه کند



در کشاکش این رویدادها و قبضه امور به وسیله جریان اجتهاد و رأی، زمینه ای برایشان فراهم آمد تا سیره ابوبکر و عمر را در کنار کتاب خدا و سنت پیامبر - به عنوان رکن سوم شریعت - مطرح سازند. و بعد از عمر بر هر کس که عهده دار خلافت شود شرط کردند که به این قاعده برآمده از اجتهادشان پای بند باشد.

عثمان آن را پذیرفت و امام علی علیه السلام با شدت تمام از قبول این شرط (عمل به سیره شیخین) سرباز زد؛ زیرا پذیرش آن به معنای دست کشیدن از مکتب تعبّد محض، و درآمدن در گروه اجتهاد و رأی بود. و این را علی علیه السلام (به پیروی از

پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن مجید) نمی توانست بپذیرد؛ زیرا پذیرش آن حضرت، هاله ای از شرعیت بر این فکر نوپیدا می افکند.

پیداست که عبدالرحمان بن عوف با این شرط، می خواست عثمان را به عمل، طبق اجتهادات شیخین (ابوبکر و عمر) ملزم سازد و دایره شرعیت اجتهاد را به آن دو منحصر سازد، لیکن واقعیتی که پس از آن خود را نمایاند بر خلاف خواسته ابوبکر و عمر و ابن عوف شد؛ چراکه اندیشه اجتهاد - به خودی خود - این چهارچوب را (چهارچوبی که نمی تواند انسان را به این حصر قانع سازد) بر نمی تافت.

تشریح سیره ابوبکر و عمر - طبق اجتهاد آن دو - و ارتقای آن تا حدّ سنت پیامبر، برای جانداختن آرای بی بود که آن دو در عهدشان بنیان نهادند، و بدان

جهت صورت می گرفت که به آرای آنها مشروعیت بخشند و به دیگران اجازه مخالفت با آنها را ندهند .

عثمان معتقد بود که او در چیزی کمتر از ابوبکر و عمر نیست ، چرا او به سیره شیخین تمسک جوید و سیره و اجتهاد خاص خود را نداشته باشد؟!

عثمان مدّتی بر سیره شیخین وفادار ماند تا اینکه خواست استقلال رأی داشته باشد و خود را ضلع سوّم مکتب اجتهاد و رأی قرار دهد . از گوشه و کنار بر او شوریدند و فریادهای اعتراض بالا گرفت ؛ زیرا اجتهادات عثمان دایره سیره شیخین را وسعت بخشید .

این اجتهادها عثمان را از عهدی که سپرد و پایبندی به آن را بر خود حتمی ساخت ، بیرون آورد ، نیز اجتهاد را از چهارچوب و حصاری که داشت درآورد . به این ترتیب ، حلقه های اجتهاد و رأی نزد ابوبکر و عمر تکمیل گردید و در زمان عثمان به اوج خود رسید تا آنجا که صحابه را واداشت او را متهم سازند که دین را تحریف کرد و درهم شکست و ویران ساخت ، و سپس او را به نَعْتَلِ یهودی تشبیه کردند؛<sup>(۱)</sup> به ویژه آنکه بعضی از اجتهاداتش (چنان که در وضو می نگریم) با احکام یهود سازگاری داشت .

از این روست که افراد بسیاری را می یابیم که آرای عثمان را رد کردند و با فقه جدیدی که عثمان می خواست آن را در مسائل فقهی (از جمله وضو) تطبیق دهد ، به مخالفت برخاستند .

ص: ۴۶

---

۱- . بنگرید به ، المعجم الکبیر ۱ : ۸۳ ، حدیث ۱۱۸ ؛ مسند راهویه ۴ : ۲۶۲ ، حدیث ۱۴ ؛ مجمع الزوائد ۷ : ۲۲۸ .

پیامدهای اجتهادات گوناگون در شریعت - به روشنی - در زمان عثمان آشکار شد تا آنجا که مسلمانان طاقت تحمل آنها را نداشتند و علیه او شوریدند .

همین تحوّل در مسیر تشریح ها و حیات مسلمانان ، ابن عباس را برانگیخت تا عُمر را بر آن آگاه سازد .

عمر روزی در خلوت با خویشتن سخن می گفت ، پیکری سوی ابن عباس فرستاد [ و آن گاه که وی آمد ] به او گفت :

.. چگونه این امت با هم اختلاف می یابند با اینکه کتاب و پیامبر و قبله شان یکی است ؟

ابن عباس گفت : ای امیر مؤمنان ، قرآن بر ما نازل شد ، آن را خواندیم و علّت نزولش را دریافتیم . بعد ما اقوامی قرآن را می خوانند و نمی دانند در چه زمینه ای نازل شد ! برای هر گروهی رأیی است ، وقتی برای هر قومی رأیی باشد [ با هم ] اختلاف می یابند و آن گاه که اختلاف یافتند به جان هم می افتند و یکدیگر را می کشند .

عُمر ، ابن عباس را سرزنش کرد و از پیش خود راند .

ابن عباس برگشت ، بعدها عُمر او را فراخواند و آنچه را او گفته بود دریافت ، به او گفت : بسیار خوب ! آنچه را [ آن روز ] بر زبان آوردی ، باز گوی . (۱)

ص: ۴۷

---

۱- . سنن سعید بن منصور ۱ : ۱۷۶ ، حدیث ۴۲ ؛ کنز العمال ۲ : ۱۴۵ ۳۳۳ ، حدیث ۴۱۶۷ .

و این چنین ، اختلاف پدیدار گشت . صحابه در دانسته و نادانسته های

خویش با هم اختلاف پیدا کردند ، اکثریت کوبنده ، ضد عثمان شد و گروه اندکی با او ماندند و اجتهاد و رأی و حرف های سلیقه ای در ذهنت عثمان تا زمان قتلش ، حاکم بود . این اجتهاد بر بسیاری از فروع فقهی - اگر نگوییم همه آنها - اثر گذاشت تا آنجا که بر مسائل مهم و واضح ، بلکه بر روشن ترین مسئله - یعنی وضو - بازتاب یافت .

در بحث تاریخی (جلد اول کتاب حاضر)(۱) وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را بررسی کردیم تا بعد اجتهادی و میزان تأثیر آن را در این مسئله (که نماز جز بدان پذیرفته نیست) دریابیم ؛ زیرا [ این سؤال ها به ذهن می آید که ] :

چگونه مسلمانان در وضو اختلاف یافتند با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در طول ۲۳ سال

پیش چشم آنان ، وضو می گرفت ؟

این اختلاف چه زمانی رخ داد ؟

چه کسی این اختلاف را پدید آورد ؟

انگیزه های اختلاف در آن چه بود ؟

بی گمان مسلمانان در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله در کیفیت وضو تابع پیامبر بودند ، یک وضو بیشتر وجود نداشت . چگونه مسلمانان به کسانی که اعضای وضو را دوبار می شویند و سر و پاهای را مسح می کشند و کسانی که همه اعضای وضو را سه بار می شویند تقسیم شدند ؟!

ص: ۴۸

---

۱- این کتاب ، بارها چاپ شد و به زبان های مختلف ترجمه گردید و به عنوان مقدمه ای برای پژوهش در این عرصه به شمار می آید و در آن اسباب و انگیزه های اختلاف مسلمانان در وضو ، واری شده اند .

سخن کسانی که از باب احتیاط، به جمع میان مَسِّح و غَسْل قائل اند، یا به خاطر تساوی ادله نزد آنها، به تخییر فتوا می دهند، این اجماع مرکب را نمی شکند؛ چراکه اینها اقوال شاذند.

هر کدام از آنها ادعا می کند که آن را پیامبر انجام داد و فعل او به صواب می باشد و دیگران به خطا می روند!

در زمان پیامبر علیهما السلام در وضو اختلاف نبود و اختلافی در وضو به ما نرسیده است، چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله همواره در میان مردم حضور داشت.

در زمان خلافت ابوبکر (با اینکه دوران کوتاهی بود) نیز اختلافی در وضو سراغ نداریم؛ چه اگر می بود آشکار می شد و این خود بر پایداری وضو در میان مسلمانان در عهد او دلالت دارد و اینکه مسلمانان در آن دوران به وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله متعبد بودند؛ به ویژه آنکه روایتی در بیان وضو از ابوبکر به ما نرسیده است که خود عدم وجود اختلاف در آن زمان را بیان می دارد.

همچنین اختلاف خاصی را در زمان عمر نمی بینیم مگر در مسئله جواز یا عدم جواز مسح بر پا افزار که امام علی علیه السلام و عمر در آن اختلاف داشتند. (۱)

ص: ۴۹

---

۱- در تفسیر عیاشی ۱: ۳۰۱ - ۳۰۲، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: حضرت علی علیه السلام در مسح بر پا افزار - در عهد عمر - با قوم مخالفت ورزید... و در ص ۲۹۷، حدیث ۴۶، به اسناد از زراره و ابو حنیفه، از ابی بکر بن حزم آمده است که می گفت: مردی وضو گرفت و بر کفش مسح کشید، به مسجد درآمد و نماز گزارد. حضرت علی علیه السلام آمد و پا بر گردنش گذارد و فرمود: وای بر تو! بی وضو نماز می خوانی! آن مرد گفت: عمر مرا به این کار فراخواند. حضرت علی علیه السلام دست او را گرفت و پیش عمر برد و با صدای بلند فرمود: ببین بر تو چه روایت می کند؟ عمر گفت: راست می گوید! من او را امر کردم، وضوی رسول خدا چنین است. امام علی علیه السلام فرمود: پیش از نزول سوره مائده یا بعد از آن؟ عمر گفت: نمی دانم. حضرت علی علیه السلام فرمود: چرا چیزی را که نمی دانی فتوا می دهی؟ حکم قرآن بر مسح بر پا افزار مقدم است. مقصود این است که سوره مائده از آخرین سوره هایی است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و در آن حکم وضو بیان شده است: «وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ» سرها و پاهاتان را مسح کشید مراد، مسح بر پاست نه بر کفش.

نیز میان سعد و عبدالله بن عمر - در حضور عمر - در مسح بر پا افزار اختلافی روی داد (۱) و بیش از این ، چیزی را نمی یابیم

پیدا است که این امر ، در اصل وضو و ماهیت آن ، اختلافی را شکل نمی دهد .

عدم وجود وضوی بیانی (۲) از سوی عمر ، نبود اختلاف آشکار در وضو را - در عهد او - می نمایاند ؛ به ویژه آن گاه که دریابیم فتوحات در آن زمان توسعه یافت و کسانی که تازه به اسلام درآمدند نیازمند آموزش وضو بودند .

اگر در ماهیت وضو اختلافی می بود ، روند طبیعی اقتضا می کرد که از سوی عمر - یا در زمان او - روایاتی صادر شود . از آنجا که چیزی در این باره نمی یابیم ، می توان دریافت که وضو در زمان عمر به همان صورت زمان پیامبر بود و اختلافی در آن نبود . تنها چیزی که در آن دوران به چشم می خورد ، نسبت مسح بر پاها ، به عمر است . (۳)

ص: ۵۰

---

۱- الدر المنثور ۳ : ۲۹ ؛ المعجم الأوسط ۳ : ۲۰۵ ، حدیث ۲۹۳۱ . در مسند احمد ۱ : ۳۶۶ ، به سند صحیح از خسیف آمده است که مقسم غلام آزاد شده عبدالله بن حارث بن نوفل او را خبر داد که ابن عباس گفت : من نزد عمر بودم آن گاه که سعد بن ابی وقاص و ابن عمر از مسح بر خفین پرسیدند ؟ (سعد قائل بر مسح بر پا افزار بود و ابن عمر آن را جایز نمی دانست) عمر به نفع سعد حکم کرد . ابن عباس گفت : ای سعد ، می دانیم که پیامبر بر پا افزار مسح کرد ، لیکن قبل از نزول سوره مائده یا بعد از آن ؟ ... ابن عباس گفت : هیچ کس نمی تواند بگوید پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول سوره مائده بر کفش ها مسح کشید ! عمر خاموش ماند .

۲- وضوی بیانی ، بیان شیوه وضو گرفتن و آموزش عملی آن است م .

۳- بنگرید به ، عمده القاری ۲ : ۲۴۰ (در این مأخذ می خوانیم که ابن شاهین آن را در کتاب «الناسخ والمنسوخ» آورده است) .

اختلاف در وضو در زمان عثمان آشکار شد، ادله و شواهد تاریخی بر آن گواهی می دهد .

متقی هندی از ابو مالک دمشقی روایت می کند که گفت :

برایم روایت شده است که در زمانِ خلافتِ عثمان بن عفان ، در وضو ، اختلاف پدید آمد . (۱)

مسلم در «صحیح» خود ، از قُتیبه بن سعید و احمد بن عبده الضبّی آورده است که گفتند : برای ما حدیث کرد عبدالعزیز - که همان درآوردی است - از زید بن اسلم ، از حمران - غلام آزاد کرده عثمان - که گفت :

هنگام وضویی نزد عثمان آمدم . وی وضو گرفت ، سپس گفت : مردم احادیثی را از پیامبر باز می گویند که نمی دانم چیستند جز اینکه دیدم پیامبر مانند این وضوی من ، وضو می گرفت ، سپس گفت : «هر که این گونه وضو بگیرد ، خدا گناهان گذشته اش را می آمرزد» . (۲)

این دو روایت ، اختلاف در وضو را میان عثمان و سایر مردمانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث می کردند ، بیان می دارد و استمرار دو خطّ مشی را در این دوران ثابت می کند : نخست ، اجتهاد و رأی که خلیفه آن را رهبری می کرد ، دوم ، تعبد محض که محدّثان ، سردمداران آن بودند .

ص: ۵۱

---

۱- . کنز العمال ۹ : ۱۹۳ و در چاپ دیگر ، ص ۴۴۳ ، حدیث ۲۶۸۹۰ .

۲- . صحیح مسلم ۱ : ۲۰۷ ، حدیث ۸ ؛ کنز العمال ۹ : ۱۸۴ ، حدیث ۲۶۷۹۷ .

به عبارت دیگر، در این بُرهه، دو وضو وجود داشت:

۱. وضوی عثمان.

۲. وضوی مُحدَثان.

عثمان خواست گروه اهل حدیث را نادان جلوه دهد، گفت: «احادیثی نقل می کنند که نمی دانم آنها چیست» با اعتراف عثمان به اینکه آنان از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کنند، بی آنکه جرأت کند آنها را دروغ گو شمارد یا به حدیث سازی متهم سازد.

هرگاه ملاحظات زیر را به این دو روایت بیفزایم، روشن می شود که بی هیچ تردیدی در زمان عثمان اختلاف در وضو روی داد:

الف) عدم وجود وضوی بیانی از سوی ابوبکر و عُمَر، بلکه وجود روایتی از عُمَر که دلالت دارد وی از مسح کنندگان پاها بود؛ زیرا عینی در «عمده القاری» اسم عُمَر را در شمار مسح کنندگان می آورد. (۱)

همچنین از عبدالله بن عُمَر، خبر مسح بر پاها رسیده است. طحاوی به سندش از نافع، از ابن عُمَر نقل می کند که وی هنگامی که وضو می گرفت و کفش هایش به پا بود، با دستش بر پشت پاها مسح می کشید و می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله این چنین می کرد. (۲)

از عایشه رسیده که وی با وضوی عبدالرحمان (برادرش) مخالفت ورزید و به او گفت:

ص: ۵۲

---

۱- عمده القاری ۲: ۲۴۰.

۲- شرح معانی الآثار ۱: ۳۵، حدیث ۱۶۰.



یا عبد الرَّحْمَنِ ، أَسْبَغِ الْوُضُوءَ ؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ : وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ؛ (۱)

ای عبد الرحمان ، وضو را کامل به جا آور ! از رسول خدا شنیدم که می فرمود : وای بر پاشنه پاها از آتش ! (۲)

عایشه می خواست با استفاده از واژه «اسباغ» و جمله «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ» بر لزوم شستن پاها دلیل آورد ، در حالی که این دو کلمه بر مطلوب او دلالت ندارند ، بلکه در سخن عایشه اشاره به ثبوت مسح نزد او از رسول خداست ، اما عایشه با استفاده از شمول و دلالت جمله «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ» با اجتهاد از پیش خود ، شستن پاها را مطرح می سازد .

اگر به راستی عایشه دید که رسول خدا پاهایش را می شوید ، لازم بود بگوید : «ای عبدالرحمان ، پاهایت را بشوی ؛ زیرا من دیدم پیامبر پاهایش را می شست» نه اینکه به جمله «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ» (وای بر پاشنه های پا از آتش)

ص: ۵۳

---

۱- . صحیح مسلم ۱ : ۲۱۳ ، حدیث ۲۴۰ ؛ سنن ابن ماجه ۱ : ۱۵۴ ، حدیث ۴۵۲ ؛ المصنّف عبدالرزاق ۱ : ۲۳ ، حدیث ۶۹ ؛ الموطأ ۱ : ۱۹ ، حدیث ۳۵ ؛ مسند احمد ۶ : ۱۱۲ ، حدیث ۲۴۸۵۷ .

۲- . شایان توجه است که جمله «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ» وای بر پاشنه ها از آتش دوزخ بنا بر شروح اهل سنت و تفسیر خاص آنها از این جمله ، این گونه ترجمه شد (و از این پس هم این ترجمه خواهد آمد) . لیکن چنان که مؤلف محترم در آثار دیگر خویش به تبیین آن پرداخته است ، احتمال دیگری نیز در تفسیر این جمله هست . به فرض صدور این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله معنای آن این است که «وای بر نسل های بعد ، از آتش دوزخ» ؛ یعنی وای بر آیندگانی که به سخن خدا و رسول تعیّد ندارند و در شریعت - از جمله وضو - چیزهایی را وارد می سازند و به بدعت هایی دست می یازند که خدا و پیامبر از آنها بیزار است و با این تحریف ها ، آتش دوزخ را پذیرا می شوند (م) .

استدلال کند، و از آنجا که ندید پیامبر صلی الله علیه و آله پاهایش را بشوید، بر وجوب شستن پا - بر اساس پندار خودش - به قول پیامبر صلی الله علیه و آله (و نه به فعل ایشان) استدلال کرد.

از سویی احتمال می رود این خبر و امثال آن، از روایات ساختگی ای باشد که امویان به عایشه نسبت داده اند.

به این ترتیب دریافتیم که سیره مسلمانان در وضو - از عهد پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخر دوران شیخین - مسح بود؛ زیرا از آنها وضوی بیانی نرسیده است، نیز بدان خاطر که در عهد ابوبکر و عمر در وضو اختلافی نبود، و فعل فرزندان آنها را در وضو، این گونه سراغ داریم. (۱)

ب) عدم صدور بیاناتی در چگونگی وضو از صحابه ای که کثیر الحدیث اند (مانند ابی هریره و عایشه و ابن عمر) و نه از سوی بزرگان صحابه و اشخاص اصیل (مانند ابن مسعود و عمر و ابوذر و سلمان) و نه از جانب همسران پیامبر و موالی آن حضرت، به جز انس - که صاحب وضوی مشیحی مخالف با وضوی حجاج بن یوسف ثقفی است (۲) - با اینکه حالت طبیعی اقتضا می کرد روایاتی از آنان صدور یابد.

ص: ۵۴

۱- . مانند عبدالله بن عمر، و عبدالرحمان بن ابی بکر، و محمد بن ابی بکر، و حتی عایشه دختر ابوبکر، پیش از وفات سعد بن ابی وقاص. زیرا اختلاف عایشه با برادرش در روزی رخ داد که سعد بن ابی وقاص وفات کرد چنان که در صحیح مسلم و سنن بیهقی ۱: ۲۳۰ و جامع البیان ۶: ۱۸۰ و دیگر مآخذ هست و سعد در سال ۵۴ یا ۵۵ یا ۵۸ در گذشت؛ بنگرید به، اُسَید الغابه ۲: ۲۹۳.

۲- . خبر این ماجرا را در منابع زیر بنگرید: تفسیر طبری ۶: ۸۲؛ تفسیر ابن کبیر ۲: ۴۴؛ تفسیر قرطبی ۶: ۹۲.

ج) شمار روایات وضویی عثمان نسبت به دیگر احادیثِ او حجم انبوهی را تشکیل می دهد؛ زیرا از مجموع ۱۴۲ حدیث از عثمان در ابواب مختلف، نزدیک به ۲۰ حدیث یا بیشتر درباره وضوست.

د) وجود ظواهر و مشترکات غریبی در روایاتِ وضویی عثمان، که تنها عثمان آنها را روایت می کند و در آنها اشاره است به اینکه وی در موضعِ اتهام می باشد و با او، در وضو اختلاف روی داد.

ه) وضع بعضی از احادیث که از خلال آنها خواسته اند سرانِ معارضانِ فقهی و سیاسی عثمان را گرد آورند و آنان را در صف مؤیدانِ وضوی او شمارند. (۱)

ص: ۵۵

---

۱- . بنگرید به ، کنز العمال ۹ : ۱۹۵ و ۹۵ ، حدیث ۲۶۸۷۶ و ۲۶۹۰۷ (در این مأخذ ادّعا شده که طلحه و زبیر و حضرت علی علیه السلام و سعد به صحت وضوی غسلی عثمان شهادت دادند ، با آنکه آنان از معارضان فقهی و فکری و عملی عثمان اند)

پس از روشن شدن زمان اختلاف مسلمانان در وضو، بجاست کسانی را بشناسیم که از رسول خدا حدیث نقل می کردند؛ چراکه عثمان نام آنها را بر زبان نمی آورد.

راه دست یابی به آنها شناخت مخالفانِ همیشگی یا مقطعی عثمان در بدعت های دیگر اوست؛ مانند: تمام خواندن نماز ظهر در منی، (۱) عفو عبیدالله بن عمر، (۲) تعطیل حدود و ردّ شهود (چنان که در ماجرای شرابخواری ولید بن عُقبه رخ داد)، (۳) مقدم داشتن خطبه در نماز عید فطر و قربان، (۴) اذانِ سوّم در روز جمعه، (۵) و دیگر بدعت ها.

از آنجا که در واریسی های مقدماتی این پژوهش (یعنی رویکرد تاریخی) [جلد اول وضوی پیامبر] به اسامی اینان پی بردیم، گزیده ای از مخالفانِ مُطَرّد یا شبه مُطَرّد عثمان را در این بدعت ها می آوریم و آنان افراد ذیل اند:

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲. عبدالله بن عباس.

۳. طلحه بن عبیدالله.

ص: ۵۶

- 
- ۱- صحیح بخاری ۲: ۵۳؛ صحیح مسلم ۱: ۴۸۱-۴۸۲، حدیث ۱۵ و ۱۷؛ تاریخ طبری ۴: ۲۶۸.
  - ۲- تاریخ طبری ۴: ۲۳۹؛ سنن بیهقی ۸: ۶۱؛ طبقات ابن سعد ۵: ۱۵.
  - ۳- انساب الأشراف ۵: ۳۴؛ الکامل فی التاریخ ۳: ۱۰۶.
  - ۴- صحیح بخاری ۲: ۲۳؛ صحیح مسلم ۲: ۶۰۲، حدیث ۲۰۱؛ سنن ترمذی ۲: ۲۱، حدیث ۵۲۹؛ سنن ابن ماجه ۱: ۴۰۶، حیث ۱۲۷۳؛ فتح الباری ۲: ۱۶۱.
  - ۵- المصنّف ابن ابی شیبہ ۲: ۴۸؛ تاریخ یعقوبی ۲: ۱۶۲؛ المنتظم ۵: ۷.

۴. زُبیر بن عَوَّام .

۵. سعد بن اَبی وقاص .

۶. عبدالله بن عُمَر .

۷. عایشه ، دختر ابوبکر .

۸. اَنس بن مالک .

حال که دریافتیم حضرت علی علیه السلام و ابن عباس و اَنس - به طور قطع - وضوی مَسْحی می گرفتند و از کسانی به شمار می روند که احادیث فراوانی روایت کرده اند ، برایمان روشن می شود که مقصود از «مردمی که از پیامبر حدیث می کردند» در کلام عثمان ، سران صحابه و بزرگان آنهاست ، نه تصویری که عثمان (از این رهگذر که آنها را نمی شناسد) خواست از آنها ترسیم کند .

بر این نام ها ، اسامی این صحابه را نیز می توان افزود که به وضوی مَسْحی معتقد بودند یا این وضو را به آنها نسبت داده اند ؛ مانند :

۱. عَبَّاد بن تمیم بن عاصم مازنی .

۲. اَوس بن اَبی اَوس ثَقَفی .

۳. رِفاعه بن رافع .

۴. اَبو مالک اشعری .

۵. عبدالله بن مسعود .(۱)

۶. جابر بن عبدالله انصاری .(۲)

ص: ۵۷

---

۱- . چرا که اهل سنت ادعا می کنند ابن مسعود به وضوی غَسَلی بازگشت و این ، یعنی وی به وضوی مَسْحی قائل بود .

۲- . عینی ، وی را جزو مسح کنندگان می شمارد ؛ بنگرید به عمده القاری ۲ : ۲۴۰ .

و دیگران .

اکنون می توانیم بفهمیم که عثمان چه کسانی را در نظر داشت که مخالف وضوی او یند و دریابیم روایتی که در آن موافقت طلحه و زبیر و علی و سعد با وضوی عثمان ادعا شده ، ساختگی است ؛ زیرا اینان از مخالفان عثمان به شمار می آمدند . طلحه و زبیر از سرسخت ترین کسانی اند که علیه عثمان همدست شدند و از نخستین افرادی اند که مردم را به قتل او فرا خواندند .

از مخالفان بعضی از صحابه با اَغْلِبِ اجتهادات عثمان و ورود نام آنها در فهرست وضوی ثنایی مَسْحِی (۲) (و نبودن آنها در فهرست وضوی ثلاثی غَسَلِی (۳)) رهنمون می شویم به اینکه مقصود عثمان در این عبارت و دیگر عبارت هایی که در این زمینه بیان می دارد ، امثال این اشخاص از صحابه اند .

ص: ۵۸

---

۱- . عمده القاری ۲ : ۲۴۰ .

۲- . وضوی ثنایی مَسْحِی ، یعنی دو بار شستن هریک از اعضای وضوی یک بار به عنوان واجب و بار دیگر به عنوان مستحب و سپس مسح سر و پاها با آبی که از وضو بر دست ها می ماند (م) .

۳- . وضوی ثلاثی غَسَلِی ، یعنی سه بار شستن هریک از اعضا و پس از آن ، شستن سر و پاها ، به شیوه ای خاص . این وضو ، میان اهل سنت معمول است و به وضوی عثمانی معروف می باشد م .

## چه کسی اختلاف در وضو را آغازید؟

نمی‌خواهیم مطالبی را که در جلد اول این کتاب (رویکرد تاریخی) بیان کردیم در این جا بازگوییم یا خلاصه کنیم، لیکن فاصله زیادی که میان چاپ آن جلد و این جلد (بحث روایی) ایجاد شد و شاید بعضی از خوانندگان آنچه را در زاویه اول آوردیم از یاد برده باشند، دوست داریم صورت اجمالی از بحث تاریخی را در اینجا به دست دهیم تا خواننده زاویه دوم را بر اساس زاویه اول دریابد.

این کار برای خوانندگان جلد اول نیز سودمند می‌افتد؛ زیرا به منزله تلخیص و بازگویی کلیاتی است که در آن خوانند و بدین ترتیب می‌توانند این دو بحث را به هم ربط دهند.

نشانه‌های زیادی دلالت دارند که عثمان اختلاف در وضو را آغازید، و مسلمانان در زمان حیات وی، قول و فعل او را برنگرفتند (زیرا دانستیم که مردم با وی اختلاف داشتند) اما در دوره‌های بعد، خلفای اموی و عباسی - به جهت مصالحی که پسندیدند - بر وضوی عثمان تأکید ورزیدند.

دیدیم که چگونه عثمان (با توجه به کثرت مسح‌کنندگان و نقل حدیث از پیامبر و قوت استدلالشان)، از برخورد تند و خشن خود دست کشید و موضعی را در پیش گرفت که بر ضعف وی - در برابر آنها - دلالت می‌کند، و اشاره است به نیرومندی خط مشیی که با او در تعارض بود؛ زیرا:

اولاً: عثمان [این دسته از] مردم را به دروغ یا بدعت یا نوآوری چیز جدیدی

در دین متهم نساخت ، بلکه آنان را نقل کنندگان حدیث دانست و درباره شان شک نمی پراکند . همین ، خود اعترافی از جانب عثمان است به اینکه آنان از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث می کردند .

اگر آنان دروغ گو و بدعت گذار بودند و از مُحدّثان به شمار نمی آمدند ، عثمان آن را بر زبان می آورد (چنان که آنها دروغ و بدعت را به عثمان نسبت دادند) نه اینکه با این سخن که «لا أدری ما هی» (نمی دانم آنها چیست) نسبت به روایات آنان خود را به نادانی بزند .

عثمان با این سخنِ خویش ، ماهیت و منزلت این دسته از مردم را - به طور اجمال - برای ما آشکار می سازد .

ثانیاً : اگر مردم آغازگر اختلاف بودند ، عثمان با آنها با یکی از سه روش زیر برخورد می کرد :

الف) برخورد قاطع و بازدارنده

همان شیوه ای که عُمَرُ با ضَبِيعِ بْنِ عُسَلِ حَنْظَلِي در پیش گرفت (۱) و بعدها عثمان آن را به طور گسترده - حتی در ناچیزترین امور - با صحابه به کار برد (۲).

ب) یاری خواستن از مسلمانان

یعنی همه مسلمانان را به یاری خویش بطلبد تا جلو کسانی که غیر دین را

ص: ۶۰

۱- . وی صحابی ای بود که از عمر درباره تشابهات قرآن پرسید . عمر او را کتک زد تا سرش به خون آلود ، و ۲۰۰ تازیانه به او زد و بر الأغ او را نشانند و به بصره تبعید ساخت و مردم را از هم نشینی با او بازداشت . وی که شخصیتی برای خود داشت به پستی و زبونی افتاد بنگرید به ، مسائل امام احمد ۱ : ۴۷۸ ، حدیث ۸۱ ؛ سنن دارمی ۱ : ۵۴ - ۵۵ ، تاریخ دمشق ۲۳ : ۴۱۱ .

۲- . نگاه کنید به تاریخ طبری ۴ : ۲۵۱ و ۲۸۴ و ۳۱۸ و ۳۹۸ ؛ الکامل فی التاریخ ۳ : ۸۷ و ۱۱۵ و ۱۳۷ و ۱۸۱ ؛ البدایه والنهایه ۷ : ۱۷۳ و ۲۲۴ .



وارد شریعت می سازند ، بگیرد ؛ چنان که در توضیح ابوبکر برای کشتار قبیله مالک بن نُویره (و دیگر قضایا) می نگریم که وی این توجیه را آورد که آنان زکات نمی پرداختند !

ج) احتجاج و مناظره

به این صورت که عثمان ، مُحدَّثان را دعوت می کرد و دلیل های قاطع برای آنها می آورد تا مسلمانان بر فقر علمی شان پی ببرند و شاید بعضی از آنها از موضعشان باز می گشتند . همان کاری که امام علی علیه السلام با خوارج انجام داد ، ابن عباس را برای محاجّه سوی آنها فرستاد و گروه زیادی از آنان به سپاه امام پیوستند .

ولی عثمان هیچ یک از این روش ها را با محدثان به کار نگرفت ، بلکه در موضع مُتهمی انگشت نما که به دفاع از خود برخیزد ، ظاهر شد ؛ با اینکه در دورانِ خلافتِ خویش از به کارگیری خشونت و زور پروا نداشت ، معترضان بر سعید بن عاص را به کوفه تبعید کرد (چنان که ابوذر را به بیابان رَبدَه فرستاد) ، ابن

مسعود را از قرائت قرآن بازداشت [ و بعضی از دنده های او را شکست ] ، عمار را

لگدی کوفت که بادِ فتنه گرفت ، حضرت علی علیه السلام را به جهت مشایعت ابوذر و اعتراض در برابر تبعید عمار ، تهدید کرد . (۱)

می نگریم که عثمان علی رغم برخوردهای شدید با بعضی از صحابه ، در طرح اجتهاداتش و هنگام اعتراض بعضی از مسلمانان بر وی - در این اجتهادات - موضع آرام و نرمی را در پیش می گیرد . وقتی که به اتمام نماز در منی بر او

ص: ۶۱

اعتراض شد ، گفت : «رأیی بود که به نظرم آمد!»<sup>(۱)</sup> هنگامی که امام علی علیه السلام در خوردن صید حَرَم با او مخالفت ورزید ، تنها دست ها را به هم زد و برخاست و گفت : «چرا دست از سیرِ ما بر نمی داری؟!» با اینکه واقعیت موجود و اهمیت شریعت اقتضا می کرد که در صورتِ برحق بودن ، از موضعِ قدرت برخوردار کند .

این نرم خویی را عثمان در همه وضوها و طرح های وضویی اش آشکار می ساخت ؛ ذهن ها را به آرامی و با استفاده از تعبیر «أَحْسَنَ الْوُضوءِ» (کسی که وضو را نیکو به جا آورد) آماده می ساخت ، و پیروانش را به تبلیغ آن فرا می خواند .

نیز عثمان از مسلمانان یاری نطلبید و از آنها کمک نخواست ، بلکه این مسلمانان بودند که یکدیگر را صدا زدند تا بر بدعت های عثمان پایان بخشند تا جایی که او را به قتل رساندند . اگر محدثان آغازگر اختلاف در وضو بودند ، مسلمانان و راویان آنها با ایشان برخورد می کردند ، و با انگیزه قوی دینی که داشتند امر را بر مردم روشن می ساختند و نوبت به اقدام خلیفه نمی رسید ؛ چنان که در ماجرای منع زکات ، صحابه - خود - عهده دار نشر احادیثی شدند که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره وجوب زکات و کیفر ادا نکردن آن رسیده بود .

از سویی نشانه هایی بر خلاف این فرض هست که دلالت دارد عثمان آغازگر اختلاف در وضو بود و آنها عبارت اند از :

یک : اینکه عثمان به اسم احدی از مخالفان خود تصریح نمی کند ، نشانه ترس او از چیزی است .

دو : عثمان مخالفان را به دروغ و بدعت متهم نساخت ، بلکه تنها به این بسنده

ص : ۶۲

---

۱- . نگاه کنید به ، أنساب الأشراف ۵ : ۳۹ ؛ تاریخ طبری ۴ : ۲۶۸ .

کرد که معارضان خود را توصیف کند به اینکه از رسول خدا حدیث بر زبان می آورند ، سپس در شناخت آنها و روایاتشان خود را به نادانی زد .

سه : نمی توان یافت که حتّی نزدیکان عثمان (مانند مروان ، مُغیره ، زید بن ثابت) از وضوی عثمان دفاع کنند . آنها با اینکه هنگام هجوم مردم به خانه عثمان به دفاع از او برخاستند ، از وضوی وی حمایت نکردند .

ثالثاً : اینکه عثمان در اعلان وضوی جدید ، شیوه های نا مأنوسی را به کار گرفت ، تأکیدی است بر اینکه او در موضع اتهام قرار داشت ، می خواست طرح جدیدی افکند ؛ زیرا :

۱ . عثمان موالی اش را (مانند حُمران و ابن دازه) برای نقل نظریّه وضویی خود به خدمت گرفت .

حُمران از اُسَیرای یهودی «عین التَّمْر» بود که در سال سوّم خلافت عثمان اسلام آورد .(۱) همین دلیلی است که نقل وضوی عثمان پس از این تاریخ روی داد و تأکیدی است بر اینکه این وضو در شش سال آخر حکومت عثمان روی داد ، و مانند دیگر آرا و اجتهادات اوست که به انتقام مسلمانان از او انجامید . از این روست که امام علی علیه السلام می فرماید :

حَتّی أَجْهَزَ عَلَیْهِ عَمَلَهُ؛(۲)

تا اینکه عمل عثمان دامن گیر او شد .

۲ . عثمان (با اندک مناسبتی) به صورت تبرّعی (داوطلبانه) ، بدون آنکه از وی پرسند به تعلیم وضوی خود مبادرت می ورزید . مانند شتاب وی در آموزش

ص : ۶۳

---

۱- . بنگرید به ، تاریخ طبری ۳ : ۴۱۵ ، طبقات ابن سعد ۷ : ۱۴۷ ؛ تاریخ الاسلام ذهبی : ۳۹۵ ؛ تاریخ بغداد ۵ : ۳۳۲ .

۲- . نهج البلاغه ، خطبه ۳ .

وضوی غسلی به ابن دازه ، به محض شنیدن مضمضه او ، (۱) و نشستن بر سر محلّه ها و مطرح کردن وضوی غسلی . (۲)

عبارت «أَحْبَبْتُ أَنْ أُرِيكُمُوه» (۳) (دوست داشتم وضوی پیامبر را به شما بنمایانم) صریح است در تبرّع عثمان بر این کار .

معاویه نیز در وضوی غسلی آن را به کار بست [ البته ] با افزودن مَسْحِ سر به مِشْتی آب ، تا آنجا که قطرات آب از سرش جاری می شد . وی [ می خواست ] به مردم وضوی پیامبر را بنمایاند ! (۴)

عین این عبارت درباره وضوی منسوب به براء بن عازب [ نیز ] آمده است . (۵)

بیشتر روایات وضوی مسحی از این تبرّع (که چیزی را در خود نهفته دارد) تهی است .

۳ . عثمان می کوشید گروهی را بر صحّت وضوی خود شاهد بگیرد و در حدّ ممکن نظر شمار بیشتر از آنها را برای تأیید وضوی جدیدش جذب کند تا بتواند به آن مشروعیت بخشد . از یکی می پرسید : فلانی ، آیا وضوی پیامبر این چنین نبود ؟ او پاسخ می داد : آری . از دیگری همین سؤال را می کرد تا اینکه جمعی از اصحاب پیامبر را شاهد گرفت و سپس گفت : سپاس خدای را که با من در این امر موافق بودید . (۶)

ص : ۶۴

- 
- ۱- . سنن بیهقی ۱ : ۶۸ ، حدیث ۲۹۸ .
  - ۲- . سنن دارقطنی ۱ : ۹۱ ، حدیث ۵ .
  - ۳- . همان ، ص ۹۱ - ۹۲ ، حدیث ۴ و ۶ .
  - ۴- . بنگرید به ، مسند احمد ۴ : ۹۴ ، حدیث ۱۶۹۰۰ .
  - ۵- . مسند احمد ۴ : ۲۸۸ ، حدیث ۱۸۵۶۰ . در این مأخذ آمده است که براء ، فرزندان و اهلس را گرد آورد و گفت : بیاید تا به شما نشان دهم رسول خدا چگونه وضو می گرفت .
  - ۶- . سنن دارقطنی ۱ : ۸۵ ، حدیث ۹ ؛ کنز العمال ۹ : ۱۹۲ ، حدیث ۲۶۸۸۳ .

حتی بعضی ادعا کرده اند که عثمان ، طلحه و زبیر و حضرت علی علیه السلام و سعد را شاهد گرفت و آنها شهادت دادند  
(۱).

این در حالی است که صحابه نیازمند آموزش وضو نبودند؛ چرا که وضو برایشان روشن بود ، و نیز اشخاص ذکر شده ، از جمله معارضان فقه (و بعضی از آنها از مخالفان فقه و وضوی) او بودند ، چگونه آنان به نفع او شهادت دادند!؟

باری ، این احادیث بر قدرت مخالفان و ضعف موضع عثمان - در وضوی جدیدش - دلالت می کند .

۴ . عثمان ، وضوهای ثلاثی غَسِلی خود را - طبق رأی و استحسان - با جمله های ثابتی از پیامبر صلی الله علیه و آله همراه می ساخت تا از آنها برای تقریر وضوی جدیدش سود جوید ؛ یعنی از معلومی به مجهولی که می خواست آن را اثبات کند ، روی می آورد . گاه در پی وضویش می گفت : «پیامبر فرمود هر که وضو را به نیکویی به جا آورد ، سپس دو رکعت نماز گزارَد ، مانند روزی که از مادر زاده شده از گناه پاک می شود» ، (۲) و زمانی این جمله را می آورد که : «پیامبر فرمود : هر کس وضو بگیرد و طهارت را نیکو سازد ، کفاره گناهان گذشته اوست» (۳) .

و می خواست ما را مبهوت سازد هنگامی که می گفت : «به خدا سوگند ، حدیثی را برایتان باز می گویم که اگر آیه ای از قرآن نبود ، آن را نمی گفتم ! شنیدم

ص: ۶۵

---

۱- . بنگرید به ، کنز العمّال ۹ : ۱۹۵ ، حدیث ۲۶۹۰۷ . این روایت - چنان که ابن ابی حاتم و هیثمی و دارقطنی تصریح کردند ، مُرْسَل است . به نظر می رسد این حدیث در راستای خدمت به عثمان و امویان وضع شده باشد .

۲- . همان .

۳- . کنز العمّال ۹ : ۱۸۴ ، حدیث ۲۶۸۰۰ .

پیامبر می فرمود: شخصی که به نیکویی وضو گیرد، سپس نماز گزارد، گناهان میان او و نمازی که به جا می آورد، آمرزیده می شود» (۱).

عُروه می گوید: آن آیه [این سخن خداست که فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (۲) کسانی که بیّنات و هدایت هایی را که نازل کردیم - و در کتاب برای مردم روشن ساختیم - کتمان می کنند، خدا ایشان را لعنت می کند و لعنت کنندگان بر آنها نفرین می فرستند.

آیا وضو را به خوبی انجام دادن، این همه ترس باز ایستادن (اگر آیه ای در قرآن نبود) دارد؟ با اینکه ده ها صحابی این مضمون (استحباب احسان وضو = نیکو به جای آوردن وضو) را از پیامبر روایت می کردند.

روشن خواهیم ساخت که امویان از رهگذر عایشه و ابو هریره، مفهوم «احسان وضو» را به خدمت گرفتند و آن را به «اسبغ وضو» (کامل به جا آوردن وضو) و به جمله «وای بر پاشنه ها از آتش» ربط دادند، سپس غسل (شستن) را از آن استفاده کردند (نه چیز دیگر)، چرا که ایشان اسبغ را به سه بار شستن اعضا و جمله «ویل للأعقاب من النار» را به شستن پاها تفسیر نمودند.

۵. خنده و تبسم های عثمان در اوایل احداث وضوی غسلی (یعنی در دورانی که بر شستن سه بار اعضا تأکید داشت)، نیز شایان توجه است. وی گاه وقتی که آب وضو برایش می آوردند می خندید و برای آنکه نگاه ها را به وضویش جلب

ص: ۶۶

۱- صحیح مسلم ۱: ۲۰۶، حدیث ۲۲۷؛ نیز بنگرید به، مسند احمد ۱: ۶۷.

۲- سوره بقره ۲ آیه ۱۵۹.

کند، می گفت: «چرا نمی پرسید از چه روی می خندم؟» گاه جواب می داد که پیامبر را دید که چونان او وضو می گرفت، (۱) و گاه به اینکه چنین وضویی سبب آموزش گناهان و خطاهای وضوی گیرنده است، (۲) و زمانی به اینکه چنان وضویی و نماز در پی آن، گناهان را می آموزد، (۳) و گاه بیان می داشت دلیل خنده اش این بود که در نزدیک به همن مکان پیامبر را دید که آبی خواست و چون او وضو گرفت، سپس خندید و اصحاب از راز خنده اش پرسیدند، و آن حضرت فرمود: هرگاه بنده آبی برای وضو بخواهد و صورتش را بشوید، خدا گناهی را که با صورت مرتکب شده است، پاک می کند.. (۴).

می دانیم نقل این سخن [از پیامبر صلی الله علیه و آله] که: «هرگاه بنده در وضو صورتش را بشوید، خدا خطاهای صورتش را پاک می کند...» (۵) خنده آور نیست. اینکه عثمان در توجیه خنده اش می گوید: «پیامبر را دید که در همان مکان که وی وضو گرفت، وضو گرفت و خندید» برای مبالغه در تأکید بر شریعت وضوی غسلی ثلاثی است.

این عنایت ها همه حکایت از این دارند که عثمان به شیوه های گوناگون می خواست چیزی را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دهد و گرنه، چرا دیگران در نقل وضوی مسحی شان این تبسم ها و خنده ها را (با این فراوانی) از پیامبر نقل

ص: ۶۷

---

۱- . بنگرید به ، کنز العمال ۹ : ۱۹۰ ، حدیث ۲۶۸۶۳ .

۲- . کنز العمال ۹ : ۱۹۳ ، حدیث ۲۶۸۸۶ ؛ مسند احمد ۱ : ۵۸ و ۶۱ ، حدیث ۴۱۵ و ۴۳۰ .

۳- . بنگرید به ، کنز العمال ۹ : ۱۹۱ ، حدیث ۲۶۸۷۲ .

۴- . مسند احمد ۱ : ۵۸ ؛ کنز العمال ۹ : ۱۹۱ ، حدیث ۲۶۷۸۲ . پیداست که عثمان این تبسم را ساخت و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داد تا خنده هایش را هنگام وضو ، توجیه کند .

۵- . مسند احمد ۱ : ۵۸ ؛ مجمع الزوائد ۱ : ۲۲۴ .

نکردند؟ چرا پیامبر صلی الله علیه و آله در دیگر تعالیم، تبسم و خنده این چینی نداشت؟

۶. همه وضوهای بیانی عثمان، دارای سه بار شست و شویند، و خبری از او درباره یک بار و دو بار شستن، نیامده است؛ با اینکه آبخاری از حضرت علی علیه السلام و عمر و عباس و جابر و دیگران در این زمینه هست.

در اینجا این سؤال به ذهن می آید که آیا عثمان یک بار و دو بار شستن را، بسنده نمی دید؟ یا اینکه سه بار شستن عثمان امر جدیدی را در بر داشت که همان تأکید بر وضوی ثلاثی جدید است (که پس از آن، عثمان به شستن پاها سرایتش داد، و معاویه شستن سر را به آن افزود) و مقصود از اسباغ وضو، فقط همین دانسته شد و به این ترتیب، حکم مسح سر و پا - در مذاهب اربعه - از میان رفت؛ چراکه به جای آن، شستن را تجویز کردند. (۱)

مؤید این سخن، روایت عبدالله بن عمرو بن عاص است که در آن به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که آن حضرت پس از وضوی ثلاثی غَسَلِی فرمود: «هر که بر این افزود یا از آن کاست، روش نادرستی را پیمود و ستمکار است» (۲).

آیا معقول است که بگوییم هر کس در وضو یک یا دو بار اعضا را بشوید، کار ناشایستی را انجام می دهد و ستم روا می دارد، با اینکه این گونه وضو، از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بزرگان صحابه ثابت است؟!

به نظر می رسد عثمان و پیروانش، می خواستند فقط و فقط بر وضوی غَسَلِی ثلاثی تأکید ورزند، و مقصود از اسباغ وضو (وضوی کامل) را تنها همین بدانند.

ص: ۶۸

۱- بنگرید به، الفقه علی المذاهب الأربعة جزیری ۱: ۵۷ - ۶۲.

۲- سنن ابی داود ۱: ۳۳، حدیث ۱۳۵؛ سنن ابن ماجه ۱: ۱۴۶، حدیث ۴۲۲؛ سنن بیهقی ۱: ۷۹، حدیث ۳۷۹؛ نیز بنگرید به، شرح سیوطی بر این حدیث در پی نوشت «سنن نسائی ۱: ۸۸».



۷. وضوهای عثمان - در درون خود - اشاراتی را در بر دارد که به بدعت این وضو از سوی عثمان و سرایت دادن آن به وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله رهنمون است ؛ از جمله :

اینکه عثمان می گوید : «پیامبر را دیدم که مثل این وضوی من وضو می گرفت» (۱) و این سخن که «دیدم رسول خدا همین وضوی من را انجام داد» (۲) و نمی گوید که : چونان رسول خدا وضو گرفتم یا مانند آن حضرت وضو ساختم .

این جمله ها - به خودی خود - دلالت دارند که عثمان وضوی خود را میزان و ملاک قرار می داد !

منحصر ساختن قبولی نماز و غفران گناهان ، به وضوی غَسْلِي ثَلَاثِي (به ویژه آنکه وی وضوی غَسْلِي ثُنَائِي و آحادی را - که از شمار زیادی از صحابه و تابعان رسیده است - نقل نمی کند) (۳) این ، خود اشاره است به اینکه عثمان تنها این وضو را قبول داشت .

وجود جمله «لَا يُحَدِّثُ نَفْسَهُ فِيهِمَا بَشِيءٌ» (۴) (میان وضو و نماز سخنی نگویید) در وضوهای عثمان که می توان گفت برای پاک نشان دادن خود و دور ساختن شبهه از خویش ، آن را بر زبان می آورد تا بر وضوی خویش بیشتر مشروعیت بخشد .

ص: ۶۹

---

۱- صحیح بخاری ۱ : ۷۲ ، حدیث ۱۶۲ ؛ سنن ابی داود ۱ : ۱۰۶ ؛ سنن بیهقی ۱ : ۴۸ ، حدیث ۲۱۸ ؛ سنن نسائی ۱ : ۸۲ ، حدیث ۹۱ .

۲- سنن دارمی ۱ : ۱۸۸ ، حدیث ۶۹۳ ؛ سنن نسائی المجتبی ۱ : ۶۵ ، حدیث ۸۵ ؛ مصنف عبدالرزاق ۱ : ۴۴ ، حدیث ۱۳۹ .

۳- در حالی که گروه بسیاری از صحابه و تابعان آن را روایت کرده اند .

۴- سنن نسائی المجتبی ۱ : ۶۵ ، حدیث ۸۵ ؛ سنن بیهقی ۱ : ۴۸ و ۵۳ ، حدیث ۲۱۸ و ۲۴۷ .

صحبت نکردن عثمان در اثنای وضو (هنگامی که بدعت وضویی اش در نزد یارانش پابرجا شد) برای آن بود که هاله ای از قداست بر خویش افکند تا آنجا که وی جواب سلام را نمی داد و توجیه می کرد به اینکه پیامبر فرموده است هرکس وضو بگیرد و شهادتین را بر زبان آورد و در این میان با کسی حرف نزنند، گناهان میان دو وضویش [ وضوی پیشین و وضوی جدید ] آمرزیده است، با اینکه جواب سلام واجب است، و بر فرضِ صحّت این روایت عثمان، (۱) جواب سلام، حرف زدن - به معنای عرفی - به شمار نمی رود.

همه اینها، قراین و شواهدی اند که ما را مطمئن می سازند به اینکه آغازگر اختلاف در وضو، شخص عثمان بود و هموست که وضوی تُلا ثی غَسلی جدیدی را مطرح ساخت.

ص: ۷۰

---

۱- . کنز العَمّال ۹ : ۱۹۳ ، حدیث ۲۶۸۸۵ - ۲۶۸۸۸ ؛ سنن دارقطنی ۱ : ۹۲ ، حدیث ۵ .

پیش از آنکه سبب یا اسبابی را روشن سازیم که عثمان را به بدعت این وضوی ثلاثی جدید واداشت (و پاسخ آنها) بجاست نخست به علت قتل وی پردازیم؛ چراکه در جلد اول این پژوهش، به این نکته دست یافتیم که بزرگ ترین عاملی که قاتلان عثمان را واداشت بر وی هجوم آورند، نوآوری های وی در دین بود (و نه صرف تصرفات و سیاست های مالی و اداری نادرست).

این مطلب را می توان از نکات اساسی زیر دریافت :

یک: طلحه و زبیر از نخستین کسانی بودند که علیه عثمان مردم را تحریک کردند و به قتلش فتوا دادند با اینکه عثمان سخاوتمندانه اموال فراوانی را به گونه ای شگفت آور، در اختیار آنها قرار داد. (۱) همچنین به عبدالرحمان بن عوف امکانات بسیاری بخشید (۲) و افزون بر این، به او وعده خلافت داد. (۳) برای باقی صحابه نیز - جز گروهی اندک از آنها - به وفور اموالی را فرستاد.

ص: ۷۱

۱- در «تاریخ طبری ۴: ۴۰۵» آمده است، عثمان به طلحه پنجاه هزار [دینار] بخشید و دویست هزار [دینار] به او صله داد. احشام و غلامان طلحه فزونی یافت، تنها از عراق روزانه برایش هزار دینار درآمد غله می رسید و زمان مرگ سی میلیون درهم ارث برجای گذاشت که دو میلیون و هزار درهم و دویست هزار دینار از آنها نقد بود. درباره حجم انبوه اموال زبیر، بنگرید به کتاب «الفتنه الكبرى ۱: ۱۴۷».

۲- اموال ابن عوف، هزار شتر و صد اسب و ده هزار گوسفند و زمینی که با بیست شتر آبکش، کشت می شد. مروج الذهب ۲: ۳۳۳.

۳- زیرا در «شرح نهج البلاغه ۱: ۱۸۸» آمده است که آن حضرت فرمود: وَاللَّهِ مَا فَعَلْتَهَا إِلَّا لِأَنَّكَ رَجَوْتَ مِنْهُ مَا رَجَا هُوَ مِنْ صَاحِبِهِ، دَقَّ اللَّهُ بَيْنَكُمَا عِطْرَ مَنْشَمٍ؛ به خدا سوگند این کار را نکردی مگر برای اینکه از او همان امید را داشتی که وی از همدمش امید داشت؛ خدا میانتان جدایی بیندازد.

از این رو، غیر منطقی است اگر تصوّر کنیم صحابه او را فقط به جهتِ ایثار اموال به خویشاوندانش به قتل رساندند، با اینکه خودشان بهره فراوانی از اموال را به دست آورده بودند.

بلکه انگیزه های دینی و بدعت های عثمان، باعث شد او را به قتل رسانند. بسا بعضی از آنها در مکاتباتی باشد که طبری نخواست آنها را بیاورد، (۱) و بسا همین ها دستاویز قتل او را فراهم آورد، اسبابی که ابن اثیر ذکر بسیاری از آنها را و می نهد (۲).

دو: سیاست مالی طبقاتی عثمان، عزل او را ایجاد می کرد (نه قتلش را) (۳) و از آنجا که صحابه او را با خفت - بنا بر تعبیر ابن عمر (۴) - به قتل رساندند، باید سببی را جست که خون او را مباح می ساخت. شاید اختراعات دینی او باعث این کار شد، نه بدعت در تصرفات خارجی به تنهایی.

سه: بدعت های دینی و فقهی - به یقین - از عثمان بروز یافت. هریک از صحابه، به روش خود بر آنها احتجاج ورزید، لیکن عثمان از آنها دست نکشید

ص: ۷۲

- 
- ۱- در «تاریخ طبری ۲: ۶۶۱» درباره سبب اختلاف میان عثمان و ابوذر و مرگ غریبانه وی در صحرای «ربذه» آمده است: تاریخ نگاران در این باره چیزهای فراوان و امور شیعی را روایت کرده اند که ناپسند آمد آنها را بیاورم.
  - ۲- در الکامل فی التاریخ ۳: ۵۸ می خوانیم: سبب حرکت مردم سوی قتل عثمان را ذکر کردیم و اسباب زیادی را که مردم دستاویز قتلشان قرار دادند به عللی که انگیزه برای این کار شد واگذار کردیم.
  - ۳- ابن ابی الحدید، در «شرح نهج البلاغه ۱: ۲۰۰» می نویسد: نظر ما این است که: این کارها گرچه بدعت بود اما به حدی نمی رسید که خون عثمان به آنها مباح شود. آنان باید او را از خلافت خلع می کردند ...
  - ۴- بنگرید به، شرح نهج البلاغه ۳: ۸.

(مانند نماز در منی، (۱) افزودن اذان سؤم در روز جمعه در سال هفتم خلافت - که مردم بر وی عیب گرفتند و گفتند این کار بدعت است (۲) - و مقدم داشتن خطبه را بر نماز عید فطر و قربان (۳) و ...) اینها بیانگر بدعت گذاری عثمان در بعضی از مسائل فقهی است. بعید به نظر نمی رسد که عثمان این گونه بدعت ها را به مسائل فقهی دیگر (همچون وضو) سریان داده باشد.

چهار: تصرفات و بدعت های عملی عثمان، بر ساخته های علمی و دینی ای را در پی داشت که از آنها بر اسلام و احکام اسلامی احساس خطر می شد.

عدم اجرای حد بر ولید بن عُقبه، یعنی ابطال حدود و تهدید شهود. (۴)

تأیید دیدگاه سعد بن عاص درباره زمین های سرسبز و آباد (و اینکه آنها بوستان قریش و بنی امیه است) به معنای ابطال قانون توزیع «فئیء» (اموال عمومی) بود که خدا برای جهادگرانی قرار داد که با شمشیر بر آنها دست یافتند. (۵)

اعطای فدک و خمس آفریقا به مروان، (۶) یعنی پایمالی قانون ارث؛ چراکه اگر فدک مال پیامبر صلی الله علیه و آله بود، پس از آن حضرت به ورثه او می رسید، و اگر «فئیء»

ص: ۷۳

۱- بنگرید به، صحیح بخاری ۱: ۳۶۷، حدیث ۱۰۳۴ و جلد ۲، ص ۲۹۶، حدیث ۱۵۷۴؛ الدر المنثور ۸: ۱۵۹.

۲- أنساب الأشراف ۵: ۵۲۸، شماره ۱۳۷۴؛ المنتظم ۵: ۷-۸.

۳- فتح الباری ۲: ۴۵۲؛ نیل الأوطار ۳: ۳۶۲؛ تاریخ الخلفاء: ۱۶۴-۱۶۵.

۴- در «انساب الأشراف ۵: ۵۲۲، شماره ۱۳۵۶» این قول مشهور عایشه آمده است که گفت: عثمان حدود را باطل ساخت و شهود را تهدید کرد. از حضرت علی علیه السلام نقل است که به عثمان گفت: حدود را باطل ساختی و قومی را که علیه برادرت شهادت دادند، تازیانه زدی و حکم را دگرگون کردی... الإمامه والسیاسة ۱: ۳۷.

۵- شرح نهج البلاغه ۳: ۲۱ و ۳۵؛ الکامل فی التاریخ ۳: ۳۱ و ۴۰؛ تاریخ طبری ۲: ۴۶۲.

۶- بنگرید به، المعارف: ۱۹۵؛ انساب الأشراف ۵: ۵۱۵، شماره ۱۳۳۶؛ الإمامه والسیاسة ۱: ۳۵.

مسلمانان باشد، این کار عثمان، اِبْطَالِ قَانُونِ «فَعَى» به شمار می آید.

و به همین گونه، دیگر احداثات وی.

پنج: آنچه این مطلب را تأکید می کند، عباراتی است که از صحابه معاصر عثمان درباره این برساخته ها و ابداعات صادر شده است و بر بدعت های دینی عثمان دلالت دارد؛ مانند:

طلحه به عثمان گفت: چیزهایی از پیش خود در دین اختراع کردی که مردم به یاد ندارند. (۱)

و نیز این سخن که: مردم بر تو گرد آمدند، و از بدعت هایی که پدید آوردی ناخرسندند. (۲)

زبیر گفت: او را بکشید که دینتان را دگرگون ساخت. (۳)

عبدالله بن مسعود گفت: صاحبان را جز این نمی بینم که در دین تغییر و تبدیل آورد.

ابن مسعود همواره این سخن را بیان می داشت:

راست ترین سخن، کتاب خداست و بهترین هدایت، رهنمود محمد است و بدترین امور، مُحَدَّثَاتِ آنهائند؛ هر امر مُحَدَّث (و اختراع از پیش خود در دین) بدعت است و هر بدعتی گمراهی می باشد، و هر گمراهی جایش دوزخ است. (۴)

ص: ۷۴

- 
- ۱- . أنساب الأشراف ۵: ۵۳۳، شماره ۱۳۷۸؛ نیز بنگرید به، تاریخ طبری ۲: ۶۶۷.
  - ۲- . تقریب المعارف: ۲۷۸.
  - ۳- . شرح نهج البلاغه ۴: ۳۴۰.
  - ۴- . أنساب الأشراف ۵: ۵۲۴، شماره ۱۳۶۶؛ و بنگرید به، شرح نهج البلاغه ۳: ۴۲.

در سخن دیگر آمده است که گفت: همانا خون عثمان حلال است. (۱)

عمار در خطبه ای در صفین گفت: اینان که اگر دنیاشان به سلامت باشد از نابودی دین باکی ندارند، می پرسند: چرا عثمان را کشتید؟ گوئیم: برای بدعت هایی که ایجاد کرد. (۲)

عمار به عمرو بن عاص گفت: عثمان می خواست دین ما را تغییر دهد، ما هم او را کشتیم. (۳)

سعد بن ابی وقاص درباره قتل عثمان می گوید: ما از یاری اش دست کشیدیم، اگر می خواستیم، از او دفاع می کردیم، لیکن عثمان دین را تغییر داد و خود تغییر یافت. (۴)

هاشم مرقال گفت: عثمان برساخته هایی را پدید آورد و بر خلاف حکم خدا راه پیمود. (۵)

مالک اشتر گفت: عثمان در دین تغییر و تبدیل پدید آورد. (۶)

عایشه پیراهن رسول خدا را بیرون آورد و گفت: این پیراهن و موی رسول خداست که نپوسیده است در حالی که دینش از بین رفت. (۷)

و در سخن دیگری گفت: این جامه رسول خداست که نفرسود، در حالی که

ص: ۷۵

---

۱- انساب الأشراف ۵: ۵۲۵.

۲- صفین: ۳۱۹.

۳- صفین: ۳۳۹؛ شرح نهج البلاغه ۸: ۲۲.

۴- الامامه والسیاسه ۱: ۴۸.

۵- تاریخ طبری ۳: ۹۴.

۶- انساب الأشراف ۵: ۵۳۴.

۷- المختصر فی أخبار البشر ۱: ۱۷۲ و در چاپ دار الکتب، ص ۲۳۹.

عثمان سنت او را تباه ساخت! (۱)

و در جای دیگر عثمان را به یک شخص یهودی تشبیه کرد و گفت: بکشید این نَعْتَل را که کافر است. (۲)

امام علی علیه السلام در روز شورا فرمود:

أَمَا إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُمْ سَيُؤَلُّونَ عِثْمَانَ، وَلَيُحْدِثَنَّ الْبِدَعَ وَالْأَحْدَاثَ؛ (۳)

هوشیار باشید! می دانم که اینان عثمان را (به خلافت) خواهند گماشت، و او بدعت ها و برساخته هایی را در دین پدید می آورد.

بعضی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به بعض دیگر نوشتند که نزد ما گرد آید! اگر جهاد می خواهید، جهاد اینجاست (۴).

کشتن عثمان را جهاد شمردند! این سخن راست در نمی آید مگر برای حفظ دین از تحریف و بازیچه شدن آن.

مسلمانان - همه - بدعت های عثمان را دانستند، بدعت هایی که می خواست آنها را جبران کند؛ مانند توسعه مسجد الحرام.

مردم گفتند: مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله را توسعه داد و در سنت آن حضرت تغییر پدید آورد. (۵)

آنان مانع دفن عثمان در مقابر مسلمانان شدند (۶) تا اینکه شبانه در «حش»

ص: ۷۶

۱- تاریخ یعقوبی ۲: ۱۷۵؛ شرح نهج البلاغه ۳: ۹.

۲- تاریخ طبری ۳: ۱۲؛ الکامل فی التاریخ ۳: ۱۰۰؛ الفتنه ووقعه الجمل: ۱۱۵.

۳- شرح نهج البلاغه ۱: ۱۹۲.

۴- تاریخ طبری ۲: ۶۴۴، حوادث سال ۳۴ هـ.

۵- أنساب الأشراف ۵: ۵۲۷، شماره ۱۳۷۱.

۶- بنگرید به، تاریخ طبری ۳: ۴۴۰.



کوکب» (که گورستان یهود بود) با ترس و لرز، دفن شد [وی را بر دری حمل می کردند] و سرش [به آن می خورد و] [طَقّ طَقّ می کرد \(۱\)](#).

این رفتارها از صحابه و مردم و مسلمانان بروز نیافت مگر پس از اینکه به انحرافات و بدعت های دینی عثمان پی بردند، نه صرف تصرّفات بد مالی اش و ویران سازی اقتصاد و اختلال نظام اداری.

از همه اینها درمی یابیم که عثمان به تغییر و ایجاد چیزهای نو در دین گرایش داشت. تعجّبی ندارد که وی طرح وضوی جدیدی را پی ریزد؛ چنان که به طرح آرای دیگری در شریعت پرداخت (مانند: اتمام نماز ظهر در منا، مقدّم آوردن خطبه در نماز عید فطر و قربان، اذان سوّم در روز جمعه و..).

ص: ۷۷

---

۱- . تهذیب الکمال ۱۹ : ۴۵۷؛ نیز بنگرید به ، تاریخ المدینه ابن شُبّه ۱ : ۱۱۳ .

## چرا وضویی نو؟

عوامل تربیتی و روانی و سیاسی و اجتماعی گوناگونی عثمان را به ابداع وضویی نو برانگیخت و به سه بار شستن اعضا گرایش یافت و سپس به شستن سر و پا - به جای مسح - حکم کرد. بعضی از آن عوامل چنین اند:

۱. عثمان خود را سزاوار قانون گذاری می دانست و شأن خویش را از ابوبکر و عمر کمتر نمی دید، چرا برای آن دو فتوا جایز باشد و برای او نه؟ با اینکه همه

جزو مکتب اجتهاد و رأی اند و هر کدامشان خلیفه پیامبر به شمار می آیند!

۲. وی در ظواهر دینی از افراطی ها به شمار می آید (افراطی که از آن نهی شده است). هنگام ساخت مسجد النبی، وی یک خشت حمل می کرد و آن را از خود دور نگه می داشت، و آن گاه که خشت را می گذاشت، دستانش را فوت می کرد و به جامه اش می نگریست (که کثیف نشده باشد) اگر گردی بر آن نشسته بود، فوت می کرد. همه اینها بدان جهت بود که وی نسبت به نظافت و سواس داشت. (۱)

در حالی که عمر با وجود ضعف بدنی، دو خشت را برمی داشت.

عثمان هر روز پنج بار غسل می کرد، (۲) هنگام وضو پاسخ سلام مؤمن را نمی گفت (۳) و خود بیان می داشت که از زمان بیعت با رسول خدا، به آلتش دست نکشیده است. (۴)

ص: ۷۸

۱- بنگرید به، العقد الفرید ۵: ۹۰؛ سمط النجوم العوالی ۱: ۳۶۵.

۲- المحلّی ۲: ۱۶؛ نیز بنگرید به، صحیح مسلم ۱: ۲۰۷، حدیث ۲۳۱؛ شرح نووی بر صحیح مسلم ۳: ۱۱۵.

۳- سنن دارقطنی ۱: ۹۶؛ کنز العمال ۹: ۴۴۳، حدیث ۲۶۸۸۸.

۴- سنن ابن ماجه ۱: ۱۱۳؛ تاریخ دمشق ۳۹: ۲۲۵؛ المحلّی ۲: ۷۹.

و دیگر رفتارهایی که نشان می دهد عثمان از نظر روانی برای زیاده روی و تعمیق در دین و وسواس در نظافت ، آمادگی داشت .

۳ . استفاده عثمان از نظافت و طهارت بودن وضو ؛ این نگرش با فکر عثمان سازگار بود . از این رو ، به نظر وی سه بار شستن اعضا و شستن به جای مسح کشیدن ، نظافت فزون تری را داراست و این کار - از نظر وی - عیبی ندارد .

بسا این رویکرد عثمان متأثر از نگرش حُمران باشد یا همین نگاه در حُمران بن اَبان اثر نهاد ، همان یهودی که با اسیران «عین التمر» از سرزمین «بین النهرین»

به مدینه آمد .

۴ . بعضی از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله درباره نیکو و کامل به جا آوردن وضو(۱) این فرصت را برای عثمان فراهم آورد که برای طرح وضوی غَسِلی خویش از آنها استفاده کند ؛ زیرا پس از وضوی غسلی اش می گفت : واللّٰه ، برایتان حدیثی را بیان می دارم ، واللّٰه اگر آیه ای در کتاب خدا نبود ، این حدیث را نمی گفتم . شنیدم رسول خدا می فرمود : شخصی که وضوی نیکو گیرد [ یعنی از هر نظر آداب آن را رعایت کند ] و پس از آن نماز گزارد ، خدا گناهان میان وضو و نماز در پی آن را می آمرزد .(۲)

وی سپس جمله «وضو را کامل بگیرد» و «وای بر پاشنه ها از آتش» را برای شستن [ پاها ] دلیل می آورد .

۵ . هنگام یورش بر وی ، می خواست هاله سنگینی از قداست را بر خود

ص : ۷۹

---

۱- . بنگرید به ، صحیح مسلم ۱ : ۲۰۶ ، حدیث ۶ .

۲- . صحیح مسلم ۱ : ۳۰۶ ، حدیث ۲۲۷ .

بیفکند تا انقلابیون را از قتل خویش باز دارد. از کارهای نیک خویش سخن گفت و اینکه «بِثْرِ رُومَه»<sup>(۱)</sup> (و غیر آن) را خرید و وقف کرد<sup>(۲)</sup> تا بقای خود را بر ایمان ثابت کند. وضوی جدید، گامی در این مسیر بود. وی می خواست درد را چاره کند، لیکن به درمان درد با درد پرداخت، نه با دوا.

۶. عثمان مردم را به اختلافات فقهی و بگومگو در آنها مشغول می ساخت تا از قتل او دست بردارند و به سیاست های مالی و اداری ناشایست او نیندیشند. این کار درباره بسیاری از آرای وی رخ داد، اما نتیجه خوبی برای او در بر نداشت. از این رو امام علی علیه السلام فرمود که عمل عثمان مردم را بر وی شوراند.<sup>(۳)</sup>

۷. از مهم ترین انگیزه های بدعت های عثمان این بود که امویان بر گردش حلقه زدند و به بنای فقه سیاسی جدیدی دست یازیدند. این امر، بزرگان صحابه را (مانند ابن مسعود، ابن عباس و ...) از همکاری با او دور ساخت و خلأ فقهی ای را پدید آورد که امویان صاحب نفوذ دربار عثمان، زیرکانه این خلأ را پر ساختند.

۸. وجود حالت سازش بسیاری از صحابه، باعث شد که عثمان از طرح آنچه به نظرش می رسد، نپرهیزد؛ زیرا نهایت بدانجا می رسید که می گفت: «رأیی است که به نظرم آمد»<sup>(۴)</sup> عبدالله بن عمر گفت: «اختلاف مایه شر است»<sup>(۵)</sup>.

ص: ۸۰

- 
- ۱- رُومَه: نام چاهی در مدینه که عثمان آن را حفر کرد، و گفته اند آن را خرید و وقف کرد تاج العروس ۱۶: ۳۰۷ (م).
  - ۲- بنگرید به، تاریخ طبری ۳: ۴۱۵ و ۴۳۴؛ البدایه والنهایه ۷: ۱۹۷ و ۲۰۰.
  - ۳- نهج البلاغه ۱: ۳۵، خطبه ۳.
  - ۴- بنگرید به، الکامل فی التاریخ ۲: ۴۹۴؛ البدایه والنهایه ۷: ۱۵۴.
  - ۵- سنن بیهقی ۳: ۱۴۴، حدیث ۵۲۱۹؛ سنن ابی داود ۲: ۱۹۹، حدیث ۱۹۶۰.

ابن مسعود بیان داشت : «عثمان امام است ، با او مخالفت نمی ورزم» .<sup>(۱)</sup>

واین یعنی آنچه را عثمان مطرح می ساخت در نهایت ، استوار می گردید .

۹ . شیوع اجتهاد و پذیرش آن از سوی بسیاری از صحابه ، زمینه را برای استقبال از آنچه عثمان (یا معاویه) مطرح می کرد به عنوان رأی پذیرفته ، هموار ساخت . این حالت در پی اجتهادات و آرای فراوانی از عُمر (و پیش از او ابوبکر) در جامعه سرایت یافت .

از همه این امور (و امور جزئی دیگری که در بخش تاریخی آوردیم) درمی یابیم که این توجیحات ، عثمان را به اختراع وضوی ثلاثی غسلی جدید برانگیخت ، وضویی که صحابه مکتب تعبد ، آن را برناتفتند .

ص: ۸۱

---

۱- . سنن بیهقی ۳: ۱۴۴ ، حدیث ۵۲۲۱ .

امام علی علیه السلام آن گاه که خلافت را عهده دار گشت (و آن حضرت در میان خلفای چهارگانه، تنها خلیفه ای بود که مکتب تعیّد محض را پذیرفت) بر آن شد که وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را برای مسلمانان تبیین کند و به بدعت های عثمان در وضوی پیامبر بپردازد و به اختراعات او در این زمینه اشاره کند. اقدامات آن حضرت را در این راستا می توان در بندهای زیر درآورد:

۱. در کتاب های فقه (۱) و تفسیر (۲) و حدیث (۳) ثابت است که وضوی امام علی علیه السلام همان وضوی ثنائی مسحی بود که بسیاری از صحابه آن را می پیرویدند و در رأس آنها ابن عباس و طالبیون و انس بن مالک قرار داشت.

۲. امام علی علیه السلام به بدعت هایی که بر سر وضو درآمد اشاره می کرد؛ مانند اینکه پس از وضوی مسحی و آشامیدن از آب باقی مانده از وضو، فرمود: گروهی از مردم این کار را مکروه می دانند، در حالی که پیامبر رادیدم آن را به جا می آورد و «هذا وُضوءٌ مَنْ لَمْ يُحْدِثْ»؛ (۴) این وضوی کسی است که بدعتی در آن پدید نیآورد. (۵)

ص: ۸۲

- 
- ۱- بنگرید به، فتح الباری ۱: ۲۱۳؛ المحلّی ۱- ۲ ک ۵۶، مسئله ۲۰۰؛ المغنی ۱: ۱۵۱، مسئله ۱۷۵.
  - ۲- بنگرید، تفسیر طبری ۶: ۸۶؛ احکام القرآن جصاص ۲: ۳۴۶-۳۴۷؛ تفسیر ابن کثیر ۲: ۴۵.
  - ۳- مسند احمد ۱: ۹۵، ۱۱۶، ۱۲۴ و ۱۴۸؛ مسند دارمی ۱: ۱۸۱؛ مسند حمیدی ۱: ۲۶، حدیث ۴۷ و دیگر منابع حدیثی.
  - ۴- در جلد اول این پژوهش روشن ساختیم که مقصود از «حدث» در اینجا حدث ناقص وضو نمی باشد و کسانی که چنین عقیده ای دارند، قولشان فاسد است.
  - ۵- مسند احمد ۱: ۷۸، حدیث ۵۸۳؛ سنن نسائی المجتبی ۱: ۸۴، حدیث ۱۳۰؛ سنن بیهقی ۱: ۷۵، حدیث ۳۵۹.

و این سخن آن حضرت، وجود کسانی را اثبات می کند که در وضو چیزهایی تازه پدید آوردند، و تنها عثمان بود که پیش از آن حضرت، وضوی برساخته از پیش خود را رایج ساخت.

۳. از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

می دانید که والیان قبل از من، بر خلاف پیامبر - به عمد - بر اعمالی دست یازیدند... و سنت آن حضرت را تغییر دادند... چه خواهید گفت اگر مقام ابراهیم را به جایی برگردانم که رسول خدا نهاد... و وضو و غسل و نماز را به اوقات و احکام و جای خودشان بازگردانم. (۱)

این سخن تقریباً صراحت دارد که عثمان در وضوء بدعت گذارد؛ زیرا امام علیه السلام آشکارا بیان می دارد که والیان پیش از او، بدعت گذاردند و از آنجا که ابوبکر و عمر به بدعت در وضو دست نیازیدند، می توان دریافت که مقصود امام علیه السلام عثمان است.

۴. امام علیه السلام درباره کیفیت وضو، نامه ای برای محمد بن ابی بکر - والی خویش - نوشت که در آن آمده است:

سه بار مَضْمَضَه و سه بار استنشاق کن، صورت را بشوی، سپس دست راست و آن گاه دست چپ را بشوی، و پس از آن سر و پاها را مسح بکش..

ص: ۸۳

---

۱- الکافی ۸: ۵۸، حدیث ۲۱.

من خود دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می کرد. (۱).

۵. امام علیه السلام در احادیثِ وضویی خود آگاه می ساخت و اشاره می کرد که خاستگاه بدعت آوری در وضو، اجتهاد و رأی است، در حالی که وضو - بلکه دین را - با رأی نمی توان دریافت، می فرمود:

اگر در کف دین به رأی بود، کف پاها از روی آن به مسح سزاوارتر بود، لیکن دیدم که رسول خدا روی پاها را مسح می کشید. (۲).

و می فرمود:

به نظرم آمد کف پاها از روی آنها به مسح شایسته ترند تا اینکه دیدم رسول خدا روی آنها را مسح می کرد. (۳).

این سخن بیان می دارد که دین - از جمله وضو - را (آن گونه که بعضی می پندارند) نمی توان با رأی دریافت و گرنه کف پا از ظاهر آن اولی به مسح بود، پس چگونه می توان - با اجتهاد و رأی - از مسح، به شستن ظاهر و کف پاها عدول کرد؟!

۶. چگونگی وضوهای بیانی امام علی علیه السلام (و نیز ابن عباس و انس) در لابلای

ص: ۸۴

---

۱- . بنگرید به ، امالی مفید : ۲۶۷ ؛ امالی طوسی : ۲۹ . شیخ طوسی این حدیث را با سندی که ثقفی صاحب «الغارات» در ضمن آن هست ، می آورد . در الغارات چاپی این حدیث تحریف شده است . این تحریف را (که در نسخه های چاپی الغارات روی داده است) در مقدمه پژوهش (جلد اول) روشن ساختیم . شایان توجه است که این نامه به دست معاویه افتاد و امام از این واقعه بسیار متأسف گردید . معاویه به آن می نگریست و در شگفتی فرو می رفت و آن را از نامه های ابوبکر می انگاشت .

۲- . مصنف ابن ابی شیبه ۱ : ۲۵ ، حدیث ۱۸۳ ؛ سنن ابی داود ۱ : ۴۲ ، حدیث ۱۶۴ .

۳- . سنن ابی داود ۱ : ۴۲ ، حدیث ۱۶۴ .



خود ادله ای از کتاب و سنت را در بردارند ، و صرفِ یک ادعا به خاطر رؤیتِ وضوی پیامبر نیستند ؛ چرا که سخن امام علی علیه السلام درباره رد به کارگیری رأی در دین (۱) ، متضمن دلالت قرآن بر مسح می باشد و امام علیه السلام طبق آیه وضو - که ظهور در مسح پاها دارد - آن را اصلی مسلم می داند و بر به کارگیری رأی در اینجا ماهر بطلان می زند .

اگر رأی را در اینجا پذیریم باید کف پا از روی آن به مسح سزاوارتر باشد و در هر دو صورت (چه کف پا چه روی آن) مسح ، مشروع است [ نه غسل ] .

پس از بیانِ مشروعیتِ مسح ، امام تأکید می ورزد که پیامبر صلی الله علیه و آله را دید که روی پاهایش را مسح می کشید .

و چنین است ابن عباس ، آنجا که می گوید :

در کتاب خدا نیافتم مگر دو شستن و دو بار مسح کردن را . (۲)

انس بن مالک - خادم پیامبر - با رأی حجاج که به شستن پاهامعتقد بود (بدین دلیل که پاها معمولاً آلوده و کثیف اند) معارضه می کرد به اینکه :

سخن خدا راست و سخن حجاج دروغ است ، خدای متعال می فرماید : « وَمَسِيحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ » ؛ (۳) سرها و پاهاتان را مسح بکشید . (۴)

ص : ۸۵

۱- . این سخن علی علیه السلام که فرمود : اگر دین به رأی بود ، کف پا از پشت آن به مسح سزامنندتر بود ، لیکن دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله روی پاها را مسح می کشید تاویل مختلف الحدیث : ۵۶ .

۲- . مسند احمد ۶ : ۳۵۸ ؛ سنن بیهقی ۱ : ۷۲ ؛ نیز بنگرید به ، المصنّف عبدالرزاق ۱ : ۱۹ ، حدیث ۵۵ .

۳- . سوره مائده ۵ آیه ۶ .

۴- . تفسیر طبری ۶ : ۸۲ ؛ تفسیر ابن کثیر ۲ : ۴۴ ؛ ۶ : ۹۲ .

مقصود اصلی - در اینجا - این است که امام علی علیه السلام از کتاب و سنت دلیل می آورد و رأی را می گوید، بر خلاف وضوهای ادعایی عثمان، که به سبب محض رؤیت [ وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله ] بود و به چیزهایی چنگ می آویخت که ربطی به اعمال وضو نداشت.

امام علیه السلام می خواست به اجتهاد عثمان در وضو اشاره کند و آن را بگوید.

۷. افزون بر همه اینها، در نقل وضوهای امام علی علیه السلام و دیگر کسانی که به وضوی مسحی قائل اند (ابن عباس، انس و...) اثری از خنده و تبسم به چشم نمی آید و شاهد گرفتنها (که برای ترس از طرح فکر جدید است) و تبرع (اقدام داوطلبانه) در تعلیم وضو به صرف شنیدن صدای مضمضه (و دیگر ترندها که در وضوهای عثمان آوردیم) دیده نمی شود.

در این روایتها، حالت طبیعی را می نگریم که با سیر امور در تعلیم وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله (وضوی صحیح) هماهنگ اند، و وضوی جدید برآمده از رأی را باطل می سازند؛ چراکه تعالیم آنها نفی و اثبات را - با هم - در بر دارند.

چون امام علی علیه السلام به شهادت رسید و معاویه با امام حسن علیه السلام صلح کرد و قدرت را به دست گرفت، بر آن شد که، همان مشی فقهی عثمان را ترسیم کند و از نظر اعتقادی آن را تقویت نماید و آرای عموزاده اش را بپذیرد.

هنگامی که معاویه نماز ظهر را در مکه دو رکعت خواند، مروان و عمرو بن عثمان سوی او برخاستند و گفتند: هیچ کس مانند تو، پسر عمویت را رسوا نساخت!

معاویه پرسید: آن رسوایی و عیب چیست؟

آن دو گفتند: مگر نمی دانی که عثمان نماز را در مکه تمام خواند؟

معاویه، گفت: وای بر شما! آیا نماز عثمان جز این گونه بود؟ با پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر، این گونه نماز گزاردم.

معاویه گفت: من با پیامبر و با ابوبکر و عمر نماز را شکسته خواندم!

آن دو گفتند: پسر عمویت نماز را تمام گزارد، مخالفت با او برای تو عیب است.

معاویه به سوی مینا روانه شد و نماز عصر را چهار رکعت گزارد. (۱)

در جمع میان دو خواهر که به ملک شخص در می آید، نیز معاویه از عثمان

ص: ۸۷

---

۱- بنگرید به، مسند احمد ۴: ۹۴، حدیث ۱۶۹۰۳؛ مجمع الزوائد ۲: ۱۵۷. طبرانی در «المعجم الکبیر» قسمت هایی از روایت را می آورد.

پیروی کرد. (۱) و نیز تکبیر مستحب در نماز را بدان جهت که عثمان ترک کرده بود، واگذازد، و زیاد بن ابیه، به پیروی از معاویه آن را ترک کرد. (۲)

همچنین از آدای تلبیه در حج خودداری ورزید؛ (۳) زیرا روایت کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر تلبیه گفتند و ذکر نکردند که عثمان تلبیه گفته باشد. (۴)

و افزون بر اینها، دیگر مفردات فقهی.

در بیان قاعده «حق با کسی است که چیره شود» معاویه همان اعتقاد عثمان را داشت. (۵)

افزون بر این، معاویه برخی مفاهیم اعتقادی (و در رأس آنها افکار عثمان) را که برای تثبیت ارکان حکومت اموی سودمند بود، در ذهن ها جا می انداخت.

ص: ۸۸

---

۱- . بنگرید به ، الموطأ ۲ : ۵۳۸ ، حدیث ۱۱۲۲ ؛ سنن دارقطنی ۳ : ۲۸۱ ، حدیث ۱۳۵ ؛ الدر المثور ۲ : ۴۷۷ .

۲- . فتح الباری ۲ : ۲۷۰ ، حدیث ۷۵۱ .

۳- . سنن نسائی المجتبی ۵ : ۲۵۳ ، حدیث ۹۷ ؛ سنن بیهقی ۵ : ۱۱۳ ، حدیث ۹۲۳۰ .

۴- . بنگرید به ، المحلی ۷ : ۱۳۶ .

۵- . در الامامه والسیاسه : ۵۸ ، آمده است که چون شورش علیه عثمان شدت یافت ، ابن عمر از او پرسید : اگر اینان بر تو چیره شدند ، چه کنیم ؟ گفت : همواره با جماعت [ گروه اکثریت که به پیروزی می رسند ] باشید . در تایخ ابن خلدون ۲ : ۱۷۰ ، می خوانیم که حضرت علی علیه السلام فرستادگانی را سوی معاویه فرستاد و او را بیم داد و از درگیری به ناحق بازداشت . معاویه ناسزا بر زبان آورد و گفت : بازگردید ! میان ما و شما ، شمشیر حکم خواهد کرد . و در مصنف ابن ابی شیبه ۷ : ۲۵۱ و دیگر منابع آمده است که معاویه روز جمعه - در نُخَیله - خطبه خواند و گفت : ما با شما برای اینکه نماز گزارد ، روزه بگیرید ... نمی جنگیم ، مبارزه می کنیم تا امارت بر شما را به چنگ آوریم . در طبقات ابن سعد ۴ : ۱۴۹ ، می خوانیم که ابن عمر می گفت : در فتنه نمی جنگم ، و پشت سر کسی که پیروز شود نماز می گزارم !

مهم در اینجا پذیرشِ فقه عثمان از سوی معاویه و تأثیر آن بر وضوست . باری ، فقه اموی خط مشی عثمان را پیمود و می خواست از عبارت «اسبغ در وضو» و «وای بر پاشنه ها از آتش» برای نهادینه ساختن وضوی عثمانی ، استفاده کند .

۱ . عبدالرحمان بن ابی بکر (سال ۵۵ هجری) روزی که سعد بن ابی وقاص در گذشت - به منزل خواهرش عایشه آمد نزد او وضو گرفت . عایشه به او گفت :

یا عبدالرحمن ، أَسْبِغِ الْوُضُوءَ ؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ : وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ! (۱)

ای عبدالرحمان ، وضو را کامل به جا آور ! چرا که شنیدم رسول خدا می فرمود : وای بر پاشنه پاها از آتش !

نیک بنگرید که چگونه عایشه از سخن پیامبر : «أَسْبِغُوا الْوُضُوءَ» (با اینکه مقام استدلال به آن را اقتضا می کرد) (۲) به استدلال به «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ» عدول کرد .

این عدول ، و رای ادعای عایشه (و و رای امویان و قبل از ایشان عثمان) دلالت «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ» را بر وضوی غَسَلِي ، در خود نهفته دارد و این فهم ، نزد پیروان مکتب اجتهاد و رأی ، تا به امروز جا افتاده است .

این حدیث ، اختلاف میان وضویی را که عایشه در سر داشت و وضوی برادرش را می نمایاند و از آنجا که عایشه می خواست بر غَسَلِ (شستن) دلیل

ص: ۸۹

---

۱- .الموطأ ۱ : ۱۹ ، حدیث ۳۵ ؛ صحیح مسلم ۱ : ۲۱۳ ، حدیث ۲۴۰ ؛ سنن ابن ماجه ۱ : ۱۵۴ ، حدیث ۴۵۲ ؛ شرح معانی الآثار ۱ : ۳۸ ، حدیث ۱۸۸ .

۲- . زیرا عایشه گفت : ای عبدالرحمان ، وضو را کامل بگیر .

آورد، از مفهوم مخالف آن درمی یابیم که عبدالرحمان به مسح پاها معتقد بود.

ابو هریره نیز می خواست عین رفتار عایشه را درآورد. آنجا که دید قومی با آفتابه وضو می گیرند، گفت:

أَسْبِغُوا الْوُضُوءَ! فَإِنِّي سَمِعْتُ أَبَا الْقَاسِمِ يَقُولُ: وَيْلٌ لِلْعَرَاقِيبِ مِنَ النَّارِ! (۱)

وضو را کامل به جا آورید! چراکه از ابوالقاسم شنیدم که می فرمود: وای بر پاشنه ها از آتش!

بسیاری از عالمان، حدیث ابو هریره را برای حدیث «مُدْرَج» مثال می آورند؛ (۲) زیرا به این صورت، از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث شنیده نشده است. این حدیث ما را رهنمون می سازد به اینکه ابوهریره - چون عایشه - می خواست از جمله «وَيْلٌ لِلْعَرَاقِيبِ يَ لِلْعَرَاقِيبِ» بر وضوی غسلی عثمانی، دلیل آورد.

بیشتر از این ها را از روایت ابن جُرَیج می توان دریافت که می گوید: از عطا پرسیدم: چرا پاها را چون سر مسح نکشم، در حالی که امر به مسح (در آیه) درباره هر دوست؟

ص: ۹۰

---

۱- صحیح مسلم ۱: ۲۱۴-۲۱۵، حدیث ۲۴۲.

۲- حدیث «مُدْرَج» حدیثی است که کلمات بعضی از راویان در آن آمده باشد. إدراج دو نوع است: ادراج در اسناد، و ادراج در متن... ادراج در متن، در اول حدیث می باشد؛ مانند حدیث ابو هریره: «أَسْبِغُوا الْوُضُوءَ، وَيْلٌ لِلْعَرَاقِيبِ مِنَ النَّارِ» پیامبر صلی الله علیه و آله این دو جمله را در آن واحد، به این سیاق، برزبان نیاورد، بلکه هر کدام از این جمله مورد خاص خود را دارد، لیکن ابو هریره قسم اول را در قسم دوم إدراج کرد بنگرید به، تدریب الراوی ۱: ۲۷۰. ادراج در حدیث - به عمد - جایز نمی باشد (بنگرید به، مقدمه ابن صلاح: ۷۶؛ تدریب الراوی: ۲۷۰)

عطا گفت: جز به مسح سر و شستن پا معتقد نیستم. شنیدم ابو هریره

می گفت: «وای بر پاشنه ها از آتش!».

مردمانی قائل به مسح اند، اما من پاها را می شویم. (۱)

عطا برای شستن پاها به قول ابو هریره استدلال می کند که گفت: وای بر پاشنه ها از آتش.

این سخن، حلقه های پی در پی را در راستای تثبیت وضوی غَسَلی، برای ما می نمایاند. از عدول عایشه و ادراج ابو هریره و استدلال عطا، سلسله حرکات تکاملی که برای تقریر و تقویت وضوی عثمانی صورت گرفت، روشن می گردد.

۲. امویان بر استوار سازی وضوی عثمان ادامه دادند، و مکتب تعبّد محض بر بطلان آن (به جهت مخالفت این وضو با کتاب و سنت) پای می فشرد.

زیرا در آن زمان، دو فقه شکل گرفت: فقه نبوی و فقه اموی.

ابن ماجه به اسناد از رُبَيع - دختر مَعُوذ - آورده است که گفت: ابن عباس نزد آمد و از این حدیث پرسید (یعنی حدیثی که رُبَيع گفت: پیامبر وضو گرفت و پاها را شست) ابن عباس گفت:

إِنَّ النَّاسَ أَبْوَا إِلَّا الْغَسْلَ، وَلَا أَجِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا الْمَسْحَ؛ (۲)

مردم جز شستن (پاها) را برناتافتند، و در کتاب خدا جز مسح را نمی یابم!

حُمَیدی می گوید: برای ما حدیث کرد سُفیان، گفت: برای ما حدیث کرد

ص: ۹۱

۱- . مصنف عبدالرزاق ۱: ۲۰، حدیث ۵۸.

۲- . مصنف عبدالرزاق ۱: ۲۰، حدیث ۵۸.

عبدالله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب ، گفت : علی بن حسین [ امام سجّاد علیه السلام ] مرا سوی رُبَّیع - دخترِ معوذ بن عَفراء - فرستاد تا از وضوی پیامبر بپرسم (چراکه پیامبر [ برای آموزش وضو به وی ] نزد او وضو گرفت) بر رُبَّیع در آمدم ، ظرفِ آبی را برایم بیرون آورد ... گفت :

با این ظرف سوی پیامبر روانه شدم . آن حضرت نخست دستش را - پیش از آنکه داخل ظرف کند - سه بار شست ، آن گاه سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد ، و صورت را سه بار شست ، بعد از آن ، هر کدام از دست ها را سه بار شست و شو داد ، سپس پیش رو و پشت سر را مسح کشید ، و پاها را سه بار شست .

پسر عمویت (ابن عباس) نزد آمد و مرا از این وضو پرسید ، آن را باز گفتم ، گفت :

ما عَلِمْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا غَسَلَتَيْنِ وَمَسَحَتَيْنِ؛ (۱)

ما در کتاب خدا جز دو شستن و دو مسح کشیدن ، سراغ نداریم .

در اینجا ، به برخوردِ دو وضو در عصر اموی پی می بریم :

الف) میان رُبَّیع و ابن عباس .

ب) میان رُبَّیع و امام سجّاد علیه السلام و عبدالله بن محمد بن عقیل .

رُبَّیع ، وضوی غَسَلِی را پذیراست و بر آن اصرار می ورزد با اینکه می داند عترت پیامبر نقل چنین وضویی را از آن حضرت نمی پذیرند ؛ زیرا ابن عباس

ص: ۹۲

---

۱- . مسند حُمَیدی ۱ : ۱۶۴ ؛ مسند احمد ۶ : ۳۵۸ ، حدیث ۲۷۰۶۰ ؛ مصَنَّف عبدالرزّاق ۱ : ۹۶ ، حدیث ۵ .



با استدلال به قرآن ضعف آن را می نمایاند و در اعتراض او اشاره است به اینکه نسبت غسل به پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفتنی نیست و در حدیث دیگری - از باب الزام آنان به آنچه خود قبول دارند - با رأی ، استدلال به مسح می کند ؛ به اینکه در تیمم ، دو عضو مسحی حذف می شود . (۱)

این دو حدیث ، تأکیدی است بر اینکه امویان از رهگذر بزرگان و محدثان [ وابسته ] خود ، وضوی غسلی عثمانی را پشتیبانی می کردند .

۳. وضوی غسلی کارش بدانجا رسید که حجاج (کسی که از دین هیچ آگاهی ای نداشت و با احکام شریعت بیگانه بود) آن را پذیرفت و بر منبر اعلان کرد .

طبری - به سندش به حمید - می آورد که گفت :

موسی بن انس به انس (در حالی که ما نزدش بودیم) گفت : ای ابو حمزه ، حجاج در اهواز برایمان خطبه خواند و ما همراه او بودیم ، از وضو سخن به میان آورد و گفت [ خداوند می فرماید ] : « فَأَغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ » ، « وَأَمْسِكُوا بُرُءُوسَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ » (۲) ؛ صورت و دست ها را بشوید و سر و پاها را مسح کنید .

چیزی نزدیک تر به انسان از کثیفی پاهایش نیست ، کف پا و روی آن و پاشنه ها را بشوید .

ص : ۹۳

---

۱- . در مصنف عبدالرزاق ۱ : ۱۹ ، حدیث ۵۹ ، به اسناد از ابن عباس آمده است که گفت خدا دو شستن و دو مسح کردن را واجب ساخت . آیا نمی نگرید که تیمم را ذکر کرد و به جای دو شستن ، دو مسح کشیدن قرار داد ، و مسح سر و پا را وا گذاشت !؟

۲- . سوره مائده ۵ آیه ۶ .

انس گفت: سخن خدای راست است و حجاج دروغ بافت، خدای متعال فرمود: «وَأَمْسِجُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ»؛ (۱) سرها و پاهاتان

را مسح بکشید. (۲)

این اعلان و استدلال حجاج، از سویی دلالت دارد که امویان وضوی عثمانی را پذیرفتند و از دیگر سو روشن می‌سازد که تحکیم اجتهاد و رأی در وضو، در جهت مقابله تمام عیار با وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام می‌باشد

در حالی که امام علی علیه السلام تأکید می‌ورزد بر اینکه اگر وضو به رأی اشخاص

باشد، کف پا از روی آن به مسح سزاوارتر است، لیکن من دیدم که پیامبر روی پا را مسح کشید. حجاج در معارضه با این سخن و مخالفت با قرآن، تصریح می‌کند که باید همه پا (کف پا و پاشنه آن) شسته شود؛ چراکه بیشتر در معرض آلودگی اند.

بدین سان مجالی برای شک در این مطلب باقی نمی‌ماند که امویان وضوی عثمانی را پذیرفتند و همان روش عثمان را پیمودند و عین استدلال‌های او را آوردند و افزون بر آن، آن را با آرا و تأویلات و اجتهادها و دلالت‌های بعید، پروراندند و رواج دادند و همین رویکرد، عدم اصالت این وضو را بیان می‌دارد و اینکه آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت نکردند.

برای تثبیت بیشتر این وضوی ادعایی، آن را به بزرگان قائل به وضوی مسحی (مانند امام علی علیه السلام، ابن عباس و انس) نسبت دادند و اینکه آنان اعضای وضو را

ص: ۹۴

۱- .سوره مائده ۵ آیه ۶ .

۲- .تفسیر طبری ۶: ۱۲۸؛ نیز بنگرید به، تفسیر ابن کثیر ۲: ۲۶؛ الدرّ المشثور ۳: ۲۸ .

سه بار می شستند یا پاهای او را - در وضو - می شستند یا ... تا خود را از اتهام بدعت آوری دور سازند و در این راستا به منع تدوین آنچه بر خلاف خط مشی حاکم باشد، دست یازیدند .

حتی عمر بن عبدالعزیز، به تدوین این احادیث حکم کرد و برای اینکه آن را به صورت یک کتاب همگانی در دسترس همه قرار دهد، به آنان دستور داد که از ابن شهاب زهري حدیث برگیرند به این دلیل که أعلم از او را نخواهند یافت .

رجاء بن حیوه را - که بزرگ ترین فقیه شام به شمار می آمد - به خدمت گرفتند تا مردم را راهنما شود و به آرای عبدالملک بن مروان آنان را فتوا دهد. (۱)

و مانند آن از عبدالله بن عمر رسیده است (۲) و اینکه وی مردم را به اخذ دین از عبدالملک برمی انگیخت .

ابو هریره از داعیان به سکوت در برابر ظلم امویان بود، (۳) و عایشه فقیه ترین

مردمان و نیکو رأی ترین آنها (۴) و ...

همه اینها برای تضعیف ارکان فقه تعبّد محض و تحریف وضوی نبوی، در

ص: ۹۵

---

۱- . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۹ : ۱۵۴ ، شماره ۱۸۹ . در این مأخذ قول سعید بن جبیر آمده است که گفت : رجاء بن حیوه از برترین فقهای شام به شمار می آمد ، لیکن وقتی به حرفش آوردم او را اموی یافتم ، می گفت : عبدالملک بن مروان ، چنین حکم کرد !

۲- . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۱۸ : ۴۱۰ ، شماره ۳۵۵۹ ؛ تاریخ بغداد ۱۰ : ۳۸۸ ؛ المنتظم ۶ : ۳۹ . به ابن عمر گفته شد که پس از او از چه کسی احکام شریعت را پرسیم ؟ گفت : مروان پسر فقیهی دارد ، از او سؤال کنید .

۳- . بنگرید به ، کتاب الأموال : ۴۹۹ ، شماره ۱۱۰۲ ؛ الشعر والشعراء : ۳۹۲ .

۴- . مستدرک حاکم ۴ : ۱۴۰ . قائل این قول ، عطاء بن ابي رباح است که دستش در جنگ با عبدالله بن زبیر قطع شد . بنی امیه به جارچی دستور دادند بانگ بزند که : جز عطا برای مردم فتوا ندهد ! بنگرید به ، تهذیب التهذیب ۷ : ۱۸۱

یک صف در آمدند . به همین جهت است که شمار مؤیدانِ وضوی عثمان ، در عصر امویان ، فزونی می یابد (در حالی که در زمان عثمان و پیش از آن ، وضوی ثنائی مَسْحی رجحان داشت) .

علی رغم همه تلاش های دولت اموی ، تابعان قائل به وضوی مسحی ، باقی ماندند ؛ امثال : عُرْوَه بن زُبَیر ، حسن بصری ، ابراهیم نَخَعی ، شَعْبی ، عِکْرَمَه ، عَلْقَمَه بن قَیْس ، امام باقر و صادق علیهماالسلام و دیگران (که محقق و مُتَّبِع به اسامی آنها پی می برد) .

امویان - هرچند به وضوی غَسَلی فراخواندند - ولی نتوانستند با وضوی مَسْحی مقابله کنند . در وضوی ائمه علیهم السلام تا اواخر عهد اموی ، تقیه مشاهده نمی شود ؛ امام باقر علیه السلام به توصیفِ وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله می پرداخت ، بی آنکه به این قیل و قال ها اعتنا کند .

امویان با بعضی از صحابه و تابعان (مانند انس ، ابن عباس ، امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام و ...) خوش رفتار بودند و بر ایشان سخت نمی گرفتند ، هرچند گاهی در بعضی شرایط با کسانی برخورد شدید و خشن داشتند .

در حدیث ابو مالک اشعری آمده است که وی ترس داشت از اینکه وضوی پیامبر یا نماز آن حضرت را برای قومش بیان کند [\(۱\)](#) .

ص: ۹۶

---

۱- . بنگرید به ، مسند احمد ۵ : ۳۴۲ ، حدیث ۲۲۹۴۹ .

دولتِ عباسیان بر پایه شعار «خشنود سازی آلِ محمد» شکل گرفت. مردم پیرامونشان گرد آمدند و به اعتبار اینکه دولتِ حق مدار است، تأییدش کردند. ابو العباس سَفَّاح بخشی از حکومتش را به پاک سازی دشمنانِ اموی و دنباله های آنها سپری ساخت و از کشمکش های فقهی دور ماند و رویارویی با علویان را وانهاد.

چون خلافت به منصور عباسی رسید و ارکان دولت استوار گردید، موازنه به هم خورد. منصور با صله، هدایا، مناصب حکومتی، کرسی های قضا و ... به خریدنِ فقها پرداخت، اما وی و پیروانش از خریدنِ ابو حنیفه درماندند، بر او سخت گرفتند و به آزارش دست یازیدند بی آنکه فایده ای عایدشان شود. البته در شکارِ شاگردش قاضی ابو یوسف، کامیاب شدند.

امام صادق علیه السلام به عنوان رهبر مکتب تعبد محض و صاحب وضوی ثنائی مَشَیحی، مانع بزرگی در راه اهدافِ فکری منصور و عباسیان بود. منصور شیوه های مختلف را برای زبان بند ساختنِ امام به کار برد. از ابو حنیفه خواست مسائل دشواری فراهم آورد و از امام علیه السلام پرسد تا او در پاسخ درماند، این ترفند مؤثر نیفتاد و ابو حنیفه اذعان داشت که امام صادق علیه السلام داناترین مردمان است. (۱)

منصور، مذهب مالک را پذیرفت و از او خواست احادیث را تدوین کند و

ص: ۹۷

---

۱- بنگرید به، مناقب ابی حنیفه خوارزمی ۱: ۷۳؛ جامع آسانید ابی حنیفه ۱: ۲۲۲.

مأخذ واحدی را فراهم آورد که وی مردم را به آن وادارد. (۱) سیاست مورد نظر را برای مالک ترسیم کرد و به او گفت: از علی و ابن عباس نپیروُد، اقوال ابن عُمَر را

بیاورد، هرچند بر خلاف علی و ابن عباس باشد؛ (۲) چراکه می دانست او تنها کسی است که خلفای سه گانه را بر دیگر صحابه برتر می داند، و حکومت نیز (چون مالک) حضرت علی علیه السلام را مانند یک فرد عادی می شمرد. (۳)

این برنامه فقهی - اعتقادی منصور، وضوی پیامبر را نیز در بر گرفت. منصور به وضوی عثمانی (وضوی غَسَلِی ثَلَاثِی) ملتزم شد و وضوی نبوی - وضوی مَسْحِی ثَنَائِی - را وانهاد. این کار، به خاطر دشمنی با آل البیت (که آنان را رقیبان

خود می دانست) صورت گرفت یا برای آن بود که طالبیان را شناسایی کند؛ چراکه وضوی مَسْحِی ثَنَائِی از جمله فروع فقهی ای بود که شیعه بدان شناخته می شد.

ص: ۹۸

---

۱- . ترتیب المدارك ۱ : ۱۹۲ . در این مأخذ آمده است : الموطأ تحت نظر دولت عباسی نوشته شد ... منصور به مالک گفت : کتابی بنویس تا مردم را بر عمل به آن وادارم .. مالک الموطأ را نوشت .

۲- . الطبقات الكبرى ۴ : ۱۴۷ ؛ نیز بنگرید به ، الإمام الصادق والمذاهب الأربعة ۱ : ۵۰۴ .

۳- . موقف الخلفاء العباسيين : ۱۷۰ .

از داود رَقِيّ نقل شده است که گفت :

بر امام صادق علیه السلام در آمدم ، گفتم : فدایت شوم ! اعضای وضوی را چند بار باید شست ؟

فرمود : خدا یک بار را واجب ساخت ، پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت ضعف مردم ، یک بار دیگر بر آن افزود ، هر که آنها را سه بار بشوید وضویش باطل است .

در این میان ، داود بن زُرّبی آمد و همین سؤال را از امام پرسید ، امام علیه السلام فرمود : باید هر یک از اعضا را سه بار بشوید ، و به کمتر از آن ، نمازی از وی پذیرفته نیست .

داود می گوید : بدنم به لرزه افتاد ، و می خواست افکار شیطانی به ذهنم آید که امام علیه السلام تغییر رنگ چهره و حالت مرا دریافت و فرمود : ای داود ، آرام باش ! این ، همان پوشاندن عقیده [ تقیه ] است و در غیر این صورت سر را به باد دادن !

از نزد آن حضرت بیرون آمدم . منزل ابن زُرّبی کنار باغ منصور بود . به وی خبر داده بودند که او رافضی است و با جعفر بن محمد آمد و شد دارد .

منصور گفت : من به وضوی جعفر بن محمد آگاهم ، اگر چون او وضو بگیرد ، این سخن برایم ثابت می شود و او را خواهم کشت .

از این رو ، هنگام آماده شدن داود برای نماز - به گونه ای که متوجه نشود - او را زیر نظر گرفت . داود بن زُربی (همان گونه که امام علیه السلام به او امر کرد) اعضای وضو را - به طور کامل - سه بار می شست . هنوز وضو را به پایان نرسانده بود که منصور پیکری سویش فرستاد و او را فراخواند .

داود بن زُربی می گوید : چون بر منصور در آمدم ، به من مرحبا گفت و بیان داشت که ای داود ، گزارش باطلی از تو به من رسید ، تو آن گونه نیستی ! وضویت را نگریستم ، چون وضوی رافضه نبود ، مرا حلال کن ، و دستور داد صد هزار درهم به او بدهند .

داود رَقّی می گوید : به همراه داود بن زُربی به دیدار امام علیه السلام رفتیم ، وی به امام گفت : فدایت شوم ! خون ما را در دنیا حفظ کردی ، امید داریم به یمن برکت شما وارد بهشت شویم .

امام

علیه السلام فرمود : خدای تو و همه برادران با ایمانت را بهشتی گرداند ، و به وی فرمود : آنچه بر تو گذشت برای داود رَقّی بازگویی تا ذهنش آرام گیرد .

داود ، همه ماجرا را بیان کرد .

امام

علیه السلام فرمود : بدین علّت ، آن فتوا را دادم ؛ چراکه وی در آستانه قتل قرار گرفته بود !

سپس فرمود : ای داود بن زُربی ، اکنون اعضای وضو را دو بار بشوی ، و بر آن میفزا ، و گرنه نمازت پذیرفته نیست . (۱)

ص: ۱۰۰

---

۱- رجال کشی ۲: ۶۰۰، شماره ۵۶۴؛ وسائل الشیعه ۱: ۴۴۳، حدیث ۱۱۷۲ .



امام صادق علیه السلام به سیاست منصور - که در کمین فرصت بود و افراد را غافل گیر می ساخت - آگاه بود و می دانست که برای داود بن زُرْبی ، نسبت به وضوی ثنائی مَسْحی ، سخن چینی کرده اند ، و منصور در کمین است . از این رو حکمی را بیان داشت که داود را از کشتن برهاند .

روشن است که منصور وضوی ثنائی مَسْحی را ملاکی تعیین کننده می انگاشت که بر پیروی مکتب تعبّد محض و حدیث ، که همان مکتب امام صادق علیه السلام است دلالت می کرد ، و همین را برای قتلِ معتقدانِ بدان کافی می دانست .

ص: ۱۰۱

مهدی عباسی همان سیاست منصور را در پیش گرفت. وی از رهگذر وضوی صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست نفوذیان دربارش را شناسایی کند. اینکه داود زُربی - در قضیه وضو - تحت نظر بود بدان معناست که جاسوس ها در راستای شناسایی مخالفان حکومت و مکتب اجتهاد و رأی، بر ملاک وضوی ثنائی مسحی تأکید داشتند.

از داود بن زُربی روایت شده که گفت:

از امام صادق علیه السلام درباره وضو پرسیدم، فرمود: اعضای وضو را سه بار بشوی ... مگر اهل بغداد و سپاه آنان را نمی نگری؟!

گفتم: چرا.

داود می گوید: روزی در خانه مهدی وضو می گرفتم، کسانی که از آنان بی خبر بودم، مرا زیر نظر داشتند.

مهدی گفت: هر که می پندارد تو رافضی هستی - در حالی که این گونه وضو می گیری - دروغ گوست.

با خود گفتم: واللّه، امام علیه السلام به همین جهت مرا به این وضو امر کرد. (۱)

این حدیث ثابت می کند که نزاع پیرامون وضو همچنان ادامه داشت و حکام بر ضرورت التزام به وضوی عثمانی و ترک وضوی نبوی (وضوی ثنائی مسحی) تأکید داشتند.

ص: ۱۰۲

---

۱- تهذیب الأحکام ۱: ۸۲، حدیث ۲۱۴؛ الاستبصار ۱: ۷۱، حدیث ۲۱۹.

پوشیده نماند که مهدی عباّسی دیدگاه امام علی علیه السلام را در فقه و امامت ، خوش نداشت . قاسم بن مُجاشع تمیمی ، وصیّت نامه خویش را بر مهدی عرضه کرد . در آن ، بعد از شهادت به وحدانیّت خدا و نبوّت محمّد ، آمده بود : «علیّ بن اَبی طالب وصیّ رسول خداست و وارثِ امامت بعد از آن حضرت» .

مهدی چون به این جای وصیّت رسید ، آن را دور انداخت و در آن ننگریست .(۱)

مهدی از شَرِیک قاضی پرسید :

نظرت درباره علی چیست ؟

شَرِیک گفت : آنچه را که جدّت عباّس و فرزند عبدالله معتقد بود ، باور دارم .

پرسید : آنها چه نظری داشتند ؟

گفت : عباّس در حالی در گذشت که علی نزدش افضل صحابه بود . بزرگان مهاجران از او درباره شأنِ نزولِ آیات می پرسیدند ، در حالی که او به پرسش از احدی محتاج نشد تا اینکه در گذشت .

و اما عبدالله ، پیشاپیش علی - با دو شمشیر - شمشیر می زد و علی برایش فرماندهی گران قدر و رهبری بی چون چرا به شمار می آمد .

اگر امامت علی به ستم بود ، نخستین بار پدرت از او دست برمی داشت ؛ چراکه به دین خدا آگاه بود و احکام الهی را می دانست .

ص: ۱۰۳

---

۱- . تجارب الأمم ابن مسکویه ۳ : ۴۸۳ ؛ تاریخ طبری ۸ : ۸۷۶ ، حوادث سال ۱۶۹ ه .

مهدی با این سخن ، ساکت شد . زمان اندکی از این ماجرا نگذشت که هارون به کوفه آمد و شَرِیک را از منصب قضا عزل کرد .<sup>(۱)</sup>

اینها همه ، دشمنی آنان را با مکتب حضرت علی علیه السلام و خلافت و فقه و حدیث و سنّتِ آن حضرت - از جمله مسئله وضو - اثبات می کند .

ص: ۱۰۴

---

۱- . تاریخ بغداد ۹ : ۲۹۲ ، شماره ۴۸۳۸ .

دوره حکومتِ هارون الرشید، زمانِ اوجِ قدرتِ عباسیان و عصرِ طلایی آنهاست. هارون همان روشِ اسلافِ خویش را در برتافتنِ خطِّ مشیِ فقهی و اعتقادی امامِ علی علیه السلام و ابنِ عباس در پیش گرفت (هرچند ابنِ عباس حجتاً او به شمار می‌آمد).

از گفت و گوی سابق میان مهدی و شریک اندکی نگذشت تا اینکه هارون به کوفه آمد و شریک را از منصب قضا برکنار کرد. (۱)

ستم‌هایی را که هارون بر علویان روا داشت فراوان است و نیازی نیست که ما در اینجا به شرح آنها پردازیم. آنچه شایان تأکید است (افزون بر مبارزه سیاسی و نظامی) ستیز فقهی هارون با علویان است.

مردی نزد رشید آمد و او را از مکانِ یحیی بن عبدالله بن حسن باخبر ساخت و قیافه و لباس و هیئت و همراهان او را توصیف کرد. رشید مطمئن نشد و پرسید:

آیا یحیی را می‌شناسی؟

گفت: در گذشته او را می‌شناختم و از این رو، دیروز دریافتم که خود اوست.

رشید پرسید: او را برایم توصیف کن.

گفت: مردی چهارشانه، گندم‌گون، طاس، خوش‌چشم، شکم‌گنده.

ص: ۱۰۵

رشید پرسید : خود اوست ! چه می گفت ؟

گفت : نشنیدم چیزی بگوید جز اینکه دیدم نماز می گزارد . چون برای نماز آماده شد ، یکی از غلامانش را - که از دیرباز او را می شناختم و بر در کاروان سرا نشسته بود - دیدم که جامه شسته ای را آورد . وی آن را بر دوش انداخت و جامه پشمین را درآورد .

بعد از [ نماز ] ظهر نمازی خواند که به گمانم نماز عصر بود . دو رکعتِ اوّل را طولانی و دو رکعتِ دوّم را سبک خواند (در همه این حالات او را زیر نظر داشتم) .

رشید گفت : آفرین ! خوب به خاطر سپرده ای ! آن نماز عصر می باشد که وقتش نزد آنها ، همان زمان است .<sup>(۱)</sup>

رشید به دیگر توصیفاتِ آن شخص و حرف هایش اطمینان نیافت تا اینکه به توصیفِ چگونگی نماز عصر و وقتِ آن و جمع میانِ دو نماز پرداخت ، در اینجا بود که راستیِ سخن او را دریافت و شناختش کامل و ثابت شد .

این سخن ، نشان می دهد که چگونه حاکمان با پست فطرتی از فروع فقهی [ برای دسترسی به آمالشان ] در همه زمینه ها ، استفاده می کردند .

وضو ، یکی از شاخص هایی بود که رشید آن را برای شناختِ شیعه به کار می برد تا به آنها ضربه بزند . ماجرای او با علیّ بن یقظین ، بیانگر همین ترفند است .

از محمّد بن فضّل روایت است که گفت :

ص: ۱۰۶

---

۱- تاریخ طبری ۳ : ۴۵۸-۴۵۹ ؛ مقاتل الطالبيين : ۳۱۰ .

روایات اصحاب ما در مسح پاها مختلف بود که آیا از سر انگشتان است تا برآمدگی روی پا یا عکس آن؟

علی بن یقظین به امام کاظم علیه السلام نامه نوشت که: فدایت شوم! اصحاب ما در مسح پا اختلاف دارند، اگر صلاح می دانید، با خط خود، حکمی را بنویسید تا - إن شاء الله - بدان عمل کنم.

امام

علیه السلام نوشت: اختلافی را که در وضو یادآور شدی، دریافتم؛ در این باره به تو امر می کنم که سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کنی، صورتت را سه بار بشوی و ناخن ها را میان موی ریش بدوان، و دستت را تا آرنج سه بار شست و شوده، و همه سرت را مسح بکش و نیز ظاهر و باطن گوش هایت را، و پاهایت را تا استخوان مچ سه بار بشوی، و این شیوه وضو را مخالفت مَورز.

چون این نامه به دست علی بن یقظین رسید، از وضویی که امام برایش ترسیم کرده بود (و اجماع شیعه بر خلاف آن است) در شگفت ماند. با خود گفت: مولایم به آنچه گفته داناتر است و من امر او را فرمائبردارم!

علی بن یقظین - در وضو - بر همین دستور امام علیه السلام بر خلاف اجماع شیعه، عمل می کرد تا امر آن حضرت را امتثال کند.

از علی بن یقظین نزد رشید، سخن چینی شد. گفتند: او رافضی و مخالف توست!

رشید به بعضی از خواص خود گفت: سخن درباره علی بن

ص: ۱۰۷

يَقْتِين ، نزد من زياد بر زبان مي آيد ؛ اتهام مي زنند كه او بر خلاف ماست و به رَفْض (تَشْيِيع) گرايش دارد ! در حالي كه من در خدمت او [ به ما ] كوتاهي نمي بينم ، بارها او را آزمودم و اتهامي را كه بر او مي زنند براي من آشكار نشد ! دوست دارم به گونه اي كه خودش نفهمد عقیده اش را دريابم و دلم نسبت به او صاف شود .

گفتند : اي امير مؤمنان ، رافضي ها ، در وضو ، با اهل سنت مخالف اند ؛ آن را سبك به جا مي آورند و به شستن پا عقیده ندارند ، او را به گونه اي كه خودش متوجه نشود ، به وضو گرفتن امتحان كن .

رشيد گفت : آري ، اين كار امر او را روشن مي سازد .

رشيد مدتي ابن يقطين را از كارهاي بيرون معاف كرد و به شغلي در خانه واداشت . هنگامي كه وقت نماز فرا مي رسيد ، وي در حجره اي خلوت براي وضو و نماز مي رفت .

[ روزي ] آن گاه كه وقت نماز درآمد ، رشيد پشت ديوار آن حجره ، مخفيانه ايستاد .

ابن يقطين ، آبي براي وضو خواست و چونان كه امام فرموده بود ، وضو ساخت و رشيد او را مي نگرست . چون رشيد وضو گرفتن وي راديد ، نتوانست خود را كنترل كند بيرون جست و صدا زد : اي ابن يقطين ، دروغ گفت آن كه پنداشت تو رافضي هستي !

به اين ترتيب ، منزلت ابن يقطين نزد هارون فزوني يافت .



بعد از این ماجرا، نامه ای از امام کاظم علیه السلام به دستش رسید که در آن آمده بود:

ای علی بن یقین، اکنون آن گونه نماز گزار که خدا امر کرد؛ یک بار صورتت را به عنوان فریضه بشوی و بار دیگر برای کمال و تمام، دست ها را نیز تا آرنج همین گونه شست و شو بده، و جلو سر و روی پاها را از زیادی آب وضویت مسح بکش. بیمی که بر تو می رفت زایل شد، والسلام. (۱)

از این حدیث می فهمیم که نظام حاکم (و اشخاص پیرامون آنها) وضوی ثنائی مسحی را راهی برای شناسایی شیعه در دربار هارون به کار می بردند؛ چراکه وضو یک امر عبادی بود که هر روز پیش از نماز تکرار می شد و واضح ترین شاخص فقهی برای شناخت رافضه (به تعبیر هارون) به شمار می رفت.

در هر حال، اختلاف در وضو، به شدت ادامه یافت و زبانه می کشید. محدثان که از اصحاب مکتب تعبّد محض بودند، جز به وضوی ثنائی مسحی (وضوی نبوی) عقیده نداشتند و دولت و پیروانش (فقهایی که از حدیث گویی منع می کردند و از پیروان مکتب اجتهاد و رأی به شمار می آمدند) جز به وضوی ثلاثی غسلی (وضوی عثمانی) تن نمی دادند.

هنگامی که دولت عباسی مذاهب اسلامی را در چهار مذهب منحصر ساخت

ص: ۱۰۹

---

۱- . الإرشاد ۲: ۲۲۷؛ مناقب ابن شهر آشوب ۴: ۲۸۸؛ الخرائج والجرائح ۱: ۳۳۵؛ إعلام الوری: ۲۹۳؛ كشف الغمّه ۳: ۱۸؛ الثاقب فی المناقب ۱: ۴۵۲، حدیث ۳۸۰.

(که همه آنها جزو مکتب اجتهاد و رأی بودند) و آرای فقهی شان تدوین یافت ، و در ضمن آن وضوی عثمانی را نگاشتند ، بر آن تأکید تمام کردند و در فروض و سنن و آداب و کیفیت آن ، به شدت اختلاف پیدا کردند .

این شکاف اختلاف در وضو ، بسیار گسترش یافت به طوری که به هم آوردن آن کاری دشوار گشت و به این ترتیب ، دو وضو ، همچون دو خطّ متوازی شد که هرگز یکدیگر را قطع نمی کنند و به هم نمی رسند .

ص: ۱۱۰

از همه آنچه گذشت، حقیقتی - در کمال اهمیت و روشنی - آشکار می گردد و مفاد آن این است که مخالفان وضوی عثمانی، ناگهانی سر در نیاوردند و ظهورشان در ساحت فقهی دور از انتظار نبود، بلکه عکس آن صحیح است.

زیرا حلقه های اجتهاد در برابر کتاب و سنت از یک سو، و حلقه های مخالفت با تدوین و حدیث گویی از دیگر سو (و از ناحیه خلفا) تسلسل داشت.

گروه زیادی از بزرگان صحابه بر تدوین و حدیث گویی پای می فشردند، از این رو، مانعان به گشودن باب اجتهاد و رأی پناه آوردند و معتبدان بر تعبد محض خویش باقی ماندند و از عمل به اجتهاد و رأی منع کردند. (۱)

نتیجه طبیعی بستن باب نگارش و نقل حدیث، گرایش به اجتهاد و رأی و اعتقاد به مشروعیت دیدگاه های گوناگون و حجیت آرا شد. ابوبکر و عمر برای خود باب اجتهاد و رأی را باز کردند. این عمل آنها باعث شد که پس از آنها، این باب برای همه صحابه گشوده شود [و هر کس خود را شایسته اجتهاد و فتوا به

رأی بداند].

اینکه عمر زمام اختیار خلیفه سوم را - در روز شورا - به دست عبدالرحمان بن عوف سپرد، تأکیدی بود بر لزوم گردن نهادن به سمت و سویی که ابن عوف در آن باشد، مشروط و مقید به قید پیروی سیره شیخین.

ص: ۱۱۱

---

۱- برای آگاهی بیشتر و تفصیل سخن در این باره، بنگرید به کتاب «منع تدوین الحدیث» اثر نگارنده.

ابن عوف هنگام بیعت با عثمان همین شرط را به اجرا درآورد. (۱)

اما امام علی علیه السلام با این شرطی که به زور در شریعت چپانده شده بود (و بدون نصی از قرآن و سنت آن را امضا کردند) تن در نداد، و گروه بسیاری از بزرگان صحابه آن حضرت را تأیید کردند و این شرط جدید را برنرفتند.

تعهد عثمان به التزام به سیره شیخین، او را در محذوراتی انداخت و به نزاع و خصومت با بزرگان صحابه (و در رأس آنها عبدالرحمان بن عوف) کشاند؛ زیرا عبدالرحمان معتقد بود باید بر اجتهادات ابوبکر و عمر بسنده شود، و عثمان برای خود حق اجتهاد را محفوظ می دید؛ چراکه به نظرش شأن وی کمتر از آنها نبود. (۲) این گونه شد که عبدالرحمان در حالت قهر با عثمان، درگذشت.

صحابه - از جمله امام علی علیه السلام - طبق سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «آنان را به آنچه خود پذیرفته اند، وادارید» (۳) از عثمان خواستند که به تعهد خویش در روز شورا وفا کند. اما عثمان خود را مبسوط الید (اختیار دار) می دید و معتقد بود که در اجتهادات و تصرفات فقهی و عملی اش هر کاری بخواهد می تواند انجام دهد. این شیوه، آتش اختلاف میان او و صحابه را به گسترده ترین وجه برافروخت و سرانجام به حیات عثمان پایان داد.

قاعده «سیره شیخین» حتی در دوران خلافت امام علی علیه السلام اثر خود را برجای

ص: ۱۱۲

- 
- ۱- تاریخ طبری ۲: ۵۸۶؛ البدایه والنهایه ۷: ۱۴۶؛ سبل الهدی والرشاد ۱۱: ۲۷۸ م.
  - ۲- نویسنده محترم در اینجا ضرب المثل «ما دقّ بینهما عطر منشم» را می آورد که امام علی علیه السلام پس از حوادث شورا و گزینش عثمان از سوی عبدالرحمان و برتری دادن او بر حضرت علی علیه السلام بر زبان آورد، این عبارت، به معنای آشکار ساختن عیب ها و دشمنی هاست. سخن امام علی علیه السلام پیش از این آمد.
  - ۳- وسائل الشیعه ۲۶: ۳۲۰، حدیث ۳۳۰۷۸.

گذاشت . با اینکه آن حضرت خود را بر آن ملزم نکرد و از نظر عملی و فقهی تعهدی بدان نسپرد ، بلکه در روز شورا قاطعانه آن را رد کرد ، و به این شرط با مردم بیعت کرد که آنان را به کتاب و سنت فراخواند .

آنان شرط امام علیه السلام را پذیرفتند ، سپس عهد خود را در جاهای متعدّد (مانند نماز تراویح ، مسئله فدک و ...) (۱) شکستند . امام علی علیه السلام از خطّ مشی اجتهاد و رأی و پیامدهای فاسدی که به مرور زمان از آن بروز می یافت ، به شدّت آزرده خاطر شد .

به جهت پشتیبانی خلافت و حکومت از مکتب اجتهاد و رأی ، این جریان در ساحت فرهنگ اسلام تاخت و تاز کرد و فراگیر شد ، و خطّ مشی تعبد محض در سینه های صحابه ای که تحت فشار قرار داشتند و یارای بازگرداندن مردم را به جاده صواب (به خاطر سهمگین شدن جریان مقابل) نداشتند ، باقی ماند .

چنین بود که عمر به خود جرأت داد محدّثان را کیفر دهد (۲) و راه را برای

ص: ۱۱۳

۱- . در کافی ۸ : ۵۸ ، حدیث ۲۱ ، به اسناد از سلیم بن قیس ، در حدیثی طولانی آمده است : علی علیه السلام و به مردمی کرد که از اهل بیت و خواص و شیعیان او بودند ، فرمود : می دانم که والیان پیش از من - به قصد - اعمالی را بر خلاف پیامبر صلی الله علیه و آله مرتکب شدند ، عهد آن حضرت را شکستند و سنتش را تغییر دادند ، و اگر مردم را به ترک آنها وادارم و آن اعمال را به جای خودشان آن گونه که در عهد پیامبر بود باز گردانم ، لشکریان از گردم پراکنده می شوند ... بنگرید که چه خواهند کرد اگر مقام ابراهیم را به موضعی برگردانم که رسول خدا نهاد ، فدک را به ورثه فاطمه باز گردانم ... به خدا سوگند ، فرمان دادم که مردم در ماه رمضان جز برای ادای فریضه صف نبندند و اعلام کردم که اجتماع آنها برای انجام نوافل [ نماز تراویح ] بدعت است ، ناگهان بعضی از سپاهیان که همراه می جنگیدند ، فریاد برآوردند که : ای اهل اسلام ، سنت عمر از بین رفت !

۲- . در مختصر تاریخ دمشق ۱۷ : ۱۰۱ ، به نقل از عبدالرحمان بن عوف آمده است که گفت : عمر سوی اصحاب پیامبر عبدالله بن مسعود ، حذیفه بن یمان ، ابو درداء ، ابوذر ، عقبه بن عامر که در گوشه و کنار سرزمین های اسلامی بودند پیک فرستاد ، آنان را گرد آورد و گفت : این احادیثی را که از پیامبر در همه جا نشر می دهید ، برای چیست ؟ گفتند : ما را از نقل حدیث پیامبر باز می داری؟! گفت : همین جا - نزد من - بمانید و تا زنده ام زیر نظر من باشید ! ما داناتریم ، از شما حدیث می گیریم و [ آنچه به صلاح باشد ] به شما باز می گردانیم . و در کتاب شرف اصحاب الحدیث : ۲۰ (اثر خطیب بغدادی) آمده است که عمر ، عبدالله بن مسعود و ابی درداء و ابی مسعود انصاری را فراخواند و آنها را بر نشر حدیث نکوهید و در مدینه حبس کرد .

عثمان چنان هموار سازد که وی نسبت به احادیثِ وضویی صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله خود را به نادانی بزند و بگوید: «يَتَحَدَّثُونَ بِأَحَادِيثٍ لَا أَدْرِي مَا هِيَ!»؛ احادیثی را روایت می کنند که نمی دانم آنها چیست!

آری، عثمان چنان احادیث را انکار کرد که گویا هرگز پیش از آن، آنها را نشنید و ندید که پیامبر صلی الله علیه و آله در طول عمر مبارکش آنها را بر زبان آورد و بدان گونه وضو گرفت.

عثمان نیز (چون عُمَر) به نهی از نقل حدیث و فتوا دست یازید. در زمان او ابوذر و ابن مسعود و عُمَار (و امثال آنها) در شدیدترین تنگناها و سخت ترین فشارها قرار گرفتند؛ چراکه به منع نقل حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله تن نمی دادند.

و آن گاه که خلافت به حجاج رسید بر دست جابر بن عبدالله انصاری، و گردن سَهْل بن سعد ساعدی و انس بن مالک - به قصد خفت و خوار ساختن آنها - مهر نهاد و مردم را واداشت که از آنان دوری گزینند و حدیث نشنوند. (۱)

در کتاب المحن (أبوالعرب تمیمی) آمده است که: حجاج بر دست حسن

ص: ۱۱۴

بنابراین ، جریان فکری فقهی معارض با وضوی عثمانی ، یک جریان موقت و گذرا نبود ، بلکه امتداد طبیعی جریان نقل حدیث (که با اجتهاد و رأی تعارض داشت) به شمار می آمد .

بی گمان ، مقصود از «أناس» (گروهی از مردم) در احادیث وضویی عثمان ، بزرگان صحابه یا ادامه دهندگان اندیشه آنها بودند و اینان با منع از نقل و نگارش حدیث مخالفت می کردند و احکام را توقیفی (از سوی خدا) می دانستند که نباید زیاده و کم شود و بر این باور بودند که با وجود نص قرآنی و سنت نبوی و صراحت آن ، مجالی برای اجتهاد و رأی باقی نمی ماند ، لیکن گروه حاکم با تأویلات خویش آیات محکم را متشابه قرار می دادند و سنت ثابت را مشکوک می نمایاندند .

به زودی خواهیم دانست که اصحاب تدوین (نویسندگان حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله) از پیروان و یاران وضوی ثنائی مسحی بودند یا دست کم از یاوران وضوی ثلاثی غسلی نبودند .

این مسئله از سویی ارتباط میان مُدَوِّنَان و مکتب تعبد را در وضو اثبات می کند و از سوی دیگر پیوند میان منع کنندگان از تدوین حدیث و جریان اجتهاد و رأی را تأکید می کند .

[ وضوی ثنائی مسحی در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ریشه داشت ] تا آنجا که عبدالله بن

ص: ۱۱۵

---

۱- . کتاب المحن : ۴۳۸ - ۴۳۹ (به نقل از «الفکر الأصولی» اثر عبدالمجید صغیر) ؛ بنگرید به ، منع تدوین الحدیث : ۲۵۶ - ۲۶۲ (اثر نگارنده) .

عُمَر (که خود از کسانی بود که با اجتهاداتِ پدرش مخالفت می ورزید) (۱) مسح بر کفش را بر نمی تافت؛ زیرا از پیامبر شنیده بود که مسح بر پا افزار جایز نمی باشد، و وضو با مسح بر کفش را نمی توان «وضو» شمرد، و آیه وضو (۲) مسح بر پا را بیان می دارد (نه بر کفش). (۳)

هرچند گفته اند که ابن عُمَر از این موضعِ خود دست کشید و به مسح بر پا افزار گرایید، لیکن مهم - در اینجا - این است که وی در زمان حیاتِ پدرش، مسح بر کفش را نمی پذیرفت. از این موضعِ وی در آن زمان (و دیگر جهت گیری هایی که در دفاع از احکام ثابت شریعت - بر ضدّ اجتهاداتِ پدرش - بروز یافت) نمی توان چشم پوشید. (۴)

در اینجا اصالتِ وضوی مسحی و آحق بودنِ آن ثابت می شود. رجوع ابن عُمَر از مسح بر پا افزار و عدم رجوع وی - بعدها - چندان مهم نمی باشد؛ چراکه این امر به شرایطی باز می گردد که وی در آن می زیست. به نظر می رسد وی موضع سیاسی ثابتی نداشت و در اواخر عمر، پیرو حکومتِ امویان شد.

در زمان خلافت امام علی علیه السلام مکتب تعبّد محض (که به نقل و نگارش حدیث پایبند بود) با جدیّت به فعالیت پرداخت و از روش های مناسب استفاده کرد. نامه امام علی علیه السلام به محمّد بن ابی بکر (والی آن حضرت بر مصر) (۵) و دیگر موضع گیری های وضویی و فقهی آن حضرت در بسیاری از احکام شرعی (از

ص: ۱۱۶

۱- بنگرید به، منع تدوین الحدیث: ۲۵۶ - ۲۶۲ اثر نگارنده.

۲- سوره مائده ۵ آیه ۶.

۳- بنگرید به، مسند احمد ۱: ۳۶۶.

۴- بنگرید به، منع تدوین الحدیث: ۲۵۶ اثر نگارنده.

۵- بنگرید به، الغارات ۱: ۲۵۱ - ۲۵۴؛ شرح نهج البلاغه ۶: ۷۳.



جمله وضوی ثنائی مسحی ، نماز و دیگر احکام بدیهی شرعی) تأکید می ورزد .

امام علی علیه السلام پیشوای مکتب تعبّد بود و به فتح باب نگارش و نقل حدیث فرامی خواند . امام علیه السلام کوشید آثاری را که حکومت های پیشین با اجتهادات پیاپی برجای گذاشته اند محو سازد . آن حضرت بر ضرورت پیروی روش تعبّد محض و گام نهادن پشت سر پیامبر در همه احکام و اعمال ، تأکید داشت .

بنابراین ، وضو را نمی توان از مسئله نقل حدیث و تدوین آن و مسئله اجتهاد و تعبّد - در حالی از احوال - جدا ساخت ؛ چرا که پیشروان مکتب تعبّد محض همان پیشوایان وضوی ثنائی مسحی اند ، و پیش گامان اجتهاد (در زمان عثمان و بعد از او) همان پیشوایان وضوی ثلاثی غسلی می باشند .

نباید فراموش کرد که عثمان به صراحت بر زبان آورد که معارضان او در وضو کسانی اند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث می کنند . این عین سخن اوست که گفت : «إِنَّ أَنَسًا يَتَحَدَّثُونَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ» ؛ مردمانی از رسول خدا حدیث می کنند !

در طول بحث روایی به ملابساتی در این زمینه پی خواهیم بُرد ؛ به ویژه پس از واریسی روایات صحابه و اهل بیت در توصیف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله .

نیز این بحث تاریخی و حدیثی ، از رویکردی پرده برمی دارد که انتشار وضوی عثمان را بر دوش گرفت ؛ زیرا کسانی که این وضو را پذیرفتند گروه های زیر بودند :

- قریشیان .

- موالی تبارها .

- بصری ها .

قَدَری ها و مُرَجئه و هم فکرانشان .

ص: ۱۱۷

شمار فراونی از اینان از موالیان ابوبکر و عُمَر بودند و آل ابولْهَب و آل طَلْحَه و موالی ثَقِيف و مُرَاد و عَبَس و بنی اُمَیَّه و معاویه و ...

نوڪ نیزه در انتشار وضوی غسلی عثمان ، حُمران بن اَبان (طویدا یهودی یا به نظر ابن حجر «طوریط») است . عطاء بن یزید شامی (که فردی گمنام و ناشناخته است) این وضو را از حُمران روایت کرد . سپس زُهری احادیث وضوی عثمانی را آراست و مترتّب ساخت و در قلمروی گسترده پراکند .

مراکز انتشار این وضو در قرن اوّل و دوّم ، پس از مدینه (زمان ایجاد این وضو در عهد عثمان) شام (پایگاه امویان) و بصره (که حال و هوای عثمانی داشت) و واسط (به دست حجاج ثقفی) بود .

آنچه گذشت نگاهی گذرا به مطالبی است که در جلد اوّل آوردیم و بیان آن در اینجا لازم به نظر آمد .

بحث روایی در این پژوهش ، پس از مقدّمه ، از دو بخش تشکیل شده است .

بر علما و پژوهشگران پوشیده نیست که تعامل ما با اسانید و روایات وضو که در صحاح و سنن آمده اند با آنچه در کتاب های امامیه هست ، فرق دارد . هر کدام از این دو را جداگانه می آوریم و بر اساس قواعد رجالی و درایه ای و اصولی و فقهی شان بررسی می کنیم . از این رو ، قواعد شیعه و نظرات علمای آنها را در وارسای روایات اهل سنت ، به کار نمی بریم و نیز عکس آن .

بدین سان ، نقض و ابرام و قبول و ردی که در لابلای بحث ها خواهد آمد ، بر اساس قواعد و اصول هر طایفه ای است ، نه اینکه گویای التزام ما بدان باشد .

## واکاوی رویکرد روایی در وصفِ وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

ص: ۱۱۹

این رویکرد، در دو بخش تنظیم شده است :

بخش اوّل : واریسی روایات صحابه در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر سند و دلالت و نسبت .

بخش دوّم : واریسی روایاتِ اهل بیت در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر سند

و دلالت و نسبت .

ص: ۱۲۰

**بخش اول: واکاوی روایات صحابه در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر سند و دلالت و نسبت**

**اشاره**

ص: ۱۲۱



راویانی که چگونگی وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را در صحاح و سُنن بیان کرده اند ، عبارتند از :

عثمان بن عفان

عبدالله بن عباس

علی بن ابی طالب علیه السلام

عبدالله بن زید مازنی

عبدالله بن عمرو بن عاص

رُبیع بنت مُعَوذ

عایشه دختر ابوبکر

عبدالله بن اُنیس

پیش از وارد شدن به اصل بحث و واریسی روایات بیانی نزد هر دو طرف (مکتب تعبّد محض و مکتب اجتهاد و رأی) بجاست نگرش اجمالی از روش کار خویش را در این قسم ، ارائه دهیم .

کتاب الجامع الصحیح اثر ترمذی را به عنوان گام اوّل برای شناخت روایات

وضو ، که ترمذی آنها را در باب «ما جاء فی وضوء النبی صلی الله علیه و آله کیف کان» (روایاتی که بیان می دارند وضوی پیامبر چگونه بود) می آورد ، برگرفته ایم ؛ زیرا وی در

ص: ۱۲۳

هر بابی از ابواب کتابش اسامی همه صحابه ای را ذکر می کند که در آن باب روایت دارند .

سپس روایات این صحابه را از صحاح و مُسندها و کتاب های سُنن که در دسترس است ، درآوردیم و همه آنها را از نظر سند و دلالت و نسبت (و به تعبیر فقها از نظر اصالتِ صدور و اصالتِ ظهور و جهت صدور) بررسی کردیم .

بحث سند و دلالت ، روشن به نظر می رسد و نیازی به توضیح آن نیست . اما اصطلاح «نسبه الخبر» نیازمند توضیح است ؛ زیرا پس از واریسی سند و دلالت ، این بحث پیش می آید که آیا انتساب این خبر به فلان صحابی که این خبر را به او نسبت داده اند ، امکان دارد یا نه ؟

آیا این خبر با دیگر روایات و سیره عملی او سازگار می افتد یا نه ؟

میزان تطابق این خبر منسوب با ثواب حدیثی دیگری که از پیامبر صلی الله علیه و آله صدور یافت ، چه اندازه است ؟ در پایان آنچه که یکی از دو نقل را ترجیح می دهد ، می آوریم .

زیرا بسی مهم است که به همه اطراف رویداد فقهی مدّ نظر اشاره کنیم . این کار از رهگذر واکاوی همه جنبه های شخصیتی که آن رویداد به وی منسوب است یا می توان به او نسبت داد ، بر اساس اطلاعات عمومی ای که از وی سراغ داریم ، ممکن است .

سپس می کوشیم این منسوب را با نتیجه نهایی به دست آمده ، تطبیق دهیم و مقدار سازگاری و انسجام این نسبت - یا عدم آن - را با او بسنجیم .

مطلوب این است که به امکانِ انتساب آن واقعه فقهی به فلان شخصیت و عدم



آن از نظر اثبات (چنان که اصولیان قائل اند) برسیم ، با چشم پوشی از ادّعیای وقوع و عدم وقوع آن در عمل خارجی .

این واریسی ، بحث تازه ای نیست . نقد متن حدیث ، نزد صحابه و تابعان (بلکه نزد همه فقها و نویسندگان و پژوهشگران) معمول و متداول بوده و هست . در مقدمه بحث تاریخی آن را روشن ساختیم . زرکشی استدراک های عایشه را بر صحابه در کتابی گرد می آورد و آن را «الإجابة فیما استدرکته السیّده عائشه علی الصحابه» (گردآوری آنچه عایشه بر صحابه استدراک کرد) می نامد .

حدیثی که امکان نقد آن می رود ، این قابلیت را دارد که به روایت «معلول در متن» بیوندد (اصطلاحی که علمای درایه به کار می برند) .

فقها و پژوهشگران ، اسم «نقد داخلی خبر» را بر این گونه احادیث اطلاق می کنند که این اطلاق به اصطلاح ما «نسبه الخبر إلیه» نزدیک است .

علما - در بحث هاشان - این روش را به صورت یک قاعده عمومی که دارای پایه ها و ثوابت و مصداق هایی باشد ، در نیاوردند و برای شناخت همه مفردات موضوع مورد بحث آن را به کار نمی برند ، گرچه هنگام واریسی روایات فقهی - از نظر سند و دلالت - به صورتی اندک و گذرا ، غالباً بدان اشاره می کنند .

نیز فقها ، برای حکم درباره روایات فلان شخص ، فقه و تاریخ و سیره و احوال او را نمی کاوند ، بلکه از لابلای پی بردن به یک یا دو روایت از وی ، موضع گیری می کنند و این کار پذیرفتنی نیست ؛ زیرا اعتماد بر یک روایت - به تنهایی - بدون مقایسه با اَشباه و نظایر آن و آگاهی به روایات معارض ، چیزی را بسنده نمی کند و نمی تواند فقه و سیره فرد را برای ما به تصویر کشد .

ابن خلدون ، با اشاره به این مسئله ، می نویسد :

در موارد بسیاری مورّخان و مفسّران و امامان حدیث ، در حکایت ها و رویدادها به اشتباه می افتند ؛ زیرا تنها بر نقل (خواه قوی باشد یا ضعیف) اعتماد می ورزند و آن را بر اصول عرضه نمی کنند و با آشباه آن نمی سنجدند و با معیار حکمت آن را نمی کاوند ، در پی آگاهی بر طبایع کائنات و تحکیم نظر و بصیرت در اخبار ، بر نمی آیند . از این رو از حق منحرف می شوند و در بیابان وهم و اشتباه ، سرگردان می مانند .<sup>(۱)</sup>

سید مرتضی (از عالمان شیعه) در جواب روایتی در کافی که از امام صادق علیه السلام درباره قدرت خدا روایت شده است ، می گوید :

بدان که اقرار بدانچه این روایت در بر دارد ، واجب نیست . این حدیث که در کتاب های شیعه و در کتاب های همه مخالفان ما روایت شده است ، انواع خطاها و مطالب باطل را در بر دارد ؛ محال هایی که تصوّر آن جایز نیست و باطل هایی که دلیل بر بطلان و فساد آن دلالت دارد (مانند : تشبیه ، جبر ، قائل شدن به صفات قدیم برای خدا) .

از این رو ، باید حدیث را با عرضه بر عقول نقد کرد و هرگاه از آن سالم درآمد ، بر ادلّه صحیح (مانند قرآن و آنچه در معنای قرآن است) عرضه داشت و هرگاه از آن به سلامت رست ، می تواند خبر

ص: ۱۲۶

---

۱- . مقدمه ابن خلدون : ۹ - ۱۰ ؛ منهج نقد المتن : ۱۲ .

حق و گوینده ، راست گو باشد .

هر خبر واحدی را نمی توان حق شمرد و قطع یافت که شخصی که آن را خبر می دهد ، راست گو می باشد .(۱)

ذَهَبی از خطیب بغدادی ، نقل می کند که یهود ادعا کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله جزیه را از اهل خیبر برداشت و نوشته ای را نمایاندند که در آن شهادت بعضی از صحابه بود و مدعی شدند که آن نوشته به خط امام علی است .

این نوشته در سال ۴۴۷ هجری پیش قاسم بن مَسْلَمَه وزیر (القائم بالله عباسی) برده شد . القائم بالله آن را بر خطیب بغدادی نشان داد . خطیب در آن نیک نگریست و گفت : این نوشته ساختگی است ! پرسیدند : از کجا فهمیدی تقلبی است ؟

خطیب گفت :

در این نوشته ، شهادت معاویه است . وی در روز فتح مکه اسلام آورد ، در حالی که خیبر در سال هفتم هجری فتح شد ، و در این نوشته ، شهادت سعد بن مُعَاذ هست که در جنگ بنی قُرَیظَه (دو سال قبل از فتح خیبر) درگذشت .(۲)

نگرش ابن خلدون ، سید مرتضی ، حکایتی که ذَهَبی از خطیب بغدادی می آورد (و دیگران) گرچه با ما در اصول ، سازگاری دارد ، لیکن دیدگاه ما را ترسیم نمی کند ؛ زیرا ما به آن - به تنهایی - بسنده نمی کنیم ، چراکه مدار کار ما - در

ص: ۱۲۷

---

۱- . رسائل الشریف المرتضی ۱ : ۴۰۹ - ۴۱۰ ، مسئله ۱۳ .

۲- . بنگرید به ، تاریخ الاسلام ۳۱ : ۱۰۱ ؛ تذکره الحقاظ ۳ : ۱۱۴۱ ؛ البدایه والنهایه ۱۲ : ۱۰۲ .

اینجا - بحث از تطابق این منقول از این شخص با مواضع [دیدگاه ها] و روایات دیگر خاص صادر از اوست ، نه فقط مقایسه آن با اصول دیگر و نظایر آن ، برای اینکه بدانیم آن از شریعت است یا نیست .

به عنوان نمونه ، اگر خبری وارد شود و مفاد آن این باشد که عُمر به اجتهاد و رأی عمل نمی کرد و این خبر را روایت عُمر از پیامبر صلی الله علیه و آله - که آن حضرت از عمل به رأی بازداشت - تقویت کند ، پیش ما چند گزینه هست :

- بگوییم خبری که از عُمر وارد شده است ، دروغ می باشد ؛ زیرا با نگاهی اجمالی به سیره عُمر درمی یابیم که وی به اجتهاد عمل می کرد و تفسیر او در برابر مواقف و احکام به رأی بود ، نه به متن آیه و روایت .

بدین سان ، آنچه را عُمر روایت کرده است یا بر یک وجهی حمل می شود یا از اعتبار می افتد .

- و یا روایاتی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون نهی از اجتهاد نقل می کند ، دروغ بدانیم .

- و یا به صحت روایاتی که از اجتهاد باز می دارند و درستی روایتی قائل شویم که بیان می دارد عُمر به اجتهاد عمل نمی کرد و برای سیره عملی عُمر [ که به رأی و اجتهاد فتوا می داد ] در حدّ توان راه چاره بجوییم .

ما در برابر این ابر تیره ایم ، نمی توانیم از آن بیرون آییم مگر با نتیجه ای که پیرو

هوا و هوس است ؛ زیرا جمع میان این روایت و سیره عُمر ، کاری بس دشوار نمی نماید ؛ چراکه اشخاص ، سیره را تصحیح نمی کنند ، بلکه سیره ، مقیاس و میزان برای اشخاص و شناخت اهداف آنهاست .

این جمع ، جمع میان سیره قطعی عُمَر در عمل به رأی ، و روایاتِ قطعی ثابت از پیامبر صلی الله علیه و آله در نهی از عمل به رأی و اجتهاد ، می باشد . روشن است که سیره عُمَر (و غیر او) نمی تواند با سیره قولی و عملی و تقریر پیامبر صلی الله علیه و آله معارضه کند . از این رو ، باید سیره عُمَر را دور افکند و در پی راه حل و توجیه عملی معقولی برآمد که در ورای صدور این مقوله و امثال آن ، نهفته است .

و اینکه برای بعضی تخطئه عُمَر یا دیگر صحابه سخت است و بر نمی تابند که وی از آنچه از پیامبر روایت می کند فراتر رود ، پذیرفتنی نیست و نمی توان آن را مقیاسی برای گذر از حقایق قرار داد ؛ زیرا عُمَر معصوم نبود ، هم خطا می کرد و هم صواب می گفت .

برای دریافت حقیقت ، لازم است سیره عمومی عُمَر (یا غیر او) را بشناسیم و اینکه آیا او از گروه اجتهاد به رأی بود یا از اصحاب مکتب تعبّد محض ؟

از آنجا که نزد مسلمانان ثابت است که عُمَر از رهبران اجتهاد و رأی به شمار می آید ، چاره ای جز ساقط کردن این روایت «که بیان می دارد عُمَر به رأی عمل نمی کرد» نمی ماند ، حتی اگر از باب جدل ، فرض کنیم سند و دلالت آن درست است . زیرا با سیره قطعی عمومی ای که از عُمَر - در عمل به اجتهاد و رأی - سراغ داریم ، منافات دارد و نیز بدان خاطر که ایمان داریم در نقل این گونه ماجراها ، هواهای نفسانی و آمیال شخصی حکم می رانند و بدان جهت که فقه و تاریخ - ناگزیر - از این اجتهادها اثر پذیرفتند .

دکتر محمّد روّاس قلعه چی در موسوعه فقه عمر بن الخطاب می نویسد :

نزد فقها معروف است که فقه بنای متکاملی دارد ، بعضی از آن گردنِ بعض دیگر را می گیرد .

برای آنکه رأی فقهی صادر از مجتهد مقبول افتد، باید با بنای فقهی اش منسجم باشد.

هرگاه فتوایی با بنای فقهی ناساز باشد یا سخن شاذی باشد، پذیرفته نمی شود و اگر با بنای فقهی اش هماهنگ افتد، مقبول به شمار می آید، هرچند سند آن ضعیف باشد.

من سخنانی را که از عُمَر نقل می شود و با بنای فقهی اش پیوند دارد، برای او ثابت می دانم، هرچند [از نظر سند] ضعیف باشند.

انسجام با بنای فقهی، به منزله شواهد برای حدیث ضعیف اند که به وسیله آنها حدیث قوی می گردد و پشتوانه ای استوار می یابد.

به عنوان نمونه: اگر از عمر نقل کنند که وی با یک کف آب، مضمضه و استنشاق می کرد [گوییم این روایت صحیح است] زیرا دیدگاه عُمَر در نجاسات بر صحت آن گواهی می دهد، چراکه نزد عمر آب از نظر مادی و معنوی، نجس نمی شود. از این رو، مضمضه و استنشاق با یک کف آب، مانعی ندارد. (۱)

امّا نگرش ما از قول دکتر قلعه چی نیز گسترده تر است؛ زیرا به معرفت بنای فقهی اختصاص ندارد، بلکه شناخت سیره عمومی و موضع گیری های دیگر عُمَر و روایات او را در فقه و اقوال و خطبه هایش را (که در کتاب های تاریخ پراکنده اند) در بر می گیرد.

پرداختن به این گونه امور، نگاهی دقیق تر درباره صحابی راوی و عقاید

ص: ۱۳۰

و افکار رایج در عهد او را به دست می دهد و میزان تطابق این نقل را از وی و صحّت انتسابش را بدو ، می نمایاند .

این نکته ، شایان بحث و بررسی است ؛ زیرا بسیاری از اقوالی را که در مسائل مشکل ، به این و آن منسوب اند ، حل می کند ، نیز آرایی را که در ورای نسبت این اقوال نهفته اند ، روشن می سازد .

این نگرش را از آن طرف هم می توانیم تطبیق کنیم ؛ یعنی می توانیم هر روایتی را که با ثوابت علمی و دینی (مانند قرآن و سنت) ناسازگار باشد از اعتبار بپندازیم ، هرچند از نظر سند و دلالت ، صحیح به شمار آید .

از ابو هُرَیره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : خدا خاک را روز شنبه و کوه ها را روز یکشنبه و درختان را روز دوشنبه ... آفرید تا اینکه عالم در هفت روز خلق شد .<sup>(۱)</sup>

باید این روایت و امثال آن را دور افکنیم ؛ زیرا بر خلاف صریح قرآن است که در هفت آیه - در هفت سوره - بیان می دارد که خدای سبحان عالم را در شش روز خلق کرد .<sup>(۲)</sup>

این روایت ، در بیشتر موارد با صدورش از ابو هُرَیره هماهنگ است و می توان آن را به وی نسبت داد [ اَمَّا ] نمی توان تصدیق کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را گفته است ، هرچند صحابی آن را روایت کند .

ص: ۱۳۱

---

۱- . بنگرید به ، صحیح مسلم ۴ : ۲۱۴۹ ، حدیث ۲۷۸۹ ؛ سنن نسائی ۹ : ۳ ، حدیث ۱۷۴۸۳ ؛ مسند احمد ۲ : ۳۲۷ ، حدیث ۸۳۲۳ ؛ التاریخ الکبیر ۱ : ۴۱۳ ، شماره ۱۳۱۷ و دیگر کتاب ها .

۲- . سوره اعراف ۷ آیه ۵۴ ؛ سوره یونس (۱۰) آیه ۳ ؛ سوره هود (۱۱) آیه ۷ ؛ سوره فرقان (۲۵) آیه ۵۹ ؛ سوره سجده (۳۲) آیه ۴ ؛ سوره ق (۵۰) آیه ۳۸ ؛ سوره حدید (۵۷) آیه ۴ .

دست یابی به سیره عمومی راوی و روایت ، در چنین بحث هایی مطلوب اند ؛ زیرا صورتی نزدیک به واقع را به دست می دهند و رویکرد فکری راوی و امکان تطابق این قول با او و عدم آن را به ما می شناسانند و بر ملابسات فراوانی آگاه می سازند و اینکه در ورای نسبت این اقوال به این و آن ، چه کسانی قرار دارند و انگیزه های مختلف آنان از این یا آن نسبت و نفی این یا آن نقل ، چیست .

در پایان ، تأکید می کنیم که به خاطر حساسیت موضوع و کثرت خوانندگان آن (طلاب علوم دینی و دانشجویان دانشگاهی) سعی ما (در حدّ توان) بسط دادن عبارت و شرح اندیشه و طرح آن به دو روش قدیم و جدید است تا در بحث هایی که مطرح می سازیم به هیچ کدام ستم نکنیم و بحث ها برای هر دو گروه ، تهی از فایده نباشد .

زیرا واکاوی های سندی ، بحث های تخصصی محض اند ، دانشجویان جدید آن را نمی پسندند و گاه برای افراد غیر متخصص سنگین اند ، در مانند بحث های جدید (مانند : «نسبه الخیر إلیه») نیز حال چنین است . گاه آکادمی اسلامی (مقصودم حوزوی و آزهری است) فایده ای در طرح آن نمی بیند .

از خوانندگان امید داریم که صبور باشند و هر دو روش را با هم بنگرند تا فایده ای که از این پژوهش امید می رود ، به دست آید و دریابند که آنچه را نوشتیم و شیوه ای را که در پیش گرفتیم ، از موضوع بحث بیرون نیست ، بلکه این دو روش ، دو پایه برای یک گام اند .

بدین سان ، کار ما در «نسبه الخیر إلیه» در سه محور است :

۱ . واریسی امکان صدور این خبر از فرد مشخص و عدم آن .

ص: ۱۳۲



۲. عرضه خبر بر سیره علمی و عملی شخص - از نظر قولی و فعلی و تقریری - برای پی بردن به آنچه بر خلاف این سیره است

۳. تطابق خبر منقول با اصول و ثوابت دیگر شریعت و عدم آن .

اکنون ، پس از مرور سریع اندیشه و طرح بحث ، سخن تَزْمِذی را می آوریم که در باب «ما جاء فی وضوء النبی کیف کان» (روایاتی که بیان می دارند وضوی پیامبر چگونه بود) پس از ذکر حدیثی از حضرت علی علیه السلام می نگارد :

و در این باب [ احادیثی از اشخاص زیر هست ] :

از عثمان ، عبدالله بن زید ، ابن عباس ، عبدالله بن عمرو ، رَبِیع ، عبدالله بن اُنیس ، عایشه .(۱)

اکنون روایات این دسته از صحابه را بر اساس تقسیم و باب بندی ما (نه بر حسب ترتیب تَزْمِذی) می آوریم .

ص: ۱۳۳

---

۱- سنن ترمذی ۱ : ۶۷ ، حدیث ۴۸ ، باب ۳۷ .



**اشاره**

وارسی سندی روایات غسلی .

وارسی دلالت آنها .

نسبت این روایات به عثمان .

ص: ۱۳۵



وارسی های ما روشن ساخت که عثمان عهده دار طرح وضوی غَسَلِی شد و آن را پذیرفت . از این رو ، اشاره به روایات مَسْحِی وی ضرورت ندارد ، گرچه این روایات در صحاح و سنن موجودند ، لیکن اندک اند و نزد آنان پذیرفته نیست .

مهم وارسی روایاتِ غَسَلِی و خدشه در سند و دلالت آنهاست ، سپس پی بردن به روایات مرحله انتقالی (انتقال عثمان از وضوی ثُنائی مَسْحِی به وضوی ثَلَاثِی غَسَلِی) و در پایان ، واکاوی رویدادهایی که این بدعت را همراهی کرد و مقدار صَحْت ادّعی ما یانفی آن .

و این کار ، از رهگذر عرضه نتایج [ این وضو ] بر روان و شخصیت عثمان و اطرافیان وی (کسانی که به وضوی عثمان پایبند بودند و آن را میان مسلمانان پراکندند) صورت می گیرد .

این بحث با وارسی روایتِ مورد اعتماد در صحاح و سنن و رویکرد راویان در آن ارتباط می یابد و اینکه آیا این روایت تصادفی آمد یا برنامه ریزی شده ، نقل گردید .

باری ، امویان و مروانیان و واعظان آنها ، تلاش های زیادی در پیرایش و استوار سازی و تثبیت ارکانِ وضوی عثمان ، انجام دادند ، گرچه این وضو در

آغاز نشو و نماي خود ، معالمن آشفته و صورتي تيره و ناروشن داشت ؛ زيرا اين وضو از طريق حمران بن اَبان و عطاء بن يسار و زُهري (و امثال اينان) انتشار يافت و پابر جا گرديد .

چگونه است كه خبر وضوي غَسَلِي را عبدالله بن عمرو بن عاص روايت مي كند وابن مسعود (كه صاحب ظرف وضو و مسواك و كفش پيامبر است)([۱](#)) آن را روايت نمي كند ؟!

عبدالله بن عمرو بن عاص ، كسي است كه در جنگ يَزْمُوك به دو بار شتر از كتاب هاي يهود دست يافت([۲](#)) و با پيامبر صلي الله عليه و آله مخالفت مي كرد و زير بار حرف هاي آن حضرت نمي رفت .([۳](#))

چرا وضوي ابن عبياس و انس با وضوي رُبَيْع (دختر مَعُوذ) و حجاج بن يوسف ثقفى ، اختلاف دارد ؟ اين اختلاف ، بر چه چيزي رهنمون است ؟

ص: ۱۳۸

- 
- ۱- . سنن ترمذى ۵ : ۶۷۴ ، حديث ۳۷۱۱ ؛ مستدرک حاكم ۳ : ۴۴۳ ، حديث ۵۶۷۹ ؛ فتح البارى ۷ : ۹۲ ؛ صحيح بخارى ۳ : ۱۳۶۸ ، حديث ۳۵۳۲ ؛ الجمع بين الصحيحين ۱ : ۴۶۴ ، حديث ۷۴۴ .
  - ۲- . اين بار شتر ، گاه «يرموكيه» و گاه «زامله» ناميده شده است (بنگريد به ، سير اعلام النبلاء ۳ : ۸۱ ؛ الإسرائيليات و أثرها فى كتب التفسير : ۷۴ و ۹۴ و ۲۳۷) .
  - ۳- . طبقات ابن سعد ۴ : ۲۶۴ ؛ سير اعلام النبلاء ۳ : ۸۵ .







## حدیث (۱)

بخاری می گوید: برای ما حدیث کرد عبدالعزیز بن عبداللّه اویسی، گفت: برایم حدیث کرد ابراهیم بن سعد، از ابن شهاب که عطاء بن یزید به او خبر داد که حُمران - مولای عثمان - به او خبر داد که دید:

عثمان ظرف آبی خواست، بر دو کف دستش سه بار آب ریخت و آن دو را شست. سپس دست راست را در ظرف فرو برد، مضمضه واستنشاق کرد. آن گاه سه بار صورت را و سه بار دو دستش را تا آرنج شست. پس از آن، سرش را مسح کرد. بعد از آن دو پایش را تا قوزک (۱) سه بار شست.

آن گاه گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که مانند این وضویم وضو بگیرد، سپس دو رکعت نماز گزارد و در آن حدیث نفس نکند، گناهان گذشته اش آمرزیده شود. (۲)

## حدیث (۲)

بخاری می گوید: برای ما حدیث کرد ابو یمن [گفت] به ما خبر داد شعیب، از زُهری، گفت: به من خبر داد عطاء بن یزید، از حُمران - غلام عثمان - که او دید:

عثمان [آب] وضویی خواست، از آن ظرف بر دستانش آب ریخت و آن دو

ص: ۱۴۱

- 
- ۱- در متن حدیث واژه «کعب» هست که به معنای «بند استخوان»، «مفصل»، «استخوان برآمده روی پا»، «آثر پا»، «قوزک پا»، «پاشنه»، «قاب» و ... آمده است م.
  - ۲- صحیح بخاری ۱: ۵۱.

را سه بار شست . سپس دست راستش را در ظرف فرو برد ، مضمضه و استنشاق و فین کرد . آن گاه صورتش را سه بار و دستانش را تا آرنج سه بار شست ، پس از آن سرش را مسح کشید و بعد هر پایش را سه بار شست ، سپس گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که مانند این وضویم وضو گرفت و فرمود : هر که مانند این وضویم وضو بگیرد ، سپس دو رکعت نماز گزارد و در آن دو رکعت ، حدیث نفس نکند ، خدا گناهان گذشته اش را می آمرزد . (۱)

حدیث (۳)

بخاری می گوید : برای ما حدیث کرد عَیْدَان [ گفت : ] به ما خبر داد عبدالله [ گفت : ] به ما خبر داد مَعْمَر ، گفت : برایم حدیث کرد زُهْرِي ، از عطاء بن زید ، از حُمران ، گفت :

عثمان رضی الله عنه را دیدم که وضو گرفت ، سه بار بر دستانش آب ریخت ، سپس مضمضه و استنشاق کرد ، آن گاه سه بار صورت را شست ، پس از آن ، دست راستش را تا آرنج سه بار شست ، بعد دست چپش را تا آرنج سه بار شست ، آن گاه سرش را مسح کشید ، سپس پای راست را سه بار شست ، پس از آن ، سه بار پای چپ را شست .

آن گاه گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که مانند این وضویم وضو گرفت ، سپس فرمود : هر که مانند این وضویم وضو گیرد ، پس از آن دو رکعت نماز گزارد و در آن به چیزی حدیث نفس نکند ، گناهان پیشین او آمرزیده شود . (۲)

ص: ۱۴۲

---

۱- صحیح بخاری ۱ : ۵۲ .

۲- صحیح بخاری ۱ : ۲۳۴ .

#### حدیث (۴)

مسلم می گوید: برایم حدیث کرد زُهَیْر بن حَزْب [گفت: ] برای ما حدیث کرد یعقوب بن ابراهیم [گفت: ] برای ما حدیث کرد پدرم، از ابن شهاب، از عطاء بن یزید لیشی، از حُمران - غلامِ عثمان - که وی دید:

عثمان ظرف آبی خواست، بر دو کف خویش سه بار آب ریخت و آن دو را شست، بعد دست راستش را در ظرف فرو بُرد، مضمضه و استنشاق کرد، سپس صورت را سه بار و دو دستش را تا آرنج سه بار شست، آن گاه سرش را مسح کشید، بعد دو پایش را سه بار شست.

سپس گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که مانند این وضویم وضو گیرد، آن گاه دو رکعت نماز گزارد و در آن حدیث نفس نکند، گناهان گذشته اش آمرزیده شود. (۱)

#### حدیث (۵)

مسلم می گوید: برایم حدیث کرد ابو طاهر، احمد بن عمرو بن عبدالله بن عمرو بن سَیْرَح و حَزْمَلَه بن یحییٰ تُجیبی، گفتند: به ما خبر داد ابن وهب، از یونس، از ابن شهاب که عطاء بن یزید لیشی او را خبر داد که حمران - مولای عثمان - او را خبر داد که:

عثمان رضی الله عنه آب وضویی خواست، وضو گرفت [به این نحو که] سه بار دو کف دست را شست، سپس مضمضه و استنشاق کرد، آن گاه سه بار صورت را شست، بعد دست راست را تا آرنج سه بار شست، پس از آن، مانند دست

ص: ۱۴۳

راست ، دستِ چپ را شست ، سپس سرش را مسح کشید ، آن گاه پای راست را تا قوزک سه بار شست ، بعد پای چپ را مثل پای راست ، شست .

سپس گفت : رسول خدا را دیدم که مانند این وضویم وضو گرفت ، سپس فرمود : هر که مانند این وضویم وضو گیرد ، سپس برخیزد و دو رکعت نماز گزارد و در آن حدیث نفس نکند ، گناهان گذشته اش آمرزیده شود . (۱)

حدیث (۶)

نسائی می گوید : به ما خبر داد سُوید بن نَصیر ، گفت : به ما خبر داد عبدالله ، از مَعمر ، از زُهری ، از عطاء بن یزید لثی ، از حُمران بن اَبان ، گفت :

عثمان را دیدم که وضو گرفت ، بر دو دستش سه بار آب ریخت و آن دو را شست ، سپس مضمضه و استنشاق کرد ، بعد سه بار صورت را شست ، پس از آن دست راست را سه بار تا آرنج شست ، آن گاه دست چپ را مانند دست راست شست ، سپس سرش را مسح کشید ، بعد قدم راست را سه بار شست ، پس از آن قدم چپ را مانند قدم راست شست .

آن گاه گفت : رسول خدا را دیدم که مانند وضوی من وضو گرفت ، سپس فرمود : هر که مانند این وضویم وضو گیرد ، آن گاه دو رکعت نماز گزارد و در آن به چیزی حدیث نفس نکند ، گناهان گذشته اش آمرزیده شود . (۲)

حدیث (۷)

نسائی می گوید : به ما خبر داد احمد بن محمد بن مُغیره ، گفت : برای ما

ص: ۱۴۴

---

۱- صحیح مسلم ۲: ۲۰۴ ، حدیث ۳ .

۲- سنن نسائی ۱: ۶۴ .

حدیث کرد عثمان (وی ابن سعید بن کثیر بن دینار حِمْصی است) از شُعَیْب (وی ابن ابی حَمَزَه است) از زُهری [گفت: ] به من خبر داد عطاء بن یزید از حُمران که دید:

عثمان آب وضو خواست. بر دستانش از آن ظرف آب ریخت و آن را سه بار شست، سپس دست راست را در آب وضو فرو برد، مضمضه و استنشاق کرد، آن گاه سه بار صورت را شست، سپس سه بار دستانش را تا آرنج شست، بعد سرش را مسح کشید، پس از آن هر پایش را سه بار شست.

سپس گفت: رسول خدا را دیدم مانند این وضویم وضو گرفت، آن گاه فرمود: هر که مانند این وضویم وضو گیرد، بعد برخیزد و دو رکعت نماز گزارد و در آن به چیزی حدیث نفس نکند، خدا گناهان گذشته اش را می آمرزد. (۱)

حدیث (۸)

نسائی می گوید: به ما خبر داد احمد بن عمرو بن سِرْح و حارثُ بن مِسْکین - به قرائت بر او و من می شنیدم، متن اینجا از اوست - از ابن وَهْب، از یونس، از

ابن شهاب که عطاء بن یزید لیشی او را خبر داد که حُمران - غلام عثمان - او را خبر داد که:

عثمان آب وضویی خواست و وضو گرفت. سه بار دو کف دستش را شست، بعد مضمضه و استنشاق کرد، سپس صورت را سه بار شست، آن گاه دست راست را تا آرنج سه بار شست، سپس از آن دست چپ را مانند دست راست شست، پس از آن سرش را مسح کشید، سپس پای راست را تا قوزک سه بار شست، بعد پای چپ را مانند آن شست.

ص: ۱۴۵

آن گاه گفت: رسول خدا را دیدم که مانند این وضوی من وضو گرفت، سپس فرمود: هر که مانند این وضویم وضو گیرد، بعد برخیزد و دو رکعت نماز گزارد و در آن حدیث نفس نکند، گناهان گذشته اش آمرزیده شود. (۱)

حدیث (۹)

دارمی می گوید: به ما خبر داد نَصْر بن علی جَهْضَمی [گفت: ] برای ما حدیث کرد عبدالاعلی، از مَعْمَر، از زُهْری، از عطاء بن یزید، از حُمران بن أبان (وابسته عثمان) که:

عثمان وضو گرفت، مضمضه و استنشاق کرد و سه بار صورت و دستانش را شست و سرش را مسح کشید و پاهایش را سه بار شست.

سپس گفت: رسول خدا را دیدم که وضو گرفت (همین گونه که من وضو گرفتم) سپس فرمود: هر که [مانند] این وضوی مرا بگیرد، آن گاه دو رکعت نماز گزارد و در آن حدیث نفس نکند، گناهان پیشین او آمرزیده شود. (۲)

حدیث (۱۰)

ابو داود می گوید: برای ما حدیث کرد حسن بن علی حُلوانی [گفت: ] برای ما حدیث کرد عبدالرزاق [گفت: ] به ما خبر داد مَعْمَر، از زُهْری، از عطاء بن یزید لثی، از حُمران بن أبان (مولای عثمان) گفت:

دیدم عثمان وضو گرفت. بر دو دستش سه بار آب ریخت و آن دو را شست، سپس مضمضه و استنشاق کرد، آن گاه صورت را سه بار شست و دست راست

ص: ۱۴۶

۱- همان، ص ۸۰.

۲- سنن دارمی ۱: ۱۷۶.

را تا آرنج سه بار شست . بعد دست چپ را مانند دست راست شست ، پس از آن سرش را مسح کشید ، آن گاه قدم راست را سه بار شست ، بعد قدم چپ را مانند قدم راست شست .

سپس گفت : رسول خدا را دیدم که مثل این وضوی من وضو گرفت ، آن گاه فرمود : هر که مثل این وضوی مرا بگیرد ، بعد دو رکعت نماز گزارد و در آن حدیث نفس نکند ، خدا گناهان گذشته اش را می آمرزد .<sup>(۱)</sup>

حدیث (۱۱)

ابو داود می گوید : برای ما حدیث کرد محمد بن مثنی [ گفت : ] برای ما حدیث

کرد ضحاک بن مخلد [ گفت : ] برای ما حدیث کرد عبدالرحمان بن وزدان [ گفت : ] برای ما حدیث کرد ابو سَیْلَمَه بن عبدالرحمان [ گفت : ] برای ما حدیث کرد حُمران ، گفت :

دیدم عثمان وضو گرفت ...

وی سپس مانند آنچه را در حدیث دهم گذشت می آورد و مضمضه و استنشاق را ذکر نمی کند ، می گوید :

سرش را سه بار مسح کشید ، سپس پاهایش را سه بار شست .

آن گاه گفت : رسول خدا را دیدم که این گونه وضو گرفت ، سپس فرمود : هر که کمتر از این وضو گیرد ، او را بسنده است .

در این حدیث ، ماجرای نماز بعد از وضو را نمی آورد .<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۴۷

---

۱- سنن ابی داود ۱: ۲۶ ، حدیث ۱۰۶ .

۲- همان ، حدیث ۱۰۷ .

دارقطنی روایت می کند ، می گوید : برای ما حدیث کرد حسین بن اسماعیل [ گفت : ] به ما خبر داد یوسف بن موسی [ گفت : ] به ما خبر داد ابو عاصم نبیل ، از عبدالرحمان بن وزدان [ گفت : ] به من خبر داد ابو سَلَمَه که حُمران او را خبر داد که :

عثمان رضی الله عنه آب وضویی خواست ، دو دستش را سه بار شست ، صورت را سه بار شست ، دو ذراع دستانش را سه بار شست ، سر را سه بار مسح کشید .

و گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم بدین گونه وضو گرفت و فرمود : هر که کمتر از این وضو گیرد ، او را کفایت می کند .<sup>(۱)</sup>

[ در مسند احمد آمده است ] برای ما حدیث کرد عبدالله [ گفت : ] برایم حدیث کرد پدرم<sup>(۲)</sup> [ گفت : ] برای ما حدیث کرد یعقوب<sup>(۳)</sup> [ گفت : ] برای ما حدیث

کرد پدرم ، از ابن اسحاق [ گفت : ] برایم حدیث کرد محمّد بن ابراهیم بن حرّث تیمی ، از مُعَاذ بن عبدالرحمان تیمی ، از حُمران بن أبان (مولای عثمان رضی الله عنه) گفت :

عثمان را بر درب مسجد دیدم که آب وضو خواست ، دستانش را شست ، سپس مضمضه و استنشاق و فین کرد ، بعد صورت را سه بار شست . آن گاه دست ها را تا آرنج سه بار شست ، سپس سرش را مسح کرد و دستانش را به

۱- . سنن دارقطنی ۱ : ۸۳ ، حدیث ۱۴ .

۲- . مقصود از «ابی» پدرم ، احمد بن حنبل است .

۳- . یعقوب بن ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف زهّری .



ظاهر گوش ها [ گوش خارجی ] مالید و پس از آن بر ریش کشید . بعد پاها را تا قوزک پا سه بار شست ، سپس برخاست دو رکعت نماز خواند .

آن گاه گفت : برایتان همان وضویی را گرفتم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم و نمازی را خواندم که دیدم پیامبر گزارد .

سپس گفت : پیامبر هنگامی که از این دو رکعت نماز فارغ شد ، فرمود : هر که بدان گونه که من وضو گرفتم وضو بگیرد ، بعد دو رکعت نماز گزارد و در آن حدیث نفس نکند ، گناهان میان آن نماز و نماز دیروزش آمرزیده شود . (۱)

حدیث (۱۴)

ابو داود می گوید : برای ما حدیث کرد محمد بن داود اسکندرانی [ گفت : ] برای ما حدیث کرد زیاد بن یونس [ گفت : ] برایم حدیث کرد سعید بن زیاد مؤذن ، از عثمان بن عبدالرحمان تیمی ، گفت :

از این مُلَیکَه درباره وضو پرسیدند ، گفت : دیدم درباره وضو از عثمان سؤال شد ، آبی خواست ، آفتابه ای آوردند . بر دست راستش آب ریخت ، سپس دستش را در آب فرو برد و سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد و صورت را سه بار شست ، بعد دست راست را سه بار و پس از آن دست چپ را سه بار شست . آن گاه دستش را در آب فرو برد ، آبی گرفت و سر و گوش هایش را مسح کشید و داخل و بیرون گوش ها را یک بار شست . سپس پاهایش را شست .

پس از آن ، گفت : سؤال کنندگان از وضو کجایند ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم این گونه وضو گرفت . (۲)

ص : ۱۴۹

---

۱- . مسند احمد ۱ : ۶۸ .

۲- . سنن ابی داود ۱ : ۲۷ ، حدیث ۱۰۸ .

ابو داود می گوید: برای ما حدیث کرد ابراهیم بن موسی [گفت: ] به ما خبر داد

عیسی [گفت: ] به ما خبر داد عبیدالله (یعنی ابن ابی زیاد) از عبدالله بن عبید بن عمیر، از ابو علقمه که:

عثمان آبی خواست، آن گاه [بدین گونه] وضو گرفت: با دست راست بر دست چپ آب ریخت، سپس آن دو را تا مچ شست. بعد مضمضه و استنشاق کرد.

و وضوی ثلاثی را ذکر می کند، می گوید: سرش را مسح کشید، بعد پاهایش را شست و گفت: دیدم رسول خدا مانند همین وضو را که شما از من دیدید، وضو گرفت.

سپس وی حدیث را مانند حدیث زهری (۱) ادامه می دهد و به پایان می برد. (۲)

دارقطنی این روایت را به سندش از عبیدالله بن ابی زیاد قَدّاح می آورد، می گوید: به ما خبر داد عبدالله بن عبید بن عمیر، از ابو علقمه، از عثمان بن عفان.

می گوید: عثمان روزی آب وضو خواست، پس از آن مردمانی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را فرا خواند. با دست راست بر دست چپ آب ریخت و آن را سه بار شست، بعد سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد، آن گاه صورت را سه بار شست، سپس دستش را تا آرنج سه بار سه بار شست، بعد سر و آن گاه پایش را مسح کرد و پاکیزه شان ساخت.

ص: ۱۵۰

۱- مقصود، حدیث شماره ۱۰ است که پیش از این آمد.

۲- سنن ابی داود ۱: ۲۷، حدیث ۱۰۹.

سپس گفت: رسول خدا را دیدم که مثل همین وضویی را که شما از من دیدید،

وضو گرفت، آن گاه فرمود: هر که وضو گیرد و آن را نیک به جا آورد، سپس دو رکعت نماز گزارد، نسبت به گناهانش مانند روزی است که از مادر زاده شد.

آن گاه عثمان پرسید: ای فلانی، آیا همین گونه بود؟ وی پاسخ داد: آری. [از صحابی دیگری پرسید: ای فلانی، آیا بدین گونه بود؟ گفت: بله.]

تا اینکه مردمانی از اصحاب پیامبر را شاهد گرفت، سپس گفت: سپاس خدای را که مرا در این کار موافقت کردید. (۱)

حدیث (۱۶)

دارقطنی می گوید: به ما خبر داد محمد بن قاسم بن زکریا [گفت: به ما خبر داد ابو کرب [گفت: به ما خبر داد مُصعب بن مُقدام، از اسرائیل.]

و برای ما حدیث کرد دَعْلَج بن احمد [گفت: به ما خبر داد موسی بن هارون [گفت: به ما خبر داد ابوبکر بن ابی شیبه] گفت: برای ما حدیث کرد عبدالله بن نمیر [گفت: برای ما حدیث کرد اسرائیل، از عامر بن شقیق، از ابو وائل، گفت:

دیدم عثمان بن عفان وضو گرفت، دستش را سه بار و صورت را سه بار شست، سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد و دو ذراع (ساق دست ها) را سه بار شست، و سر و ظاهر و باطن گوش هایش را مسح کشید، سپس قدم هایش را سه بار شست و میان انگشت های آن دست دواند و سه بار میان ریش خویش - آن گاه که صورت را شست - دست دواند.

سپس گفت: رسول خدا را دیدم که مانند کاری را که من کردم، انجام داد.

(لفظ دو رایت، حرف به حرف، یکی است).

ص: ۱۵۱

موسی بن هارون می گوید: جایی از این حدیث به نظر ما اشتباه است؛ زیرا در آن شستن صورت، پیش از مضمضه و استنشاق است.

عبدالرحمان بن مهدی از اسرائیل با همین سند آن را روایت می کند و مضمضه و استنشاق را پیش از شستن صورت می آورد.

ابو غَسَّان، مالک بن اسماعیل از اسرائیل پیروی می کند و مضمضه و استنشاق را قبل از شستن صورت می آورد (و همین شیوه، صواب و درست است). (۱)

نیز دارقطنی می گوید: برای ما حدیث کرد دَعْلَج بن احمد [گفت: ] به ما خبر داد محمد بن احمد بن نصر [گفت: ] به ما خبر داد ابو غَسَّان [گفت: ] به ما خبر داد اسرائیل.

و به ما خبر داد دَعْلَج بن احمد [گفت: ] به ما خبر داد موسی بن هارون [گفت: ] برای ما حدیث کرد ابو حَیْثَمَه [گفت: ] به ما خبر داد عبدالرحمان بن مهدی [گفت: ] به ما خبر داد اسرائیل، از عامل بن شقیق، از شقیق بن سَلَمَه، گفت:

دیدم عثمان وضو گرفت، دو کف خویش را سه بار شست، سه بار مضمضه و استنشاق کرد، صورت را سه بار شست و ساق های دستانش را سه بار شست، سر و ظاهر و باطن گوش هایش را مسح کشید، میان موهای ریش دست دواند و قدم هایش را شست و میان انگشتان قدم دست دواند و گفت: رسول خدا را دیدم که مثل این کار من را کرد.

دو حدیث [از نظر الفاظ و معنا] به هم نزدیک اند. (۲)

ص: ۱۵۲

---

۱- سنن دارقطنی ۱: ۸۶، حدیث ۱۲.

۲- همان، حدیث ۱۳.

نیز دارقطنی می گوید: به ما خبر داد دَعْلَج بن احمد [گفت: ] به ما خبر داد

موسی بن هارون [گفت: ] به ما خبر داد پدرم [گفت: ] به ما خبر داد یحیی بن آدم [گفت: ] به ما خبر داد اسرائیل، از  
عامر بن شقیق بن جَمْرَه، از شقیق بن سَلَمَه، گفت:

دیدم عثمان وضو گرفت، سه بار مضمضه و استنشاق کرد و سه بار صورت را شست و سه بار میان ریش دست دواند و ساق  
دستان را سه بار سه بار شست و سر را سه بار مسح کشید و پاها را سه بار سه بار شست، سپس گفت: رسول خدا را دیدم که  
این کار را کرد. (۱)

حدیث (۱۷)

دارقطنی می گوید: برای ما حدیث کرد حسین بن اسماعیل [گفت: ] به ما خبر داد محمد بن اسماعیل بن یوسف سُیَلَمی [گفت:  
] به ما خبر داد أُیُوب بن سلیمان بن بلال [گفت: ] برایم حدیث کرد ابوبکر، از سلیمان بن بلال، از اسحاق بن یحیی  
، از معاویه بن عبدالله بن جعفر بن اَبی طالب، از پدرش عبدالله بن جعفر،  
از عثمان بن عَفَّان که:

عثمان وضو گرفت، هر یک از دو دستش را سه بار شست و سه بار استنشاق و سه بار مضمضه کرد، صورت را سه بار شست  
، هر یک از ساق های دست را سه بار سه بار شست، سر را سه بار مسح کشید و هر یک از پاهایش را سه بار سه بار شست،  
سپس گفت: رسول خدا را دیدم این گونه وضو می گرفت. (۲)

ص: ۱۵۳

---

۱- سنن دارقطنی ۱: ۹۱، حدیث ۲.

۲- همان، حدیث ۱.

طَبْرانی در المعجم الأوسط می گوید :

برای ما حدیث کرد مُعَاذ ، گفت : برای ما حدیث کرد ابو مُضِیْعَب ، گفت : برای ما حدیث کرد عَطَّاف بن خالد مخزومی ، از طلحه (مولای آل سُراقه) گفت :

معاویه بن عبدالله بن جعفر را دیدم وضو می گرفت ، مضمضه و استنشاق کرد و صورت را سه بار شست ، و دست ها را سه بار شست ، سر را مسح کشید و پاها را سه بار شست .

سپس گفت : عبدالله بن جعفر را دیدم بدین گونه وضو می گرفت و عبدالله بن جعفر گفت : عثمان را دیدم این گونه وضو می گرفت و عثمان گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم این گونه وضو گرفت .<sup>(۱)</sup>

طَبْرانی در المعجم الصغیر می گوید :

برای ما حدیث کرد عمر بن سنان مَنَبِجِی در «مَنَبِج»<sup>(۲)</sup> [ گفت : ] به ما خبر داد

ابو مُضِیْعَب ، احمد بن ابی بکر زُهْرَی [ گفت : ] برای ما حدیث کرد عَطَّاف بن خالد مخزومی ، از طلحه (وابسته آل سُراقه) از معاویه بن عبدالله بن جعفر ، از پدرش ، گفت :

دیدم عثمان وضو گرفت . سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد و سه بار صورت را شست ، و دست ها را سه بار سه بار شست ، یک بار سرش را مسح کشید و پاهایش را سه بار شست ، سپس گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم این گونه وضو گرفت .<sup>(۳)</sup>

ص: ۱۵۴

۱- . المعجم الأوسط ۸ : ۲۳۵ .

۲- . نام شهری در شام تاج العروس ۷ : ۴۱۹ (م) .

۳- . المعجم الصغیر ۱ : ۱۸۷ .

دارقطنی - به سندش - از صفوان بن عیسی ، از محمد بن عبدالله بن ابی مریم ، از ابن داره (مولای عثمان) روایت می کند که گفت :

در منزل عثمان بر او داخل شدم ، صدای مضمضه مرا شنید ، گفت : ای محمد ، گفتم : گوش بفرمانم . گفت : آیا از رسول خدا برایت حدیث نکند ؟ گفتم : چرا .

گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله را در جایی که بر جنازه ها نماز می گزارند ، دیدم ، آبی برایش آوردند ، سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد و صورت را سه بار شست و دو ساق را سه بار سه بار شست و سه بار سر را مسح کشید و قدم هایش را سه بار سه بار شست .

سپس عثمان گفت : وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله این گونه بود . دوست داشتم آن را نشانتان دهم . (۱)

احمد و طحاوی و بیهقی - به سندشان - روایت کرده اند از صفوان بن عیسی ، از محمد بن عبدالله بن ابی مریم ، گفت :

بر ابن داره (مولای عثمان) در آمدم ، شنید مضمضه می کنم ، گفت : ای محمد ، گفتم : جانم . گفت : آیا از وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله باخبرت نسازم ؟

گفت : عثمان را در مقاعد (۲) دیدم ، آب وضویی خواست . سه بار مضمضه و

ص: ۱۵۵

۱- سنن دارقطنی ۱ : ۹۱ ، حدیث ۴ .

۲- از «مقاعد» نشستگاه ها تفسیرهای مختلفی شده است . در «شرح صحیح مسلم ۳ : ۱۱۴» آمده است : گفته اند : مقاعد دکان هایی نزدیک خانه عثمان بود ، و گفته اند : پله ها ، و گفته اند : جایی در نزدیکی مسجد که برای نشستن برگزید جهت برآوردن نیازهای مردم ، وضو و مانند آن . در پی نوشت «الموطأ ۱ : ۳۰» آمده است : مقاعد ، سکوهایی پیرامون مسجد بود ، و گفته اند : سنگی نزدیک خانه عثمان که با مردم بر آن می نشست . عیاض می گوید : لفظ مقاعد اقتضا دارد که جایی باشد که نشستن در آنجا معمول بود . در «عمده القاری ۲۲ : ۴۳» آمده است : مقاعد (بر وزن مساجد) نام مکانی در مدینه . در «مسند ابی یعلی ۶ : ۷۳» می خوانیم : مقاعد ، جایی که جبرئیل می آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله با او می نشست . در «التمهید ۲۲ : ۲۱۳» اثر ابن عبدالبر آمده است : مقاعد ، دکان هایی نزدیک خانه عثمان بود که مردم بر آنها می نشستند . در «معجم البلدان ۵ : ۱۶۴» آمده است : مقاعد (جمع مقعد) نزدیک باب الأقبیر در مدینه ، و گفته اند : سقف هایی پیرامون آن و ... در «سبل الهدی والرشاد ۱۱ : ۲۴» آمده است : مقاعد و آن ، جای جنازه هاست . در کتاب های لغت ، از جمله در «لسان العرب ۳ : ۳۵۷» آمده است : مقاعد ، جای نشستن مردم در بازارها و غیر آن (م) .

سه بار استنشاق کرد ، صورت را سه بار و ساق دست ها را سه بار شست ، سرش را سه بار مسح کشید و قدم هایش را شست ، سپس گفت : هر که دوست دارد به وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله بنگرد ، این [ وضو ] وضوی رسول خداست . (۱)

حدیث (۲۰)

دارقطنی می گوید : برای ما حدیث کرد حسن بن اسماعیل [ گفت : ] به ما خبر داد شعیب بن محمّد حَضْرَمی (در مکه) [ گفت : ] برای ما حدیث کرد ربیع بن سلیمان حَضْرَمی [ گفت : ] به ما خبر داد صالح بن عبدالجبار [ گفت : ] برای ما حدیث کرد ابن یَئِلمانی از پدرش از عثمان بن عفّان که :

عثمان در مقاعد (مقاعد در مدینه ، جایی نزدیکی مسجد که بر جنازه ها نماز می گزاردند) وضو گرفت ، دو کف خود را سه بار سه بار شست ، سه بار استنشاق

ص: ۱۵۶

---

۱- . مسند احمد ۱ : ۶۱ ؛ شرح معانی الآثار ۱ : ۳۶ ؛ سنن بیهقی ۱ : ۶۲ متن از مسند احمد است .



و سه بار مضمضه کرد ، صورتش را سه بار و دست هایش را تا آرنج سه بار شست و سر را سه بار مسح کشید و قدم هایش را سه بار شست .

در حالی که وضو می گرفت ، شخصی بر او سلام کرد . عثمان تا از وضو فارغ نشد ، جواب سلامش را نداد . چون وضو را به پایان رساند ، با او سخن گفت و پوزش خواست و گفت : مرا از جواب سلامت باز نداشت مگر این سخن که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود :

هرکس بدین گونه وضو گیرد و [ در میان وضو ] حرف نزد ، سپس بگوید : « گواهی می دهم که خدایی جز الله وجود ندارد ، یگانه است و شریکی ندارد و محمد بنده و فرستاده اوست » [ گناهان ] میان دو وضویش آمرزیده می شود . (۱)

حدیث (۲۱)

دارقطنی می گوید : برای ما حدیث کرد حسین بن اسماعیل [ گفت : ] به ما خبر داد احمد بن محمد بن یحیی بن سعید [ گفت : ] به ما خبر داد زید بن حباب [ گفت : ] برایم حدیث کرد عمر بن عبدالرحمان بن سعید مخزومی [ گفت : ] برایم حدیث کرد جدم که :

عثمان با گروهی از اصحاب بیرون آمد تا اینکه در مقاعد [ تخت های کنار

مسجد ] نشست . آب وضویی خواست ، سه بار دستانش را شست ، سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد و صورت را سه بار شست و دو ساقش را سه بار شست و سرش را یک بار مسح کشید و پاهایش را سه بار شست .

سپس گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که این گونه وضو گرفت . من وضو

ص : ۱۵۷

داشتم ، لیکن دوست داشتم به شما نشان دهم پیامبر چگونه وضو گرفت .(۱)

حدیث (۲۲)

دارقطنی می گوید : برای ما حدیث کرد احمد بن محمد بن زیاد [ گفت : ] به ما خبر داد عبدالله بن احمد بن حنبل [ گفت : ]  
برایم حدیث کرد پدرم [ گفت : ] به ما خبر داد ابن اشجعی [ گفت : ] به ما خبر داد پدرم از سفیان ، از سالم ابو نصر ، از بشر  
بن سعید ، گفت :

عثمان به مقاعد [ جای نشستن مردم ] آمد ، آب وضویی خواست . مضمضه و استنشاق کرد ، سپس صورت خود را سه بار  
شست . دست ها را سه بار سه بار و پاها را سه بار سه بار شست . سپس سرش را مسح کشید ، آن گاه گفت : رسول خدا را  
دیدم این گونه وضو گرفت . به گروهی از اصحاب پیامبر - که نزدش بودند - گفت : ای افراد ، آیا چنین نبود ؟ گفتند : آری  
(۲).

در مسند احمد روایت بدین گونه است :

برای ما حدیث کرد عبدالله [ گفت : ] برایم حدیث کرد پدرم [ گفت : ] برای ما حدیث کرد ابن اشجعی [ گفت : ] برای ما  
حدیث کرد پدرم ، از سفیان ، از سالم ابو نصر ، از بشر بن سعید ، گفت :

عثمان به مقاعد [ تخت گاه ها ] آمد ، آب وضویی خواست . مضمضه و استنشاق کرد . سپس صورت را سه بار شست ، دست  
ها را سه بار سه بار شست . آن گاه سرش را و پاهایش را سه بار سه بار مسح کشید ، سپس گفت :

ص: ۱۵۸

---

۱- . همان ، ص ۹۳ ، حدیث ۸ .

۲- . همان ، ص ۸۵ ، حدیث ۱۰ .

رسول خدا را دیدم این گونه وضو گرفت . و به گروهی از اصحاب پیامبر که نزدش بودند ، گفت : ای اصحاب ، آیا چنین نبود ؟ گفتند : چرا . (۱)

حدیث (۲۳)

حارث می گوید : برای ما حدیث کرد یونس بن محمّد [ گفت : ] برای ما حدیث کرد لیث ، از یزید بن ابی حبیب ، از ابو نصر که :

عثمان (در حالی که طلحه ، زبیر ، علی و سعد نزدش بودند) آب وضویی خواست . سپس در حالی که آنان نگاه می کردند ، وضو گرفت . صورت را سه بار شست . سپس سه بار بر دست راستش آب ریخت . پس از آن ، سه بار بر دست چپ آب ریخت . بعد سرش را مسح کشید . پس از [ مسح سر ] بر پای راست آب پاشید و آن را سه بار شست . سپس بر پای چپ آب پاشاند و آن را سه بار شست .

آن گاه به کسان حاضر در آنجا گفت : شما را به خدا ، آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله همان طور که من الان وضو ساختم ، وضو گرفت ؟ گفتند : آری .

عثمان این وضو را گرفت و این حرف را زد ، بدان خاطر که از وضوی افراد [ به گونه دیگر ] خبری به او رسید . (۲)

ابو یعلی این روایت را بدین سان می آورد :

برای ما حدیث کرد غسان ، از لیث بن سعید ، از یزید بن ابی حبیب ، از ابو نصر که عثمان آب وضویی ساخت ...

ص : ۱۵۹

---

۱- . مسند احمد ۱ : ۶۷ .

۲- . بغیة الباحث عن زوائد مسند الحارث ۱ : ۳۹ ، حدیث ۶۹ . در «مسند ابو یعلی ۲ : ۸ ، حدیث ۶۳۳» آمده است : از غسان بن ربیع ، از لیث .. هیشمی در «مجمع الزوائد ۱ : ۲۲۹» این روایت را می آورد و در آن می خوانیم : سه بار بر پای راست آب پاشید ، سپس آن را شست . آن گاه بر پای چپ آب پاشید ، سپس آن را سه بار شست .

و پس از آوردن مانند عبارات پیشین ، می افزاید : سپس بر پای راست سه بار آب پاشید و آن را شست . آن گاه بر پای چپ آب پاشید و سه بار آن را شست . (۱)

حدیث (۲۴)

احمد می گوید : برای ما حدیث کرد عَفَّان [ گفت : ] برای ما حدیث کرد هَمَّام [ گفت : ] برای ما حدیث کرد ابن جُرَیج ، از عطا ، از عثمان ، از پیامبر صلی الله علیه و آله مثل این را .

مقصود از «مثل این» ، روایتی است که احمد پیش از آن می آورد و آن روایت ، چنین است :

برای ما حدیث کرد عَفَّان [ گفت : ] برای ما حدیث کرد هَمَّام [ گفت : ] برای ما حدیث کرد عامر (یعنی أَحول) از عطا ، از ابو هُرَیره که :

پیامبر صلی الله علیه و آله وضو گرفت . سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد ، صورت را سه بار شست ، دستانش را سه بار شست ، سرش را مسح کشید و قدم هایش را شست . (۲)

حدیث (۲۵)

برای ما حدیث کرد عبدالله [ گفت : ] برای ما حدیث کرد محمد بن ابی بکر مُقَدَّمی و ابو ربیع زَهْرانی ، گفتند : برای ما حدیث کرد حمَّاد بن زید ، از حجاج ، از عطا ، از عثمان ، گفت :

رسول خدا را دیدم وضو گرفت . صورت را سه بار و دست ها را سه بار

ص: ۱۶۰

---

۱- المقصد العلی ۱ : ۸۵ ، حدیث ۱۳۵ ؛ مجمع الزوائد ۱ : ۲۲۹ .

۲- مسند احمد ۲ : ۳۴۸ .

شست . ساق های دست را سه بار سه بار شست . سر را مسح کشید و پاهایش را یک بار شست .(۱)

برای ما حدیث کرد عبدالله [ گفت : ] برای ما حدیث کرد محمد بن ابی بکر مُقَدَّمی [ گفت : ] برای ما حدیث کرد حماد بن زید ، از حجاج ، از عطا ، از عثمان ، گفت :

رسول خدا را دیدم وضو گرفت . صورت را سه بار و دست ها را سه بار شست ، سرش را مسح کشید و یک بار پاها را شست .(۲)

حدیث (۲۶)

ابن ابی شیبَه می گوید : برای ما حدیث کرد ابو معاویه ، از حجاج ، از عطا که :

عثمان سه بار سه بار ، وضو گرفت و یک بار سر را مسح و یک بار پاها را شست ، سپس گفت : رسول خدا را دیدم این گونه وضو ساخت .(۳)

حدیث (۲۷)

بیَهقی در الخلائیات می نگارد :

به ما خبر داد ابوالحسن ، علی بن احمد بن عَبدان [ گفت : ] به ما خبر داد احمد بن عبید صَیْفَار [ گفت : ] برای ما حدیث کرد احمد بن ابراهیم بن مَلْحان [ گفت : ] برای ما حدیث کرد یحیی بن بُکَیر [ گفت : ] برای ما حدیث کرد لیث بن سعد ، از خالد ، از سعید بن اَبی هلال ، از عطاء بن اَبی رَبَاح که :

برای عثمان آب وضویی آورده شد .

ص: ۱۶۱

---

۱- . مسند احمد ۱ : ۷۲ .

۲- . همان ، ص ۶۶ .

۳- . مصنّف ابن ابی شیبَه ۱ : ۱۹ ، حدیث ۱۲ .

وی سپس حدیث را ذکر می کند و می گوید :

سپس سر را سه بار تا پشت گردن و درون و برون گوش ها را مسح کشید و پای راست را سه بار و پای چپ را سه بار شست ، آن گاه گفت : رسول خدا را دیدم این گونه وضو گرفت .(۱)

حدیث (۲۸)

عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید : برایم حدیث کرد پدرم [ گفت : ] برای ما حدیث کرد یزید بن هارون [ گفت : ] به ما خبر داد جریری ، از عروه بن قبیصه ، از مردی از انصار ، از پدرش که عثمان گفت :

آیا نشانتان ندهم وضوی رسول خدا چگونه بود ؟ گفتند : چرا .

وی آبی خواست ، سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد و صورت را سه بار و ساق ها را سه بار شست و سر را مسح کشید و پاها را سه بار شست ، سپس گفت : بدانید که گوش ها جزو سراسر است .

آن گاه گفت : خواستم وضوی رسول خدا را برایتان انجام دهم .(۲)

عبدالله می گوید : برایم حدیث کرد وَهْب بن بقیه واسطی [ گفت : ] به ما خبر داد خالد (یعنی ابن عبدالله) از جریری ، از عروه بن قبیصه ، از مردی از انصار ، از پدرش ، گفت :

پیش عثمان ایستاده بودم . گفت : آیا به شما خبر ندهم رسول خدا چگونه وضو می ساخت ؟ گفتیم : چرا .

ص: ۱۶۲

---

۱- . الخلائیات ۱ : ۳۳۵-۳۳۶ .

۲- . مسند احمد ۱ : ۶۰-۶۱ .

عثمان آب وضویی خواست ، سه بار مضمضه و استنشاق کرد ، سپس دست هایش را تا آرنج سه بار شست ، آن گاه سر و گوش هایش را مسح کشید و پاهایش را سه بار شست .

سپس گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله این گونه وضو می گرفت . (۱)

\*\*\*

این ۲۸ روایت ، مشهورترین روایاتی است که از عثمان درباره وضو روایت شده است .

ده روایت اول ، در میان آنها عمده اند و همه آنها را زُهری از عطاء بن یزید لثی از حُمران از عثمان ، روایت می کند .

روایات یازدهم تا پانزدهم ، حالشان از دیگر روایات بهتر است .

روایات شانزدهم تا بیست و هشتم ، کثرت طُرُق را از عثمان و چگونگی انتشار وضوی او را روشن می سازند .

برای آسان سازی مراجعه به این روایات ، آنها را در جدول زیر می آوریم :

روایت (۱) تا (۱۰) زُهری ، از عطاء بن یزید لثی ، از حُمران ، از عثمان .

روایت (۱۱) و (۱۲) ابو سلّمه بن عبدالرحمان ، از حُمران ، از عثمان .

روایت (۱۳) مُعَاذ بن عبدالرحمان تیمی ، از حُمران ، از عثمان .

روایت (۱۴) ابن ابی مُلَیکه ، از عثمان .

روایت (۱۵) ابو عَلَمَه مصری ، از عثمان .

روایت (۱۶) شَقِیق بن سلّمه (ابو وائل) از عثمان .

ص: ۱۶۳

روایت (۱۷) و (۱۸) عبدالله بن جعفر بن اَبی طالب ، از عثمان .

روایت (۱۹) ابن دازَه (زید یا عبدالله) از عثمان .

روایت (۲۰) عبدالرحمان بَیْلمانی ، از عثمان .

روایت (۲۱) جَدّ عمر بن عبدالرحمان بن سعید مخزومی ، از عثمان .

روایت (۲۲) بُشر بن سعید ، از عثمان .

روایت (۲۳) ابو نَضْر سالم ، از عثمان .

روایت (۲۴) تا (۲۷) عطاء بن اَبی رباح ، از عثمان .

روایت (۲۸) مردی از انصار ، از پدرش ، از عثمان .

ص: ۱۶۴



۱ - واریسی سندی روایات حُمران از عثمان

۲ - واریسی سندی روایاتِ دیگران از عثمان

ص: ۱۶۵



اشاره

شایان تأکید است که عمده سندهایی که در صحاح و مسندها و سُنن اهل سنت معتبرند، سند پانزده روایت نخست است و از میان آنها، بیشتر بر سیزده روایت اول، تکیه می شود و از این سیزده روایت، مدار بر ده روایت اول می چرخد.

پس از حذف روایت ۱۴ و ۱۵ (به خاطر ضعفشان) ملاحظه می شود که همه سندهای سیزده روایت اول به حمران بن ابان از عثمان می رسد.

این روایات بیست و هشت گانه را برگزیدیم و سندهای آنها را بررسی می کنیم با اینکه می دانیم روایات دیگری نزد اهل سنت هست که اعتبار آنها از این روایات کمتر است.

این نمونه ها بدان خاطر انتخاب شد که این روایات در کتاب های فقه ملاک استدلال اند. دیگر روایات نزد اهل سنت متروک می باشند، آنها را برای دلالت بر فراوانی طُرُق آوردیم با تأکید بر اینکه صحیح ترین روایات، روایات حمران اند.

راستی، حمران بن ابان (که به نقل روایات وضوی عثمان اختصاص یافت) کیست؟

وی شخصی است که در یکی از مدارس دینی در «عین التَّمَر»<sup>(۱)</sup> در زمان ابوبکر به همراه ۳۹ شخص دیگر اسیر شد و در ضمن گروه نخست اسیرانی بود که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آورده شدند .

افرادی که در «عین التَّمَر» اسیر شدند ، چه کسانی بودند ؟ نقش آنها در اسلام چه بود ؟

خاطر نشان می سازیم که توضیح چنین امری شایسته است در کتاب ویژه ای جداگانه بیاید و در چند صفحه در اینجا یا آنجا خلاصه نشود ؛ زیرا به پژوهشگر صورتی غیر آن چیزی که از تاریخ اسلام و پژوهش حدیث می داند و با آن آشناست ، ارائه می دهد .

ما [ در اینجا ] نمی توانیم همه آنچه را که با واقعیات این امور ارتباط دارند ، پی جویم . به عرضه آنچه از متون و مستندات اولیه در این راستا به دست آوردیم بسنده می کنیم و پیش روی خوانندگان گرامی می نهیم بدان امید که صاحب نظران این عرصه ، در تکامل این طرح و آراستن و استفاده از آن در قلمروهای مختلف دیگر - در تاریخ اسلام - با ما یار و مددکار باشند .

به نظر نگارنده ، واکاوی این امر ، برای دستیابی به سیاست در پرده خلفا (در تعاملشان با ماجراها و چگونگی چاره جویی آنها برای امور حساس شریعت و جامعه) انسان را یاری می کند ؛ زیرا تحقیق در زندگی این افراد ، ابعاد بسیاری را روشن می سازد که در تاریخ و سیره مغفول ماندند و حتی در کتاب های جَرَح و تعدیل مورد غفلت اند .

ص: ۱۶۸

---

۱- . عین التَّمَر ، نام شهری در غرب کوفه و نزدیک «انبار» که در سال ۱۲ هجری به دست خالد بن ولید فتح شد .

این امر، موضوع بکر و دست نخورده ای است که تاکنون بحث و بررسی

نشده است.

وارسی شخصیت حُمران و رفقای اسیر وی، واریسی شخصیت های گمنامی است که نقش های خطیری در تاریخ اسلام برجای گذاشتند و از نظر دور ماندند.

آشنایی با حمران و کشف شخصیت وی از ضروریات این بحث می باشد. وی در کتاب های بزرگان، شخصی گمنام یا فراموش شده است و روشی را که ما ترسیم کردیم ارکان این شخصیت را روشن می سازد.

زیرا ما - از آغاز بحث - وعده دادیم که فقط به اقوال رجالی ها و محدثان و فقها و مورخان پایبند نباشیم، بلکه برای کشف شخصیت های فراموش شده یا به فراموشی سپرده شده در تاریخ و حدیث، ماورای اینها و هر آنچه را با موضوع مرتبط است (تاریخی یا جغرافیایی یا لغوی یا سیاسی یا فقهی) بکاویم و همین ما را برانگیخت که به این نتیجه مهم دست یابیم (و سپاس خدای را).

از این رو، بحث فقط از حُمران و رفیقان او نیست، بلکه راویانی که در طبقات دیگر از آنها روایت می کنند، نیز واریسی می شوند.

همه روایات سیزده گانه که در کتاب های صحاح و سنن مورد اعتمادند، به بررسی سندی (از حُمران گرفته تا اصحاب مصنفات حدیثی که از او روایت کرده اند) نیاز دارند. اگر در رجال این سندها جرح و طعنی باشد، باید آن را واریسی کنیم.

بخاری، حُمران را ضمن ضُعفا می آورد. (۱)

ص: ۱۶۹

---

۱- . تحریر تقریب التهذیب ۱: ۳۲۱؛ پی نوشت تهذیب الکمال ۷: ۳۰۶ به نقل از بخاری .

ابن سعد تصریح می کند که اهل بصره به روایت حُمران احتجاج نمی کنند ، می گوید :

حُمران کثیر الحدیث است ، بصری ها را ندیدم به روایت او احتجاج کنند .(۱)

هیچ یک از رجالی ها جز ابن حَبَّان او را توثیق نکرده است ؛ چرا که وی او را در کتاب الثقات(۲) می آورد .

لیکن می دانیم که توثیقات ابن حَبَّان ارزشی ندارد ؛ زیرا وی در رجال از متساهلین ( آسان گیران ) است ، گاه در کتابش کسانی را می آورد که خودش هم آنها را نمی شناسد .(۳)

از کسانی که از حُمران دفاع کرده اند و به توثیق وی پرداخته اند ، ذَهَبی است .(۴) ما در سخن وی و چگونگی توثیق او تعلیقی داریم که خواهد آمد .

بشار عَوَّاد نتیجه نهایی را درباره حمران - به طور خلاصه - بیان می دارد ، می گوید :

احدی جز ابن حَبَّان و ذَهَبی را ندیدم که حُمران را توثیق کند .

ابن سعد می گوید : بصری ها را ندیدم به حدیث او احتجاج کنند . بخای او را در میان ضعفای او آورد ...

ص : ۱۷۰

---

۱- . طبقات ابن سعد ۵ : ۲۸۳ .

۲- . الثقات ۴ : ۷۹ .

۳- . بنگرید به ، مقدمه لسان المیزان ۱ : ۱۴ - ۱۵ ؛ سلسله الأحادیث الضعیفه ۲ : ۳۰۰ اثر البانی ؛ مقدمه محقق المعجم الکبیر (طبرانی) ۱ : ۱۲ - ۱۷ ؛ پی نوشت سیر اعلام النبلاء ۱۸ : ۱۷۰ .

۴- . میزان الاعتدال ۱ : ۲۲۹۱ .

از مجموع آنچه در شرح حال وی آمده است به دست می آید که حُمران بدان پایه امین نیست که به توثیقِ مطلق وی بینجامد . شاید همین امر برای بخاری روشن شد [ که او را در ضعفا آورد ] هرچند بخاری و مسلم در صحیح خود به روایتِ وی احتجاج کرده اند . (۱)

بنابراین ، سیزده روایتِ اوّل (با اینکه اعتماد اهل سنّت بر آنهاست) همه شان به حُمران بن اَبان ضعیف اند و حُمران (چنان که بشار عوّد گفت) بدان پایه امین نیست که به توثیقِ مطلقِ وی منجر شود .

نمی دانم بخاری و مسلم چگونه در صحیح خود به روایتِ حُمران احتجاج کرده اند با اینکه توثیقِ وی از رجالی ها نرسیده است و بخاری او را در ضعفا می آورد؟!

چگونه اهل بصره به حدیث او احتجاج نمی کنند با اینکه وی وابسته عثمان و کاتب و پرده دار وی و نزد او مقرب بود و عثمان اموال منقول و غیر منقول فراوانی را به او بخشید؟ برای چه؟

آیا اینکه درباره اش گفته اند وی کثیر الحدیث بود ، درست است؟ اگر درست است ، چرا در صحاح و سنن جز چند روایت را (که از شمار انگشتان دست فراتر نمی رود) از او نمی نگیریم؟

آری ، روایات حُمران از عثمان در خصوص وضو ، فراوان است و بر خلاف گفته سخن ابن سعد (اینکه می گوید : ندیدم به روایت او احتجاج کنند) به آنها احتجاج شده است .

ص: ۱۷۱

اگر اهل بصره ، که از نظر فکری و خطّ مشی ، نزدیک ترین کسان به حُمران بودند (کسانی که چند دهه زمانی با او زیستند) حدیث او را ترک کردند ، چگونه اخبار وضویی او در عصرهای متأخر انتشار یافت ؟ هیچ معجم حدیثی را نمی بینیم که در صدر آن حدیث حُمران از عثمان درباره وضو نباشد .

کدام قول را بگیریم ؟ قول ابن سعد که می گوید : «حُمران کثیر الحدیث بود ، ندیدم به روایت او احتجاج کنند» یا قول ذهبی که : «حُمران فقیه فارسی ، قلیل الحدیث است»<sup>(۱)</sup> یا قول ابن حَبّان که : «حمران به بصره آمد ، بصری ها از زبان وی حدیث نوشتند»<sup>(۲)</sup>.

آیا میان این اقوال تعارض هست ؟ آیا می توان میان آنها جمع کرد ؟

اگر بخواهیم کم کم به این اندیشه نزدیک شویم تا هرچه بیشتر به حقیقت حال حُمران پی ببریم ، باید آنچه را ابن قُتیبه (م ۲۷۶ هـ) در المعارف می نگارد ،

بخوانیم .

وی ، می نویسد :

حُمران (غلام عثمان) وی حُمران بن أبان بن عبد عمرو است و به «ابو زید» کنیت یافت . مُسَیَّب بن نَجَبَه فَزّاری در زمان ابوبکر رضی الله عنه او را در «عین التَّمَر» اسیر کرد . امیر لشکر ، خالد بن ولید بود ، او را ختنه کرده یافت .

وی یهودی و نامش «طُویدا» بود . برای عثمان خریداری شد ،

ص : ۱۷۲

---

۱- . سیر اعلام النبلاء ۴ : ۱۸۲ .

۲- . الثقات ۴ : ۷۹ .



سپس عثمان او را آزاد کرد و از کاتبان عثمان گشت . سپس عثمان بر او خشم گرفت و او را به بصره فرستاد . وی عامل [ جاسوس ] عثمان در بصره بود . او بود که بدی هایی از عامر بن عبدالقیس به عثمان نوشت و عثمان عامر را [ به شام ] تبعید کرد .

چون مصعب به قتل رسید ، حُمران یورش آورد و بصره را گرفت و بر این شهر سلطه داشت تا اینکه خالد بن عبدالله [ قسری ] آمد و او را برکنار کرد .

چون حجاج به بصره آمد ، حُمران را آزار رساند و از وی صد هزار درهم ستاند . حُمران به عبدالملک نامه نوشت و از حجاج شکایت کرد .

عبدالملک به حجاج نوشت : حُمران برادر کسانی است که درگذشتند و عموی آنهاست که باقی ماندند . با او به نیک رفتار باش و مالش را برگردان .

حُمران زنی از بنی سعد را گرفت و فرزندانش با عرب ها ازدواج کردند .<sup>(۱)</sup>

ابن حَجَر در نزهة الألباب می نویسد :

حُمران بن أبان (وابسته عثمان) «طورط» لقب داشت . وی یهوی بود ، سپس اسلام آورد .<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۷۳

---

۱- . المعارف : ۲۴۸ .

۲- . نزهة الألباب فی الألقاب : ۴۴۸ ، ترجمه ۱۸۵۵ (ترتیب الفایبی کتاب اقتضا می کند که «طویط» باشد ، نه «طورط» .

منابع اتفاق دارند بر اینکه حُمران از اسیران فارسی در «عین التمر» بود که در سال ۱۲ هجری به مدینه آورده شد. خالد بن ولید او را در کنیسه یهودیان، ضمن چهل غلام ختنه شده یافت و در میان مردم تقسیم کرد. حُمران، نصیبِ مُسیب بن نَجَبه فزاری شد، سپس او را به عثمان فروخت. (۱)

نام حُمران (چنان که از ابن قتیبه گذشت) «طویدا» و لقبش (چنان که ابن حجر بیان داشت) «طورط» بود. پدرش «آبا» نامیده می شد. بنی حُمران آن را به «ابن آبان» تغییر دادند. (۲)

لقب حُمران در همه نسخه های فتوح البلدان (چاپی و خطی) که ما دیدیم، «نمری» آمده است. (۳) سپس کتاب های دیگر آن را به «نمری» تبدیل کردند. این جایگزینی و تغییر بر چه چیزی دلالت دارد؟

این اسیر فارسی یهودی، چون در میان عرب درآمد، زن عربی گرفت (۴) و از این رهگذر، فرزندانش ادعا کردند که از نسل حُمران بن آبان نمری اند.

باری، «طویدا» را به «حمران»، «آبا» را به «آبان»، «نمری» را به «نمری» تبدیل کردند و وجود قبایلی از نمر بن قاسط (در «عین التمر») که با خالد بن ولید جنگیدند و خالد آنها را اسیر ساخت و کشت و از بین برد، فرزندان حُمران را بر

ص: ۱۷۴

- ۱- بنگرید به، طبقات ابن سعد ۷: ۱۴۸؛ تهذیب الکمال ۷: ۳۰۳؛ تاریخ الاسلام ۵: ۳۹۵؛ مختصر تاریخ دمشق ۷: ۲۵۳؛ وفيات الأعیان ۴: ۱۸۱؛ تاریخ بغداد ۵: ۳۳۲؛ تاریخ طبری ۳: ۴۱۵؛ الأخبار الطوال: ۱۱۲؛ معجم البلدان ۵: ۳۰۱.
- ۲- بنگرید به، تهذیب الکمال ۷: ۳۰۳؛ مختصر تاریخ دمشق ۷: ۲۵۳؛ فتوح البلدان: ۳۴۵؛ طبقات ابن سعد ۷: ۱۴۸.
- ۳- فتوح البلدان: ۳۴۵.
- ۴- در «المعارف: ۲۴۸» آمده است: حُمران زنی از بنی سعد را گرفت و فرزندانش در میان عرب ازدواج کردند.

این کار یاری رساند و زمینه را برای درآمدن حُمران و فرزندانش در قبیله عربی «نمر بن قاسط» آماده ساخت .

سخن مُصَعَب بن زبیر به حُمران در «یوم الجُفْرَه» (۱) سال ۷۱ هجری ، این مطلب را تأکید می کند .

مصعب به حُمران گفت :

ای یهودی زاده ، تو یک کافر نَبَطی (۲) بودی که در «عین التمر» اسیر شدی . (۳)

سخن حَجَّاج آن را بیشتر تأکید می کند که روزی - در حالی که عَبَّاد بن حُصَین حَبَطی نزدش بود - گفت :

حُمران چه می گوید؟! اگر خود را به عرب نسبت دهد و نگوید پدرش «أَبی» است ، (۴) و اینکه وی غلامِ عثمان بود ، گردنش را می زنم . (۵)

عامر بن عبدالقیس (شخص زاهد و عابد) پیش از مصعب و حَجَّاج ، حُمران را به اینکه از عرب نیست ، نکوهید . (۶)

ص: ۱۷۵

---

۱- . جُفْرَه ، به معنای زمین فراخ و گرد است و نام مکانی در «بصره» می باشد . یوم الجفیره ، جنگی است که میان خالد بن عبدالله که از سوی عبدالملک بن مروان آمده بود و میان اهل بصره (اصحاب مصعب بن زبیر) در گرفت (معجم البلدان ۲ : ۱۴۷) (م) .

۲- . نبط : طایفه ای از عجم که در عراقین [ کوفه و بصره ] فرود آمدند (فرهنگ فارسی عمید ، واژه «نبط») (م) .

۳- . تاریخ طبری ۶ : ۱۵۴ - ۱۵۵ .

۴- . در «تهذیب الکمال ۷ : ۳۰۱» آمده است : «بن أبان» و گفته اند : «ابن أبی» [ نیز ] گفته اند «ابن أبان» .

۵- . فتوح البلدان : ۵۱۳ ؛ انساب الأشراف ۱۳ : ۳۶ .

۶- . بنگرید به ، المعارف : ۱۹۴ ؛ العقد الفرید ۳ : ۳۷۸ - ۳۷۹ .

همه اینها بیسانگر آن است که این اقوالی که حُمران را بزرگ می سازند ، در اواخر حیات وی بر زبان آمدند ؛ آن گاه که جایش محکم و بازویش قوی شد و به مال فراوان و منزلتی بزرگ دست یافت ، توان و قدرتی که دیگران را - بر مُلکشان - می ترساند .

آری ، حُمران بن اَبان یک رَجُلِ سیاسی بود که مکارانه و زیرکانه عمل می کرد و همین ، دیگران را می ترساند .

زیرا وی یک انسان عادی نبود ، بلکه شخص بافرهنگی بود که در مدارس یهود درس آموخت و خواندن و نوشتن را یاد گرفت ، سابقه تعامل با قومیت ها و ادیان مختلف را داشت و با خلفا و اُمرا زیست و از آنها تجربه سیاسی به دست آورد ؛ به ویژه از مولایش مروان بن حکم تجربه کسب کرد .

مروان بن حکم همان شخصی است که هنگامی که می خواست با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کند ، امام علیه السلام درباره اش فرمود :

به بیعت مروان نیازی ندارم . دست او ، کفِ یهودی است . اگر با دست ، با من بیعت کند با تَه ، آن را می شکنند . (۱)

پدر و مادر حُمران یهودی بودند و خانواده اش به یهودی بودن پایندی داشتند و در نشر تعالیم آن می کوشیدند و از این رو ، کودک خویش «طویدا» را به معبد یهود فرستادند تا تعالیم آنها را بیاموزد . (۲)

مسلمانان این حقیقت را می دانستند و اینکه حُمران در میان عرب فرزند خوانده است .

ص: ۱۷۶

---

۱- . بنگرید به ، انساب الأشراف ۵ : ۲۶۳ چاپ قدیم ؛ نهج البلاغه ۱ : ۱۲۲ ، خطبه ۷۳ .

۲- . بنگرید به ، تاریخ ابن خلدون ۲ : ۸۲ ؛ تاریخ ابن کثیر ۶ : ۳۵۴ .

کتاب هایی را که خواهیم آورد به افشای این حقیقت گویایند . حقیقتی که حُمران و اولادش کوشیدند آن را محو سازند ، لیکن از بین نرفت .

نکته مهمّ دیگر این است که : این شخص که اصالت یهودی داشت و از این دین برآمد و سرازیر شد ، اسلام نیاورد مگر در سال سوّم حکومت عثمان (یعنی در سال ۲۶ هجری) و علی رغم این اسلام متأخّر ، بر مناصب مهمّی در دولت عثمان بالا رفت ؛ چراکه عثمان او را دربان و کاتب خویش ساخت ،(۱) پشت سر عثمان

نماز می خواند و هرگاه عثمان خطا می کرد، عبارت درست را به وی القا می کرد و می رساند،(۲) و [ همچنان ] ترقّی کرد وانگشتر [ مُهر ] عثمان به دست وی درآمد.(۳)

چون در گوشه و کنار حکومت عثمان انقلاب به راه افتاد (به ویژه شورش مصری ها) امور در فضای دیگری درآمد .

از سویی عثمان آرامش را می خواست و می کوشید انقلابیون را راضی سازد و خواسته هاشان را برآورد و از دیگر سو ، در آنجا اشخاص (مانند : مروان ، حُمران ، معاویه) یا تشکیلاتی وجود داشت که به عقب نشینی عثمان از مواضعش تن نمی دادند و از او می خواستند شدّت و قاطعیّت را در پیش گیرد و تسلیم خواسته های انقلابیون نشود .

این را امام علی علیه السلام دریافت و به عثمان گفت و عثمان آن را تصدیق کرد سپس از قرارش برگشت .

ص: ۱۷۷

---

۱- . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۷: ۳۰۵؛ العقد الفرید ۴: ۷۰ و ۱۴۹ و ۱۶۸؛ تاریخ خلیفه: ۱۰۶؛ تاریخ طبری ۶: ۱۸۰؛ تاریخ دمشق ۱۵: ۱۷۸؛ سیر اعلام النبلاء ۴: ۱۸۳ .

۲- . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۷: ۳۰۴؛ تاریخ دمشق ۱۵: ۱۷۷؛ الإصابه ۱: ۳۸۰ .

۳- . انساب الأشراف ۶: ۱۸۲ . متن عبارت چنین است : خاتم عثمان نخست در دست حُمران بن ابان بود ، سپس - هنگامی که حُمران به بصره رفت - مروان آن را گرفت و همراه وی بود .

در شرح نهج البلاغه آمده است :

چون علی علیه السلام با عثمان سخن گفت :

عثمان بیرون آمد و خطبه ای خواند که در آن از تغییر رفتار خویش سخن راند و پیش مردم توبه کرد و بیان داشت : من اولین کس که پند آموزد .. ، مروان و بستگانش را [ از خود ] دور سازم .

چون از منبر فرود آمد [ و به خانه رفت ] دریافت که مروان و سعید و تنی چند از بنی امیه در خانه اش نشسته اند و در خطبه اش حضور نیافته اند ، لیکن خیرش به آنها رسیده است .

همین که عثمان نشست ، مروان گفت : ای امیرمؤمنان ، سخن بگویم یا ساکت باشم ؟

نائله - دختر فرافصه - همسر عثمان ، به مروان گفت : سخن مگو و خاموش باش ! به خدا سوگند ، شما عثمان را خواهید کشت و کودکش را یتیم خواهید کرد . او سخنی بر زبان آورد که نباید از آن دست بکشد .

مروان به نائله گفت : تو را چه به این دخالت ها؟! به خدا پدرت مُرد در حالی که [ در طول عمر ] وضوی درست و حسابی نگرفت !

نائله گفت : ای مروان ، یواش ! از پدرم جز به نیکی یاد مکن . والله اگر پدرت عموی عثمان نبود و غم و عیش او را در بر نمی گرفت ، چیزهایی از او برایت می گفتم که مرا تکذیب نمی کردند .

عثمان از مروان روی گرداند .

مروان سخن خود را تکرار کرد و گفت: ای امیر مؤمنان، حرف بزnm یا خاموش بمانم؟

عثمان گفت: بگو.

مروان گفت: پدر و مادرم فدایت باد... این آسیب‌ها را بر خلافت خویش زدی، اگر دست نگه می‌داشتی و بُردبار می‌ماندی، برایت بهتر بود.

عثمان گفت: برو و با آنان حرف بز، من شرم دارم با آنان سخن بگویم و آنها را بازگردانم.

مروان سوی مردم - که از سر و دوش هم بالا می‌رفتند - آمد و گفت: چه می‌خواهید؟ چنان جمع شده‌اید که گویا برای غارت آمدید! رویتان زشت باد! آیا می‌خواهید فرمانروایی مان را از دست ما درآورید؟! از ما دور شوید! به خدا سوگند اگر ما را قصد کنید، انتقام جویانه بر شما بگذاریم و چیزی را به شما فرود آوریم که خشنودتان نسازد و در پیامد کارتان ستوده نشوید.

به منزل هاتان برگردید. والله، کسی نمی‌تواند آنچه را داریم از ما به زور بگیرد.

مردم در حالی که عثمان و مروان را ناسزا می‌گفتند، بازگشتند. بعضی شان پیش علی علیه السلام رفتند و ماجرا را به آن حضرت خبر دادند.

امام

علیه السلام به عبدالرحمان بن اسود رو کرد و پرسید: آیا در خطبه عثمان حاضر بودی؟ گفت: آری. پرسید: حرف مروان را به مردم شنیدی؟ گفت: آری.

ص: ۱۷۹

علیه السلام فرمود: ای بندگان خدا، ای مسلمانان به فریاد رسید! اگر در خانه نشینم، می گوید: مرا ترک کردی و خوادم ساختی! و اگر زبان گشایم و آنچه را می خواهد به او برسانم، مروان می آید و او را (پس از سالمندی و مصاحبت با پیامبر صلی الله علیه و آله) بازیچه خود می سازد و به هرسو که خواست می راند.

علی

علیه السلام بی درنگ خشمناک برخاست [و سوی خانه عثمان به راه افتاد] تا اینکه بر عثمان درآمد و گفت: آیا مروان از تو دست برنمی دارد مگر اینکه تو را از دین منحرف سازد و عقلت را بفریبد؟! همراهی تو با او همچون شتر کوچ است [که بر کجاوه اش

زنی نشانند و] هرسو خواهند برانند.

والله، مروان در دین و عقل، نگرش درستی ندارد و من آن روز را می بینم که تو را در نیمه راه رها خواهد ساخت. پس از این عتاب، من اینجا نخواهم آمد، شرف را تباه ساختی و بر رأی و نظرت چیره شدند.

سپس امام علیه السلام برخاست [و رفت] نائله (دختر فَرَاغِصَه) آمد و گفت: سخن علی را شنیدی، او سویت باز نخواهد گشت و به دیدارت نمی آید. فرمان بردار مروان شدی، هر جا که خواهد تو را می راند.

عثمان گفت: چه کنم؟ .. (۱).

آری، مروان و معاویه بر عثمان سیطره یافتند و عثمان ابزار دست آنان شد.

ص: ۱۸۰



نیز در شرح نهج البلاغه آمده است :

چون مردم چوب به دست برای کشتن عثمان آمدند ... و عثمان این را دریافت ، پیش علی علیه السلام آمد [ و از آن حضرت خواست جلو آنها را بگیرد و برشان گرداند ] امام علیه السلام فرمود : بارها با تو سخن گفتم ، امّا تو وعده دادی و عمل نکردی و به حرف و قولت وفادار نماندی ! و این ، کار مروان و معاویه و ابن عامر و عبداللّه بن سعد بود . آنان را فرمان بُردی و حرف مرا نشنیدی .

عثمان گفت : آنان را نافرمانی کنم و تو را فرمان برم .(۱)

آری ، هر یک از مروان بن حکم و حُمران بن اَبان و معاویه بن ابی سفیان ، به شیوه خاصّ خودشان بر قتل عثمان ، دسیسه چیدند . مروان و حُمران از زبان عثمان و بدون آگاهی او ، به والی مصر نامه نوشتند و با این کار ، به قتل او دست یازیدند .

از مروان نقل است که به حُمران گفت :

این شیخ [ یعنی عثمان ] سست و خرفت شده است . برخیز و به ابن ابی سَرَح بنویس گردن کسانی را که ضدّ عثمان شورش به راه انداختند ، بزنند .

آن دو ، این کار را انجام دادند .(۲)

همین نامه ، سبب قتل عثمان شد (این را در کتاب دیگری که در این باره خواهیم نوشت - به خواست خدا - روشن می سازیم) .

ص: ۱۸۱

---

۱- . همان ، ص ۲۴۴ .

۲- . البدء والتاریخ ۲ : ۲۱۸ .

آری ، حُمران برای دادن معلومات نادرست به عثمان از اشخاص رشوه

می گرفت . مُغیره بن شعبه ، آن گاه که مالی از کوفه بر عثمان درآمد ، برای حُمران (دربان عثمان) بخشی از اموال را قرار داد تا به او خبر دهد عثمان چه کسی را می خواهد به جای او بگمارد . حُمران هم این کار را کرد . (۱)

آن گاه که خبر شراب خواری ولید بن عُقبه به عثمان رسید ، حمران را فرستاد تا در این باره تحقیق کند . ولید به او رشوه داد ، حمران پیش عثمان بازگشت و ولید را ستود و شراب خواری اش را دروغ شمرد . (۲)

شیوه این اسیر یهودی (که وضو را از عثمان برای ما روایت می کند) بدین گونه بود . زبان بازی و چاپلوسی می کرد و بر امور غلبه می یافت . وی با وجود این گنده کاری ها ، نزد عثمان و معاویه و مروان (بلکه نزد همه امویان) جایگاه بزرگی به دست آورد .

چرا نزد امویان به این منزلت و مقام دست یافت ؟ آیا از سوی یهود پشتیبانی می شد ؟ یا ستون پنجم یهود بود ؟ (اینها فقط پرسش اند) .

أَصَمَعِي می گوید :

برایم حدیث کرد شخصی ، گفت : یک شیخ اعرابی آمد و حمران را دید ، پرسید : این کیست ؟ گفتند : حُمران بن ابان است .

گفت : او را دیدم که عبایش از دوشش کج شد . مروان بن حکم و سعید بن عاص ، بر هم پیشی می جستند که آن را راست کنند .

ص : ۱۸۲

---

۱- . تاریخ المدینه ۳ : ۱۰۳۰ - ۱۰۳۱ (شایان توجه است که نام وی به «بحران» حاجب عثمان ، تصحیف شده است) .

۲- . بنگرید به ، فتوح البلدان : ۴۹۱ ؛ مختصر تاریخ دمشق ۷ : ۲۵۳ ؛ معجم البلدان ۱ : ۴۳۴ - ۴۳۵ .

ابو عاصم می گوید: این سخن را برای شخصی از نسل عبدالله بن عامر، نقل کردم، وی گفت: پدرم برایم حدیث کرد، گفت:

حُمران بن أبان پایش را دراز کرد. معاویه و عبدالله بن عامر، برای مالیدن پایش بر هم پیش دستی می کردند. (۱)

دراز کردن حُمران پایش را پیش دو سرورش معاویه و عبدالله بن عامر و اینکه این دو برای مالش پای وی بر هم پیشی می گرفتند، چه معنا می دهد؟!

مروان بن حکم و سعید بن عاص، هر دو عرب اند و روح عربیت بر آن دو چیره بود [و عرب را برتر از عجم می دانستند] با وجود این، چگونه به راست کردن ردای عجم زاده ای که غلامشان به شمار می آمد، سبقت می جستند؟!

چه چیز عبدالملک بن مروان را واداشت که حمران را به منزله عمو و برادر پدرش بشمارد و اینکه او یکی از ارکان چهارگانه بنی امیه است و به حجاج (هنگامی که صد هزار درهم از حمران غرامت گرفت) نوشت:

حُمران برادر کسی است که درگذشت و عموی شخصی است که باقی ماند، وی یکی از ستون های چهارگانه بنی امیه می باشد، مالی را که از او ستاندی به وی برگردان. (۲)

در معجم البلدان و فتوح البلدان آمده است:

ص: ۱۸۳

---

۱- . بنگرید به ، انساب الأشراف ۶ : ۸۹ ؛ تاریخ طبری ۶ : ۱۶۵ ؛ الوافی بالوفیات ۳ : ۱۶۹ ؛ تهذیب الکمال ۷ : ۳۰۵ ؛ مختصر تاریخ دمشق ۷ : ۲۵۴ .

۲- . بنگرید به ، انساب الأشراف ۶ : ۸۹ ؛ تهذیب الکمال ۷ : ۳۰۵ ؛ الوافی بالوفیات ۱۳ : ۱۶۹ ؛ مختصر تاریخ دمشق ۷ : ۲۵۴ .

یکی از قریه های بصره ، به حُمران منسوب است و آن «حمرانات» می باشد. (۱).

در معجم البلدان و فتوح البلدان و أنساب الأشراف درباره شهر «عَبَادان» و سبب نام گذاری آن و اینکه این شهر به «عَبَاد بن حُصَین» منسوب است می خوانیم :

بَلَاذُری می گوید : عَبَادان ، تُیُول حُمران بن ابان (غلامِ عثمان) از سوی عبدالملک بن مروان بود (گفته اند بخشی از آن به زیاد تعلق داشت) .

حُمران جزو اسیران «عین التمر» به شمار می آمد . ادّعا می شد که وی از «نمر بن قاسط» است .

روزی حَبّاج (در حالی که عَبَاد بن حُصَین حَبطی نزدش بود) گفت : حُمران چه می گوید ؟ اگر خود را به عرب نسبت دهد و نگوید که غلام عثمانم ، گردش را می زنم .

عَبَاد بی درنگ از نزد حَبّاج بیرون آمد و حُمران را از سخن وی باخبر ساخت .

حُمران سمت غرب نهر را به عَبَاد بخشید و سمت شرقی را [ برای خود ] نگه داشت . غرب نهر به عَبَاد بن حُصَین نسبت یافت (۲).

به این بخشش بزرگ حُمران به عَبَاد بنگرید ! به خاطر چه چیزی حُمران

ص: ۱۸۴

---

۱- . معجم البلدان ۱ : ۴۳۵ ؛ فتوح البلدان : ۵۰۶ .

۲- . معجم البلدان ۴ : ۷۴ متن از این مأخذ است ؛ فتوح البلدان : ۵۱۳ ؛ انساب الأشراف ۱۳ : ۳۶ .

غرب نهر را به عبّاد بخشید؟ آیا فقط برای آوردن خبر حجاج به او بود؟ یا دلیل دیگری داشت؟

در زندگی این مرد، چیزهای عجیب و غریبی هست که [در این مجال] نمی‌توانیم آنها را استقرا کنیم و گرد آوریم.

با وجود خباثت و دنائت سیره حُمران و سرشت او، بعضی همچون ابن عبدالبرّ سخنان شگفتی درباره اش آورده اند.

ابن عبدالبرّ، می‌نگارد:

حمران از علمای بزرگ است، اهل امانت داری و رأی و شرف، به ولاء و نَسَبش (۱).

دَهی در سیر اعلام النُّباء، او را به وصف شگرفی توصیف می‌کند، می‌گوید:

الفارسی الفقیه؛ (۲)

فقیه فارسی.

در میزان الاعتدال می‌نگارد:

حُمران شخصی ثقه از اسیران «عین التمر» است. عروه، عطاء بن یزید لیثی، زید بن أسلم (و عدّه‌ای) از او روایت کرده اند.

ابن سعد در «الطبقات» او را می‌آورد و می‌گوید: «ندیدم به روایت حمران احتجاج کنند». بخاری او را در ضَعْفَا می‌آورد،

لیکن آنچه را ابن سعد می‌گوید، هرگز بلیّه او نبود. (۳)

ص: ۱۸۵

---

۱- التمهید ۲۲: ۲۱۱.

۲- سیر اعلام النُّباء ۴: ۱۸۲.

۳- میزان الاعتدال ۱: ۶۰۴، شماره ۲۲۹۱.

حمران از تابعان مورد اطمینان است .

با تحقیق این موضوع ، درمی یابیم که حُمران گرچه عمرش طولانی شد و در سال هشتاد و اندی در گذشت (۲) (و گفته اند سال ۷۵ یا ۷۶ یا ۷۱) (۳) جز از عثمان و معاویه روایت نمی کند با اینکه با بسیاری از صحابه (مانند : امام علی علیه السلام ، ابن عباس ، انس بن مالک ، عبدالله بن عمر ، عایشه ، ... و دیگران) هم عصر است .

شایان تأکید است که بر خلاف سخن ابن سعد که می گوید : «حُمران کثیر الحدیث است و احتجاج به حدیث او را ندیدم» همه روایات حُمران از معاویه و عثمان ، (۴) از شمار انگشتان دست فراتر نمی رود و روایاتش در حیات عامه جایگاهی ندارد مگر در وضوی عثمانی که کتاب های اهل سنت از آنها آکنده اند و طُرُق فراوانی از او هست .

وهمین ، برعهده گرفتن جهت خاصی را برای وضوی غسلی بیان می دارد . (۵)

ص: ۱۸۶

- ۱- . تحفه الأحوذی ۷ : ۴ .
- ۲- . سیر اعلام النبلاء ۴ : ۱۸۳ .
- ۳- . تهذیب التهذیب ۳ : ۲۵ ؛ التحفه اللطیفه فی تاریخ المدینه ۱ : ۳۰۵ .
- ۴- . گاه یک روایت هست که آن را از عُمَر روایت می کند .
- ۵- . روایات غیر وضوئی حُمران ، بدین گونه اند : در «سنن ترمذی» از حُرَیث بن سائب روایت است که گفت : شنیدم حسن می گفت : برایم حدیث کرد حُمران بن ابان از عثمان ، از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود : برای بنی آدم حقی در سوای این خصلت ها نیست : خانه ای که در آن سکنا گیرند ، جامه ای که عورتش را بپوشاند ، نان خشک و آب سنن ترمذی ۴ : ۳ ؛ مستدرک حاکم ۴ : ۳۱۲ ؛ مسند ابو داود طیالسی ۱۴ ؛ المعجم الکبیر ۱ : ۹۱ ؛ تحفه الأحوذی ۷ : ۴ ؛ حلیه الأولیاء ۱ : ۶۱ ؛ تهذیب الکمال ۵ : ۵۶۱ ؛ طبقات المحدثین باصبهان ۳ : ۲۰ ، با اندکی تفاوت . در «تاریخ دمشق» آمده است : برای ما حدیث کرد احمد بن محمد بن هانی [ گفت : ] به ما خبر داد احمد بن حنبل و شنیدم درباره حُرَیث بن سائب از او پرسیدند ، گفت : حریث ، شیخ بصری است ، حدیث منکری را از حسن ، از حُمران ، از عثمان ، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند [ این حدیث که ] : هر چیزی که بیشتر از سایه خانه ای و نان خشکی و جامه ای که عورت بنی آدم را بپوشاند ، باشد ، بنی آدم در آن حقی ندارد . گفتم : قتاده مخالف آن است . گفت : آری ، سعید ، از قتاده ، از حسن ، از حُمران ، از مردی از اهل کتاب (تاریخ دمشق ۱۵ : ۱۷۴) . در «الدر المنثور» روایت است از عبید بن حُمید ، از حُمران بن ابان ، از مردی از اهل کتاب که گفت : خدا به بنده اش بیش از سه چیز نمی دهد مگر اینکه روز قیامت او را بازخواست می کند : نانی که بدنش را به پا دارد ، سرپناهی که او را در خود جای دهد ، لباسی که عورتش را از مردم بپوشاند (الدر المنثور ۶ : ۳۸۸) . در «تاریخ بغداد»

می خوانیم : حسن گفت از حُمران پرسیدم : چرا به این حدیث عمل نمی کنی ؟ گفت : دنیا زمین گیرم کرد (تاریخ بغداد ۶ : ۱۸۳ ؛ نیز بنگرید به ، تاریخ دمشق ۱۵ : ۱۷۴) . از جعفر بن یزقان ، از میمون بن مهران ، از حُمران بن اَبان ، از عثمان بن عَفَّان ، روایت است که [ از عثمان پرسیدند : ] آیا مُحرم می تواند ریحان را ببوید ؟ گفت : آری ، و می تواند به بوستان درآید (تاریخ دمشق ۱۵ : ۲۹۴) . از ابو بَشْر عَبَّری ، از حُمران بن اَبان ، از عثمان ، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود : هر کس در حالی بمیرد که بداند خدایی جز الله نیست ، وارد بهشت می شود (سیر اعلام النبلاء ۹ : ۱۰۲ ؛ صحیح ابن حِبَّان ۱۵ : ۴۳۰ ؛ حلیه الأولیاء ۷ : ۱۷۴ ؛ مستدرک حاکم ۱ : ۳۵۱ ؛ سنن بیهقی ۶ : ۲۷۴) . از مسلم بن یسار ، از حُمران ، از عثمان بن عَفَّان ، از عُمَر بن خطاب روایت است که گفت ، شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود : کلمه ای را سراغ دارم که بنده ای به حق و راستی آن را نمی گوید مگر اینکه [ بدن او ] بر آتش حرام می شود [ و آن کلمه ] «لا إله إلا الله (خدایی جز الله نیست) می باشد (مسند احمد ۱ : ۶۳ ؛ بغیة الباحث : ۱۹ ؛ موارد الظمان : ۳۱ ؛ حلیه الأولیاء ۲ : ۲۹۶ ؛ صحیح ابن حِبَّان ۱ : ۴۳۴ ؛ مستدرک حاکم ۱ : ۷۲ و ۳۵۱) . از ابو تیاح روایت است که گفت ، شنیدم حُمران بن اَبان از معاویه روایت کرد که گفت : شما نمازی را می گزارید که ما که مصاحب پیامبر بودیم ندیدیم آن حضرت آن را بگزارد . پیامبر از دو رکعت نماز پس از نماز عصر نهی کرد (مسند احمد ۴ : ۹۹ ؛ صحیح بخاری ۱ : ۱۴۶ و جلد ۴ ، ص ۲۱۹ ؛ سنن بیهقی ۲ : ۴۵۳ ؛ مصنف ابن ابی شیبه ۲ : ۲۴۵ ؛ مسند ابو یعلیٰ ۱۳ : ۳۴۶ ؛ شرح معانی الآثار ۱ : ۳۰۴ ؛ المعجم الکبیر ۱۹ : ۳۳۳) . اینها روایات غیر وضویی حمران اند ، همان ها که ذهبی را واداشت به او لقب «فقیه» بدهد ! روایات وضویی حُمران (غیر از روایاتی که از عثمان در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند) مانند موارد زیرند : هشام بن عروه ، از پدرش ، از حُمران بن اَبان ، از عثمان روایت می کند که گفت ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هیچ مردی نیست که وضوی نیکو و خوب بگیرد و سپس نماز گزارد مگر اینکه گناهان میان آن و نماز دیگرش آرمزیده شود (مصنف ابن ابی شیبه ۲ : ۲۸۰ ؛ منتخب مسند عبد بن حمید : ۵۰) . مسلم از شعبه ، از جامع بن شَدَّاد مُحاربی روایت می کند که گفت : شنیدم حُمران بن اَبان ، در مسجد بصره برای ابو برده حدیث می کرد که شنید عثمان از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث می کرد که : هر که وضوی کامل بگیرد آن گونه که خدا امر کرد نمازهای پنج گانه ، کفاره گناهان بین آنهاست (صحیح مسلم ۱ : ۱۴۳ - در این مأخذ این زیادت هست : شنیدم حُمران بن اَبان ، برای ابو بُرَدَه در این مسجد «فی إماره بَشْر» (در إمارت بَشْر حدیث می کرد که ... ) - تاریخ دمشق ۱۵ : ۱۷۳ ؛ مسند ابن جعد : ۸۴ ؛ صحیح ابن حِبَّان ۳ : ۳۱۹ ؛ منتخب مسند عبد بن حمید : ۴۹ ؛ مسند ابو داود الطیالسی : ۱۳) . روایاتی مانند این روایت ، در ترغیب وضو ، از حُمران هست . کثرت روایات وضویی از وی و اندک بودن غیر آنها ، چه معنا می دهد ؟ آیا به معنای وجود پذیرش روایات وضویی وی - نه غیر آن - از سوی وی و اموی ها نمی باشد ؟





نیز اعتبار روایت حُمران از عثمان از پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان صحیح ترین روایات در وضو ، سخن ما را تأیید می کند .

افزون بر این ، بسیاری از کسانی که وضوی عثمانی را به واسطه حُمران روایت کردند و انتشار دادند ، از شعوبی ها و از موالیان آل ابوبکر و عُمَر و آل ابولَهَب و آل طلحه و موالیان ثقیف ، مراد ، عَبَس ، بنی امیّه و معاویه اند .

ص: ۱۸۸

اینان بر اسلام کینه داشتند ، به عقده اسارت گرفتار آمدند ، پدرانشان در جنگ ها کشته شدند و فرزندان آنان بودند .

کانون تمرکز اینها شهر «بصره» بود . شهری که در نهران و گاه آشکارا (هنگامی که پس از صلح امام حسن علیه السلام و قتل مصعب بن عمیر(۱) ، حُمران و شماری از موالی به نفع عبدالملک بن مروان ، بر آن سلطه یافت)(۲) در قبضه حُمران و دار و دسته خطرناک وی بود .

از این روست که شمار بسیاری از راویان وضوی عثمان از طریق حُمران ، از دودمان موالی و از شامی ها و بصری هاست و از قَدَری ها و حکومتی ها و گزافه بافان و کسانی که انواع طعن ها درباره شان بر زبان آمده است .

در شرح حال این راویان ، مانند این عبارات را می نگریم :

مولای اموی ها .

مولای ریحانه (کنیز آزاد شده ابن عبدالرحمان بن یزید فهری قرشی) .

مولای محمّد بن زبان بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم .

مولای قیس بن مَحْرَمَه بن عبدالمطلب .

مولای بنی اُمیّه .

عجمی مَرْوَزی طوسانی ، به «شاه» معروف بود . سمعانی او را به «قرشی» توصیف می کند . به نظر می رسد وی مولای قریشی ها بود .

مولای بنی تَیْم بن مُرّه .

ص : ۱۸۹

---

۱- انساب الأشراف ۶ : ۸۹ ؛ تاریخ طبری ۶ : ۱۶۵ ؛ تاریخ دمشق ۵۴ : ۲۹۰ .

۲- بنگرید به ، انساب الأشراف ۶ : ۷۹ - ۹۳ ؛ تاریخ دمشق ۱۶ : ۱۲۵ ؛ تاریخ طبری ۶ : ۱۵۳ ؛ تاریخ خلیفه : ۲۰۶ .

حلیف (هم پیمان) بنی تیم .

مولای آل ابوبکر صدیق ، وی مولای عبدالله بن عتیق بن عبدالرحمان بن ابوبکر بود .

مولای بنی زُهره از قریش .

مولای عُمَر بن خطاب فهری قرشی .

مولای بنی تیم ، وی مولای عمر بن عبدالله بن مَعْمَر تیمی است .

مولای قریش ، اصل وی از اصبهان بود . خاندانش می گفتند : ما از فارس ، از اهل اصبهانیم .

مولای بنی عامر بن لُوی ، از قریش .

مولای آل ابوالعیص بن اُمیّه اموی .

مولای آل ابو حَیثم ، کار گزار عمر بن خطاب فهری قرشی ، بر مکه .

مولای قرشی های بنی مخزوم .

و ...

یا عباراتی را می نگریم که بر تعاونِ مدنی شامی بصری دلالت دارد ؛ مانند :

مدنی است ، در شام سکنا گزید .

غلامی است مدنی شامی بصری .

غلامی است شامی .

حِمصی ، مولای بنی امیّه ، او را ریحانه الشام لقب دادند .

اصل وی از بصره است .

در بصره بود و در آن رفت و آمد داشت .

قرشی ، بصری ، شامی .

واسطی است ، در رصافه می نشست و حدیث می کرد .

و ...

این ، چکیده سخن درباره حُمران بود . اندکی بعد ، فصل جداگانه ای را به وی اختصاص می دهیم و در آن شخصیت حُمران و رفقای او را که با وی در «عین التمر» اسیر شدند ، تبیین می کنیم .

پیش از آن ، نمای کوچکی از سرزمین مابین النهرین و پیدایش آدیان و قومیت ها - از جمله یهود - را در آن ارائه می دهیم تا از لابلای آن بر یکی بودن وضوی ثلاثی عثمانی حُمرانی با وضوی یهود ، تأکید کنیم و مخالفیت آن را با وضوی ثنائی مشحی نبوی بیان داریم و اینکه این اختلاف فقهی ، چیز تصادفی و عارضی نبود ، بلکه ریشه های سیاسی و اجتماعی داشت .

پس از همه آنچه درباره حُمران و ضعف روایاتش بیان شد ، می گوییم : راویان دیگری نیز در سند این ده روایت وجود دارند که در آنها خدشه شده است و بجاست آنها را بیاوریم .

روایت اوّل

در اسناد روایت اوّل ، ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف زُهری ، هست که سماع آن از زُهری ثابت نیست و در آنچه از وی روایت می کند ، ثبت [ دقیق و استوار ] نمی باشد .

صالح بن محمّد حافظ می گوید : سماع وی از زُهری ، آن گونه که آورده اند نیست ؛ زیرا وی هنگامی که از زُهری حدیث شنید خُردسال بود . (۱)

ص: ۱۹۱

ذَهَبِي مِي گويد : روايت وي از زهري به آن استواري كه گفته اند ، نيست . (۱)

ذُهَلِي مِي گويد : ابراهيم بن سعد زُهري از زُهري و از اصحاب زهري روايت مي كند . حديث زُهري را فراوان روايت مي كند و احاديث غريبي را از او مي آورد . (۲)

ابن سعد مي نگارد : وي شخصي ثقه و كثير الحديث بود و گاه در حديث خطا مي كرد . (۳)

افزون بر اين ، از بعضي از تصريحات يحيي بن سعيد قَطَّان ، لئين بودن ، بلکه تضعيف آن فهميده مي شود .

عبدالله بن احمد بن حنبل مي گويد :

شنيدم پدرم مي گفت : نزد يحيي بن سعيد [ قَطَّان ] ، عقيل و ابراهيم

بن سعد ، ياد شد . وي جوري نام آن دو را بر زبان آورد كه گويا آنها را تضعيف مي كند ، مي گفت : عقيل و ابراهيم بن سعد !! عقيل و ابراهيم بن سعد !! (۴)

ابن عدي مي نويسد :

براي ما حديث كرد زكريا بن يحيي ساجي [ گفت : ] براي ما حديث كرد احمد بن محمد حَمَّاني ، گفت : ابراهيم بن سعد را نزد شريك

ص: ۱۹۲

---

۱- . پي نوشت تهذيب الكمال ۲ : ۹۴ .

۲- . تهذيب الكمال ۳۲ : ۳۱۰ .

۳- . طبقات ابن سعد ۷ : ۳۲۲ .

۴- . بنگريد به ، تهذيب التهذيب ۱ : ۱۲۲ - ۱۲۳ ؛ پي نوشت تهذيب الكمال ۲ : ۹۴ . سپس ، احمد بن حنبل به دفاع از ابراهيم بن سعد مي پردازد و يحيي بن سعيد قَطَّان را مَتَّهم مي سازد كه از حال وي خبر نداشت .

دیدم ، گفت : ای ابو عبدالله ، با من احادیثی است ، آنها را حدیث می کنی ؟ خود را کسل (بی حال) می یابم . گفت : آنها را برایت بخوانم ؟ گفت : سپس چه می گویی ؟ گفت : می گویم شریک برایم حدیث کرد ! گفت : در این صورت ، تکذیب می شوی . (۱)

خلاصه اسناد روایت اول این است که سماع ابراهیم از زُهری ثابت نیست و اگر ثابت شود ، چندان استوار نمی باشد ؛ زیرا وی در بعضی از آنچه بدان حدیث می کرد ، خطا می نمود . قَطَّان او را تضعیف کرده است .

این راوی ، سوگند یاد کرد و قسم خورد که حدیثی را روایت نکند مگر اینکه پیش از آن ساز بزند و آواز بخواند .

خطیب بغدادی می نویسد :

یکی از اصحاب حدیث پیش ابراهیم آمد تا از او احادیث زُهری را بشنوند . شنید [ با نواختن موسیقی ] آواز می خواند ، گفت : حریص بودم از تو حدیث بشنوم اما اکنون هرگز از تو حدیث فرا نمی گیرم .

ابراهیم گفت : در این صورت ، خودت ضرر می کنی . عهد کردم که در بغداد حدیثی نگویم مگر اینکه پیش از آن [ با موسیقی ] آواز بخوانم .

این ماجرا از وی در بغداد شیوع یافت و به رشید رسید . وی را فرا خواند و از حدیث مخزومیّه ای پرسید که به خاطر سرقت زیور آلات ، پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را بُرید .

ص: ۱۹۳

ابراهیم ، عودی خواست . رشید پرسید : عود بخور می خواهی ؟ ابراهیم گفت : نه ، [ مقصودم ] تارِ موسیقی است . رشید خندید . ابراهیم بن سعد به خنده رشید پی برد و گفت : ای امیر مؤمنان ، شاید به شما هم آن سخن سفیه رسیده است که مرا آزرده و مجبورم کرد سوگند بخورم [ بی ساز و آواز حدیث نخوانم ] ؟ رشید گفت : آری .

رشید ، عود موسیقی خواست و ابراهیم این آواز را خواند :

يَا أُمَّ طَلْحَةَ إِنَّ الْبَيْنَ قَدْ أَفِدَا

قَلَّ الثَّوَاءُ لئن كَانَ الرَّحِيلَ غَدَا

- ای مادر طلحه ، وقت جدایی فرا رسید . اگر کوچ فردا باشد ، وقت ماندن و زیستن اندک است .

رشید پرسید : چه کسانی از فقهای شما سماع [ رقص و آواز ] را مکروه می دانند ؟

ابراهیم گفت : کسانی که خدا دست و پایشان را بست .

رشید پرسید : آیا از مالک بن انس در این باره چیزی به تو رسیده است ؟

ابراهیم گفت : نه والله ، جز اینکه پدرم خبر داد که آنها در یک مهمانی در بنی یربوع گرد آمدند و در آن زمان جزو بزرگان بودند و مالک از نظر فقه و منزلت کمترین آنها بود .

با ایشان دف ها (دایره ها) و طنبورها (= پیانو) و دو تار بود ، می نواختند و می رقصیدند و مالک دفّ مربعی به همراه داشت [ می زد ] و می خواند :

ص: ۱۹۴

سُلَيْمَى أَجْمَعَت بَيْنَا

فَ-أَيْنَ لِقَاؤُهَا أَتْنَا

وَقَدْ قَالَتْ لِأَتْرَابِ

لَهَا زُهْرُ تَلَاقِنَا

تَعَالَيْنَ فَقَدْ طَابَ

لَنَا الْعَيْشُ تَعَالَيْنَا

- سُلَيْمَى ما را گرد آورد ، پس خودش کجا رفت ؟

- به همسالان گفت : گُل و غنچه ای [ به دست ] دارد [ با آن ] ما را دیدار می کند .

- بیاید که ما خوشیم ، بیاید که زندگی گوارایمان است .

رشید خندید و مال انبوهی را به او صله داد .<sup>(۱)</sup>

آری ، ابراهیم حدیث شریف نبوی را با مقدمه غنایی می آمیزد و ادعا می کند که امام مالک دایره می زد و آواز می خواند !

نیز در این اسناد و اسناد نه حدیثی که در پی آن می آید ، ابن شهاب زُهری هست . شرح حال او در «نسبه الخبر إلیه» (نسبت خبر به او) خواهد آمد ؛<sup>(۲)</sup> زیرا ده روایت اوّل از روایات حُمران از عثمان (روایاتی که نزد اهل سنّت عمده اند) همه شان به طریق زُهری روایت شده اند . ما با وی در آنجا درنگی داریم و از خلال آن ، ارزش روایاتی که او روایت کرده است به دست می آید .

روایت دوّم

در این روایت افزون بر حُمران و زُهری درباری (حکومتی) ، ابو یَمان ، حکم بن نافع بهرانی قرار دارد . سماع وی از شعیب ثابت نیست ؛ زیرا وی کتاب های

ص: ۱۹۵

۱- . تاریخ بغداد ۶ : ۸۲ .

۲- . در بحث های آینده این مطلب را روشن خواهیم ساخت .



شعیب را گرفت و به حدیث از آنها پرداخت. احادیث وی از شعیب «منقطع» می باشد.

ابو زُرعه و محمد بن عوف تصریح دارند به اینکه ابو یمان از شعیب حدیث نشنید مگر یک روایت را (۱).

ابن شعیب بن ابی حمزه می گوید:

ابو الیمان نزد آمد و کتاب های شعیب را از من گرفت. پس از این ماجرا، وی می گفت: به ما خبر داد شعیب.

گویا این کار را بدان سبب روا می دانست که شنید شعیب به قومی می گفت: [هرچه در نوشته هایم دیدید] آن را از من روایت کنید (۲).

ابوبکر اثرم حدیث می کند که شنید ابو عبدالله [احمد بن حنبل] هنگامی که درباره ابو یمان از او پرسیدند، گفت:

چه چیزی را بر خود نبش قبر می کنی؟

سپس گفت: ابو یمان می گوید: «به ما خبر داد شعیب» با این کار، چیز عجیبی را روا می سازد .. (۳).

این تدلیس از سوی ابو یمان، روایت او را از شعیب، منقطع می سازد.

روایت سوم و چهارم

در سند این دو روایت، حمران بن أبان هست که خلاصه شرح حال او دانسته شد. در فصل ویژه او، شرح حال مفصل او را می آوریم.

ص: ۱۹۶

---

۱- بنگرید به تصریح ابو زرعه در «تهذیب الکمال ۷: ۱۵» و تصریح محمد بن عوف در «سیر اعلام النبلاء ۱۰: ۳۲۲».

۲- تهذیب الکمال ۷: ۱۵۰.

۳- همان، ص ۱۴۹.

در سند این روایت ، حَزْمَلَه بن یحیی ثُجیبی ، ابو حَفْص مصری ، قرار دارد .

ابو حاتم می گوید :

حدیث حَزْمَلَه بن یحیی ، نوشته می شود و بدان احتجاج نمی شود .(۱)

ابن عدی می نگارد :

از عبدالله بن محمد بن ابراهیم فرهاذانی خواستم چیزی از حدیث حرمله را بر من املا کند .

گفت : فرزندم ، با حرمله چه کار داری ؟ حرمله ضعیف است !

سپس سه حدیث از حرمله را برایم املا کرد و بر آن نیفزود .(۲)

دوری می نویسد :

شنیدم یحیی می گفت : شیخی در مصر هست که وی را «حرمله» گویند . وی داناترین افراد به «ابن وَهَب» است . یحیی

چیزهای زشتی را از او ذکر کرد که خوش ندارم آنها را بیاورم .(۳)

با وجود این ، ابن شاهین(۴) و دیگران وی را توثیق کرده اند .

نیز در این اسناد ، یونس بن یزید بن اَبی نِجَاد اَیْلَی ، ابو یزید قرشی قرار داد . گرچه عَجَلِی و نَسَائِی و یحیی بن مَعین او را

توثیق کرده اند ،(۵) لیکن کسانی

ص: ۱۹۷

---

۱- . الجرح والتعديل ۳ ، شماره ۱۲۲ .

۲- . الکامل فی ضعف الرجال ۲ : ۴۵۸ ؛ طبقات الحفاظ : ۲۱۴ .

۳- . تاریخ ابن معین بروایه الدورى ۲ : ۳۶۶ ؛ تهذیب الکمال ۵ : ۵۵ .

۴- . بنگرید به پی نوشت «تهذیب الکمال ۵ : ۵۵۲» .

۵- . بنگرید به توثیق عجلی در «الثقات : ۴۸۸» و توثیق نسائی در «تهذیب الکمال ۳۲ : ۵۵۷» و توثیق یحیی بن معین در «الجرح

والتعديل ۹ ، شماره ۱۰۴۲» .

اوصافی درباره اش آورده اند که او را از درجه وثاقت پایین می آورد و در اینکه احادیث زُهری را می دانست ، شک برمی انگیزد .

یعقوب بن شبیه می گوید :

وی صالح الحدیث (۱) بود ، به حدیث زُهری آگاهی داشت . (۲)

وکیع می گوید :

یونس بن یزید ائلی را دیدار کردم . درباره احادیث زُهری معروف با او گفت و گو کردم . کوشیدم حدیثی را برایم اقامه کند ، این کار را نکرد . (۳)

محمد بن سعد می نویسد :

یونس بن یزید ، حلو الحدیث (شیرین سخن) بود ، بسیاری از احادیث او دل پسند می افتاد ، حدیث وی حجت نیست ، گاه چیز مُنکر (ناشناخته) را می آورد . (۴)

ابو زُرعه می گوید :

به وی اشکالی نیست . (۵)

ابن خراش می نویسد :

وی صدوق (راست گو) است . (۶)

ص : ۱۹۸

۱- . مراتب تعدیل حدیث از نظر اهل سنّت ، شش درجه دارد و در این میان ، صالح الحدیث در مرتبه ششم پایین ترین مرتبه قرار می گیرد (م) .

۲- . تهذیب الکمال ۳۲ : ۵۵۷ .

۳- . الجرح والتعدیل ۱ : ۲۲۴ .

۴- . طبقات ابن سعد ۷ : ۵۲۰ .

۵- . الجرح والتعدیل ۹ ، شماره ۱۰۴۲ .

۶- . تهذیب الکمال ۵ : ۵۵۷ .

ابن حَجَر می نگارد :

وی شخصی ثقه است جز اینکه در روایت وی از زُهری اندکی اشتباه وجود دارد و در روایت از دیگران دارای خطاست. (۱)

می دانیم که تعبیرهایی چون «صالح الحدیث»، «لا بأس به»، «صدوق»، «لیس بحجّه» به معنای نزول وی از مرتبه وثاقت است. از این رو، روایت او را صحیح شمردن (با وجود حُمران در سند آن) در نهایت اشکال است.

روایت ششم و هفتم و هشتم

در سند این روایات، حُمران بن أبان هست که خلاصه ای از شرح حال وی گذشت.

روایت نهم

در سند این روایت «عبد الأعلى بن عبد الأعلى» (سامی قرشی بصری) وجود دارد. ابن معین و ابو زُرْعَه وی را توثیق کردند، (۲) لیکن کسان دیگری وی را «لین الحدیث» دانسته اند و توصیف هایی آورده اند که او را از مرتبه وثاقت پایین می آورد.

ابو حاتم می گوید :

وی «صالح الحدیث» است. (۳)

نسائی می نویسد :

در وی اشکالی نیست. (۴)

ص: ۱۹۹

---

۱- تقریب التهذیب ۲: ۳۸۶.

۲- الجرح والتعديل ۶، شماره ۱۴۷؛ تهذیب الکمال ۱۶: ۳۶۱.

۳- همان.

۴- تهذیب الکمال ۱۶: ۳۶۲.

ابن سعد می نگارد :

در حدیث ، قوی نمی باشد .(۱)

ذَهَبِي می گوید :

وی ، صدوق است .(۲)

محمّد بن بشار می نویسد :

والله ، عبدالأعلى بن عبدالأعلى ، نمی دانست که دو طرفش درازتر است یا پاهایش (۳) .(۴)

بالاتر از اینها ، وی «قَدَرِي» است .

عُقَيْلِي می نویسد :

ص : ۲۰۰

۱- . طبقات ابن سعد ۷ : ۲۹۰ .

۲- . المغنی فی الضعفاء ۶ ، ترجمه ۳۴۴۵ .

۳- . الضعفاء عقیلی ۳ : ۵۹ .

۴- . این عبارت ، ترجمه «أَنَّ طَرْفِيهِ أَطْوَلُ أَوْ أَنَّ رِجْلِيهِ أَطْوَلُ» است . در بعضی موارد از جمله در «سیر اعلام النبلاء ۹ : ۲۴۳» این گونه ضبط است : «أَيُّ طَرْفِيهِ أَطْوَلُ أَوْ أَيُّ رِجْلِيهِ أَطْوَلُ» ؛ نمی داند کدام یک از دو طرفش یا کدام پایش درازتر است . ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه ۲۰ : ۱۹۶» می نویسد : در کنایه از جاهل می گویند : «ما یدری أَيُّ طَرْفِيهِ أَطْوَلُ» گفته اند مقصود از دو طرف «أَلْت تَنَاسَلِي وَ زَبَانُ اسْت» ، و گفته اند : یعنی شخص نمی داند نَسَبِ پدری اش برتر است یا نسب مادری اش . در «لسان العرب ۹ : ۲۱۸ - ۲۱۹» آمده است : أَطْرَافُ رَجُلٍ : دایه ها و عموها و هر خویشاوند محرم است . عرب گوید : «لَا يُدْرِي أَيُّ طَرْفِيهِ أَطْوَلُ» یعنی نمی داند کدام یک از والدین او با شرافت تر است . ابو هیثم می گوید : به شخص گویند : «فلانی نمی داند کدام یک از دو طرفش طولانی تر است» یعنی کدام یک از دو نیمه اش درازتر است ... و گفته اند : مقصود از دو طرف «زبان و فرج» است و گفته اند : «مقعد و دهان» . عبارت را در اینجا می توان این گونه ترجمه کرد : عبدالأعلى نمی داند دستانش درازتر است یا پاهایش م .

برای ما حدیث کرد عبدالله بن احمد ، گفت : پدرم [ یعنی احمد بن

حنبل ] می گفت : عبدالاعلی بن عبدالاعلی ، به «قَدَر» اعتقاد داشت .(۱)

ابن حَبَّان می نگارد :

در حدیث «متقن» است . قَدَری می باشد [ اَمَّا ] به آن دعوت

نمی کرد .(۲)

ابو داود می گوید :

پس از هزیمت [ شکست ابراهیم ] تغییر مذهب داد .(۳)

أَجْرِي می نویسد :

هنگام هزیمت ، عقیده اش تغییر کرد .(۴)

کسی که این حال و سرگذشت را دارد ، به صِحَّت روایاتش حکم نمی شود ، بلکه روایات او «حَسَن» به شمار می آید .

این حکم در صورتی درست است که به «قَدَر» فرانخواند . اَمَّا اگر از مَبْلَغان به «قَدَر» باشد ، روایتش - به نظر بسیاری از رجالی ها - از درجه «حَسَن» می افتد .

با توجّه به اینکه هزیمت (هزیمت ابراهیم بن عبدالله بن حسن) در سال ۱۴۵ هجری روی داد ، روشن می شود که روایت نصر جَهْضَمی از عبدالاعلی پس از تغییر مذهب او روی داد .

ص: ۲۰۱

---

۱- الضعفاء عقيلي ۳: ۵۸ .

۲- الثقات ابن حبان ۷: ۱۳۰ .

۳- پی نوشت تهذيب الكمال ۱۶: ۳۶۲ .

۴- سؤالات الأجرى ۱: ۳۵۰ .

زیرا عبدالاعلی در سال ۱۸۹ از دنیا رفت و نصر بن علی بن نصر بن علی جَهْضَمی ، در سال ۲۵۰ درگذشت .

اگر سماع نصر را از عبدالاعلی پیش از هزیمت [ ابراهیم ] فرض کنیم باید

عمرش به اندازه ای بیش از ۱۰۵ سال باشد ، که با آن تحمّل روایت برایش ممکن شود .

مثل اینکه تولّد نصر را در سال ۱۳۷ فرض کنیم . تا هنگام هزیمت [ ابراهیم ] ۸ ساله باشد .

این سخن به راستی بعید است ؛ زیرا لازم می آید که عمرِ نصر به ۱۱۳ سال برسد و چنین عمر طولانی را هیچ کس برای نصر بیان نکرده است .

روایت دهم

در سند این روایت ، حسن بن علی خُلالِ حُلوانی هست ، کسی که نسائی ، (۱) یعقوب بن ابی شیبه ، (۲) خطیب بغدادی (بر اساس سخنی که از وی حکایت شده است) (۳) او را توثیق می کند .

لیکن افرادی او را نکوهیده اند و بر وی خدشه دارند .

عبدالله بن احمد بن حنبل درباره اش می گوید : «پدرم وی را نستود» (۴) نیز احمد بن حنبل درباره اش می گوید : «چیزهایی از وی به من رسید که آنها را خوش

ص: ۲۰۲

---

۱- تهذیب الکمال ۶ : ۲۶۲ .

۲- همان .

۳- مزی آن را در «تهذیب الکمال ۶ : ۲۶۲» از وی روایت می کند ، لیکن این توثیق را در «تاریخ بغداد ۷ : ۳۶۶» نیافتیم .

۴- تهذیب الکمال ۶ : ۲۶۲ ؛ تاریخ بغداد ۷ : ۳۶۵ - ۳۶۶ ؛ تهذیب التهذیب ۲ : ۳۰۳ .

ندارم» (۱) «او را طالب حدیث نمی شناسم و ندیدم در پی حدیث باشد» (۲)

«مرزنشینان از او ناراضی اند» (۳)

داود بن حسین می گوید :

از ابو سلّمه بن شیبب درباره علم حُلوانی پرسیدم ، گفت : باید آن را به مستراح انداخت (۴)

احمد بن حنبل به گونه ای وی را می نکوهد که موجب توقّف در قبول روایات اوست .

ابو سلّمه بن شیبب ، هرگز روایت حُلوانی را نمی پذیرد .

بالتر از این ، احمد بن حنبل به خدشه فردی و خاصّ خود بسنده نمی کند ، بلکه عدم رضایت مرزنشینان را (که مجموعه ای از مسلمانان اند) برای ما روایت می کند و این مذمتّ جمعی (همگانی) مانند سرزنش فردی نیست .

خلاصه کلام درباره حلوانی این است که توثیق مطلق یا طرح مطلق وی مشکل است از این رو ، باید در روایات او توقّف کرد و درنگ نمود و هرگاه با روایات ثقه در تعارض افتاد از احتیاج بدان پرهیخت .

حال اسناد ده روایت اوّل - با شتاب - این است . سه روایت دیگر (۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳) باقی ماند. این سه روایات نیز به خاطر وجود حُمران درسند آنها ضعیف اند، لیکن روایت ۱۱ و ۱۲ را ابو سلّمه بن عبدالرحمان بن عوف از حُمران روایت می کند و روایت ۱۳ را مُعاذ بن عبدالرحمان تیمی از حُمران نقل می کند .

ص: ۲۰۳

---

۱- تهذیب الکمال ۶ : ۲۶۲ ؛ تاریخ بغداد ۷ : ۳۶۵ - ۳۶۶ ؛ تهذیب التهذیب ۲ : ۳۰۳ .

۲- تهذیب الکمال ۶ : ۲۶۲ ؛ تاریخ بغداد ۷ : ۳۶۵ - ۳۶۶ ؛ تهذیب التهذیب ۲ : ۳۰۳ .

۳- تهذیب الکمال ۶ : ۲۶۲ ؛ تاریخ بغداد ۷ : ۳۶۵ - ۳۶۶ ؛ تهذیب التهذیب ۲ : ۳۰۳ .

۴- تهذیب الکمال ۶ : ۲۶۲ .



در سند این روایت ، افزون بر حُمران ، محمّد بن مثنیٰ بن عبید عَنزى بصرى زَمَن هست . وی را به ویژگی هایی وصف کرده اند که بر عدم ضبط وی دلالت دارد و اینکه وی در حدیث «ثبت» نیست .

نسائی می گوید :

اشکالی در وی نیست ، در کتابش تغییر می داد .(۱)

صالح بن محمّد حافظ می نویسد :

رُكّ گو بود و کم عقل به نظر می رسید .(۲)

ابو حاتم می نگارد :

صالح الحدیث است ، صدوق می باشد .(۳)

خطیب بغدادی می گوید :

وی صدوق ، پارسا ، فاضل و عاقل بود .(۴)

می دانیم که تعبیرهایی چون : «لا بأس به» ، «صدوق» ، «صالح الحدیث» (و مشابه اینها) به نبود شرط ضبط رهنمون است . بر روایات اینان جز پس از واریسی ، اعتماد نمی شود .

این در صورتی است که راوی از دیگر خدشه ها سالم بماند . اما اگر وی در کتابش تغییر می داد و در عقلش کاستی ای باشد ، اعتماد بر روایات او آشکارا سفاهت و نابخردی است .

ص: ۲۰۴

---

۱- . تهذیب الکمال ۲۶ : ۳۶۳ .

۲- . همان .

۳- . الجرح والتعديل ۸ ، شماره ۴۰۹ .

۴- . تاریخ بغداد ۳ : ۲۸۵ .

همچنین در سند روایت یازدهم ، عبدالرحمان بن وَرْدَان (ابوبکر مکی)

هست .

یحیی بن مَعین درباره وی می گوید :

وی فردی صالح بود .(۱)

ابو حاتم می نگارد :

به حدیث وی اشکالی نیست .(۲)

دارقطنی می نویسد :

وی شخصی قوی نمی باشد .(۳)

ابن حجر می گوید :

وی مقبول است .(۴)

این گونه الفاظ ، راوی را از مرتبه وثاقت پایین می آورد و روایت وی «حَسَن» می شود ، نه «صَحیح» .

این زمانی است که دیگر راویان ثقه و عادل باشند . اما در سند این روایت (روایت ۱۱) محمّد بن مثنی زَمَن هست که در کتابش تغییر می داد ، و عبدالرحمان بن وردان که نزد دارقطنی «قوی» نمی باشد ، و حُمران بن أبان طویدای یهودی .

ص: ۲۰۵

---

۱- . تهذیب الکمال ۱۷ : ۴۷۷ .

۲- . الجرح والتعديل ۵ ، شماره ۱۴۰۱ .

۳- . تهذیب التهذیب ۶ : ۲۹۳ .

۴- . تقریب التهذیب ۲ : ۵۰۲ .

در سند این روایت ، عبدالرحمان بن وِزْدان و حُمران بن اَبان هست (که حال این دو را دانستیم) از این رو ، به این روایت - از نظر سند - نمی توان احتجاج کرد .

در سند این روایت ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف زُهری هست که ثبت نمی باشد و در بعضی از احادیثش خطا می نمود . یحیی بن سعید قَطّان او را «لین الحدیث» می دانست ، بلکه گاه او را تضعیف می کرد .

نیز وی حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نمی کرد مگر اینکه پیش از آن موسیقی می نواخت و آواز می خواند و ادّعا کرد که امام مالک دایره ای مربع شکل به همراه داشت و در یک مهمانی در «بنی یربوع» آواز خواند . از این رو ، هارون الرشید ، به وی جایزه داد ، مال انبوهی را به وی ارزانی داشت .

همچنین در سند این حدیث ، محمّد بن اسحاق بن یسار می باشد که جدّش «یسار» از اسیران «عین التمر» است ؛ یعنی با حُمران بن اَبان به اسارت درآمد .

درباره محمّد بن اسحاق - به راستی - خدشه های فراوانی هست .

امام مالک درباره اش می گوید :

وی دَجّالی از دَجّال هاست .<sup>(۱)</sup>

در جای دیگر می نگارد :

شهادت می دهم که وی کَذّاب است .<sup>(۲)</sup>

ص: ۲۰۶

---

۱- . سیر اعلام النبلاء ۷ : ۳۸ .

۲- . الضعفاء والمتروکین ابن جوزی ۳ : ۴۱ ؛ الکامل فی الضعفاء ۶ : ۱۰۳ .

جوزجانی می نویسد :

انواع بدعت ها را به وی نسبت داده اند. (۱)

هشام بن عروه می گوید :

ابن اسحاق دروغ گوست. (۲)

ابو داود طیالسی می نگارد :

جز از سر ناچاری از وی روایت نکردم. (۳)

احمد بن حنبل می گوید :

ابن اسحاق ، تدلیس می کرد. (۴)

نیز می گوید :

ابن اسحاق حجّت نیست. (۵)

در خبر دیگری آمده است که گفت :

ابن اسحاق ، شیفته حدیث بود . کتاب های مردم را می گرفت و در کتاب های خویش می نهاد. (۶)

عبدالله بن احمد از پدرش نقل می کند که گفت :

به احادیث ابن اسحاق در سنن احتجاج نمی شود. (۷)

ص: ۲۰۷

---

۱- . تهذیب الکمال ۲۴ : ۴۱۸ .

۲- . سیر اعلام النبلاء ۷ : ۵۴ .

۳- . همان ، ص ۵۲ .

۴- . تهذیب الکمال ۲۴ : ۴۲۲ .

۵- . همان .

۶- . سیر اعلام النبلاء ۷ : ۴۶ .

۷- . همان .

ابن ابی خَیْثَمَه می گوید :

ابن مَعین می گفت : ابن اسحاق بدان گونه که گفته اند نیست ، ضعیف می باشد .(۱)

از ابن ابی خَیْثَمَه از ابن مَعین نقل است که :

ابن اسحاق ، سقیم است ، قوی نمی باشد .(۲)

میمونی می گوید :

شندیم یحیی بن مَعین می گفت :

محمّد بن اسحاق ضعیف است .(۳)

نسائی می گوید :

ابن اسحاق قوی نیست .(۴)

دارقطنی می گوید :

به [ حدیث ] وی احتجاج نمی شود .(۵)

نیز آورده اند :

یحیی بن سعید قَطّان وی را تضعیف می کرد .(۶)

بعضی از این طعن ها در اسقاط راوی و روایتش کافی است ، در حالی که همه آنها در محمّد بن اسحاق جمع است .

ص: ۲۰۸

---

۱- . تاریخ بغداد ۱ : ۲۳۲ .

۲- . همان ؛ تهذیب الکمال ۲۴ : ۴۲۳ .

۳- . سیر اعلام النبلاء ۷ : ۴۷ .

۴- . الضعفاء نسائی شماره ۵۱۳ .

۵- . سیر اعلام النبلاء ۷ : ۵۴ .

۶- . همان ، ص ۵۲ .

افزون بر این ، معاذ بن عبدالرحمان بن عثمان بن عبیدالله بن عثمان تیمی ، از آل طلحه می باشد . هیچ کس جز ابن حبان - از این نظر که او را در «الثقات» می آورد - و ذهبی ، وی را توثیق نکرده است .<sup>(۱)</sup>

می دانیم که با توثیق ابن حبان - به تنهایی - حجت به پا نمی شود . ذهبی هم متأخر است و توثیق او ارزشی ندارد . از این رو ، بهترین سخنی که درباره ابن اسحاق می توان گفت این است که وی «صدوق» می باشد و این وصف ، مرتبه پایین تر از وثاقت است .

بدین سان ، این اسناد ، به حمران و ابراهیم بن سعد و محمد بن اسحاق و معاذ بن عبدالرحمان تیمی ، مبتلاست .

ص: ۲۰۹

---

۱- . حال وی - در توثیق - حال حمران می باشد که تنها ابن حبان و ذهبی وی را توثیق کرده اند .

## شرح حال حُمران (راوی وضوی عثمان)

خلاصه مناقشه سندی روایات، به حُمران بن أبان (= طویدای یهودی) از عثمان رسید.

روایات دیگر را (یعنی روایات ۱۴ تا ۲۸) مردمان دیگری از عثمان از غیر حمران آورده اند که آنها را پس از این فصل، بررسی می کنیم.

پیش از واریسی بخش دوم روایات عثمان (که از غیر حُمران روایت شده اند و موضوع «نَسَبه الخَبرِ إلیه» (بجاست با شخصیت حمران بیشتر آشنا شویم و اینکه چگونه این فرد، بدین منزلت بزرگ و مؤثر در تغییر رویدادها در عهد اموی رسید؟

قابلیت هایی که وی را از این جایگاه نزد امویان برخوردار ساخت چه بود؟

تا آنجا که می بینیم نهری در بصره به نام او شد و حُمران از اموال و املاک خویش زمین بزرگی را به عَبَّاد بن حُصَین حَبْطی بخشید به گونه ای که بعدها شهر مشهور «عَبَّادان» [آبادان] گشت.

وی دارایی ها و حمام های دیگری در بصره و کوفه و شام (و دیگر جاها) داشت که اموال هنگفتی از آنها سویس سرانیر می شد.

دادن تیول هایی در بصره به او چه معنا می دهد با اینکه وی به این شهر تبعید بود؟

چرا وی این درآمدها را مختص خود می سازد و چیزی از آنها را به مسلمانان

ارزانی نمی دارد تا اینکه حجاج بن یوسف ثقفی از وی به خشم می آید و از او می خواهد که این اموال را پس دهد؟

وارسی شخصیت حمران کم اهمیت تر از وارسی شخصیت عبدالله بن سبا نیست (با وجود ملاحظه تفاوت فراوان میان این دو، در شخصیت و نقش آفرینی ها) زیرا روایات نقل شده از ابن سبا، ادعاهایی است که در کتاب های اهل سنت هست و اثری از آنها را در کتاب های شیعه نمی یابیم.

و در مقابل، آنچه در کتاب های شیعه هست اهل سنت را سود نمی بخشد و سخنی را که در این زمینه می خواهند بیان دارند اثبات نمی کند و به همین خاطر میان این و آن خلط کردند و ادعاهایی را که در کتاب هاشان بود به شیعه نسبت دادند و به دروغ و زور، گفتند: مذهب شیعه بر اساس [عقاید] فلان یهودی بنا شد.

مهم در اینجا این است که ما برای ابن سبا نقش مهمی در کتاب های شیعه امامیه نمی بینیم و هرگز حکم شرعی از وی حکایت نشده است. بر خلاف حمران که نقش بزرگی در وضوی غسلی دارد و احادیث وی (از عثمان از پیامبر) از صحیح ترین احادیث وضو به شمار می رود. این امر، چه معنا می دهد؟

این را با صرف نظر از شخصیت عبدالله بن سبا (اینکه آیا وی یک شخصیت حقیقی است یا وهمی و خیالی) می گوئیم.

در هر حال، این پرسش به ذهن می آید که این همه سر و صدا و گراف گویی درباره شخصیت عبدالله بن سبا و فراموش سپاری نقش حمران بن ابان در کتاب های اهل سنت، برای چیست؟ آن یهودی که - با همه توان - در ویران سازی اسلام می کوشید، که بود؟



آیا حُمران است که هفت دهه در دوران اسلام زیست و کاتب و دربان عثمان بود یا عبدالله بن سباست که اگر شخصیت او وهمی نباشد، مشکوک است؟

اهل سنت درباره ابن سبا فراوان قلم زده اند و همه نوشته هاشان بحث های تاریخی است، به شریعت ربط نمی یابد. نمی بینیم که به یک حدیث از او در احکام شرعی - در کتاب های شیعه امامیه - اشاره کنند.

از آنجا که بحث ما، یک بحث فقهی، حدیثی، تاریخی، عقایدی است و راویان، واسطه های بشری اند که شریعت آسمانی را به ما انتقال می دهند، بر ماست که پیرامون راویانی که در سلسله احادیث واقع شده اند، بحث کنیم تا امانت و صدق و وثاقت آنها را در ابلاغ این تعالیم به دست آوریم تا به آنچه به ما رساندند مطمئن باشیم.

حق داریم درباره شخصیت حمران سخن را بگسترانیم؛ چراکه وی در کتاب های حدیثی و تاریخی، به شکل مطلوب بحث نشده است، بلکه گمنام است و در پس پرده، در کتاب های جرح و تعدیل و رجال، ناشناخته مانده است و شرح حال مفصلی از او را نمی بینیم. نه رجالی های افراطی (۱) به وی پرداخته اند

و نه اعتدالی ها (۲) آری، بعضی از متساهلان و معتدلان، گذرا متعرض وی شده اند و این اندازه، برای واریسی این شخصیت کفایت نمی کند.

ص: ۲۱۲

- 
- ۱- مانند: شعبه بن حجاج، یحیی بن سعید قَطَّان، مالک بن انس، عَفَّان بن مسلم بصری، ابو نُعَیم فضل بن دُکَین، یحیی بن مَعِین، علی بن مدینی، ابو حاتم رازی، جوزجانی، نسائی، ابو الفتح آزدی، ابن قَطَّان، ابن حَزْم، ابن خِرَاش و دیگران.
  - ۲- ذهبی آنان را مثال می زند به: بخاری، احمد، ابو زرعه رازی، ابن عدی. زرکشی، دارقطنی را [ بر آنان ] می افزاید.

سؤال این است: چرا حمران را وانهادند و درباره اش تغافل ورزیدند با اینکه وی مهم ترین مسئله عبادی را - که وضو باشد - روایت می کند!؟

این امر باید بحث شود؛ زیرا حجیت خبر از رهگذر حجیت راوی و وثاقت آن به دست می آید. اگر راوی ثقه نباشد، خبر حجیت ندارد.

خوش داشتیم این امر را به ائمه جرح و تعدیل وانهمیم تا درباره شخصیت حمران قطع یابیم؛ زیرا تشخیص و شناخت احوال راوی، بر عهده آنهاست. آنها از نظر زمانی - نسبت به ما - به راویان نزدیک ترند و قواعد و اصول مرسوم - نزد آنها - را بهتر می شناسند.

اما چون دیدیم این امر را فراموشانده اند، بر آن شدیم تا به واریسی حمران و رفیقان او (که با وی اسیر شدند و اسامی شان در کتاب های تاریخ هست) بپردازیم تا دریابیم آیا می توان بر وی و آنان اعتماد کرد یا نه؟

زیرا بعضی از آنها - به ویژه حمران که وضو را روایت می کنند - در زمان های متأخر، از راویان حدیث و سیره - از پیامبر صلی الله علیه و آله - شدند.

آیا آن گونه که ذهبی می گوید، حمران از علما و فقهای بزرگ است؟ یا از رشوه خواران و کسانی که اسرار خلافت را فاش می ساختند؟

شخصیت حمران و منظومه سِری وی و دوستانش (اسیران عین التمر) مسئله شایان واکاوی و بررسی است و بحث پیرامون وی، یک بحث رجالی تاریخی است (نه فقط تاریخی) زیرا حمران از رجال حدیث پیامبر است.

تاریخ زندگی حمران را به عنوان مقدمه ای برای آگاهی بر شخصیت وی (و میزان امکان اعتماد بر او) می آوریم.

طول و تفصیل و استقراء در بیان این امور درباره حُمران و دیگران ، برای پژوهشگر افق‌هایی را برای تفکر در جوانب شخصیت امثال این اسیران و موالی (و اهداف خلفا و حُکام از نزدیک ساختن آنها به خود) می‌گشاید ؛ زیرا در واریسی این امور و باز کردن پرونده‌ها و پیچیدگی‌های آن ، فواید فراوانی وجود دارد و به نظر نگارنده بک بحث تأسیسی در عقاید و تاریخ و حدیث است و از بحث کشف حقیقت وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله فراتر می‌رود .

ضرورت پرداختن به این پژوهش وقتی بیشتر روشن می‌شود که پس از آگاهی به اختلاف وضوی عثمان از وضوی اهل بیت علیهم السلام و وضوی دیگر صحابه و بالاتر از این ، نزدیک بودن وضوی عثمان به وضوی یهود ، درمی‌یابیم که راوی وضوی ثلاثی غسلی از عثمان ، یک یهودی است که در مابین النهرین (عراق) اسیر شد و از شاگردان مدارس یهود بود .

از این رو ، برای دستیابی به حقیقت لازم است به موضوعات زیر - گذرا - اشاره کنیم :

تاریخ ورود یهود به عراق .

فراوانی مدارس دینی و آب در عراق .

علاقه یهود به حکومت‌های پیاپی بر عراق قبل از فتح اسلامی .

اهتمام یهود به خواندن و نوشتن ، آبیاری ، زراعت و دیگر حرفه‌ها .

اهتمام رجال دین و کاهنان آنها در تربیت نونهالان در عبادت‌خانه‌ها .(۱)

واریسی این امور ، ما را در شکستِ طلسم حُمران و کشف شخصیت مجهول وی تا اندازه‌ای یاری می‌رساند .

ص: ۲۱۴

در مقابل ، وجود مدارس دینی در عراق ، تأکیدی است بر :

شیوع بی سوادی در جزیره العرب .

کم آبی در حجاز .

مراجعه عرب - قبل از اسلام و بعد از آن - در غالب امورشان به اهل کتاب برای مشاوره و دریافت نظر آنها .

سوء استفاده یهود از این روی آوری عرب به آنها برای تحریف شریعت اسلام .

گاه در میان امت اسلامی ، کسانی یهودیانی را بر این تحریف مدد می رساندند (یا به خاطر صدمه زدن به اسلام یا از طریق تلاش برای دستیابی به هدف دیگری یا از روی غفلت و نادانی) از این رو ، قرآن مسلمانان را از گرفتن معارف از یهود نهی می کند و بیان می دارد که برای تشخیص سخن خدا از سخن دروغی که بر خدا بسته اند ، باید آن را بر قرآن عرضه داشت .

اکنون گزیده ای از تاریخ یهود را در عراق می آوریم تا به اصل حُمران و ریشه های فکری او و مناطقی که در آن زیست ، آگاه شویم .

### **تاریخ یهود در عراق**

یهودیت ، کیش عبرانی های سرازیر شده از نسل ابراهیم علیه السلام است ؛ کسانی که به اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل معروف اند . از نسل اسحاق (فرزند ابراهیم) یا از نسل نوه ابراهیم علیه السلام حضرت یعقوب (اسرائیل) آغاز شد و با زاد و ولد این اسباط دوازده گانه ، فزونی یافت .

ص: ۲۱۵

عبرانی ها به «عبرانی» منسوب اند . این اسم در «تورات» به حضرت

ابراهیم علیه السلام اطلاق شده است .(۱)

و گفته اند : این اسم از عبور ابراهیم علیه السلام از نهر فرات یا صحرا گرفته شد .

یهود (= بنی اسرائیل) این وصف را برای خود و زبانشان برگزیدند . در سفر تکوین آمده است که خدا یعقوب را «اسرائیل» نامید ؛ زیرا یعقوب با خدا کشتی گرفت و بر وی چیره شد ؛ چراکه یعقوب بر خدا قوی بود !

آری ، مملکت سلیمان بن داود ، پس از درگذشت وی (در سال ۹۳۲ قبل از میلاد) شکاف خورد و از یک مملکت متحد به دو مملکت درگیر با هم تبدیل شد :

۱ . مملکت شمالی اسرائیل ، که پایتخت آن «شکیم»(۲) و «ترصه»(۳) سپس «سامره (سبطیه)»(۴) در منطقه «اندلس» بود .

ص: ۲۱۶

۱- سفر تکوین ۱۴/۱۳ .

۲- شکیم : شهری است نزدیک نابلس فلسطین در جوار آن قبر یوسف بن یعقوب قرار دارد (لغت نامه دهخدا ، واژه شکیم) (م) .

۳- ترصاه : یکی از شهرهای کنعانیان بود که یوشع آن را متصرف شد و به اسباط بنی اسرائیل داد و تا ۵۰ سال پایتخت مملکت شمالی ایشان بود . وقتی که عمری سامره را بنا نمود ... ترصه در نهایت نیکویی و رونق بود ... بعضی برآند که «ترصه» همان «تلوزه» می باشد و آن بر تلی که به شمال شرقی کوه عیبال دو میل مسافت دارد واقع است ... «کاندر» و «ولسون» ... گمان می برند که موقع آن نیز تياسیر می باشد و آن به راهی که در میانه نابلس یعنی شکیم و بیسان یعنی بیت شان می باشد واقع است و در اطراف شمالی این قریه ، مغاره و قبرهای چندی هست که گمان می برند قبر چهار پادشاه اول اسرائیل است (لغت نامه دهخدا ، واژه ترصاه) (م) .

۴- سامر ، سامریه : شهری مشهور در فلسطین وسطی و آن همان «سبطیه» است که به مسافت سی میلی شمال اورشلیم و شش میلی شمال غربی شکیم واقع است لغت نامه دهخدا ، واژه سامر (م) .

۲. مملکت جنوبی یهودا که پایتخت آن «اورشلیم» شد. (۱).

در اصحاح هفدهم از ملوک الثانی (دوم پادشاهان) تفصیل این رویدادها هست. (۲).

پس از ویرانی «هیكل» (۳) و به اسارت در آمدن بنی اسرائیل از سرزمینشان به «بابل» آیین «تقدمات» (۴) و «قرابین» (۵) از بین رفت و به جای آن «صلوات» (۶)

ص: ۲۱۷

۱- تاریخ الدیانه الیهودیّه: ۲۴؛ الصّلاه فی الشرائع القدیمه: ۱۳۲.

۲- بنگرید به، کتاب المقدّس العهد القدیم: ۶۱۵.

۳- هیكل: بت خانه، عبادت خانه ترسیان که در آن صور و تماثیل باشد... مقصود از «هیكل» در بیشتر مواضع کتاب مقدّس، هیكل اورشلیم است که در کوه سوریّا بنا شده بود و شباهت چادر جماعت می داشت. و در کتاب مقدّس، سه هیكل مذکور است: اوّل هیكل سلیمان می باشد. داود اراده داشت که هیكلی از برای خداوند بسازد اما خداوند وعده فرمود که پسرش سلیمان آن هیكل را تمام خواهد کرد. دوم هیكل زر و بابل. کوروش پادشاه ایران در سال ۵۳۶ قبل از میلاد، امر فرمود که بعضی از یهود اسرای بابل مراجعت کنند. علی هذا عده کثیری با زر و بابل که حکمران ایشان بود مراجعت نمودند. در سال دومین بنای هیكل ثانی را گذاشت. سوم هیكل هیردیس. پس از آنکه هیكل زر و بابل تخمیناً ۵۰۰ سال برپا بود، آثار خرابی در او پیدا شد و باعث گردید که هیردیس اعظم آن را تعمیر فرماید لغت نامه دهخدا، واژه هیكل، به نقل از «قاموس کتاب مقدّس» (م).

۴- تقدمات جمع «تقدمه» است به معنای پیشکش و هدیه م.

۵- قرابین، جمع «قربان» می باشد به معنای قربانی ها و آنچه انسان را به خدا نزدیک سازد م.

۶- صلوات جمع «صلاه» یا «صلوه» است به معنای دعا و تسبیح می باشد. «در یهودیت روزی سه نماز بر مردان واجب و بر زنان مستحب است نماز صبح، نماز عصر و نماز مغرب نماز در کنیسه بهتر است و در صورتی که دست کم ده مرد در کنیسه حضور داشته باشند، نماز جماعت برپا می شود. در این حال یک نفر کاهن، لاوی یا کسی که از سایرین پیرتر است و عبری را خوب می داند، جلو می ایستد و دعاهایی به عبری و قسمت هایی از متن تورات را می خواند و خم و راست می شوند. معروف ترین عبارتی که خوانده می شود «شَمَع» (یعنی بشنو) نام دارد که از تورات گرفته شده است» (آشنایی با ادیان بزرگ، ویراست ۲، حسین توفیقی، چاپ چهاردهم، تابستان ۱۳۹۰، ص ۱۲۱) (م).

نهاده شد که تا به امروز باقی است. (۱).

وضو و نماز یهودی (به جای «تقدمات» و «قرابین») از همین جا پدید آمد. (۲).

دکتر ظأظاً در فصل چهارم کتاب «الفکر الدینی الیهودی، أطواره و مذاهبه - الشعائر الیهودیة / الصلاه» (دوره های اندیشه دینی یهودی و مذاهب آن - شعائر یهودیت، نماز) می نویسد:

اولین ادای شکر و عبادت این چنین، تقدمات (پیشکش های) قایل و هاییل بود (تکوین ۴/۳ - ۴).

سفر تکوین، دسته ای از نمازهای پراکنده و عبادات از آباء را - از این قبیل - می آورد و اسفار پس از آن، انواع تقدمات و قرابینی را که به طور رسمی مقررند و به دست کاهنان در مکان های مخصوص عبادت تقسیم می شود.

و نیز نمازهای متفرقه را برای مردان خدا و انبیای او ذکر می کند ...

تا آن دوران، این نماز، معین و اجباری نبود، بلکه به صورت ارتجالی بر حسب احوال و نیازهای شخصی و عمومی، خوانده می شد ...

ص: ۲۱۸

---

۱- بنگرید به، الفكر الدینی الیهودی: ۱۴۲.

۲- «شستن دست ها تا میج به عنوان وضو، پس از برخاستن از خواب و برای عبادت ... و بر سر انداختن پارچه عبادت طلیت، صیصیت برای نماز صبح واجب است» (آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۲۱) (م).

در «میشنا» (برکات ۳۲) آمده است :

نماز از «قرابین» بهتر است ؛ چراکه عبادات به وسیله «تقدمات» (که عبارت است از تقدیم چیزی از مال انسان ؛ یعنی ماده حسی زمینی) بر اساس مذبح مادی است بر خلاف عبادت روحی به وسیله نمازها که اظهار عواطف و احساسات و تقدیم شکر روحی صادر از نفس انسان بر مسلخ قلب و عقل و شهوات جسدی می باشد .

خدای متعال ، اراده و رغبتش را در افضل بودن این عبادت بر تقدمات به زبان پیامبرانش آشکار کرد و برای ما روشن ساخت که توبه حقیقی و اعمال خیر و نیک و پرهیز از کارهای شر و بد ، برتر از تقدمات و ذبایح می باشد (اشعیا ۱۱/ ۱۱ - ۱۲) و نماز قائم مقام آنهاست (هوشع ۱۴/۳) ...

نماز دو نوع است : فردی (یعنی شخصی) و مشترک (یعنی عمومی) .

نماز فردی ، نمازهای ارتجالی افراد است که بر اساس شرایط و احتیاجات شخصی تلاوت می شود و به آیین های مذهبی و مواعید [ جشن ها و ایام روزه ] و مواسم ، ربطی ندارد .

مثال های متعددی از این قبیل در کتاب مقدس هست ؛ مانند نماز ابراهیم به خاطر رهایی سدوم ...

نماز مشترک ، نمازهایی است که با شرکت دسته ای از اشخاص به



صورت علنی و عمومی در مکان های مخصوص و مواعید معلوم (بر حسب آیین ها و قوانینی که از سوی رؤسای دین و کاهنان مقرر می شود) برگزار می گردد .

نمازهای مناسکی - نزد اسرائیلی ها - وضع نشد مگر پس از تأسیس مکان های عبادت ؛ مانند خیمه اجتماع ، هیکل [ ساختمان بلند ] .

اول نماز آیینی ، هنگام تقدیم نوس میوه ها و پس از ادای اعشار بود (تثنیه ۲۶/۵ - ۱۰ و ۱۳ و ۱۵) و زمان هدیه ذبایح کفاره گناهان (لاوین ۱۶/۲۱) .

[ نماز ] برکت هارون و اولاد سه گانه اش ، از انواع نماز عبادی است (عدد ۶۵/۲۲ - ۲۷) .

وی سپس می نویسد :

وضع نماز مستعمل : این نماز) اکنون به حسب اقسام آن مختلف است .(۱)

بنابراین ، یهودی و اسرائیلی ، نشانه های سیاسی و جغرافی و حتی فکری و عقیدتی دارد که به انتساب به حکومت سیاسی مستقل در شمال و جنوب رهنمون است ، هرچند ما در نگاه ابتدایی میان آن دو فرق نمی نهم .

دکتر احمد سوسه ، وقایع ورود یهود را به عراق شرح می دهد و به چگونگی عرب شدن بعضی از یهودیان عبرانی اشاره می کند ، می گوید :

مهم این است که - در اینجا - می نگریم کلدانی ها بر خلاف اقدام آشوری ها (که اسیران را پراکندند و به مناطق کوهستانی دور افتاده

ص: ۲۲۰

تبعید کردند) اسیران یهودی شان را به مرکز دولت «بابل» آوردند و در کنار شهرها و آبادی هاشان ساکن ساختند. این کار به آنان امکان داد در حالت تبعید تجمع یابند و سنت ها و آیین های دینی شان را به جا آورند و جامعه خاص خود را به وجود آورند.

آنان زبان کلدانی ها، سپس زبان عربی را (که جایگزین زبان آرامی شد که در اصل با آن حرف می زدند) یاد گرفتند.

از این رو، می توان به یهودیانی که در این منطقه ماندند (بر این اساس که به مرور زمان زبان عربی را فراگرفتند) یهود مستعرب نام نهاد(۱). (۲).

یهودی ها - عموماً - به زراعت و کندن جوی ها و نهرها اهتمام داشتند و در مناطقی که آب فراوان داشت ساکن می شدند، با سد سازی آشنا بودند و سکونت آنها در مناطق این چینی با وضوی غسلی شان هماهنگ می افتاد، به عکس صحابه که در جزیره العرب (در صحراهای تهی از آب) می زیستند.

خدای سبحان، سخن ابراهیم علیه السلام را حکایت می کند که گفت: « رَبَّنَا إِنِّي

أَشِيكْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ »؛ (۳) پروردگارا، ذریه ام را در بیابان بی آب و علف (نزد بیت الحرام تو) ساکن ساختم.

می دانیم که وضوی عثمان و وضویی که حرمان از وی روایت می کند، با وضوی یهود در بلاد رافدین (سرزمینی که بدان فرود آمدند) هماهنگ است، نه با وضوی مسلمانان در جزیره العرب.

ص: ۲۲۱

---

۱- بنگرید به، ۳۴۱ - ۳۳۹، pp ۱، Graetz "History of the jews" Vol.

۲- ملامح من التاريخ القديم ليهود العراق : ۱۲۶ .

۳- سوره ابراهيم ۱۴ آیه ۳۷ .

دکتر سوسه ، جای نهرهای چهارگانه در سرزمین رافدی ها و حدود آن و مدارس فقهی یهودی موجود در آنجا را شرح می دهد ، می گوید :

در صدر این نهر [ یعنی فرات ] دو شهر بود :

یکی از آن دو ، «سورا» نامیده می شد و به مدرسه فقهی یهودی اش شهرت داشت که یکی از بزرگ ترین مدارس یهودی در «بابل» به شمار می آمد .

شهر دیگر ، «شارمحسیه» نامیده می شد و در سمت دؤم «سورا» قرار داشت . از دو طرف این نهر ، چند شاخه منشعب می شد که زمین های زراعی را که میان دجله و فرات امتداد داشت ، سیراب می ساخت . این نهر در بخش پایانی اش در زمان عرب به اسم «نهر نیل» معروف شد .

و روایت شده است که این نهر ، در زمان حجاج (که آن را تجدید کرد و توسعه داد و چنان وسیع شد که به «نیل مصر» شبیه شد) این نام را یافت .<sup>(۱)</sup>

یهودیان چندین مدرسه دینی [ در عراق ] تأسیس کردند . در پی انتقال علمای آنها از فلسطین [ به عراق ] درس و بحث های فقهی آنان رونق یافت و جامعه یهودی را ایجاد کردند که داری امکانات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی گشت و در ارتباطات بین المللی برایش حساب باز می شد .

دکتر حسن ظأظأ ، می نگارد :

ص: ۲۲۲

---

۱- . ملامح من التاريخ القديم ليهود العراق : ۱۶۱ .

مراکز بحث علمی و دینی در عراق ، به سه نقطه تقسیم می شد :

«نهر دعه» در سرزمین مابین النهرین در شمال عراق تا جنوب شرقی شهر «رُها» .

شهر «سوره» نزدیک بغداد ، در سرزمین جزیره ، وسط عراق .

و سرانجام پایگاه سومی برای فعالیت یهودی تلمودی در عراق در نزدیکی «سوره» در شهر «عانه» پدید آمد که نام قدیمی آن «فومبادیثا» بود .<sup>(۱)</sup>

دکتر ظاظا در آغاز کتابش ، صورتی از عهد قدیم و مذاهب یهود و فرقه های آن را به دست می دهد و می نویسد :

عهد قدیم ، به سه قسم ، تقسیم می شود :

۱ . تورات ، که از پنج کتاب تألیف یافته است و به موسی نسبت داده می شود و توصیف می شود به اینکه تورات از جانب خدا در «طور سینا» بر موسی نازل شد .

پنج کتاب تورات ، عبارت اند از : سفر تکوین ، سفر خروج ، سفر لوایین ، سفر عدد ، سفر تثیبه .

۲ . آسفار انبیا (نبییم) که در بر دارنده رخدادهای عبری ها پس از موسی است [ یعنی ] از زمان ورود آنها به سرزمین فلسطین تا اینکه در اسارت بابلی ، از آنجا اخراج شدند .

این اسفار ، دو بخش دارد :

ص : ۲۲۳

---

۱- . الفکر الدینی الیهودی : ۸۲ .

انبیای اول ، که از چهار سفر تألیف یافته است .

انبیای آخر ، که محتوی تراث رهبران روحی ای است که یهود را در شرایط سیاسی و نظامی تاریک و سخت ، نجات دادند .

۳. کُتُب (کتوبیم) که مجموعه ای از اَسفار است و بر آنها طبع ادبی شعری غلبه دارد و در ضمن آنها «مزامیر داود» و «امثال سلیمان» آمده است و ...

عهد قدیم از این سه جزء تألیف می یابد . این کتاب اسامی دیگری نیز دارد ؛ مانند :

«مقراء» متنی که در عباداتشان آن را می خوانند و در احکام شرعی بدان رجوع می کنند .

«مِسوده» مقصود از آن نصّ مقدّس است که با تواتر از اسلاف آنها روایت شده است .

یهود بر این باور است که کتاب مقدّس آنها در زمان درازی از مصادر مختلف به طور شفاهی روایت می شد و اگر علمای آنها نبود ، روایات آنها نابود می گشت .

از شرایعی که بر زبان ها روایت می شود و آن را بی واسطه بعد از تورات می شمارند ، «مِشنا یا مِشنه» است و گمان می کنند که آن به پیامبر خدا ، موسی مسند است . متن مشنا را یهودا هُنّاسی نوشت و از سوی علمای آنان شرح گردید .

دکتر ظأظاً سپس «تلمود» و «گمارا» را ذکر می کند و درباره تلمود می گوید که دو تلمود وجود دارد :

ص: ۲۲۴

۱. تلمود غربی که تلمود اورشلیمی نامیده می شود .

۲. تلمود شرقی که تلمود بابلی نام دارد .. (۱).

گمارا ، تفسیرها و احکامی را در بر دارد که شرح کتاب «میشنا» است .

دانشمندان یهودی ، تلمود را در فلسطین و بابل تدوین کردند . نگارش تلمود فلسطینی به نیمه قرن چهارم میلادی باز می گردد . یوحنا بن نجح (مؤسس آکادمی طبری) آن را نوشت .

امّا نسخه بابلی تلمود ، از تولیدات آکادمی های یهودی ، هنگام اسارت بابلی یهود است و حجم آن به سه برابر حجم تلمود اوّل می رسد . مدارس «سورا» و «نهر دعه» و «بومیدیشا» آن را تدوین کردند .

سپس ظأظاً به «میشنا» اشاره می کند و اینکه آن به شش بخش تقسیم می شود :

۱ . کتاب «زراعیم» که قوانین دینی خاصّ زمین و زراعت را در بر دارد و با نمازهای واجب و ادعیه آغاز می شود .

۲ . کتاب «مُوَعَد» (یعنی عید) که محتوی احکام دینی و فرائض خاصّ روز شنبه و بقیه اعیاد و روزهای مقدّس است .

۳ . کتاب «تاشیم» (یعنی زنان) که در آن نظم و احکام خاصّ ازدواج و طلاق هست .

۴ . کتاب «نزیقین» (یعنی زیان ها) که در بر دارنده قوانین مدنی جنایی (قصاص ، عقوبات ، تعویضات) می باشد .

۵ . کتاب «قداشیم» که احکام خاصّ قربانی ها و خدمت به هیکل (معبد) را در بر دارد .

ص: ۲۲۵

---

۱- . الفکر الدینی الیهودی : ۸۲ .

۶. کتاب «طهاروت» (یعنی طهارت) که به احکام پاکی ها و ناپاکی ها، خوردنی ها و آشامیدنی های حلال و حرام می پردازد .

کتاب طهاروت ، که دوازده فصل دارد .. (۱).

دکتر ظأظأ ، فصل های آن را - یکی پس از دیگری - می شمارد .

وی در فصل ششم کتاب خویش به مذاهب و فرق نزد یهود اشاره می کند و چهارده فرقه از آنها را نام می برد که اول آن سامری ها و آخرین آنها بنی اسرائیل است .

ظأظأ درباره فرقه اول می نگارد :

این فرقه به شهر «سامره» قدیم منسوب است که در اطراف آن می زیستند و بر ویرانه های آن شهر «نابلس» بنا گردید .

سامره ، پایتخت مملکت اسرائیل بود که از عرش سلیمان - بعد از وفات او - جدا شد .

نابلس یا سامره ، پیش از آنکه پای عبری ها یا یهود فلسطین بدانجا برسد ، شهر «شکیم» نامیده می شد و کوه مقدسی به نام کوه «جرزیم» بر آن اشراف داشت .

در تورات آمده است : یعقوب (جدّ اعلای عبری ها) معبد مقدس خویش را - برای خدا - در این مکان ساخت و آن را «بیت ال» (یعنی خانه خدا) نامید .

سامری ها می پندارند که آنها بر دین صحیح باقی اند و موسی

ص: ۲۲۶

---

۱- .الفکر الدینی الیهودی : ۷۴ .

قبله اش را «بیتِ اِل» قرار داد ، اما داود و سلیمان ، شکل جامعه دینی را به دل خواه خویش تغییر دادند تا آنجا که به مملکتی شبیه مملکت «فرعون» یا «بُخْت نَصْر» تغییر یافت و این دو قبله قدیم را [ نیز ] تغییر دادند ؛ چنان که پیامبرانی که پس از موسی آمدند ، شکل دین را تغییر دادند و آن را مشوّه ساختند و تحریف کردند ...

تا اینکه می نویسد :

متن مقدّسی عبادی شان تورات موسی است و گاه سِفْر «یوشع بن نون» به آن اضافه می شود و بدین ترتیب ، کتاب مقدّس آنها فقط از شش سِفْر تشکیل می شود .

آنان از نسخه موجود نزد باقی یهود استفاده نمی کنند ، بلکه نسخه ای برای خود به روایت خاص دارند که با تورات رایج اختلاف محسوسی دارد .

همچنین لهجه شان عبری است و خطّ مختلفی دارند و می پندارند که این لهجه و خط - به طور صحیح و دقیق - از عهد موسی به آنان رسیده است .

وی در پایان می نگارد :

چنان که این طائفه خویش را «سامره» می نامد ، برای خود اسامی دیگری را برگزیده است که مشهورترین آنها «بنی اسرائیل» (پسران یعقوب) و نیز «بنی یوسف» (فرزندان یوسف) است .<sup>(۱)</sup>

ص: ۲۲۷



اندکی بعد، آنچه را کُرد علی درباره وضوی سامره حکایت می کند، خواهیم آورد و اینکه این وضو به وضویی که حُمران از عثمان روایت می کند، نزدیک است و از هر نظر با وضویی که امام باقر علیه السلام از پیامبر نقل می کند، فرق دارد.

از آنجا که حُمران بن اَبان، مهم ترین مُرَوِّج وضوی بیانی غَسِیَلی از عثمان است و وضوی وی - چنان که گفتیم - با طبیعت جغرافیایی عراق و جریان آب در آن، سازگار است و وضوی یهود و مانی ها و ستاره پرستان و مجوس (زردشتی ها) در آنجا رواج داشت، در حالی که این وضو با صریح قرآن و طبیعت جزیره العرب و کمیابی آب در آن، هماهنگی ندارد و دین خدا دین آسان گیری است نه سخت گیری (چنان که با روایت ثابت از پیامبر - نزد همه فرقه های اسلامی - ناسازگار است که آن حضرت به یک مدّ آب وضو می گرفت و به یک صاع غسل می کرد) بر ماست که درباره زندگی حُمران و سیره وی و سیره رفقاییش که با او اسیر شدند و مقدار تأثیر آنها بر ساحت سیاسی دینی در دوره های نخست تاریخ اسلام، به تفصیل سخن گوئیم.

نیز لازم است نگاهی سریع بر مدارس دینی یهود در آن مناطق بیندازیم تا از خلال آن به اسامی شاگردانی که در آنها درس خواندند و از این مدارس بیرون آمدند، پی ببریم تا به گرایش های فکری آنها - و به ویژه رویکرد حمران بن ابان - آگاه شویم؛ چراکه وی در یکی از این مدارس به اسارت درآمد.

اگر این دو جنبه را به پایان رساندیم، پس از آن، اندکی درباره اقوام موجود در آن سخن خواهیم گفت؛ مانند: ارمنی ها، نبطی ها، کردها، فارس ها و نیز ادیان رایج در آن زمان.

همه اینها برای آگاهی به روش نظافت و وضوی آنهاست .

این بحث ، بحثی پردامنه و عمیق است و جنبه ها و شاخه های بی شماری دارد که نمی توان آنها را در چند صفحه برشمرد و به طور کامل آورد . از این رو ، فقط برای دستیابی به نتیجه ای ، به بیان بعضی از امور مهم بسنده می کنیم که به بعضی از رجال این دوران و منطقه و گرایش های آنها و به امر وضو ارتباط دارد .

تفصیل این امور را به جای دیگری وامی نهیم .

### مدارس دینی عراق قبل از اسلام

رفائیل بابو اسحاق ، در «مدارس عراق قبل از اسلام» می نویسد :

اُسقف های عراق در هر شهر و روستایی کنیسه هایی را برافراشتند و در درون آنها یا در کنارشان مکتب یا مدرسه ای را به پا کردند که فرزندان طایفه شان در آن خواندن و نوشتن و دیگر علوم معروف در آن زمان - به ویژه معارف دینی - را یاد می گرفتند ...

اولین مؤسسه های علمی نزد نصارای عراق «مکتب خانه ها» بود که دارای انواع متعدّد و شیوه های متنوّع بودند . بعضی از آنها برای تعلیم ایتام بود و بعضی برای تربیت اولاد فقیران .

این آموزش گاه ها کوچک نبودند ، گاه در آنها صدها شاگرد علم می آموخت و ساکنان آنجا اوقاف فراوانی برای این مدارس وقف می کردند .

وی ، سپس در فصل پنجم به «مدارس کنیسه های نصرانی» اشاره می کند و می نویسد :

مدارسِ کنیسه‌ها از قدیمی‌ترین مدارس عراق بعد از میلادند. در آغاز آنها مکتب‌خانه‌هایی برای کودکان بودند که بر روی رحل‌هاشان اصول دین و خواندن و نوشتن را می‌آموختند.

مدرسه نصرانی نخست، در کنیسه‌ها ساخته شد. به نظر می‌رسد اولین مکتب‌خانه، در «مداین» در کنیسه کوچی بزرگی که ستون‌های آن را رسول مراماری (در گذشته به سال ۸۲ میلادی) برافراشت، بنا گردید...

سپس سر‌أسقف‌ها و أسقف‌ها در هر دَیْر یا قریه یا شهری، یک یا دو کنیسه یا بیشتر از آن، ساختند. در داخل یا در کنار آنها مدرسه‌ای وجود داشت تا رعایای آنها در کلاس‌های آن، آداب دینی و قرائت و کتابت را فراگیرند.

چون خالد بن ولید به «عین التمر» گذشت، در کنیسه یکی از قریه‌های آن به نام «نقیره» کودکانی را یافت که کتابت می‌آموختند و میانشان حمران [که بعدها] غلام عثمان بن عفان [شد] بود.

چون خالد سوی «عانه» (عانات) رهسپار شد، فرمانده آن پیش خالد آمد و خواستار صُیْلِح شد. خالد هم مصالحه کرد. وی آنچه را خالد خواست به وی داد به شرط آنکه کلیسا و کنیسه آنان را ویران نسازد.

خاورشناس فرانسوی «دوفال» در فصل نهم به مدارس یهود اشاره می‌کند و می‌گوید:

پس از اسارت بابل در حدود سال ۵۷۷ قبل از میلاد، یهود در عراق ساکن شدند. آنان در هر کنیسه ای مکتبی را برافراشتند تا فرزندانشان مبانی دین و خواندن و نوشتن را بیاموزند. سپس در طلب علم کوشیدند و مدارس عالی و دانشکده های دینی را به پا کردند که در آنها علمای فراوان و احبار بی شماری درخشیدند.

از بزرگ ترین شهرهای عراق که به آداب عبری و تلمود بابلی شهرت یافت شهر «نهرده» (Nahardea) و «فومبديته» (Pumbeditha) و «سورا» (Sora) است.

به نظر این مؤرخ، نام «نهرده» بر بقعه ای که شهرهای مذکور در آن بود و بر غیر آنها (شهرهایی که تلمود به آن اشاره کرده است) اطلاق می شد.

وی، آن گاه به این مدارس اشاره می کند و می نگارد:

مدرسه نهرده: محلّ وقوع «نهرده» در جوار «عانه» بود. یهود در آنجا ساکن شدند و آن را مرکزی ساختند که در آن هدایایی را برای هیکل [ معبد ] اورشلیم و مدارس آن، جمع می کردند تا اینکه به مرور زمان از شهرهای مهم تلمود شد و مدرسه دینی آن شهرت یافت و از قرن دوم میلادی آوازه فراوانی یافت.

از رؤسای آن، حبر سموئیل فلکی (در گذشته به سال ۲۵۷ میلادی) معروف شد، همو که مدرسه «فومبديته» را ساخت و کوشش شایانی را برای تحکیم و تقویت پایه های صداقت میان فارس و

یهود، انجام داد. اما این مدرسه، زمان زیادی آباد نماند؛ زیرا در ایام خراب این شهر (در سال ۲۵۹ میلادی) ویران شد.

مدرسه «نهرده» در آن زمان بر اساس نظام دانشگاه‌ها حرکت می‌کرد. دارای نظام دموکراتی و بر پایه قوانینی بود که شاگردان و ملت را (با هم) سود می‌رساند.

مدرسه - یا دانشکده - فومبدیته: واژه «فومبدیته» به معنای فم‌البداه (نام نهری در عراق) است. این شهر در نزدیکی «انبار» قرار داشت. در نواحی آن، حبر سموئیل فلکی، مدرسه‌اش را بنا کرد که از بزرگ‌ترین مدارس تلمود در عراق به شمار می‌آمد.

سپس این مدرسه پیشرفت کرد و با مدرسه «سورا» در تدبیر شئون یهود مشارکت جست.

سموئیل فلکی: افزون بر این، در شریعت یهود، بسیار خبره بود و نهایت توانش را در راه موفقیت آن به کار برد.

مدرسه - یا دانشکده - سورا: شهر «سورا» در کنار «حله» است و در کنار رود «نیل» [عراق] بنا شد و در قدیم به «نهر سورا» معروف بود. ابن‌سرابی‌ها آن را «صراه‌الاکبر» می‌نامیدند. حجاج بن یوسف ثقفی بار دیگر به حفر آن پرداخت.

در سورا گروه‌های زیادی از یهود پرورش یافتند. در گذشته این مکان، مقر «رأس الجالوت» بود ...

مدرسه سورا، مقام بالاتری از مدرسه «فومبدیته» داشت. رئیس آن

در مرتبه دینی و در انتخاب رئیس «جالیه» (اهل ذمه) دارای حق اولویت بود ...

مدرسه «سورا» و «فومبديته» شئون دین یهود را اداره می کردند؛ به ویژه در زمانی که عهد تلمود بابلی سپری شد ...

شهرت این دو مدرسه، در نواحی مسکونی انتشار یافت و در آداب زبان عبری، جایگاه بلندی را به دست آورد و رؤسای آنها مدت زیادی در تفاسیر دینی و معاملات دنیوی، مرجع شدند؛ به خصوص در روزگار شارحانی که به «سبورائیم» معروف بودند و فعالیت علمی آنها در «سورا» و «فومبديته» نزدیک ۵۰ سال (۵۰۰ - ۵۵۰ میلادی) ادامه یافت و مهم ترین کارشان تعلیق بر تلمود و تنظیم ابواب و هماهنگ ساختن فصول آن به شکل معروف امروزه بود. (۱)

اینها مشهورترین مدارس یهودی و مسیحی عراق اند. آنها را آوردیم تا از رهگذر آن بر اسامی مدارس که در اطراف «عین التمر» (از سمت انبار یا حلّه) بود پی ببریم و بانیان و مدرّسان آنها را بشناسیم؛ زیرا حُمران بن أبان در این منطقه اسیر شد و در مدرسه دینی یهود درس می خواند و این مدرسه - بر اساس قرآینی که در دست داریم - در اطراف ناحیه «کفل» بود.

پیدا است که پس از اسارت بابلی، یهودیت در «بابل» غلبه یافت و طبیعی است که مدارس یهودی در آن فراوان شود.

ص: ۲۳۳

بسا مدرسه ای که حمران در آن درس خواند ، مشابه مدرسه یهودی «سورا» یا «فومیدیه» بود .

همزیستی ادیان یهودی و مسیحی و مجوسی را در کنار هم انکار نمی کنیم . این ادیان ، خانه های عبادت را مکانی برای تعلیم و تربیت اولادشان ساختند و معابد و کنیسه ها<sup>(۱)</sup> (و نظایر آنها) در آن زمان برای این غرض فراهم آمد .<sup>(۲)</sup>

آری ، سرزمین های بین النهرین ، برای یهود و دیگر ادیان ، اهمیت فراوانی داشت ؛ زیرا گهواره تمدن ها بود .

به یهود و دیگران ، در جنگ های میان آنها و مجوس ، آزار و اذیت هایی رسید (به ویژه در شهر «نهرده» و مدرسه آن) لیکن دیری نگذشت که ارتباط دوستی شان را با فارس محکم کردند ؛ زیرا آنها هم پیمانانشان بودند و به دست آنها بود که از اسارت بابلی آزاد شدند .

پیش از این سخن «دُفال» (یکی از مستشرقان) گذشت که حبر یهودی ، سموئیل فلکی ، پایه های صداقت میان فارس و یهود را محکم ساخت .

به وسیله مادر شاپور دوم (ذو الأکتاف ، ۳۱۰ - ۳۷۹ میلادی) که نامش «أفرا هرمنز» بود ، به سلاله مالکه نزدیک شدند . این زن آنها را در شئونشان یاری رساند و نفوذ وی بر فرزند پادشاهش در به دست آوردن توجه شاپور دوم (که حدود ۷۰ سال حکومت کرد) به یهود اثر فراوانی داشت .

ص: ۲۳۴

۱- . کنائس جمع «کنیسه» می باشد . این واژه از فعل آرامی «کنش» یعنی جمع گرفته شده است . کنیسه ، معنای «مجمع» (محلّ گرد آمدن) را می رساند و به معنای محلّ نماز نصارا و یهود آمده است . برخی «کنیسه» را برای نصارا و «کنیس» را برای یهود قرار داده اند .

۲- . بنگرید به ، مدارس العراق قبل الإسلام : ۲۸ - ۳۱ .

در تواریخ مسیحی آمده است که یهود از این نفوذ بهره بردند تا کینه مجوس را بر مسیحی ها در مملکت ساسانی ، برانگیزند .  
مارسموئیل - رئیس مدرسه «نهرده» - نقش مهمی را در تحکیم بهبود روابط و ایجاد ریسمان صلح و دوستی میان فرس و یهود ، بازی کرد .<sup>(۱)</sup>

استاد احمد سوسه ، به آخمینی های فارس و چگونگی تعامل آنها با یهودیان بابلی اشاره می کند و می نویسد :

در بابل ، به شعائر دینی شان پرداختند و کاهنان آنها اعمال دینی شان را پی گرفتند .

کسانی بر این باورند که کنیس یهودی (به عنوان یک تجمّع تعبدی) از آثار تبعیدی [ یهودیان ] است .

از این تجمّع ها «کنیسه ها» مؤسّسات دینی یهود پدید آمد سپس تا پس از بازگشت اسیران بابل و ساخت هیکل از نو ، استمرار یافت ؛ زیرا دریافتند که این کنشت ها خدمتی را انجام می دهند که یهود بی نیاز از آن نیست .<sup>(۲)</sup>

### **ارتباط عرب با امپراطور روم و فارس**

پیش از اسلام دو امپراتور روم بیزانسی و فارس ساسانی وجود داشت . مرکز امپراتور بیزانس شهر «قسطنطیه» و پایتخت دولت ساسانی شهر «مداین» (تیسفون) بود .

ص: ۲۳۵

---

۱- . ملامح من التاريخ القديم ليهود العراق : ۱۵۶ .

۲- .



حکومت بیزانس تا غرب سرزمین شام (فلسطین و نواحی آن) ادامه می یافت

و فرمانروایی فارس سرزمین های عربی همچون عراق را در بر می گرفت . این دو امپراتوری با عرب همکاری داشتند .

مناذره لخمی [ آل منذر یا فرمانروایان حیره ] سپری برای دولت ساسانی در برابر غارات اعراب بابانی به شمار می آمدند ؛ چنان که غسانی ها [ آل جفنه یا ملوک شام ] امپراتور روم را از حمله های دشمنان حفظ می کردند .

پایتخت منازره ، شهر «حیره» بود . پس از درگذشت خسرو انوشیروان حکومت ساسانیان - اندک اندک - رو به ضعف نهاد ؛ چراکه پادشاهانی که پس از وی آمدند ، ظلم و ستم را در پیش گرفتند و اعرابی که با آنها همکاری می کردند از حکومت فارس فاصله گرفتند و از این رو ، اسلام آمد تا آنان را از ظلم شاهان ساسانی برهاند .

پیش از این مطلب ، بجاست نمایی اجمالی از فتوح عراق ارائه دهیم و اینکه این پیروزی ها چه زمانی آغاز شد و چگونه پایان یافت و حدود این مناطق کجاها بود .

فتح عراق با هجوم خالد بن ولید بر این سرزمین در سال ۱۲ هجری (آوریل ۶۳۳ میلادی) شروع شد و در سال ۱۹ هجری (۶۴۰ میلادی) با فتح نهاوند پایان یافت ؛ یعنی فتح عراق عرب و عراق عجم ، حدود ۸ سال طول کشید .

آنچه در این میان مهم است ، بیانِ ملابسات دخول خالد به عراق و مناطقی است که وی بر آنها گذشت ؛ چراکه عراق به سه قسم تقسیم شد :

ص: ۲۳۶

## ۱. منطقه غرب نهر فرات

این منطقه، منطقه صحرائی وسیعی است که تا جنوب امتداد دارد و چندین شهر را شامل می‌شود که مهم‌ترین آنها «حیره» (مرکز حکومت ماذره) است که قبایل لخم، آزد، نمر بن قاسط (و دیگر قبیله‌ها) در آن ساکن بود.

## ۲. منطقه عراق

این منطقه در جنوب مابین النهرین واقع است و از شمال به شمال «مدائن» (تیسفون) وصل می‌شود تا اینکه به «موصل» می‌رسد.

این منطقه به خاطر فراوانی آب، سبزی و خرّم بود و به انواع درختان و میوه‌ها رونق داشت و ساسانیان بر آن حکومت می‌راندند و عراقی‌های پیشین (بابلی‌ها، آشوری‌ها، اکدانی‌ها) در آن به سر می‌بردند و بیشتر ساکنان آن به زراعت می‌پرداختند.

## ۳. منطقه موصل و جزیره

این منطقه، قسمت شمالی ما بین النهرین است که عراقیان پیشین، فارس‌ها، گُردها، ارمنی‌ها و قومیت‌های دیگر در آن زندگی می‌کردند و تا نهر «شاپور» (که به دست فارس‌ها بود و بر دهانه آن شهر «قرقیسیا» ساخته شد) امتداد می‌یابد.

این منطقه نیز پُرمحصول و سرسبز بود و عرب پس از فتوح اسلامی در آن سکنا گزیدند.

سرزمین عراق از دو سو (سمت جنوبی و جنوب شرقی) فتح گردید، اما فتح منطقه موصل، از جنوب آن آغاز شد، لیکن به اتمام نرسید تا اینکه از سمت شمال - از سمت شام - کامل شد.

آری ، ساسانی ها ، شهر «مداین» را پایتخت خویش ساختند ؛ زیرا موقعیت ممتاز داشت و دارای آب و هوای معتدل و نهرهای فراوان بود .

نهر فرات ، حدّ فاصل [ مرز ] میان امپراتور فارس و بادیه عرب را تشکیل می داد ؛ زیرا کوه ها و نهرها و بیابان ها (و مانند آن) در آن دوران ، فواصل طبیعی و

جغرافیایی میان ممالک و دولت ها به شمار می آمدند .

این امر ، مانع راهیابی ساسانی ها به جانب غربی نهر فرات نیز نمی شد و این کار از طریق مناذره (کسانی که با ساسانی ها همکاری داشتند) صورت می گرفت .

قوای فارس ، در مناطق غربی فرات ، حضور مسلح و قوی داشت ، در پیرامون شهرهای آنجا (حیره ، عین التمر ، أنبار و ...) به جنگ های پراکنده ای در اینجا و آنجا دست می یازید .

این نیروهای جنگی به منزله قوای پشتیبان پادشاهان حیره بودند .

شهر حیره ، در سه مایلی جنوب کوفه در جایی که به آن «نجف» گفته می شود ، قرار داشت . گمان کرده اند که [ زمانی ] دریای فارس به آن متصل بود ... و گفته اند از آن رو این شهر «حیره» نامیده شد که «تُجّع اکبر» چون راهی خراسان شد ، سربازان ضعیف خویش را در اینجا بر جای نهاد و به آنها گفت : «حیروا به» یعنی در اینجا اقامت کنید .. (۱).

و گفته اند : «حیرنا» و «حیرتوا» در تواریخ سریانی در برابر واژه «عسکر» (لشکر و سپاه) نزد مسلمانان است و این کلمه به معنای «حضر» و «حاضر»

ص: ۲۳۸

---

۱- . معجم البلدان ۲ : ۳۲۹ ؛ تاج العروس ۱۱ : ۱۲۰ ؛ الحیره : ۹۹ و ۱۱۵ ، اثر یوسف غنیمه چاپ بغداد ، ۱۹۳۶م ؛ تاریخی مختصر الدول : ۱۴۸ ، اثر ابن عبری ، چاپ بیروت ، ۱۸۹۰م .

و «حاضر» است . از این رو ، بعضی از مستشرقان گمان کرده اند که «حضر» (نام مکان معروف در عراق) از این اصل عربی (یعنی از «حضر») گرفته شده است .<sup>(۱)</sup>

دکتر جواد علی ، می افزاید :

از وصف اهل اخبار حیره به دست می آید که این شهر از آب دور نبود و نهری آن را به فرات وصل می کرد ، بلکه به نظر می آید این نهر در حیره شعبه شعبه می شد و دسته ای از نهرها را در آن به وجود می آورد .

اما نواحی آن بر دریای نجف ، در کنار فرات بنا گردید و بسا مزارع حیره و املاک ثروتمندان آن ، بر ساحل دریا و کنار رود ، قرار داشتند .

از نهرهای حیره ، نهر کافر است . بعضی از اهل اخبار ، آن را نهر حیره می دانند .

تولد شهر کوفه در اسلام با اُفول ستاره شهر حیره رقم خورد ؛ زیرا مردم از آن شهر قدیم به شهر اسلامی جدید نقل مکان کردند و سنگ های حیره و قصرهای آن را در بنای کوفه به کار گرفتند .

این کار - بدون شک - به نابود شدن تاریخ این شهر جاهلی یاری رساند جز اینکه زمان درازی در دوران اسلامی - در هنگام فرسودگی - مقاومت کرد تا اینکه اجلش فرا رسید و در شمار شهرهای باستانی درآمد .<sup>(۲)</sup>

ص: ۲۳۹

---

۱- . بنگرید به ، المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام» ۳ : ۱۵۶ .

۲- . همان ، ص ۱۵۸ - ۱۵۹ .

و گفته اند: پادشاهان حیره - در واقع - کارگزاران ملوک فارس بودند و از خود جداگانه استقلال نداشتند، بلکه شاهان فارس مراقبانی بر ایشان می گماردند تا [مخفیانه] کارها و تصرفات و حتی نفَس ها [زندگی خصوصی] آنان را زیر نظر بگیرند.

بنابراین، ارتباط پادشاهان حیره با شاهان فارس - از نظر سیاسی و اقتصادی - انکارناشدنی است.

ابن حجر، آنجا که از «حیره» سخن به میان می آورد، می نویسد:

حیره در دست ملوک عربی بود که زیر نظر حکومت آل فارس قرار داشتند. پادشاه آنان - در آن روزگار - ایاس بن قبیصه طایی بود. پس از قتل نعمان بن منذر، حکومت این شهر را از زیر دست کسرا در اختیار گرفت. (۱)

چون «جنگ های رده» برای مسلمانان پیش آمد، مثنی بن حارثه بن سَیْلَمَه (شیخ قبیله شیبان که از قوی ترین قبایل در اطراف حیره بود) با قوای ساسانی فارسی موجود در آنجا درگیر شد.

این کشمکش برای مسلمانان این فرصت را پیش آورد که درباره فتح عراق از سمت حیره بیندیشند. ابوبکر - هنگامی که عیاض بن غنم برای فتح «دومه الجندل» رهسپار شد - به خالد بن ولید فرمان داد که سوی حیره برود.

خالد دریافت که فتح «دومه الجندل» کار آسانی نیست. برای آنکه به عیاض یاری رساند به او پیوست و در ۲۴ رجب سال ۱۲ هجری آن را فتح کرد، سپس

ص: ۲۴۰

به مدینه بازگشت و برای جنگ عراق، نیرو و تجهیزات آماده ساخت.

ما همه این طول و تفصیل را به خاطر ارتباط وضو به یک شخص یهودی (که رگ و ریشه فارسی داشت، در بلاد رافدین می زیست) آوردیم.

دینوری در الأخبار الطوال می نگارد:

خالد بر أنبار هجوم آورد و در «عین التمر» فرود آمد که از پایگاه های نظامی فارسیان به شمار می آمد. یکی از آنها تیری به عمرو بن زیاد بن حذیفه بن هشام بن مغیره زد و او را کشت و در همان جا دفن شد.

خالد اهل عین التمر را محاصره کرد تا اینکه بی امان آنها را پایین آورد، سپس گردن آنها را زد و زن و فرزندشان را اسیر ساخت.

از این اسیران، ابو محمد بن سیرین بود و حمران، غلام عثمان بن عفان. (۱)

در تاریخی یعقوبی (م ۲۸۴ ه) آمده است:

خالد بن ولید سوی شام حرکت کرد. چون به «عین التمر» رو نهاد، به گروهی از سپاهیان کسرا که «عقّه بن ابی هلال، نمری» فرمانده آنها بود، برخورد. آنان به دژ پناه بُردند، سپس به حکم خالد تن دادند. خالد گردن نمری را زد.

پس از آن خالد حرکت کرد تا اینکه به گروهی از بنی تغلب برخورد که هیدیل بن عمران سرکرده شان بود، او را پیش انداخت و گردنش

ص: ۲۴۱

رازد و اسیران فراوانی از آنها گرفت و آنان را به مدینه فرستاد .

و به کنیسه یهود مأموری را فرستاد و از آنها ۲۰ غلام [ پسر نوجوان ] گرفت و به انبار فرستاد .<sup>(۱)</sup>

در الکامل (اثر ابن اثیر) می خوانیم :

آن گاه سال ۱۲ هجری فرا رسید ... در محرم این سال ، ابوبکر خالد بن ولید را که در «یمامه» به سر می برد ، فرمان داد که سوی عراق حرکت کند .

و گفته اند : خالد از یمامه به مدینه آمد ، سپس ابوبکر او را سوی عراق روانه کرد . خالد به راه افتاد تا اینکه به «بانقیاء» و «باروسما» و «الیس» رسید و با اهل آن مصالحه کرد ... سپس حرکت کرد تا اینکه به «حیره» فرود آمد . اشراف حیره به همراه ایاس بن قبیصه طائی (که پس از نعمان بن مُنذر ، امیر حیره بود) پیش خالد آمدند . خالد آنها را به اسلام یا دادن جزیه یا جنگ فرا خواند . آنها جزیه را برگزیدند . خالد به [ پرداخت ] ۹۰ هزار درهم [ در سال ] با آنان مصالحه کرد و این اولین جزیه ای بود که در اسلام از فرس (از حیره و قریه هایی که خالد با اهل آنها مصالحه کرد) گرفته شد .

و گفته اند : ابوبکر به خالد امر کرد که کار را از «اَبَلَه» ... از «کاظمه» (کویت کنونی) شروع کند ...<sup>(۲)</sup>

ص : ۲۴۲

---

۱- تاریخ یعقوبی ۲ : ۱۳۳ .

۲- الکامل ۲ : ۲۳۸ .

در تاریخ ابن خلدون آمده است :

خالد آنچه را در قلعه بود به غنیمت گرفت و زن و فرزند آنان را اسیر ساخت و از بیعه (که همان کنیسه است) پسرانی را که انجیل می آموختند به اسارت درآورد و میان مردم آنها را تقسیم کرد .

از آنهاست : سیرین ابو محمّد ، نصیر ابو موسی ، حمران ، غلام عثمان .

خالد ، شخصی را به همراه خمس غنایم ، سوی ابوبکر فرستاد تا خبر این پیروزی ها را به وی برساند .<sup>(۱)</sup>

بکری (م ۴۸۷ هـ) در معجم ما استعجم به ارتباط میان فارس و عرب - پیش از اسلام - اشاره می کند ، می گوید :

در کنیسه عین التمر ،<sup>(۲)</sup> خالد بن ولید ، پسران عربی را یافت که در دست کسرا گرو بودند . اینان در شام و عراق مُتَفَرِّق شدند .

از آنهاست عالم نَسَّابه ، جدّ ابن اَبی اسحاق حضرمی نحوی و جدّ محمّد بن اسحاق (صاحب المغازی) .

و از اسیران عین التمر ، حسن بن ابی الحسن بصری و محمّد بن سیرین است ، دو غلام جمیله ، دختر ابو قطبه انصاری .<sup>(۳)</sup>

### فتح عراق و سقوط مناذره

آری ، خالد بن ولید ، از طریق «کاظمه» (که همان کویت امروزی است) به

ص : ۲۴۳

---

۱- . تاریخ ابن خلدون ۲ : ۸۲ .

۲- . مقصود از کنیسه در اینجا «کنیس» است که معبد یهود می باشد .

۳- . معجم ما استعجم ۱ : ۳۱۹ ؛ و به نقل از آن در عمده القاری ۷ : ۱۴۲ .



«أبله» (که اکنون در بصره واقع است) وارد عراق شد و از آنجا به «مذار» رفت که در استان عماره میان قلعه صالح و قرنه قرار دارد .

سپس خالد - برای بار دوم - به «أبله» (= بصره) بازگشت و از آنجا به «ولجه» رفت که در استان ناصریه (ذی قار ، در آن زمان) واقع است و بیشتر آن از اراضی مناذره بود .

خالد از ذی قار به «ألیس»<sup>(۱)</sup> سپس به «امغیشیا» (که دو منطقه میان ناصریه و سماوه اند) آن گاه به «حیره» ، پس از آن به «انبار» ، سپس به «عین التمر» ، بعد به «دومه الجندل» رفت و از آنجا سوی شام رهسپار شد .

وی بار دیگر از «دومه الجندل» به «نجف» سپس به «حیره» و «هیت» و «حدیثه» به عراق بازگشت و به اطراف «عانه» گذشت و با لشکرش در این مناطق می گردید .

خالد سرانجام از «حمص» سوی جزیره العرب رهسپار شد (مسیرهای خالد را در آخر کتاب ، روی نقشه شماره ۱ آورده ایم) .

آزاد سازی این شهرها ، دستاورد تحرک نظامی خالد بن ولید بود ؛ زیرا وی سوی عراق بیرون آمد ، از «مذار» گذشت . لشکریان مذار را پراکنده ساخت و از «نهر المرأه» گذشت . جابان فارسی با وی مصالحه کرد ، سوی «هرمزگرد» (ناحیه ای که در اطراف عراق بود) رفت آنجا را فتح نمود و به حیره درآمد . عبدالمسیح بن صلوبا غسانی ، پیش وی آمد و بر دادن جزیه با او مصالحه کرد .<sup>(۲)</sup>

ص: ۲۴۴

۱- . به همراه مثنی بن حارثه .

۲- . البدء والتاریخ ۵ : ۱۶۵ - ۱۶۶ .

باری ، از رهگذر این تحرّک ، دژها و پایگاه های نظامی موجود در آنجا - یا به زور یا با صلح - فتح گردید .(۱)

با سقوط عین التمر ، خالد بن ولید راه را برای سقوط نظامی دو دولتِ مناذره عربی و ساسانی فارسی هموار ساخت .

برای واریسی بیشتر این موضوع ، به ناحیه «عین التمر» (و توابع و ملحقات جغرافیایی آن) نگاهی می افکنیم چراکه در میان شهرهای مجاور اهمیت استراتژیک و موقعیت ممتاز داشت و نیز بدان خاطر که حُمران و رفقاییش در آن به اسارت درآمدند .

### عین التمر

عین التمر (که اکنون جزو آثار باستانی است) در فاصله ۹۲ کیلومتری غرب استان کربلا - میان «شفاتا» و «رحالیه» قرار دارد .(۲)

یاقوت حموی (م ۶۲۶ هـ) در معجم البلدان می نگارد :

عین التمر ، شهری نزدیک انبار در غرب کوفه است . در جایی که به آن «شفاتا» گویند . از این دو مکان ، خرماي خشک و تمر به دیگر شهرها صادر می شود . در این شهر - به راستی - خرما فراوان است .

این شهر در کنار بیابان قرار دارد و شهری قدیمی است که مسلمانان در زمان ابوبکر ، به دست خالد بن ولید (در سال ۱۲ هجری) فتح کردند . خالد با لشکرکشی (وبه زور) آن را فتح کرد . از این رو ، زنان آن را به اسارت درآورد و مردانش را کشت .

ص: ۲۴۵

---

۱- . البدایه والنهایه ۶ : ۳۴۲ - ۳۴۶ .

۲- . عین التمر علی طالب الشرقي : ۱۵ .

از اسیران این شهر ... حمران بن أبان ، غلام عثمان است .. (۱).

عین التمر ، یک پایگاه استراتژیکی مهمی به شمار می آمد که جنگ جویان فارس و روم - در طول دوران ها - به آن طمع داشتند و شهرت این شهر ، شاپور (پسر اردشیر) را برانگیخت با «نضیره» دختر «ضَیْرَن» (پادشاه حضر) (۲) در آن ازدواج کند .

این کار پس از سیطره شاپور بر شهر وی صورت گرفت که با باروهای بلند و طلسم های بازدارنده ، محافظت می شد . (۳)

دکتر جواد علی ، به این سخن اشاره دارد آنجا که می گوید :

انتخاب عین التمر از سوی وی ، رهنمون است بر اینکه در آن بنایی ملوکانه بود که صلاحیت داشت مکانی برای عروسی باشد . چقدر دژ اخیضر برای این کار سازماند بود ؛ چراکه به راستی قلعه ای شاهانه به شمار می آمد . (۴)

بنابراین ، شهر عین التمر ، شهری قدیمی است و این قلعه نیز قدیمی می باشد و به ماقبل اسلام برمی گردد . شاید دژی که خالد بن ولید فتح کرد همین قلعه باشد ؛ زیرا در نزدیکی عین التمر قرار داشت .

ص: ۲۴۶

۱- . معجم البلدان ۴ : ۱۷۶ .

۲- . حضر ، قلعه و دژ بزرگی بود که ساطری ها در کنار فرات آن را - در برابر تکریت - بنا کردند . شاپور فرزند اردشیر پس از دو سال (و گفته اند چهار سال) محاصره ، آن را فتح کرد و این کار با همکاری «نضیره» دختر ساطری ها صورت گرفت (بنگرید به ، الکامل فی التاريخ ۱ : ۲۹۷ - ۲۹۸ ؛ البدایه والنهایه ۲ : ۱۸۱ - ۱۸۲) .

۳- . برای آگاهی بیشتر بنگرید به ، معجم البلدان ۲ : ۲۶۷ - ۲۶۹ ؛ الروض الأنف ۱ : ۱۵۲ - ۱۵۵ .

۴- . موسوعه العتبات المقدسه ۸ : ۳۰ به نقل از جواد علی .

## اشاره

عین التمر در آن زمان توابع زیادی داشت که مهم ترین آنها عبارت بودند از :

### ۱. شفاثا

شفاثا، در جنوب شرقی «عین التمر» واقع بود. در راهی که اکنون به «کربلا» می انجامد و ۲۵ کیلومتر از «عین التمر» فاصله دارد و در ۶۷ کیلومتری سمت غربی کربلا قرار دارد. (۱)

### ۲. نقیره

نقیره، قریه ای در نزدیکی «عین التمر» بود.

حموی در معجم البلدان درباره «نقیره» می نویسد :

در یکی از آبادی های عین التمر که «نقیره» گفته می شد، در کنیسه ای کودکانی را یافتند که نوشتن می آموختند. در میان آنان، حُمران - غلام عثمان - وجود داشت. (۲)

### ۳. غزه

غزه در سمت راست «عین التمر» بود. مکانی که طبری آن را یادآور می شود و می گوید :

ابن هبیره از «نهر سعید» سرازیر شد تا اینکه در غزه عین التمر فرود آمد. (۳)

ص: ۲۴۷

---

۱- عین التمر: ۵۳.

۲- معجم البلدان ۵: ۳۰۱؛ در «تاریخ دمشق ۲: ۸۲» آمده است: در کنیسه یهود کودکانی را یافتند ...

۳- تاریخ طبری ۴: ۲۹۰.

این دژ در فاصله ۵۰ کیلومتری غرب کربلا و ۱۷ کیلومتری شفاثا(۱) و ۴۲ کیلومتری سمت شرقی «عین التمر» قرار داشت .

لویس ماسینیون در کتاب بعثه إلى العراق آن را این گونه وصف کرده است :

موقیعتُ أخضر از بهترین و عالی ترین پایگاه هاست ؛ به خاطر بنای قلعه ای در آنجا ...

أخضر بهترین حفاظ ها [ سپرهای امیتی ] را در ناحیه ای واقع در مرز صحرا داشت ...

نهرهایی که از فرات می آمد در آن جاری بود . اطراف أخضر را بیشه ها و نزارهای فراوانی در بر می گرفت .(۲)

دکتر مصطفی جواد ، سپس به حصن أخضر می پردازد که همان دژ شهر از میان رفته «عین التمر» است .(۳)

به گمان زیاد ، قصر أخضر همان قصری است که شاپور در آن با نصیره (دختر ضیزن) عروسی کرد .

ص: ۲۴۸

---

۱- . عین التمر : ۱۹۶ . حصن أخضر به نام قصر أخضر نیز معروف است ؛ زیرا عرب در بناهای محکم آن که بزرگانشان آنها را برافراشتند پناه می گرفت و در زمان خطر ، جاهای دفاعشان بود و به آنها «قصور» می گفتند . عرب فرات - همواره - بر جاهای مقاومی که در صحرا برپا بود ، واژه «قصر» را به کار می برد ؛ زیرا این مکان ها (مانند : قصر أخضر و قصر العین در ناحیه عین التمر) برای جلوگیری از غارت های مهاجمان بود (بنگرید به ، المفصل فی تاریخ العرب ۵ : ۲۹۶) .

۲- . بنگرید به ، بعثه إلى العراق : ۲ .

۳- . موسوعه العتبات المقدسه ، قسم کربلاء ۱ : ۲۶ ، ۲۷ ، ۳۰ .

پوشیده نماند که بیشتر ساکنان عین التمر در آن زمان عرب بودند . دو قبیله «عنزه» و «طی» غالب آنان را تشکیل می دادند .(۱)

همین امر ، عُمر بن خطّاب را برانگیخت تا آن را «قریه العرب» بنامد .(۲)

نیز اقوام دیگری (از فرس و غیر آنها) در عین التمر بودند که به شکل گروه های کوچکی در نواحی اطراف آن پراکنده یافت می شدند .

اما در قریه ها و نواحی تابعه عین التمر ، مخلوطی از «نبط» و «عرب» سکنا داشتند و شغلشان کشاورزی و دامداری بود . بیشتر ساکنان این آبادی ها را نبطی ها تشکیل می دادند . درباره نبط گفته اند : آنان از عرب بودند و گفته شده است که آنها ربطی به عرب ندارند و ریشه شان از اقوام قدیمی است که در مابین النهرین ساکن بودند .(۳)

### فتح عین التمر

پس از آنکه خالد بن ولید از فتح انبار فارغ شد ، سوی فتح عین التمر رهسپار گردید ؛ زیرا عین التمر در بلاد رافدی ها موقعیت استراتژیک داشت و عرب با فرس همکاری می کردند و سپاه فرس که در آن ناحیه مرزبانی می داد ، ساز و برگ لازم را برای جلوگیری از هجوم اعراب فراهم می آورد .

عقه بن اَبی عَقّه - عربی که با فرس همکاری می کرد - از حصنی که در راه سپاه

ص: ۲۴۹

---

۱- تاریخ ابن خلدون ۲: ۳۵۹؛ بنگرید به ، المفصل فی تاریخ العرب ۵: ۲۹۲ .

۲- المعرفه والتاریخ فسوی ۳: ۳۱۲ . در این مأخذ آمده است : فرزندان «عبد ربّه بن زیتون» که در بیت المقدس اند ، از این اسیران اند .

۳- بنگرید به ، المعرفه والتاریخ ۳: ۱۰ و ۱۵ یا جلد ۵ ، ص ۱۰ و ۱۵ در چاپ دیگر) .

اسلام واقع بود (و نزد مورخان به نام «حصن عین التمر» معروف است)<sup>(۱)</sup> با گروه فراوانی از قبایل نمر بن قاسط و تغلب و ایاد ، برای رویارویی با خالد بیرون آمد و به منطقه ای رسید که از حصن مذکور به اندازه نیم روز راه<sup>(۲)</sup> ، فاصله داشت ، در راهی که به «کرخ بغداد» (معروف به «راه کرخ») می انجامید <sup>(۳)</sup>.

در روایت سیف آمده است که :

عَقَّه به مهران گفت : عرب جنگ با عرب را بهتر می داند ، ما را با خالد واگذار .

مهران گفت : راست گفتی ، به جانم سوگند شما به جنگ عرب داناترین (مثل ما که سازوکار جنگ با عجم را بهتر بلدیم) بدین ترتیب وی را فریفت و سپر خود ساخت و گفت : این گوی و این میدان ، اگر به ما نیاز یافتید ، کمکتان می کنیم <sup>(۴)</sup>.

ص: ۲۵۰

---

۱- این حصن به نام «حصن عین التمر» مشهور بود از باب نسبت به شهر عین التمر که در نزدیکی آن قرار داشت لیکن بلاذری هنگام ذکر «عین التمر» این حصن را «قصر شاپور» می نامد (بنگرید به ، فتوح البلدان : ۲۵۰) .

۲- این جمله ، ترجمه عبارت «مقدار روحه او غدوه» است . مؤلف در پی نوشت می آورد : «غَدَوَه» از اوّل روز تا ظهر و «رَوْحَه» بعد از ظهر است [ مقصود از ] غدوه در اینجا حرکت در صبح است . و گفته اند : «غُدَوَه» از صبح تا طلوع خورشید است . غدو و رواح ، در همه روز به کار رفته است . بنگرید به ، مشارق الأنوار ۲ : ۱۲۹ . به نظر می رسد مقصود اندازه مسافتی است که انسان در نصف روز پیاده یا سواره - رفت و برگشت - می پیماید و در پرتو آن مسافت تعیین می شود [ گویند : یک روز راه یا سه روز راه یا نصف روز راه یا ... ] .

۳- بنگرید به تاریخ طبری ۲ : ۳۲۴ .

۴- تاریخ طبری ۳ : ۳۷۶ ؛ تاریخ ابن اثیر ۲ : ۲۶۹ .

لشکر ایران تحت فرمان بهرام چوبین (همو که عقیه به وی پشت گرم بود) برای جنگ با خالد بیرون نیامد، بلکه در حالت آماده باش در درون قلعه، به انتظار سرنوشت جنگ خالد و عقیه، باقی ماند.

چون خبر شکست عقیه و سپاه وی به مهران رسید، از دژ فرود آمد و گریخت و آنجا را وانهاد. بازمانده های نصاری اعراب [ که از جنگ شکست خورده جان سالم به در بردند: نمر، تغلب، ایاد ] به قلعه بازگشتند، آن را باز یافتند، در آن وارد شدند و پناه گرفتند.

خالد آمد و گرداگرد آنها حلقه زد و به شدت آنان را محاصره کرد.

چون این حال را دیدند، خواستار صلح شدند. خالد صلح را نپذیرفت مگر اینکه به حکم او تن دهند.

آنان به حکم خالد تن دادند. خالد آنها را در غل و زنجیر کرد و قلعه تسخیر شد.

سپس خالد دستور داد گردن عقیه و کسانی را که با او اسیر شدند و آنها که به حکم وی تن دادند - همه را - بزنند و این کار صورت گرفت. (۱)

خالد همه آنچه را در قلعه بود به غنیمت گرفت و در کنیسه ای که در حصن بود چهل نوجوان را یافت که انجیل می آموختند و درش بسته بود. خالد در کنیسه را شکست و آن پسران را میان فرماندهان و غنیمت گیران تقسیم کرد. حمران از خمس غنایم به عثمان رسید.

ص: ۲۵۱

---

۱- در «المحبر: ۴۷۹ - ۴۸۰، ابن حبیب بغدادی» آمده است: خالد در عین التمر در حالی که قصد رفتن به شام را داشت، عقیه بن چشم بن هلال نمری را دار زد، ذریه شان را اسیر ساخت و جنگ جویان آنها را کشت. از این اسرا، سیرین ابو محمد بن سیرین بود و حمران غلام عثمان.



و از این غلامان بود سیرین (پدر محمد بن سیرین) که انس بن مالک او را گرفت .

و گروه دیگر از موالی گرفته تا اشخاص مشهور ، که خدا به آنها و ذریه شان خیر را اراده کرد .<sup>(۱)</sup>

در الأخبار الطوال می خوانیم :

خالد در عین التمر سرداری از عرب را - که هلال بن عقبه نامیده شد - کشت و به دار آویخت . وی از نمر بن قاسط بود .

و به قبیله ای از بنی تغلب و نمر گذشت ، بر آنان شیخون زد [ از آنها ] کشت و غنیمت گرفت تا اینکه به شام رسید .<sup>(۲)</sup>

### سقوط حصن

بیشتر منابع متفق اند بر اینکه معرکه حصن ، نبرد شدیدی میان مسلمانان و اصحاب عقیه بن ابی عقیه بود و با سقوط حصن ، عین التمر سقوط کرد . از این روست که غالب اسیرانی که خالد اسیر ساخت ، از درون قلعه است .

عین التمر و مناطق اطراف آن ، پس از فتح حصن ، مقاومت نکردند یا ننجکیدند ، بلکه با صلح تسلیم شدند . حال دیگر شهرهایی که خالد بر آنها گذشت و پس از درگیری اندکی تسلیم شدند ، چنین است . از این رو ، قواعد

ص: ۲۵۲

---

۱- تاریخ طبری ۲: ۳۲۴؛ المنتظم ۴: ۱۰۷؛ الکامل فی التاریخ ۲: ۲۴۶؛ البدایه والنهایه ۶: ۳۴۹ - ۳۵۰؛ عمدہ القاری ۷: ۱۴۲؛ الروض المعطار حمیری: ۴۲۳. بند پایانی این سخن «وجماعه آخرون من الموالی إلى آخرین من المشاهیر...» (و گروه دیگر...) از «البدایه والنهایه» است .

۲- . الأخبار الطوال : ۱۱۲ .

اسارت (اسارت زن و فرزند جنگ جویان یا کسانی که جنگ جویان را یاری رساندند) در آنها به اجرا درنیامد. (۱)

مؤید این ادعا این است که در لابلای کتاب های تاریخ به چیزی دست نمی یابیم که به وجود عملیات اسارت دسته جمعی (در شهرهایی که سپاه مسلمانان به فرماندهی خالد فتح کرد و از کاظمه شروع شد تا اُبُلّه، مَذار، وَلَجَه، اَلَّیس، اَمَغِیشِیا، حیره، اَنبار) رهنمون باشد مگر آنچه در حصن عین التمر رخ

داد.

زیرا بیشتر مورخان اتفاق نظر دارند که اولین اسیرانی که از سمت شرق وارد مدینه گشت، اسیران عین التمر بود (نه از ناحیه دیگر). (۲)

این امر بیان می دارد که آنان بدون جنگ تسلیم خالد شدند بر خلاف کسانی که مقاومت ورزیدند تا اینکه در حصن به اسارت درآمدند؛ چراکه جزو فرزندان جنگ جویان بودند.

شایان تأکید است که طبیعت جنگ هایی که خالد ضد سپاه ایران و یاوران عربشان - هنگام ورود به عراق - راه انداخت، به روش هجوم سریع، حمله و

ص: ۲۵۳

- ۱- آنچه را بلاذری در «فتوح البلدان: ۲۴۹» روایت می کند به قوت این دیدگاه را پشتیبانی می کند؛ چراکه می نویسد: گفته اند: خالد با اهل عین التمر صلح کرد و این اسیران در کنیسه ای در یکی از نواحی یافت شد.
- ۲- تاریخ طبری ۲: ۳۲۹؛ التحفه اللطیفه ۲: ۴۴۸؛ تاریخ بغداد ۱: ۲۱۶؛ مشاهیر علماء الأمصار: ۲۲۲؛ المنتظم ۸: ۱۵۷؛ التمهید ۳: ۲۲۲۴۰؛ تاریخ دمشق ۲: ۸۷ (و جلد ۱۵، ص ۱۷۵)؛ تهذیب الکمال ۷: ۳۰۲ (و جلد ۲۴، ص ۴۱۱)؛ سیر اعلام النبلاء ۷: ۳۵؛ الوافی بالوفیات ۱۳: ۱۰۳؛ معجم الأُدباء ۵: ۲۱۹. کسانی خلاف این را آورده اند، لیکن سخنان آنها در برابر آنان که قائل اند اسیران حصن عین التمر، نخستین اسیرانی اند که در عهد ابوبکر وارد مدینه شد، پایدار نمی ماند.

فرار و عدم استقرار در یک جا ، نزدیک است . این نوع از جنگ میان قبایل عرب متداول بود با این تفاوت که :

به سيطرة بر منطقه درگیری از جانب طرف پیروز اکتفا می شد و این کار با تعیین شخصی بر آنها از رجال همان منطقه (به جای تهی ساختن شهر از ساکنان پس از پایان جنگ) صورت می گرفت .

این را در درگیری هایی که خالد در فتح عراق انجام داد ، می نگریم ؛ زیرا حالت های اسارت گرفتن یا اسیر ساختن را در این مناطق (که خالد فتح کرد) نمی بینیم مگر در حصن عین التمر .

این امر اثبات می کند که رویارویی ها میان اطراف درگیر در اولین شهرهایی که خالد به آنها گذشت ، سریع و برق آسا بود و در نهایت به صلح یا عقب نشینی طرف زیان دیده (بت پرست ها و اهل کتاب یا دیگران) برای جنگ ضد مسلمانان در جای دیگر ، می انجامید .

معنای این سخن آن است که اهل این شهرها پایداری نمی کردند و تا آخر به حفظ سرزمینشان نمی پرداختند ، برخلاف آنچه در جنگ عقه و افرادش با خالد و لشکرش روی داد تا اینکه به تسلیم همه کسانی که در حصن عین التمر به سر می بردند ، انجامید .

این شیوه جنگی (حمله و گریز) در پنج درگیری از هشت جنگ خالد به کار گرفته شد ، هرگاه معرکه عین التمر را هشتمین آنها بشماریم .

و حتی در سه جنگ باقی مانده از این هشت کارزار ، ثابت نشده است که خالد به اسارت گرفت یا جنگ جویان یا ذریه آنها را (یا کسانی که آنها را یاری

رساندند) به اسارت درآورد مگر در معرکه حصن (حصن عین التمر) که در آن افراد به اسارت درآمدند .

اما شهر عین التمر با صلح فتح شد .(۱) این سخن ، نزد مورخان مشهور است .

مؤید این مطلب ، کوتاهی فاصله زمانی جنگ های خالد است که در کمتر از یک سال به دست آمد . خالد در همه این نواحی (که در امتداد نهر فرات قرار داشتند و از «کاظمه» شروع می شد و به «فراض» سوریه امروزی ، جای تلاقی نهر خابور به فرات در بخش «دیر الزور» پایان می یافت)(۲) در این مدت کوتاه جنگید . اگر فتح آنها به صورت صلح میان خالد و اهالی این مناطق نبود ، امکان نداشت بتواند این اراضی را نگه دارد .

اما ابن عساکر (م ۵۷۱ هـ) در تاریخ دمشق به اسناد از ابن اسحاق ، در سبب یورش ابوبکر به عین التمر روایت می کند ، می گوید :

عمرو بن عاص ، پس از قتل خالد بن سعید بن عاص ، به ابوبکر

ص: ۲۵۵

۱- . محمد بن آدم بن یحیی در «کتاب الخرائج : ۵۴» می گوید : به ما خبر داد اسماعیل ، گفت : برای ما حدیث کرد حسن ، گفت : برای ما حدیث کرد یحیی ، گفت : برای ما حدیث کرد حسن بن صالح ، از أشعث ، از شعبی که گفت : خالد بن ولید با اهل حیره و عین التمر ، صلح کرد و این کار را به ابوبکر نوشت ، وی آن را اجازه داد . یحیی می گوید ، به حسن بن صالح گفتم : آیا با اهل عین التمر مانند اهل حیره صلح شد چیزی برعهده خودشان بود نه بر زمین هاشان ؟ گفت : آری بنگرید به ، فتوح البلدان : ۲۴۹ ؛ تاریخ بغداد ۱ : ۱۵ .

۲- . در محرم سال ۱۲ هجری ، کاظمه فتح شد و در صفر سال ۱۲ هجری «مذار» ، «وَلَجَه» ، «الُّیس» ، و «امغیشیا» فتح گردید . میان صفر و ذی القعدة همین سال ، «أنبار» ، «عین التمر» ، «دومه الجندل» ، «حصید» ، «خنافس» ، «مصیخ» ، «ثنی» ، «رُضاب» و «فراض» فتح شد . بنگرید به ، تاریخ طبری ۲ : ۳۱۰ و ۳۱۲ و ۳۱۵ و ۳۲۰ و ۳۲۶ ؛ الکامل فی التاریخ ۲ : ۲۳۸ ؛ تاریخ ابن خلدون ۲ : ۵۰۸ .

نامه نوشت و از وی یاری خواست .

ابوبکر به خالد بن ولید - که در حیره بود - نامه نوشت و به او فرمان داد که با افراد نیرومند سپاهش اهل شام را یاری رساند و سوی آنها رهسپار شود و بر افراد ضعیف سپاه ، شخصی از آنان را بگمارد .

چون نامه ابوبکر به دست خالد رسید ، گفت : این ، کار «أعیسر بن أمّ شمله» [ یعنی عمر بن خطاب ] است . خوش نداشت فتح عراق به دست من صورت گیرد [ من را به شام فرستاد و عمرو بن عاص را میدان داد ] .

خالد بر ضعفا (افراد ضعیف سپاه) عمیر بن سعد را گماشت و بر قسمت هایی از عراق که مسلمان شدند (و بر حیره و قریاب و خراج آن) مثنی بن حارثه شیبانی را به جای خود نشانید .

سپس به راه افتاد تا اینکه در عین التمر فرود آمد و بر اهل آن شیبخون زد و دژهای آن را (که در آن جنگ جویان کسرا قرار داشتند و کسرا آنها را در آنجا نهاد) محاصره کرد تا اینکه آنان را به زیر کشید و گردنشان را زد .

از عین التمر افراد فراوانی را به اسارت گرفت و سوی ابوبکر فرستاد ...

در کنیسه یهود ، در یکی از قریه های عین التمر (که «نقیره» نام داشت) کودکانی را یافت که کتابت می آموختند . در میان آنها حُمران بن أبان ، غلام عثمان بود .<sup>(۱)</sup>

ص: ۲۵۶

احتمال قوی می رود که در این عبارت تساهل هست و قلعه در «نقیره» بود و مقصود از جنگ در «عین التمر» همین قلعه و دژ است (نه غیر آن) چراکه یاقوت حموی می نگارد :

در کنیسه ای در یکی از قریه های عین التمر (که «نقیره» گفته می شد) کودکانی را یافتند که کتابت می آموختند . در میان آنها حرمان ، غلام عثمان وجود داشت .(۱)

وی جنگی و اسارتی جز این را ذکر نمی کند .

آری ، کوروش چون شهر بابل را اشغال کرد و امپراتور کلدانی را از بین بُرد ، فارسیان سکونت در نواحی مختلف عراق را آغازیدند که تا ساحل شرقی نهر فرات (نه غربی آن) گسترش یافت .

نیز عرب عربستان ، پس از فتح عراق ، چون زمین های آن را سرسبز و فراوانی نهرها و آب ها را در آن دیدند ، برای سکونت بدانجا آمدند و دیار ربیعہ ، دیاربکر ، دیار مُضَر (و مانند آن) را بنیان نهادند .

فرس در بلاد رافدی ها نزدیک به هشت قرن حاکم بود . سرانجام با سقوط امپراتور ساسانی در سال ۱۴ هجری ، به دست مسلمانان این حکومت پایان یافت .

در میان این قومیت ها و ادیان ، کسانی به عنوان عبادت و نظافت پاها را می شستند و بعضی از آنها (مانند صابئی ها) نزدیک نهرها زندگی می کردند ؛ زیرا آیین های دینی شان به آب وابسته بود .

ص: ۲۵۷

فرقه ای از صابئی ها «مُعَسَلَه» نامیده می شد. (۱).

صابئی ، قبل از نماز پیش نهر می رود و می گوید : «ابرخ یرد نه ربه ادمیه هی» یعنی خجسته باد یردنه بزرگ آب ، مایه حیات ...

و پیش از آنکه به آب نزدیک شود ، کمر بندش را می بندد ، سپس دستانش را می شوید و صورت را سه بار می شوید ، آن گاه آب به دست می گیرد و انگشتان دست راستش را جمع می کند و بر پیشانی (از آغاز شقیقه راست تا انتهای شقیقه چپ) می کشد . پس از آن ، سبابه را سه بار در آب فرو می برد ، سپس گوش هایش را پاک می کند و به شستن زانو ها و ساق های پا دست می یازد ، آن گاه سه بار با دست راست مضمضه می کند و آب را به سمت چپ بیرون می اندازد ، سپس سه بار زانو هایش را می شوید ، پس از آن ، ساق ها را سه بار می شوید و در حالی که دو دستش با هم درازند و کف دست ها به طرف زمین است ، انگشتانش را در نهر فرو می برد و در پایان دو بار پای راست و یک بار پای چپ را در آب فرو می برد و قبل از هر کدام از این اعمال (که گذشت) دعایی می خواند .

نیز یهود پاهایشان را می شستند .

از این خاستگاه ، بعید به نظر نمی رسد که وضویی که حُمران (= طویدا یهودی) بدان فرا می خواند ، وضوی غیر اسلامی باشد ؛ چراکه با وضوی یهود و

ص: ۲۵۸

---

۱- . مغتسله ، اقوام فراوانی در نواحی «بطائح» اند . صابئه بطایح به شست و شو اعتقاد دارند و همه آنچه را می خورند می شویند ، رئیس آنها به «حسیس» معروف است ... شیلی بن فرح از مغتسله بود جز اینکه با آنها مخالفت می ورزید ، لباس نیکو می پوشید و غذای لذیذ می خورد و به مذهب یهود گرایش داشت و بدان معتقد بود الفهرست : ۴۷۷ ، اثر ابن ندیم . ابن خلدون می گوید : دین نبط ؛ این دین ، بدعت صابئه است (تاریخ ابن خلدون ۲ : ۳۸) .

جغرافیای وادی رافدین و فراوانی آب در آنجا سازگار است، نه با جزیره العرب.

دکتر گُرد علی، از یک نسخه خطی از کاهنان طایفه سامری در «نابلس» متن زیر را حکایت می کند:

و اما وضو:

وضو گیرنده، نخست دستانش را می شوید و هرگاه از اصحاب کار با دست باشد [مانند: کارگر، کشاورز و ...] دستانش را تا آرنج و بازوها سه بار می شوید، سپس سه بار مضمضه و استنشاق می کند، آن گاه صورتش را می شوید و گوش هایش را سه بار مسح می کشد و در نماز، تورات را به زبان تلاوت می کند.. (۱).

در البدء والتاریخ اثر احمد بن سهل بلخی (م ۳۲۲ هـ) (۲) شرایع یهود ذکر شده است، در آن می خوانیم:

و اما وضوی یهود و غسل آنان، مانند طهارت مسلمانان - یکسان - است - جز اینکه در آن مسح سر وجود ندارد و نخست پای چپ را می شویند.. (۳).

در تورات، سفر خروج (اصحاح ۳۰، آیه ۱۸ - ۲۱) آمده است:

«و خداوند به موسی بدین مضمون فرمود (۱۸) که حوض برنجینی برای شست و شو و پایه هایش را نیز از برنج بساز و آن را در میان

ص: ۲۵۹

---

۱- . خطط الشام ۶: ۲۱۹ .

۲- . قول دیگر این است که این کتاب، اثر مطهر بن طاهر مقدسی م ۵۰۳ هـ است .

۳- . البدء والتاریخ ۴: ۳۶ .



چادر جماعت و مذبح بگذار و بر آن آب بریز (۱۹) و هارون و پسرانش دست ها و پای های ایشان را در آن شست و شو نمایند (۲۰) هنگامی که به چادر جماعت در آیند با آب شست و شو نمایند مبادا که بمیرند و یا اینکه هنگام آمدن ایشان به مذبح ، به خصوص خدمت سوزانیدن هدیه آتشین به خداوند (۲۱) و دست ها و پای هایشان را شویند تا آنکه نمیرند و این از برای او و ذریه اش در قرن های ایشان قانون ابدی باشد (۲۲)». (۱)

و در سفر خروج (اصحاح ۴۰، آیه ۳۰ - ۳۱) می خوانیم :

«و حوض را در میان چادر جماعت و مذبح قرار داد و آب را جهت شست و شو بر آن ریخت (۳۱) و موسی و هارون و پسرانش دست ها و پای های ایشان را در آن می شستند (۳۲) و هنگامی که به چادر جماعت در می آمدند و وقتی که به مذبح نزدیک می شدند ، شست و شو می نمودند به نهجی که خداوند به موسی امر فرموده بود (۳۳)». (۲)

از آنجا که دریافتیم بی شک و شبهه ، حُمران یهودی بود ، وضوی حُمران نیز با روحیه وی و روحیات عثمان که به نظافت حساسیت داشت و به یهودیت متهم شد ، سازگار می افتاد ؛ چنان که شستن پاها - که عثمان بدان فرا می خواند - با وضوی ادیان سرزمین های مابین النهرین هماهنگ بود .

ص: ۲۶۰

---

۱- . کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید ترجمه فاضل خان همدانی ، چاپ سوم ، ۱۳۸۸ ، ص ۱۶۱ .

۲- . همان ، فصل چهارم ، ص ۱۸۳ .

این ادعا پس از آگاهی به نزدیک بودن حُمران با فُرس (که به نظافت اهمّیت می دادند) و زندگی با ایشان ، ثابت می شود .

اطلاع بر مکان هایی که فُرس در آنها یافت می شد و شناسایی سران آنها و پیمان هایی که میان آنان و عرب برقرار بود ، امور فراوانی را روشن می سازد که در ملابسات احکام شرعی - از جمله وضو - بر مردم پوشیده مانده است .

به اسیران «عین التمر» باز می گردیم تا به گرایش های آنها پی ببریم و اینکه بیان این موضوع تا چه اندازه ما را در این بحث یاری می رساند .

### اسیران فتح عین التمر و شمار آنها

از آنجایی که راوی وضوی غَشَلِی از عثمان ، از اُسرای عین التمر است و در این شهر اقوامی می زیستند که دین های مختلف داشتند (عرب ، فارس ، یهود ، نصارا ، مجوس ، صابئی و ...) و آمیختن این ادیان و قومیت ها با هم و آوردن این اسیران به حجاز ، در آینده جزیره العرب اثر می نهاد ، باید شمار آنها را بشناسیم و به نقش آنها و فرزندان و نوه هاشان در ساختار خلافت اسلامی - بعدها - پی ببریم .

زیرا شناخت اجمالی سیره و تاریخ اینان ، افق های سیاسی و تاریخی و اجتماعی فراوانی را به روی ما می گشاید .

همه این امور را به عنوان مقدمه شناخت حال حُمران بن ابان (راوی وضوی عثمان) و ارسی می کنیم ؛ چراکه شخصیت حمران و اهمّیت وی ، از شخصیت ساختگی عبدالله بن سبا (یا از مبالغه ای که در وی شده است و بیش از حد بادش کرده اند) به مراتب بالاتر است .

حمران به همراه دسته ای از بافرهنگ های اهل کتاب اسیر شد که خواندن و نوشتن می دانست (بلکه علوم دیگر را می شناخت) پیداست که این افراد برای اسلام تازه نفس ، خطر جدی به شمار می آمدند .

به این مطلب دست یافتیم که عملیات اسیر سازی ، دو گونه انجام یافت :

بخشی از آن از داخل قلعه صورت گرفت .

شمار دیگری از افراد ، از کنیسه ها و معابدی اسیر شدند که در «حصن» (دژ) وجود داشت یا به آن نزدیک بود (چنان که در متن یعقوبی آمد). (۱)

این امر رهنمون است به اینکه خالد آنان را در «حصن» اسیر نکرد ، بلکه به کنیسه ای که یهود داشت لشکر فرستاد و از آنها بیست غلام گرفت .

لیکن طبری بیان می دارد که این نوجوانان که به اسارت درآمدند ، در حصن اسیر شدند و نزد فرس گروگان بودند .

طبری (م ۳۱۰ هـ) می نگارد :

خالد گردن همه کسانی را که در حصن بودند ، زد و کلّ کسانی که حصن آنها را در بر داشت ، اسیر ساخت و آنچه را در آن بود به غنیمت گرفت .

در کلیسای ایشان ، چهل نوجوان را یافت که انجیل می آموختند . آنان در جایی در بسته بودند . خالد در را شکست و پرسید : شما کیانید ؟ گفتند : ما گروگانیم . خالد آنان را در میان اهل بلاد تقسیم کرد .

ص: ۲۶۲

از این غلامان بود :

۱. ابو زیاد ، غلام ثقیف .

۲. حُمران ، غلام عثمان .

۳. نصیر ، ابو موسی بن نصیر .

۴. سیرین ، پدر محمّد بن سیرین .

۵. ابو عُمَرَه ، جدّ عبدالله بن عبدالأعلى (شاعر). (۱)

این عبارت که «ووجد فی بیعتهم» (در کلیسای ایشان غلامانی را یافت) اشاره است به اینکه یهود مکانی داشتند که در آن کتاب مقدّس را یاد می گرفتند .

خلیفه بن خِیاط عصفری (م ۲۴۰ هـ) از ابو عُیَیْده و علی بن محمّد (و دیگران) سخنی را روایت می کند که دلالت دارد شمار آنها بیش از ۲۰ نوجوان بود .

وی می نویسد :

خالد بن ولید به «عین التمر» آمد و ایشان را محاصره کرد تا اینکه به حکم خالد تن دادند . خالد کشت و اسیر ساخت ... در گروهی که شمارشان به ۴۰ تن می رسید ، خوش ندارم نامشان را بیاورم . (۲)

در اینجا این سؤال به ذهن می آید که : چرا خلیفه بن خِیاط ذکر اسامی اسیران را نمی پسندد ؟ آیا بدان خاطر است که آنان بعدها به مناصب مهمّی در خلافت اسلامی بالا-رفتند و ذکر نامشان ، مکانت آنان را برای ایشان خدشه دار می ساخت یا موضوع چیز دیگری است ؟

ص: ۲۶۳

---

۱- تاریخ طبری ۲ : ۳۲۴ ؛ الکامل فی التاریخ ۲ : ۲۴۶ ؛ الإکتفاء بما تضمّنه من مغازی رسول اللّٰه کلاعی ۴ : ۱۰۲ ؛ نهاییه الأرب (نویری) ۱۹ : ۱۱۳ .

۲- تاریخ خلیفه بن خِیاط : ۱۱۸ .

نیز می‌توانیم بررسی کنیم: چرا خلیفه بن خنیاط کاری را که دیگر مؤرخان (مانند طبری و ابن اثیر) انجام دادند، در پیش می‌گیرد و اسبابی را که درباره قتل عثمان گفته‌اند، (۱) وامی‌نهد؟

یا چرا مؤرخان آنچه را در نامه محمد بن ابی بکر به معاویه آمده است با تعلیل سخیفی (اینکه عموم مردم تاب شنیدن این اخبار را ندارند) ترک می‌کنند؟ (۲)

چگونه با اینکه دوران سپری شد و میان خلیفه بن خنیاط و ابن اثیر فاصله زمانی افتاد، این کار را انجام نمی‌دهند؟ آیا این به وحدت روش مؤرخانی برمی‌گردد که برای نظام حاکم قلم می‌زدند؟ آنان آنچه را خوشایند سلطان بود می‌نوشتند و آنچه را بدش می‌آمد، وامی‌نهادند.

چگونه به خاطر جریحه دار نشدن احساسات توده مردم، از بیان حقایق تلخ موجود در تاریخ روی برمی‌تابند؟

شگفت‌تر از همه این است که چگونه خلیفه بن خنیاط، سیرین و یسار و نصیر و رباح و هرمز را در زمره اسی‌را می‌آورد و از حُمران بن اَبان نام نمی‌برد؟ این کار بر چه چیز دلالت دارد؟ آیا فراموشی یا جهل است یا با عنایت خاصی صورت می‌گیرد؟

خطیب بغدادی (م ۴۶۰ هـ) در تاریخ بغداد و ابن عساکر (م ۵۷۱ هـ) در تاریخ دمشق به اسنادشان از مصعب بن عبدالله زیبری، روایت کرده‌اند که گفت:

ص: ۲۶۴

---

۱- توضیح بیشتر در این زمینه در جلد اول کتاب «وضوء النبی» بحث تاریخی گذشت.

۲- همان.

محمد بن سیرین ، از عین التمر ، از اسیران خالد بن ولید است .

خالد در این شهر چهل نوجوان را مخفی یافت ،(۱) آنان را نشناخت ، گفتند : ما اهل [ همین ] مملکتیم . خالد ایشان را میان مردم تقسیم کرد . سیرین از آنهاست [ که نصیب آنس شد ] و به وسیله مکاتبه [ مکاتبه آنس (مالک) با سیرین (برده) ] آزاد گردید .(۲)

ابن عساکر این خبر را به طریق دیگری از مُصعب بن عبدالله زبیری ، روایت می کند ، می نگارد :

خالد در آن مکان چهل نوجوان ختنه شده یافت . آنها را نشناخت . گفتند : ما اهل [ همین ] مملکتیم .

خالد ایشان را در میان مردم تقسیم کرد . سیرین از آنهاست . آنس با وی مکاتبه کرد و با مکاتبه ، آزاد شد .

از آنهاست حُمران بن أبان ، وی «ابن ابا» بود . فرزندانش «ابن أبان» گفتند .(۳)

در تهذیب الکمال از ابوبکر بن اَبی خَیثمه ، از مُصعب بن عبدالله زبیری نقل است [ که گفت ] :

محمد بن سیرین از «عین التمر» از اُسیرای خالد بن ولید است . خالد در آن چهل غلام ختنه شده یافت . به نظرش ناشناس آمدند . گفتند : ما اهل [ همین ] مملکتیم .

ص : ۲۶۵

- 
- ۱- . در «وفیات الأعیان ۴ : ۱۸۱» به جای واژه «مختفین» واژه «مُختَنین» آمده است . محقق این کتاب یادآور می شود که در «تاریخ بغداد» چاپ مصر این واژه ، «مُجَنِّین» ضبط است .
  - ۲- . تاریخ بغداد ۵ : ۳۳۲ ؛ تاریخ دمشق ۵۳ : ۱۸۰ .
  - ۳- . تاریخ دمشق ۱۵ : ۱۷۴ - ۱۷۶ .

خالد آنها را میان مردم تقسیم کرد. ابن سیرین از آنهاست [ که به دست آنس افتاد ] آنس با وی عقد مکاتبه بست و او با مکاتبه آزاد گردید.

عمار بن حسن رازی، از علوان روایت می کند که اول اسیری که از سمت مشرق وارد مدینه شد، حمران بن ابان بود. (۱). ابن عدیم (م ۶۶۰ ه) در بغیه الطلب در شرح حال ابو العتاهیه، سخنی را روایت می کند که دلالت دارد شمار آنها بیش از ۷۰ غلام بود.

وی می نویسد:

کیسان جدّ پدری «ابو العتاهیه» در خُردسالی - به خاطر ذکاوت و زیرکی اش - لقب «کیسان» یافت. وی از اهل عین التمر، جزو هفتاد و آندی کودکی بود که خالد - در دوران خلافت ابوبکر - آنها را اسیر ساخت.

در میان آنها از فرزندان عجمی ها جز «سیرین» (ابو محمّد بن سیرین) نبود. ابوبکر به ایشان امر کرد ... در میان عشایرشان تقسیم شدند.

ابو سُوید (۲) به دست عباد بن رفاعه عَنزِی - یکی از بنی نصر - افتاد؛ زیرا وی گفت از «عَنزَه» است. از این رو، عباد او را به فرزند خواندگی پذیرفت. وی در سپاه سعد بن اَبی وَقَّاص - در زمان جنگ قَدَسِیَه - به همراه عباد، در کوفه بود.

ص: ۲۶۶

---

۱- تهذیب الکمال ۷: ۳۰۱ - ۳۰۳.

۲- ابو سُوید، لقب «کیسان» است.

مرزبانی از محمد بن ابی العتاهیه روایت می کند که گفت : ... کیسان در زمان ورود خالد بن ولید در کوفه ، کودکی صغیر و یتیم (از ناحیه پدر و مادر) بود . عباد ، از باب خویشاوندی ، کفالت وی را پذیرفت .

محمد - فرزندش - بیش از این جمله را درباره وی خبر نمی داد .<sup>(۱)</sup>

ابن خلکان (م ۶۸۱ ه) در شرح حال محمد بن سیرین ، می نگارد :

پدرش «سیرین» از اهل «جرجرایا» بود . کنیه اش «ابو عمره» است . وی کاسه های مسی می ساخت . به عین التمر آمد ، در این شهر بدین شغل پرداخت . خالد بن ولید او را ... به همراه چهل غلام ختنه شده اسیر ساخت . آنان را ناشناس یافت . گفتند : ما اهل مملکتیم . خالد آنها را میان مردم تقسیم کرد .<sup>(۲)</sup>

تلمسانی در نفع الطیب از کتاب خزائنی ، این گونه حکایت می کند :

ولید بن عبدالملک ، موسی بن نصیر (غلام عمویش عبدالعزیز بن مروان) را کارگزار خود ساخت . وی را «بکری» صدا می زدند ؛ زیرا اصالت پدرش «نصیر» از بردگانی بود که خالد بن ولید ، در عین التمر به آنها دست یافت و ادعا کردند که آنها گروگان اند و از بکر بن وائل می باشند .

نصیر غلام نابالغی بود که به دست عبدالعزیز بن مروان افتاد . وی او را آزاد ساخت .<sup>(۳)</sup>

ص: ۲۶۷

---

۱- . بغیه الطلب فی تاریخ حلب ۴ : ۱۷۵۳ .

۲- . وفيات الأعیان ۴ : ۱۸۱ ، شماره ۵۶۵ .

۳- . نفع الطیب ۱ : ۲۵۰ .



ابن جوزی (م ۵۹۷ ه) می نویسد :

خالد آنها را محاصره کرد تا اینکه ایشان را [ از دژ ] فرود آورد و

گردن آنها و گردن «عَقَّه» را زد و اسیران فراوانی از آنها گرفت . در کنیسه آنان چهل غلام یافت که انجیل می آموختند و در مکانی در بسته قرار داشتند . خالد در را شکست و آنان را میان اهل بلاء (۱) تقسیم کرد .. (۲)

در تاریخ ابن خلدون (م ۸۰۸ ه) می خوانیم :

آنچه در قلعه بود به غنیمت گرفت و زن و فرزندشان را اسیر ساخت و از «بیعه» (که همان «کنیسه» است) غلامانی را گرفت که انجیل فرامی گرفتند ، آنان را میان مردم تقسیم کرد .

از آنهاست : سیرین (ابو محمّد) ، نصیر (ابو موسی) ، حُمران غلام عثمان .

و خبر فتح و حُمس غنایم را برای ابوبکر فرستاد . (۳)

متن ابن جوزی و ابن خلدون ، به متن طبری (که اندکی پیش آمد) نزدیک است و بسا برگرفته از آن باشد .

جمله «وَوَجَدَ فِي بَيْعَتِهِمْ» (در معبد آنان چهل غلام یافت) یا «وَأَخَذَ مِنْ

ص: ۲۶۸

---

۱- . در «المنتظم» و نیز در «تاریخ طبری ۲ : ۵۷۷» و بعضی از منابع دیگر این واژه ، به همین گونه ، ضبط شده است . معنای آن را از دوست ارجمندم ، نویسنده و شاعر ، محقق و ادیب فاضل ، «شیخ قیس عطار» پرسیدم . ایشان بیان داشتند که مقصود از «اهل البلاء» «مجاهدان فاتح» است (م) .

۲- . المنتظم ۴ : ۱۰۷ .

۳- . تاریخ ابن خلدون ۲ : ۵۱۲ .

البَيْعَة» (از معبد آنها غلامانی را گرفت) «بیعه» مکان عبادت یهود است که آن را «کِنِشْت» می نامند .

اینکه یعقوبی و ابن جوزی ، اسیران را به «السَّبِي الكَثِير» (اسیران فراوان) وصف می کنند و نیز سخن طبری که می گوید : «خالد گردن همه اهل قلعه را زد» تناسب ندارد مگر با فراوانی شمار اسیرانی که در «کنیسه» یا «بیعه» یافتند .

مؤید آن سخن ابن عدیم است که شمار آنها را «هفتاد و اندی»<sup>(۱)</sup> می آورد و کیسان (جَدَّ ابو العتاهیه) را جزو آنها ذکر می کند و این عدد ، اندک نمی باشد .

لیکن توصیف ابن حجر<sup>(۲)</sup> و ابن خلدون<sup>(۳)</sup> با این عبارت که «غلامانی از کنیسه گرفته شدند» اندک بودن را گویاست .

باری ، در شمار این اسیران ، متون مختلف اند : گفته اند : «۲۰ اسیر یا غلام بودند» و گفته شده است : «چهل غلام» (که همین مشهور است)<sup>(۴)</sup> و گفته اند : هفتاد و اندی غلام .

نکته شایان توجه این است که افراد معروف این اسیران (افزون بر مخفی سازی شمار دقیق و آسامی شان) سعی داشتند گذشته قومی و دینی شان پنهان بماند . ادعا می کردند که از عرب اند و گروگان اند و اهل مملکت .

ص : ۲۶۹

- 
- ۱- . بغیه الطلب ۴ : ۱۷۵۲ .
  - ۲- . در «فتح الباری ۲ : ۵۷۶» آمده است : «ووجد بها غلماناً من العرب ، كانوا رهناً تحت يد كسرى» ؛ در آن غلامانی از عرب را یافت که در دست کسرا گرو بودند .
  - ۳- . تاریخ ابن خلدون ۲ : ۵۱۲ .
  - ۴- . افزون بر طبری در «تاریخ طبری ۲ : ۳۲۴» ، خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد ۵ : ۳۳۲» ، ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ ۲ : ۲۴۶» ، ابن کثیر در «البدایه والنهایه ۶ : ۳۵۰» ، مزّی در «تهذیب الکمال ۷ : ۳۰۳» بر این رأی ، تکیه دارند .

بالا تر از این ، بعضی از آنها (مانند حُمران) قصد داشتند اسامی شان و نام پدران خویش و القاب آنها را تغییر دهند . بعضی شان ادّعا می کردند که فقط «سیرین» از اولاد عجمی هاست و نصیر (پدر موسی بن نصیر) ادّعا می کرد که «بکری» است و کیسان (جدّ ابو العتاهیه) ادّعا داشت که از «عَنْزَه» است . محمّد بن ابی العتاهیه بیش از این سخنی را بر زبان نیاورد که کیسان یتیم بود و عباد از

سر خویشاوندی کفالتش را عهده دار شد و ..

همه این ادّعا در برابر این حقیقت پایدار نمی ماند که آنها از عجم ها بودند و دیانت های مختلف داشتند ، در میانشان کسانی اند که بر یهودی بودن وی تصریح شده است و آنان عَرَب نبودند .

بدین ترتیب ، احتمالی را که ما دادیم درست از کار درآمد ؛ اینکه حُمران و نوجوانانِ همراه او را که خالد اسیرشان ساخت ، از فرزندان فرماندهان فرس (که در دژ حضور داشتند) بودند ، نه فرزندان عرب هایی که با فرس همکاری داشتند .

اشاره کردیم که فرس فرزندان عرب هایی را که با آنان همکاری داشتند می گرفتند و آنها را در ظاهر برای تعلیم و تربیت در کنار فرزندانشان قرار می دادند و در باطن آنها را گرو می گرفتند تا پدرانشان در وظایف و مسئولیت هاشان کوتاهی نکنند و سستی نوزند .

در مقابل فرس ، عهده دار [ آموزش فرزندان آنها ] می شدند و به تعلیم و تربیت فرزندان آنها به همراه اولادشان اهتمام داشتند تا در آینده هم پیمانان آنها و جانشینان خوبی برای پدرانشان باشند .

بنابراین ، اولاد عرب و فرزندان فرمانروایانِ فرس ، زیر نظر حکومت فرس ، آموزش می دیدند و خواندن و نوشتن و حساب و فنون فارسی را فرا می گرفتند و در پانزده سالگی علوم ادبی و طبیعی و امور دیانت را می آموختند و آن گاه که ۲۰ ساله می شدند به حکمت آزمون می شدند .

درباره انوشیروان (کسرای اول) آمده است :

وی در کودکی به مدرسه رفت و انواع علوم لازم را فرا گرفت . این مدرسه در دوران ساسانیان به مدرسه «جندی شاپور» مشهور شد . (۱)

همین امر ، امکان آمیختن زبان عربی را به فارسی (و عکس آن را) روشن می سازد . این نتیجه را (و آنچه را درباره فرس گفته اند) از کلام حُمران در آوردیم که هنگامی که خالد اسیرشان ساخت به وی گفت : ما گروگانیم و اهل مملکت . (۲)

این سخن ادعای حُمران است که می خواست با زیرکی اش مصون بماند . ادعا کرد که وی عرب است و از فرزندان جنگجویان و از فارسیان نیست .

لیکن صواب و درست (که مورخان بر آن تصریح دارند) رأیی است که خالد بر آن پای فشرد ، اینکه : آنان از فرزندان جنگجویان فارس و عربی اند که با سپاه خالد جنگیدند و به همین خاطر ، خالد اولادشان را اسیر ساخت .

اگر آنها فرزند جنگجویان نمی بودند ، خالد اسیرشان نمی ساخت ، بلکه به وضع جزیه بر آنها بسنده می کرد .

مواضع دشمنانه حُمران و مروان (۳) با اسلام و نیرنگ بازی با آن ، بدان خاطر بود

ص : ۲۷۱

---

۱- . مدارس العراق : ۳۵ .

۲- . بنگرید به ، الکامل فی التاریخ ۱ : ۳۹۷ - ۳۹۸ .

۳- . در «نهج البلاغه ۱ : ۱۲۳ ، خطبه ۷۳» آمده است که به امام علی علیه السلام گفتند : ای امیرالمؤمنین ، مروان با تو بیعت کرد ! امام علیه السلام فرمود : «لا حاجة لی فی بیعتہ إنّها کفّ یتهودیة» ؛ نیازی به بیعت او ندارم ، بیعت او دست یهودی است . امام مؤید بالله ، یحیی بن حمزه بن علی حسینی در «الدیباج الوضی ۲ : ۵۴۲» آورده است که گفته اند : حکم - پدر مروان - در یمامه ، یهودی بود .

که حُمران ، یهودی و از فرزندان جنگ جویان بود و نیز دوستش مروان ریشه یهودی داشت و از فرزندان مشرکانی بود که در آغاز ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر پیامبر و رسالت آن حضرت مقاومت کردند .

یعنی یکی از آن دو (حُمران) از فرس و از یهود بود که شدیدترین دشمنی ها را با افراد با ایمان داشتند و دیگری (مروان) ، متهم به یهودیت و از مشرکانی بود که خدای متعال درباره شان می فرماید : « لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عِدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا »؛ (۱) دشمن ترین مردمان با اهل ایمان ، یهودند و کسانی که مشرک اند .

آری ، اینان ، بعضی از رفقای حُمران اند . اگر بخواهیم پرگویی کنیم از موضوع بحث ، خارج می شویم ، لیکن می گویم : چون دیگران نیستیم که نام «عبدالله بن سبا» را می آورند و شرح زندگانی اش را نمی آورند و به این سخن اکتفا دارند که وی یک یهودی بود که از صنعای یمن آمد و در زمان عثمان به ظاهر مسلمان شد و در صفوف مسلمانان خود را جازد و در شهرهای آنان (شام ، کوفه ، بصره ، مصر) آمد و شد داشت و بشارت می داد که برای محمد - مانند عیسی بن مریم - رجعتی است و جبرئیل در نزول قرآن بر محمد خطا کرد (زیرا مأمور بود آن را بر علی نازل کند) و دیگر یاوه هایی که عین و اثری از آنها در کتاب های شیعه یافت

ص: ۲۷۲

نمی شود تا «طه حسین» به رد آنها پردازد؛ چراکه می نویسد:

کسانی که ابن سبا را تا این حد بزرگ می کنند، بر خود و تاریخ خیلی ولخرجی روا می دارند. نخستین نکته ای که می نگریم این است که در منابع مهمی که مخالفت با عثمان را آورده اند، نامی از «ابن سبا» نمی یابیم.

ابن سعد، آن گاه که ماجراهای خلافت عثمان یا شورش مردم را علیه او می آورد، ابن سبا را نام نمی برد.

بلاذری در «انساب الأشراف» (که به نظرم مهم ترین مصادر برای این داستان است و بیشتر از دیگر کتاب ها به شرح آن می پردازد) ابن سبا را نمی آورد.

ماجرا را طبری از سیف بن عمرو ذکر می کند و به نظر می رسد مورخان پس از وی، داستان را از او گرفته اند ...

تا اینکه می گوید:

همه اینها اموری اند که به عقل راست نمی آید و با نقل ثابت نشده است و سزاوار نیست امور تاریخ بر آن بنا گردد.

یک پرسش

آیا حمران بن ابان از آنچه درباره عبدالله بن سبا گفته اند، خطرناک تر و اولی نیست؟

اینکه گفته اند افکار ابن سبا، اندیشه های مزدک مجوسی بود (چراکه در آن زهد و تقوا به چشم می خورد) به آنچه درباره عثمان و عبدالله بن عمرو بن عاص می گویند، نزدیک است؛ اینکه آن دو قرآن را در یک شب ختم می کردند

ص: ۲۷۳

و عبدالرحمان بن عمرو بن عاص ، روزه دهر می گرفت و با زنان نمی آمیخت (و از این دست کارها) .

اینکه گفته اند : «ابن سبا در عصر عثمان اسلام ظاهری آورد و در صفوف مسلمانان رخنه کرد و در شهرهاشان آیند و روند داشت» حُمران هم چنین بود (اگر نگوییم حُمران بیشتر از ابن سبا این سیره را داشت) زیرا به هر که می رسید - بی آنکه از او بپرسند - حدیث وضوی عثمان را باز می گفت (۱) و میان شام و بصره و کوفه ، در آمد و رفت بود و با او امر خلیفه ، اموال و املاک و زمین هایی را در این

شهرها به دست آورد .

حُمران در حیات خلافت اسلامی - به راستی - نقش های خطیری ایفا کرد . وی و مروان نامه های تقلبی را از جانب عثمان می نوشتند . عثمان وی را برای پی جویی بعضی از حقایق فرستاد ، وی رشوه می گرفت و شهادت ناحق می داد ووو ...

باری ، بر ماست که کسانی را که در صف اسلام شکاف پدید آوردند و احکام خدا را تغییر دادند و احکام دیگری را جایگزین آنها کردند و کسانی که عثمان را در ورطه نوآوری ها و بدعت ها انداختند ، شناسایی کنیم .

اهل مدینه از نامه شان به سرزمین ها و به مسلمانانی که در مرزها پراکنده بودند ، چه در سر داشتند که نوشتند :

شما در طلب دین محمّد برای جهاد بیرون رفتید . دین محمّد را خلیفه شما تباه ساخت و وانهاد ، بیاید و دین محمّد را به پا دارید . (۲)

ص: ۲۷۴

---

۱- . متن این روایات ، در بحث تاریخی جلد اول این کتاب گذشت .

۲- . تاریخ طبری ۳ : ۴۰۱ .

در متن ابن اثیر آمده است :

دین محمّد را خلیفه تان فاسد ساخت .(۱)

آیا کارهای حُمران و سازمان سرّی او ، آتش فتنه و اختلاف را میان مسلمانان شعله ور ساخت ؟ یا کارهای مخالفانِ عثمان - که از شهرها آمدند - فتنه را برافروخت ؟

لازم است این امور ، در این گونه پژوهش های علمی و عملی (که در سلوک دینی و واقعیت عصر حاضر اثر دارد) واریسی شود نه اقوال تو خالی ای را که برای ابن سبا ادعا می کنند .

امثال این اسیران تازه مسلمان ، بر آن شدند که با دروغ ها و جعل احادیث و یاری گروهی از مسلمان ها ضدّ دیگری (نه ضدّ غیر مسلمان ها) سمویشان را در قلب امت اسلام بدمند .

پژوهش ما با اشخاص برجسته ای از این اسیران ارتباط دارد ؛ به ویژه آنها که در نقل حدیث از خلفا از پیامبر صلی الله علیه و آله نقش داشتند ؛ زیرا نقل امثال اینان ، روشی را - درست یا غلط - در نقل حدیث بنیان می نهد . از این رو ، باید بدانچه نقل می کنند ، اهتمام ورزید و آن را بر قرآن و سنّت صحیح عرضه داشت و جوانب تاریخی و روانی و اجتماعی اش را کاوید ، اگر درست بود ، آن را برگزیریم وگرنه آن را به دیوار زنیم .

امکان دارد برای بعضی از این اسیران یا برای فرزندانشان در نگارش تاریخ - در آینده - نقشی باشد . باید در رویدادهایی که نقل می کنند (به خصوص آنها که

ص: ۲۷۵



به میراث یهود و فقه آنها ارتباط می یابد) درنگ ورزید .

همچنین در حیات بعض دیگر از آنها کسانی را می یابیم که عهده دار امارت و فرماندهی سپاه و موقعیت های حسّاس و مهم و (دیگر کارهای مشابه اینها) در خلافت اموی و عباسی می شوند .

تحقیق علمی و روشی که پی گرفتیم ما را به کشف اسم نزدیک به ۳۰ غلام رساند که در «عین التمر» اسیر شدند . بعضی از آنها در معبد یهودیان و برخی در بیرون از آن به اسارت درآمدند . انکار نمی کنیم که امکان تداخل بعضی از این اسامی با یکدیگر و زیادت و نقصان آنها هست .

به عنوان نمونه : ابو عبید ، گاه نام «عبید» را می آورد . این عبید ، گاه «ابن حُثَین»

(غلام عُمَر بن خَطّاب) است و زمانی غلام «بَلَقَین» و گاه غلام «مُعَلّی» .

بسا این اسامی ، برای سه شخص باشد و بسا نام یک شخص باشد ؛ زیرا دانستیم که آنان سعی داشتند گذشته شان را مخفی سازند ، به همین خاطر ، اسامی و نام پدران و القاب و عشایر آنها متعدّد است .

بر این اساس است که فهرست اُسرا زیاده و کم می شود .

با اشاره به تک تک اُسرا و جمع آنها ، امیدواریم خواننده را بر شخصیت های آنان و بر احتمالات و ظروف و ملبساتی که اسارت در آن شرایط رخ داد ، آگاه سازیم .

اکنون جدول اسامی آنان را می آوریم . نخست به آنچه بلاذری در فتوح البلدان نقل می کند می پردازیم ، سپس دانسته های دیگران را بر آن می افزاییم که از ۶ یا ۷ نفر (نزد بلاذری) به ۳۰ تن - نزد دیگران - بالا می رود .

بلاذری می نگارد :

سپس خالد به «عین التمر» آمد و به فتح حصن آن پرداخت. در آن آنبار بزرگ سلاح و سربازانِ اعاجم وجود داشت. اهل حصن از قلعه بیرون می آمدند و می جنگیدند، سپس به قلعه می رفتند. خالد و مسلمانان آنان را محاصره کردند تا اینکه امان خواستند. خالد از دادن امان خودداری ورزید. قلعه را به زور فتح کرد و ساکنان آن را کشت و اسیر ساخت.

در کنیسه ای در آن دژ، گروهی را یافت. آنان را به اسارت درآورد، از این اسیران، افراد ذیل اند:

۱. حُمران بن اَبان بن خالد نَمِری (= طوید بن اَبی یا اَبَا تَمِری) غلام عثمان.

وی غلام مُسَیب بن نَجَبَه فَراری بود. عثمان او را از وی خرید و آزاد ساخت.

۲. سیرین، ابو محمّد بن سیرین و برادرانش.

وی از غلامان انس بن مالک انصاری بود. (۱)

۳. ابو عُمَرَه، جدّ عبداللّه بن عبدالاعلی شاعر. (۲)

ص: ۲۷۷

---

۱- . المعارف: ۴۴۲؛ طبقات ابن سعد ۷: ۱۲۱؛ تاریخ بغداد ۵: ۳۳۲، شماره ۲۸۵۷؛ تاریخ دمشق ۵۳: ۱۷۲، شماره ۶۴۴۴. در «فتوح البلدان ۱: ۲۴۹» آمده است: گفته اند که سیرین اهل «جرجاریا» بود. برای دیدار خویشاوندانش در آنجا به سر می برد. در کنیسه به همراه آن افراد به اسارت درآمد. خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد ۵: ۳۳۲» می گوید: برای ما حدیث کرد ابن عایشه، گفت: سیرین پدر محمّد بن سیرین اهل «جرجاریا» بود. کاسه مسی می ساخت. به عین التمر آمد تا در آنجا بدین شغل پردازد. خالد وی را اسیر ساخت. ابن سعد در «الطبقات الکبری ۷: ۱۲۱» این حرف را نفی می کند و می گوید: این سخن اشتباه است.

۲- . طبری در جایی از کتابش می آورد: ابو عمره، از اُسرای معبدی است که در آن نوجوانی یافت شد. ولای ابو عمره، به بنی مَرّه به «شرحیل بن حسنه» نسبت داده می شود. مشهور این است که وی غلام «شییان» یا «شبان» بود بنگرید به، تاریخ طبری ۲: ۳۲۴ و ۳۴۵؛ تاریخ دمشق ۹: ۱۷۸ و ۳۳: ۴۱۶، شماره ۳۶۵۷؛ فتوح مصر و اخبارها: ۲۳۹. در «تاریخ دمشق ۳۳: ۴۱۷» آمده است: پسر عبدالاعلی همسر خواهر «موسی بن نصیر» بود. وی نزد عبدالعزیز بن مروان منزلتی داشت. خانه اش را که دارای حَمّام بود به وی اختصاص داد. ابو سعید می گوید: آن حَمّام، حَمّام تبین است. در «البدایه والنهایه ۹: ۲۰۵» آمده است: عمر بن عبدالعزیز می خواست ابو عمره را سوی «یون» قیصر روم بفرستد و او را به اسلام دعوت کند.

۴. یَسَار، جَدِّ مُحَمَّدِ بْنِ اسْحَاقَ، صَاحِبِ السِّيَرَةِ [ = السِّيَرِ وَالْمَغَازِي ] (۱).

وی غلامِ قَيْسِ بْنِ مَخْرَمَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بود. (۲).

مالک بر تتبع ابن اسحاق غزوات پیامبر را از اولاد یهودی که اسلامی آوردند، خُرده می گرفت. (۳).

۵. مَرَّة، وی همان «ابو عُبَیْدَةَ بْنِ مَرَّة» و جَدِّ «مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عُبَیْدِ بْنِ مَرَّة» است. (۴).

از پسران وی، نفیس بن محمّد بن زید بن عبید بن مرّه است (صاحب قصر در حرّه) کسی که درباره وی و فرزندانش می گویند: عبید بن مرّه بن معلی انصاری زرقی. (۵).

ص: ۲۷۸

۱- تهذیب الکمال ۲۴: ۴۰۵، شماره ۵۰۵۷؛ سیر اعلام النبلاء ۷: ۳۳، شماره ۱۵.

۲- تاریخ خلیفه بن خیاط: ۱۸؛ فتوح البلدان: ۲۴۸؛ تاریخ طبری ۲: ۳۴۵؛ معجم ما استعجم ۱: ۳۱۹، شماره ۱۶.

۳- الثقات ۷: ۳۸۲، اثر ابن حبان.

۴- فتوح البلدان ۱: ۲۸؛ نیز بنگرید به، تاریخ طبری ۲: ۳۴۵؛ الثقات ۲: ۱۸۶. در «تاریخ دمشق ۲: ۸۷» آمده است: عبید مولی المعلی.

۵- بلاذری در «فتوح البلدان ۱: ۲۸» هنگام سخن درباره قصر نفیس عبید بن مرّه می نویسد: وی، نفیس بن محمّد بن زید بن عبید بن مرّه، غلام معلی است. عبید و پدرش از اسیران «عین التمر» بود. عبید بن مرّه، در ایام حرّه، در گذشت. وی «ابو عبدالله» کنیت یافت. شایسته بود بلاذری به جای «نفیس» عبید معلی را ضمن اسیران عین التمر بشمارد (بنگرید به، الخراج وصناعه الکتابه ۱: ۳۶۵؛ الثقات ۲: ۱۸۶؛ المعرفه والتاریخ ۳: ۳۱۲). در «الطبقات الکبری ۵: ۸۷» آمده است: عبید، غلام عبید بن المعلی (برادر ابو سعید بن معلی زرقی) عبید به «ابو عبدالله» کنیت یافت و از اسیران عین التمر بود که خالد بن ولید در خلافت ابوبکر اسیر ساخت و به مدینه فرستاد. می گویند: عبید بن مرّه، جدّ نفیس بن محمّد بن زید بن عبید تاجر، صاحب قصر نفیسی بود که در ناحیه حرّه واقم قرار داشت. عبید، غلام عبید بن معلی در «لیالی الحرّه» در ذی حجه سال ۶۳ در گذشت. وی، ثقه و دارای احادیث اندکی است.

۶. نصیر ، ابو موسی بن نصیر ، (۱) صاحب المغرب .

وی از موالیان بنی امیه بود و گفته اند : در مرزها موالیانی از اولاد کسانی که آزاد ساخت ، داشت . (۲)

وی از کسانی است که ادعا دارند از «بکر بن وائل» اند و خودش را «بکری» لقب داد .

نیز بلاذری در «فتوح البلدان» ضمن سخنانی که درباره قصر نفیس بیان می دارد ، نام شخص هفتمی را می آورد که از اسیران عین التمر بود ، این شخص ، عبیده بن مروه است . (۳)

۷. عبید بن مروه .

بدین ترتیب عبید و پدرش «مروه» از اسرای عین التمرند .

ص : ۲۷۹

---

۱- تاریخ خلیفه بن خیاط : ۱۱۸ .

۲- فتوح البلدان : ۲۴۸ ؛ نیز بنگرید به ، تاریخ طبری ۲ : ۴۱۱ ؛ الکامل فی التاریخ ۴ : ۲۵۲ ؛ نفع الطیب ۱ : ۲۵۰ .

۳- اندکی پیش ، در پی نوشت ، از «فتوح البلدان ۱ : ۲۸» نقل شد که : عبید و پدرش از اسیران عین التمر بودند .

این هفت نفر را بلاذری می آورد . اشخاصی را که دیگران آورده اند ، اینهايند :

۸ . ابو زیاد ، غلام ثقیف .

نام وی در ضمن غلامانی که خالد در فتح «عین التمر» اسیر ساخت در «تاریخ طبری» ، (۱) «الإکتفا بما تَضَمَّنَه من مغازی رسول الله» ، (۲) «المنتظم» (۳) و «نهایه الأرب» (۴) آمده است .

۹ . حرث (و گفته اند حُرَیث) .

وی غلام شخصی از بنی عبّاد بود . طبری و ابن جوزی ، وی را جزو اسرای مذکور نام می برند . (۵)

۱۰ . عُلاَثَه .

طبری و ابن جوزی ، وی را آورده اند . (۶)

۱۱ . عُمَیر بن زیتون .

وی ، جدّ عبد ربّه بن سلیمان بن زیتون بود . (۷)

در تاریخ دمشق - به سندش - از محمّد بن اسحاق ، می خوانیم :

در میان آنها عُمَیر بن زیتون بود که [ فرزندانش ] در بیت المقدس است و یسار ، غلام اُبی بن کعب - وی ابوالحسن بن اُبی الحسن

ص : ۲۸۰

---

۱- . تاریخ طبری ۲ : ۳۲۴ .

۲- . الإکتفاء ۴ : ۱۰۲ .

۳- . المنتظم ۴ : ۱۰۷ .

۴- . نهایه الأرب

۵- . تاریخ طبری ۲ : ۳۲۴ ؛ المنتظم ۴ : ۱۰۷ .

۶- . همان .

۷- . تاریخ طبری ۲ : ۳۲۴ ؛ المعرفه والتاریخ ۳ : ۳۱۲ ؛ تاریخ دمشق ۲ : ۸۷ .

بصری است - و اَفْلَح ، غلام ابو ایوب انصاری .(۱)

در یکی از قریه های عین التمر در کنیسه یهود کودکانی را یافتند که کتابت می آموختند .(۲)

۱۲ . ابو قیس ، از موالیان شام .

طبری در ماجرای عین التمر وی را می آورد .(۳)

۱۳ . ابن أخت نمر (خواهر زاده نمر) .

طبری وابن جوزی ، وی را آورده اند .(۴)

۱۴ . ابو عبدالله ، غلام بنی زهره .

طبری و ابن حبان و ابن عساکر ، وی را ذکر کرده اند .(۵)

۱۵ . خیر ، غلام ابو داود انصاری (که بعدها یکی از بنی مازن بن نجار شد) چنان که در تاریخ طبری و تاریخ دمشق و ثقات

ابن حبان ، می خوانیم .(۶)

۱۶ . اَفْلَح ، غلام ابو ایوب انصاری .(۷)

ص: ۲۸۱

- 
- ۱- . اندکی بعد به نام این شخص و اسم یسار بصری پدر حسن بصری پی خواهید بُرد .
  - ۲- . تاریخ دمشق ۲ : ۸۷ . در «تهذیب الکمال ۷ : ۳۰۲» و در «تاریخ دمشق ۱۵ : ۱۷۴» از صالح بن کیسان نقل است که گفت :  
حمران - غلام عثمان - از اسیران عین التمر سپاه خالد بن ولید است و [ نیز ] اَفْلَح غلام ایوب از این اُسراست .
  - ۳- . در «تاریخ طبری ۲ : ۳۲۴» آمده است : در نَسَب ابو قیس ثبت است که از موالیان قدیم اهل شام بود .
  - ۴- . تاریخ طبری ۲ : ۳۲۴ ؛ المنتظم ۴ : ۱۰۷ .
  - ۵- . تاریخ طبری ۲ : ۳۴۵ ؛ الثقات ۲ : ۱۸۶ ؛ تاریخ دمشق ۲ : ۸۷ در این مأخذ آمده است : ابو عبیدالله ، غلام بنی زهره .
  - ۶- . تاریخ طبری ۲ : ۳۴۵ ؛ تاریخ دمشق ۲ : ۸۷ ؛ الثقات ۲ : ۱۸۶ .
  - ۷- . تاریخ دمشق ۲ : ۸۷ و جلد ۱۵ ، ص ۱۷۴ ؛ تهذیب الکمال ۷ : ۳۰۲ .

۱- تاریخ خلیفه بن خیاط ۱: ۱۱۸. در «سنن ابو داود ۲: ۲۸۳، حدیث ۲۲۷۵» و در «مسند احمد ۱: ۵۹، حدیث ۴۱۶» از رباح روایت است که گفت: مولایم کنیزی رومی شان را به همسری ام درآوردند. با وی آمیزش کردم، غلام سیاهی مثل خودم را زایید، او را «عبدالله» نامیدم. سپس با وی همبستر شدم، غلام سیاهی مانند خودم را به دنیا آورد، او را «عَبْدِاللَّهِ» نامیدم. پس از آن یکی از غلامان رومی مولایم که «یُوْحَنَّا» نام داشت، او را فریفت ... آن دو را پیش عثمان بردیم، اعتراف کردند. عثمان گفت: آیا می پسندید که میان آن دو به قضاوت رسول خدا حکم کنم؟ رسول خدا [در این موارد] حکم می کرد که: «الولد للفراش وللعاهر الحجر» فرزند به شوهر منسوب است و برای زناکار، سنگ است. موسی بن اسماعیل (شیخ ابو داود) می گوید: به نظرم می آید ابن میمون گفت: عثمان آن دو را - که برده بودند - تازیانه زد. نَضِیر بن حجاج بن علاط بَهْزِی، ادعا کرد که عبیدالله بن رباح (و در خبر دیگر آمده است عبدالله بن رباح) برادر اوست و با عبدالرحمان بن خالد بن ولید در این ماجرا درافتاد؛ زیرا عبدالرحمان بن خالد ادعا می کرد که مولای اوست و در فراش خالد به دنیا آمده است [یعنی پدر عبدالله، برده خالد بوده است و فرزند وی، برده خالد می باشد] (بنگرید به، تاریخ دمشق ۳۷: ۴۲۶، شماره ۴۴۱ و ۴۲۸) این شخص ندیم یزید بن معاویه در دمشق بود. معاویه در جنگ با روم، فرماندهی یکی از لشکرهاش را به او سپرد. اما برادرش «عبدالله بن رباح» بصری است. ابن خراش می گوید: وی اهل مدینه بود، به بصره درآمد. سراغ ندارم مدنی از او روایت کند. وی مرد بزرگی است. خلیفه بن خیاط می گوید: وی در ولایت مهلب کشته شد (بنگرید به، تهذیب التهذیب ۵: ۱۸۱، شماره ۳۵۸؛ تهذیب الکمال ۱۴: ۴۸۷، شماره ۳۲۵۷). در «انساب الأشراف ۵: ۱۸۲» آمده است: با ابو بلال بیعت کردند. وی در ضمن ۳۰ نفر از بصره بیرون آمد. به عبدالله بن رباح انصاری (که از سوی عبیدالله بن زیاد) که نگهبان پُل بود برخوردند. وی آنان را از سلطان بیم داد. آنان بازنگشتند و به اهواز درآمدند و به مالی که برای ابن زیاد برده می شد، دست یافتند ... خبر آنان به ابن زیاد رسید. در سال ۶۰ اسلم بن زرعه کلابی را به جنگ آنها فرا خواند ... به همراه ابن زرعه، عبدالله بن رباح انصاری بود. به ابو بلال گفتند: در میان ایشان دوستت «ابن رباح» هست. گفت: از خدا یاری می خواهیم، آنان یاران ستمگران اند.

۱۸. هُرْمُز و پسرانش (که در بصره هرامزه نامیده می شدند) چنان که در تاریخ خلیفه بن خِیاط هست (۱).

۱۹. مَعْبُد ، غلام آنس بن مالک انصاری .

این شخص را ، تنها قُدامه بن جعفر (م ۳۱۱ - ۳۲۰ ه) در کتاب الخراج می آورد (۲).

۲۰. ابو فَرْوَه ، عبدالرَّحمان بن اسود .

گفته اند : نام وی «کیسان» بود . فرزندش - عبدالله بن اَبی فَرْوَه - از اسیران موالی است ، و ربیع - دربان منصور - ربیع بن یونس بن محمَّد بن اَبی فروه است .

گفته اند : بدان خاطر «ابو فَرْوَه» لقب یافت که در هنگام اسارت ، پوستینی به تن داشت (۳).

در انساب الأشراف می خوانیم :

ثابت است که وی از اسیران «عین التمر» بود . شخصی از بنی ضَبَّه وی را آزاد کرد .

همیش و مدائنی گفته اند : ابو فَرْوَه از اسیران عین التَّمَر بود . ناعم اسدی وی را خرید (۴).

ص: ۲۸۳

---

۱- . تاریخ خلیفه بن خِیاط : ۷۹ و در چاپ دیگر ، ص ۱۱۸ .

۲- . الخراج وصناعه الكتاب ۱ : ۳۵۶ .

۳- . الخراج وصناعه الكتاب ۱ : ۳۵۷ .

۴- . انساب الأشراف ۴ : ۲۱۲ ؛ فتوح البلدان : ۲۴۹ .



در فتوح البلدان از مدائنی نقل است که گفت :

ابو فزوه و نصیر ، از اسیران «عین التمر» بودند . ناعم اسدی ابو فزوه را خرید ، سپس عثمان وی را از ناعم خرید و به قبر کنی گماشت .

چون مردم بر عثمان شوریدند ، به همراه آنها علیه عثمان بود [ زبانش لکنت داشت (۱) ] گفت : «یا اُثمان ردّ المذالم» [ مقصودش این بود که : ای عثمان ردّ مظالم کن ] .

عثمان گفت : تو اوّل [ نفر ] آنهایی ! تو را از مال زکات خریدم تا قبر حفر کنی ، اما این کار را وانهادی . (۲)

از آن رو «ابو فزوه» لقب یافت که هنگام اسارت پوستینی به تن داشت .

گفته اند : خالد با اهل حصن عین التمر صلح کرد . این اسیر در کنیسه ای در یکی از طسوج (ناحیه ها) یافت شد . (۳)

در الطبقات الکبری و تاریخ دمشق آمده است :

ابو فزوه ، عقیده خوارج را داشت . به همراه ابن زبیر جنگید و در مسجدالحرام دفن شد . (۴)

۲۱ . أسلم حَبْشِي بجاوی .

وی ابو زید بن أسلم ، غلام عمر است ... از اسیران عین التمر .

ص: ۲۸۴

---

۱- . الوافی بالوفیات ۱۷ : ۲۲۲ .

۲- . انساب الأشراف ۴ : ۲۱۲ ؛ فتوح البلدان ۱ : ۴۹ ؛ الوافی بالوفیات ۱۷ : ۲۲۲ .

۳- . فتوح البلدان ۱ : ۲۴۹ .

۴- . طبقات ابن سعد بخش متمم ۱ : ۳۵۰ ، شماره ۶۲ ؛ تاریخ دمشق ۸ : ۲۴۵ ، شماره ۶۵۲ ؛ تهذیب الکمال ۲ : ۴۴۸ ، شماره

این را ابن عبدالبر (م ۴۶۳ هـ) در «التمهید» و ابن حجر در «تهذیب التهذیب» و ابن عماد حنبلی در «شذرات الذهب» و ذهبی در «تاریخ الاسلام» و دیگران، آورده اند. (۱)

۲۲. یسار بصری .

وی ابوالحسن بصری معروف است. میزی در شرح حال فرزندش او را می آورد. (۲)

در اینکه غلام چه کسی بود، اختلاف است.

یسار، از اسیران عین التمر می باشد، (۳) و گفته اند: از اسیران کنیسه ای در عین التمر، (۴) و گفته شده است: از اسیران میسان. (۵)

ص: ۲۸۵

۱- التمهید ۳: ۲۴۰. در «تاریخ دمشق ۸: ۳۴۷، شماره ۶۹۴» و در «رجال صحیح بخاری ۱: ۹۶، شماره ۱۰۹» آمده است: عَمَر در سال ۱۱ هجری - در مکه - او را خرید. عالمانی در منابع زیر بیان می دارند که وی در «عین التمر» اسیر شد: خَزْرَجی در «خلاصه تهذیب الکمال ۱: ۳۱»، ابن حجر در «تهذیب التهذیب ۱: ۲۳۳، شماره ۵۰۱»، ابن عماد حنبلی در «شذرات الذهب ۱: ۸۸»، ذهبی در «تاریخ الاسلام ۵: ۳۶۱، شماره ۴»؛ «العبر فی خبر من غبر ۱: ۹۱»؛ «التحفه اللطیفه ۱: ۱۷۷»، حدیث ۴۴۳. قول دیگری هست که وی در «یمن» اسیر شد و در سال ۸۰ یا ۸۱ در خلافت عبدالملک بن مروان از دنیا رفت و مروان بن حکم بر وی نماز گزارد (بنگرید به، التاریخ الأوسط: ۱۳۷، شماره ۶۰۳).

۲- بنگرید به، تهذیب الکمال ۶: ۹۵، شماره ۱۶۱۲؛ الجرح والتعديل ۳: ۴۰، شماره ۱۷۷؛ التعديل والتجريح ۲: ۴۸۲، حدیث ۲۳۴.

۳- تاریخ دمشق ۲: ۸۷ (در این مأخذ آمده است: یسار غلام اُبی بن کعب، وی ابوالحسن بن ابی الحسن بصری است)؛ معجم ما استعجم ۱: ۳۱۹، شماره ۱۶؛ عمده القاری ۷: ۱۴۲.

۴- معجم ما استعجم ۱: ۳۱۹، شماره ۱۶.

۵- تهذیب الکمال ۶: ۹۵، شماره ۱۲۱۶؛ الجرح والتعديل ۳: ۴۰، شماره ۱۷۷؛ الإصابه ۶: ۷۰۷، شماره ۹۴۲۷؛ الکامل فی التاریخ ۲: ۳۳۶.

۲۳. جَدَّ ابْنِ ابِي اسْحَاقِ حَضْرَمِي .

وی به همراه کسانی که در کنیسه اسیر شدند به اسارت درآمد. (۱) او جدّ ابو

البحر، عبدالله بن ابی اسحاق حَضْرَمِي نحوی است. (۲)

موالی آل حَضْرَمِي، هم پیمانان بنی عبد شمس بن عبد مناف بودند، و ابو بحر بر عرب طعن می زد. (۳)

درباره وی فرزددق می سراید :

فلو كان عبدالله مولى هجوته

ولكن عبدالله مولى مواليا(۴)

- اگر عبدالله، عبد می بود، ریشخندش می کردم، لیکن وی برده برده هاست [ ارزش استهزاء را ندارد ] .

۲۴. کِيسَان، جَدَّ ابُو الْعَتَاهِيَةِ شَاعِر .

وی، اهل عین التمر بود و با کسانی که اسیر شدند به اسارت درآمد. کيسان به قبیله «عَنْزَه» انتساب یافت، لیکن ابو العتاهیه جز به خویشاوندی موالی رغبت نداشت و خود را جز در جمله و شمار آنها نمی گذاشت. غلام ابوبکر بود، سپس ابوبکر به درخواست «عَبَاد بن رِفَاعَه عَنزِي» کيسان را به وی بخشید. (۵)

ص: ۲۸۶

۱- . معجم ما استعجم ۱ : ۳۱۹ ، شماره ۱۶ ؛ در «عمده القاری ۷ : ۱۴۲» جدّ ابی اسحاق ، ثبت است .

۲- . الوافی بالوفیات ۱۷ : ۳۸ ، شماره ۳ ؛ تهذیب الکمال ۱۴ : ۳۰۷ ؛ البلغه فیروزآبادی : ۱۱۹ ، شماره ۱۶۹ .

۳- . تهذیب الکمال ۱۴ : ۳۰۸ ؛ تاریخ دمشق ۶۷ : ۱۱۰ .

۴- . الفهرست ابن ندیم : ۴۷ .

۵- . الأغانی ۴ : ۵ ؛ اللباب فی تهذیب الأنساب ۲ : ۳۷۰ ؛ الإصابه ۵ : ۸۰ ، شماره ۶۲۹۸ ؛ تاریخ بغداد ۶ : ۲۵۰ ، شماره ۳۲۸۸ ؛ تاریخ الاسلام ۱۵ : ۴۵۸ ، شماره ۴ .

در بغیه الطلب فی تاریخ حلب آمده است :

خالد در آن ناحیه درآمد . کیسان ، صغیر و یتیم بود با شماری از کودکان به دست خالد افتاد . خالد آنها را سوی ابوبکر صدیق فرستاد .

عَبَّاد بن رِفَاعَه عَنزَى (یکی از بنی نَضِیر بن سعد که بطنی از بنی یَقْدُم بن عَنزَه بن اَسَد بن رَبِیعَه بن نِزار می باشند) هنگامی که ابوبکر این کودکان را دریافت کرد [ در آنجا ] حضور داشت .

چون ابوبکر از انساب آنها پرسید ، هر یک از آنها به اندازه شناختی که از نسبش داشت ، او را باخبر ساخت .

ذکر «عَنزَه» از زبان «کیسان» به گوش عَبَّاد بن رِفَاعَه خورد . از ابوبکر خواست او را به وی ببخشد و ابوبکر این کار را کرد .

این کار پس از آن صورت گرفت که کیسان ، سهم ابوبکر و ملک خالص او شد .

لقب «کیسان» بر وی غلبه یافت ؛ زیرا فطانت و زیرکی و ذکاوت او در خُردسالی ، می درخشید .<sup>(۱)</sup>

۲۵ . عُیَید بن حُنَین ، غلام آل زید بن خَطَّاب .

وی را غلام زُرَیق هم می گفتند .<sup>(۲)</sup>

در تهذیب الکمال می خوانیم :

ص : ۲۸۷

---

۱- . بنگرید به ، بغیه الطلب فی تاریخ حلب ۴ : ۱۷۵۳ .

۲- . مشاهیر علی الأمصار : ۷۳ ، شماره ۵۱۵ ؛ التعذیل والتجریح ۲ : ۹۲۵ ، شماره ۱۰۰۵ .

گفته اند : وی از اسرای عین التمر - در زمان خلافت ابوبکر - بود که خالد آنها را به مدینه فرستاد. (۱)

۲۶. عبید غلام بلقین .

در تاریخ دمشق آمده است :

خالد بن ولید حرکت کرد تا اینکه بر «عین التمر» فرود آمد [ در این شهر ] کشت و اسیر ساخت .

از اسیران این افرادند : ابو عمره (غلام بنی شیبان) که همان ابو عبدالاعلی بن ابی عمره است ، عبید (غلام بلقین) از انصار از بنی زریق. (۲)

در الإصابه می خوانیم :

از کسانی که خالد اسیر ساخت ، اینان اند : سیرین ، ابو عمره ، عبد [ عبید ] (غلام بلقین) ، حمران بن أبان. (۳)

۲۷. عبدالرحمان .

وی ، جدّ احمد بن محمد بن حماد بن عبدالرحمان ، ابو بشر دولابی است ، صاحب کتاب «الذریه الطاهره» (م ۳۱۰ هـ) .

در الإصابه در شرح حال «عبدالله بن ابی لیلا انصاری» از احمد بن محمد بن حماد ، از پدرش ، از جدّش ، از عبدالرحمان روایت است که گفت :

ص: ۲۸۸

---

۱- تهذیب الکمال ۱۹ : ۱۹۷ ، شماره ۳۷۱۲ .

۲- تاریخ دمشق ۹ : ۱۷۸ ، شماره ۷۹۳ .

۳- الإصابه ۶ : ۷۰۷ ، شماره ۹۴۲۸ . می گویم : شاید این شخص و نفر پیش از وی ، یک نفر باشد و شاید با نفر دیگری ، یکی باشد .

من از اسرای عین التمر بودم . عبدالله بن ابی لیلا مرا خرید و آزاد ساخت و «عبدالرحمان» نامید . (۱)

۲۸ . سُمَيْر بن نهار (= شُتَيْر بن نهار) .

در «الجرح والتعديل» و «تعجيل المنفعه» و «الإكمال» آمده است : سُمَيْر بن نهار بصری ، از اسیران عین التمر است . (۲)

از ابو هُرَيْرَة روایت است که یحیی بن معین گفت : از شُتَيْر بن نهار جز حدیث حَمَاد بن سَلَمَة را نشنیدم . احادیث دیگر از سُمَيْر بن نهار است . (۳)

ابو نَضْرَة می گوید : وی از اولین کسانی است که در این مسجد قصه گفت . (۴)

۲۹ . اَثِير بن عَمْرُو سَكُونِي (= اثير بن عمريا) . (۵)

در مقاتل الطالبیین از عمر بن تمیم و عمرو بن ابی بکار ، روایت است که :

چون علی ضربت خورد ، اطّباى كوفه را گرد آوردند . هیچ يك از آنها داناتر از اثير بن عمرو بن هانى سكونى ، به جراحت و زخم آن حضرت نبود .

وی طبیبی صاحب کرسی بود . جراحات را درمان می کرد و از ۴۰

ص : ۲۸۹

---

۱- . الإصابه ۴ : ۲۲۰ ، شماره ۴۹۲۶ .

۲- . الجرح والتعديل ۴ : ۳۱۱ ، شماره ۱۳۵۸ ؛ تعجيل المنفعه ۱ : ۱۶۸ ، شماره ۴۲۵ ؛ الإكمال لرجال احمد ۱ : ۶۴۷ ؛ تهذيب الكمال ۱۲ : ۳۷۸ ، شماره ۲۶۹۹ .

۳- . الاكمال ۴ : ۳۷۸ ، اثر ابن ماکولا .

۴- . تهذيب التهذيب ۴ : ۲۷۴ ، شماره ۵۴۳ . در «تهذيب الكمال ۱۲ : ۳۷۸ ، شماره ۲۶۹۹» آمده است : وی ، اولین کسی است که در این مسجد یعنی مسجد بصره حدیث گفت .

۵- . در «الاستيعاب ۳ : ۱۱۲۸ ، شماره ۱۸۵۵» آمده است : اثير بن عمرو سكونى ، او را اثير بن عمريا صدا می زدند بنگريد به ، الجوهره فى نسب الإمام على وآله : ۱۱۵ .

غلامانی بود که خالد در «عین التمر» به آنها دست یافت و اسیرشان ساخت. (۱).

در الوافی بالوفیات می خوانیم :

وی همراه کسرا بود ، برایش طبابت می کرد . صحرای «اثیر» در کوفه به وی منسوب است. (۲).

۳۰. جدّ کلبی ، عالم نسب شناس (چنان که در معجم ما استعجم آمده است). (۳).

۳۱. صُهَبای تغلبی .

وی «أم ولد» شد . امام علی از وی دارای دو فرزند گشت : عُمر و رقیه .

عُمر اُطرف - چنان که گفته اند - فرزند این زن اسیر از «عین التمر» است . قول ضعیفِ مردودی هست که «خَوْلَه حَنَفی» (مادر محمّد بن علی بن ابی طالب) نیز از اسیران عین التمر می باشد .

لیکن این سخن را نمی پذیریم و بطلان آن را در کتاب «التسمیات» روشن ساختیم .

خلاصه آنچه گذشت این است که : میان اسیران عین التمر کسانی اند که نقش مهم و خطیری در اسلام یافتند . بعضی شان از موالیان خلفای سه گانه شدند و اولاد و نوه های آنها از افراد صاحب نفوذ در خلافت امویان و عباسیان بودند ؛ مانند :

ص: ۲۹۰

---

۱- . مقاتل الطالبیین : ۲۳ . نیز بنگرید به ، الإكمال ۱ : ۱۴ ؛ معجم البلدان ۱ : ۹۳ ؛ تاج العروس ۱۰ : ۲۲ .

۲- . الوافی بالوفیات ۱۸ : ۱۷۳ .

۳- . معجم ما استعجم ۱ : ۳۱۹ ، در رسم «عین التمر» .

کیسان ، جدّ ابو العتاهیه شاعر .

گفته اند وی غلام ابوبکر و سهم خالص او در آمد ، سپس به درخواست عبّاد بن رفاعه ، او را به وی بخشید .(۱)

اسلم - پدر زید بن اسلم - غلام عمّار بن خطاب .

عمر ، در حجّ سال ۱۱ یا ۱۲ وی را در مکه خرید .(۲) در تاریخ دمشق آمده است که عمر «اسلم» را مقدّم می داشت و ابن

عمر ، او را احترام می کرد .(۳)

سیرین ، پدر محمّد بن سیرین .

خالد او را پیش عمر فرستاد . انس با وی مکاتبه کرد و با عقد کتابت آزاد شد .(۴)

حمران بن أبان ، غلام عثمان .

در این پژوهش ، شرح حال بیان می شود و نقش وی در تحریف شریعت و قتل عثمان روشن خواهد شد .

عبدالرحمان بن اسود .

نام وی را «کیسان» هم گفته اند ، معروف به «ابو فزوه» غلام عثمان .

پوشیده نماند که جاحظ ، یونس بن ابی فزوه را جزو «زنادقه» (بی دینان) شمرده است .

در لسان المیزان آمده است :

قیس بن زبیر و یونس بن ابی فزوه (کاتب عیسی بن موسی) با هم

ص: ۲۹۱

---

۱- الإصابه ۵ : ۸۰ ، شماره ۶۲۹۸ ؛ بغیة الطلب ۴ : ۱۷۵۳ .

۲- التعديل والتجريح ۱ : ۴۰۵ ، شماره ۱۲۰ ؛ رجال صحیح بخاری ۱ : ۹۶ ، شماره ۱۰۹ .

۳- تاریخ دمشق ۸ : ۳۴۳ .

۴- تاریخ بغداد ۵ : ۳۳۲ ، شماره ۲۸۵۷ ؛ تاریخ دمشق ۱۵ : ۱۷۵ و جلد ۵۳ ، ص ۱۸۰ .



دوست و هر دو از زندیقان بودند. (۱)

در انساب الأشراف می خوانیم :

یونس بن محمد بن عبدالله بن ابی فزوه ، یتیمی در خانه جدّه اش بود . جدّه اش کنیز نفیسی داشت . روزی یونس - بی آنکه جدّه اش بداند - با آن کنیز آمیزش کرد و او را باردار ساخت . وی ربیع را به دنیا آورد ... همان ربیع که همدم منصور شد .

جدّه اش و یونس این فرزند را انکار می کردند . چون جوان شد ، جدّه اش او را فروخت . زیاد بن عبیدالله حارثی (کارگزار ابو العباس در مدینه) او را خرید و به ابو العباس هدیه کرد ، سپس به دست منصور افتاد .

چون منصور دربنای اش را به وی سپرد ، ربیع دل فرزندان ابو فزوه را به دست آورد و به آنها نیکی کرد و میلشان را [ سوی خود ] برانگیخت . آنها شهادت دادند که وی فرزند یونس است و یونس به وی اقرار کرد. (۲)

در الأغانی آمده است :

ربیع بر اساس ادّعی خانواده و کسانش ، فرزند یونس بن ابی فزوه است . و گفته اند : پسر او نبود و آل ابی فزوه این نسبت را بر نمی تافتند و می پنداشتند که وی افتاده در جایی یافت شد .

ص: ۲۹۲

---

۱- . چنان که ابن حجر از وی حکایت می کند . بنگرید به ، لسان المیزان ۶ : ۳۳۴ ، شماره ۱۱۹۲ ؛ الأغانی ۱۴ : ۳۴۶ .

۲- . انساب الأشراف ۴ : ۲۱۳ .

یونس بن ابی فروه کفالتش را بر عهده گرفت و او را پرورش داد و بزرگ کرد. چون خادم منصور شد، ادعا کرد که فرزند یونس است. (۱)

در تاریخ بغداد می خوانیم :

ابن عیاش مُتوف ، در نسب ربیع ، طعن زشتی را بر زبان آورد ، به ربیع می گفت : شباهتی از مسیح در تو هست (با این سخن وی را می فریفت) ربیع او را گرامی می داشت تا اینکه منصور بدان آگاهش ساخت و گفت : مقصود وی از این جمله این است که تو پدر نداری [ حرام زاده ای ] .

از آن به بعد ، ربیع به ابن عیاش اعتنا نمی کرد و او را از خود می راند ...

ربیع ، دربان ابو جعفر منصور و [ نیز ] غلام او بود ، سپس وزیرش شد . پس از منصور ، دربان مهدی [ عباسی ] گشت . هموست که با مهدی بیعت و عیسی بن موسی را خلع کرد .

از فرزندان اوست : فضل (دربان هارون و محمد مخلوع) فرزندش عباس بن فضل (دربان محمد امین) .

عباس ، حاجب بن حاجب است [ یعنی هم خودش دربان بود و هم پدرش و هم جدش ربیع ] .

گفته اند : ربیع بن یونس ، برای منصور و هادی [ عباسی ] وزارت کرد و وزارت مهدی [ عباسی ] را نیافت .

ص: ۲۹۳

وی در آغاز سال ۱۷۰ هجری درگذشت. (۱)

در البدایه والنهایه از فضل بن ربیع بن یونس نقل است که :

وی دل رشید را به دست آورد و بر او نفوذ داشت . برامکه به دست وی از میان رفتند . یک بار وزیر رشید شد . شباهت شدیدی به برامکه داشت ، آنان خود را به او شبیه می کردند . از تلاش [ برای بدگویی ] درباره آنها دست نکشید تا اینکه هلاک شدند. (۲)

درباره اهمیت و ارجمندی ابو فزوه نزد عثمان روایتی که عبدالرزاق بن همّام از نافع از ابن عمّرمی آورد ، کفایت می کند . وی در المصنّف می نگارد :

عمّرمی بن خطّاب هر نمازگزاری از اسیران عرب را [ که در دار الإماره بود ] آزاد ساخت و بر آنها شرط کرد که سه سال - بعد از او - به خلیفه [ پس از او ] خدمت کنند و او مانند عمّرمی با ایشان رفتار کند .

خیار ، شرط سه سال خدمتش را به عثمان با دادن غلامش «ابو فروه» از عثمان خرید . عثمان خیار را رها ساخت و او آزاد شد و ابو فروه را [ به جای او ] گرفت. (۳)

عبدالله بن ابی فزوه ، جدّ ربیع (غلام منصور عباسی) است . وی و عبدالملک بن مروان و مصعب بن زبیر ، در دوران نوجوانی دوستان صمیمی یکدیگر بودند و از هم جدا نمی شدند . هر کدام که جامه ای می پوشید ، دیگری مثل آن را به تن می کرد .

ص: ۲۹۴

---

۱- تاریخ بغداد ۸: ۴۱۴ ، شماره ۴۵۲۱ ؛ تاریخ دمشق ۱۸ : ۹۰ ؛ بغیة الطلب ۸ : ۳۶۱۱ .

۲- البدایه والنهایه ۱۰ : ۲۶۳ .

۳- مصنّف عبدالرزاق ۸ : ۳۸۰ ، حدیث ۱۵۶۱۲ و جلد ۹ ، ص ۱۶۸ ، حدیث ۱۶۷۸۱ .

عبدالملک جامه ای پوشید و ابن ابی فزوه مانند آن را به تن کرد و مصعب جامه ای [ مثل آن را ] نیافت که بپوشد . ابن ابی فزوه ، ماجرا را به پدرش گفت ، پدرش ، مثل لباس آن دو را - به دست پسرش - بر تن مصعب کرد .

چون مصعب والی عراق شد ، ابن ابی فزوه را کاتب خویش ساخت . روزی وی نزد مصعب بود که گردنبند جواهر نشانی را که از بلاد عجم به دست آمده بود (و جز خدا کسی نمی دانست چقدر قیمت دارد) پیش او آوردند ، مصعب آن را به دست چرخاند و از [ زیبایی ] آن در شگفت ماند ، سپس به ابن ابی فزوه گفت : اگر این را به تو ببخشم ، آیا شادمانت می سازد ؟

ابن ابی فزوه گفت : آری واللّه ، خدا امیر را به سلامت بدارد .

مصعب گردنبند را به او داد . آن را نگریست و به شدت مسرور شد .

مصعب گفت : می بینم که بدان شادمان شدی .

ابن ابی فزوه گفت : آری .

مصعب گفت : به خدا سوگند ، روزی که آن جامه را به من پوشاندی ، من بیشتر از سروری که اکنون تو داری ، شاد شدم .

آن گردنبند همچنان نزد ابن ابی فزوه بود تا اینکه ایام مصعب به سر آمد و پس از آن ، سبب ثروت ابن ابی فزوه و بی نیازی نسل او شد .

مصعب زبیری بیان می دارد : کار گزار خراسان بر گنجی دست یافت که در آن نخل طلایی بود و به کسرا تعلق داشت . خوشه های آن از مروارید و گوهر و یاقوت سرخ و سبز بود . آن را پیش مصعب بن زبیر آوردند ، قیمت گذاران را گرد آورد ، آن را دو میلیون دینار قیمت گذاشتند .

مصعب گفت: این را به که دهم؟

گفتند: به زنان و اهل و عیالت.

مصعب گفت: نه، به شخصی می دهم که پیش از این منّتی بر ما نهاد و لطف نیکویی بر ما روا داشت. عبدالله بن ابی فزّوه را صدا بزنید.

مصعب آن نخل طلائی را به عبدالله بن ابی فزّوه داد. چون مصعب کشته شد، ابن ابی فزّوه به عبدالملک بن مروان نامه نوشت و مالی را به او بخشید. از این رو

به مال خویش از ناحیه عبدالملک مصون ماند و ثروتمندترین اهل مدینه بود. (۱)

عبدالله بن ابی فزّوه، فرزندی به نام اسحاق داشت. در مجلسی که در آن زُهری حضور داشت نشسته بود و می گفت: رسول خدا فرمود ... رسول خدا فرمود ...

زُهری گفت: ای ابن ابی فزّوه، خدا تو را بکشد! چقدر بر خدا جسارت می ورزی! چرا سند احادیث را نمی آوری؟! احادیثی را بیان می داری که دهنه و افسار ندارند ...

بخاری می گوید: وی شخصی متروک است. احمد بن حنبل از حدیثش نهی کرد و گفت: حدیث چهار نفر را نمی نویسم: ... و اسحاق بن عبدالله بن ابی فزّوه. (۲)

اینان بعضی از اسیران عین التمرند. گوشه ای از زندگی آنها و زندگی فرزندان و نوه هاشان را دانستیم.

ص: ۲۹۶

---

۱- الوافی بالوفیات ۱۷: ۲۲۲ - ۲۲۳.

۲- تهذیب الکمال ۲: ۴۵۰، شماره ۳۶۷.

میان این اسیران (یا میان اولاد و نوه های آنها) کسانی یافت می شوند که در کتابت تاریخ و فتوحات نقش داشتند؛ مانند: یَسار، جدّ محمّد بن اسحاق، صاحب المغازی، همو که ابن حبان از مالک بن انس حکایت می کند که وی تشیع غزوات پیامبر را از اولاد یهودی که مسلمان شدند، بر ابن اسحاق، خُرده می گرفت. (۱)

نمی خواهم جرم پدران را بر گردن فرزندان بگذارم، بلکه قصدم فقط این است که نظر خوانندگان را به این حقیقت جلب کنم که باید در منقولات امثال این افراد درنگ ورزید. اینان، گاه مطالب صحیح و گاه باطل را نقل می کنند.

کلام مالک بن انس، اندکی پیش گذشت که بر ابن اسحاق انتقاد داشت که چرا شرح حال جنگ های پیامبر را از زبان اولاد یهودی تازه مسلمان، پی بسته است. (۲)

همچنین میان اینان، نصیر بن عبدالرحمان است، کسی که در خلافت عمر و عثمان، شهربان معاویه بود، سپس معاویه بر او خشم گرفت و دیگری را جایش گذاشت و بعدها دوباره وی را به کارش برگرداند.

حکایت است که عبدالعزیز بن مروان، به عیادت نصیر بن عبدالرحمان - هنگامی که بیمار شد - می رفت. (۳) این نصیر، همان ابو موسی بن نصیر، صاحب فتوحات در بلاد مغرب است، شخصی که ابن کثیر درباره اش می گوید: نایب بنی امیه در فتوح بلاد مغرب. (۴)

ص: ۲۹۷

---

۱- الثقات ۷: ۳۸۲.

۲- همان.

۳- الإصابه ۶: ۴۹۶، شماره ۸۸۶۹؛ الکامل فی التاریخ ۴: ۲۵۲؛ نیز بنگرید به، نفع الطیب ۱: ۲۴۰.

۴- تفسیر ابن کثیر ۲: ۱۲۰.

شلبی از کتاب العجائب والغرائب از بیرونی نقل می کند که گفت: برایم حدیث کرد پدرم، از موسی بن نصیر (وی یهودی از اهل کتاب بود، اسلام آورد و بر مغرب امارت یافت). (۱)

مؤید این مطلب، سخنی است که در تاریخ دمشق آمده است:

گفته اند: موسی بن نصیر کتاب می خواند. دریافت که بنی امیه امارت می یابند. از این رو، هنگامی که در مدینه بود، به مروان پیوست، سپس رهسپار شام شد و حال و روزش ترقی کرد. (۲)

نیز میان اینان محمد بن سیرین (که به خواب گزار معروف است) هست. ابن ابی شیبه در المصنف از وی روایت می کند که گفت:

کعب بن سوار او را به کنیسه درآورد، تورات را بر سرش گذاشت و به خدا سوگندش داد. (۳)

در اخبار القضاة می خوانیم:

کعب بن سوار او را در مذبح (قربان گاه) می آورد و بر سرش انجیل می نهاد و به خدا سوگندش می داد. (۴)

بیهقی، روایت سابق را از ابن سیرین - با ایهام - تغییر می دهد و آن را تحریف شده نقل می کند و می نویسد:

ص: ۲۹۸

---

۱- آکام المرجان: ۱۳۹.

۲- تاریخ دمشق ۶۱: ۲۱۱، شماره ۷۷۵۸.

۳- مصنف ابن ابی شیبه ۴: ۳۰۰، حدیث ۲۰۳۷۴.

۴- اخبار القضاة ۱: ۲۷۸.

کعب بن سؤار یک یهودی را به کنیسه درآورد و بر سرش تورات نهاد. (۱)

با این خبر، شخصی که وارد کنیسه شد، غیر ابن سیرین می شود.

پوشیده نماند که یهود در تعبیر خواب و قصه ها، ید طولایی دارند. چنان که می گویند آن را از یوسف پیامبر آموخته اند.

نکته شایان ذکر در اینجا این است که: کنیسه بیشتر به محلّ عبادت یهود اطلاق می شد. مسیحیت آن را از یهود گرفته اند.

در المدوّنه الکبری آمده است:

ابو موسی اشعری، یک یهودی را سوگند داد.

شعبی می گوید: اگر او را به کنیسه درمی آورد، بر او سخت می گرفت و سوگند شدید می داد. (۲)

شعبی در این روایت، نام کنیسه را بر محلّ عبادت یهود اطلاق کرده است. به همین سبب، گاه اصحاب سیره و راویان، انجیل را نام می برند و مقصودشان کتاب مقدّس یهود نیز هست که این را باید در جای دیگر روشن ساخت.

اگر نگاهی واکاوانه به اسامی دیگر اسیران و احوال آنها و نام های فرزندانشان بیندازیم، درمی یابیم که کسانی از آنها هرگز به خدا ایمان نیاوردند و تا پایان عُمر

زندیق و یهود باقی ماندند و همین ما را وامی دارد که در نقل روایات آنها هرچه بیشتر احتیاط کنیم.

ص: ۲۹۹

---

۱- سنن بیهقی ۱۰: ۱۸۰، حدیث ۲۰۵۰۷.

۲- المدوّنه الکبری ۵: ۲۰۱.



در الأغانی آمده است :

سعید بن عبدالرحمان ... بر هشام بن عبدالملک در آمد . وی زیاروی بود . با عبدالصمد بن عبدالاعلی (از اسیران عین التمر) مُربّی ولید بن یزید بن عبدالملک ، آمد و رفت داشت . عبدالصمد (که لوطی و زندیق بود) او را به لواط با خود برانگیخت (۱).

در تاریخ دمشق می خوانیم :

عبدالصمد به بی دینی متهم بود . وی ولید بن یزید را فاسد ساخت (۲).

در لسان المیزان آمده است : وی اهل لواط بود (۳).

از هشام بن عبدالملک نقل است که به ولید بن یزید نوشت :

خبردار شدم که عبدالصمد را یار و همدم و ندیم خویش گرفته ای ، درستی این خبر برایم ثابت شد ، تو را از کار زشت مُبرّا نمی دانم . عبدالصمد را سرزنش کن و از خود دور ساز .

در پی این پیغام ، ولید او را بیرون راند (۴).

مانند این سخن درباره عبدالله بن عبدالاعلی (مربّی ایوب بن سلیمان بن عبدالملک) بر زبان آمده است .

مرزبانی می گوید :

ص: ۳۰۰

---

۱- .الأغانی ۸ : ۲۸۱ .

۲- .تاریخ دمشق ۳۶ : ۲۳۷ ، شماره ۴۰۷۵ .

۳- .لسان المیزان ۴ : ۲۱ ، شماره ۵۶ .

۴- .تاریخ طبری ۴ : ۲۲۳ ؛ الأغانی ۷ : ۱۵ ؛ تاریخ دمشق ۳۶ : ۲۳۸ .

عبدالله متهم به بی دینی بود . گفته اند : سلیمان بن عبدالملک فرزندش ایوب را بدو سپرد و او ایوب را بی دین ساخت . سلیمان با دسیسه به پسرش سمی خوراند و به قتلش رساند .(۱)

در نقط العروس (اثر ابن حزم) می خوانیم :

سلیمان فرزندش ایوب را پنهانی کشت ؛ زیرا وی نصرانی و مرتد شد . سلیمان ایوب را به عبدالله بن عبدالاعلی شاعر سپرده بود . عبدالله زندیق بود ، ایوب را بی دین ساخت .

سلیمان سمی به وی خوراند و او را کشت .(۲)

در الکامل (اثر مبرد) مطلبی آمده است که اشاره دارد به اینکه عمر بن عبدالعزیز در دین عبدالله بن عبدالاعلی شک داشت ؛ چراکه هنگامی که او را - بدان خاطر که زبان رومی می دانست - پیش «یون» فرستاد ، شخصی را برای جاسوسی از او رهسپار ساخت .(۳)

بنابراین ، میان این اسیران کسانی وجود داشتند که هم جنس باز بودند و مردم (به ویژه خلفا و فرزندان آنها) را بی دین می ساختند و نیز کسانی که عرب را خوش نداشتند و بر آنها طعن می زدند و کسانی که قصه گو بودند ، ووو .

با درازگویی درباره اسیران عین التمر ، امیدواریم شناخت کافی نسبت به خلق و خو و دین هم قطاران و همتایان حُمران به دست آید ؛ زیرا انسان به وسیله همدمان و دوستانش شناخته می شود .

ص: ۳۰۱

- 
- ۱- . لسان المیزان ۳ : ۳۰۵ ، شماره ۱۲۶۵ به نقل از «معجم الشعراء» اثر مرزبانی .
  - ۲- . الوافی بالوفیات ۱۰ : ۲۹ ، شماره ۳ به نقل از نقط العروس .
  - ۳- . الکامل ۱ : ۴۰۵ اثر مبرد ؛ لسان المیزان ۳ : ۳۰۵ ، شماره ۱۲۶۵ .

بعضی از یاران حُمران ، از موالی خلفای سه گانه و برخی از موالی خلفای اُموی بودند و شماری از آنان مناصبی را در این حکومت ها به دست داشتند .

وجود شخصیت هایی مانند اینان در جریان های سیاسی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله تصادفی نبود . آنها در این رخدادها نقش منفی یا مثبت داشتند ، گرچه واقع ماجرا بیشتر بیانگر نقش منفی بسیاری از آنهاست و اینکه عقده اسارت در دلشان موج می زد و تحت تأثیر سوابق اعتقادی شان قرار داشتند .

در بحث «نسبه الخبر إلیه» در خواهیم یافت که موالی از آقایان خویش پیروی می کردند . اگر اولیای آنها افرادی صالح بودند (مانند اهل بیت علیهم السلام) آداب آنها را می یافتند و اگر موالی قریش می شدند ، از افکار و دیدگاه های آنان اثر می پذیرفتند .

با این سخن ، قصد ندارم همه موالی و برده ها یا کسانی را که پیش از اسلام شان یهودی یا مسیحی بودند ، خدشه دار سازم ؛ چراکه یهودیت و مسیحیت از ادیان رایج در آن زمان بود ، لیکن باقی بودن بر یهودیت یا مسیحیت و دعوت به این دین ها با تظاهر به اسلام ، خطری بود که جوانب بسیاری از شالوده اسلام و جامعه اسلامی را زیر و رو می ساخت .

نکته شایان تأکید این است که موالی ، قشر اجتماعی جدید به شمار می آمد که بر جامعه اسلامی عربی عارض شد . کسانی که بر تربیت آنها اشراف می یافتند آنها را خوب یا بد بار می آوردند ؛ گاه تربیت آنها صحیح و سالم و گاه فاسد و تخریبی بود .

این امر ، به قیم و والی آنها برمی گشت . اگر سرپرست آنها افکار صحیح

داشت و دارای گرایش های سالم بود ، آنان را از نظر فکری و عقیدتی سالم ، تحویل جامعه می داد و اگر وایشان می نهاد و از نظر اخلاقی نسبت به آنها بی اعتنا می ماند ، آنان جزو آشرا می شدند .

به همین مقدار پیش درآمد و بیان ملابسات مرتبط با ماجرا (قومیت ها ، ادیان ، شناخت منطقه جغرافیایی و ...) بسنده می کنم تا وارد اصل موضوع (راوی ، مروی ، روایت) شویم و ثابت نماییم که شخصیت حُمران بن اَبان و راویان از او - در طبقات پایین تر - بیشتر از قریشیان و پیروان حکومت یا از تبار موالی و از ساکنان بصره بودند ؛ زیرا بصره از مراکز نفوذ حمرانی عثمانی بود و همین رهنمون است به وجود پذیرش آشکارِ وضوی عثمانی از سوی قشرهای خاصّ اجتماعی و تصادفی بودن آن .

این ادّعا ، بر اساس نقشه مفصّلی که برای راویان وضو از عثمان ، در پایان همین جلد آمده است ، روشن می شود .

در این راستا ، روایات ضدّ و نقیضی که از عثمان هست کفایت می کند ؛ گاه متن این روایات با هم مغایرت دارند و گاه با روایات دیگر صحابه ناسازگار می افتند .

از این روست که می بینیم گاه گویند : «اهل بصره به حدیث حُمران احتجاج نمی کنند» و گاه گویند : «بصریان از حُمران حدیث می کنند» .

این تخالف و اضطراب برای چیست ؟

امر به همین جا متوقّف نمی ماند ، بلکه این آشگفتی و تحریف به نصّ روایت دست می برد . «مَسَحَ ظَهْرَ قَدَمِيهِ» (پشت پاها را مسح می کشید) به «طَهَّرَ قَدَمِيهِ»

(پاها را می شست) تغییر می یابد یا جمله «فَأَنْقَاهُمَا» (هر دو پا را تمیز می ساخت) به «مَسَّحَ ظَهْرَ قَدَمَيْهِ» اضافه می شود تا شنونده را به شستن پاها سوق دهد .

یا در جای دیگر می بینیم جمله «وَضَّأَ قَدَمَيْهِ» (پاهایش را وضو می داد) را به معنای «حَسَّنَ وَنَظَّفَ» (پاهایش را نیکو و نظیف می ساخت) تغییر می دهند بی آنکه مراد از آن را روشن سازند که آیا نیکو ادا کردن فریضه مسح است یا شستن .

باید این امور را در لابلاي این کتاب بحث کنیم .

اکنون به شخصیت حُمران باز می گردیم و می گوئیم :

### حُمران بن اَبان کیست ؟

حُمران از اسیران «عین التمر» است . خالد او را با افراد دیگری اسیر ساخت . حُمران و رفقاییش اولین اسیران عجم بودند که به مدینه در آمدند .

در الوافی بالوفیات (و دیگر کتاب ها) آمده است که این اسیران ، نخستین اسیرانی بودند که از مشرق وارد مدینه شدند .(۱)

کنیه حمران ، ابو زید است .(۲)

اوصاف حُمران ، چنین بود : کچل و طاس ، بی ریش و کوسه ، در صورتش مویی وجود نداشت .(۳)

ص: ۳۰۴

---

۱- طبقات ابن سعد ۷ : ۱۴۸ ؛ تهذیب الکمال ۷ : ۳۰۱ ، شماره ۱۴۹۶ ؛ تاریخ دمشق ۱۵ : ۱۷۲ ، شماره ۱۷۴۱ ؛ الإصابه ۲ : ۱۸۰ ، شماره ۲۰۰۰ ؛ تاریخ الإسلام ۵ : ۳۹۵ ، شماره ۴ ؛ الوافی بالوفیات ۱۳ : ۱۰۳ ، شماره ۳ ؛ سیر اعلام النبلاء ۴ : ۱۸۲ ، شماره ۷۳ ؛ عمده القاری ۳ : ۵ .

۲- شرح صحیح مسلم نووی ۱ : ۲۱۸ .

۳- کتاب البرصان والعرجان والعميان والحولان : ۵۱۹ .

ابن سعد (م ۲۳۰ هـ) در الطبقات الکبری می گوید :

حُمران بن أبان ، غلام عثمان بن عفّان ، از اسیران «عین التمر» بود ، کسانی که خالد آنها را به مدینه فرستاد . فرزندانش او را به «نمر بن قاسط» نسبت دادند .

حُمران از عثمان و غیر او ، روایت می کند .

سبب آمدن حُمران به بصره این بود که وی ، بعضی از اسرار عثمان را فاش ساخت . عثمان از آن باخبر شد و گفت : در این شهر نماز .

حُمران از مدینه کوچید و در بصره فرود آمد و در این شهر اموالی به دست آورد و دارای نسل و دنباله شد . (۱)

ابن قُتیبه (م ۲۷۶ هـ) در المعارف می گوید :

مُسَیَّب بن نَجَبَه فزاری در زمان ابوبکر ، حُمران را در «عین التمر» اسیر کرد . امیر سپاه ، خالد بن ولید بود . او را ختنه شده یافت . وی یهودی و نامش «طویدا» بود .. (۲)

ابن عبدالبر (م ۴۶۳ هـ) در التمهید می نویسد :

حمران ، غلام عثمان ...

حمران از اسیران «عین التمر» است . اوّلین اسیرانی که در خلافت ابوبکر صدّیق به مدینه در آمدند . خالد او را اسیر ساخت و دید

ص: ۳۰۵

---

۱- . طبقات ابن سعد ۷: ۱۴۸ .

۲- . المعارف : ۴۳۶ .

نوجوانی سرخ رو ، ختنه شده و زیرک است . او را پیش عثمان فرستاد و عثمان آزادش ساخت .

خانه حُمران - در بصره - به صحنِ مسجد جامع مُشرف بود . عثمان آن را به وی واگذار و نیز زمینی را در چند فرسخی اُبُلّه (بعد از رودخانه) به او سپرد .

اهل سیره و علم گفته اند : حمران از علمای بزرگ ، امانت دار و صاحب رأی و شرف - و به ولاء و نسبش - بود . وی یکی از شاهدانی است که به شرب خمر و لید بن عُقَبه شهادت دادند و علی به شهادت وی ، ولید را تازیانه زد . (۱)

ابن عبدالبر در الإِستذکار می نگارد :

حمران ، غلام عثمان بن عَفّان .

وی حمران بن ابان بن نَیر بن قاسط (عمو زاده صهیب) است . نَسَب وی را در «التمهید» در ذیل این حدیث آوردیم . وی از اسیران عین التمر بود که اولین اسیرانی بودند که در زمان ابوبکر صدیق وارد مدینه شدند . خالد بن ولید او را اسیر ساخت .

سرگذشت حمران را - به طور کامل - در «التمهید» آوردیم . وی از علمای بزرگ بود .. (۲)

پیش از آنکه بحث را ادامه دهیم ، تعلیق مفصّلی بر مقطع پایانی سخن ابن عبدالبر در «التمهید» داریم .

ص: ۳۰۶

---

۱- . التمهید ۲۲ : ۲۱۱ ؛ نیز بنگرید به ، عمده القاری ۷ : ۱۴۲ .

۲- . الاستذکار ۱ : ۱۹۶ .

معروف است که حمران ساکن بصره نبود و در جایی نیامده است که وی در کوفه سکنا داشت تا از شهودی باشد که بر شراب خواری ولید شهادت دادند .

در متونی که خواهد آمد ، عکس این مطلب هست و اینکه عثمان او را برای پرس و جو درباره شرب خمر ولید بن عَقْبَه بن اَبی مُعِیْط فرستاد ، ولید به وی رشوه داد و حُمران با گرفتن رشوه ، آنچه را از ولید پیش عثمان گفته بودند ، تکذیب کرد .

چون برای عثمان ، خبر صَحّت شراب خواری ولید ثابت شد ، بر حمران خشم گرفت و او را به بصره تبعید کرد .

در تاریخ دمشق از صالح بن کسیران (متوفای دهه سوم یا چهارم هجری) [\(۱\)](#) نقل است که گفت :

حمران - غلام عثمان - از اسیران عین التمر بود . خالد بن ولید او را اسیر ساخت . اَفْلَح - غلام ابو ایوب - از این اسیران است [\(۲\)](#).

ابن قتیبه در المعارف می نویسد :

حمران بن اَبان بن عبد عمرو ، به «ابو زید» کنیت یافت . مُسَيَّب بن نَجَبَه فزاری - در زمان ابوبکر - از عین التمر او را اسیر ساخت . امیر سپاه ، خالد بن ولید بود . حُمران را ختنه شده یافت . وی یهودی و نامش «طویدا» بود . برای عثمان خریده شد ، سپس عثمان او را آزاد ساخت و از کاتبان او شد .

ص: ۳۰۷

---

۱- . تهذیب التهذیب ۱ : ۲۷۳ ، شماره ۲۸۸۴ .

۲- . تاریخ دمشق ۱۵ : ۱۷۴ ، شماره ۱۷۴۱ .



سپس عثمان بر وی خشم گرفت و او را به بصره راند. وی عامل [ جاسوس ] عثمان در بصره بود. هنگام تبعید در بصره، ماجرای عامر بن عبدالقیس را برای عثمان نوشت.

چون مصعب کشته شد، حُمران به پا خاست و بصره را گرفت. همچنان در بصره حکم می راند تا اینکه خالد بن عبدالله آمد و او را بر کنار ساخت.

چون حجاج به بصره آمد به آزار حُمران پرداخت و صد هزار درهم از او گرفت. حمران از دست او به عبدالملک شکوه کرد. عبدالملک به حجاج نوشت که: حُمران برادر پدرم بود و عموی من است، با او نیک رفتار باش.

[ در پی این نامه ] حجاج، مال حُمران را به او پس داد. (۱)

در تاریخ خلیفه بن خیاط می خوانیم:

چون مصعب به قتل رسید، حُمران بر کوفه سیطره یافت و به بیعت با عبدالملک بن مروان فراخواند. (۲)

این گونه نقل کرده اند و صواب این است که وی بر بصره غلبه یافت، نه کوفه. (۳)

ص: ۳۰۸

---

۱- المعارف: ۴۳۵ - ۴۳۶؛ نیز بنگرید به، انساب الأشراف ۵: ۴۷۲؛ تاریخ طبری ۳: ۵۲۴ - ۵۲۵ و جلد ۶، ص ۱۶۵؛ تاریخ دمشق ۴۵: ۲۹۰.

۲- تاریخ خلیفه بن خیاط: ۲۶۹.

۳- در «تاریخ دمشق ۴۵: ۲۹۰» آمده است: عبدالله بن زبیر، مصعب را به ولایت بصره بازگرداند. مصعب وقتی از بصره بیرون می آمد، عمر بن عبیدالله بن معمر تیمی را به جای خویش می نهاد. چون مصعب کشته شد، حمران بن أبان بر بصره مسلط شد و سوی بیعت عبدالملک فراخواند. نیز در دیگر کتاب های سیره و تاریخ آمده است که حمران بر بصره سیطره یافت، نه کوفه.

مِزَى (م ۷۴۲ هـ) در تهذیب الکمال می گوید :

حُمران بن أبان - غلام عثمان بن عفّان - از اسیران عین التّمر است . وی به دست مُسیّب بن نَجَبه افتاد . عثمان او را از وی خرید و آزاد ساخت .

حُمران ، دوران ابوبکر و عُمر را درک کرد .(۱)

ذَهَبی (م ۷۴۸ هـ) در تاریخ الإسلام می نگارد :

حُمران بن أبان ، از اسیران عین التّمر بود . به دست مُسیّب بن نَجَبه افتاد . عثمان ، حُمران را از او خرید و آزاد ساخت .

حُمران در بصره ساکن شد و از عثمان و ابن عُمر و معاویه حدیث کرده است .(۲)

در سیر اعلام النّبلاء آمده است :

حمران بن أبان فارسی ، شخصی فقیه ، غلام امیر مؤمنان عثمان . وی از اسیران عین التمر بود ، عثمان از مُسیّب بن نَجَبه او را خرید .(۳)

ابن حجر (م ۸۵۲ هـ) در نزّه الألباب فی الألقاب می گوید :

طورط ، لقب حمران بن أبان - غلام عثمان - است . وی یهودی بود ، سپس اسلام آورد .

ص : ۳۰۹

---

۱- . تهذیب الکمال ۷ : ۳۰۱ ، شماره ۱۴۹۶ .

۲- . تاریخ الاسلام ۵ : ۲۹۵ ، شماره ۴ .

۳- . سیر اعلام النّبلاء ۴ : ۱۸۲ ، شماره ۷۳ .

مُسَيَّب بن نَجَبَه از عین التمر او را اسیر ساخت . امیر سپاه خالد بود . عثمان او را خرید و کاتب عثمان شد. سپس بر وی خشم گرفت و او را به بصره بیرون راند . وی از رجال صحیح مسلم و صحیح بخاری است . (۱)

در تقریب التهذیب می خوانیم :

حُمران بن أبان ، غلام عثمان بن عفَّان است . او را در زمان ابوبکر صدیق خرید . وی فردی ثقه از راویان نسل دوّم است . در سال ۷۵ از دنیا رفت (و غیر آن را هم گفته اند) . (۲)

عینی (م ۸۵۵ هـ) در عمده القاری می نگارد :

حُمران بن أبان بن خالد بن عمرو ، از اسیران عین التمر است . خالد بن ولید او را اسیر ساخت . دریافت نوجوانی زیرک است . او را پیش عثمان فرستاد . عثمان او را آزاد ساخت .

حمران ، کاتب و دربان عثمان بود و از سوی حجاج به ولایت نیشابور دست یافت .

بخاری وی را در کتاب ضعیفای خود می آورد و در صحیح خود به روایت وی به احتجاج می کند ، و هم چنین مسلم و صاحبان صحاح چهارگانه .

ابن سعد می گوید : حُمران کثیر الحدیث بود ، ندیدم به حدیث او

ص : ۳۱۰

---

۱- . نزهة الألباب فی الألقاب ۱ : ۴۸۸ ، شماره ۱۸۵۵ .

۲- . تقریب التهذیب ۱ : ۱۸۹ ، شماره ۱۵۱۳ .

احتجاج کنند. وی در سال ۷۵ درگذشت.

حجاج به خاطر ولایت پیشین او بر بصره، از وی صد هزار درهم غرامت گرفت، سپس به شفاعت عبدالملک این مبلغ را به او بازگرداند. (۱)

می پرسیم: اگر آنچه را عاصم احوال از ابن سیرین روایت می کند صحیح باشد که گفت:

مردم از اسناد نمی پرسیدند. چون فتنه رخ داد، گفتند: رجال حدیثان را نام ببرید. از این پس، به نقل های اهل سنت نگاه می شد و حدیثان را می گرفتند، و به نقل های اهل بدعت می نگریستند و حدیث آنها را کنار می نهادند. (۲)

و آنچه را که خطیب در «الجامع لأخلاق الراوی و آداب السامع» از خَیثَمَه بن عبدالرحمان روایت می کند که گفت:

مردم تا زمان مختار از اسناد نمی پرسیدند. در این دوران بود که افراد [به دروغ] متهم شدند. (۳)

و آنچه را ابن تیمیّه در «منهاج السنّه» می آورد که:

اسناد از ویژگی های این امت و از خصایص اسلام است. سپس از خصایص اهل سنت می باشد. رافضه کمترین عنایت را بدان دارند؛ زیرا آنچه را که باب میلشان نیست، راست نمی دانند. علامت کذب

ص: ۳۱۱

---

۱- عمده القاری ۳: ۵؛ نیز بنگرید به، طبقات ابن سعد ۵: ۲۸۳.

۲- صحیح مسلم ۱: ۱۵.

۳- الجامع لأخلاق الراوی ۱: ۱۳۰.

روایت پیش آنها این است که بر خلاف میل و هوای دل آنها باشد .

از این روست که عبدالرحمان بن مهدی می گوید : اهل علم آنچه را به سود و ضررشان است ، می نویسند و اهل هوا ، جز آنچه را به نفع آنهاست نمی نگارند .<sup>(۱)</sup>

می پرسیم : اگر همه اینها صحیح باشد ، اهل سنت که باید حدیثش را گرفت و اهل بدعت که باید حدیث او را در وضو و انهداد ، کیانند ؟ آیا حمران بن اَبان است یا غیر او ؟

هنگامی که عراق میدان حرکت جعل حدیث بود و آن را «دار الضرب» (سرزمین جعل حدیث) می نامیدند ،<sup>(۲)</sup> چرا دروغ و جعل حدیث را به مختار ثقفی نسبت می دهند و به «حمران» و «ابن دازه» نسبت نمی دهند که با این و آن خلوت می کرد تا وضوی عثمان را برایشان حدیث کند !؟

آیا اسنادی که ابن تیمیّه بدان فرا می خواند و آن را از خصایص اهل سنت می شمارد ، این است ؟

آیا وضوی غسلی (که در صحاح و مسانید اهل سنت روایت شده است) باب میل دل رافضه است یا همسو با هوا و هوس اهل سنت می باشد ؟

چه کسی با رأی [ نه قرآن و حدیث ] در جا انداختن وضوی غَسِلی می کوشید و می گفت : شستن از مسح تمیزتر است ، شستن هم مسح است و هم زیادت بر آن و ... ، قائل این سخن ، اهل سنت اند یا رافضه ؟

ص: ۳۱۲

---

۱- . منهاج السنّه النبویّه ۷ : ۳۷ .

۲- . منهاج السنّه النبویّه ۲ : ۴۶۸ ؛ المنتقی فی منهاج الاعتدال : ۸۸ .

آیا اهل علم (محدثان) آنچه را به سود یا ضررشان بود، درباره روایان وضوی غسلی - به ویژه حمران بن أبان - نوشتند یا حال این شخص، اکنون و پس از گذشت قرون، آشکار شد؟

امامان بزرگ رجالی و حدیثی کجایند تا عیب و نقص های امثال این روایان را بیان دارند و رسوایشان سازند؟

در این عرصه پرسش های فراوانی هست، آنها را به وقت خویش وامی نهیم و تنها به پاسخ بعضی از سؤال هایی که مطرح کردیم - با تفصیل بیشتر - بسنده می کنیم.

### نام حُمران و نام پدر او چیست؟

کتاب ها برای حُمران چندین نام آورده اند. گفته اند بعضی از آنها نام های وی در دوران یهودی بودنش بود و اسمی که سرانجام بر وی ماند، همان «حُمران» است.

ابن قتیبه می گوید: حُمران ... یهودی بود، نامش «طویدا» است.

ابن حجر می نویسد: «طورط» لقب حمران بن أبان - غلام عثمان - است. وی یهودی بود، سپس اسلام آورد.

حجاج درباره حُمران می گوید: اگر وی خود را به عرب نسبت دهد و نگوید که پدرش «ابی» بود ...

پیدا است که نام «ابی» و «آبی» و مشابه این دو، نام های یهودی است.

اگر به «قاموس کتاب مقدس» رجوع کنیم، می بینیم که رئیس مدرسه یهودی «ابا» بود.

با مراجعه به طبقات اَخبار یهود (امورائیم) در فلسطین و بابل در عراق و اسامی آنها درمی یابیم که میان این اسامی نام هایی نزدیک به «ابا» هست؛ مانند «حِیابرابا»، «شمعون برابا» و «اِبا اریکا» مشهور به لقب «رب» در «سوره» علم بود.

ربا بن نَحمان یا نَحمانی (۲۷۰ - ۳۳۰) از فومبديثا (عانه) ربا بن یوسف، عَلم در قریه «محوزه» بابابَرَحَّان، در «نارس» (نزدیک سوره) مدرسه ای ساخت، رفرام کبیر برَبابا از «فومبديثا» و «سمابرربا» از فومبديثا. (۱)

شاید پدر حُمران از این اَخبار و از معلّمان این مدارس به شمار می آمد و یا از فرزندان فرماندهان لشکر فرس (موجود در آنجا) بود.

در قاموس کتاب مقدّس آمده است:

أبی: به گمان بسیار، اسم عبری در این حالت، مختصر «أبیه» یا «ابیا» است که به معنای «خدای پدر» یا «خدای پدری» است و آن، مادر پادشاه حزقیا و دختر زکریّا بود. (۲)

نیز آمده است:

أبا: یهود و مسیحیان نخستین، این نام را در نمازهاشان به کار می بردند و به خدمت کاران و بندگان، اجازه نمی دادند در خطاب به صاحب خانه [ارباب خویش] واژه «أبا» را به کار برند. (۳)

ص: ۳۱۴

---

۱- .الفکر الدینی الیهودی : ۸۵ - ۸۷ .

۲- .القاموس الكتاب المقدّس : ۲۰ .

۳- . همان ، ص ۱۸ .

همچنین می خوانیم :

آیبا : نام فرقه ای از یهود که در زمان داود پیامبر به خدمت هیکل می پرداخت . زکریا ابو یوحناى تعمید دهنده ، از این فرقه است . (۱)

و گفته اند : اولین شخصی که نام «ابا» یا «ابی» را به کار بُرد ، ابن صامغان ، از پادشاهان طوایفی است که در زمان اسکندر ، در عراق حکومت می کردند و از نبطی ها بودند .

شاید این «ابا» از پدران و نیاکان حمران بود و حُمران به اسم جدش - و به خاطر سکونت وی در این منطقه - نامیده شد .

ابن ماکولا از قومی نقل می کند که آنان گفتند : نام پدر حُمران «أبی» بود . (۲)

به نظر می رسد این واژه ، تحریف شده واژه «آبی» یا «ابی» باشد .

### حُمران عرب است یا عجم ؟

این پرسش در ذهن خلجان دارد و باید آن را روشن ساخت ؛ زیرا متونی ، عرب بودن حُمران را ادعا دارند و نصوص دیگری بر عجمی بودن وی پا می فشارند و متونی نیز مشترک اند ، هر دو را می توان از آنها استفاده کرد .

ما نخست اقوال و سپس شیوه استدلال به آنها را از سوی قائلان می آوریم و آنچه را در ردّ و پاسخ آنها می توان گفت بیان می کنیم .

کسانی که به عرب بودن حُمران قائل اند

نخستین کسی که حمران را عرب دانست و نَسَب او را به نَمِر بن قاسط

ص: ۳۱۵

---

۱- . همان ، ص ۲۵ .

۲- . الإكمال ۱ : ۸ ، اثر ابن ماکولا ؛ توضیح المشتبه : ۱۴۹ .



رساند ، ابو منذر ، هشام بن محمد بن سائب بن بشر کلبی (م ۲۰۴ هـ) در کتاب «نسب معدّ» و «اليمن الكبير» است .

سپس ابن خياط (م ۲۴۰ هـ) در «طبقات» حمران را در ضمن محدثان طبقه اول می آورد .(۱)

نیز ابن عبد ربّه (م ۳۲۸ هـ) در العقد الفريد هنگام ذکر قبیله نمر بن قاسط می گوید :

و از نمر بن قاسط است ، حمران بن أبان .(۲)

ابن حزم (م ۴۵۶ هـ) و ابن حجر (م ۸۵۲ هـ) به طور کامل یا ناقص ، نسب حمران را به معدّ بن عدنان می رسانند که بر عرب بودن وی دلالت دارد .

ابن حزم می گوید : حمران بن أبان بن خالد(۳) بن عبد عمرو(۴) بن عقیل بن عامر بن جندله بن جذیمه بن کعب بن سعید بن اسلم بن اوس بن اوس بن مناه بن نمر بن قاسط(۵) بن هنب بن افضی(۶) بن دغمی بن جدیله بن اسد بن ربیعہ بن نزار بن معدّ بن عدنان .(۷)

ابن عبدالبر (م ۴۶۳ هـ) در التمهید می نگارد :

ص: ۳۱۶

---

۱- طبقات ابن خياط : ۲۰۰ و ۲۰۴ .

۲- العقد الفريد ۳ : ۲۱۰ .

۳- واژه «ابن خالد» در المعارف اثر ابن قتیبه نیست .

۴- نسب حمران در «المعارف : ۴۳۵» در اینجا پایان می یابد ؛ تهذیب التهذیب ۳ : ۲۱ ، شماره ۳۱ ؛ الإستیعاب ۲ : ۷۲۸ .

۵- در «مختصر تاریخ دمشق ۷ : ۲۵۳» نسب حمران تا همین جاست .

۶- در «تهذیب الکمال ۷ : ۳۰۱» نسب حمران در اینجا به پایان می رسد .

۷- جمهره انساب العرب : ۲۹۲ - ۳۰۱ .

ادعا شده است که حُمران بن اَبان ، پسر عموی صُهَیب صحابی (معروف به «صهیب رومی») است ؛ زیرا در خالد بن عبد عمرو ، به هم می رسند .<sup>(۱)</sup>

لیکن وی در نام پدر حُمران خطا می کند و آن را «اعین» می نامد (که گمان می رود این خطا از سوی ناسخان باشد) زیرا می گوید : حمران بن اعین بن خالد بن عبد عمرو ...

زیرا ابن عبدالبر ، نسب حُمران را در دو کتاب الاستیعاب و الاستذکار صحیح می آورد و می نگارد : «حمران بن اَبان ...»<sup>(۲)</sup> و این دو کتاب را وی بعد از التمهید نوشته است .

همچنین ابن عساکر (م ۵۷۱ هـ) ،<sup>(۳)</sup> ابن حجر (م ۸۵۲ هـ) ،<sup>(۴)</sup> مزی (م ۷۴۲ هـ) <sup>(۵)</sup> در شرح حال حُمران ، او را عرب دانسته اند .

این کتاب ها ، قدیمی ترین منابعی اند که حُمران را عرب و از نسل نمر بن قاسط شمرده اند .

به نظر می رسد همه این مصادر بر کلام ابن کلبی وابن خنیاط تکیه کرده اند ؛ چراکه آن دو از امامان این فن اند .

نقض این سخنان

واقع ماجرا عرب بودن حُمران را بر نمی تابد .

ص: ۳۱۷

---

۱- . التمهید ۲۲ : ۲۱۱ .

۲- . الاستیعاب ۲ : ۷۲۸ ؛ الاستذکار ۱ : ۱۹۶ .

۳- . تاریخ دمشق ۱۵ : ۱۷۲ ، شماره ۱۷۴۱ .

۴- . الإصابه ۲ : ۱۸۰ ، شماره ۲۰۰۰ .

۵- . تهذیب الکمال ۷ : ۳۰۱ ، شماره ۱۴۹۶ .

ابن سعد (م ۲۳۰ ه) می گوید :

حُمران بن أبان (غلام عثمان بن عفّان) از عثمان روایت می کند . وی به بصره تغییر مکان داد و در آن سکنا گزید .

فرزندانش ادّعا کردند که آنان از قبیله نَمِر بن قاسط بن ربیعہ اند .<sup>(۱)</sup>

وی در جای دیگر می نویسد :

حُمران بن أبان - غلام عثمان بن عفّان - از اسیران عین التمر بود ؛ کسانی که خالد بن ولید آنها را به مدینه فرستاد .

فرزندانش خود را به نَمِر بن قاسط نسبت دادند .<sup>(۲)</sup>

بلاذُری (م ۲۷۹ ه) می گوید :

حُمران بن أبان از اسیران عین التمر بود . ادّعا کرد که از قبیله نَمِر بن قاسط است . روزی حَجّاج گفت : اگر حمران خود را به عرب نسبت دهد و نگوید که پدرش «أبّی»<sup>(۳)</sup> است ، گردنش را می زنم .<sup>(۴)</sup>

حَمَوی (م ۶۲۶ ه) از بلاذُری نقل می کند که گفت :

روزی حَجّاج (در حالی که عَبّاد بن حُصَین حَبطی نزدش بود) گفت : حُمران چه می گوید ؟ اگر خود را به عرب نسبت دهد و نگوید که غلامِ عثمان بود ، گردنش را می زنم .<sup>(۵)</sup>

ص: ۳۱۸

---

۱- . طبقات ابن سعد ۵ : ۲۸۳ .

۲- . همان ، جلد ۷ ، ص ۱۴۸ .

۳- . «أبّی» و «أبّی» مخفّف ابراهیم است .

۴- . انساب الاشراف ۱۳ : ۳۶ .

۵- . معجم البلدان ۴ : ۷۴ به نقل از انساب الأشراف ۱۳ : ۳۶ .

از سیاق این عبارت اخیر و از دیگر سخنان می فهمیم که: [مدتی] پس از درگذشت حُمران، فرزندان ادعای عرب بودن کردند. این ادعا را دیگران - از جمله معاصران حُمران - دروغ پنداشتند؛ زیرا هیچ یک از معاصران وی او را عرب ندانستند، بلکه همه شان او را به عجم بودن و یهودیت توصیف کردند.

ابن سعد - در متن پیشین - بیان می دارد که فرزندان حُمران - نه خود او - ادعا کردند که به نَمِر بن قاسط منسوب اند، لیکن بلاذری تصریح دارد که خود حُمران ادعای عرب بودن کرد.

اعتراض حجاج (که به قومیت خود معروف بود و نسبت به عرب تعصب داشت) (۱) بر ادعای حمران و اصرار وی بر اینکه باید حمران نام پدر حقیقی اش را بیاورد (که «ابی» یا «أبا» بود) تصادفی بر زبان نیامد، بلکه سببی او را بر این کار

برانگیخت و آن سبب این بود که واژه «أبی» یا «أبا» غیر عربی است و جز کسانی اندک (۲) عرب آن را به کار نمی برد.

در نتیجه، اطلاق این اسم بر پدرش، بهترین دلیل بر عرب نبودن وی و عرب نبودن پدر و جدش می باشد و این، نشانه ای متمایز میان عربی و عجمی است.

این نام، نزد یهود وجود داشت. حَمَوی - به سندش - از مَعْبُد بن کَعْب بن مالک روایت می کند که گفت:

چون پیامبر صلی الله علیه و آله بر بنی قُرَیظَه درآمد، در [آبگاه] یکی از چاه های

آنان در ناحیه ای از اموالشان که آن را «چاه آبا» می گفتند، فرود آمد. (۳)

ص: ۳۱۹

---

۱- بنگرید به، العقد الفرد ۳: ۳۶۴، الکامل فی اللغه ۱: ۳۹۷، اثر میزّد.

۲- بنگرید به، معجم البلدان ۱: ۷۴.

۳- معجم البلدان ۱: ۵۹.

بنی قریظه عرب نبودند . آنان از نسل هارون - برادر موسی علیه السلام - به شمار می آمدند . در جزیره العرب فرود آمدند و با عرب هم قسم شدند . (۱)

از کسانی که بر عرب بودن حمران و نسب جدید وی طعن زد ، مصعب بن زبیر بن عوام (م ۷۲ هـ) است . (۲) این کار هنگام مخالفت حمران با او در «یوم الجُفَرَه» (۳) و طرف داری اش از عبدالملک بن مروان روی داد .

مصعب وقتی وی را دستگیر کرد ، گفت :

ای یهودی زاده ، تو یک کافر نبطی بودی که در عین التمر اسیر شدی ، پدرت را «ابّی» صدا می زدند . (۴)

مُصَعَب بن عبدالله زبیری (م ۲۵۶ هـ) (۵) می نویسد : حمران بن اَبان ، «ابن ابا» بود ، فرزندانش او را «ابن ابان» گفتند . (۶)

ص : ۳۲۰

---

۱- . برای آگاهی بیشتر ، بنگرید به ، الأغانی ۳ : ۱۱۰ و جلد ۲۲ ، ص ۱۱۱ ؛ اللباب فی تهذیب الأنساب ۳ : ۲۶ ؛ انساب سمعانی ۴ : ۴۷۵ (و جلد ۵ ، ص ۵۰۳) .

۲- . مصعب بن زبیر بن عوام بن خویلد بن أسید بن عبدالعزی بن قُصَی بن کلاب ، امارت عراقین بصره و کوفه را به دست آورد و سوی خلافت برادرش عبدالله بن زبیر فرا می خواند . بر این منوال بود تا اینکه عبدالملک بن مروان سوی وی حرکت کرد و او را در جایی نزدیک دیر جاثلیق (نزدیک نهر دُجیل) به قتل رساند (بنگرید به ، طبقات ابن سعد ۵ : ۱۸۲ ؛ تاریخ بغداد ۱۳ : ۱۰۵ ، شماره ۷۰۹۳) .

۳- . یوم الجُفَرَه ، جنگی بود که میان خالد بن عبدالله فرمانده سپاه عبدالملک و اهل بصره (یاران مصعب بن زبیر) روی داد . خالد در جایی به نام «جُفَرَه» موضع گرفت و با مصعب جنگید و .. (م) .

۴- . انساب الأشراف ۵ : ۴۷۰ ؛ تاریخ طبری ۴ : ۹۳ ؛ الکامل فی التاریخ ۴ : ۹۳ .

۵- . مصعب بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوام اسدی ، اهل مدینه بود و در بغداد ساکن شد و بیش از ۸۰ سال عمر کرد . وی نسب ها را می شناخت . او را فقیه ترین قریشی در آنساب شمرده اند بنگرید به ، تاریخ بغداد ۱۳ : ۱۱۲ ، ترجمه ۷۰۹۷ ؛ تهذیب التهذیب ۱۰ : ۱۴۷ ، شماره ۳۱۱ ؛ اللباب فی تهذیب الأنساب ۲ : ۶۰ .

۶- . بنگرید به تاریخ الإسلام ۶ : ۵۳ .

این سخن را ابن عساکر نیز در تاریخ خویش می آورد. (۱)

مِزَى درباره اسم پدر حُمران اقوال را ذکر می کند ، می گوید : نام اَبان ، «ابی» بود و گفته اند «ابا». (۲)

افزون بر این ، غلبه سرخ و سفیدی بر پوست حُمران ، از صفات فرس بود . از این رو ، کوفه «الکوفه الحمراء» نامیده می شد ؛ زیرا موالیان فرس در آن وجود داشتند که پوستشان سرخ و سفید بود ، بر خلاف عرب که رو گندمی بودند و گندم گونی - که آن را سبزه می نامیدند - از رنگ هایی است که عرب بدان افتخار می کرد تا آنجا که فضل لَهَبی می سراید :

وَأَنَا الْأَخْضَرُ مَنْ يَعْرِفَنِي

أَخْضَرُ الْجِلْدَةِ مِنْ بَيْتِ الْعَرَبِ

- منم سبزه رو ، هر که مرا می شناسد پوست من سبزه است از نژاد عرب .

اینها سخنانی است که بر عَجَم بودن حُمران دلالت دارد .

### ادله عرب بودن حُمران و نقض آنها

اکنون ادله ای را می آوریم که عُرُوبت حُمران را ادعا دارند ، سپس هریک از آنها را نقض می کنیم .

دلیل اول

عین التمر ، شهر عربی بود . عمر بن خطاب آن را «قریه العرب» می نامید . طبیعی است که هر که در آن اسیر شود باید از اهل آن باشد ؛ یعنی بی هیچ چون و چرایی عرب باشد .

ص: ۳۲۱

۱- . تاریخ دمشق ۱۵ : ۱۷۵ .

۲- . تهذیب الکمال ۷ : ۳۰۱ ، شماره ۱۴۹۶ .

این دلیل با دو مطلب نقض می شود :

۱. اینکه شهری عربی باشد، از زندگی بعضی از عجم ها در آن یا وجود حامیان فارسی آنها باز نمی دارد .

۲. تکذیب عرب بودن حُمران از سوی مُضِیْعَب بن زبیر و عامر بن قیس و حِجَّاج بن یوسف ثقفی (و دیگران) مجالی برای شک در فارس بودن وی باقی نمی گذارد؛ زیرا آنان از معاصران او بودند و عهد و دوران آنها به حُمران نزدیک بود، او و سابقه اش را می شناختند؛ زیرا قومیت و دین، دو امری اند که امکان ندارد کسی به آسانی و راحتی آن دو را انکار کند .

اینکه اینان ادّعی عرب بودن حمران را انکار کردند و حُمران خاموش ماند و از ردّ آنها دست کشید و به سوراخ خود خزید، ادّعی عُروبت وی را تکذیب می کند .

### دلیل دوّم

در کتاب های نسب شناسان آمده است که حُمران از قبیله نَمِر بن قاسط بود .

ابن کَلْبی (م ۲۰۴ هـ) در نسب مَعِیْد بن عدنان اسامی فرزندان نَمِر بن قاسط را می آورد: تیم الله، اوس مَنات، عبد مَنات [ و قاسط ] .

سپس فرزندان اوس بن مَنات را ذکر می کند که عبارت اند از: اَسَلَم، صَعْب، معاویه، اسود .

پس از آن، اولاد اَسَلَم بن زید بن مَنات را می آورد: سعد، عائده، عامر .

آن گاه به ذکر فرزندان سعد بن اَسَلَم بن زید بن مَنات می پردازد و می گوید: از

آنهاست : صُهَيْب بن سِنَان بن مالک بن عبد عَمْرُو بن عقيل بن جَنْدَلَه بن جَذِيْمَه بن كعب [ بن سعد بن اَسْلَم بن اَوس مَنَات بن نَمِر بن قاسط ] صحابی پیامبر ...

و از آنهاست حُمران بن اَبان بن خالد بن عبد عمرو بن عقيل [ بن جَنْدَلَه بن جَذِيْمَه بن كعب بن سعد بن اَسْلَم بن اَوس مَنَات بن نَمِر بن قاسط ] کسی که به او

غلام عثمان بن عَفَّان و کاتب او گفته می شد. (۱)

این متن بر عرب بودن حُمران و انتساب وی بدین قبیله دلالت دارد .

پاسخ

این دلیل را با امور چهارگانه زیر می توان رد کرد :

اوّل : معاصران حمران ، در بودن حمران از نَمِر بن قاسط تشکیک کردند و از وی خواستند از این انتساب دست بکشد .

انکار معاصران حمران ، پیش از انتساب حُمران به عُروبت از سوی اثبات گران است .

دوّم : در مقابل این ادّعا ، نصّ مورّخان و نسب شناسان دیگری قرار دارد که این نسبت را برای حُمران نپذیرفتند .

اشعری یمنی ، در التعریف بالأنساب نَسَب نَمِر بن قاسط را می آورد و حُمران بن اَبان را از آنها نمی شمارد .

همچنین ابن خلدون ، حُمران را در فهرست کسانی که آنها را از رجال نَمِر بن قاسط می شمارد ، نمی آورد. (۲)

ص: ۳۲۳

---

۱- . نسب مَعَدّ بن عدنان ۱ : ۱۸ ؛ نیز بنگرید به ، تاریخ دمشق ۱۵ : ۱۷۲ ، شماره ۱۷۴۱ .

۲- . تاریخ ابن خلدون ۲ : ۳۶۰ .



بسیاری از نَسَب شناسان و مورّخان ، همین رویکرد را دارند .

سوم : در کتاب های تاریخ آمده است که چون اسیران عین التمر به مدینه رسیدند ، ابوبکر از آنساب یکایک آنها پرسید . هر کدامشان به اندازه شناختی که از نسب خویش داشت ، او را باخبر ساخت . نوبت به کیسان که رسید گفت از «عَنْزَه» است . عَبَّاد بن رِفَاعَه (یکی از بنی هَدَم بن عَنْزَه بن اَسَد بن ربیعَه بن نِزار)

در آن روز ، نزد ابوبکر حضور داشت . کیسان به طور خالص مال ابوبکر شد . عباد از ابوبکر خواست او را به وی ببخشد . ابوبکر کیسان را به عباد بخشید و عباد او را آزاد کرد .(۱)

کیسان - از سوی ابوبکر به عَبَّاد بن رِفَاعَه عَنزَى ، بخشیده شد . اگر حُمران از بنی نمر بن قاسط به شمار می آمد (و نَسَب و عشیره اش نزد آنها معروف بود) چرا یکی از بنی نمر را نمی بینیم که از ابوبکر بخواهد او را به وی هبه کند ؟

آیا اینکه چنین درخواستی از ابوبکر نشد بدان خاطر بود که این قبیله از میان رفته بود ؟ یا از رجال آنها در مجلس ابوبکر وجود نداشت ؟

اگر ابوبکر موالی را در میان قبایل آنها تقسیم کرد ، چرا نام حُمران را در میان قبیله نَمِر بن قاسط نمی بینیم ؟

چهارم : خود ابن کَلْبی از موالی است ، جدش از اسیران عین التمر می باشد . وی سنگ خودش را به سینه می زند .(۲) از این رو ، سخنش در اینجا پذیرفته نیست .

ص: ۳۲۴

---

۱- .الإصابة ۵ : ۸۰ ، شماره ۶۲۹۸ ؛ بغية الطلب ۴ : ۱۷۵۲ - ۱۷۵۳ ؛ الأغاني ۴ : ۵ .

۲- . این ضرب المثل فارسی ، به جای این ضرب المثل ، در متن است : «فهو يجزّ النار لقرصه» ؛ وی آتش را سوی قرص نان خود می کشد م .

بعضی از مورّخان و نویسندگان ، تصریح دارند که اسیران عین التمر از غلامان عرب بودند که کسرا اسیرشان ساخت .

بکری (م ۴۸۷ هـ) در معجم ما استعجم بیان می دارد :

در کنیسه عین التمر ، خالد بن ولید غلامانی از عرب را یافت که در دست کسرا گرو بودند . آنان در شام و عراق توزیع شدند . از آنهاست جدّ کلبی (عالم نسب شناس) ، جدّ ابن ابی اسحاق خَضْرَمی نحوی ، جدّ محمّد بن اسحاق (صاحب المغازی) .

از اسیران عین التمر است حسن بن ابی الحسن بصری و محمّد بن سیرین ، هر دو غلامه جمیله ، دختر ابو قطبه انصاری .(۱)

پاسخ

این ادّعا را می توان در چهار نکته پاسخ داد :

۱ . تنها بکری این ادّعا را دارد و عینی در عمده القاری آن را از وی نقل می کند . اینکه آمده است «آنان در دست کسرا گروگان بودند» سخن خود بکری یا سخن مشایخ مورّخ اوست ، نه سخن حمران یا دیگر اسیران ، ؛ زیرا آنان به صراحت نگفتند که آنها غلامان عرب گروگان در دست کسرا بودند ، بلکه فقط اشاره کردند که آنها گروگان بودند و گروگان اعم از این است که از غلامان عرب باشند یا از غیر عرب .

۲ . حمران با این سخن که : «نَحْنُ رَهْنُ أَهْلِ مَمْلُکَه» (ما گروگان اهل

ص: ۳۲۵

---

۱- . معجم ما استعجم ۱ : ۳۱۹ ، شماره ۱۶ ؛ عمده القاری ۷ : ۱۴۲ .

مملکتیم) می خواست کاری کند که او و رفیقانش در دام بردگی خالد نیفتند. این سخن به معنای راست بودن ادّعی حمران نیست.

یعنی حمران می خواست به خالد بگوید: ما بندگان جنگجویان فارس و عربی که با شما می ستیزند نیستیم تا بتوان ما را به بردگی گرفت، بلکه آنان ما را در مقابل چیزی گرو گرفتند و اکنون میانمان فکّ رهن شد.

یعنی می خواستند بگویند: ما فرزندان کسانی که با شما می جنگند نیستیم تا ما را به بردگی بگیرد، بلکه نزد فرس گروگان بودیم، اهل مملکت، قدرت در اختیارشان بود، ما را برده خود ساختند؛ یعنی ما بنده حکومتی آنها بودیم، نه برده خالص.

میان این دو فرق آشکاری هست: عبد مملکت یا عبد مملکت، این است که حکوت بر مردمی چیره شود و اشخاصی را - که در اصل آزادند - به بردگی بگیرد، بر خلاف «عبد قنّ» که ملک خالص و محض مولاست.

پوشیده نماند که کلام حمران، شبیه سخن اهل نجران به عُمر است؛ چراکه آنان به عمر گفتند: ما بنده مملکتیم، برده خالص نمی باشیم. (۱)

این سخن را گفتند تا به بردگی درنیایند، لیکن خالد به کلام حمران اهمّیتی نداد و او همه اسیران همراه او را به بردگی گرفت و میان غنیمت گیران عرب تقسیم کرد.

۳. بکری حمران را در میان کسانی که ادّعی عرب بودن آنها شده است، نمی آورد و اگر هم ذکر می کرد او را سودی نمی بخشید؛ زیرا دیگر اسیران

ص: ۳۲۶

عین التمر را که به عنوان عرب ذکر کرده است ، همه شان عجم بودند ، هرچند بعضی از آنها جز این را ادعا کردند .

از آن جمله است جدّ عبدالله بن ابی اسحاق حضرّمی که فَرَزْدَق ، عُروِبَتِ وی را تکذیب می کند ، بلکه تصریح دارد که وی از موالی است :

فلو كان عبدالله مولى هَجَوْتُه

ولكن عبدالله مولى مواليا(۱)

- اگر عبدالله مولا (برده) بود هجوش می کردم ، لیکن عبدالله مولای موالی (برده برده ها) است .

در اینجا می نگریم که معاصران اسیران عین التمر ، کسانی از آنها را که ادعای عرب بودن داشتند ، تکذیب کردند .

بعید نمی باشد که آنچه را درباره حمران گفته اند و او را پسر عموی صُهِیب دانسته اند به خاطر شباهتی است که میان آن دو وجود داشت .

از این نظر که حمران در عرب بودن مشکوک بود و متهم شد که عرب بودن را به خود نسبت می دهد ، شبیه صُهِیب رومی است . عُروِبَتِ صُهِیب هم مشکوک بود و از سوی عمر به عجم بودن متهم شد .(۲)

ص: ۳۲۷

۱- در «لسان العرب ۱۵ : ۴۰۹» و نیز در «تاج العروس ۲۰ : ۳۱۱» در تیسین این بیت آمده است : عبدالله بن ابی اسحاق ، مولای حضرّمی ها به شمار می آمد . حضرّمی ها ، هم پیمانان بنی عبدشمس بودند و حلیف (هم پیمان) نزد عرب ، [ به منزله ] مولا است . اینکه «موالیاً» گفت و آن را نصب داد ، به خاطر ضرورت شعری است که آن را به اصلش برگرداند م .

۲- بنگرید به ، الآحاد والمثانی ۱ : ۱۲۸ ، حدیث ۲۸۵ . در این کتاب ، قول عُمَرُ به صُهِیب آمده است که گفت : در اسلام جز سه چیز را در تو نمی بینم : ادعا کردی که از نمر بن قاسط می باشی ، در حالی که تو از مهاجرانی ... طبقات الأولیاء ۱ : ۱۵۳ ؛ تاریخ دمشق ۲۴ : ۲۴۲ .

کسی که به عُرُوبِتِ صُهِيبِ قائل است ، ادعا کرده است که پدر وی ، سنان بن مالک - یا عموی صُهِيب - کارگزار کسرا در «أُبُلَه» (بصره) بود .

منازل آنها در سرزمین موصل در روستایی ، در کنار فرات - که بعد از جزیره و موصل قرار داشت - بود . روم بر این ناحیه شیبخون زد و صُهِيب را - که پسری خردسال بود - اسیر کرد . صُهِيب در روم پرورش یافت (۱) و از این رو ، صُهِيب رومی لقب یافت .

حُمران می خواست همین را به خالد بن ولید بگوید ؛ اینکه وی فرزند یکی از رجال عرب است ، فرس آنها را گروگان گرفت تا پدرانشان در خدمت به کسرا سستی نکنند . آنها نزد فرس بنده حکومت بودند ، نه برده خالص .

لیکن می توان گفت که این سخن با تعلیم یهود به آنان جور در نمی آید ، زیرا کسرا مجوسی بود ، نه یهودی .

پاسخ این است که زرتشتی بودن کسرا بدان معنا نیست که در فارس دیانت دیگری وجود نداشت ؛ به ویژه آنکه می دانیم دوستی نزدیکی میان یهود و فرس حکم فرما بود و این فارسیان بودند که یهود را از اسارت بابلی رهانیدند .

آنچه ادعای حمران و اولادش را در انتساب به نِمر بن قاسط ، به ویژه اوس منات (یکی از شاخه های قبیله نِمر) آسان و راحت ساخت این بود که افراد این بطن پیش از هجوم خالد - بر آنها - از میان رفتند یا خالد بقیه آنها را نابود ساخت ؛

زیرا سرآمد آنها ، لبید بن عَثْبَه بن عبد عمرو بن عَقِيل را از میان بُرد .

«عبد عمرو» جد لبید ، جد حُمران بن أبان و نیز - بر اساس این ادعا - جد صُهِيب بن سنان ، است !

ص: ۳۲۸

بنو نَمِر - شاخه ای از ربیعہ عدنانی - همان بنو نَمِر بن قاسط اند . فرزندان نَمِر ، عبارت اند از : تیم الله ، اوس منات ، عبد منات ، قاسط .

بنو اوس بن منات را ، که حُمران و صُهبیب ادعا کردند که از آنهایند ، خالد از میان برد . عدم وجود یکی از افراد این قبیله که انتساب حُمران و صُهبیب را به خود برنتابد ، آنان را واداشت که انتساب به این قبیله را ادعا کنند .

افزون بر این باید مناسبت میان «تَمری» و «نَمری» را در نظر داشت ؛ زیرا در متون اولیه واژه «تَمری» هست که سپس به «نَمری» تبدیل شد .

۴ . کسانی که از عین التَّمر اسیر شدند - از جمله حُمران - از غیر عرب و از عُلُوج بودند .

در نفع الطیب در شرح حال موسی بن نصیر آمده است :

گویند : ولید بن عبدالملک ، موسی بن نصیر (غلام عمویش ، عبدالعزیز بن مروان) را به کار گماشت .

و گفته می شد که وی بکری است ؛ زیرا اصالت پدرش نصیر ، از

علوج بود . خالد بن ولید در عین التَّمر به آنها دست یافت ، ادعا کردند که گروگان اند و از قبیله بکر بن وائل می باشند .

نصیر ، برده عبدالعزیز بن مروان شد . وی او را آزاد کرد .

به همین خاطر ، در وی اختلاف هست .

و گفته اند : وی لخمی بود .(۱)

در اینجا نیز سردرگمی در نَسَبِ عربی اسیرانی که در «عین التمر» اسیر شدند ،

ص: ۳۲۹

---

۱- . نفع الطیب ۱ : ۲۵۰ .

ملاحظه می شود. آنان به راست و چپ می روند و خود را گاه به این قبیله و گاه به آن قبیله می چسبانند، و این نیست مگر به خاطر عدم عُروبت آنها.

#### دلیل چهارم

در شرح حال ابو العتاهیه در بغیه الطلب فی اخبار حلب آمده است:

در میان اسیران «عین التمر» جز سیرین (ابو محمد بن سیرین) از

اولاد عجم نبود. ابوبکر به توزیع آنها دستور داد، در میان عشیره هاشان تقسیم شدند. ابو سُوید به عباد بن رفاعه عَنزِی (یکی از بنی نَصْر) داده شد؛ زیرا گفت از عَنزَه است. عباد او را به فرزندى پذیرفت و با وی در کوفه بود. (۱)

این سخن، دلیل عُروبت آنان (جز سیرین) است.

#### پاسخ

۱. در نقض آنچه گفته اند، می گوئیم: اگر ادعای شما درست باشد (این ادعا که بیشتر اسیران از عرب بودند و از اولاد عجم جز سیرین میان آنها نبود) چرا گزارش های تاریخی، جز «کیسان» (ابو سُوید) را به عنوان عرب نام نمی برد. اگر عربی غیر او در میان آنها بود، نامش برده می شد.

۲. سخن ابن عدیم در «بغیه الطلب» بر زبان دیگران نیامده است. وی به تنهایی آن را می گوید و همین گویاست به اینکه این سخن، نظر شخصی اوست (نه روایت از مشایخ) پس بر این سخن، به عنوان دلیل تاریخی عُروبت دیگر اسیران، نمی توان تکیه کرد.

ص: ۳۳۰

۳. ثابت کردیم که میان اسیران عین التمر، عجم های دیگری غیر از «سیرین» وجود داشتند (مانند «نصیر» پدر موسی که از علوجی بود که خالد بن ولید بر آنها دست یافت) حتی بعضی از این اسیران، مانند عبدالرحمان بن آشود (= کیسان، معروف به ابو فزوه) نمی توانست الفاظ عربی را درست ادا کند و بگوید: «ای عثمان، ردّ مظالم کن». (۱).

بالا تر از این، میان آنها کسانی بودند که به عجم بودن افتخار می کردند و جز به ازدواج در میان موالی تن نمی دادند؛ مانند ابو بحر خضرمی نحوی که بر عرب طعن می زد. (۲).

\*\*\*

اینها مهم ترین دلیل هایی اند که ادعا شده است یا گاه برای استدلال بر عروبت حمران ادعا می شود و حال آنها به دست آمد.

نصوص دیگری که در عجم بودن وی صراحت دارند از این ادله بسنده است. این متون، بیان می دارند که وی علج غیر عربی بود و بعدها خود را به عرب نسبت داد. ذهبی تصریح می کند که حمران، فقیه فارسی است.

این نسبت از سوی حمران و فرزندانش، پس از ازدواج با زنی از بنی سعد و ازدواج فرزندانش در میان عرب، ثابت شد. مصعب بن زبیر، پس از رویداد «یوم الجفرة» در حدود سال ۷۰ هجری، (۳) به خاطر این کار به حمران گوشه زد.

ص: ۳۳۱

---

۱- وی جمله «یا عثمان ردّ المظالم» را این گونه آدا می کرد: یا اُثمان ردّ المذالم.

۲- بنگرید به، تهذیب الکمال ۱۴: ۳۰۷؛ تاریخ دمشق ۶۷: ۱۱۰.

۳- انساب الأشراف ۵: ۴۷۰؛ تاریخ طبری ۵: ۵۱۹؛ الکامل فی التاریخ ۴: ۹۳؛ نهایه الإرب ۲۱: ۷۹.



حجاج بن یوسف ثقفی ، سخنش را به طور رسمی درباره وی ، در دوران پایانی زندگی اش گفت .(۱)

افزون بر این ، در المعرفه والتاریخ اثر فسوی (م ۲۸۰ هـ) آنجا که حمران و عامر بن عبدالقیس ، پیش زیاد بگو مگو کردند ، آمده است که حمران به او گفت :

خدا مانند تو را زیاد نکند .

عامر گفت : خدا مثل تو را میان ما فراوان سازد تا خیط و دَبَّاغ و کَفَّاش ما باشید .(۲)

در العقد الفرید اثر ابن عبدالبر (م ۳۲۸ هـ) آمده است :

حمران به عامر گفت : خدا مثل تو را در میان ما فراوان نگرداند .

عامر به حمران گفت : خدا مثل تو را در میان ما زیاد کند .

به عامر گفتند : او تو را نفرین می کند و تو دعایش می کنی !؟

عامر گفت : آری ، راه های ما را جاروب کنند ، کفش های ما را بدوزند و لباس هایمان را بیافند .(۳)

باری ، ادعای عُروبت حمران از سوی خودش ، و فرزندانش مطرح شد و پس از درآمدن وی در میان رجال دولت (و بعد از آنکه به بصره آمدند) جا افتاد ؛ زیرا آنها می خواستند نزد عرب دارای شأنی باشند و این شأن برای آنها به دست نمی آمد مگر اینکه از آنان به شمار آیند ؛ چراکه نسبتِ فارسی به آنها ، از جایگاه آنها - نزد عرب - می کاست .

ص: ۳۳۲

- 
- ۱- . فتوح البلدان ۱ : ۳۶۲ ؛ انساب الأشراف ۱۳ : ۳۶ ؛ معجم البلدان ۴ ؛ ۷۴ .
  - ۲- . المعرفه والتاریخ ۲ : ۴۲ . مانند این سخن در «تاریخ دمشق ۲۶ : ۱۰» هست .
  - ۳- . العقد الفرید ۳ : ۳۶۱ - ۳۶۲ . مانند این مطلب در «الإمتاع والمؤانسه ۳ : ۳۹۱» اثر ابو حنیان توحیدی م ۴۱۴ هـ وجود دارد .

حاصل کلام این است که حُمران عرب نبود و انتساب وی (و نیز انتساب

صُهَیب) به قبیله نَمِر بن قاسط ، به خاطر یکی از سه عامل زیر است :

انقراض رجال این قبیله بر اثر جنگ های پیاپی .

نبود رئیسی که از منافع این قبیله دفاع کند .

ضعف این قبیله و امکان انتساب هر کسی به آن ؛ چراکه در غالب موارد ضعیف می خواهد جایگاه خویش را با انتساب به این و آن ، قوی سازد .

ص: ۳۳۳

نقش های مهمی که حُمران (= طویدا) عهده دار شد ، بر اهمیتِ شخصیت و نقش های سلبی او دلالت دارد . همه این ادوار همراه است با مماشات وی با جاسوس های یهود و موالیانی که کینه اسلام را به دل داشتند ، همان ها که امروز «ستون پنجم» نامیده می شوند .

حمران یهودی بود ، سرانجام در زمان عثمان اسلام آورد و در سایه حکومت عثمان و دولت اموی و مروانی ، از نردبان ترقی بالا رفت .

اکنون ادله یهودی بودن حُمران را در پی هم می آوریم :

۱ . قول مُصعب بن زبیر به حُمران : ای فرزند یهودی ، تو یک عِلجِ نَبَطی بودی که در «عین التمر» اسیر شدی ، (۱) پدرت «امی» (۲) صدا زده می شد . (۳)

۲ . در «تاریخ دمشق» (۴) و «تهذیب الکمال» (۵) و «وفیات الأعیان» (۶) (و دیگر کتاب ها) آمده است که چون خالد دژ عین التمر را فتح کرد ، در آن چهل غلام ختنه شده یافت .

ص: ۳۳۴

---

۱- . تاریخ طبری ۵ : ۵۱۹ ؛ الکامل فی التاریخ ۴ : ۹۳ .

۲- . ضبط مشهور این واژه «ابی» است . محقق «انساب الأشراف» اشاره دارد که در بعضی از نسخه ها «أنه» و در بعضی «أبی» هست .

۳- . انساب الأشراف ۵ : ۴۷۰ .

۴- . تاریخ دمشق ۱۵ : ۱۷۵ .

۵- . تهذیب الکمال ۱۷ : ۳۰۳ .

۶- . وفیات الأعیان ۴ : ۱۸۱ ، شماره ۵۶۵ .

ختنه از سنت های یهود است. (۱) آنان فرزندانشان را ختنه می کنند برخلاف نصارا که به ختنه ایمان ندارند و این کار در نزد آنها واجب نیست، (۲) بلکه در انجیل «برنابا» (۱/۲) سخنی آمده است که ختنه را رد می کند. (۳)

این مطلب دلالت دارد که همه غلامانی که در عین التمر به اسارت در آمدند، از یهود بودند؛ زیرا همه شان ختنه شده بودند.

ابن عبدالبر در التمهید می نگارد:

حُمران بن أبان از اسیران عین التمر بود. وی اولین اسیری است که در خلافت ابوبکر به مدینه در آمدند.

خالد او را اسیر ساخت. دید غلامی سفید پوست، ختنه شده و باهوش است. وی را برای عثمان فرستاد و عثمان او را آزاد کرد. (۴)

۳. غلامانی که در کنیسه یهود در یکی از قریه های عین التمر به اسارت در آمدند، نوشتن و احکام دین را در مدارسشان می آموختند. (۵)

در تاریخ یعقوبی (م ۲۸۴ ه) سخنی است که این امر را بیان می دارد:

خالد اسیران بسیاری از آنها را گرد آورد و به مدینه فرستاد. به

ص: ۳۳۵

---

۱- . بنگرید به ، خطط الشام ۶ : ۲۱۷ ، اثر محمد کُرد علی .

۲- . بنگرید به ، البدء والتاریخ ۴ : ۴۶ .

۳- . نیز بنگرید به ، انجیل توما : ۷/۵۳ . در این انجیل آمده است : شاگردانش پرسیدند : آیا ختنه مفید است یا سودمند نیست ؟ وی گفت : اگر مفید بود ، پدر پسران ، آنان را از مادرانشان ختنه شده به دنیا می آورد .

۴- . التمهید ۲۲ : ۲۱۱ .

۵- . تاریخ دمشق ۲ : ۸۷ .

کنیسه یهود گروهی را مأموریت داد و از آنها بیست غلام [ به اسارت ] گرفت. (۱).

ابن حیان از مالک نقل می کند که وی ، تبع (پی جویی) غزوات پیامبر را از اولاد یهود [ که ماجراها را به خاطر داشتند ] از سوی ابن اسحاق (صاحب المغازی) برنمی تافت [ و معتقد بود که راوی باید راست گو ، عادل ... باشد ] . (۲).

این امر اشاره دارد که دیگر اسیران هم یهودی بودند .

شلبی از کتاب العجائب والغرائب (اثر بیرونی) از موسی بن نصیر نقل می کند که وی از اهل کتاب یهودی بود ، اسلام آورد و بر «مغرب» امارت یافت .

پیش از این ، از «مُصَنَّف ابن اَبی شیبَه» و «اخبار القضاة» نقل کردیم که کَعْب بن سَوَّار ، مُحَمَّد بن سیرین را به کنیسه می آورد و تورات بر سرش می گذاشت .

این کار ، در یهودی بودن این اسیر صراحت دارد .

مانند این ، قول مرزبانی درباره عبدالله بن عبدالاعلی است به اینکه وی در دینش متهم بود .

اینکه آورده اند این اسیران - از جمله حُمران - انجیل می آموختند ، تسامحی است ؛ زیرا بر تورات (کتاب یهود) انجیل نیز اطلاق می شود ، چراکه هم عهد قدیم (تورات) و هم عهد جدید (انجیل) را در بر دارد .

نسبت به «کنیسه» هم همین حال جاری است . این مکان در اصل ، محلّ عبادت یهود بود ، سپس بر محلّ عبادت نصارا اطلاق شد .

ص: ۳۳۶

---

۱- . تاریخ یعقوبی ۲ : ۱۳۳ .

۲- . الثقات ۷ : ۳۸۲ .

۴. وجود مدارس علمی یهودی در اطراف شهر «عین التمر» در منطقه ای که «نقیره» نامیده می شد و اسارت حمران در آن ، به یهودی بودن وی اشاره دارد .

۵. قول مُصعب بن زبیر ، حجاج بن یوسف و اَوال بزرگانی مانند ابن قُتیبه ، ابن حجر ، ابن عبدالبر - همه - بیانگر یهودی بودن حُمران است .

ابن قُتیبه (م ۲۷۶ هـ) در المعارف می گوید :

حمران را ... ختنه شده یافت . وی یهودی و نامش «طویدا» بود .(۱)

ابن حجر (م ۸۵۱ هـ) در نزهة الألباب فی الألقاب می نویسد :

طورط ، لقب حُمران بن ابان - غلام عثمان - است . وی یهودی بود ، سپس اسلام آورد .(۲)

۶. اختلاف نقلِ وضویی حُمران با نقلِ وضویی اهل بیت علیهم السلام (که از رسول

خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنند) بلکه تشابه وضویی را که حُمران از عثمان نقل می کند با وضوی یهود ، به یهودیت حمران رهنمون است و همه موارد پیشین را تأکید می کند .

ص: ۳۳۷

---

۱- . المعارف : ۴۳۶ .

۲- . نزهة الألباب : ۴۴۸ ، شماره ۱۸۵۵ .

متون دیگری هست که می توان از آنها نصرانی بودن حُمران (نه یهودی بودن او) را استفاده کرد .

گزارش هایی بیان می دارند که اسیرانی را که در آن معبد یافتند ، انجیل می آموختند .(۱)

این امر ، بیانگر نصرانی بودن آنهاست ؛ زیرا یهود انجیل را نمی آموزند ، به عکس نصارا که هم عهد قدیم (تورات) وهم عهد جدید (انجیل) را یاد می گیرند.

پاسخ

این کلام ، حرف باطلی است ؛ زیرا همه نقل ها به طبری باز می گردد و طبری این سخن را از سیف بن عُمَر ضَبّی روایت می کند . وی بسیار حدیث جعل می کرد و به بی دینی متهّم است و متروک می باشد و احادیث او ، در شمار احادیث ضعیف اند .

این زیادات که «یتعلمون الإنجیل» (در آنجا انجیل می آموختند) در دیگر متونی که دیگر مورخان نقل کرده اند ، وجود ندارد .

متن سخنی که سیف بن عُمَر حکایت می کند ، چنین است : «خالد در بیعه آنها چهل غلام یافت که انجیل می آموختند» .

لفظ «بیعه» (کنشت) مخصوص یهود می باشد . از این رو ، ذکر انجیل ، تحریفی از سوی سیف یا تساهلی آسیب زاست .

ص: ۳۳۸

---

۱- . تاریخ طبری ۲ : ۳۴۳ ؛ الکامل فی التاريخ ۲ : ۳۹۵ ؛ المنتظم ۴ : ۱۰۷ ؛ تاریخ ابن خلدون ۲ : ۵۱۲ .

دیانت غالب در میان عرب (به ویژه قبیله نمر بن قاسط) نصرانی بود. اگر حمران، عرب و از نمر بن قاسط به شمار آید، باید نصرانی باشد، نه یهودی.

پاسخ

این ادعا ثابت نشده است، حتی اگر به عروب حمران قائل شویم و او را از قبیله نمر بن قاسط بدانیم، ضرورتی ندارد که هر عربی و پیروان این یا آن قبیله عرب، از نصارا باشد. یهودی، نصرانی، صابئی، مشرک در میان اعراب و در هر یک از قبایل آنها (از جمله در قبیله نمر بن قاسط) وجود داشت.

در بسیاری از متون، تنها واژه «کنیسه» هست که مُعَرَّب واژه «کنشت» می باشد، بلکه اصل لفظ «کنیسه» برای محلّ عبادت یهود به کار می رفت، سپس به محلّ عبادت نصارا اطلاق شد. (۱)

بغدادی در خزانه الأدب در قول آخطل می گوید:

لیت کانت کنیسه الروم إذ

ذاک علینا قطیفه و خباء

- کاش کنیسه روم می بود؛ زیرا ما را می پوشاند و پنهان می ساخت.

کنیسه - در اینجا - عبادتگاه نصاراست. اصل آن عبادتگاه یهود بود، معرب «کنشت» به زبان فارسی. (۲)

در مصباح المنیر می خوانیم:

کنیسه محلّ عبادت یهود است و بر محلّ عبادت نصارا [ نیز ] اطلاق می شود. (۳)

ص: ۳۳۹

---

۱- المغرب ۲: ۲۳۴.

۲- خزانه الأدب ۱: ۴۳۵.

۳- المصباح المنیر ۲: ۵۴۲.



بنابراین ، متون تراشی ، از انجیل آموختنِ حُمران تهی است ، به جز آنچه را سیف بن عُمَر می آورد .

نیز یک نص را هم در مسیحیت حمران نمی یابیم ، همه نصوص یهودی بودن او را بیان می دارند و قرائن فراوان ، مجالی برای شک در یهودیت او باقی نمی گذارند .

بدین سان ، دریافتیم که شخصیت حُمران و کسانی که با او اسیر شدند ، شخصیت های خطیری اند که باید در آنها درنگ کرد و از یادشان نبرد ؛ به ویژه حُمران که ناشر وضوی عثمان بن عَفَّان و راوی آن تا سال ۸۰ هجری است .

بحث درباره حمران ، بحث تاریخی ، اعتقادی و رجالی است که به علم حدیث ارتباط می یابد ؛ زیرا حمران از رجال حدیث از رسول خداست .

امامان جرح و تعدیل ، این شخصیت را خوب نمی کاوند و به آدای حَقّ وی نمی پردازند ، تنها به عبارات کلی اکتفا می کنند . یکی می گوید : «فقیه فارسی است» دیگری می گوید : «از راویان ثقه تابعی است» ، دیگری او را «از علمای بزرگ و اهل رأی و شرف» می شمارد .

در حالی که این پژوهش روشن ساخت که وی نه فقیه است و نه فردی ثقه می باشد و آن گونه که گفته اند ، از علمای بزرگ به شمار نمی آید .

حُمران روایات چندی را از افراد معدودی روایت می کند که شمار آنها (از سال ۱۲ تا سال ۸۰ هجری) از تعداد انگشتان یک دست فراتر نمی رود .

وی رشوه گرفت و اسرار خلافت را فاش کرد و نقش های مهمی را در سیاست و حکومت ایفا نمود .

حُمران به طور به راستی متمرکز ، وضوی عثمانی را پذیرفت . این نکته از خلال کثرت روایتش و خلوت با این و آن به دست می آید . وی پیش از آنکه از او درباره وضوی عثمان و وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله بپرسند ، آن را روایت می کرد .

و اینها همه به دست می دهد که اقوال مدح درباره حمران ، عاطفی و برای اغراض خاصّی است و در ورای آنها مقاصد و اهداف معلومی وجود دارد .

حتّی اینکه می گویند وی عرب بود یا در عجم بودن و یهودیت او تشکیک می کنند ، برای دو چندان ساختن معلوماتی است که درباره او هست و این معلومات را خاکستری ساختن تا نتوان بر آنها اعتماد کرد .

به نظر نگارنده ، بهترین شخصی که حمران را از نظر رجالی معرفی می کند ، بشّار عوّاد است ، آنجا که می نگارد :

أخیدی جز ابن حَبّان و ذهبی را ندیدم که حُمران را توثیق کنند ... از مجموع شرح حال وی به دست می آید که این شخص بدان پایه امین نبود که این امانت ، به توثیقِ مطلق وی بینجامد .. (۱).

سؤال این است که : اگر حال حُمران بدین گونه است ، چرا روایت او را در وضو ، از صحیح ترین روایات شمرده اند ؟!

اگر پژوهشگر در سیره حمران نیک بیندیشد و درنگ ورزد ، درمی یابد که وی در قتل عثمان نقش مهمّی داشت ؛ زیرا وی به دستور مروان به والی عثمان در مصر نوشت که شورشیان بر عثمان را هنگام بازگشت - پیش او - به قتل برساند ، سپس بی آنکه عثمان بداند ، مَهر عثمان را بر آن نامه زد .

ص: ۳۴۱

این کار اینان ، بر خلاف وعده ای بود که عثمان به آنها داد که والی را برکنار سازد و خواسته هایشان را برآورد .

در البدء والتاریخ آمده است :

چون عثمان به آن قوم آنچه را می خواستند [ وعده ] داد ، مروان بن حکم (که انگشتر عثمان را به همراه داشت) به حُمران بن اَبان - کاتب عثمان - گفت :

این شیخ سست و خرفت شده است . برخیز و به ابن اَبی سَرَح بنویس که گردن کسانی را که علیه عثمان شوری‌دند ، بزند . آن دو این کار را انجام دادند .. (۱)

در تاریخ المدینه می خوانیم :

چون اهل مصر از نزد عثمان بازگشتند ، سواری را دیدند که هم عرض آنها راه می پیماید [ به او ] شک کردند ، او را گرفتند و تفتیش کردند ، اما چیزی نیافتند . شخصی از آنها گفت : شاید حاجت شما در آن مَشک باشد !

آنان مَشک را نگاه کردند ، دیدند نامه ای به ابن اَبی سَرَح در آن هست و در آن آمده است :

هرگاه فلا نی و فلا نی بر تو درآمد ، گردنشان را بزن .

آنان پیش عثمان بازگشتند و گفتند : این مهر تو بر این نامه است ، آیا توبه ات این بود ؟

ص: ۳۴۲

عثمان گفت: من آن را نوشتم و بدان امر نکردم و سوگند خورد که این نامه از او نیست.

گفتند: مهر تو بر آن است!

عثمان گفت: مهرم به دستِ فلا نی - مروان یا حُمران - است .. (۱).

در *أنساب الأشراف* (پس از بیان احتجاج شورشیان علیه عثمان درباره نامه ای که نوشت و انکار آن از سوی عثمان) آمده است:

انگشتر (مهر) عثمان، نخست در دست حُمران بن أبان بود. سپس هنگامی که حمران به بصره کوچید، مروان آن را گرفت و همراه او بود. (۲).

حُمران بن أبان (بر اساس تحقیق نگارنده) پیش از آنکه عثمانی و اموی باشد، مروانی بود؛ زیرا منافع مروان و اولادش را بر منافع عثمان و اموی ها ترجیح می داد. پس از صلح امام حسن با معاویه، ضد معاویه دست به کار شد و خط مروانی را در مقابل خط اموی، یاری رساند.

نیز وی در سال ۷۱ هجری در «یوم الجُفْرَه» در کنار عبدالملک بن مروان علیه مُصعب بن زبیر به پا خاست.

در الفتوح (اثر ابن اَعثم) ماجرای جهیدن حُمران بر [ کرسی امارت ] بصره، در سال ۴۱ هجری و یاری مروانی ها از سوی او، آمده است. در آن می خوانیم:

بیعت حسن با معاویه به اهل بصره رسید. بلوا کردند و گفتند: تن نمی دهیم که حکومت به دست معاویه افتد. شخصی از آنها که

ص: ۳۴۳

---

۱- تاریخ المدینه ۲: ۲۱۶، شماره ۲۰۱۳.

۲- *أنساب الأشراف* ۵: ۵۵۵.

حُمران بن اَبان نامیده می شد ، به پا خاست و حکومت بصره را به دست گرفت و سوی حسین بن علی فراخواند .

این خبر به معاویه رسید ، عمرو بن اَبی اَرتات (برادر بُسر) را فراخواند ، لشکری به دستش داد و به بصره فرستاد .

عمرو با لشکرش پیش می آمد ، آشوبگران پراکنده شدند و از منزل هاشان بیرون نیامدند .. (۱).

این خبر اگر راست باشد ، موضع تخریبی از سوی حُمران است ؛ چراکه وی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را دوست نداشت ، بدون آگاهی امام حسین علیه السلام سوی او دعوت کرد تا در صفِ اسلام شکاف ایجاد کند .

افزون بر این ، تنها ابن اعثم این خبر را نقل می کند . دیگران روایت کرده اند که وی پس از صلح امام حسن (در سال ۴۱ هجری) بر بصره تسلط یافت ، سپس آن را به بُسر بن اَرتات (که معاویه به بصره فرستاد) سپرد .

حمران ، بار دیگر پس از قتل مصعب بن زبیر - در سال ۷۲ هجری - بر بصره سیطره یافت . وی و عبیدالله بن اَبی بَکَره ، بر سر ولایت بصره کشمکش کردند . حمران از عبدالله بن اَهْتَم یاری خواست و ولایت بر بصره را به دست آورد .

حمران نزد بنی اُمیّه منزلتی داشت ، از این رو ، بصره را به خالد بن عبدالله تسلیم کرد(۲) .

ص: ۳۴۴

---

۱- . الفتوح ۴ : ۲۹۶ . نیز بنگرید به ، تاریخ طبری ۳ : ۱۶۹ ؛ الکامل فی التاریخ ۳ : ۲۷۸ ؛ المنتظم ۵ : ۱۸۶ ؛ البدایه والنهایه ۸ : ۲۲ .

۲- . مقصود مؤلف از این عبارت ، پیوندِ دوستی دو طرفه میان حُمران و بنی اُمیّه است . حُمران به خاطر احترام به اَوامر بنی اُمیّه ، حکومتِ بصره را واگذارد م .

در هر حال ، مروان و حمران ، پشت فتنه هایی بودند که از فتنه قتل عثمان آغاز شد و به تقسیم مسلمانان در وضو ، ختم شد .  
به نظر نگارنده ، واریسی نقش حمران و مروان در قتل عثمان - به راستی - مهم است و آرزومندیم بتوانیم آن را در بحثی جداگانه - ان شاء الله - بیاوریم .

### **حُمران و افشای اَسرار خلافت**

باری ، حمران بن اَبان با اینکه دربان و کاتب عثمان و مورد اعتماد وی بود ، چندین بار به مولایش خیانت کرد ، از مهم ترین آنها افشای اَسرار خلافت بود .

در تاریخ یعقوبی آمده است :

روایت است که عثمان مریض شد و بیماری اش شدت یافت . حُمران بن ابان را خواست و عهدنامه ای را برای شخص بعد از خود نوشت و جای اسم را خالی گذاشت .

سپس عثمان به دست خود [ در آن جای خالی ] نوشت : «عبدالرحمان بن عوف» و آن نامه را پیچید و بست و سوی اُم حبیبه (دختر ابو سفیان) فرستاد .

حُمران در راه نامه را خواند [ و به آن نام پی برد ] نزد عبدالرحمان

آمد و او را از ماجرا باخبر ساخت .

عبدالرحمان به شدت خشمناک شد و گفت : من او را آشکارا به کار گماشتم و او مرا مخفیانه ولایت می دهد .

این خبر پر و بال یافت و در مدینه انتشار پیدا کرد . بنی امیه به خشم آمدند . عثمان ، حُمران را (که غلام آزاد شده او بود) فرا خواند و او

ص: ۳۴۵

را صد ضربه تازیانه زد و به بصره فرستاد .

همین امر ، سبب دشمنی میان او و عبدالرحمان بن عوف شد .(۱)

در تاریخ دمشق (و دیگر کتاب ها) از لئث بن سعد روایت است که :

عثمان بن عفان از بیماری ای رنج می برد ، ترسید که بمیرد . از این رو وصیت کرد و عبدالرحمان بن عوف را جانشین خود ساخت .

عبدالرحمان در حج به سر می برد . کسی که کتابت این وصیت را عهده دار شد ، حُمران - غلام آزاد شده عثمان - بود . عثمان به حُمران گفت که احدى را از این وصیت باخبر نسازد .

عثمان از آن بیماری بهبود یافت و عبدالرحمان از حج باز آمد ، حمران را دید و از او حال عثمان را جویا شد . حمران او را از مرضی که عثمان گرفت خبر داد و پنهانی به وی گفت که عثمان او را جانشین خود ساخت .

عبدالرحمان به حُمران گفت : این چه کاری بود که کردی؟! باید به او خبر دهم [ که تو این راز را به من گفتی ] .

حُمران گفت : در این صورت ، والله ، مرا هلاک می سازی .

عبدالرحمان گفت : نمی توانم این کار را وانهم [ باید به او

بگویم ] تا چون تویی را در چنین امری امین خویش نسازد ، لیکن تا برایت امان نگیرم این کار را نخواهم کرد .

عبدالرحمان به عثمان گفت : یکی از کسانت گناهی کرده است که

ص: ۳۴۶

وبالی بر تو در عفو از او نیست ، گناهِش را به تو نگویم مگر اینکه او را امان دهی .

عثمان گفت : این کار را کردم [ و امانش دادم ] .

عبدالرحمان رازی را که حمران به او گفت به عثمان خبر داد . عثمان حمران را صدا زد و گفت : یا باید تو را صد تازیانه بزنی یا از پیشم [ از این شهر ] بیرون شو .

حمران خروج [ از مدینه ] را برگزید و سوی کوفه بیرون آمد .<sup>(۱)</sup>

جمله «خرج إلى الكوفة» (سوی کوفه رهسپار شد) در «تاریخ دمشق» و «تاریخ الإسلام» (اثر ذهبی) آمده است ، لیکن با متون دیگر سازگار نمی افتد که در آنها آمده است عثمان حمران را به بصره تبعید کرد .

در روایت ابن شَبَّه (که پیشتر از متن ابن عساکر و ذهبی است) آمده است : «فاختار الخروج إلى العراق» ؛ خروج سوی عراق را برگزید .

با واریسی درمی یابیم که اولاد حمران و اراضی و آنهار و حَمَام وی (همه شان) در بصره در دو سوی نهرند ، نه در کوفه .

صاحب تاریخ المدینه ماجرای افشای راز عثمان را به وسیله حمران می آورد ، سپس می نویسد :

حمران خروج سوی عراق را انتخاب کرد و در آنجا - به خاطر مکانتی که پیش عثمان داشت - مال و فرزندان به دست آورد . آنان

ص: ۳۴۷

---

۱- . تاریخ دمشق ۱۵ : ۱۷۸ - ۱۷۹ ؛ نیز بنگرید به ، تاریخ الاسلام ۵ : ۳۹۶ ؛ تهذیب الکمال ۷ : ۳۰۴ .



در عراق ، دارای عدد [ و افراد ] و شَرَف و اموال شدند .(۱)

همچنین خبر را به سند دیگری می آورد و در آن آمده است :

عثمان بن عفّان به خون‌دماغی مبتلا شد . حمران را صدا زد و گفت : خلافت را پس از من برای عبدالرحمان بنویس . وی این کار را کرد ، سپس نزد عبدالرحمان رفت و گفت : مژده ای [ برایت ] دارم ! عبدالرحمان پرسید : آن مژده چیست ؟ حمران گفت : عثمان خلافت را پس از خود برای تو نوشت .

عبدالرحمان پیش عثمان آمد و گفت : آیا سزای توست که عهد خلافت را - پس از خود - برای من بنویسی؟! خدا می داند که می ترسم بدان خاطر که در میان خانواده ام عدالت نورزیده باشم ، مرا حسابرسی کند ، چه رسد به اَمّت محمّد !

عثمان گفت : این تصمیم را برایت گرفتم ، آیا حمران خبرت داد ؟

عبدالرحمان گفت : آری .

عثمان [ حمران را فراخواند و به او ] گفت: ای حمران با خدا عهد بستم که تا ابد در جایی که من ساکنم تو نباشی ، سپس او را از مدینه تبعید کرد .. (۲)

ابن سعد در الطبقات الکبری می نگارد :

سبب نزول حمران به بصره این شد که وی بعضی از اسرار عثمان

ص: ۳۴۸

---

۱- . تاریخ المدینه ۲ : ۱۳۹ ، شماره ۱۸۰۶ .

۲- . تاریخ المدینه ۲ : ۱۳۸ ، شماره ۱۸۰۵ .

رافاش ساخت . خیر آن به عثمان رسید . عثمان گفت : در این شهر سکونت مکن .

حمران از مدینه کوچید و در بصره فرود آمد و در آنجا اموالی به دست آورد و دارای نسلی شد .(۱)

### حُمران و افشای راز جانشینی سعد بن اَبی وقَّاص بر کوفه

ابن شَبَّه ، برای تازیانه زدنِ عثمان غلامش «بحران» را سبب دیگری می آورد .

پیدا است که در این سخن «بحران» تصحیف «حُمران» است ؛ زیرا عثمان غلام و درباری به نام «بحران» نداشت .

وی ، می گوید :

برای ما حدیث کرد علی بن محمّد ، از عیسی بن یزید ، از شیخی از اهل مکه ، از عبدالملک بن حُدَیفه ، گفت :

مُغیره بن شعبه با مالی از کوفه بر عثمان درآمد . اصحابش به او گفتند : با مالی که به امیر مؤمنان پیشکش کردی ، شادی اش را چگونه دیدی ؟

گفت : صورتی را دیدم که مرا هرگز به کوفه باز نخواهد گرداند .

پرسید : از کجا این را دانستی ؟

گفت : آن را به شما نخواهم گفت .

مُغیره برای «بحران» (دربان عثمان) جعاله قرار داد که هرگاه عثمان کسی را بر کوفه گماشت ، خبرش را به او بدهد .

ص : ۳۴۹

---

۱- . طبقات ابن سعد ۷ : ۱۴۸ ؛ تهذیب التهذیب ۳ : ۲۱ ، شماره ۳۱ .

[ پس از آنکه عثمان این کار را کرد ] دربان عثمان پیش مُغیره آمد و گفت : عثمان سعد بن اَبی وقَّاص را بر کوفه گماشت .

مُغیره نزد عثمان آمد و گفت : ای امیر مؤمنان ، آیا کسی از من به تو شکایت کرد ؟ آیا از من خبر ناخوشایندی به تو رسید ؟

عثمان پرسید : ماجرا چیست ؟ [ چرا این پرسش ها را می کنی ؟ ]

مُغیره گفت : چرا مرا برکنار کردی و سعد را به کار گرفتی ؟

عثمان پرسید : این کار شده است ؟

مُغیره گفت : آری .

عثمان پرسید : چه کسی آن را به تو خبر داد ؟

مُغیره گفت : امر شایع تر از این است [ که یک نفر خبر دهد ] .

عثمان سوی سعد پیک فرستاد . وی آمد . پرسید : آیا اَحَدی را [ از این امر ] باخبر ساختی ؟ سعد گفت : نه .

عثمان سوی مُغیره مأمور فرستاد [ وی آمد ] عثمان گفت : به خدا سوگند ، یا خبر می دهی که چه کسی این را به تو خبر داد یا خونت را می ریزم .

مُغیره گفت : قصه را برایت می گویم و او را از ماجرا خبر داد .

عثمان بحران را فراخواند و او را شصت تازیانه زد و سرش را تراشید و دستور داد در بازار بگردانند .

هُودَه سَلَمی ، سرود :

لَا بَعْدَ بَحْرَانَ يُفْشِي سِرَّنَا مَلَكٌ

سُتُون سَوَطاً وَرَأْسَ بَعْدَ مَخْلُوق

ص: ۳۵۰

وَطَيْفٌ فِي السُّوقِ أَعْلَاهَا وَأَسْفَلِهَا

لَمْ يَلْقَهُ قَبْلَهُ فِي النَّاسِ مَخْلُوقٌ

- پس از بحران راز ما را غلامی فاش نمی سازد [ بحران که فاش ساخت ] ۶۰ تازیانه خورد و سرش تراشیده شد .

- در بالا و پایین بازار او را گرداندند . پیش از آن ، در میان مردم مخلوقی او را (بدین حالت) ندید .

مردمانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را بر عثمان عیب گرفتند . از این رو عثمان او را آزاد ساخت . (۱)

### حُمران و ازدواج در عَدّه

حُمران که ذهبی او را فقیه می شمرد ، با زنی در حال عَدّه ازدواج کرد .

طبری دو روایت از سیف بن عَمَر (سیف این دو روایت را برای سرپوش گذاشتن بر رسوایی عثمان و نقشه اش با عبدالرحمان بن عوف ، جعل می کند) می آورد و آن دو ، بدین گونه اند :

حُمران با زنی در عَدّه ازدواج کرد . عثمان میان آن دو جدایی

انداخت . حمران را تازیانه زد و به بصره تبعید کرد .

چون آنچه را خدا خواست انجام یافت و خبرهای خوشی از حمران به عثمان رسید . به او اجازه داد [ به مدینه بیاید ] وی در مدینه ، برعثمان درآمد . (۲)

ص: ۳۵۱

---

۱- . تاریخ المدینه ۲ : ۱۳۹ ، شماره ۱۸۰۷ .

۲- . تاریخ طبری ۲ : ۶۴۰ .

در تاریخ طبری از سیف بن عُمَر نقل است که گفت :

حُمران بن اَبان زنی را در عَدّه به عقد خود در آورد . عثمان وی را تنبیه کرد و میانشان جدایی انداخت و حُمران را به بصره تبعید کرد .

حُمران در بصره با عبدالله بن عامر بن کُزیز [ حاکم بصره ] همدم شد . روزی برای رفتن پیش عامر بن عبدالقیس مذاکره کردند .

عامر بن عبدالقیس از مردم کناره گرفته بود . حمران گفت : آیا

نمی پسندید که من بر شما سبقت گیرم و به او خبر دهم .

حمران رهسپار شد و بر عامر بن عبدالقیس - در حالی که از روی

مصحف قرآن می خواند - در آمد و گفت : امیر [ عبدالله بن عامر ] می خواهد پیش شما بیاید ، دوست داشتم باخبرت سازم .

عامر بن عبدالقیس ، قرائتش را قطع نکرد و به وی رو ننمود .

حُمران از نزد وی برخاست و بیرون آمد ، چون به در خانه رسید ، ابن عامر او را دیدار کرد . حمران به او گفت : از نزد کسی می آیم که برای آل ابراهیم فضلی بر خود نمی بیند .

ابن عامر از عامر بن عبدالقیس اجازه گرفت ، بر او در آمد و کنارش

نشست . عامر مصحف را بست و ساعتی با وی سخن گفت .

ابن عامر به وی گفت : آیا سایه ات را بر سر ما نمی اندازی ؟ عامر گفت : سعد بن اَبی العرجاء ، شرف [ بزرگی و ریاست ] را دوست دارد .

ابن عامر گفت: آیا تو را کارگزار نساژیم؟ عامر گفت: حُصَيْن بن ابی الحُر کارگزاری را دوست دارد.

ابن عامر گفت: آیا به تو زن ندهیم؟ عامر گفت: ربیعہ بن عسل

شیفته زنان است.

ابن عامر گفت: حُمران می پندارد که تو برای آل ابراهیم بر خود

فضلی نمی بینی! عامر مصحف را گشود، در آغاز صفحه این آیه بود و وی از همان جا شروع به خواندن کرد: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»؛ [\(۱\)](#) خدا آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید.

چون به حُمران بی اعتنایی شد [وی آن را به دل گرفت و] به تفتیش عقاید عامر پرداخت و از وی سعایت نمود. اقوامی برایش شهادت دادند و عثمان او را به شام تبعید کرد.

آن گاه که به علم وی پی بردند، به وی اجازه بازگشت دادند. اما عامر سرباز زد و در شام ماند. [\(۲\)](#)

در تاریخ ابن خلدون آمده است:

حُمران بن ابان نیز (بدان خاطر که عثمان او را برای ازدواج با زنی در عدّه، تازیانه زد و به بصره تبعید کرد) کینه عثمان را به دل گرفت و در بصره، ملازم ابن عامر شد.

ص: ۳۵۳

---

۱- .سوره آل عمران ۳ آیه ۳۳.

۲- .تاریخ طبری ۲: ۶۳۹ - ۶۴۰؛ تاریخ ابن اثیر ۳: ۳۶ - ۳۷ (در این مأخذ به جای «سعد بن ابی العرجاء»، «سعد بن ابی الفرجاء» آمده است).

در بصره ، عامر بن عبدالقیس می زیست که زاهدی تارک دنیا و ریاضت کش بود .

حمران ، ابن عامر را علیه او تحریک کرد ، اما سعایت وی در او

نگرفت .

سپس عثمان به حمران اجازه داد [ که از تبعید درآید ] وی به همراه قومی به مدینه آمد ، آنان از عامر بن عبدالقیس بدگویی کردند که : ازدواج نمی کند ، گوشت نمی خورد و به نماز جمعه حضور نمی یابد .

عثمان ، عامر را پیش معاویه فرستاد و در آنجا ماند تا بی گناهی اش

روشن گردید و معاویه فضل و حقّ او را شناخت و گفت : پیش صاحب [ حاکم عراق ] برگرد .

عامر گفت : به شهری که اهل آن نسبت به من نارواها بستند ، باز

نمی گردم .

عامر در شام ماند . فراوان عبادت می کرد و تا زمان مرگ تنها در سواحل زیست .<sup>(۱)</sup>

در العقد الفرید می خوانیم :

روایت است که حمران (غلام عثمان) نزد عبدالله بن عامر (حاکم

عراق) پیرامون بدگویی عامر بن عبدالقیس از عثمان و طعن بر او ، سخن چینی کرد ، اما عامر ، آن را انکار کرد .

حمران به وی گفت : خدا مثل تو را در میان ما زیاد نگرداند !

ص: ۳۵۴

---

۱- . تاریخ ابن خلدون ۲ : ۵۹۱ .

عامر در پاسخ گفت : خدا مثل تو را میان ما فراوان سازد !

به عامر گفتند : او تو را نفرین می فرستد و تو او را دعا می کنی !

عامر گفت : آری ، راه های ما را بروبند ، کفش هایمان را بدوزند ، لباس هایمان را بیافند ... (۱).

از لوط بن یحیی و ابن عوانه روایت است که :

عامر بن عبد قیس بر امارت عثمان و سیره او خُرده می گرفت .

حمران بن ابان (غلام عثمان) خبر وی را به عثمان نوشت . عثمان به عبدالله بن عامر بن کُرَیْز نوشت ، عامر را سوی وی رهسپار سازد (ابن عامر این کار را کرد) .

چون عامر بر عثمان درآمد ، عثمان دید مردم به خاطر عبادت و زهد عامر ، آوارگی و پریشان سازی او را کاری نادرست می دانند ، با عامر مهربانی کرد و او را گرامی داشت و به بصره بازگرداند .

دیگران گویند : عثمان ، عامر را به شام تبعید کرد ، سپس به بصره

بازگرداند . (۲).

سبب حقیقی در تبعید عامر بن عبدالقیس ، انتقاد وی از عثمان بود . حمران جاسوس عثمان به شمار می آمد .

آنچه را سیف جعل کرده است و طبری و دیگران از وی نقل می کنند در برابر حقیقت پایدار نمی ماند .

ص: ۳۵۵

---

۱- . العقد الفرید ۳ : ۳۶۱ - ۳۶۲ .

۲- . انساب الأشراف ۱۳ : ۱۵ نیز بنگرید به جلد ۵ ، ص ۵۴۷ .



در فتوح البلدان آمده است :

حمران بن أبان (که در عین التمر به اسارت درآمد) به مُسَدِّیْب بن نَجَبَه فزاری تعلق گرفت . عثمان بن عفَّان او را خرید ، به وی کتابت آموخت و او را کاتب خویش ساخت .

سپس عثمان بر حمران خشم گرفت ؛ زیرا عثمان ، وی را برای واریسی ماجرای ولید بن عُقْبَه بن اَبی مُعِیْط - که برایش خبر آوردند - فرستاد . حمران از ولید رشوه گرفت و آنچه را درباره اش گفته بودند ، تکذیب کرد .

پس از آن ، عثمان به صحت ماجرای ولید [ شراب خواری و ... ] یقین یافت و بر حمران خشم گرفت و گفت : «هرگز در اینجا ننشین

و نمان» و او را به شهری غیر از مدینه مخیر ساخت .

حمران بصره را انتخاب کرد و از عثمان خواست خانه بزرگی به وی - در بصره - واگذارد .

عثمان این درخواست را زیاده خواهی دانست و به ابن عامر گفت :

خانه ای مانند منزل خویش را به او ارزانی دار .

ابن عامر خانه ای را که در بصره داشت به او داد . (۱)

در مختصر تاریخ دمشق می خوانیم :

عثمان حُمران را به کوفه فرستاد تا درباره کار گزار آن پرس و جو

ص : ۳۵۶

کند . وی به عثمان دروغ گفت ، عثمان هم او را از جوار خویش بیرون راند . از این رو ، وی در بصره سکنا گزید . (۱)

در معجم البلدان آمده است :

عثمان بر حُمران خشمناک شد ؛ زیرا خبرهایی از ولید بن عُقبه بن اُبی مُعیط به عثمان رسید ، وی حُمران را برای واریسی ماجرا فرستاد ، حُمران از ولید رشوه گرفت و آنچه را درباره اش گفته بودند ، تکذیب کرد .

سپس صحت آن خبرها برای عثمان ثابت شد ، بر حُمران خشم گرفت و گفت : «هرگز نزدم سکونت مورز» و او را مخیر ساخت که شهری غیر از مدینه را برگزیند .

حمران بصره را انتخاب کرد و از عثمان خواست خانه ای بسیار بزرگ در بصره به او واگذارد .

عثمان آن را زیاده خواهی دانست و به ابن عامر گفت : خانه ای مثل یکی از خانه هایت را به او بده .

ابن عامر ، دار حمران را - که صاحب آن عُتبه بن عبداللّه بود - به او وا نهاد (این خانه در بصره در کوچه بنی سِیْمَرَه قرار داشت) . (۲)

ص: ۳۵۷

---

۱- . مختصر تاریخ دمشق ۷: ۲۵۳ .

۲- . معجم البلدان ۱: ۴۳۴ - ۴۳۵ ؛ فتوح البلدان : ۳۴۷ .

## ضرب سکه به نام حمران

ضرب سکه ، در میان اعراب ، در زمان عثمان رواج یافت و این کار با اندکی تغییر در سکه های دوران ساسانی صورت گرفت .

بر روی سکه ، بیشتر تصویر نیم رخ «خسرو پرویز» (به علت فراوانی و دسترسی به قالب های آن) دیده می شود که درون یک دایره و نیم دایره محصور است . در مقابل پادشاه ساسانی ، نام خلیفه یا حاکم اموی ، به خط پهلوی و گاه به خط کوفی ، نقش بسته است .

در حاشیه خارجی دایره ، تصاویر ماه و ستاره ، حک شده اند و در فاصله های میان آنها ، شعارهای اسلامی (مانند : بسم الله ، بسم الله ربی ، ربی الله ... ) به خط کوفی نوشته شده اند .

ویژگی ها و نشانه هایی دیگری نیز در پشت و روی این سکه های درهم و دینار و ... به چشم می خورد که ذکر آنها در اینجا سودمند به نظر نمی رسد .

مهم این است که خلفای اموی (معاویه ، عبدالملک بن مروان و ... ) به ضرب سکه دست یازیدند و حاکمان و والیانی که از طرف آنها منصوب می شدند ، به نام خود سکه ضرب کردند .

معاویه ، عبدالملک بن مروان ، عبدالله بن زبیر ، مصعب بن زبیر ، سَیْمُرَه بن جُنْدَب ، حکم بن عاص ، حَیَّاج بن یوسف ، مُصَلَّب بن ابی صفره ، و ... از کسانی اند که به نام آنها سکه - به سبک سکه های ساسانی - ضرب شد .

این سکه ها ، حدود سال ۴۱ تا ۹۴ هجری را در بر می گیرد و شمار کسانی که

به نام آنها سکه ضرب شده است ، به حدود ۴۲ نفر می رسد .(۱)

در این میان ، حُمران بن اَبان ، از کسانی است که در سال ۷۲ هجری به نام خود سکه ضرب کرد و سندی انکار ناپذیر از جاه طلبی خویش را در تاریخ به یادگار گذاشت که به نوبه خود ، برگ مهمی از تاریخ زندگی او را ورق می زند و گویای شخصیت مرموز و چند لایه و موزیانه و فرصت طلب اوست که به تحقیقات باستان شناسانه و اطلاعاتی نیازمند است که متخصصان این رشته با مطالعه شرح حال حُمران ، می توانند تفسیرهای واقع بینانه تری را ارائه دهند .

شایان توجه است که در بیشتر این سکه ها و نیز در سکه حُمران بن اَبان ، نمادهای آیین زرتشت ، نمایان است که نشان از ارتباط او با فارسیان می باشد .

تصاویر ماه و ستاره ، سمبل های مذهب زرتشت اند . معنا و مفهوم بعضی از نقش ها و کلمه های حک شده بر روی این سکه ها ، هنوز به درستی روشن نشده است .

در اینجا عکس روی و پشتِ سکه حُمران بن اَبان را می آوریم : (۲)

ص : ۳۵۹

---

۱- . سکه های ایران از آغاز تا دوره زندیه ، اثر علی اکبر سرافراز و فریدون آور زمانی با اندکی تصرف و تغییر .

۲- . این سکه در کتاب خانه حاج حسین ملک ، در مجموعه آثار گران بها ، نگهداری می شود .



آنچه را بیان شد، می‌توان در نکات زیر خلاصه کرد:

۱. واریسی شخصیت حمران، ده‌ها بلکه صدها برابر مهم‌تر از بررسی عبدالله بن سبا می‌باشد. وی را از یاد برده‌اند و ابن سبا را ساخته‌اند یا بیش از حد باد و

بزرگش کرده‌اند.

۲. حمران فارسی‌یهودی، در سال ۱۲ هجری، در عین‌التمر به اسارت درآمد. وی از فرزندان جنگ‌جویان بود، نه از گروگان‌ها.

۳. اینکه حمران کشف عورت شد تا معلوم شود در ناحیه شرمگاهی مو درآورده است یا نه، اشاره دارد به اینکه وی نوجوان بود و نه مرد بالغ.

۴. حمران، حصه مسیب بن نجبه گردید. سپس برای عثمان خریداری گردید و دربان و کاتب او شد و کسی که اشتباهات عثمان را در نماز می‌گرفت و واژه و عبارت درست را (از پشت سر عثمان) به وی القا می‌کرد و می‌رساند.

حمران در مدینه می‌زیست، سپس در بصره و پس از آن در دمشق ساکن شد. برای مأموریتی به کوفه رفت، امیر رشوه گرفت و خیانت کرد و بازگشت.

۵. حمران و ۳۹ غلام دیگر در کنیسه یهود به اسارت درآمدند. وی [در آنجا]

تورات را یاد می‌گرفت.

۶. پدران او تا آخرین نفس با خالد جنگیدند و حمران با رفیقانش در حصن (و پایگاه نظامی عجمان) به اسارت درآمدند. آنان اول اسیرانی بودند که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از سمت عراق، به مدینه درآمدند.

۷. این پندار که حمران، عمو زاده صیهیب بن سنان رومی و از اولاد اوس بن منات (یکی از فرزندان نمر بن قاسط) است، پنداری پوچ و باطل است.

۸. حُمران از سوی عثمان دو بار به بصره تبعید شد: یک بار برای افشای راز و بار دیگر برای رشوه‌گیری.

ادّعا شده است که بار سوّمی نیز به خاطر ازدواج با زنی در عدّه، نفی بلد شد، اما این ادّعا، ادعای پوچ و دروغ است.

مهم این است که در هر بار، عثمان، ملکی‌هایی را به وی واگذارد و این بدان معناست که تبعید وی، تبعید سیاسی بود، نه مانند تبعید ابوذر به رَبَدَه و در تنهایی زیستن و مُردن.

۹. در التمهید اثر ابن عبدالبر، آمده است: خانه حمران در بصره به صحن مسجد جامع مشرف بود. عثمان آن را به وی واگذارد و نیز زمینی را در آن سوی رود، در چند فرسخی «أُبَلَّه» در اختیارش گذاشت.

۱۰. حمران در بصره ماند و تیول‌ها و املاک خویش را اداره می‌کرد و در جایی نیامده است که در «یوم الدار» به دفاع از عثمان پردازد.

نیز وی هم چنان تیره و تار ماند و در جنگ جَمَل و صَفّین و نهروان مورد توجه نیست [نام و نشانی از او به چشم نمی‌خورد].

۱۱. هنگام صلح امام حسن با معاویه، در سال ۴۱ هجری، حمران به بصره هجوم آورد و زمام این شهر را گرفت و بر آن چیره شد. (۱)

۱۲. حمران در دوران اموی و مروانی محترم بود. در گزارش‌های تاریخی آمده است که وی پایش را دراز می‌کرد و معاویه (م ۶۰ ه) و عبدالله بن عامر (م ۵۸ ه) برای مالش پای او پیشی می‌جستند.

ص: ۳۶۲

---

۱- تاریخ طبری ۳: ۱۶۹؛ الکامل فی التاریخ ۳: ۲۷۸؛ تاریخ ابن خلدون ۶: ۱۶۹.

۱۳. اَصْمَعِي از شیخی که حمران را دید حکایت می کند که گفت: این شخص را دیدم که عبا از دوشش کج شد. مروان بن حکم (م ۶۵ ه) و سعید بن عاص (م ۵۸ ه) برای راست کردن آن از هم سبقت می گرفتند.

این [اندازه] تکریم و احترام برای بنده آزاد شده ای که سرّ خلافت را فاش می ساخت، رشوه می ستاند، برای چیست؟

۱۴. در فتوح البلدان آمده است: روزی که یزید بن معاویه مُرد (سال ۶۴ هجری) عبیدالله بن زیاد بر نهر «أمّ عبدالله» گذشت. نخلستانی را دید، دستور داد

آنها را قطع کنند، و این کار انجام شد و حَمّام حمران بن أبان را خراب کرد. (۱)

این نقل به مخالفت حمران با خطّ اموی در دوره های پسین و سپس گرایش به خطّ مروانی، رهنمون است و به وجود حَمّامی اشاره دارد که در آمد فراوانی داشت به گونه ای که از نظر مالی خطری برای امویان به شمار می آمد و به همین خاطر، عبیدالله بن زیاد دستور داد آن را ویران سازند.

۱۵. در تاریخ الاسلام (اثر ذهبی) و عمده القاری (اثر عینی) آمده است که حمران در عهد حجاج بن یوسف، والی نیشابور (۲) شد. (۳)

ص: ۳۶۳

۱- فتوح البلدان: ۳۶۵.

۲- نیشابور، نام شهری در خراسان است. در سبب نام گذاری آن گفته اند: شاپور یکی از پادشاهان ساسانی از فرمانروایی دست کشید و ناپیدا شد. سپاهیان در پی او برآمدند. چون به نیشابور رسیدند، گفتند: «نیست شاپور» یعنی شاپور در اینجا نیست از این رو، آنجا «نیشابور» نامیده شد (معجم البلدان ۳: ۱۶۷) (مؤلف). در پی نوشت «لغت نامه دهخدا ۱۵: ۲۲۹۵۳» آمده است: چون شاپور شاه آنجا را بدید، گفت: «نیکو جایی است، شهری شود» در آن زمان در آنجا نیزاری بود، فرمان داد تا نی ها را بگیرند و به جای آن شهری بنا کردند و نیشابورش نامیدند، مرگب از دو کلمه «نی» و «شاپور» (م).

۳- تاریخ الاسلام ۵: ۳۹۶؛ عمده القاری ۳: ۵.



۱۶. حجاج (م ۹۵ هـ) از حمران صد هزار درهم غرامت ستاند. این خبر به عبدالملک بن مروان (م ۸۶ هـ) رسید. به حجاج نوشت: حمران برادر کسی است که درگذشت [یعنی مروان یا عثمان] و عموی شخصی است که باقی ماند [یعنی خودش] و او یکی از چهار ستون بنی امیه است.

۱۷. حمران از سوی خالد بن أسید، امارت «شاپور»<sup>(۱)</sup> را یافت و این کار برای قدردانی از وی بود.

در انساب الأشراف آمده است: به همین خاطر حجاج او را زندانی ساخت. حمران شعری نوشت و سوی عبدالملک فرستاد. در پی آن، عبدالملک سخنی را که در رقم پیشین آمد، برای حجاج نوشت.<sup>(۲)</sup>

۱۸. حمران به خاطر خبری که عباد بن حصین از حجاج برای او آورد، سمت غربی فرات (شهر آبادان کنونی) را به عباد واگذارد.

این امر، به وسعت اراضی و املاک وی در بصره و پیرامون آن، رهنمون است.

۱۹. حمران در «یوم الجفّره» با عبدالملک بن مروان، ضد مصعب همکاری کرد. چون مصعب در سال ۷۱ به بصره درآمد، به عبیدالله بن ابی بکره روی کرد

ص: ۳۶۴

- 
- ۱- شاپور، شهری است میان خوزستان و اصفهان، و گفته اند: شاپور دهستانی در زمین فارس است. درباره ولایت حمران بر «شاپور» بنگرید به، تهذیب الکمال ۷: ۳۰۵؛ تاریخ دمشق ۱۵: ۱۷۷؛ الوافی بالوفیات ۱۳: ۱۰۴. تنها ذهبی در «الکاشف ۱: ۳۵۰، شماره ۱۲۲۹» می گوید: حمران از سوی حجاج به امارت شاپور گماشته شد.
  - ۲- انساب الأشراف ۵: ۴۷۲.

و گفت: ای پسر مسروح، تو سگ توله ای هستی که با مادرش سگان به نوبت جفت می شدند و انواع توله سگ های سرخ و سیاه و زرد (از هر نر سگ، سگی شبیه خود آن) را می زایید ...

سپس حمران را صدا زد و به او گفت: ای یهودی زاده ... (تا آخر سخن وی که اندکی پیش آمد).

آن گاه به حکم بن مُنذر بن جارود گفت: ای فرزند خبیث ...

و آنان را واداشت زنانشان را طلاق دهند و اولادشان را در لشکرگاه گرد آورَد و آنان را در نواحی بصره گرداند .. (۱).

\* \* \*

بدین سان روشن شد که درازگویی در شخصیت حمران، بیجا و مناسب بود؛ زیرا وی یک شخص عادی نمی باشد. سیره و زندگی وی آکنده از ماجراهای سیاسی مهم اند که در رأس آنها پذیرش و نشر وضوی عثمان قرار دارد.

وی پیش این و آن می نشست و وضوی عثمانی را باز می گفت، وضویی که بسیاری از صحابه در آن شک داشتند؛ مانند:

داماد و پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب

علیه السلام. (۲)

خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله انس بن مالک. (۳)

دانشمند امت و عمو زاده محمد صلی الله علیه و آله ابن عباس. (۴)

ص: ۳۶۵

---

۱- تاریخ طبری ۳: ۵۱۸ - ۵۱۹، حوادث سنه ۷۱ هجری .

۲- بنگرید به ، سنن نسائی المجتبی ۱: ۸۴، حدیث ۱۳۰ .

۳- بنگرید به ، تفسیر طبری ۶: ۱۲۸ .

۴- سنن دارقطنی ۱: ۹۶، حدیث ۵؛ سنن بیهقی ۱: ۷۲، حدیث ۳۴۵ .

أوس بن ابی أوس ثقفی .(۱)

عَبَاد بن تمیم بن عاصم مازنی .(۲)

رِفاعه بن رافع .(۳)

اگر شستن پاها امری ثابت و نزد همه صحابه مورد اتفاق بود ، سخن در آن جا نداشت .

لیکن اختلاف صحابه و تابعان را در آن می نگریم : (۴)

ص : ۳۶۶

- ۱- . غریب الحدیث ۱ : ۲۶۸ اثر ابن سلام ؛ سنن ابی داود ۱ : ۴۱ ، باب ۶۲ ، حدیث ۱۶۰ . در «مسند احمد ۴ : ۸ ، حدیث ۱۶۲۰۳» آمده است : پیامبر صلی الله علیه و آله بر قناتِ قومی درآمد ، وضو گرفت و پاهایش را مسح کشید .
- ۲- . شرح معانی الآثار ۱ : ۳۵ ؛ اسد الغابه ۱ : ۲۱۶ ، ترجمه تمیم بن زید ، الإصابه ۱ : ۳۷۰ ، شماره ۸۴۴ ؛ نیل الأوطار ۱ : ۲۱۰ ؛ کنز العمال ۹ : ۱۸۶ ، شماره ۲۶۸۲۲ ؛ المعجم الكبير ۲ : ۶۰ ، حدیث ۱۲۸۶ . در «مجمع الزوائد ۱ : ۲۳۴» به سندش از عباد بن تمیم ، از عمویش عبدالله مازنی آمده است : پیامبر وضو گرفت و بر پاها مسح کشید و عروه این کار را انجام داد . در «الإصابه» آمده است : رسول خدا را دیدم که وضو گرفت و آب را بر پاهایش مسح کشید . طبرانی از عباد بن تمیم از پدرش روایت می کند که گفت : رسول خدا را دیدم که وضو گرفت و پاهایش را مسح کشید .
- ۳- . در «سنن دارمی ۱ : ۳۵۰ ، حدیث ۱۳۲۹» به سندش تا رفاعه بن رافع آمده است که وی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشست بود ، آن حضرت فرمود : نماز هیچ کدام از شما تمام نیست مگر اینکه وضو را کامل آن گونه که خدای عزّ وجل امر کرده است بگیرد ؛ صورت و دست ها را تا آرنج بشوید و سر و پاها را تا قوزک مسح بکشد . سنن دارقطنی ۱ : ۹۵ ، حدیث ۴ ؛ سنن ابن ماجه ۱ : ۱۵۶ ، حدیث ۴۶۰ .
- ۴- . در بحث تاریخی جلد اول این کتاب این سخن رایج نزد اهل سنت را اشتباه دانستیم که می گویند : عروه بن زبیر ، از نظرش در مسح پاها برگشت و به شستن پاها اعتقاد یافت . روایتی که در «مصنّف عبدالرزاق ۱ : ۲۱ ، حدیث ۶۰» و «مصنّف ابن ابی شیبه ۱ : ۲۶ ، حدیث ۱۹۴» بر اساس آنچه طحاوی - به سندش - از عباد بن تمیم ، از عمویش می آورد ، این است که : پیامبر وضو گرفت و پاها را مسح کشید ، و عروه همین کار را انجام می داد (شرح معانی الآثار ۱ : ۳۵) . نیز [ در آنجا ] گفتیم حسن بصری به مسح پاها عقیده داشت (بنگرید به ، مصنّف ابن ابی شیبه ۱ : ۲۵ ، حدیث ۱۷۹ ؛ مصنّف عبدالرزاق ۱ : ۱۸ ، حدیث ۵۳) . همچنین ، مذهب ابراهیم نخعی مسح بر پاها بود (طبقات ابن سعد ۶ : ۲۷۴ ؛ فقه ابراهیم نخعی ۱ : ۱۳۹) . مذهب شَعبی هم ، همین بود (بنگرید به ، تفسیر طبری ۶ : ۱۲۹ ؛ مصنّف عبدالرزاق ۱ : ۱۹ ، حدیث ۵۶ ؛ تفسیر غرائب القرآن ۲ : ۵۵۷) . مذهب عکرمه نیز همین است (بنگرید به ، تفسیر طبری ۶ : ۱۲۹ ؛ تفسیر قرطبی ۶ : ۹۲ ؛ تفسیر فخر رازی ۱۱ : ۱۲۸ ؛ تفسیر غرائب القرآن ۲ : ۵۵۷) .

یکی به مسح پاها عقیده دارد و دیگری به شستن آنها .

یکی به وضوی دیگری اعتراض می کند .

ابن عباس ، رُبَّیع (دختر معوذ) را با ظرفی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن وضو می گرفت ، محاکمه کرد .

ورای شستن پاها کسانی چون اینان قرار دارند : حُمران (= طویدای یهودی) و عثمان (که عایشه او را به «نعل یهودی» شبیه کرد) و عبدالله بن عمرو بن عاص (که به دو لنگه بار از کتاب های یهود دست یافت) و مروان (که علی علیه السلام دست او را کف یهودی دانست) و معاویه که ارتباطات مهمی با اهل کتاب داشت .<sup>(۱)</sup>

با توجه به دیدگاه و نظر این افراد ، باید وضوی غسلی ثلاثی را (که در ورای آن عقاید یهود نهفته است) دور افکنیم .

بدعی بودن این وضو ، هنگامی بیشتر ثابت می شود که دریابیم بدعت های

ص: ۳۶۷

---

۱- . بنگرید به ، نهج البلاغه ۱ : ۱۲۲ ، خطبه ۷۳ ؛ انساب الأشراف ۵ : ۶۳ چاپ قدیم .

عثمان (که یکی از آنها همین وضوی غسلی است) در شش سال پایانی خلافت عثمان روی داد و در این سال ها ، عملکرد عثمان نزد صحابه مقبول نبود .

زیرا طلحه و زبیر ، (۱) ابن مسعود ، (۲) عمرو بن عاص ، (۳) مالک اشتر ، (۴) ابوذر ، (۵) عبدالرحمان بن عوف ، (۶) بر عثمان اعتراض کردند .

زبیر می گفت : عثمان را بکشید ، وی دینتان را عوض کرد . (۷)

از عایشه رسیده است که گفت : نعل را به قتل رسانید ، خدا نعل را بکشد . (۸)

از جبلة بن عمرو ساعدی روایت است که گفت : ای نعل ، والله تو را می کشم و بر شتری دراز پا و گر سوارت می کنم و سوی ریگزاری داغ می فرستم .

محمد بن ابی بکر ، ریش عثمان را گرفت و گفت : ای نعل ، خدا تو را خوار و ذلیل سازد .

جَهْجِهَاهُ غفاری گفت : ای نعل ، از این منبر فرود آی .

در نامه اصحاب پیامبر (که در مدینه بودند) به شهرها آمده است : دین محمد را خلیفه تان تباه ساخت [ بیایید و ] آن را به پا دارید . (۹)

ص : ۳۶۸

---

۱- . انساب الأشراف ۵ : ۵۳۹ ؛ الفتوح ۲ : ۳۹۳ .

۲- . بنگرید به ، انساب الأشراف ۵ : ۵۲۴ ؛ شرح نهج البلاغه ۳ : ۴۲ ، خطبه ۱۳۷ ؛ مصنف ابن ابی شیبه ۷ : ۱۰۶ ، حدیث ۳۴۵۵۲ .

۳- . انساب الأشراف ۵ : ۵۸۰ .

۴- . انساب الأشراف ۵ : ۵۳۲ - ۵۳۴ ؛ بنگرید به ، الفتوح ۲ : ۳۹۹ - ۴۰۰ .

۵- . انساب الأشراف ۵ : ۵۴۲ ؛ شرح نهج البلاغه ۳ : ۵۵ .

۶- . انساب الأشراف ۵ : ۵۴۶ .

۷- . شرح نهج البلاغه ۹ : ۳۶ ، خطبه ۱۳۷ .

۸- . الفتوح ۲ : ۴۲۱ . در «تاریخ طبری ۳ : ۱۲» و «الکامل فی التاریخ ۳ : ۱۰۰» آمده است که : عایشه گفت : نعل را بکشید ، او کافر است .

۹- . الکامل فی التاریخ ۳ : ۵۸ .

دفن عثمان در «حَشَّ كوكب» (قبرستان یهود) (۱) در بیرون بقیع .

با اینکه این وضو ، در شش سال آخر خلافت عثمان پدید آمد و عثمان (در این دوران) نزد صحابه مقبول نبود و حال راوی وضوی عثمان ، حمران را دانستیم ، چگونه حدیث وی صحیح ترین احادیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله در وضو به شمار می آید؟!

افزون بر همه اینها ، این وضو بر خلاف صریح قرآن و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله است . صحیح دانستن آن ، از عجایب روزگار می باشد .

بدین سان ، دانستیم که اصل وضوی غسلی ، به سرزمین رافدی ها و وجود آب فراوان و به یهود و دیگر ادیان که پاها را در وضو می شویند ، ارتباط می یابد ؛ زیرا راوی آن ، یک یهودی و از ساکنان آن منطقه است .

این وضو با اوضاع عربستان و جغرافیای آن ساز نمی افتد .

نیز این وضو از صریح قرآن و روایاتی که شیعه و سنّی از پیامبر نقل کرده اند ، فاصله دارد مگر آنچه را حمران از عثمان از پیامبر روایت می کند .

آری ، قرآن چند وجه در بر دارد . می توان زبان قرآن را در معارف دینی بر وجوه متعدّد حمل کرد ، لیکن این امر را در آیات احکام و وظایف متکلمان نمی توان تصوّر کرد .

معقول نیست که آیات احکام پیچیده باشد یا بیرون از سیاق و ظهور لغوی فرض شود .

آیه وضو «وَأَمْسَحُوا» در مسح ظهور دارد. واژه «وَأَرْجُلُكُمْ» بر «بِرؤُوسِكُمْ» معطوف می باشد .

ص: ۳۶۹

---

۱- تاریخ طبری ۴: ۴۱۲؛ شرح نهج البلاغه ۳: ۲۸؛ انساب الأشراف ۵: ۵۷.

این را هر انسانی که فطرتش سالم و زبانش راست و درست باشد (و در پیچ و خم املاهای نحویان نیفتد) می فهمد . نمی توان آن را بر احتمال دور حمل کرد و مانند « وُجُوهُكُمْ » شستن را از آن اراده نمود یا قائل شد به اینکه «مسح» به معنای شستن سبک است .(۱)

و دیگر ترفندها و بهانه های مشابه این ، که بر خلاف ظواهر الفاظ است و برای فرار از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام بر زبان می آید .

در کتاب خدا و در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وضو عبارت است از دو شستن و دو مسح ؛ شستن صورت و دست ها ، مسح سر و پاها .

خدای متعال می فرماید : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوْهُكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ »؛ (۲) ای کسانی که ایمان آوردید، هنگامی که سوی نماز برخاستید ، صورت و دست هاتان را تا آرنج بشویید و سر و پاها را تا قوزک (برآمدگی روی پا) مسح کنید .

این آیه ، ظاهر و محکم و صریح در مسح سر و پاهاست ، لیکن اهل سنت آن را تأویل کردند و با تأویلات دور و وجوه ضعیف (که از سوی علمای ادب بیان شده است) از آیات متشابه ساختند .

به خاطر همین بهانه تراشی ها و مانند آن ، امام صادق علیه السلام فرمود :

أَصْحَابُ الْعَرَبِيَّةِ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ؛ (۳)

عربی دان ها ، کلمه ها را از جای خودش تحریف می کنند .

ص: ۳۷۰

---

۱- در بحث قرآنی این پژوهش ، این امور را روشن ساخته ایم .

۲- سوره مائده ۵ آیه ۶ .

۳- مستدرک الوسائل ۴: ۲۸ ، حدیث ۴۷۰۱ .

روایات صحیح شیعه و سنّی در شستن صورت و دست ها و مسح سر و پاها تواتر دارد ، لیکن مکتب حمرانی عثمانی ، به شستن سر و پاها اعتقاد یافت و سه بار شستن را بر آن افزود و با قرآن و سنّت ثابت پیامبر مخالفت ورزید .

«ولا حولَ ولا قوّه إلاّ باللّهِ العلیّ العظیم» ؛ و هیچ حرکت و نیرویی جز به مدد خدای بلند مرتبه و بزرگ نیست .

ص: ۳۷۱



## (۲) واریسی سندی روایات غیر حُمران از عثمان

پس از آنکه بررسی روایات سیزده گانه ای را که در سند آنها حُمران بود به پایان رساندیم ، اکنون روایات پانزده گانه باقی مانده را که از غیر حمران اند ، می آوریم .

این روایات بدان خاطر روایت شده اند که بر فراوانی طُرُق از عثمان دلالت کنند و اینکه روایتِ وضوی غسلی از عثمان به حُمران اختصاص ندارد .

نیز این روایات ، گرچه نزد آنها مورد اعتماد نیستند ، لیکن آنها را آورده اند تا بر انتشار آن از عثمان رهنمون باشد و بدین معناست که در اینجا اشخاص دیگری هست که وضوی غسلی را از عثمان روایت کرده اند و آنها عبارتند از :

۱ . ابن اَبی مُلَیکَه .

۲ . ابو عَلَقَمَه مصری .

۳ . شقیق بن سَلَمَه (ابو وائل) .

۴ . عبدالله بن جعفر بن اَبی طالب .

۵ . ابن دارَه (زید یا عبدالله) .

۶ . عبدالرَّحمان بَیلمانی .

۷ . جَدُّ عُمَر بن عبدالرَّحمان بن سعید مخزومی .

۸ . بُشَیر بن سعید .

۹ . عَطَاء بن اَبی رَبَاح .

۱۰ . مردی از انصار ، از پدرش ، از عثمان .

اکنون - به اجمال و سریع - بر اساس ارقامی که در اوّل کتاب آوردیم ، به بررسی اسانید این روایات می پردازیم .

۱ . ابن ابی مُلَیْکَه (سند روایت چهاردهم)

در سند این حدیث ، سعید بن زیاد مُؤدِّن (غلام جُهَیْنَه بن زُهره) هست . جز ابن حِبَّان وی را توثیق نمی کند .

بارها بیان شد ، که توثیق ابن حِبَّان - به تنهایی - ارزشی ندارد . از این رو ، این شخص ، مجهول الحال است .

عثمان بن سعید می گوید : از یحیی بن معین درباره سعید مُؤدِّن پرسیدم ، گفت : او را نمی شناسم . (۱)

نیز این روایت «مُرسل» است ؛ زیرا عبدالله بن عبیدالله بن ابی مُلَیکه تیمی احوّل ، از عثمان حدیث نشنید .

ابو زُرعه می گوید : روایت عبدالله بن ابی مُلَیکه از عُمر و از عثمان ، مُرسل است . (۲)

۲ . ابو عَلَقَمَه مصری (سند روایت پانزدهم)

در سند این روایت ، عبیدالله بن ابی زیاد قَدّاح هست . مجموع اقوالی که درباره وی وارد شده است ، دلالت دارد بر اینکه وی ضعیف می باشد .

عُقَیْلَی می گوید : وی روایات مُرسل را می آورد و [ سند ] حدیث را استوار

نمی سازد . (۳)

ص : ۳۷۳

---

۱- . تاریخ ابن معین دارمی : ۱۱۸ ، شماره ۳۶۵ .

۲- . المراسیل ابن ابی حاتم : ۱۱۳ ، شماره ۸۶ .

۳- . ضعفاء العقیلی ۳ : ۱۱۸ ، شماره ۱۰۹۹ .

ابن معین (بر اساس روایت معاویه بن صالح و دوری و جعفر بن ابان از وی) می گوید: وی، ضعیف است. (۱)

ابو داود می گوید: احادیث وی «منکر» اند. (۲)

نسائی می گوید: در وی اشکالی نیست، (۳)، نیز می گوید: وی، قوی نمی باشد، (۴) و در قولی دیگر بیان می دارد: وی، ثقه نیست. (۵)

یحیی بن سعید قطن می گوید: وی «وسط» است [ نه قوی و نه ضعیف ] بدان پایه نیست [ یعنی در حد کمال ثقه نمی باشد ] (۶).

بخاری وی را در شمار ضعفا می آورد. (۷)

از این اقوال - روی هم رفته - به دست می آید که این شخص ضعیف است؛ به ویژه با این ملاحظه که ذهبی وی را در کتاب های سه گانه اش (میزان الاعتدال، (۸) دیوان الضعفاء، (۹) المغنی فی الضعفاء (۱۰)) می آورد و از وی دفاع نمی کند، در حالی که به دفاع از رؤات مقدوح می پردازد و می کوشد آنها را توثیق نماید.

ص: ۳۷۴

- ۱- . ضعفاء العقیلى ۳: ۱۱۸، شماره ۱۰۹۹. تنها ابو مریم از ابن معین نقل می کند که وی گفت: عبیدالله بن ابی زیاد قداح، ثقه است تهذیب الکمال ۱۹: ۴۳، شماره ۳۶۳۵.
- ۲- . تهذیب الکمال ۱۹: ۴۳.
- ۳- . همان.
- ۴- . الضعفاء والمتروکین نسائی شماره ۲۵۵.
- ۵- . تهذیب الکمال ۱۹: ۴۴.
- ۶- . ضعفاء العقیلى ۳: ۱۱۸، شماره ۱۰۹۹.
- ۷- . ضعفاء الصغیر بخاری: ۷۲، شماره ۲۱۴.
- ۸- . میزان الاعتدال ۳: ۸، رقم ۵۳۶۰.
- ۹- . دیوان الضعفاء ۲: شماره ۲۶۹۲.
- ۱۰- . المغنی فی الضعفاء ۲: ۴۱۵، شماره ۳۹۲۳.

از آنجا که ذهبی وی را می آورد و در برابر قدح او خاموش می ماند و در صدد دفاع از وی بر نمی آید ، می فهمیم که وی به اقوال کسانی گرایش دارد که او را تضعیف کرده اند .

حال این روایات پانزده گانه ، از دیگر احادیث بهتر است و به آنها بر وضوی عثمانی ثلاثی غسلی استدلال شده است .

چنان که پیداست همه این روایات نقص هایی دارند که نمی توانند حجت به پا دارند ؛ به ویژه با این آگاهی که سِرِّ نِزَه سِزَه روایت اوّل ، حُمران بن اَبان یهودی ترمی (= طویدا بن اَبّا) است .

اما دیگر روایات ، تنها برای فراوان نمایی روایات وضویی عثمان اند .

به راستی این فراوان نمایی از عثمان برای چیست ؟ قیمت این روایات وضویی عثمان (که در قرون نخست انتشار یافتند و همواره صفحات و اوراق را پر ساختند با اینکه باید به حالشان گریست) چقدر است ؟

با آگاهی بر اسانید این روایات فراوان نما (افزون بر محتوای خدشه دار آنها) درمی یابیم که در انتشار آنها رازی نهفته بود که انگیزه هایی را در خود پنهان داشت .

۳. شقیق بن سلّمه (ابو وائل) (سند روایت شانزدهم)

این سند ، از دو جهت تضعیف می شود :

یک : در سند آن عامر بن شقیق بن جَمْرَه اسدی قرار دارد .

یحیی بن معین می گوید : وی ضعیف الحدیث است . (۱)

ص : ۳۷۵

---

۱- . الجرح والتعديل ۶ : ۳۲۲ ، شماره ۱۸۰۱ .

ابو حاتم می گوید: وی قوی نمی باشد. راهی برای توثیق او نیست. (۱).

ابن حجر می گوید: وی لاین الحدیث است. (۲).

احمد درباره وی چیزی گفت. (۳).

ابن حزم اندلسی (آنجا که درباره آب دواندن میان موهای ریش سخن می گوید) می نویسد:

این حدیث صحیح نمی باشد؛ زیرا عامر به قوت نقل مشهور نیست. (۴).

از اموری که احتجاج به این روایت را ناممکن می سازد، متن معلول آن است. امکان صدور چنین متن آشفته ای از یک شخص وجود ندارد (در واریسی متن این روایت، بیان آن خواهد آمد).

دو: جهت دوّمی که سند این روایت بدان تضعیف می شود این است که «ابو وائل» (شقیق بن سلمه اسدی) افزون بر اینکه ناپیدا تدلیس می کرد (۵) یا مخفیانه به

ارسال می پرداخت، (۶) از اصحاب قدرت و حکومت و از واعظان سلاطین به شمار می رفت و طبق نظر حکومت فتوا می داد.

شقیق بن سلّمه، نخست علی علیه السلام را بر عثمان ترجیح می داد (که مذهب حق همین است) سپس تغییر موضع داد و عثمان را از علی علیه السلام برتر می دانست.

ص: ۳۷۶

۱- همان.

۲- تقریب التهذیب ۱: ۳۸۷، شماره ۳۰۹۳.

۳- بحر الدم: ۸۱، شماره ۴۸۹؛ علل احمد بن حنبل: ۶۰، شماره ۹۲.

۴- بنگرید به، پی نوشت تهذیب الکمال ۱۴: ۴۲.

۵- مغمز التدلیس این است که راوی از کسی که روایت شنیده است به وسیله صیغه وهمی، سخنی را که از او نشنید روایت کند.

۶- ارسال خفی این است که راوی با صیغه وهمی از هم عصر خود روایتی را بیاورد که از او نشنید.

حمّاد بن زید می گوید :

عاصم بن بهدله گفت : از ابو وائل پرسیدند : علی پیش تو محبوب تر است یا عثمان ؟ پاسخ داد : علی برایم محبوب تر بود ، سپس عثمان برایم از علی محبوب تر شد . (۱)

همچنین این شخص از حجاج ثقفی (که یاریگر وضوی غسلی است) دفاع می کرد .

ابو نعیم - به سندش - از زبیرقان روایت می کند که گفت :

نزد ابو وائل (شقیق بن سلمه) بودم . حجاج را ناسزا گفتم و کارهای زشت او را یادآور شدم .

ابو وائل گفت : او را ناسزا نگو ! تو چه می دانی ؟ شاید گفته است : «خدایا مرا بیامرز» و خدا او را آمرزیده باشد . (۲)

ابو وائل به ارسال دست می یازید . ابو زرعه می گوید : روایت ابو وائل از ابوبکر صدیق ، مُرسل است . (۳)

ابن ابی حاتم می گوید : از پدرم پرسیدم : آیا ابو وائل از ابو درداء حدیث شنید ؟ وی پاسخ داد : او را درک کرد و سماع چیزی را حکایت نکرد . ابو درداء در شام بود و ابو وائل در کوفه .

پرسیدم : ابو وائل تدلیس می کرد ؟ وی پاسخ داد : نه . وی چنان است که احمد بن حنبل می گفت ؛ یعنی روایت را مُرسل می آورد ولی تدلیس نمی کرد . (۴)

ص: ۳۷۷

۱- . تهذیب الکمال ۱۲ : ۵۵۳ ، شماره ۲۷۶۶ .

۲- . حلیه الأولیاء ۴ : ۱۰۲ .

۳- . المراسیل ابن ابی حاتم : ۸۸ ، شماره ۴۰ .

۴- . همان .

احمد بن محمد اَثْرَم ، می گوید : به ابو عبدالله گفتم : آیا ابو وائل از عایشه حدیث شنید ؟ وی گفت : من ندیدم ! بسا میان ابو وائل و عایشه ، مسروق در سند چند روایت گنجانده شد . (۱)

با وجود همه اینها ، بعید نمی نماید که ابو وائل حدیث وضو را از عثمان تدلیس یا ارسالی خفی و نهفته کرده باشد ؛ زیرا همین را درباره اش گفته اند .

اینکه ابو حاتم می گوید : «ابو وائل ارسال می کرد ، نه تدلیس» سخن عجیبی است ؛ زیرا اینکه ابو وائل به شکلی که بر شنونده مخفی بماند از صحابی حدیث می کرد ، عین تدلیس می باشد .

معنای تدلیس این است که راوی از شخص معاصر خود روایتی را حدیث کند که از او نشنیده است .

آنچه این احتمال را به ذهن نزدیک تر می کند این است که ابو وائل ، کوفی است و عثمان در «مدینه» می زیست ، کی وضوی عثمان را دید و آن را از او روایت کرد ؟!

نیز همان گونه که روایت ابو وائل از ابو درداء (که در شام می زیست) صحیح نمی باشد ، روایت وی از عثمان (که در مدینه به سر می برد) درست نیست .

۴ . عبدالله بن جعفر بن ابی طالب (سند روایت هفدهم)

در سند این روایت عبدالحمید بن عبدالله بن عبدالله بن اُویس ، ابوبکر بن ابی اُویس اَعشی قرار دارد .

ص: ۳۷۸

نسائی وی را تضعیف می کند (۱).

اَزْدی می گوید : وی حدیث جعل می کرد (۲).

ابن معین گاه او را ثقه می داند و گاه می گوید : در وی اشکالی نیست (۳).

ابن حزم می نویسد : درباره ابوبکر حرف و حدیث هایی هست (۴) نیز می گوید : به شدت به او گوشه و کنایه زده اند (۵) ،  
و در جایی می نگارد : در روایت وی ، امر عظیمی هست (۶).

نیز در سند این روایت ، اسحاق بن یحیی بن طلحه بن عبیدالله تیمی هست که به راستی شخصی ضعیف می باشد ، نه در  
اصول می توان به وی احتجاج کرد و نه در امور اعتباری .

علی بن مدینی می گوید : از یحیی بن سعید قَطَّان درباره اسحاق بن یحیی پرسیدم ، گفت : وی ، شبیه «لا شیء» است (۷) ]  
بود و نبودش یکی است ، هیچ ارزشی ندارد ] .

ص : ۳۷۹

- 
- ۱- . تهذیب التهذیب ۶ : ۱۰۷ ، شماره ۲۳۹ .
  - ۲- . میزان الاعتدال ۴ : ۲۴۴ ، شماره ۴۷۶۹ ؛ المغنی فی الضعفاء ۲ : ۵۸۷ ، شماره ۳۴۸۱ . اما از آنجا که اهل سنت این سخن  
را خوش ندارند بشنوند ، حملات ویرانگری را به اَزْدی کرده اند . ذهبی می گوید : این لغزش زشتی است که از وی سر زده  
است . بشار عَوَّاد در «تحریر تقریب التهذیب ۲ : ۲۹۹» می نویسد : اگر سخن اَزْدی ذکر نشود ، بهتر است .
  - ۳- . تهذیب الکمال ۱۶ : ۴۴۵ ، شماره ۳۷۲۱ .
  - ۴- . المحلّی ۳ : ۲۷۳ .
  - ۵- . المحلّی ۴ : ۱۳۷ .
  - ۶- . المحلّی ۷ : ۳۸۴ .
  - ۷- . تهذیب الکمال ۲ : ۴۹۰ ، شماره ۳۸۹ .



نیز می گوید: از او چیزی را روایت نمی کنیم. (۱).

احمد بن حنبل می گوید: وی مُنکر الحدیث است، قابل اعتنا نیست. (۲).

نیز می گوید: وی متروک الحدیث می باشد. (۳).

یحیی بن معین می گوید: وی شخصی ضعیف است. گاه می گوید: وی ضعیف است، قابل اعتنا نیست، حدیثش نوشته نمی شود. (۴).

عمرو بن علی می گوید: وی، متروک الحدیث، منکر الحدیث است. (۵).

نسائی می نویسد: وی ثقه نمی باشد، (۶) نیز می گوید: وی متروک الحدیث است. (۷).

ابو زُرعه می گوید: وی واهی الحدیث است. (۸).

ابو حاتم می گوید: وی ضعیف الحدیث است، قوی نیست، نمی توانیم حدیث او را معتبر بدانیم. (۹).

دارقطنی می گوید: اسحاق بن یحیی شخصی ضعیف است. (۱۰).

ص: ۳۸۰

۱- همان .

۲- الجرح والتعديل ۲: ۲۳۶، شماره ۸۳۵.

۳- تهذيب الكمال ۲: ۴۹۱.

۴- همان .

۵- همان .

۶- همان .

۷- همان .

۸- الجرح والتعديل ۲: ۲۳۶.

۹- همان .

۱۰- سنن دارقطنی ۱: ۹۱، ذیل حدیث ۱. از همه این اقوال، می توان به میزان جفای بخاری و ترمذی به حقیقت پی برد؛ زیرا می گویند: «در وی از ناحیه حفظش بگو مگو کرده اند، در حالی که دانستیم وی افزون بر اینکه «واهی الحدیث» است، به خودی خود، ضعیف می باشد.

بشار عواد نیز تصریح می کند که وی شخصی ضعیف است. (۱)

نیز در سند این حدیث ایوب بن سلیمان بن بلال تیمی (وابسته عبدالله بن محمد بن عبدالرحمان بن ابی بکر) است. وی نیز مخدوش می باشد.

ساجی و ابوالفتح گویند: احادیثی را حدیث می کرد که متابعی برای آنها نبود سپس از دی احادیث غریب صحیحی را برای او نقل کرد. (۲)

ابن عبدالبر در التمهید می گوید: ایوب بن سلیمان بن بلال، شخصی ضعیف است. (۳)

دارقطنی وی را با این سخن تلین (تضعیف) می کند که در وی اشکالی نیست. (۴)

نیز باجی با این سخن به تلین (تضعیف) وی می پردازد که: وی شخص صالحی است، در او اشکالی وجود ندارد. (۵)

با توثیق وی از سوی ابن حبان (۶) و ابو داود (بر اساس روایت آجری از وی) (۷) بهترین سخنی که درباره وی می توان گفت این است که روایتی که ایوب بن سلیمان در سندش باشد، برای شواهد و متابعات صلاحیت دارد، احتجاج به آن امکان ندارد.

ص: ۳۸۱

۱- . تحریر تقریب التهذیب ۱ : ۱۲۴ .

۲- . تهذیب التهذیب ۱ : ۳۵۳ ، شماره ۷۴۲ .

۳- . پی نوشت تهذیب الکمال ۳ : ۴۷۳ .

۴- . تهذیب التهذیب ۱ : ۳۵۳ ، شماره ۷۴۲ .

۵- . التعديل والتجريح ۱ : ۳۸۹ ، شماره ۹۸ .

۶- . ثقات ابن حبان ۸ : ۱۲۶ ، شماره ۱۲۵۵۶ .

۷- . تهذیب التهذیب ۱ : ۳۵۳ ، رقم ۷۴۲ .

هرگاه به آیوب (که مُلّین است) اسحاق بن یحیی را (که تضعیف شده است) و عبدالحمید بن عبدالله را (که گفته اند حدیث جعل می کرد) ضمیمه کنیم ، درمی یابیم که قیمتِ سند این حدیث از بین می رود .

سند روایت هیجدهم

در سند این حدیث ، طلحه ، وابسته آل سراقه قرار دارد که مجهول الشخص و مجهول الحال است .(۱)

احتمال داده اند وی با طلحه بن سَمْرَه وطلحه بن ابی شهده (که هر دو مجهول اند) یکی است .(۲)

نیز در سند این روایت ، عَطَاف بن خالد بن عبدالله بن عاص مخزومی قرار دارد ، شخصی که امام مالک بن انس ، او را نمی پسندید .

مُطَرِّف می گوید ، مالک از من پرسید : آیا عَطَاف حدیث می کند ؟ گفتم : آری . مالک آن را گران دانست .(۳)

مالک پرسید : عَطَاف حدیث می کند ؟ گفتند : آری . مالک گفت : « إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ »(۴) (ما از خداییم و سوی او باز می گردیم) [وا مصیبتا] .(۵)

احمد بن حنبل می گوید : ابن مهدی او را نمی پسندید .(۶)

ص: ۳۸۲

---

۱- . بنگرید به ، التاريخ الكبير بخاری ۴ : ۳۵۰ ، شماره ۳۰۹۸ ؛ الجرح والتعديل ۴ : ۴۸۱ ، شماره ۲۱۰۷ .

۲- . بنگرید به پی نوشت الجرح والتعديل ۴ : ۴۸۱ ؛ لسان الميزان ۳ : ۲۱۱ ، شماره ۹۴۹ .

۳- . تهذيب التهذيب ۷ : ۱۹۸ ؛ تهذيب الكمال ۲۰ : ۱۴۰ ، شماره ۳۸۵۳ .

۴- . سوره بقره ۲ آیه ۱۵۶ .

۵- . تهذيب التهذيب ۷ : ۱۹۸ ؛ تهذيب الكمال ۲۰ : ۱۴۱ .

۶- . تهذيب الكمال ۲۰ : ۱۴۰ .

عُقَيْلِي وَ بَيْهَقِي او را تضعيف کردند(۱) و ابن جوزي او را در شمار ضعفا مي آورد (۲).

يحيى بن معين ، بزار ، ابو زُرعه رازي ، ابو حاتم رازي ، ابن عدي ، ابن داود و نسائي ، او را لَيْئُ الْحَدِيث دانسته اند .

ابن حَزْمِ اَنْدَلُوسِي مي گويد : عَطَّاف بن خالد ، از اعتبار ساقط است ، روايت از وي روا نيست مگر با اين بيان كه وي شخصي ضعيف مي باشد .(۳)

با وجود ضعف طلحه و عَطَّاف ، مي بينيم كه عَطَّاف (كه شخصي ضعيف است) به تنهائي اين روايت را از طلحه (وابسته آل سراقه) كه شخصي ناشناخته است ، روايت مي كند . حديثي را كه شخص غير ثقه روايت كند و منفرد هم باشد ، روايت ضعيف است .

طَبْرَانِي پس از آنكه اين حديث را در المعجم الأوسط مي آورد ، مي گويد : اين حديث را از معاويه بن عبدالله بن جعفر روايت نكرده است مگر طلحه (وابسته آل سراقه) عَطَّاف - به تنهائي - اين حديث را روايت مي كند .(۴)

وي پس از آنكه اين حديث را در العجم الصغير مي آورد ، مي گويد : از عبدالله [ بن جعفر ] روايت نكرده است مگر فرزندش [ معاويه ] و از معاويه روايت نكرده است مگر طلحه . اين حديث را فقط عَطَّاف روايت مي كند .(۵)

ص : ۳۸۳

---

۱- . ضعفاء العقيلي ۳ : ۴۲۵ ، شماره ۱۴۶۶ ؛ المجموع للنووي ۹ : ۵۸ .

۲- . الضعفاء والمتروكين ۲ : ۱۷۹ ، شماره ۲۳۱۸ .

۳- . المحلّي ۴ : ۱۲۷ .

۴- . المعجم الأوسط ۸ : ۲۳۵ ، شماره ۸۴۹۹ .

۵- . المعجم الصغير ۱ : ۳۱۱ ، ترجمه ۵۱۵ .

بدین سان این حدیث ، به عَطَاف (که شخصی ضعیف است) و به طَلحه (که فردی مجهول است) و به تَفَرُّد مبتلاست و از اعتبار می افتد .

۵ . ابن داره (زید یا عبدالله) (سند روایت نوزدهم)

در سند این روایت ، ابن داره (وابسته عثمان) قرار دارد که مجهول الشخص و مجهول الحال است . از وی اطلاعی در دست نیست جز اینکه وی از موالیان عثمان (مخترع وضوی سه گانه غَسَلی) بود و کسی که در اینجا و آنجا با افراد خلوت می کرد و حدیث وضویی عثمان را برایشان می گفت .

ابن حَجَر می گوید : ابن داره ، مجهول الحال است . (۱)

شوکانی می گوید : ابن داره ، مجهول الحال است . (۲)

اهل سنّت کوشیده اند وی را در شمار صحابه درآورند تا بتوانند بگویند که وی صحابی ثقه است ، لیکن پوشیده بودن حال این شخص بر آنها (بلکه خفای اسم وی) فریشان داد .

ابن حَجَر می گوید : در نام وی اختلاف است . ابن مَنْدَه ، وی را جزو صحابه می آورد و «عبدالله» می نامد و دلیلی بر صحابی بودنش نمی آورد ... بخاری او را «زید» می نامد . (۳)

ابن اثیر می گوید : در اسم وی اختلاف شده است . گفته اند «عبدالله» و گفته اند «زید بن داره» . (۴)

ص: ۳۸۴

---

۱- . تلخیص الحبیر ۱ : ۸۲ .

۲- . نیل الأوطار ۱ : ۱۹۷ .

۳- . تعجیل المنفعه : ۵۳۳ ، شماره ۱۴۵۰ .

۴- . اسد الغابه ۳ : ۱۵۲ . با اینکه وی مجهول است ، جای بسی شگفتی است که ابن حبان در «الثقات ۴ : ۲۴۷ ، شماره ۲۷۴۴» آن را ذکر می کند .

نیز از نظر متن ، روایت مضطرب است ؛ زیرا گاه ابن داره بر عثمان وارد می شود و می شنود که عثمان مضمضه می کند و او را برای تعلیم وضو فرا می خواند ، و گاه محمّد بن عبدالله بن اَبی مریم بر ابن داره داخل می شود و می شنود که ابن داره مضمضه می کند و او را برای تعلیم وضو فرا می خواند .

۶ . عبدالرحمان یَئَلْمَانِي (سند روایت بیستم)

در سند این روایت ، صالح بن عبدالجبار حَضْرَمِي هست .

ابن قَطّان درباره اش می گوید : نام صالح بن عبدالجبار را جز در این حدیث [ در جای دیگر ] سراغ ندارم . وی مجهول الحال است . (۱)

ابن حجر می نگارد : عَقِيلِي در شرح حال ابن یَئَلْمَانِي می گوید : صالح بن عبدالجبار ، احادیث منکری را از او روایت می کند . (۲)

بعضی از این احادیث منکر را ذهبی در میزان الاعتدال و ابن عدی در الکامل فی الضعفاء می آورد . (۳)

ابن حجر این سخن عَقِيلِي را می آورد که گفت : صالح بن عبدالجبار از ابن یَئَلْمَانِي نسخه ای را حدیث می کند که در آن احادیث منکری هست . (۴)

نیز در سند این حدیث ، محمّد بن عبدالرحمان بن یَئَلْمَانِي وجود دارد . وی شخصی ضعیف و منکر الحدیث است . به حدیث وی ، هیچ کس احتجاج نمی کند .

ص : ۳۸۵

---

۱- . نصب الرايه ۱ : ۱ .

۲- . لسان الميزان ۳ : ۱۷۲ ، شماره ۶۹۸ .

۳- . بنگرید به ، میزان الاعتدال ۳ : ۴۰۷ ، شماره ۳۸۱۴ و الکامل فی الضعفاء ۶ : ۱۷۸ ، شماره ۱۶۶۱ .

۴- . تهذيب التهذيب ۹ : ۱۶۱ ، شماره ۴۸۹ ؛ لسان الميزان ۳ : ۱۷۲ ، شماره ۶۹۸ .

ابن حبان در المجروحین می گوید: محمد از پدرش (عبدالرحمان بن یئلمانی) نسخه ای شبیه به دویست حدیث را روایت می کند که همه شان جعلی اند. احتجاج به آنها و آوردن آنها در کتاب ها جایز نیست مگر برای تعجب. (۱)

ابن عدی می نویسد: آنچه از ابن یئلمانی روایت شده است، بلا در آن از سوی ابن یلمانی است. (۲)

ابن معین می گوید: ابن یئلمانی، در زمره هیچ است. (۳)

ابو حاتم و بخاری و نسائی گویند: وی منکر الحدیث می باشد. (۴)

بخاری می افزاید: حمیدی در وی بگومگو داشت، او را تضعیف می کرد. (۵)

ابو نعیم وی را در الضعفاء می آورد و می گوید: وی، منکر الحدیث است. (۶)

ابو زرعه رازی، ابن یئلمانی را در «أسامی الضعفاء» ذکر می کند. (۷)

هیشمی در مجمع الزوائد پس از نقل این حدیث، می نویسد:

در سند این حدیث، محمد بن عبدالرحمان بن یئلمانی قرار دارد که بر ضعف وی اجماع هست. (۸)

ص: ۳۸۶

---

۱- المجروحین ۲: ۲۶۴، شماره ۹۴۸.

۲- الکامل فی ضعف الرجال ۶: ۱۸۰، شماره ۱۶۶۱.

۳- تهذیب الکمال ۲۵: ۵۹۴، شماره ۵۳۹۲.

۴- همان.

۵- التاریخ الکبیر ۱: ۱۶۳، ترجمه ۴۸۴.

۶- الضعفاء ابو نعیم ۱: ۱۴۰، شماره ۲۱۶.

۷- أسامی الضعفاء، ترجمه ۲۹۵.

۸- مجمع الزوائد ۱: ۲۳۹.

ابن حَجْر در تقریب التّهذیب می نویسد: ابن بَیْلَمَانی ضعیف است .

بَشَّار عَوَّاد (در پی سخن ابن حجر) می آورد: بلکه ابن بیلمانی متروک می باشد. ابو حاتم و بخاری و نسائی و ابو نُعَیم گفته اند: وی منکر الحدیث است. ابن حَبَّان می گوید: از پدرش نسخه ای را روایت می کند که ... و دیگران هم او را - به راستی - تضعیف کرده اند. در مثل این شخص نمی توان گفت: ضعیف است. (۱)

نیز عبدالرحمان بن بَیْلَمَانی ضعیف است؛ به ویژه در روایاتی که فرزندش محمّد از او روایت می کند. (۲)

بَزَّار می گوید: دارای احادیث منکری هست. وی نزد اهل علم ضعیف است. (۳)

دارقطنی می گوید: وی ضعیف است، حجت به روایت او به پا نمی شود. (۴)

ابن حجر در تقریب التّهذیب او را ضعیف می داند. (۵)

نیز ابن حجر در تلخیص الحبیر می گوید: محمّد بن بَیْلَمَانی - به راستی - ضعیف است و نیز پدرش ضعیف می باشد. (۶)

ص: ۳۸۷

۱- . تحریر تقریب التّهذیب ۳: ۲۷۷-۲۷۸، شماره ۶۰۶۷ .

۲- . در «تّهذیب التّهذیب ۶: ۱۳۵، شماره ۳۰۵» آمده است: هرگاه محمّد از پدرش عبدالرحمان بیلمانی روایت کند، نباید حدیث او را معتبر شمرد؛ زیرا وی بر پدرش احادیث شگفتی را جعل می کند بنگرید به ثقات ابن حَبَّان ۵: ۹۱، شماره ۴۰۰۰ .

۳- . کشف الأستار: ۱۳۹۰ - ۱۳۹۱ به نقل از پی نوشت تهذیب الکمال ۲۵: ۵۹۶ .

۴- . سنن دارقطنی ۳: ۱۳۴، ذیل حدیث ۱۶۵ .

۵- . تحریر تقریب التّهذیب ۲: ۳۰۹، شماره ۳۸۱۹ .

۶- . تلخیص الحبیر ۱: ۸۴ .



زَيْلَعِي مِي گويد: ابن قَطَّان گفت: بدان که مُحَمَّد بن حارث، به راستی ضعیف است و بدحال تر از ابن بَيْلَمَانِي و پدرش مِي باشد. (۱).

صالح جَزْرَه مِي گويد: حديث وی مُنکر است، به دست نیامد که وی از یکی از صحابه حديث شنیده باشد مگر از سُرق.

ابن حجر مِي گويد، مِي گويم: بر اساس اطلاق این سخن، حديث ابن بَيْلَمَانِي از صحابه ای که اولاً نام برده شده اند [ابن عَبَّاس، ابن عُمَر، ابن عُمَرُو، معاويه، عُمَرُو بن أوس، عُمَرُو بن عَبَّسَه، عثمان بن عَفَّان، سعید بن زید] نزد صالح، مُرسل است. (۲).

باری، این راوی ضعیف است. روايت وی از هیچ یک از صحابه جز «سُرق» صحيح نمی باشد.

پس، این حديث مُرسل است و از جهت مُحَمَّد بن بَيْلَمَانِي و پدرش عبدالرَّحمان و صالح بن عبدالجَبَّار حَضَرَمِي [در سند آن]، ضعیف مِي باشد.

۷. جدُّ عُمَر بن عبدالرَّحمان بن سعید مخزومی (سند روايت بیست و یکم)

در سند این حديث، عمر بن عبدالرَّحمان بن سعید مخزومی قرار دارد. وی شخصی مجهول الحال است؛ زیرا درباره وی جز قول ابو حاتم رازی بیان نشده است که مِي گويد: عمر بن عبدالرَّحمان بن سعید صِتْرَم مخزومی، از جدش روايت مِي کند و زید بن حُبَّاب، از وی روايت آورده است. (۳).

ابن حجر در تقريب التهذيب مِي کوشد، حال وی را بالا بياورد و مِي گويد: وی مقبول است، اما بشار عَوَّاد این سخن را در پی آن مِي آورد: بلکه وی مجهول

ص: ۳۸۸

۱- نصب الرايه ۴: ۱۷۶. بنگريد چگونه وی در ضعف، ضرب المثل شده است.

۲- تهذيب التهذيب ۶: ۱۳۵، شماره ۳۰۵.

۳- الجرح والتعديل ۶: ۱۲۲، شماره ۶۶۲.

الحال است . تنها دو نفر از او روایت کرده اند : یکی از آن دو ، واقدی است و ابن حبان - به تنهایی - وی را در شمار افراد ثقه می آورد (۱). (۲).

افزون بر این ، سعید بن یزبوع مخزومی در خلافت عمر نایبنا شد ، (۳) امکان نداشت وی وضوی عثمانی را ببیند ، سپس روایت کند . (۴).

۸ . ابو النَّضْر ، سالم از بُسْر بن سعید (سند روایت بیست و دوّم)

در سند این روایت ، احمد بن محمد بن زیاد بصری صوفی (شیخ دارقطنی) هست . گرچه وی را خلیلی و سلمی توثیق می کند ، (۵) لیکن بر وی عیب گرفته اند که برای نقل حدیث أُجرت می گرفت .

مَسْلَمَه می گوید : وی شخصی ثقه بود و حدیث را نیک ادا می کرد ... بر نقل حدیث أُجرت می ستاند . (۶).

ابن قَطَّان می گوید : به حدیث وی اعتنا نمی شود مگر از باب رشوه گرفتن بر سماع . (۷).

ص : ۳۸۹

- 
- ۱- . پوشیده نماند که مقصود این است که توثیق ابن حبان - به تنهایی - قابل اعتنا نیست .
  - ۲- . تحریر تقریب التهذیب ۳ : ۱۰۱ ، شماره ۵۰۷۶ . در این مأخذ آمده است : عمرو بن عثمان بن عبدالرحمان ..
  - ۳- . التاريخ الكبير ۳ : ۲۵۳ ، شماره ۱۵۱۱ ؛ تهذیب التهذیب ۲ : ۸۸ ، شماره ۱۶۷ .
  - ۴- . بسا گویند راوی «عمر بن عثمان بن عبدالرحمان بن سعید مخزومی» از جدّش می باشد . بنابراین ، جدّش عبدالرحمان راوی وضو بود ، نه سعید . لیکن می توان گفت : اولاً- این تنها یک احتمال است ؛ ثانیاً به فرض این گونه باشد ، می گوئیم : وقتی عثمان به قتل رسید ، عبدالرحمان شش ساله بود . از این رو به روایت وی اعتنا نمی شود مگر بر وجهی که قابل اعتنا نیست .
  - ۵- . لسان المیزان ۱ : ۳۰۸ ، شماره ۹۲۷ .
  - ۶- . همان .
  - ۷- . لسان المیزان ۱ : ۳۰۸ ، شماره ۹۲۷ .

ابن حَجْر تصریح می کند که وی دارای اوهامی است. (۱).

دارقطنی از وی حدیثی را - به سندش - از سمی از آنس روایت می کند ، سپس می گوید : این اشتباهی قبیح است . از سمی از آنس چیزی صحیح نمی باشد . توهم در اینجا از شیخ ماست . (۲).

نیز در سند این روایت «ابن اشجعی» هست که میان دو شخص زیر مُردّد است :

ابو عُیَیْده بن عبیداللّه بن عبیدالرّحمان اشجعی .

عَبّاد بن عبیداللّه بن عبیدالرّحمان اشجعی .

دانسته نشده است که این دو اسم یک شخص اند یا دو شخص !؟

مزی در تهذیب الکمال تصریح می کند که دانسته نمی شود این دو ، دو نفرند یا یک نفر . (۳).

ذَهَبی در شرح حال اشجعی تصریح می کند که این دو ، دو نفرند ؛ زیرا در شمار کسانی که از اشجعی روایت می کنند ، می نویسد : و دو فرزندش : ابو عُیَیْده و عباد . (۴).

ابن حَجْر این دیدگاه را تقویت می کند که این دو ، یک شخص اند ، سپس می کوشد وی را بالا ببرد با این سخن که وی مقبول است . (۵).

ص : ۳۹۰

۱- . همان .

۲- . همان .

۳- . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۳۴ : ۴۲۳ .

۴- . سیر اعلام النبلاء ۸ : ۵۱۵ ، شماره ۱۳۶ .

۵- . تقریب التهذیب ۱ : ۶۵۶ ، شماره ۸۲۳۲ ؛ بنگرید به ، تهذیب التهذیب ۱۲ : ۱۷۸ ، شماره ۷۶۲ .

لیکن حق این است که وی مجهول است . به همین خاطر ، هیشمی در مجمع الزوائد (پس از آنکه حدیثی را از بُریده از پیامبر صلی الله علیه و آله می آورد) می گوید : در سند این روایت ، ابو عُبَیْدَه بن اشجعی هست . کسی را که از او نام ببرد و [ نیز ] شرح حالش را نیافتم . (۱)

با ملاحظه روایت احمد که در آن آمده است «سپس سر و پاهایش را سه بار سه بار مسح کرد» و روایت دارقطنی که در آن می خوانیم «سپس صورت را سه بار و دست ها را سه بار سه بار و پاها را سه بار سه بار ، شست . آن گاه سرش را مسح کشید» ، می توان دریافت که بازیگر در نقل این وضو کیست ؟

این مطلب ، هنگام واریسی متن روایات روشن خواهد شد .

سند روایت بیست و سوم

در سند این روایت ، ابو نَضْر ، سالم بن اَبی اُمَیَّه تیمی (وابسته عُمَر بن عبیدالله

بن مَعْمَر تیمی) هست که از عثمان حدیث نشنید ، بلکه به طور مُرسل از عثمان روایت می کند . از این رو ، روایت وی از عثمان «مُنْقَطَع» است .

هَیْثُمی می گوید : ابو نَضْر ، از ده نفری که بهشت به آنها بشارت داده شد ، حدیث نشنید . (۲)

دارقطنی در خصوص این حدیث ، می نگارد : این روایت را یزید بن اَبی حَیْب از ابو نَضْر - به طور مرسل - از عثمان روایت می کند و حَجَّتِی را نمی آورد . (۳)

ص : ۳۹۱

---

۱- . مجمع الزوائد ۱ : ۵۲ .

۲- . مجمع الزوائد ۱ : ۲۹۹ (نزد اهل سنّت ، عثمان از ده نفری است که به آنها وعده بهشت داده شد) .

۳- . العلل دارقطنی ۳ : ۱۷ - ۱۸ .

چنان که ابو نَضْر از ده نفری که به آنها بهشت بشارت داده شد، به طور مُرسل روایت می کند، از عثمان بن ابی العاص و از عوف بن مالک، به طور مُرسل روایت می کند. (۱)

نیز در سند این حدیث، عَسَان بن ربیع هست، کسی که دارقطنی گاهی او را ضعیف می داند و گاه می گوید «لین الحدیث» است و گاه می گوید: «صالح الحدیث» می باشد. (۲)

ابن حَجْر و ذَهَبی می گویند: وی در حدیث حَجّت نیست. (۳)

ذهبی و ابن جوزی، وی را در شمار ضعفا آورده اند. (۴)

افزون بر همه اینها، طُرُقی که نزد ایشان مورد اعتماد است («از ابو نَضْر از بُشَیر بن سعید» و «از وکیع بن جَرّاح») تنها «سه بار سه بار وضو گرفتن» هست، نه وضوی بیانی که ابن اشجعی آن را می افزاید و نه وضوی بیانی و نام بردن کسانی که دیدند عثمان آن گونه وضو گرفت، که ابو نَضْر به طور مُرسل از عثمان می آورد.

به زودی درخواهیم یافت، بازیگری که این اضافات را در نقل وضوی عثمان می آورد، کیست.

۹. عطاء بن ابی رباح (سند روایت بیست و چهارم)

در سند این روایت، عطاء بن ابی رباح هست که در «جند» [از شهرهای

ص: ۳۹۲

---

۱- تهذیب التهذیب ۳: ۳۷۲، شماره ۷۹۸.

۲- مجمع الزوائد ۱: ۲۲۹.

۳- لسان المیزان ۴: ۴۱۸، شماره ۱۲۸۰؛ میزان الاعتدال ۵: ۴۰۳، شماره ۶۶۶۵ (ابن حبان - بنا بر عادت خویش - به تنهایی، وی را در «الثقات ۹: ۲»، شماره ۱۴۸۵۰) می آورد.

۴- بنگرید به، المغنی فی الضعفاء ۲۶: ۵۰۶، شماره ۴۸۶۷؛ الضعفاء والمتروکین ۲: ۲۴۶، شماره ۲۶۷۹.

مرکزی یمن] در دوران خلافت عثمان به دنیا آمد و در «مکه» پرورش یافت و بزرگ شد. وقتی وی متولد شد، دو سال (یا بیشتر از آن) از خلافت عثمان می گذشت. وی از عثمان روایت نشنید. از این رو، روایت وی از عثمان «مُرسل» است (چنان که روایتش از بسیاری از صحابه مرسل است) چه رسد به ارسال وی از پیامبر صلی الله علیه و آله.

ابن حجر می گوید: عطا - به طور مرسل - از عثمان روایت می کند. (۱)

ذَهَبی می نگارد: عطا از پیامبر صلی الله علیه و آله از ابوبکر، از عَتَّاب بن آسید، از عثمان بن عفَّان، به طور مُرسل روایت می کند. (۲)

احمد می گوید: در میان روایات مُرسل، ضعیف تر از مُرسل حسن بصری و عطاء بن ابی رباح، وجود ندارد، چراکه این دو از هر کسی روایت دریافت می کردند. (۳)

علی بن مدینی می گوید: عطا از هر نوع آدمی حدیث می ستاند. (۴)

همچنین در این روایت، هَمَّام بن یحیی بصری هست، کسی که بیان داشته اند وی ضعیف الحافظه و بد حافظه بود. هرگاه از روی کتاب حدیث می کرد، صالح الحدیث بود، لیکن نزدش دفتری از عطاء بن ابی رباح بود، از دستش افتاد و گم شد.

حدیث وی در وضو - در اینجا - از حافظه وی است از این رو ضعیف

ص: ۳۹۳

---

۱- تهذیب التهذیب ۷: ۱۸۰، شماره ۳۸۵.

۲- سیر اعلام النبلاء ۵: ۷۹، شماره ۷۹.

۳- میزان الاعتدال ۵: ۹۰، شماره ۵۶۴۶.

۴- تهذیب الکمال ۲۰: ۸۳، شماره ۳۹۳۳.

می باشد . بلکه یحیی بن سعید قَطَّان ، او را هم از نظر حفظ و هم از نظر کتابت ، ضعیف الحدیث می داند . بَرْدِیجی و ابو زُرَّعه و ساجی او را لَیِّن الحدیث دانسته اند .

همه اینها - چنان که پیداست - به خاطر سوء حفظ وی است .

عبدالرحمان بن مهدی می گفت : هرگاه هَمَّام از کتابش حدیث کند ، حدیث وی صحیح است [ اَمَّا ] یحیی [ بن سعید ] نه حدیثش را از کتاب می پسندید و نه از حفظش .(۱)

یحیی بن سعید به هَمَّام اعتنا نداشت و از او حدیث نمی کرد(۲) و می گفت : از هَمَّام بن یحیی روایت نمی کنم .(۳)

عمرو بن علی ، می گوید : شنیدم ابراهیم بن عَزَّعَرَه به یحیی گفت : «برای ما حدیث کرد عَفَّان [ گفت : ] برای ما حدیث کرد هَمَّام» ابراهیم گفت : خاموش باش ، وای بر تو ! (۴)

یزید بن زُرَّیع می گوید : حفظ هَمَّام ، بد بود و کتابش خوب .(۵)

در سخن ذهبی آمده است : آنچه را از روی کتاب می خواند ، خوب بود امَّا از حفظ ، احادیث را راست و درست ادا نمی کرد .(۶)

ساجی می گوید : وی صدوق و بد حافظه است . آنچه را از روی کتابش

ص : ۳۹۴

---

۱- . پی نوشت تهذیب الکمال ۳۰ : ۳۰۸ .

۲- . تهذیب التهذیب ۱۱ : ۶۰ ، شماره ۱۰۸ .

۳- . الکامل فی الضعفاء ۷ : ۱۲۹ ، شماره ۲۰۴۷ .

۴- . تهذیب التهذیب ۱۱ : ۶۰ ، شماره ۱۰۸ .

۵- . همان .

۶- . میزان الاعتدال ۷ : ۹۲ ، شماره ۹۲۶۱ .

حدیث کرده است ، نیک است و آنچه را از حفظ می گوید : ارزشی ندارد .

ابوبکر بَزْدِجِی می گوید : هَمَّام صدوق است . حدیث وی را باید نوشت اما نباید بدان احتجاج کرد . (۱)

از ابو زُرَّعَه درباره وی سؤال شد ، گفت : اشکالی در وی نیست . (۲)

همه این افراد ، بر بد حافظه بودن هَمَّام اتفاق نظر دارند و اینکه وی هرگاه از روی کتابش حدیث کند «صالح الحدیث» است (۳) مگر یحیی بن سعید قَطَّان که نه احادیث وی را از روی کتابش می پسندید و نه از حفظش .

لیکن هَمَّام روایاتی را که از عطاء بن اَبی رَبَاح (کسی که روایات را مُرسل می آورد) نوشت ، گم کرد و از دست داد .

احمد بن حنبل می گوید : برای ما حدیث کرد عَفَّان که هَمَّام می گفت : از عطا دفتری را نوشتم از دستم افتاد [ از دست دادم ، گم شد ] . (۴)

وی پس از زمان درازی اعتراف کرد که به سبب عدم مراجعه به کتاب هایش ، خطا می کرد .

حسن بن عَلی حُلَوانی می گوید ، شنیدم عَفَّان می گفت : هَمَّام به کتابش رجوع نمی کرد و در آن نمی نگریست . حدیث هایی بر زبان می آورد که بر خلاف واقع بود ، اما به کتابش مراجعه نمی کرد ، بعدها به کتاب هایش نگاه کرد و گفت :

ص : ۳۹۵

---

۱- . تهذیب التهذیب ۱۱ : ۶۱ .

۲- . الجرح والتعدیل ۹ : ۱۰۷ ، شماره ۴۵۷ .

۳- . نه اینکه «صحيح الحدیث» باشد آن گونه که ابن مهدی گمان کرد .

۴- . الکامل فی الضعفاء ۷ : ۱۳۰ ، شماره ۲۰۴۷ .



ای عَفَّان ، ما فراوان نادرست حدیث گفتیم ، از خدای متعال آمرزش می طلبیم [\(۱\)](#).

نیز در سند این حدیث عبدالملک بن عبدالعزیز بن جُرَیج اموی هست ، شخصی که بنده امّ حیب یا غلام امّیه بن خالد بود . وی به تدلیس و ارسال مشهور است . امامان رجالی اجماع دارند که به حدیث وی نباید احتجاج شود مگر زمانی که به سماع تصریح کند (هرگاه به سماع تصریح نکند ، نباید به حدیث وی احتجاج کرد) .

در اینجا وی به سماع تصریح ندارد و به «عَنْه» بسنده می کند ؛ یعنی می گوید : «از عطا» و نمی گوید «برایم حدیث کرد عطا» یا «از عطا شنیدم» از این رو ، روایت وی در اینجا در حکم روایت منقطع است .

ابوبکر اثرم می گوید ، احمد بن حنبل می گفت : هرگاه ابن جُرَیج بگوید : «فلانی گفت» و «خبر داده شدم» روایات منکری را می آورد و هرگاه بگوید «به من خبر داد» و «شنیدم» سخن وی تو را کفایت می کند [\(۲\)](#).

ابوالحسن میمونی ، از احمد بن حنبل نقل می کند که : هرگاه ابن جُرَیج «قال» (گفت) بگوید ، از حدیث وی پرهیزید و هرگاه بگوید «شنیدم» یا «پرسیدم» چیزی را می آورد که در نفس نسبت به آن جای نگرانی نیست [\(۳\)](#).

یحیی بن سعید می گوید : هرگاه ابن جُرَیج بگوید «برایم حدیث کرد» حدیث را شنیده است و اگر بگوید : «به من خبر داد» قرائت می باشد و هرگاه «قال» (گفت) بگوید ، حدیث وی شبیه باد است [\(۴\)](#).

ص : ۳۹۶

---

۱- . ضعفاء العقیلى ۴ : ۳۶۸ ، شماره ۱۹۸۰ .

۲- . تهذيب الكمال ۱۸ : ۳۴۸ ، شماره ۳۵۳۹ .

۳- . همان .

۴- . همان ، ص ۳۵۱ .

دارقطنی می گوید: از تدلیس ابن جُرَیج بپرهیزید؛ چراکه وی قبیح التدلیس است، تدلیس نمی کند مگر در آنچه که آن را از مجروح شنید. (۱)

پوشیده نماند که «عَنْعَه» در ایجا به معنای عدم تصریح به سماع است و در نتیجه، روایت وی به منزله روایت منقطع می باشد.

اینها همه با چشم پوشی از قول یزید بن زُرَیج درباره وی است که می گفت: ابن جُرَیج صاحب غناء (کف، تفاله) است. (۲)  
از مالک بن انس روایت است که: ابن جُرَیج، حاطب لیل است (در سیاهی شب هیزم گرد می آورد) [یعنی هرچه به دستش آمد حدیث می کند]. (۳)

سند روایت بیست و پنجم

در سند این روایت عطاء بن ابی رباح مُرسِل است که از عثمان حدیث نشنید (و اندکی پیش درباره اش سخن گفتیم).

نیز در سند این حدیث، حَجَّاج بن أَرطاه بن ثور است، کسی که خطا و تدلیس فراوان می کرد. (۴)

یحیی بن معین می گوید: حدیث وی قوی نیست، تدلیس می کرد (۵) ... در جای

دیگر می گوید: وی شخصی ضعیف است. (۶)

ص: ۳۹۷

- ۱- تهذیب التهذیب ۶: ۳۵۹، شماره ۷۵۸.
- ۲- تاریخ بغداد ۱۰: ۴۰۴، شماره ۵۵۷۳.
- ۳- تهذیب الکمال ۱۸: ۳۴۹.
- ۴- تهذیب التهذیب ۲: ۱۷۴، شماره ۳۶۵.
- ۵- تهذیب الکمال ۵: ۴۲۵، شماره ۱۱۱۲.
- ۶- تاریخ بغداد ۸: ۲۳۵، شماره ۴۳۴۱.

عجلی می گوید: وی صاحب ارسال است ... مردم به خاطر تدلیس حدیث، بر وی عیب گرفته اند. (۱).

ابو زُرْعَه می گوید: وی صدوق [ و ] مدلس است. (۲).

نسائی می گوید: وی قوی نیست. (۳).

ابن سعد می گوید: در حدیث ضعیف است. (۴).

دارقطنی می گوید: به [ حدیث ] وی احتجاج نمی شود. (۵).

یحیی بن سعید قَطَّان می گوید: حجاج را عمداً وانهادم، و هرگز از وی حدیث ننویشتم. (۶).

عبدالله بن مبارک می گوید: حجاج تدلیس می کرد. از عمرو بن شعیب برای ما حدیث می گفت، احادیثی را که عَزَمی او را حدیث کرد و عَزَمی شخصی متروک است، به وی اقرار نمی کنیم. (۷).

یعقوب بن ابی شَیْبَه می گوید: وی «واهی الحدیث» است. در حدیث وی اضطراب فراوانی هست. (۸).

احمد می گوید: وی از حافظان بود. از احمد پرسیدند: چرا وی نزد مردم بدان پایه نیست [ که از او حدیث بشنوند ]؟ احمد گفت: زیرا در حدیث وی

ص: ۳۹۸

۱- الثقات عجلی ۱: ۲۸۴، شماره ۲۶۴.

۲- تهذیب الکمال ۵: ۴۲۵، شماره ۱۱۱۲.

۳- تاریخ بغداد ۶: ۲۳۶.

۴- طبقات ابن سعد ۶: ۳۵۹.

۵- پی نوشت تهذیب الکمال ۵: ۴۲۷.

۶- تهذیب الکمال ۵: ۴۲۵.

۷- همان.

۸- همان، ص ۴۲۷.

زیادتی بر حدیث مردم هست . کمتر حدیثی است که وی بیاورد و در آن زیادت نباشد .(۱)

احمد می گوید : حجاج تدلیس می کرد . وقتی از او می پرسیدند : چه کسی تو را حدیث کرد ، می گفت : این را نگویید ، بگویید : چه کسی را ذکر کردی !!(۲)

ابو حاتم رازی می گوید : وی صدوق است ، از ضعفا تدلیس می کرد .(۳)

این راوی ضعیف است . بهترین فرض این است که وی «صالح الحدیث» بود (و نه قوی) و در همه این موارد ، وی مُدَلِّس است و آن گاه که به سماع تصریح نکند (چنان که در همین روایت ، به صورت «عننه» حدیث می کند و به سماع تصریح ندارد) روایتش به منزله روایت منقطع می باشد .

سند روایت بیست و ششم

در سند این روایت عطاء بن ابی رباح مُرسل است که از عثمان حدیث نشنید (و پیش از این درباره اش سخن گفتیم) .

نیز در سند این روایت ، حجاج بن أرطاه بن ثور می باشد که شخصی ضعیف یا «صالح الحدیث» است و قوی نیست و اجماع وجود دارد که وی مُدَلِّس است و در اینجا نیز به سماع تصریح نمی کند .

همچنین در سند این حدیث ابو معاویه ضَریر است . کسی که در غیر اَعْمَش مضطرب الحدیث می باشد ، تدلیس و خطا می کند و دانستیم که مدلس هرگاه به سماع تصریح نکند ، حدیث وی مانند حدیث منقطع است .

ص : ۳۹۹

---

۱- . سیر اعلام النبلاء ۷ : ۷۰ ، شماره ۲۷ .

۲- . سیر اعلام النبلاء ۷ : ۷۳ ، شماره ۲۷ .

۳- . الجرح والتعديل ۳ : ۱۵۶ ، شماره ۶۷۳ .

- احمد بن حنبل می گوید : حدیث ابو معاویه ضَریر (در غیر حدیث از اَعْمَش) مضطرب است ، آن را خوب حفظ ندارد .(۱)
- ابن خِراش می گوید : وی صدوق است و در حدیث از اَعْمَش ، ثقه می باشد و در غیر حدیث از اَعْمَش ، حدیث وی مضطرب است .(۲)
- ابن نُمَیر می گوید : در غیر اَعْمَش ، حدیث وی اضطراب شدیدی دارد .(۳)
- ابو داود می گوید : ابو معاویه هر گاه از حدیث از اعمش فراتر رود ، خطایش فراوان می شود . احادیث هشام بن عروه و ابن اسماعیل و عبدالله بن عمر را نادرست روایت می کرد .(۴)
- یحیی می گوید : ابو معاویه از عبیدالله بن عمر احادیث منکری را می آورد .(۵)
- ابو داود می گوید ، از احمد پرسیدم : حدیث ابو معاویه از هشام بن عروه چگونه است ؟ گفت : در آنها احادیث مضطرب است ، از آنها احادیثی را به پیامبر صلی الله علیه و آله رفع می دهد .(۶)
- دارقطنی وی را به تدلیس توصیف می کند .(۷)
- ابن سعید می گوید : وی کثیر الحدیث است ، تدلیس می کرد .(۸)

ص : ۴۰۰

- 
- ۱- . تهذیب الکمال ۲۵ : ۱۲۸ ، شماره ۵۱۷۳ .
  - ۲- . تهذیب الکمال ۲۵ : ۱۳۲ .
  - ۳- . تاریخ بغداد ۵ : ۲۴۷ ، شماره ۲۷۳۵ .
  - ۴- . تاریخ بغداد ۵ : ۲۴۸ .
  - ۵- . همان .
  - ۶- . پی نوشت تهذیب الکمال ۲۵ : ۱۳۴ .
  - ۷- . تعریف اهل التقدیس بمراتب الموصوفین بالتدلیس : ۳۶ ، شماره ۶۱ .
  - ۸- . تهذیب التهذیب ۹ : ۱۲۱ ، شماره ۱۹۲ .

يعقوب بن شيبه مي گويد : گاه تدليس مي نمود .(۱)

بنابراين ، ابو معاويه در حديث از اعمش ثقه است و در غير اعمش ، حديث وي مضطرب مي باشد ، وي تدليس مي کرد و در حديث به اشتباه مي افتاد .

سند روايت بيست و هفتم

در سند اين روايت ، عطاء بن ابي رباح مُرسِل است که از عثمان حديث نشنيد .

وضوح بيشتري در اینجا اين است که بيهقي پس از اينکه اين روايت را مي آورد ، مي گويد : اين روايت «مُرسِل» است .(۲)

و قول زَيْلَعِي که مي گويد : اين روايت ميان عطاء بن ابي رباح و عثمان «منقطع» مي باشد .(۳)

و سخن ابن حجر که مي نگارد : بيهقي اين روايت را از عطاء بن ابي رباح از عثمان روايت مي کند و در آن انقطاع هست .(۴)

نيز در سند اين روايت يحيي بن عبدالله بن بُكَيْر(۵) مي باشد (وابسته بني مخزوم ، ابو زكريا مصري) نسائي مي گويد : وي شخصي ضعيف است .(۶)

در جاي ديگر مي نويسد : وي ثقه نيست .(۷)

ص: ۴۰۱

- 
- ۱- . تاريخ بغداد ۵ : ۲۴۸ ، شماره ۲۷۳۵ .
  - ۲- . سنن بيهقي ۱ : ۶۳ ، ذيل حديث ۳۰۰ .
  - ۳- . نصب الرايه ۱ : ۳۲ ، از قول شيخ در الإمام .
  - ۴- . تلخيص الحبير ۱ : ۸۴ ، حديث ۸۵ .
  - ۵- . وي به جدش نسبت داده مي شود و گویند : يحيي بن بُكَيْر .
  - ۶- . تهذيب التهذيب ۱۱ : ۲۰۸ ، شماره ۳۸۸ .
  - ۷- . تهذيب التهذيب ۱۱ : ۲۰۸ ، شماره ۳۸۸ .

ابو حاتم می گوید: حدیثش را می نویسند و بدان احتجاج نمی شود. (۱)

یحیی بن معین می گوید: اهل مصر درباره اش از من پرسیدند، گفتم: [شخصی] شایان اعتنا نیست. (۲)

از نظر ساجی وی «لین الحدیث» است، چراکه می گوید: وی صدوق است، از لیث روایت می کند و بیش از اندازه حدیث می آورد. (۳)

یحیی بن معین می گوید: یحیی بن بُکیر، الموطأ را به وسیله عرضه حبیب (کاتب لیث) سماع کرد و بد عرضه ای بود. بر مالک خطوط مردم را می خواند، دو ورق را سه ورق می کرد. (۴)

مسلّمه بن قاسم می گوید: درباره وی اختلاف نظر است؛ زیرا سماع وی از مالک با عرضه حبیب صورت گرفت. (۵)

با وجود این، گروهی وی را توثیق کرده اند. از آنهاست یعقوب بن سفیان، ابن قانع، خلیلی و ذهبی. (۶) ابن حبان وی را در الثقات می آورد. (۷)

بهترین سخن درباره وی این است که: روایات وی معتبر است. از آنها آنچه را با راویان ثقات سازگار باشد، می توان گرفت

ص: ۴۰۲

۱- تهذیب التهذیب ۱۱: ۲۰۸، شماره ۳۸۸.

۲- تهذیب التهذیب ۱۱: ۲۰۸، شماره ۳۸۸.

۳- تهذیب التهذیب ۱۱: ۲۰۸، شماره ۳۸۸.

۴- تهذیب التهذیب ۱۱: ۲۰۸، شماره ۳۸۸.

۵- تهذیب التهذیب ۱۱: ۲۰۸، شماره ۳۸۸.

۶- بنگرید به، پی نوشت تهذیب الکمال ۳۱: ۴۰۴؛ تهذیب التهذیب ۱۱: ۲۰۸، شماره ۳۸۸.

۷- الثقات ابن حبان ۹: ۲۶۲، شماره ۱۶۳۳۳.

شاید ابن حجر در هدی الساری به همین نکته اشاره دارد ، چراکه می گوید : بخاری از حدیث وی آنچه را ثقات بر آن موافقت داشتند ، می چید . (۱)

و ما دریافتیم که راویان وضوی عثمان ثقه نیستند ، بدین معنا که تاکنون هیچ یک از اسانید وضو به عثمان ، صحیح نمی باشد .

نیز در سند این روایت ، سعید بن ابی هلال لثی (ابو العلاء مصری ، وابسته عروه بن شَیْم لثی) هست .

احمد بن حنبل درباره وی می گوید : نمی دانم چه چیزی است [ چه مرض و انگیزه ای دارد ]؟! در احادیث خلط می کند (۲)

ابو حاتم او را «لین الحدیث» می داند با این سخن که : در وی اشکالی نیست . (۳)

ابن حزم می گوید : وی قوی نمی باشد . (۴)

ساجی می نویسد : وی صدوق است . (۵)

با توثیقات کسانی که وی را توثیق کرده اند ، حال وی چنان که ابن حجر می نگارد ، صدوق است جز اینکه ساجی از احمد حکایت می کند که وی خلط می کرد (۶) و در نتیجه روایت وی صحیح نیست .

این زمانی است که در سند روایت تنها او باشد ، چه رسد به وقتی که یحیی بن عبداللّه بن بُکیر هم باشد و نیز عطا که اهل سنت اتفاق دارند وی از عثمان حدیث نشنید .

۱۰ . مردی از انصار از پدرش (روایت بیست و هشتم)

ناشناختگی شخصی از انصار و ناشناس بودن پدرش [ در عدم اعتبار این روایت ] کفایت می کند .

به نظر می رسد اهل سنت می خواهند وضوی عثمان را به هر حيله و وسیله ای نشر دهند .

ص: ۴۰۳

۱- . پی نوشت تهذیب الکمال ۳۱ : ۴۰۴ .

۲- . تهذیب التهذیب ۴ : ۸۳ ، شماره ۱۵۹ .

۳- تهذیب التهذیب ۴ : ۸۳ ، شماره ۱۵۹ .

۴- تهذیب التهذیب ۴ : ۸۳ ، شماره ۱۵۹ .

۵- تهذیب التهذیب ۴ : ۸۳ ، شماره ۱۵۹ .



٦- . تقریب التهذیب ١ : ٢٤٢ ، شماره ٢٤١٠ (و در چاپ سال ١٤١٥ ، تحقیق عبدالقادر عطا ، جلد ١ ، ص ٣٦٦ ، شماره ٢٤١٧)

و همچنین عروه بن قَبیصَه (در سند این روایت) شخصی مجهول الحال و

مجهول الهویه است و اینکه ابن حَبَّان به تنهایی وی را در الثقات می آورد، [\(۱\)](#) ارزشی ندارد.

افزون بر این، یزید بن هارون و خالد بن عبدالله، از سعید بن ایاس جَریری بصری پس از آشفتگی فکری اش، حدیث شنیدند. وی در آیام طاعون، دچار اختلاط [ حواس ] شد. [\(۲\)](#)

این مطالب، خلاصه ای در مناقشه سندی روایات عثمان بود. اگر ترس از طولانی شدن سخن نداشتیم، در نقد رجال سند این روایات، بیش از این سخن می گفتیم.

ص: ۴۰۴

---

۱- الثقات ابن حَبَّان ۷: ۲۸۷، رقم ۱۰۱۰۱.

۲- بنگرید به، التاريخ الكبير بخاری ۳: ۴۵۶، شماره ۱۵۲۰؛ الضعفاء والمتروكين (نسائی): ۵۳، شماره ۲۷۱؛ تهذیب الكمال ۱۰: ۳۴۰، شماره ۲۲۴۰، الثقات (عجلی) ۱: ۳۹۴، شماره ۵۷۶.





از خلال بررسی سریع و مناقشه اسانید وضوی عثمانی روشن شد که همه روایات حُمران از عثمان (به خاطر وجود حمران و بعضی از افراد دیگر) ضعیف اند و نیز روایات غیر حُمران از عثمان ضعیف می باشند؛ به خاطر ضعف بعضی از راویان آنها یا بدان سبب که مُرسل اند یا در آنها تدلیس بعضی از مُدلسان هست یا از بعضی از آنها رایحه جعل به مشام می رسد .

وقتی روایات حُمران از عثمان (که نزد اهل سنت صحیح ترین روایات در وضویند) راوی اش حمران (= طویدا) (۱) باشد ، دیگر روایات - به خاطر ضعفی که دارند - به فزونی بیان نیاز ندارد .

اگر از مرحله مناقشه سندی بگذریم و به مرحله مناقشه متن و دلالت روایات برسیم ، می بینیم که روایات عثمان با روایات وضویی دیگر صحابه (خواه از مؤیدان وضوی عثمان باشند و خواه از مخالفان وی) از چند جنبه برخورد دارد و همین امر به ضعف آنها (و بالاتر از آن ، به صحیح نبودن آنها) رهنمون است .

وضوی علی بن ابی طالب علیه السلام و عبدالله بن عباس و انس بن مالک ، بیان می دارد که شستن صورت و دست ها یکبار واجب است و دو بار آن ، سُنت مستحب می باشد و سه بار شستن بدعت است و وضو را باطل می سازد .

ص: ۴۰۷

---

۱- . شخصی که بخاری آن را در شمار ضعفا می آورد و جز ابن حبان و ذهبی ، وی را توثیق نمی کند .

نیز بیان می‌دارد که واجب در سر و پاها، مسح است نه شستن.

بعضی از این وضو را در وضوی مؤیدان عثمان می‌بینیم و بعضی دیگر آن را نزد آنها نمی‌نگریم.

وضویی که به عبدالله بن زید بن عاصم انصاری نسبت داده اند، (۱) بیان می‌دارد

که پیامبر صلی الله علیه و آله دست‌ها را تا آرنج دو بار دو بار می‌شست، لیکن همه روایات عثمان، جز سه بار سه بار را نقل نمی‌کند.

در حالی که بیشتر روایات عثمان چگونگی مسح سر یا بعضی آن را مُهمل می‌گذارد و بعضی از آنها مسح سر را با حکم گوش‌ها روشن می‌سازد (و بیش از این تفصیل نمی‌دهد). در اینجا روایاتی را می‌بینیم که اهل سنت آنها را از عبدالله

بن زید بن عاصم انصاری و رَبِيعِ (بنت مُعَوَّذ) نقل می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله با دو دست، جلو و پشت سر را مسح کشید یا از جلو سر شروع کرد و به پشت سر رساند، سپس دست‌ها را به مکانی که از آنجا آغازید برگرداند.

از دیگر راویان وضوی ثلاثی غَسَلی در آب دواندن لای موهای ریش، روایت صحیحی نزد اهل سنت وجود ندارد مگر آنچه در «تخلیل اللحیه» از عثمان رسیده است.

اگر از اختلافات وضوی عثمان با وضوی دیگر صحابه بگذریم، اضطراب آشکاری را در روایات خود عثمان می‌نگریم و پس از آن، دلایل و نشانه‌ها و آثارِ پیشرفتِ تدریجی در چگونگی بنای هرم وضوی عثمانی را مشاهده می‌کنیم که

ص: ۴۰۸

---

۱- در جلد آینده - به خواست خدا - عدم صحت انتساب این وضوی به وی خواهد آمد. امویان قریشی آن را به وی نسبت دادند تا انصار را به صف مؤیدان وضوی عثمان بکشاند.

از عثمان شروع می شود و با حُمران و حجاج و ابن شهاب (و دیگران) ادامه می یابد و به سیاست خلفای اموی و عباسی برای شناسایی طالبیان از رهگذر وضو (و دیگر احکام فقهی اختلافی) منتهی می شود .

از آنجا که معالم این وضوی جدید حتی نزد خود عثمان (چه رسد به پیروان او و کسانی که وضویش را پذیرفتند) به شکل دقیق و مشخص ، واضح نبود ، روایات وضو از عثمان و اتباع وی مشوش و آشفته است ، دوره ای پس از دورای غربال می شد تا اینکه در عصر زُهری ، دائره اختلاف آن به حداقل ممکن چیده شد و به صورت وضوی عثمانی که امروزه معمول است (با اختلافاتی که در آن باقی است) درآمد .

برای روشن تر شدن این ادعا ، تنها ده نمونه از اضطرابات در وضوی عثمانی را می آوریم ،(۱) و اینکه چگونه پیروان عثمان برای پراکندن وضوی او و خفه کردن نفس های وضوی ثنایی مسحی اصیل ، کوشیدند و همه توانشان را به کار بستند .

یک

در روایت شماره (۱۵) که ابو داود - به سندش از ابو عَلَمَه - می آورد ، آمده است : «وضوی ثلاثی را ذکر کرد ، گفت : سرش را مسح کشید ، سپس پاهایش را شست ...» آن گاه مانند حدیث زهری ، روایت را ادامه می دهد و به پایان می برد .

حدیث زُهری ، روایت شماره (۱۰) است که در آن می خوانیم : «سپس سرش را مسح کشید ، آن گاه پای راستش را سه بار شست ، پس از آن ، پای چپ را مثل پای راست ، شست و شو داد» .

لیکن در متن روایت دارقطنی (روایت شماره ۱۵) که طریق آن ، همان طریقی

ص: ۴۰۹

---

۱- اگرچه ، این اضطراب ها ، بسیار بیشتر از اینهاست .

است که ابو داود از عبيدالله بن ابي زياد از قَدّاح روايت مي كند ، آمده است : «سپس سرش را مسح كشيده ، آنگاه پاهایش را تمیز و پاکیزه ساخت» .

روایت دارقطنی از ابو عَلَقَمَه ، در مسح سر و پاها ظهور دارد ؛ زیرا واژه «انقَاء» اعم از مسح و شستن است و گاه در مسح صراحت بیشتر دارد ؛ زیرا می گوید «سپس سرش را مسح كشيده ، آن گاه پاهایش را» .

ليكن در روايت ابو داود از ابو عَلَقَمَه «شستن پاها» آمده است !!

[ با توجه به این دو متن می توان گفت : ] متأخران (یا بعضی از آنها) باروایت بازی کردند و فهم خویش را بر آن تحمیل نمودند یا ابو عَلَقَمَه ، هر روزی آن را به شکلی حدیث می کرد که با آنچه پیش از آن آورد ، هماهنگ نبود .

شاهدی که بیان می دارد اهل سنت روايت را بازيچه خویش ساختند و أفهام خویش را بر روايت تحمیل کردند ، (۱) متقی هندی متوفای ۹۷۵ هجری است . وی در کتابش كنز العمال روايت دارقطنی را نقل می كند و «غسل» (شستن) و «انقَاء» (تمیز ساختن) را با هم گرد می آورد و می گوید : «سپس سرش را شست ، آن گاه پاهایش را شست و پاکیزه شان ساخت» . (۲)

دو

متن روايت (۱۶) از عامر بن شقیق ، از ابو وائل ، به اشکال مختلف روايت شده است . عامر بن شقیق ، سبب اضطراب در این روايت است ؛ چراکه وی (چنان که ابن حزم می گوید) به قوت نقل ، مشهور نمی باشد . (۳)

ص: ۴۱۰

۱- این کار را نزد اهل سنت ، فراوان می نگریم . آنان روایات مسح بر پاها را بر مسح بر پاپوش حمل می کنند ، در حالی که آن دو ، دو حکم متغایرنند .

۲- . كنز العمال ۹ : ۱۹۲ ، حدیث ۲۶۸۸۳ .

۳- . بنگرید به ، پی نوشت تهذیب الكمال ۱۴ : ۴۲ .



الف) موسی بن هارون می گوید: در این حدیث، جایی هست که در آن - به نظر ما - اشتباه است؛ زیرا ابتدا به شستن صورت پیش از مضمضه و استنشاق، می باشد. (۱)

ب) موسی بن هارون به تصحیح این اضطراب دست می یازد، می گوید: این روایت را عبدالرحمان بن مهدی از اسرائیل با همین اسناد می آورد و در آن، مضمضه و استنشاق، قبل از شستن صورت هست .. (۲)

لیکن روایت ابن مهدی که اشکال تأخیر مضمضه و استنشاق را برطرف می سازد، در اشکال دیگری می افتد و آن این است که وضو را می آورد و در آن شستن ذراعین (ساق دست ها) نیامده است.

ابن جارود (م ۳۰۷ ه) می گوید:

برای ما حدیث کرد اسحاق بن منصور [گفت: ] به ما خبر داد

عبدالرحمان - یعنی ابن مهدی - گفت: برای ما حدیث کرد اسرائیل، از عامر بن شقیق، از شقیق بن سلمه، گفت:

دیدم عثمان وضو گرفت. کف دستانش را سه بار شست، مضمضه و استنشاق کرد، صورت را سه بار شست و سر و برون و درون گوش هایش را مسح کشید و پاهایش را شست.

از اسحاق پرسیدند: در این حدیث، شستن ذراعین نیست!

وی پاسخ داد: آنچه نزد من بود، به تو دادم. (۳)

ص: ۴۱۱

---

۱- سنن دارقطنی ۱: ۸۶، ضمن حدیث ۱۲.

۲- همان.

۳- المنتقی من السنن: ۳۰، حدیث ۷۲.

در این جا احتمال نمی رود که اسحاق سهو و اشتباه کرده باشد؛ زیرا تصریح می کند که آنچه را نزدش بود ارزانی داشت؛ یعنی آنان را به آنچه شنید - به همان گونه که شفت - خبر داد و در آن، شستن ذراعین نبود.

آنچه این مطلب را تأکید می کند این است که عبدالرزاق از اسرائیل، از عامر بن شقیق از ابو وائل (شقیق بن سلمه) این وضو را روایت می کند، می گوید:

دو کف دست را سه بار سه بار شست، مضمضه و استنشاق و فین کرد، صورت را سه بار سه بار شست.

می گوید: و گمان می کنم گفت: و ذراعین را سه بار سه بار شست .. (۱).

وی چون این وضو را بدون ذکر شستن ذراعین می شنود و می بیند وضوی ناقصی هست، می کوشد این شکاف را با «حسبته<sup>۳</sup> قال» (گمان می کنم گفت) پر سازد.

ابن خزیمه این روایت را - به سندش - از اسحاق بن منصور، از عبدالرحمان بن مهدی، از اسرائیل، از عامر بن شقیق، از شقیق بن سلمه، می آورد و در آن ذکر «الیدین» (دست ها) نیست.

سپس عبدالرحمان بن مهدی، می گوید:

و شستن دو دست را تا آرنج آورده است. نمی دانم چگونه آن را [با اینکه در اصل روایت نیست] می آورد؟! (۲).

ص: ۴۱۲

---

۱- . مصنف عبدالرزاق ۱: ۴۱، حدیث ۱۲۵.

۲- . صحیح ابن خزیمه ۱: ۷۸، روایت ۱۵۲.

ج) در همه روایات ابو وائل آمده است «و سرش را سه بار مسح کشید»، «سر و ظاهر و باطن گوش ها را مسح کشید».

با اینکه سه بار مسح سر، بر خلاف سخن حافظان ثقه است.

بیتهقی می گوید:

از وجه های غریب (و شگفتی) که از عثمان روایت شده است مسح سه بار سر است جز اینکه این کار بر خلاف [ عقیده ] حافظان ثقه

می باشد، نزد اهل معرفت حجت نیست. (۱)

ابو داود می گوید: همه احادیث صحیح عثمان، دلالت دارند که مسح سر یک بار است .. (۲)

د) بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و دارمی و مالک و احمد (هیچ یک از اینها) وضوی بیانی مفصل را از ابو وائل روایت نکرده اند؛ زیرا آنان از عامر بن شقیق، از ابو وائل، بعضی از جزئیات وضو را آورده اند و بیشترشان به این قول ابو وائل از عثمان بسنده کرده اند که: «رسول خدا وضو گرفت و میان ریش خویش آب دواند» یا «سه بار سه بار وضو گرفت».

اینان، این وضوی مفصل مضطرب را نیاورده اند.

هرگاه همه روایاتی را که به عامر بن شقیق از ابو وائل از عثمان منتهی می شود بنگریم و اضطراب های آنها را ملاحظه کنیم (با اینکه طرق همه آنها به عامر بن شقیق صحیح است) در می یابیم که بازی کننده در نقل این وضو، عامر یا ابو وائل یا عثمان است.

ص: ۴۱۳

---

۱- تلخیص الحبیر ۱: ۴۱۲ به نقل از سنن بیتهقی ۱: ۶۲.

۲- سنن ابی داود ۱: ۲۶، ذیل حدیث ۱۰۸.

روایت (۱۷) و (۱۸) از عبدالله بن جعفر ، از عثمان است .

در روایت (۱۸) به روایت طبرانی در المعجم الأوسط آمده است : «ومسح برأسه» (و سرش را مسح کشید) بی آنکه عدد مسح را بیان دارد ، لیکن همین روایت را طبرانی در المعجم الصغیر می آورد و در آن آمده است : «ومسح برأسه واحده» (سرش را یک بار مسح کشید) و قید وحدت (یک بار) را اضافه می کند .

در روایت (۱۷) آمده است : «و سرش را سه بار مسح کشید» و قید سه بار را در مسح سر می افزاید .

چه کسی با روایات وضو بازی می کند ؟

این کار از دو شخص بیرون نیست : اسحاق بن یحیی بن طلحه بن عبیدالله تیمی (که فردی ضعیف است) یا طلحه ، وابسته آل سراقه (که فردی مجهول می باشد) .

چهار

روایت (۱۹) مضطرب است ؛ زیرا متن آن - بر اساس روایت دارقطنی - تصریح دارد بر اینکه ابن داره ، وابسته عثمان (که شخصی مجهول است) بر عثمان درآمد . شنید عثمان مضمضه می کند . عثمان وی را برای تعلیم وضو فراخواند .

اما متن آن - طبق روایت احمد و طحاوی و بیهقی - تصریح دارد بر اینکه محمد بن عبدالله بن ابی مریم ، بر ابن داره داخل شد . شنید ابن داره مضمضه می کند . ابن داره وی را برای تعلیم وضو صدا زد .

ص: ۴۱۴

افزون بر این ، ادّعی تثلّث در مسح سر (چنان که دانستیم) بر خلاف نظر حافظان ثقه است .

## پنج

در روایت (۲۰) که دارقطنی (م ۳۸۵ هـ) به سندش از محمّد بن عبدالرحمان بن بیلمانی ، از پدرش ، از عثمان روایت می کند ، آمده است : سرش را سه بار مسح کشید و پاهایش را سه بار شست .

همین روایت را ابو یعلی موصلی (م ۳۰۷ هـ) به سندش از محمّد بن عبدالرحمان بن بیلمانی ، از پدرش ، از عثمان روایت می کند و در آن آمده است : و سرش را مسح کشید ، سپس پاهایش را شست . (۱)

در روایت ابو یعلی ، تثلّث مسح سر و سه بار شستن پاها نیست ، لیکن پس از گذشت مدّتی ، نزد دارقطنی ، تثلّث در مسح سر و شستن پاها به آن اضافه می شود .

به نظر می رسد بازی کننده در اینجا صالح بن عبدالجبار حَضَرَمی است که

ص: ۴۱۵

---

۱- در «المقصد العلی ۱ : ۸۶ ، حدیث (۱۳۹) آمده است : برای ما حدیث کرد عبیدالله بن عامر قواریری [ گفت : ] برای ما حدیث کرد محمّد بن حارث [ گفت : ] برایم حدیث کرد محمّد بن عبدالرحمان بن بیلمانی ، از پدرش ، گفت : عثمان بن عفّان را در مقاعد دیدم نشسته بود و وضو می گرفت . شخصی بر او گذشت و سلام کرد . عثمان جواب سلام را نداد تا اینکه از وضو فارغ شد و به مسجد درآمد [ به آن مرد رسید ] ایستاد و گفت : مرا از جواب سلامت باز نداشت مگر اینکه شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود : هر که وضو گیرد ، دو دستش را بشوید ، سپس سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کند و سه بار صورتش را بشوید و دستانش را تا آرنج [ سه بار بشوید ] و سرش را مسح کشد و آن گاه پاهایش را بشوید ، سپس حرف نزنند تا اینکه بگویند : گواهی می دهم که خدایی جز «الله» نیست ، یگانه است و شریک ندارد و محمّد بنده و فرستاده اوست ، گناهان میان دو وضویش آمرزیده شود .

شخصی مجهول الحال می باشد و در [ سند ] روایت دارقطنی قرار دارد یا محمد بن عبدالرحمان بن بیلمانی است که هر روز به شکلی حدیث می کرد .

در اصل روایت ، فقط شستن پاها آمده است ، اما چون در همه روایات عثمان - که نزد اهل سنت مورد اعتماد است - سه بار شستن پاها هست ، این روایت را در قالب وضوی عثمانی ریختند و قید تثلیث را در شستن پاها بر آن افزودند و آن را به تثلیث مسح سر نیز تعمیم دادند .

تثلیث مسح سر ، گرچه به نظر آنان از عثمان محفوظ نمی باشد ، لیکن کسانی وجود دارند که به آن عمل کردند و به صدور آن از عثمان قائل شدند ؛ چراکه بیهقی می نویسد :

روایاتی که به مسح سه بار سر قائل اند ، بر خلاف دیدگاه حافظان ثقه اند و نزد اهل معرفت حجت نمی باشند ، گرچه بعضی از اصحاب ما بدان احتجاج کرده است .<sup>(۱)</sup>

نیز هنگام ذکر روایت هشام بن عروه از پدرش از حمران می گوید : «عثمان در مقاعد ، سه بار سه بار وضو ساخت ...» شافعی در تکرار مسح ، بر این روایت اعتماد کرده است .<sup>(۲)</sup>

به نظر می رسد صالح خضرمی به تثلیث مسح سر عقیده یافت ، سپس این روایت را در راستای منافع خود به کار گرفت یا امر وضو ، نزد محمد بن

ص: ۴۱۶

---

۱- سنن بیهقی ۱: ۶۲، حدیث ۲۹۶ .

۲- همان ، حدیث ۲۹۵ . نیز بنگرید به ، شرح النووی علی صحیح مسلم ۱: ۱۰۸؛ زیرا می گوید : شافعی به حدیث عثمان که در صحیح مسلم است احتجاج می کند که : «پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار سه بار وضو گرفت» .

عبدالرحمان بن یثلمانی ، به طور کامل استقرار نداشت . از این رو ، در نقلش به پریشانی و اضطراب افتاد .

شش

در روایت (۲۲) که احمد (م ۲۴۱ هـ) به سندش آن را از سالم ، ابو نَصْر ، از بُشَیر بن سعید ، از عثمان روایت می کند ، آمده است : سپس سر و پاهایش را سه بار سه بار مسح کشید .

همین روایت را دارقطنی ، از استادش ، احمد بن محمد بن زیاد (م ۳۴۰ هـ) با تحریفِ اصل آن ، روایت می کند ؛ زیرا روایت به این صورت در می آید :

سپس صورت را سه بار و دستانش را سه بار سه بار ، و پاهایش را سه بار سه بار شست ، آن گاه سرش را مسح کشید .

روایتِ اوّل در مسح سر و پاها (سه بار سه بار) ظهور دارد ، لیکن به نظر می رسد احمد بن محمد بن زیاد (استاد دارقطنی) از این منقول خوشش نمی آید و از فهم خود به آن می افزاید ، پاها را بر شستن صورت و دست ها معطوف می سازد و عبارت به «شستن سه بار سه بار پاها» تغییر می یابد . سپس ناچار می شود مسح سر را در آخر بیاورد و بگوید : «سپس سرش را مسح کشید» .

و بدین سان وضویی را آورد که هیچ مسلمانی بدان قائل نیست ؛ زیرا چگونه [ می توان پذیرفت که ] مسح سر از مسح یا شستن پاها به تأخیر افتد !؟

نیک بنگرید که چگونه روایتی که به مسح سر و پاها قائل است در خلال صد سال ، به روایتی دگرگون می شود که به شستن سه بار سه بار پاها - پیش از مسح سر - قائل است .

ص: ۴۱۷

چون در وضوی ثابت از عثمان - نزد اهل سنت - یک بار مسح سر هست و روایت احمد در مسح سه بار سر ظهور دارد ، احمد بن محمد بن زیاد (شیخ دارقطنی) درصدد برمی آید که روایت را در این مَصَب بریزد ، می گوید : «سپس سرش را مسح کشید» .

بدین ترتیب ، در این روایت در دو عرصه بازی می کند :

الف) در اصل روایت - نزد احمد - تثلیث مسح سر و پاها هست . احمد بن محمد بن زیاد ، آن را به یک بار مسح سر تغییر می دهد .

ب) نیز تثلیث مسح پاها را به سه بار شستن آن دو ، دگرگون می سازد . وی در اثنای این تبدیل ، مسح سر را پس از شستن پاها می آورد و از این رو ، دارقطنی می گوید :

این روایت صحیح است مگر در تأخیر مسح سر که غیر محفوظ است . ابن اشجعی - به تنهایی - آن را از پدرش روایت می کند .<sup>(۱)</sup>

افزون بر این ، در روایاتی - به طُرُق فراوان - از سالم (ابو نضر) جز این نیامده است که «عثمان سه بار سه بار وضو می گرفت» و وضوی بیانی مفصل در آنها نیست . از این رو ، دارقطنی می گوید :

این روایت را به همین اسناد ، دو تن از عِدَنی ها (عبدالله بن ولید و یزید بن حکیم) و فُویابی و ابو احمد و ابو حُذیفه ، از سفیان ثوری روایت کرده اند و همه شان می گویند : عثمان سه بار سه بار وضو ساخت و گفت : رسول خدا را دیدم این چنین وضو گرفت .

و بر این ، نیفزودند .

ص: ۴۱۸

---

۱- . سنن دارقطنی ۱: ۸۵ ، ضمن حدیث ۱۰ .



و کعب بر خلاف اینان روایت می کند از ثوری ، از ابو نصر ، از ابو انس [ مالک بن ابی عامر ] از عثمان که : پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار سه بار وضو می گرفت . (۱)

وضویی که ابو نصر آن را روایت می کند ، وضوی مُجملی است . در آن تفصیل چگونگی شستن و مسح وجود ندارد .

لیکن روایت (۲۲) که ابن اشجعی (که شخصی مجهول است) آن را روایت می کند ، ادعای تفصیل و اشهاد بعضی از صحابه را دارد .

دارقطنی به دست بردن ابن اشجعی اشاره دارد . ما افزون بر آن ، ساحت [ شخصی به نام ] سالم ابو نصر را از این بازی ، بری نمی دانیم .

هفت

در روایت (۲۳) که حارث بن ابی أسامه (م ۲۸۲ هـ) آن را به سندش از سالم ابو نصر ، از عثمان روایت می کند ، آمده است : سپس بر پای راستش آب پاشید ، آن گاه آن را سه بار شست . پس از آن بر پای چپش آب پاشاند ، بعد آن را سه بار شست . همین روایت را ابو یعلی (م ۳۰۷ هـ) می آورد و در آن آمده است :

سپس سه بار بر پای راست آب پاشاند ، بعد آن را شست . آن گاه بر پای چپ آب افشاند ، بعد آن را سه بار شست .

همین روایت ابو نصر را نقل می کند و در آن مانند روایت ابو یعلی را می آورد .

ص: ۴۱۹

---

۱- همان .

در روایت حارث ، اوّل آب پاشیدن است ، سپس سه بار شستن ، در حالی که روایت ابو یعلی در سه بار آب افشاندن و یک بار شستن ظهور دارد .

در روایت (۲۲) اسامی کسانی که برای عثمان شهادت دادند که وضوی وی مانند وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله است وجود ندارد و به عبارت «لِنَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِنْدَهُ» (برای گروهی از اصحاب رسول خدا که نزدش بودند) بسنده می کند .

همچنین روایت رقم (۱۵) به روایت دارقطنی - به سندش - از ابو علقمه ، از عثمان به این سخن بسنده دارد که «حتّی استشهد ناساً من أصحاب النبی» ؛ تا اینکه مردمانی از اصحاب پیامبر را شاهد گرفت .

روایت (۲۳) بدان خاطر آمده است که ادّعا کند کسانی که برای عثمان شهادت دادند ، عبارت اند از : علی ، طلحه ، زبیر ، سعد بن ابی وقاص .

لیکن در روایت (۱۵) که ابو داود آن را در سنن خویش می آورد ، نامی از صحابه ای که برای عثمان شهادت دادند ، نیست .

به نظر می رسد روایت (۲۲) از روایت (۲۱) تحریف شده است ؛ چراکه در آن آمده است : «إِنَّ عَثْمَانَ خَرَجَ فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ...» ؛ عثمان به همراه چند تن از اصحابش بیرون آمد ...

ابو نضر سالم و ابو علقمه ، واژه «اصحابه» (اصحاب عثمان) را به «اصحاب النبی» تحریف کردند و ابو نضر در روایت (۲۳) اسامی چهار تن از صحابه را می آورد که همه آنها دشمنان سیاسی و فقهی عثمان بن عفان اند .

نکته ای که این امر را روشن می سازد این است که هیچ یک از این چهار تن ،

وضوی ثلاثی غسلی (همچون وضوی عثمان) را روایت نکرده اند ، بلکه امام علی علیه السلام (که بر اساس این روایت یکی از چهار نفری است که عثمان بر وضویش شاهد گرفت) با وضوی عثمان مخالفت می ورزید و به وضوی نبوی ، ثنایی مسحی پایبند بود .(۱)

افزون بر این ، مسلم نیشابوری تصریح دارد به اینکه عبارت «وَعِنْدَهُ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ» (و نزد عثمان رجالی از اصحاب رسول خدا بود) را روایت نکرده است مگر قتیبه از و کعب ، از سفیان ، از ابو نضر ، از ابو انس ، از عثمان .

و امیر ابوبکر بن ابی شیبّه و زهیر بن حُزب ، جز این را روایت نکرده اند که : «إِنَّ عَثْمَانَ تَوَضَّأَ بِالْمَقَاعِدِ ، فَقَالَ : أَلَا- أُرِيكُمْ وَضُوءَ رَسُولِ اللَّهِ ؟ ثُمَّ تَوَضَّأَ ثَلَاثًا ثَلَاثًا»؛(۲) عثمان در مقاعد وضو می گرفت ، گفت : آیا وضوی رسول خدا را به شما ننمایم ؟ سپس سه بار سه بار وضو ساخت .

نیز روایتی را که احمد و بزار در مسندشان و ابن ابی شیبّه در المصنّف می آورد ، به نقل از حُمران بن أبان از عثمان ، بیان می دارد که :

عثمان آبی خواست ، سپس وضو گرفت ، مضمضه و استنشاق کرد و صورت را سه بار و ذراع دو دست را سه بار شست و سر و پشت پاها را مسح کشید ، آن گاه خندید .

به اصحابش گفت : آیا نمی پرسید که چرا خندیدم ؟

آنان پرسیدند : ای امیر مؤمنان ، از چه چیزی خندیدی ؟

ص: ۴۲۱

---

۱- بر اساس مطالبی که در بحث تاریخی روشن ساختیم و در دو جلد آینده ، توضیح بیشتر خواهد آمد .

۲- صحیح مسلم ۱: ۲۰۷ ، حدیث ۲۳۰ .

عثمان گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که نزدیک به همین مکان، آبی خواست، همان گونه که من وضو گرفتم وضو ساخت، سپس خنیدید.

به اصحابش فرمود: آیا نمی پرسید چه چیزی مرا خندانند؟

آنان پرسیدند: ای رسول خدا، چه چیز شما را خندانند.. (۱).

در اینجا، عثمان به اصحاب خودش (نه اصحاب پیامبر) وضو را نشان می دهد سپس ادعا می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برای اصحاب خویش نمایاند. گویا اهل سنت از این ادعای عثمان سوء استفاده کردند و به چهار نفر از اصحاب پیامبر (که نامشان آمد) نسبت دادند که به وضوی جدید عثمان شهادت دادند.

هشت

در روایت (۲۵) (از طریق مُقَدَّمی و ابو رَیِّع زَهْرانی، نزد احمد) از عطاء از عثمان آمده است که گفت:

رأیت رسولَ الله تَوَضَّأَ، فَغَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا وَيَدَيْهِ ثَلَاثًا وَغَسَلَ ذِرَاعَيْهِ ثَلَاثًا ثَلَاثًا، وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ وَغَسَلَ رِجْلَيْهِ غَسَلًا؛ (۲).

رسول خدا را دیدم که وضو گرفت، صورتش را سه بار و دستانش را سه بار و دو ذراعش را سه بار سه بار شست.

سرش را مسح کشید و پاهایش را یک بار شست.

اگر وی از «سه بار شستن دست ها پیش از سه بار شستن ذراع» امر استجبایی

ص: ۴۲۲

۱- مسند احمد ۱: ۵۸، حدیث ۴۱۵؛ مسند بزّار ۲: ۷۴، حدیث ۴۲۰؛ مصنّف ابن اَبی شیبّه ۱: ۱۶، حدیث ۵۶.

۲- مسند احمد ۱: ۷۲.

را در نظر دارد، آنچه همه مسلمانان بر آن هم عقیده اند، استحباب شستن دو دست (یعنی کف دست‌ها) پیش از وضوی صورت است، نه بعد آن.

و اگر چیز دیگری را قصد می‌کند، آن چیست؟

اما روایت دومی که احمد آن را از مُقَدَّمی روایت می‌کند که [گفت: ] برای ما حدیث کرد حمّاد، از حجاج، از عطا، از عثمان [که گفت]:

رسول خدا را دیدم که وضو گرفت. صورت را سه بار و دست‌ها را سه بار شست، سرش را مسح کشید و پاهایش را یک بار شست.

اگر مقصود از دست‌ها، کف دست‌هاست (چنان که در روایت پیش آمد) در این روایت ذکر از شستن ذراعین نیست.

و اگر مقصود از شستن دو دست، دو ذراع باشد [در این صورت] مقصود وی از «دو دست» و «دو ذراع» در روایت پیشین چیست؟

می‌نگریم که روایات «۲۴» تا «۲۷» را عطاء بن ابی رباح از عثمان روایت می‌کند.

با چشم پوشی از اینکه عطا از عثمان روایت نشنید و او را ندید، در اینجا اضطراب‌ها و اختلافاتی را در روایاتی می‌نگریم که در مراحل وضوی اختراعی عثمان پدید آمد.

در روایت «۲۴» و «۲۵» که آن دو را احمد (م ۲۴۱ هـ) روایت می‌کند آمده است: «ومسح برأسه» (و سرش را مسح کشید) و هرگز از عدد ذکر به میان نمی‌آید.

در روایت «۲۶» که ابن ابی شیبّه (معاصر احمد) آن را می‌آورد، می‌خوانیم «ومسح برأسه مسح» (سرش را یک بار مسح کشید).

ص: ۴۲۳

در این روایت ، مسح سر به قید «یک بار» مقید می شود .

روایت (۲۷) که بیهقی (م ۴۵۸ هـ) آن را می آورد ، بر آن است تا بگوید : «ثم مسح برأسه ثلاثاً حتى قفاه وأذنيه ظاهرهما وباطنهما» ؛ سپس سرش را سه بار تا پشت سر و ظاهر و باطن گوش ها را مسح کشید .

این روایت (افزون بر زیادتِ مسح سر تا پشت آن و مسح ظاهر و باطن گوش ها) تثلیث را در مسح سر می افزاید .

با اینکه همه این روایات از عطاء بن اَبی رباح است ، این دگرگونی و تکامل در فاصله دو قرن برای چیست ؟ چه کسی با این روایات بازی می کند ؟

به نظر می رسد بعضی از راویان آنچه را خوش داشتند و در وضو به نظرشان درست می آمد ، حدیث می کردند یا عطا هر بار به شکلی حدیث می کرد که برخلاف بار دیگر بود .

مثل این اختلاف را در حکم «قَدَمین» می بینیم .

روایت (۲۴) می گوید : «وَوَضَّأَ قَدَمَيْهِ» (پاهایش را وضو داد) بی آنکه بیان دارد

مراد از وضو دادن پاها ، مسح است یا شستن .

روایت (۲۵) و (۲۶) می گوید : «وَعَسَلَ رِجْلَيْهِ غَسْلًا» ؛ پاهایش را یک بار شست .

و در نتیجه ، وضو دادن به معنای شستن یک بار تغییر می یابد و شستن با «غَسْلًا» تأکید می شود .

در روایت (۲۷) که بیهقی آن را پس از دو قرن می آورد ، می خوانیم : «وَعَسَلَ

رَجُلِيهِ الْيَمَنِي ثَلَاثًا ، ثُمَّ غَسَلَ الْيُسْرَى ثَلَاثًا؛ (۱) پای راست را سه بار شست ، آن گاه پای چپ را سه بار شست و شو داد .

به این پیشرفت قدم به قدم در پی ریزی وضوی غَسَلَى ثَلَاثِي (که بر خلاف وضوی اصیل ثَنَائِي مَسْحِي است) نیک بنگرید .

نُه

روایت (۲۸) در دو جا بازیچه شده است :

۱ . در این روایت (که از طریق یزید بن هارون از جریری است) پس از چشم پوشی از ضعف سند ، این إدراج دیده می شود : «وَأَعْلَمُوا أَنَّ الْأُذُنَيْنِ مِنَ الرَّأْسِ» ؛ بدانید که گوش ها جزو سرند .

زیرا این جمله از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت نیست ، اما عثمان یا یکی از راویان آن را در حدیث وضو ، درآورده اند .

ابن حجر درباره حدیث «الأُذُنَانِ مِنَ الرَّأْسِ» (۲) (گوش ها جزو سرند) خاطرنشان می سازد که این حدیث از هشت نفر از صحابه روایت است که عبارت اند از : ابو أمامه ، عبدالله بن زید ، ابن عباس ، ابو هُرَیْرَه ، ابو موسی ، عبدالله بن عمر ، عایشه ، انس بن مالک .

وی هرگز با ایشان ، این حدیث عثمان را ذکر نمی کند و تصریح دارد به اینکه در حدیث ابو أمامه و عبدالله بن زید «مُدْرَج» هست و دیگر اسانید صحیح

ص: ۴۲۵

۱- . شایان توجه است که این روایت در صحیح بخاری و مسند احمد و ... نیز هست م .

۲- . بنگرید به ، تلخیص الحبیر ۱ : ۴۳۳ .

نمی باشد؛ چراکه میان ضعیف و مُرسل و منقطع و مُعَلَّل در نوسان اند.

حدیث عثمان - در اینجا - از نظر سند ضعیف است و اگر از این ضعف چشم پوشیم در آن ادراج وجود دارد.

به نظر می رسد یزید بن هارون، به این تلامُّع دست یازید؛ زیرا در روایت دیگر از طریق خالد بن عبدالله، این تصرّف وجود ندارد.

۲. در روایت از طریق خالد بن عبدالله از جریری، مقدّم داشتن شست صورت بر مضمضه و استنشاق هست و این کار، بر خلاف سیره و عمل همه مسلمانان است.

این روایت می گوید: صورت را سه بار شست، و سه بار مضمضه و استنشاق کرد، آن گاه دست ها را شست.

ده

روایات عثمان - افزون بر برخورد با دیگر روایات - میان خودشان نیز ناسازند:

در بعضی از روایات عثمان آمده است که وی سرش را مسح کشید، بی آنکه سخن از یک بار یا سه بار بر زبان آورد.

بعضی از آنها بیان می دارد که عثمان، فقط یک بار سرش را مسح کشید.

در بعضی آمده است که وی سر را سه بار مسح کشید.

بعضی از آنها بیان می دارد که عثمان سر و ظاهر و باطن گوش ها را مسح کشید.

در بعضی می خوانیم وی دست ها را بر ظاهر گوش ها کشید، نه باطن آن.

بعضی این عمل را از عثمان نمی آورد.

ص: ۴۲۶



در روایتی آمده است که عثمان گفت: بدانید که گوش‌ها جزو سرند، لیکن باقی روایات این سخن را از وی ذکر نمی‌کنند.

در بعضی از روایات عثمان می‌خوانیم که وی پاهایش را تطهیر کرد و سخن از مسح و غسل در میان نیست.

در بعضی از روایات می‌خوانیم که وی گاه پاهایش را مسح می‌کشید (توضیح این روایت خواهد آمد).

در بعضی از روایات آمده است که وی پاهایش را مسح کشید و تمیز کرد.

در بعضی روایات هست که عثمان پاهایش را شست.

در بعضی از آنها می‌خوانیم وی پاهایش را سه بار شست.

بعضی روایات بیان می‌دارد که وی بر پایش آب افشاند، سپس آنها را سه بار شست.

در بعضی از آنها آمده است که سه بار آب پاشید، سپس آنها را شست.

بعضی از روایات عثمان ذکر می‌کند که وی هنگامی که پاهایش را شست، میان انگشتان پا آب دواند.

در بعضی از آنها تخلیل مذکور نیست.

در بعضی از روایات آمده است که وی سه بار میان موهای ریش خویش آب دواند.

در بعضی از آنها تخلیل لحيه نیامده است.

در بعضی از آنها می‌خوانیم که وی تخلیل لحيه نکرد، لیکن دو دست را بر ریش خود کشید.

روایات نزد همه مسلمانان بیان می دارد که وضو یک بار کفایت می کند و دو بار نیز مستحب و سنت است و در جواز تثلیث و عدم آن اختلاف دارند .

شگفت اینجاست که همه روایات عثمان جز تثلیث را ذکر نمی کند! اینکه «سه بار صورت را شست» و «سه بار دست ها را شست» .

بیشتر آنها بیان می دارد که «پاها را سه بار شست» .

در میان این روایات حتی یک روایت ، در یک یا دو بار شستن صورت و دست ها وجود ندارد .

بالاتر از این ، می بینیم بعضی روایات تثلیث را حتی در مسح سر بیان می دارد !

راز این پافشاری بر تثلیث (نه توحید و تنه) چیست ؟

بیشتر از این ، می بینیم معاویه سرش را مسح نمی کشد ، بلکه می شوید .

در سنن ابو داود آمده است :

معاویه برای مردم وضو گرفت . چون به سرش رسید ، مثنی آب گرفت و با دست چپ آن را بر وسط سرش ریخت تا حدی که آب از سرش می چکید یا نزدیک بود بچکد .

سپس از جلو سر تا پس آن و از انتها تا جلو سرش مسح کشید . (۱)

از خلال همین کار (و آنچه را عبدالله بن زید بن عاصم و رُبَیع (دختر مَعُوذ) نقل می کند) تثلیث مسح سر (یا بگو شستن آن) را استفاده کردند .

زیرا فعل معاویه با حقیقت مسح اختلاف دارد . حقیقت مسح در ایام معاویه حکمش را از دست داد تا اینکه فقهای مذاهب چهارگانه ، شستن سر را به جای مسح آن اجازه دادند .

ص: ۴۲۸

یا می‌توانیم بگوییم: ما حکم الزامی به مسح را در وضوی مسلمانان

نمی‌بینیم؛ زیرا جَزَری در الفقه علی المذاهب الأربعة هنگام نقل وضوی حنفیه می‌گوید: هرگاه شخص سرش را با صورت بشوید، از مسح کفایت می‌کند.

و درباره وضوی مالکیه می‌نگارد: فرض چهارم: مسح همه سر از رستنگاه موی سر تا گودی پشت سر.

با اینکه می‌دانیم آنان آب جدیدی را برای سر شرط می‌دانند و با کشیدن مکلف دستش را از رستنگاه موی جلو سر تا گودی پشت آن، شستن حاصل می‌شود. (۱)

درباره وضوی شافعی می‌نویسد: هرگاه به جای مسح سرش را بشوید، کفایت می‌کند، لیکن خلاف اولی است. (۲)

و درباره وضوی حنابله می‌گوید: شستن سر از مسح آن کفایت می‌کند (چنان که دیگران گفته‌اند) به شرط کشیدن دست بر سر، و این کار - همان گونه که دانستی - مکروه است. (۳)

آری، این وضو، روند تکاملی را پیمود. از تثلیث شستن اعضا و شستن پاها شروع شد تا بدان جا رسید که ابن عمر هفت بار پاهایش را می‌شست و وضو را همان تمیز ساختن می‌شمرد. (۴)

ص: ۴۲۹

---

۱- الفقه علی المذاهب الأربعة ۱: ۵۸.

۲- همان، ص ۶۱.

۳- همان، ص ۶۲.

۴- فتح الباری ۱: ۲۴۰، حدیث ۱۳۹؛ و به نقل از آن در مواهب الجلیل ۱: ۲۶۲.

و ابو هُرَیره ، دست ها را تا زیر بغلش می شست . (۱)

همه اینها از یک سوست و از سوی دیگر می بینیم که روایات عثمان ثواب را فله ای برای وضوی سه گانه غُشلی کیل می کند و در مشخص کردن مدّت فاعلیّت ( اثر گذاری ) این ثواب ، مختلف است :

گاه عثمان می گوید ، هر که مانند این وضویم وضو بگیرد ، سپس دو رکعت نماز گزارد و در آن دو رکعت ، هیچ حدیث نفس نکند ، (۲) گناهان گذشته اش را بیامرزد .

و گاه بیان می دارد : هر که کمتر از این وضوی مرا بگیرد ، او را کفایت می کند (و از نماز بعد از آن ، سخنی به میان نمی آورد) .

و گاه می گوید : گناهان میان این نماز و نماز دیگرش آمرزیده شود .

و گاه بیان می دارد : از گناهانش بیرون می آید ، مانند روزی که مادرش او را

ص : ۴۳۰

---

۱- سنن نسائی ۱ : ۹۵ ، حدیث ۱۴۹ .

۲- این عبارت ، ترجمه «لا یحدّث نفسه فیهما بشیء» است . در «حاشیه سندی بر سنن نسائی ۱ : ۶۵ و ۹۶ آمده است : یعنی تا جای ممکن و سوسه را از خود دور سازد و ... اینک به قلب و وجه خویش [ یعنی با همه وجودش به نماز ] روی آورد . و در «سبل السلام ۱ : ۴۳» می خوانیم : یعنی نفس خود را به امور دنیا و اموری که ربطی به نماز ندارند ، مشغول نسازد . در «شرح سنن نسائی ۱ : ۶۴ ، اثر سیوطی» آمده است : حکیم ترمذی در روایتی واژه «من الدنیا» را افزوده است . نووی می گوید : مراد این است که نفس خود را به چیزی از امور دنیا و آنچه به نماز تعلّق ندارند حدیث نکند و اگر حدیث [ و سخنی ] بر او عارض شد ، به مجرّد عروضش ، از آن روی گرداند م .

زایید .

پدیده کیل ثواب بی حساب ، از نشانه های جعل حدیث است .

ابو یقظان ، عطیه جُبُوری می گوید : از نشانه های وضع در حدیث ، فراوان آوردن پاداش بی حساب است . (۱)

دکتر سباعی ، ضمن بیان علامت وضع در متن حدیث می گوید :

اشتمال حدیث بر افراط در ثواب عظیم بر فعلِ صغیر ... .

مثل : هر که نماز ضحی را فلان و فلان رکعت بگذارد ، ثواب هفتاد پیامبر به او داده شود .

و مثل : هر که «لا-إله إلا الله» بگوید ، خدای متعال برایش پرنده ای خلق می کند که هفتاد هزار زبان دارد ، برای هر زبانی هفتاد هزار لغت هست که برای او آمرزش می طلبند . (۲)

ناسازگاری ها و اضطرابات دیگری در اینجا هست که خواننده هشیار ، به محض دقّت در روایات عثمانی (که در این کتاب آوردیم) می تواند به آنها پی ببرد .

افزون بر این ، اگر دیگر روایاتی را که از عثمان نیاوردیم ، ملاحظه کنیم ، انبوهی از اختلالاتی را می بینیم که بی هیچ شک و شبهه ای دلالت دارند و ضویبی را که عثمان نقل می کند ، وضوی اصیل پیامبر صلی الله علیه و آله نیست ، بلکه وضوی خاص عثمان می باشد که به نظرش رسید و ایادی اُموی و مروانی و دست های موالیان آنها (و دست پرورده های اُموی ها و مروانی ها) آن را به خدمت گرفتند ، سپس آن را میان مسلمانان پراکندند . از این رو ، انتشار یافت و شایع شد .

ص: ۴۳۱

---

۱- . مباحث فی تدوین السنه المطهره : ۴۹ اثر جبوری .

۲- . السنه ومکانتها فی التشریح الإسلامی : ۱۰۲ .

پس از آنکه از مناقشات سندی روایات عثمان فارغ شدیم و دیدیم که هیچ کدام از آنها حجت به پا نمی‌دارند و جاهای ضعف و خدشه در آنها را دانستیم و به نشانه‌های وضع و جعل و پذیرش وضوی جدیدی که در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و در زمان ابوبکر و عمر وجود نداشت، پی بردیم.

پس از همه اینها می‌گوییم:

از اموری که میان مسلمانان در آن اختلافی نیست این است که عثمان در شش سال آخر حکومت (نه شش سال اول) به بدعت‌های دینی و سیاسی دست یازید.

وی در سال ۲۳ هجری حکومت را به دست گرفت و در سال ۳۵ هجری به قتل رسید. بدعت‌هایش از سال ۲۹ هجری آغاز شد.

طبری درباره رویدادهای سال ۲۹ هجری می‌نگارد:

واقعی روایت می‌کند از عمر بن صالح بن نافع، از صالح (وابسته تومه) که گفت: شنیدم ابن عباس می‌گفت:

اول بار که مردم - به صورت آشکار - درباره عثمان بگومگو کردند این بود که وی در زمان حکومتش نماز را در منا دو رکعت می‌گزارد تا اینکه در سال ششم حکومتش آن را تمام خواند.

شماری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را بر وی خُرده گرفتند... حتی علی - در میان کسانی که پیش او آمدند - نزدش رفت و گفت:

به خدا سوگند ، امری حادث نشد و عهدی قدیم نگشت . به یاد داری که پیامبر صلی الله علیه و آله نماز را در منا دو رکعت می گزارد ، سپس ابوبکر و پس از او عُمَر آن را انجام می دادند و تو در آغاز حکومت ، همین کار را می کردی ، نمی دانم ] چرا از آن دست کشیدی [ سوی چه روی آوردی !؟

عثمان گفت : رأیی است که به نظرم رسید . (۱)

ابن سعد ، می نویسد :

به ما خبر داد محمد بن عمر [ گفت : ] برایم حدیث کرد محمد بن عبدالله ، از زُهری ، گفت :

چون عثمان عهده دار حکومت شد ، دوازده سال امارت کرد . در عملکرد شش سال اوّل امارت وی ، مردم چیزی را بر وی خرده نگرفتند ...

سپس در امر مردم توانی کرد و در شش سال آخر ، خویشاوندان و خاندانش را به کار گماشت .. (۲)

مؤرخان و سیره نویسان - همه - بر این حقیقت متفق اند . یک نمونه از بدعت های فقهی عثمان (تمام خواندن نماز در منا) و یک مورد از بدعت های سیاسی اش (به کارگیری خویشان و وابستگان) را آوردیم .

هر دو مورد در سال ۲۹ هجری شروع شد ؛ یعنی در شش سال آخر حکومت عثمان .

ص : ۴۳۳

---

۱- . تاریخ طبری ۲ : ۶۰۶ ، حوادث سنه ۲۹ ه .

۲- . طبقات ابن سعد ۳ : ۶۴ .

به نظر می‌رسد عثمان در سال‌های آغازین حکومتش وضوی ثنائی مسحی

می‌گرفت. سپس - اندک اندک - سوی وضوی ثلاثی غسلی بالا آمد و پلکان آن را پیمود.

معالم [شرایط و طرز] این وضو نزد خود عثمان هم مشوّش و درهم برهم است؛ زیرا نمی‌داند آیا می‌تواند مشاهدات خویش را از فعل پیامبر صلی الله علیه و آله (یک بار یا دو بار شستن اعضای وضو) که سنت آن حضرت شمرده می‌شد، از نظر بیندازد یا نه؟

وی گاه می‌توانست این امر را با رفقا و موالیانش (امثال حمران و ابن دازه) بررسی کند و سخن ایشان که فعل رسول خدا با وضوی ادیان دیگر نزدیک بود.

این امر به وی جرأت داد که رأی خود را (به اعتبار اینکه آن را از رسول خدا مشاهده کرد) سنت دائمی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دهد؛ به ویژه پس از این ادّعا که شنید پیامبر می‌گفت: این، وضوی من و وضوی انبیای قبل از من است.

به نشر این وضو، گروهی از پیروان عثمان و در رأس آنها حمران بن اَبان (طویدای یهودی) ملتزم شدند. این وضوی جدید را نشر دادند یا بگو به آن وجه شرعی و آسمانی دادند.

[با اینکه کمّ و کیف] معالم این وضو پَریشان و سردرگم بود و در جزئیات و تفصیل اختلاف داشت.

اوّل کسی که دایره تشویش و اضطراب را در این وضوی جدید تنگ کرد، حمران بن اَبان بود، لیکن این کار مطلوب را بسنده نمی‌نمود و معالم [شرایط و کیفیت] این وضو تا حدّ زیادی مه‌آلود (ناروشن) ماند، اما با درجه کمتر.



سپس ابن شهاب زُهری (دستمال اُمّرای اموی) آمد و دائره تناقض های

موجود در متون را به حدّ اقل ممکن رساند و وضوی عثمان را از تناقض پیراست .

به همین خاطر روایت زُهری از عطاء بن یزید لیشی شامی ، از حُمران بن أبان (طویدای یهودی) از عثمان ، از بهترین روایات وضویی [ نزد اهل سنّت ] اند .

این روایات ، همان ده روایت اوّل است که همواره اعتماد اهل سنّت بر آنهاست .

عثمان و انتقال وی از مسح به غسل

برای روشن ساختن این حقیقت ، اکنون بعضی از روایات عثمان را که به مسح گرایش دارند ، می آوریم . روایاتی که به نظر ما در نیمه دوّم از شش سال اوّل حکومت عثمان صادر شدند .

این روایات مَسْحی که در آنها تثلیث مغسولات هست ، مرحله انتقالی را نزد عثمان شکل می دهند و منظومه وی از وضوی مَسْحی به وضوی غَسْلی است ؛ یعنی بدعت ها را با تثلیث آغازید ، سپس شستن پاها را در پی آن آورد .

روایت اوّل

عبدالله می گوید : برایم حدیث کرد پدرم [ گفت : ] برای ما حدیث کرد محمّد بن جعفر [ گفت : ] برای ما حدیث کرد سعید ، از قتاده ، از مُسلم بن یسار ، از حُمران بن أبان ، از عثمان بن عفّان که :

عثمان آب وضویی خواست ، مضمضه و استنشاق کرد ، سپس صورت را سه بار و دو ذراع دستش را سه بار شست و سر و پشت پا را مسح کشید .

ص: ۴۳۵

سپس خندید و به اصحابش گفت: آیا از آنچه مرا خندان نمی‌پرسید؟

اصحاب گفتند: ای امیر مؤمنان، از چه چیزی خندیدی؟

عثمان گفت: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در جایی نزدیک به همین مکان، آبی خواست، همان گونه که من وضو گرفتم وضو گرفت، سپس خندید و به اصحاب گفت: آیا نمی‌پرسید که چه چیزی مرا خندان؟

اصحاب پرسیدند: ای رسول خدا، چه چیز تو را خندان؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بنده هرگاه آب وضویی بخواهد، وقتی صورت را بشوید، خدا هر خطایی را که با آن مرتکب شده است، پاک می‌سازد، و آن گاه که دو ذراع خویش را بشوید، چنین است [خدا گناہانی را که او با دست انجام داده است، می‌زداید] و اگر سرش را مسح کشد، چنین است و هنگامی که پاهایش را تطهیر کند، چنین است. (۱)

روایت دوم

دارقطنی می‌گوید: برای ما حدیث کرد قاضی حسین بن اسماعیل [گفت: ] برای ما حدیث کرد احمد بن مقدام [گفت: ] به ما خبر داد محمد بن بکر [گفت: ] به ما خبر داد عبیدالله بن ابی زیاد قَدَّاح [گفت: ] به ما خبر داد عبدالله بن عبید بن عمیر، از ابو علقمه، از عثمان بن عفان، گفت:

روزی عثمان آب وضویی خواست، سپس تنی چند از اصحاب پیامبر را فراخواند [که به وضویش بنگرند] با دست راست بر دست چپ آب ریخت

ص: ۴۳۶

---

۱- . مسند احمد ۱: ۵۸، حدیث ۴۱۵؛ مصنف ابن ابی شیبہ ۱: ۱۶، حدیث ۵۶؛ مسند بزّار ۲: ۷۴، حدیث ۴۲۰.

و آن را سه بار شست ، سپس سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد و صورت را سه بار شست ، آن گاه دستش را تا آرنج سه بار سه بار شست .

پس از آن ، سر را مسح کشید ، سپس پاهایش را تمیز کرد .

آن گاه گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که مانند این وضو (که شما از من دیدید) وضو گرفت ، سپس فرمود : هر که وضوی بگیرد و این کار را خوب انجام دهد ، سپس دو رکعت نماز گزارد ، مانند روزی که مادرش او را زایید ، از گناهان پاک می شود .

پس از آن ، عثمان گفت : ای فلانی ، آیا چنین نبود ؟ وی گفت : آری [ به شخص دیگر رو کرد و پرسید ] ای فلانی ، آیا این گونه نبود ؟ وی پاسخ داد : چرا [ این کار را ادامه داد ] تا اینکه گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را شاهد گرفت .

آن گاه گفت : سپاس خدای را که بر این کار با من موافقت کردید (۱). (۲).

روایت سوم

عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید : برایم حدیث کرد پدرم [ گفت : ] برای ما حدیث کرد ابن اشجعی [ گفت : ] برای ما حدیث کرد پدرم ، از سفیان ، از سالم ، (ابو نصر) از بشر بن سعید ، گفت :

عثمان به مقاعد آمد . آب وضویی خواست ، مضمضه و استنشاق کرد ، سپس صورت را سه بار و دستانش را سه بار شست ، سپس سرش را مسح کشید و پاهایش را سه بار سه بار شست .

ص : ۴۳۷

---

۱- سنن دارقطنی ۱ : ۸۵ ، حدیث ۹ .

۲- دریافتم که این روایت در «سنن ابی داود ۱ : ۲۷ ، حدیث ۱۰۹» بدین گونه تحریف شده است : «ومسح برأسه ، ثم غسل رجلیه» ؛ سر را مسح کشید ، سپس پاها را شست .

آن گاه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم این گونه وضو ساخت. به شماری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که نزدش بودند رو کرد و پرسید: آیا این چنین نبود؟ آنان پاسخ دادند: آری. (۱)

#### روایت چهارم

احمد می گوید: برای ما حدیث کرد عَفَّان [گفت: ] برای ما حدیث کرد هَمَّام [گفت: ] برای ما حدیث کرد ابن جُرَیج، از عطاء، از عثمان، از پیامبر صلی الله علیه و آله مثل آن را.

مقصود از «مثل این حدیث» حدیثی است که در قبل می آورد و آن چنین است: برای ما حدیث کرد عَفَّان [گفت: ] برای ما حدیث کرد هَمَّام [گفت: ] برای ما حدیث کرد عامر - یعنی احوال - از عطاء، از ابو هُرَیره که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله وضو گرفت. سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد، صورت را سه بار و دست ها را سه بار شست، سر را مسح کشید و پاها را وضو داد. (۲)

مناقشه در سه روایت از این چهار روایت (یعنی روایت دوّم و سوّم و چهارم) گذشت و مناقشه در روایت اوّل خواهد آمد.

روایت دوّم - در اینجا - همان روایتی است که در شماره (۱۵) گذشت و در آن عُبَیدالله بن اَبی زیاد قَدَّاح هست که شخص ضعیفی می باشد.

روایت سوّم - در اینجا - روایتی است که در شماره (۲۲) آمد.

در این روایت «ابن اَشْجَعی» وجود دارد که میان «ابو عُبَیده بن عُبَیدالرّحمان اَشْجَعی» و «عَبَّاد بن عُبَیدالله بن عبیدالرّحمان اَشْجَعی» مُرَدَّد است، نمی توان

ص: ۴۳۸

۱- . مسند احمد ۱: ۶۷ (روایت شماره ۲۲ که در صفحات پیشین آمد).

۲- . مسند احمد ۲: ۳۴۸ (روایت شماره ۲۴ که پیش از این گذشت).

دانست که این دو ، یک شخص اند یا دو تا ، و بر فرض که یک شخص باشند ، وی مجهول الحال است .

و اما روایت چهارم در اینجا ، همان روایتی است که در شماره (۲۴) گذشت .

در این روایت ، عطاء بن ابی رباح هست که از عثمان حدیث نشنید و به طور مُرسل از وی روایت می کرد .

نیز در این روایت ، هَمَّام بن یحیی بصری وجود دارد که شخصی ضعیف الحافظه و کثیر الخطاست ، وی دفتری را که از عطا در آن روایت نوشت ، گم کرد .

همچنین در این روایت ، ابن جُرَیج قرار دارد که هر خس و خاشاکی را جمع می کرد . در اینجا روایت را به طور مُعْنَن از عطا می آورد و به سماع از وی تصریح نمی کند و در نتیجه ، روایتش از عطا ، مانند روایت منقطع است .

و اما حال روایت اوّل ، چنین است :

در این روایت ، محمّد بن جعفر هُذَلی بصری - معروف به غُنْدُر - هست که شخصی فراموش کار و کودن بود .

احمد بیان می دارد وی ، سفیه (احمق) بود . (۱)

علی بن عَثَّام می گوید : وی ساده لوح (ابله) بود . (۲)

هر گاه بخواهیم به ارزش این شخص و میزان حماقت و نادانی اش پی ببریم ، کافی است به سخن یحیی بن معین در این باره بنگریم .

ابن معین می گوید :

غُنْدُر یک ماهی خرید و به خانواده اش گفت آن را آماده سازید و

ص : ۴۳۹

---

۱- . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۵ : ۷ ، شماره ۵۱۲۰ .

۲- . سیر اعلام النبلاء ۹ : ۱۰۰ .

خود خواهید . عیالش ماهی را [ پختند و ] خوردند و دست غندر را به ماهی آغشتند . وقتی غندر از خواب برخاست ، گفت : ماهی را بیاورید .

گفتند : ماهی را خوردی ! گفت : نخوردم . گفتند : دستت را بو کن . وی این کار را کرد و گفت : راست گفتید ، لیکن سیر نشدم . (۱)

صاحب بصری می گوید :

به غندر گفتم : مردم بر سلامتِ [ عقل ] تو (۲) طعنه می زنند !

گفت : بر من دروغ می بندند .

گفتم : چیزی از درستی سلامتت را برایم حدیث کن .

گفت : روزی روزه گرفتم و در آن از روی فراموشی ، سه بار چیزی خوردم ، سپس روزه ام را به پایان رساندم . (۳)

یحیی بن معین می نگارد :

بر غندر در آمدم . گفت : حدیثی را برایتان نگویم مگر اینکه با من به بازار بیایید و راه بروید تا مردم شما را ببینند و مرا گرامی بدارند .

می گوید : پشتِ سر وی سوی بازار حرکت کردیم . مردم از وی می پرسیدند : ای ابو عبدالله [ کنیه غندر ، ابو عبدالله بود ] اینان کیانند ؟ وی پاسخ داد : اینها اصحاب حدیث اند . از بغداد نزدم آمده اند تا از من حدیث بنویسند . (۴)

ص : ۴۴۰

---

۱- . سیر اعلام النبلاء ۹ : ۱۰۱ ؛ تهذیب الکمال ۲۵ : ۹ ؛ تهذیب التهذیب ۹ : ۸۵ ، شماره ۱۲۹ .

۲- . عدول وی را از واژه «بلادت» به «سلامت» ملاحظه کنید .

۳- . سیر اعلام النبلاء ۹ : ۱۰۱ .

۴- . همان .

نیز در سند این روایت، قتاده هست. یحیی بن سعید آشکارا بیان می‌دارد که وی از مُسلم بن یَسار حدیث نشنید. (۱)

و قبل از همه اینها، در سند این روایت، حُمران بن اَبان (طویدای یهودی) قرار دارد که حالش را دانستیم و بر بعضی از ادوارِ وی آگاه شدیم.

از همه آنچه آوردیم این نتیجه به دست می‌آید که: همه روایاتی که از عثمان روایت شده‌اند، ناصحیح‌اند و (بر اساس قواعد علمی حدیثی و رجالی که اهل سنت بیان می‌دارند) نمی‌توان بر آنها اعتماد کرد.

ما افزون بر این دو علم (درایه و رجال) ماجرا را از زاویه‌های دیگری نیز واریسی کردیم و گفتیم به اینکه مجموع این روایات (در هر حال) صدور ماندی از عثمان را گویایند، هرچند عثمان موضوع را اشتباهی فهمید و مردم را بر رأی خویش واداشت.

نیز شیوه تاریخی، ابایی ندارد که مجموع این روایات را به عنوان اخبار تاریخی بگیریم که (با صرف نظر از ارزش حدیثی و تشریحی آنها) در عصرهای پیشین صدور یافتند.

ما این اخبار را برمی‌گیریم و آنها را واریسی و تحلیل می‌کنیم تا صورتی واضح از حرکت و سیر وضویی را از آنها درآوریم و اینکه چگونه بدعت‌گذاران و پذیرندگان آن، حرکت پلکانی را در پیش گرفتند و آن را به جایی که اکنون طایفه‌ای از مسلمانان آن گونه وضو می‌گیرند، رساندند.

مبانی حدیثی و رجالی، گاه می‌گوید: «فلان روایت به خاطر وجود فلان

ص: ۴۴۱

شخص ضعیف است و از اعتبار می افتد» و به همین بسنده می کند، لیکن بر اساس روش تحلیلی تاریخی ما، باید دید ناشر این روایت کیست؟ چه انگیزه هایی داشت؟ بار معنایی این روایت در قرن اول و دوم چه بود؟ بر مسلمانان آن زمان تا چه اندازه تأثیر نهاد؟

شیوع این روایت در این حد از فراوانی و نشر آن از رهگذر شبکه های بصری و شامی (همراه با اختصاص راویان آن در چهار محور قریش، موالی قریش، موالی غیر قریش، فرس که مجهول اند) از خلأ نیامده است.

از این روست که می بینیم امروزه طایفه بزرگی از مسلمانان به این روایات عمل می کنند و برای درست انگاری آنها به هر حيله ای (تفسیر یا تأویل یا مشابه آن) دست می یازند و همین، دلالت دارد بر اینکه وضوی غَسَلِی، ریشه ها و امتدادها و پذیرش خاصی از جهات ویژه ای دارد که تفصیل آن از دستشان رفت، آنها را تدوین کردند و کتاب هاشان به آنها آکنده شد.

بنابراین، این روایات چهارگانه، به مرحله انتقالی رهنمون است و حلقه ای از زنجیره تکامل وضو را نزد عثمان، حُمران، زُهری می نمایاند و شبکه آن را از وضوی ثنائی مَسْحی به وضوی ثلاثی غَسَلِی، مجسّم می سازد.

روایت اول، بیان می دارد که عثمان صورت را سه بار و دو ذراعش را سه بار شست و سر و پشت پاها را مسح کشید.

این روایت، وضوی اصیل را می آورد و در آن، جز سه بار شستن اضافه نشده است.

زیرا وقتی عثمان این وضو را گرفت، روایت کرد که وی در آن وضوی



رسول خدا را دنبال می کند ، لیکن هنگامی که خواست مشاهدات خویش را از وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کند ، آن را بدون «تثلیث» بیان داشت .(۱)

و مسح پشت پاها را ، «پاکیزه ساختن پاها» نامید .

شستن یک بار و دو بار دست و صورت و مسح پاها ، با سنت رسول خدا هماهنگ است .

اما کاری را که عثمان انجام داد ، از فعلی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله دید و از سنت

آن حضرت ، بیرون بود .

عثمان تعارض فعل خویش را با فعل پیامبر ، در حضور گروهی نامشخص از کسانی که وضویش را دیدند ، ادعا کرد .

روایت دوم ، وضوی جدید عثمان را یک گام جلوتر می آورد و بیان می دارد که عثمان «مسح برأسه ، ثم رجلیه» ؛ سر و پس از آن ، پاهایش را مسح کشید .

در این روایت از «ظَهْرَ الْقَدَمَيْنِ» (پشت پاها) به لفظ «الرَّجْلَيْنِ» عدول می کند تا این نکته را به ذهن ها اندازد که ممسوح خصوص پشت پاها نیست ، بلکه همه پاهاست . سپس «فَأَنْقَاهُمَا» (پاها را تمیز کرد) را بر آن می افزاید تا مبالغه در مسح را بیان دارد .

در این روایت نیز شاهد گرفتن تنی چند از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هست .

در روایت سوم ، اصل مسح سر و پاها حفظ می شود ، لیکن (افزون بر تثلیث در صورت و دست ها) تثلیث را در مسح سر و پا ، می افزاید .

ص: ۴۴۳

---

۱- . زیرا وی سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل کرد که : «هرگاه بنده آب وضویی بخواهد و صورت را با آن بشوید ، خدا هر خطایی را که با صورتش کرده است ، از بین می برد و هرگاه دو ذراعش را بشوید ، چنین است» و سه بار شستن را نقل نکرد .

این روایت ، بیان می دارد که عثمان شماری از اصحاب رسول خدا را شاهد گرفت ، اما اسامی آنها را بیان نمی دارد. (۱)

در حالی که دانستیم تثلیث در مسح سر ، در روایات صحیح از پیامبر ثابت نیست ، بلکه در روایات عبدالله بن زید بن عاصم و رُبَيع (دختر مَعُوذ) آمده است

و این کار را معاویه بن اَبی سفیان انجام می داد .

سپس روایت چهارم می آید تا تثلیث را در شستن صورت و دست ها از امور مسلّم بینگارد و مسح سر را بی هیچ توضیحی بیاورد و حکم پاها را مبهم وانهد .

در این روایت آمده است که عثمان «وَصَّأَ قَدَمَيْهِ» (پاهایش را وضو داد) .

«وَصَّأَ» (چنان که لغت دانان آورده اند) به معنای «حَسَنَ» (آراست) و «نَظَّفَ» (پاکیزه ساخت) است .

روشن نیست که آیا مرادش از توضئه ، مسح است یا شستن .

پس از این مراحل است که وضوی عثمانی کامل می شود . [ وضو گیرنده ] پاها را سه بار سه بار می شوید و تا آنجا پیشرفت می کند که سر را سه بار می شوید و حتّی - در عهد معاویه و بعد از آن - ظاهر و باطن گوش ها را مسح می کشد .

این وضو [ همچنان ] پیشرفت می کند تا اینکه ابو هُرَیره دست ها را تا زیر بغل ها می شوید و از اینکه مردم او را [ در حال این کار ] ببینند می ترسد و پاهایش را می شوید تا اینکه شستن را تا ساق پاها بالا می برد .

نسائی در سنن خویش - به سندش - از ابو حازم روایت می کند که گفت :

در حالی که ابو هُرَیره برای نماز وضو می گرفت ، پشت سرش

ص: ۴۴۴

---

۱- . پیش از این گذشت که عثمان گروهی از اصحاب خویش را شاهد گرفت ، نه اصحاب پیامبر را .

بودم . وی دستانش را شست تا اینکه به زیر بغل ها رساند .

پرسیدم : ای ابو هُریره ، این چه وضویی است ؟

ابو هُریره گفت : ای بنی فزوخ (۱) شما اینجا بودید؟! اگر می دانستم شما اینجاایی ، این وضو را نمی گرفتم . (۲)

احمد - به سندش - از نَعیم مَجْمِر روایت کرده است که گفت :

با ابو هُریره بر بام مسجد بالا رفتم . زیر پیراهن جامه هایی به تن داشت ، آنها را در آورد ، سپس وضو گرفت و صورت و دست هایش را شست و آب وضو را تا بازوهایش بالا بُرد و پاها را تا ساق ها شست .

سپس گفت : شنیدم رسول خدا می فرمود : اَمْتَم در روز قیامت ، از آثار وضو ، پیشانی و دست و پا سفید [ و نورانی ] می آیند . هر کدام از شما می تواند شستن را به بخشی از جلو سر و ساق پاها گسترش دهد ، این کار را بکند (۳) . (۴)

ابو هُریره در سال ۵۹ هجری در گذشت و ابو حازم (سلمان اشْجعی) در

ص : ۴۴۵

---

۱- . بنو فزوخ ، از عرب نبودند ذکر اخبار اصبهان : ۵ .

۲- . سنن نسائی ۱ : ۹۳ ، حدیث ۱۴۹ .

۳- . این عبارت ، ترجمه «فمن استطاع منكم أن يطيل غرته فليفعل» است . در «عمده القاری ۲ : ۲۴۸» در معنای این جمله آمده است : یعنی صورت را از بالای پیشانی تا زیر چانه طولاً و از گوش تا گوش عرضاً بشوید . نیز در این مأخذ و در دیگر منابع آمده است که ذکر «غُرّه» (پیشانی) از باب تغلیب یا اقتصار است و شامل «تحجیل» (شستن ساق پاها) می شود (م) .

۴- . مسند احمد ۲ : ۴۰۰ ، حدیث ۹۱۸۴ . به خاطر عجیب و غریب بودن این روایت ، بخاری در «الصحيح ۱ : ۶۳ ، حدیث ۱۳۶» آن را بی دنباله می آورد و به نقل سخن نَعیم مجمر بسنده می کند .

رأس سال ۱۰۰ هجری از دنیا رفت (۱) و نَعِيمٌ مُّجْمِرٌ ، نزدیک سال ۱۲۰ هجری درگذشت (۲).

این دو ، وضوی ابو هُرَیْرَه را در عصر اموی و پس از آنکه وضوی عثمانی (وضویی که موالی و امویان و دشمنان علی علیه السلام بدان پایبند بودند) گام های وسیعی برداشت ، دیدند .

روایتی را که ابن اَبی شَیْبَه - به سندش - از ابو زُرْعَه می آورد ، بیان می دارد که

ابو هُرَیْرَه در عهد اُموی به این وضو عقیده داشت .

ابو زُرْعَه می گوید : با ابو هُرَیْرَه به خانه مروان بن حکم در آمدم . آب وضویی خواست و وضو ساخت . چون ساق دست ها را شست به فراتر از آرنج کشاند و چون پاها را شست ، از مچ پا به ساق ها سرایت داد .

پرسیدم : این چه وضویی است ؟

گفت : این وضو ، مبلغ حلیه (اندازه تحجیل) است (۳).

به ارتباط اموی و مروانی در وضو ، نیک بنگرید . ابو هُرَیْرَه (که گرایش اُموی دارد) از حدود وضو فراتر می رود و در خانه مروان بن حکم در دین تعمق می کند . مروان همان شخصی است که حمران بن اَبان یهودی (ناشر وضوی عثمان) به دست وی پرورش یافت .

ص: ۴۴۶

- 
- ۱- . تقریب التهذیب ۱ : ۲۴۶ ، شماره ۲۴۷۹ و در چاپ دیگر ، جلد ۱ ، ص ۳۷۵ ، شماره ۲۴۸۶ . در «تهذیب الکمال ۱۱ : ۲۵۹ شماره ۲۴۴۰» آمده است : ابو حازم با ابو هُرَیْرَه ، پنج سال نشست و برخاست داشت .
  - ۲- . سیر اعلام النبلاء ۵ : ۲۲۷ ، شماره ۹۴ . در این مأخذ آمده است : نَعِيمٌ مُّجْمِرٌ ده سال با ابو هُرَیْرَه هم نشین بود .
  - ۳- . مصَنَّف ابن اَبی شَیْبَه ۱ : ۵۸ ، حدیث ۶۰۶ .

نیز ابن ابی شیبّه - به سندش - از ابو زُرْعَه ، روایت دیگری را می آورد که گفت :

بر ابو هُرَیره در آمدم . تا شانه ها و زانوهایش وضو گرفت . گفتم : آیا به آنچه خدا بر تو واجب ساخت ، بسنده نمی کنی ؟

گفت : آری ، لیکن شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود : مَبْلَغ حلیه [ اندازه تحجیل ] مَبْلَغ وضوست .

دوست داشتم زیورهایم را بیفزایند .(۱)

ابو زُرْعَه ، همان ابن عَمْرُو بن جَریر بَجلی است ،(۲) که به همراه جدّش جریر بر

ص: ۴۴۷

۱- . مصنّد ابن ابی شیبّه ۱ : ۵۸ ، حدیث ۶۰۷ .

۲- . جریر بن عبدالله بَجلی ، چهل روز پیش از وفات پیامبر اسلام آورد . وی رئیس بَجلیه در جنگ های عراق - در زمان عمر - و کارگزار عثمان بر آذربایجان بود . چون امام علی علیه السلام بار خلافت را بر دوش گرفت ، جریر بعد از جنگ جمل با آن حضرت بیعت کرد . امام او را پیش معاویه فرستاد تا از وی بیعت بگیرد . وی کندی نمود و با معاویه دسیسه چید مردم او را بدین کار متهم کردند . وی سپس به قرقیسا گریخت و با علی علیه السلام در جنگ صفّین شرکت نجست . مسجد وی در کوفه ، از مسجدهای نفرین شده است . وی و اشعث به جای بیعت با علی علیه السلام با سوسمار بیعت کردند . امام علی علیه السلام فرمود : آن دو و امامشان - روز قیامت - به صورت سوسمار محشور می شوند . وی در سال ۵۱ یا ۵۴ هجری درگذشت . ماجرا بدین گونه بود که وی به همراه گروهی از کوفه خارج شدند و به قرقیسا سکنا گزیدند و گفتند : در شهری که در آن عثمان سرزنش می شود ، اقامت نمی کنیم . ابو زرعه ، نوه چنین شخصی است . بنگرید به ، وقعه صفّین : ۱۵ و ۲۹ - ۳۴ و ۵۹ ؛ شرح نهج البلاغه ۲ : ۶۱ و جلد ۳ ، ص ۷۰ و ۱۱۵ و ۱۸ و جلد ۴ ، ص ۷۴ ؛ الغارات ۲ : ۴۸۴ ؛ تاریخ طبری ۳ : ۷۰ - ۷۱ ؛ اسد الغابه ۱ : ۲۸۰ ؛ تاریخ بغداد ۱ : ۱۸۷ ، شماره ۲۸ .

این راوی تصریح می کند که ابو هُرَیره این وضو را در زمان مروان بن حکم گرفت؛ یعنی پس از آنکه وضوی عثمانی دوره هایی را پیمود و امویان و دنباله های آنها تثلیث مسح سر را پذیرفتند.

این راویان سه گانه (ابو حازم، نُعیم مُجَمِر، ابو زُرْعَه) که از ملازمان ابو هُرَیره بودند، تصریح دارند که ابو هُرَیره ادعا نکرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله این وضوی اختراعی را گرفت، بلکه گاه به توسعه در «غُزّه» (پیشانی) استدلال می کند و گاه به حدیث «مبلغ الحلیه» (۳) و گاه وضویی را که در آن شستن را به

ص: ۴۴۸

۱- سیر اعلام النبلاء ۵: ۸، شماره ۳.

۲- تهذیب الکمال ۳۳: ۳۲۴، شماره ۷۳۷۰.

۳- قرطبی در «الجامع لأحكام ۶: ۸۷» می نگارد: قاضی عیاض می گوید: مردم بر خلاف این وضوی ابو هُرَیره اجماع دارند و اینکه نباید از حدود وضو فراتر رفت... غیر او می گوید: این فعل مذهب ابو هُرَیره و از کارهایی است که تنها ابو هُرَیره انجام داد و آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله حکایت نکرد، بلکه از قول پیامبر که «أنتم الغر المحجلون» و از این سخن آن حضرت که: «تبلغ الحلیه» استنباط کرد چنان که ذکر می کند. و از این رو، ابن حجر از اسناد این فعل به پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی ابو هُرَیره، تعجب می کند؛ چراکه مسلم در «صحیح مسلم ۱: ۲۱۶، حدیث ۲۴۶» به سندش از نُعیم بن عبدالله مُجَمِر روایت می کند که گفت: ابو هُرَیره را دیدم که وضو می گرفت. صورتش را به طور کامل شست، سپس دست راست را شست تا اینکه آب را به بازو رساند، آن گاه دست چپ را شست تا اینکه بازو را هم آب کشید. پس از آن سر را مسح کشید و بعد پای راست را به همراه ساق شست و سپس پای چپ را با ساق آن شست. آن گاه گفت: رسول خدا را دیدم این گونه وضو گرفت؛ و گفت، رسول خدا فرمود: شما به خاطر وضوی کامل - در روز قیامت - پیشانی و پا سفیدید، هر کدام از شما که می تواند، شستن را تا بالای پیشانی و ساق پاها امتداد دهد. ابن حجر در «تلخیص الحبیر ۱: ۸۸، شماره ۹۱» می گوید: شگفت تر از این آن است که ابو هُرَیره - در روایت مسلم - این کار را به پیامبر اسناد می دهد. البانی در «ارواء الغلیل ۱: ۱۳۳» (به نقل از ابن قیم در «هادی الارواح ۱: ۳۱۶» می گوید: این زیادت [یعنی «فمن استطاع منكم فليطل غرته»] در حدیث «مدرج» است [یعنی جزو حدیث نیست و در آن ادراج کرده اند]. این زیادت، سخن ابو هُرَیره است، نه کلام پیامبر صلی الله علیه و آله. شماری از حافظان آن را روشن ساخته اند. شیخ ما می گفت: این عبارت نمی تواند کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد؛ زیرا «غُزّه» در دست نیست و جز در صورت نمی باشد و اطاله (امتداد) آن ناممکن است، غُزّه، در [قسمت] سر داخل می شود. از این رو، در دست، غُزّه نامیده نمی شود.

زیر بغل می رساند ، پنهان می سازد .

در همه اینها وی - در پناه امویان - به وضوی عثمان پایبند است .

بعضی از اهل سنت ، ابو هُریره را در این وضو پیروی کرده اند (با اینکه قاضی عیاض تصریح می کند به اینکه مردم بر خلاف آن اجماع دارند) اینان در حکم مسئله اختلاف دارند .

نووی می گوید :

اصحاب ما بر استحباب شستن بالای آرنج ها و مچ پا متفق اند . سپس گروهی از آنها استحباب این کار را به طور مطلق آورده اند و غایت استحباب را به حدی مشخص نکرده اند ...

دسته ای می گوید : تا نصف ساق و بازو مستحب است .

قاضی حسین و دیگران گفته اند : استحباب به زیر بغل و زانو می رسد .

بَعُو می گوید : شستنِ نصف بازو و بالاتر از آن و نیمی از ساق و مافوق آن مستحب است . (۱)

ص : ۴۴۹

بنگرید وضوی عثمان به کجا رسید!؟

مانند کار ابو هُریره را عبدالله بن عمر بن خطاب انجام می دهد .

ابن ابی شیبه ، به سندش ، از نافع (غلام ابن عمر) روایت می کند که : عبدالله بن

عمر گاه - در تابستان - وضو را به زیر بغل می رساند .(۱)

و این وضو در زمان اموی ها نیز وجود داشت ؛ زیرا نافع (غلام ابن عمر) از اسیران کابل است که در سال ۴۴ هجری فتح شد(۲) و از آنجا او را آوردند ، سپس به ملک عبدالله بن عمر درآمد .

روایت وی از ابن عمر ، پس از این تاریخ می باشد . این روایت - به ناچار - در زمان بنی امیه یا بنی مروان است .

پیشرفت و تکامل وضو ، چهره وجیه تری یافت ، آن گاه که عمرو بن شعیب ، متوفای سال ۱۱۸ هجری (نیره عمرو بن عاص ، همو که از عمر بن عبدالعزیز خواست لعن امام علی علیه السلام را بر منبرها ادامه دهد)(۳) به روایت از پدرش از جدش روایت کرد که :

ص: ۴۵۰

---

۱- . مصنف ابن ابی شیبه ۱ : ۵۷ ، حدیث ۶۰۴ .

۲- . تاریخ دمشق ۶۱ : ۴۲۶ ؛ تاریخ خلیفه بن خیط : ۲۰۶ .

۳- . در «الأمالی الخمیسیه : ۵۳» آمده است : چون عمر بن عبدالعزیز ، در خطبه اش به جایی رسید که بنی امیه - در آن جای خطبه - علی را لعن می کردند ، به جای آن خواند : «خدا به عدل و احسان و کمک مالی به خویشاوندان فرا می خواند ، و از فحشا و کارهای زشت نهی می کند» . و بدین گونه ، لعن امیرالمؤمنین علیه السلام را در بالای منبرها حذف کرد . عمرو بن شعیب برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان ، سنت چه شد؟! سنت را پاس دار! و وی را به لعن علی علیه السلام برمی انگیزت . عمرو بن عبدالعزیز گفت : ساکت شو ، خدا رویت را زشت گرداند، این کار بدعت است ، نه سنت .



مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پرسید: ای رسول خدا، وضو چگونه است؟

پیامبر

صلی الله علیه و آله ظرف آب خواست. کف دو دست را سه بار سه بار شست، سپس صورت را سه بار و پس از آن ذراع دو دست را سه بار شست. آن گاه سرش را مسح کشید. دو انگشت سبّاحه (اشاره) را در گوش ها فرو برد و با دو انگشت ابهام (شصت) ظاهر گوش ها و با دو انگشت سبّاحه باطن گوش ها را مسح کشید.

پس از آن، پاهایش را سه بار سه بار شست.

سپس گفت: وضوی رسول خدا چنین است. هر که بر این افزود یا از این کاست [وضو را] بد انجام داد و ظلم کرد یا [بر وضو] ظلم روا داشت و بد وضو گرفت. (۱)

عَمْرُو بن شعیب به این ادّعا دست یازید که هر کس یک یا دو بار وضو گیرد، به وضو آسیب می رساند و ظلم می کند و جز وضوی ثلاثی عثمانی صحیح نمی باشد.

از این رو، علمای اهل سنّت در توجیه این حدیث حیران مانده اند. (۲)

ابن حجر می گوید:

ص: ۴۵۱

---

۱- سنن أبی داود: ۳۳، حدیث ۱۳۵.

۲- نووی در «المجموع ۱: ۵۰۲» می گوید: اصحاب ما در معنای «أساء وظلم» بدی و ظلم کرد اختلاف دارند: گفته اند: ... و گفته شده است ... و گویند. برای آگاهی به تحیّر و سردرگمی علمای سنّی، به منابع ذیل بنگرید: تلخیص الحبیر ۱: ۸۳، ذیل حدیث ۸۲؛ مغنی المحتاج ۱: ۵۹؛ نیل الأوطار ۱: ۲۰۹؛ تحفه الأحوذی ۱: ۱۱۴؛ عون المعبود ۱: ۱۵۷ (و دیگر منابع).

مسلم این روایت را جزو روایات منکر عمرو بن شعیب می‌شمارد؛ زیرا طاهر آن مذمت کمتر از سه بار شستن است. (۱)

وی سپس در پی توجیه حدیث برمی‌آید.

این عالمان از یاد بُرده اند که این کار از پیامدهای پذیرش وضوی عثمان از سوی اموی‌ها و مروانی‌هاست و از بر ساخته‌های عمرو بن شعیب می‌باشد و حدیث ثابت از پیامبر نیست تا چاره‌اندیشی و توجیه شود.

با اینکه باید بر عمرو بن شعیب گریست (۲) و وی مخترع حدیث «فمن زاد أو

ص: ۴۵۲

۱- فتح الباری ۱: ۲۳۳.

۲- می‌دانیم که عمرو بن شعیب، ناصبی است و اجماع وجود دارد که به روایت ناصبی احتجاج نمی‌شود. افزون بر این، همه احایث عمرو بن شعیب که آنها را از پدرش از جدش روایت می‌کند آکنده از اشکالاتی است که آنها را از حیثه احتجاج خارج می‌سازد با چشم پوشی از سخنانی که درباره شخصیت عمرو بن شعیب هست. سفیان بن عیینة می‌گوید: وی از پدرش از جدش روایت می‌کند. در حدیث وی نزد مردم، اشکالی هست (سیر اعلام النبلاء ۵: ۱۶۶، شماره ۶۱). ابو عمرو بن علاء می‌گوید: قتاده و عمرو بن شعیب عیبی جز این ندارند که هرچه را می‌شنیدند، حدیث می‌کردند (الضعفاء ۳: ۲۷۳، شماره ۱۲۸۰، اثر عقیلی). ابوالحسن میمونی می‌گوید: شنیدم احمد بن حنبل می‌گفت: عمرو بن شعیب دارای احادیث منکری است. حدیث وی نوشته می‌شود و معتبر است، امّا حجّت نمی‌باشد (تهذیب الکمال ۲۲: ۶۸). علی بن مدینی، از یحیی بن سعید نقل می‌کند که: عمرو بن شعیب نزد ما شخصی ضعیف است (الجرح والتعدیل ۶: ۲۳۸، شماره ۱۳۲۳). ابو عبید آجری می‌گوید: از ابو داود پرسیدند آیا روایت عمرو بن شعیب از پدرش از جدش نزد تو حجّت است؟ پاسخ داد: نه، نصف حجّت هم نیست (تهذیب الکمال ۲۲: ۷۱-۷۲). عباس از یحیی بن معین روایت می‌کند که گفت: هرگاه وی از پدرش از جدش روایت می‌کند، از روی کتاب [و نوشته] است در حالی که می‌گوید: «پدرم از جدّم» ضعف وی از همین جاست (سیر اعلام النبلاء ۵: ۱۶۸). از معمر بن ایوب نقل است که گفت: هرگاه پیش عمرو بن شعیب می‌رفتم به خاطر شرم از مردم، سرم را می‌پوشاندم (الکامل فی الضعفاء ۵: ۱۱۴، شماره ۱۲۸۱). ابو حاتم البستی می‌گوید: هرگاه وی از پدرش روایت می‌کند، پدرش شعیب است و هرگاه از جدش روایت می‌کند و مقصودش عبدالله بن عمرو (جدّ شعیب) می‌باشد [باید دانست که] شعیب، عبدالله بن عمرو [بن عاص] را ندید. و خبر مدّ نظر با این نقل وی «منقطع» است. و اگر مقصودش جدّ نزدیک وی می‌باشد، وی محمّد بن عبدالله بن عمرو است و این شخص صحابی پیامبر نبود و در نتیجه روایت با این نقل «مُرسل» می‌شود المجروحین ۲: ۷۲، شماره ۶۲۱، اثر ابن حبان. خلاصه کلام این است که این شخص، ناصبی و خدشه دار است تا آنجا که معمر بن ایوب، وقتی نزدش بود، سرش را می‌پوشاند. و سند وی «از پدرش از جدش» در نهایت اشکال است.

نقص فقد آساء و ظلم» (هر که بر این وضو افزود یا کاست ، به آن آسیب رساند و ظلم روا داشت) می باشد که بطلان آن روشن است ، در اینجا کسانی از پیروان مکتب وضویی عثمان را بینیم که طبق آنچه عمرو بن شعیب می گوید ، فتوا داده اند .  
ابن حجر ، می نگارد :

از امور شگفت سخنی است که شیخ ابو حامد اسفرائینی از بعضی از علما حکایت می کند که : کاستن از سه بار جایز نیست .

گویا وی به ظاهر حدیث مذکور تمسک جسته است .<sup>(۱)</sup>

دانستیم که این فتوا جای تعجب ندارد ؛ زیرا به چگونگی سیر پلکانی این وضو از عثمان به حران به زُهری پی بردیم و اینکه چگونه این وضو با پشتیبانی

ص: ۴۵۳

---

۱- . فتح الباری ۱ : ۲۳۳ - ۲۳۴ .

اموی ها (از طریق موالیان و دشمنان امام علی علیه السلام و ابو هُرَیره و عبدالله بن عُمَر) میان مسلمانان انتشار یافت . سپس عمرو بن شعیب (و امثال وی) آمدند تا آنچه را برای آنها شیرین و خوشایند است ، بر زبان آورند .

نیز دریافتیم که این وضوی غَسِلی ، وضوی سیاسی شد که امویان و مروانیان از رهگذر آن ، رقیبان خویش را شناسایی می کردند .

اختلاف میان محدّثان و اصحاب رأی و میان حکومت و مخالفان آن - در این مسئله - روشن است .

در این سیاق ، حرص مکتب پیروان عثمان را بر قالب ریزی این روایات چهارگانه در قالب وضوی سه گانه غَسلی عثمانی ، می نگریم .

روایت اوّل که می گوید «ومسح برأسه وظهر قدمیه» (و سر و پشت پاها را مسح کشید) به عمد یا اشتباه - در مجمع الزوائد - منقلب می شود به «ومسح برأسه وظهر قدمیه»؛ [\(۱\)](#) و سر را مسح کشید و پاها را پاکیزه ساخت .

روایت دوّم که بیان می دارد «ثم مسح برأسه ، ثم رجلیه ، فأنقاهما» (سپس سر و آن گاه پاها را مسح کشید و آن دو را تمیز ساخت) عمداً منقلب می شود به روایتی که می گوید : «ومسح برأسه ثم غسل رجلیه» ؛ سپس سر را مسح کشید و پاها را شست .

روایت سوّم به شکل رسوایی تحریف می شود . در حالی که نصّ روایت چنین است : «ثم غسل وجهه ثلاثاً ویدیه ثلاثاً ، ثم مسح برأسه ورجلیه ثلاثاً ثلاثاً» ؛ سپس صورت را سه بار و دستانش را سه بار شست ، آن گاه سرش و پاها را سه بار سه بار مسح کشید .

ص: ۴۵۴

این نصّ ، به وضویی دگرگون می شود که هیچ یک از مسلمانان بدان قائل

نیست ؛ زیرا شخصی که آن را تحریف می کند می خواهد این روایت را با وضوی عثمانی (که نزدش پذیرفته است) سازگار سازد و مطابقت دهد . از این رو شستن سر را از سه بار به یک بار تغییر می دهد و مسح سر را پس از شستن پاها می آورد و در نتیجه ، روایت را بدین شکل درمی آورد : «ثَمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا وَيَدَيْهِ ثَلَاثًا ثَلَاثًا وَرِجْلَيْهِ ثَلَاثًا ثَلَاثًا ثَلَاثًا ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ» ؛ سپس صورت را سه بار و دست ها را سه بار سه بار و پاها را سه بار سه بار شست ، آن گاه سرش را مسح کشید .

در حالی که دیگر روایات بیان می دارند عثمان گروهی از اصحابش را بر وضوی خویش شاهد گرفت ، این روایت بر آن است که ادّعا کند عثمان شماری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را شاهد گرفت و آنان برایش شهادت دادند .

تحریف گران هنگامی که از تحریف متن حدیث درماندند ، به تحریف مفاد آن روی آوردند و گفتند مقصود از مسح ، شستن است ؛ زیرا شستن ، مسح است و زیادت بر آن یا مسح بیشتر یا ...

و آن گاه که نصّ قرآن که می فرماید : «وَأَمْسَيْتُمْ حَوَافِرُكُمْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ» ؛<sup>(۱)</sup> (سر و پاها را مسح بکشید) آنان را درمانده ساخت ، انواع قرائت ها را جعل کردند و اختلاف در وضو را به آنها نسبت دادند .

نیز به وجوه اعرابی دوری روی آوردند تا آیه را از ظهور آن برگردانند .<sup>(۲)</sup>

و چون دیدند این کار آنها را سودی نمی بخشد ، گفتند که نزول قرآنی مسح است ، لیکن سنّت به شستن می باشد و ..

ص: ۴۵۵

---

۱- .سوره مائده ۵ آیه ۶ .

۲- .این مطلب را در جلد پنجم این پژوهش روشن ساخته ایم با عنوان «آیه الوضوء وإشكاليه الدلالة فى القراءة والنحو والمأثور» .

آنچه آنان را به این کار واداشت ، وضوی عثمان بود (نه وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله) به بعضی از مراحل تکامل این وضو و بازی هایی که در آن شکل گرفت ، پی بردیم و به بعضی از آسامی اشخاصی که این وضو را پذیرفتند و در معرض اتهام اند (و در رأس آنها حمران بن أبان طویدای یهودی) آگاه شدیم .

هرگاه نتایجی را که به دست آوردیم بر ملابسات رویدادها و جزئیات ماجراها عرضه کنیم ، بر ماهیات کسانی که وضوی عثمانی را پذیرفتند و گرایش های سیاسی و فقهی و عشائری آنها و وابستگی های اعتقادی و مذهبی شان و مراکز سکونت و کانون انتشار آنان ، پی می بریم .

هرگاه نتایجی را که بدان دست یافتیم از طریق «نسبه الخبر إلیه» بر همه اینها عرضه بداریم ، به نتیجه درست می رسیم و حقیقت ، به روشنی برایمان آشکار می شود .

زیرا نسبت خبر به شخص ، هرگاه به موارد ذیل ضمیمه شود ، نتیجه روشنی پیرامون فرق میان وضوی نبوی ثنائی مَسْحِی و وضوی عثمانی ثلاثی غَسلی ، آشکار می گردد :

به عدم صحّت اسانید (چنان که دریافتیم) .

به اضطراب متون روایات عثمانی .

به تحریفاتی که در بعضی متون صورت گرفت .

به روند پلکانی این وضو در عهد معاویه ، مروان ، عبدالملک بن مروان ، و رسیدن وضو به زیر بغل ها و زانوها نزد ابو هریره .

به نزدیک بودن وضوی غَسلی به وضوی یهود .

نسبت خبر به او

اشاره

ص: ۴۵۷





سیاست اموی بر ظلم بدنی و روحی و تحریف فکری و اعتقادی پا گرفت و در این راستا بر زین سیاست ترهیب و ترغیب (بیم و امید) سوار شد .

معاویه در همان آغاز به دست گیری امور ، این سیاست را اعلان داشت ؛ چراکه بعد از صلح امام حسن علیه السلام و شروطی که هر دو طرف بر آن موافقت کردند و آن را امضا نمودند ، گفت :

بدانید هر عهدهی را که به حسن بن علی سپردم ، زیر این دو پایم می نهم و به آن وفا نمی کنم .(۱)

در رز جمعه ، در نُخَیله ،(۲) آشکارا هدفش را از حکومت بیان داشت و گفت :

با شما ن جنگیدم که روزه بگیریید و نماز گزارید و حج بروید و زکات بدهید . می دانم که این کارها را انجام می دهید .

با شما مبارزه کردم تا امیرتان شوم . امارت را خدا به من داد و شما آن را خوش ندارید .(۳)

معاویه این سیاست را به همین منوال تا اواخر ایام سلطنتش دنبال کرد . هنگامی که برای فرزندش یزید بیعت اجباری ستاند ، به یکی از پیروانش دستور داد سخنرانی کند . وی برخاست و مردم را به بیعت یزید فراخواند و گفت :

ص: ۴۵۹

---

۱- . مقاتل الطالبيين : ۴۵ ؛ نیز بنگرید به ، ارشاد مفید ۲ : ۱۴ .

۲- . جایی است در نزدیکی کوفه .

۳- . البدایه والنهایه ۸ : ۱۳۱ ؛ مصنف ابن ابی شیبه ۶ : ۱۸۷ ، حدیث ۳۰۵۵۶ .

امیر مؤمنان این شخص است (با دست به معاویه اشاره کرد) اگر وی درگذشت ، این فرد امیر مؤمنان است (با دست اشاره به یزید کرد) هرکه از آن رو برتابد ، سروکارش با این است (با دست به شمشیرش اشاره کرد) .

معاویه گفت : تو سرآمدِ خطبایی (۱).

مروان با همان نعره قبیله ای (که شیفته حکومت بود) برجای پای عثمان و معاویه گام برمی داشت و مردم را به بیعتِ یزید فرا می خواند و این کار را مانند بیعت ابوبکر و عُمر و سنّت آن دو ، توصیف می کرد .

نسائی - به سندش - از محمّد بن زیاد روایت می کند که گفت :

چون معاویه برای پسرش یزید بیعت گرفت ، مروان گفت : این کار [ تعیین خلیفه پس از خود ] سنّت ابوبکر و عُمر است .

عبدالرحمان بن ابوبکر گفت : سنّت هرقل و قیصر می باشد .. (۲).

عین همین شیوه را عبدالملک بن مروان در پیش گرفت . وی سیاستِ رُعب و وحشت را شدّت بخشید و در راستای پابرجا کردن افکارش و دست یابی به حکومت و حفظ آن ، شمشیر را به عنوان حرف اوّل و آخر ، حاکم ساخت ؛ چراکه عبدالملک دو سال پس از قتل ابن زبیر ، حج گزارد و خطبه خواند و در سخنرانی اش گفت :

امّا بعد ، خلفای پیش از من از بیت المال می خوردند و خودشان

ص: ۴۶۰

---

۱- . البیان والتبیین ۱ : ۱۵۸ - ۱۵۹ .

۲- . سنن نسائی ۶ : ۴۵۸ ، حدیث ۱۱۴۹۱ .

خورده می شدند . به خدا سوگند ، من دردهای این امت را جز با شمشیر مداوا نمی کنم .

من خلیفه مستضعف (یعنی عثمان) و خلیفه چرب زبان (یعنی معاویه) و خلیفه اُبنه ای (یعنی یزید بن معاویه) نیستم .

ای مردم ، ما هر غرامتی را از شما تحمیل می کنیم تا وقتی که پرچم برافرازی یا جهیدن بر منبر [ قیام علیه حکومت و چشم داشت به آن ] نباشد .

این شخص عمرو بن سعید بود ، حق و قرابتش را می دانید . با سرش چنین گفت ، با شمشیرمان چنان کردیم .. (۱)

یک بار ، عبدالملک بن مروان - در دوران حکومتش - در حلقه درس اُمّ درداء نشست بود . اُمّ درداء از او پرسید : ای امیر مؤمنان ، خبردار شدم که پس از عبادت و انجام مراسم مذهبی ، طلا (شیره انگور) می نوشی !؟

عبدالملک گفت : آری به خدا ، ای اُمّ درداء ، گاه خون [ نیز ] آشامیدم . (۲)

عبدالملک دست حجّاج را باز گذاشت تا هرچه می خواهد تباهی پدید آورد و او را از مقرّبان ویژه خود ساخت .

حجّاج صالحان را کشت و آواره ساخت و به هر کار زشتی دست یازید تا آنجا که وقتی از حسن بصری درباره عبدالملک پرسیدند ، گفت : چه بگویم درباره شخصی که یکی از کارهای بدش حجّاج است . (۳)

ص : ۴۶۱

---

۱- . تاریخ خلیفه : ۲۷۳ ؛ البدایه والنهایه ۵ : ۶۸ ؛ تاریخ دمشق ۳۷ : ۱۳۵ .

۲- . تاریخ دمشق ۳۷ : ۱۵۱ ؛ سیر اعلام النبلاء ۴ : ۲۴۹ .

۳- . النجوم الزاهره : ۱۸۹ و ۲۱۲ .

این چهار حاکم (معاویه ، مروان ، عبدالملک ، حجاج) جز زبان شمشیر و تهدید نمی شناختند و دغدغه ای جز حفظ قدرت و حکومت در سر نداشتند ، عین همان اندیشه ای که عثمان به خاطر آن کشته شد ؛ زیرا از تخت حکومت دست نکشید [ تا اینکه به قتل رسید ] .

لیکن اینان ، همزمان کوشیدند کاخ فقهی و عقایدی و فکری اموی را بنا کنند تا با بنای بلند مکتب تعبد محض درافتد ؛ مکتبی که علی علیه السلام و حسن و حسین و امامان بعد از آنها و حامیان پیرامون آنها (صحابه شان و صحابیان بزرگ پیامبر) پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در پیش گرفتند .

اینان ، با فقه امام علی علیه السلام و صحابیان متعبد (که از پیامبر حدیث می کردند و به سنت مبارک آن حضرت تمسک می جستند) دشمنی می ورزیدند .

از این روست که می بینیم عثمان حُمران بن اَبان (= طویدای یهودی) را محرم راز و مبلّغ وضوی جدیدش می سازد و مروان پشت پرده ، امور را با حُمران هماهنگ می نماید و عبا بر دوش حمران راست و ریست می کند .<sup>(۱)</sup>

و ابو هُریره این وضوی جعلی را در خانه مروان بن حکم به گونه ای انجام می دهد که شستن دست ها از آرنج فراتر می رود و شستن پاها به ساق ها می رسد .

حُمران علی رغم اینکه تا سال ۸۰ هجری زیست و صحابیان بسیاری در مدینه و در دیگر شهرها وجود داشت ، فقط از عثمان و معاویه روایت می کند .<sup>(۲)</sup>

عبدالملک بن مروان ، حُمران و حجاج و زُهری را برای هدفی خاص ، به گونه ای ویژه می پروراند .

ص: ۴۶۲

---

۱- . تاریخ دمشق ۱۵ : ۱۷۷ ؛ تهذیب الکمال ۷ : ۳۰۵ ؛ الوافی بالوفیات ۱۳ : ۱۰۳ ، شماره ۳ ؛ تاریخ طبری ۳ : ۵۲۴ ؛ أنساب الأشراف ۵ : ۴۷۲ .

۲- . بنگرید به تهذیب الکمال ۷ : ۳۰۱ ، شماره ۱۴۹۶ .

آنچه در نهایت شگفتی است این است که عبدالملک بن مروان، دست پرورده اش زُهری را به نقل حدیث و نگارش آن و نشر علم فرا می خواند در وقتی که کارگزارش حجاج، بر دست و گردن بزرگان صحابه، با سیرب مهر می زد و آنان را از نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله باز می داشت. (۱)

حجاج بر گردن انس بن مالک انصاری (خادم رسول خدا) (۲) و بر گردن سهل

بن سعد ساعدی انصاری، (۳) و بر دست جابر بن عبدالله انصاری، مهر زد. با این کار می خواست آنها را زبون سازد و مردم از آنها بپرهیزند و از آنان حدیث نشنوند. (۴)

فرق میان این دو امر در چیست؟ هدف از حدیث گفتن زُهری و منع این افراد از حدیث، چه می باشد؟

در همان زمان که کارهای زشت عبدالملک سر به آسمان می کشید، می بینیم عبدالله بن عمر از نخستین کسانی است که با وی بیعت می کند. (۵)

افزون بر این، هنگامی که حکومت به عبدالملک رسید، در حجره اش قرآن می خواند، آن را بست و گفت: این آخرین عهدم با تو بود. (۶)

بالا-تر از این، ابن عمر مردم را به اخذ دین از عبدالملک فرامی خواند و او را فقیه توصیف می کرد. از عباده بن نسیبی نقل است که گفت:

ص: ۴۶۳

- ۱- تاریخ یعقوبی ۲: ۲۷۲.
- ۲- شخصی که در وضوی غسلی، مخالف حجاج بود.
- ۳- کسی که از وی روایت است که گفت: ما امر شدیم که در نماز دست راست را روی دست چپ بگذاریم.
- ۴- بنگرید به، اسد الغابه ۲: ۳۶۶.
- ۵- بنگرید به، صحیح بخاری ۶: ۶۲۵۴، حدیث ۶۸۴۴.
- ۶- تاریخ دمشق ۳۷: ۱۲۷.

به این عمر گفتند: شما بزرگان قریش نزدیک است منقرض شوید. بعد از شما [مسائل دین را] از که بپرسیم؟

ابن عمر گفت: مروان فرزند فقیهی دارد، از او بپرسید. (۱)

به نظر می‌رسد، ابو هُریره و عبدالله بن عُمَر و نافع غلام ابن عمر (و هم مشربان آنان) مبلغان عبدالملک بن مروان بودند. به ذهن مردم می‌انداختند که حکومت وی، یک حکومت الهی است که از پیش به آن بشارت داده اند.

روایت کرده اند که ابو هُریره به عبدالملک - که نوجوانی بود - نگریست و گفت: این غلام، فرمانروایی یابد. (۲)

عبدالملک بن مروان به عبدالله بن عُمَر - که در مسجد بود و از اختلاف مردم سخن می‌گفت - گذشت. ابن عمر [با اشاره به عبدالملک] گفت: اگر این غلام حاکم شود، مردم بر او گرد می‌آیند.

عبدالملک این کارهای ابن عُمَر را (یعنی بشارت به حکومت وی، بیعت با او، دعوت مردم برای اخذ دین از وی و...) از یاد نبرد. به حجاج نوشت که در حج به عبدالله بن عُمَر اقتدا شود، (۳) نیز به وی نوشت و دستور داد که در امر حج با ابن عُمَر مخالفت نرزد. (۴)

نافع (غلام ابن عُمَر) نیز همین تار را می‌نواخت، می‌گفت: در مدینه جوانی را کوشاتر و فقیه تر و قرآن خوان تر از عبدالملک بن مروان ندیدم. (۵)

ص: ۴۶۴

۱- تاریخ بغداد ۱۰: ۳۸۸، شماره ۵۵۶۸؛ تاریخ دمشق ۳۷: ۱۱۹.

۲- سیر اعلام النبلاء ۴: ۲۷۴، شماره ۸۹.

۳- تاریخ دمشق ۳۷: ۱۲۱.

۴- صحیح بخاری ۲: ۵۹۹، حدیث ۱۵۸۰.

۵- سنن نسائی ۲: ۴۲۱، حدیث ۳۹۹۸.

و می گفت: در مدینه، جوانی زاهدتر و با همت تر و نمازخوان تر و علم جویاتر از عبدالملک ندیدم. (۱)

در روایتی آمده است که گفت: نمازخوان تر و علم جویاتر از عبدالملک ندیدم. (۲)

ابو الزناد، عبدالله بن ذکوان (وابسته آل عثمان) (۳) می گفت:

فقه‌های مدینه چهار نفرند: سعید بن مسیب، عروه بن زبیر، قبیصه بن ذؤیب، عبدالملک بن مروان. (۴)

سیاست عبدالملک و حجاج (و امثال این دو) دعوت به فقه عثمان و پذیرفتن رأی وی بود. (۵)

عبدالملک می گفت:

ص: ۴۶۵

۱- بنگرید به، طبقات ابن سعد ۵: ۲۳۴؛ تاریخ دمشق ۳۷: ۱۱۹.

۲- تاریخ بغداد ۱۰: ۳۸۸؛ تاریخ دمشق ۳۷: ۱۱۹ (در این مأخذ آمده است: جوانی نماز طولانی تر و داناتر به علم از عبدالملک ندیدم).

۳- ابو الزناد، عبدالله بن ذکوان، ابو عبدالرحمان قرشی مدنی، پدرش، غلام رمله دختر شبیه بن ربیع، زن عثمان بود و گفته اند: غلام عایشه (دختر عثمان بن عفان) و گفته اند: ذکوان، برادر ابو لؤلؤ قاتل عمر می باشد و این نقل تأیید می کند که اموی ها در قتل عمر ید طولایی داشتند. ابو الزناد، کاتب خالد بن عبدالملک بن حارث بن حکم، در مدینه بود. سپس کاتب عبدالحمید بن عبدالرحمان بن زید بن خطاب شد. با حساب دیوان مدینه بر هشام بن عبدالملک درآمد. ابو داود می گوید: ابو الزناد نزد سلطان، آبرومند بود. از این رو مالک او را نمی پسندید. وی در سال ۱۳۱ (و گفته اند ۱۳۳) هجری در سن ۶۶ سالگی از دنیا رفت (سیر اعلام النبلاء ۵: ۴۴۵، شماره ۱۹۹؛ تاریخ ابن معین ۳: ۲۳۷، شماره ۱۱۱۰؛ تهذیب التهذیب ۳: ۲۲۴، شماره ۳۵۲ و جلد ۵، ص ۱۷۸).

۴- تاریخ دمشق ۳۷: ۱۱۹.

۵- وضو از آن موارد است.

به آنچه در مصحف شماس (مصحفی که امام مظلوم - عثمان - شما را بر آن واداشت) بچسبید و بر شما باد فرائض [ و احکام میراثی ] که امام مظلومتان رحمه الله شما را بر آن گرد آورد. (۱)

از شُعبی روایت است که گفت: حجاج از وی درباره ارث خواهر و مادر و جدّ پرسید [ یعنی آن گاه که وارث، خواهر و مادر و جد باشد ]، شعبی به اختلاف پنج تن از اصحاب پیامبر (عثمان، زید، ابن مسعود، علی، ابن عباس) در این باره، او را پاسخ داد... سپس سخن ابن عباس را شرح داد.

حجاج پرسید: امیر مؤمنان - یعنی عثمان - در این زمینه چه می گوید؟

شعبی، نظر عثمان را بیان داشت. حجاج گفت: به قاضی امر کن، آنچه را عثمان انجام داد، در پیش گیرد. (۲)

در ضمن این فضای فقهی ساختگی، می بینیم کسانی عهده دار امور مهمّ دینی شدند که جزو گمنام ها و طُلَقاً بودند.

عثمان و معاویه و مروان و عبدالملک (همه شان) حُمران (= طویدا) را در راستای نشر افکارشان به خدمت گرفتند و حُمران از آنها برای تحقّق اهداف یهودی و شعوبی اش (۳) استفاده می کرد.

حجاج بن یوسف ثقفی نیز از جمله نقشه و برنامه ای بود که به فقه و فکر اموی فرا می خواند.

ص: ۴۶۶

---

۱- طبقات ابن سعد ۵: ۲۳۳؛ تاریخ دمشق ۳۷: ۱۳۵، البدایه والنهایه ۹: ۶۴.

۲- حلیه الأولیاء ۴: ۳۲۶؛ سیر أعلام النبلاء ۴: ۳۱۵.

۳- شُعبی: طرفدار و هوادار شعوبیت (نهضتی در بطن امت اولیه اسلام که برتری و امتیاز اعراب را بر دیگران برنمی تافت) (م).



عبدالملک، زُهری را (که دستمال اُمرانام یافت) به شکل رسوایی برای خدمت به فقه و سیاستِ امویان به کار گرفت.

راز این کار چیست؟ به پیروی از اینان، ابو هُریره و ابن عُمَر (و امثال این دو) وضوی غسلی را روایت می کردند.

در راویان وضو از عثمان (در مسیر عمومی شان) ملاحظه می شود که [ همه ] از قریشی ها و موالی و بصریان و شامیان و یاران گروه حاکم و مبلّغان رأی و افراد خدشه دار و دشمنان فقه تعبد محض (به رهبری امام علی علیه السلام) بودند و در رأس آنها، طویدا بن اُبا یهودی تَمَری (که حُمران بن اُبان نَمَری نام یافت) قرار داشت.

از کلّ این فضای مه آلود - در نگرش وضویی که نزد عثمان بود - حُمران انتخاب شد تا نقش نشر و تبلیغ این وضو را ادا کند، سپس عبدالملک، زُهری را برگزید تا پس از حمران روایاتی را نقل کند و بنویسد که در خدمت نگرش اموی باشد. وی در این راستا نقش بزرگی داشت و به شکل مطلوب از عهده این کار برآمد و روایات وضوی عثمانی حمرانی را پیراست و اختلافات میان آنها را بی اعتبار ساخت و اضطراباتی را که در وضوی عثمان وجود داشت به کمترین حدّ رساند و در این راستا تا حدودی موفق شد.

پیچ و خم ها در وضوی ثلاثی غسلی، در سه نفر نهفته است:

۱. عثمان بن عفّان (که در بحث تاریخی درباره اش سخن گفتیم).

۲. حُمران بن اُبان (درباره وی سخنانی گذشت).

۳. محمّد بن شهاب زُهری (همو که دستمال اُمرانامیده می شد).

از آنجا که درباره زُهری ، سخنی نگفتیم ، اکنون به شرح حال وی می پردازیم .

این پرسش به ذهن می آید که زُهری کیست ؟ چرا نقل وضوی عثمان (از حمران ، از عطاء) تنها به وی اختصاص یافت ؟

با اینکه زُهری با شماری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هم دوره بود ؛ مانند جابر بن عبدالله انصاری ، سهل بن سعد ساعدی ، ابن عُمَر ، عبدالله بن عَبَّاس ، أَنَس بن مالک .

چرا زُهری از اصحاب پیامبر - کسانی که آنها را دید و با آنها زیست - این وضو را روایت نمی کند؟(۱)

چرا حال زُهری همچون حال حُمران است که جز از عثمان و معاویه(۲) (و در نقلی از ابن عُمَر)(۳) روایت نمی کند با اینکه حُمران با بزرگان صحابه زیست و عمرش طولانی شد تا اینکه پس از سال ۷۵ هجری در گذشت .

بالا-تر از این ، زُهری این وضو را از اشخاص گمنام (و کسانی که در آنها جای خدشه و بگو مگو است) مانند عطاء بن یزید لثی (که برده آزاد شده است) از حمران بن اَبان (= طویدا) از عثمان اُموی روایت می کند و با اینکه معاصر حُمران است ، بی واسطه از او روایت نمی کند ؟ این کار چه معنا دارد ؟

افزون بر این ، چرا [ حتی ] یک روایت (باواسطه یا بی واسطه) از یکی از

ص: ۴۶۸

۱- ابن مَنجَوِيَه می گوید : وی ده نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را دید تهذیب الکمال ۲۶ : ۴۳۲ .

۲- تهذیب الکمال ۷ : ۳۰۱ ، شماره ۱۴۹۶ .

۳- چنان که در سخن ذهبی آمده است و این مطلب نادرست است . بنگرید به ، تاریخ الاسلام ۵ : ۳۹۵ ، شماره ۴ .

صحابه (مانند: علی علیه السلام، ابن عباس، انس بن مالک، جابر بن عبدالله انصاری و دیگران) در وضوی مسحی روایت نمی‌کند؟ این کار بر چه چیزی دلالت دارد؟

بجاست اندکی در کنار زُهری به سر بریم و شخصیت و موضع گیری‌ها و نقش وی را در استوار سازی فقه حاکمان بکاویم.

نام وی، محمد بن مسلم بن عیبدالله بن عبدالله بن شهاب زُهری (منسوب به زُهره بن کلاب) است. بین سال‌های ۵۱ و ۵۸ در مدینه به دنیا آمد. مشهور این است که وی در سال ۵۱ یا ۵۲ هجری متولد شد و در سال ۱۲۴ هجری در سن ۷۲ یا ۷۳ سالگی در شام مُرد و در همانجا دفن شد.

روایت است که از زُهری پرسیدند: آیا جدّت در جنگ بدر حضور یافت؟ پاسخ داد: آری، لیکن از آن طرف (یعنی در صف مشرکان بود) پدرش مسلم، به همراه مُضَعَب بن زبیر بود. (۱)

زُهری، در شرح حال خویش و چگونگی ارتباطش با عبدالملک بن مروان، می‌گوید:

در حالی بزرگ شدم و سر در آوردم که نوجوانی بودم و سهمی از دیوان نداشتم. نَسَب قومم را از عبدالله بن ثَعْلَبَه بن صُعَیْر عَدَوی (که نسب قومم را می‌دانست) می‌آموختم.

شخصی آمد و مسئله‌ای را درباره طلاق از وی پرسید. عبدالله از پاسخ وی درماند و او را سوی سعید بن مُسَیَّب رهنمون شد.

با خود گفتم: چرا وقت خود را با این مرد مُسن تلف کنم، بیان

ص: ۴۶۹

می دارد که رسول خدا بر سرش دست کشید ، در حالی که نمی داند پاسخ این مسئله چیست !

به همراه آن شخص ، پیش سعید بن مسیب رهسپار شدم . وی مسئله را پرسید و سعید جوابش را داد .

به سعید پیوستم و عبدالله بن ثعلبه را رها کردم و از عروه بن زبیر و عبیدالله بن عبدالله بن عثبه و ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث ، علم آموختم تا اینکه [ مسائل فراوانی را ] فهمیدم [ و فقیه شدم ] .

به شام رفتم و به مسجد دمشق در آمدم . رو به روی مقصوره مسجد ، حلقه ای از افراد بود ، در جمع آنها نشستم ، از نسیم پرسیدند ، گفتم : مردی از قریش از ساکنان مدینه ام .

پرسیدند : آیا حکم امّ ولدها [ کنیزهای فرزند دار ] را می دانی ؟ قول عمر بن خطاب را درباره امّ ولدها برایشان گفتم .

آنان به من گفتند : اینجا مجلس قبیصه بن ذؤیب است ، او اینجا می آید . عبدالملک درباره این مسئله از او پرسید ، روایتی نزد او نیافت .

قبیصه آمد ، آنان ماجرا را برایش گفتند . از نسیم پرسید ، به وی خبر دادم . درباره سعید بن مسیب و همقطاراناش پرسید ، باخبرش ساختم .

قبیصه گفت : تو را پیش امیر مؤمنان می برم .

نماز صبح را خواند و به راه افتاد ، او را دنبال کردم . بر عبدالملک

بن مروان در آمد و من ساعتی دم در نشستم تا اینکه آفتاب بالا آمد ، سپس آذِن (دربان) بیرون آمد و پرسید : این میدنی قریشی کجاست ؟

گفتم : منم . برخاستم و به همراه او بر امیر مؤمنان وارد شدم . پیش او مصحفی قرار داشت که آن را بسته بود ، دستور داد آن را برداشتند . جز قبیصه کسی نزدش نبود ، گفتم : سلام بر تو ای خلیفه مسلمانان .

پرسید : که هستی ؟

گفتم : محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب .

گفت : آه از مردمی که در فتنه ها جنجال می کنند ! (۱) (مسلم بن عبیدالله

[ پدر زهری ] از همراهان ابن زبیر بود) .

سپس پرسید : درباره امّ ولدها چه داری ؟ به او خبر دادم و گفتم : سعید بن مسیب برایم حدیث کرد .

پرسید : سعید بن مسیب چگونه است ؟ حالش چگونه است ؟ (۲)

ص : ۴۷۱

۱- . در «تاریخ دمشق ۵۵ : ۲۹۷» آمده است که عبدالملک گفت : «إِنَّ كَانُ أَبُوكَ لِنَعَارًا فِي الْفِتْنِ» پدرت در فتنه ها نعره زن قهاری بود گفتم : ای امیر مؤمنان ، خدا گذشته را بخشید . عبدالملک گفت : بنشین (سپس مسائلی را از او پرسید و او آنچه را عبدالملک می خواست حدیث می کرد) .

۲- . عبدالملک خوش داشت زهری احادیثی از رجال مدینه را برایش حدیث کند . چون رجال مدینه این را شنیدند ، از دست زهری به خشم آمدند . در «تاریخ دمشق ۵۵ : ۲۹۸» آمده است : زهری از موضع ابن مسیب با او حدیث می کرد و می گفت : بار سفر بستم تا اینکه به مدینه در آمدم . پیش سعید بن مسیب در مجلس او - در مسجد - رفتم تا بروی سلام کنم . به سینه ام زد و گفتم : دور شو ! و جواب سلامم را نداد . ترسیدم حرفی بزنم و با آن بر من خُرده گیرد و حاضران در آنجا آن را روایت کنند . به گوشه ای رفتم و او را می پاییدم تا دورش خلوت شود . چون همه رفتند و تنها ماند ، کنارش رفتم و گفتم : ای ابو محمد ، گناهم چیست ؟ من فرزند برادر توأم و روایات تو را به دیگران می رسانم . پیوسته عذر می آوردم و انکار می کردم ، امّیا او با من حرف نمی زد و جواب نمی داد تا اینکه به منزلش رسید و در زد ، در باز شد ، پایش را داخل منزل گذاشت ، سپس رو به من کرد و گفت : تو همانی که حدیث مرا پیش بنی مروان بُردی . ابو نُعیم در «حلیه الأولیاء ۳ : ۳۶۶» به سندش از مالک بن انس آورده است : بعضی از بنی اُمّیه از ابن شهاب درباره سعید بن مسیب پرسیدند . وی سعید را برای او ذکر کرد و از حالش خبر داد . خبر این ماجرا به سعید بن مسیب رسید . ابن شهاب [ به مدینه ] آمد . پیش سعید رفت تا بر او سلام دهد و احوال بررسی کند . سعید با او حرف نزد و جواب سلامش را نداد . چون سعید [ از مسجد ] بیرون آمد ابن شهاب با وی حرکت کرد و پرسید : گناهم چیست که سلامت می کنم و تو با من حرف نمی زنی ؟ آیا جز خیر از من به تو رسیده است ؟

سعید گفت: چرا حال و روز مرا برای بنی مروان گفتی؟ نیز از مالک بن انس نقل است که: عبدالملک بن مروان پیش سعید بن مسیب پیک فرستاد، وی نیامد. عمر بن عبدالعزیز او را فراخواند، وی آمد. عُمر بن عبدالعزیز برای فراگیری علم پیش سعید بن مسیب می رفت تاریخ ابو زرعه: ۱۸۳، شماره ۹۳۶. در «تاریخ ابو زرعه: ۱۸۷، شماره ۹۵۴» آمده است: سعید بن مسیب بر ابن شهاب خشمگین شد و گفت: چه چیز تو را واداشت که حدیث مرا برای عبدالملک بن مروان بگویی؟ پیوسته بر وی خشمناک بود تا اینکه بعدها از وی راضی شد. در «شذرات الذهب ۱: ۹۵» در حوادث سال ۸۵ آمده است: در این سال عبدالعزیز بن مروان - ابو عمر - درگذشت. وی ۲۰ سال والی مصر و پس از عبدالملک، ولی عهد بود. پدرشان [مروان] برای آن دو این گونه پیمان گرفت. چون عبدالعزیز مُرد، عبدالملک خلافت را پس از خود، در نسل خویش قرار داد. سوی کارگزارش در مدینه (هشام بن اسماعیل مخزومی) پیک فرستاد که برای فرزند عبدالملک بیعت ستاند. سعید بن مسیب از این کار خودداری ورزید و پای فشرد. هشام او را هشتاد تازیانه زد و در شهر گرداند. در «تاریخ دمشق ۲۲: ۳۶» اعتراض ابو حازم اعرج را بر سلیمان بن هشام می بینیم. ابو حازم اعرج از بنی امیه رویگردان بود. سلیمان بن هشام گفت: ای ابو حازم، درباره خلافت ما چه می گویی؟ ابو حازم گفت: ای امیر مؤمنان آیا مرا عفو می کنی؟! سلیمان گفت: نصیحتی است که به من می رسانی. ابو حازم گفت: پدرانت این امر را غصب کردند و با زور شمشیر (بدون مشورت و اجتماع مردم) آن را به دست گرفتند. در این راه، کشتار بزرگی انجام دادند و از دنیا رفتند. کاش می دانستی چه می گفتند و درباره شان چه گفته شد. شخصی از همدان سلیمان گفت: بد حرفی زدی. ابو حازم گفت: دروغ می گویی! خدا از علما پیمان گرفت تا امور را برای مردم بیان دارند و کتمان نکنند. تاریخ دمشق ۲۲: ۳۶



سپس گفتم: و برایم حدیث کرد ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث، و برایم حدیث کرد عروه بن زبیر، و برایم حدیث کرد عبدالله بن عبدالله.

آن گاه درباره اُمّ ولدها از عُمَر بن خطاب، حدیث را برایش بیان کردم.

وی رو به قَبیصه بن دُؤَیب کرد و گفت: این را باید به آفاق [سرزمین ها] نوشت. (۱)

زهری می گوید: با خود گفتم هیچ گاه عبدالملک را در خلوت مانند این

ص: ۴۷۳

---

۱- . در «مختصر تاریخ دمشق ۲۳: ۲۳۴» آمده است: زهری نمی گذاشت کسی پیش او بنویسد. هشام بن عبدالملک وی را به این کار مجبور ساخت. زهری بر فرزندان هشام [حدیث] املا کرد چون از نزدش بیرون آمد، به مسجد رفت و به یکی از ستون های آن تکیه داد، سپس صدا زد: ای طالبان حدیث! چون آنها گرد آمدند، گفت: شما را از امری باز داشتم که اندکی پیش بر امیر مؤمنان بذل کردم. بشتابید و بنویسید. از آن روز [به بعد] مردم از وی حدیث نوشتند. در نقل دیگری آمده است: زهری شنید مردم «قال رسول الله، قال رسول الله» رسول خدا فرمود می گویند، گفت: ای اهل شام، چرا احادیث شما دهانه و افسار ندارد؟ ولید بن مسلم می گوید - و دستش را میچ کرد - و گفت: از آن روز اصحاب ما به اسانید تمسّیک کردند. در نقل دیگری آمده است که زهری گفت: ما نوشتن را خوش نداشتیم تا اینکه اُمّ را بر آن مجبور ساختند. از این رو، به نظرم آمد که مسلمانی را از آن باز ندارم. می گویم: این متن روشن می سازد که زهری در دوران هشام نقل حدیث را برای مردم اجازه داد، لیکن با مراجعه به کتاب های تاریخ به دست می آید که پیش از این تاریخ نیز گاهی نقل حدیث را اجازه می داد، اما چنان که می گویند در پایان عُمَر از نقل حدیث توبه کرد و در خانه و قریه اش - به دور از مرکز سلطه و سیاست - سکنا گزید.



ساعت نخواهم یافت و شاید از این پس پیش او نیایم ، بدین سبب گفتم : اگر امیر مؤمنان مصلحت بداند پیوند خویشاوندی مرا رعایت و مقرری اهل بیت مرا درباره ام برقرار فرماید که من مردی بریده از دیوانم - نامم در دیوان ثبت نیست - .

عبدالملک گفت : اینک هنگام این سخن نیست برو پی کار خود باش .

والله ، در حالی که از همه چیز نومید بودم بیرون آمدم و به خدا سوگند ، سخت بینوا و نیازمند بودم . همان جا نشستم تا قبیصه بیرون آمد ، او به من نگریست و مرا سرزنش کرد و گفت : چه چیزی تو را بر این کار واداشت که بدون اجازه من این کار را انجام دهی ؟ مگر نمی توانستی با من رایزنی کنی ؟

گفتم : به خدا سوگند ، گمانم این بود که ممکن است پس از این دیگر پیش او برنگردم .

قبیصه گفت : چرا چنین گمانی بردی ؟ پیش او برخواهی گشت . اینک با خودم باش ، یا گفت به خانه ام بیا .

من پیاده از پی مرکوب او می رفتم . مردم هم با او سخن می گفتند تا هنگامی که وارد خانه اش شد . اندکی گذشت ، خادمی با نامه کوچکی پیش من آمد . در آن نوشته بود این حواله صد دینار است که برای تو دستور پرداخت آن را داده ام و استری که بر آن سوار شوی و خدمتکاری که همراه تو باشد و تو را خدمت کند و ده دست جامه .

گوید : به فرستاده قبیصه گفتم : اینها را از چه کسی باید بگیرم ؟

گفت : مگر نام کسی را که باید پیش او بروی و در این رقعہ نوشته است نمی بینی ؟ بر رقعہ نگریستم و دیدم بر پشت آن نوشته است پیش فلان کس برو

و از او بگیر. از جای آن مرد پرسیدم، گفتند کار گزار قبیصه است. حواله را پیش او بردم، گفت: آری، و همان دم آنها را فراهم آورد و مرا خوش حال ساخت و کارم را رو به راه و جبران کرد.

فردای آن روز در حالی که سوار بر استری که از قبیصه بود شدم و پیش او رفتم. بر آن استر زین نهاد و کنار قبیصه حرکت کردم. گفت: فلان ساعت کنار در کاخ امیر مؤمنان حاضر باش تا تو را پیش او ببرم. در ساعتی که گفته بود حاضر شدم. قبیصه به من گفت: بر حذر باش که هیچ سخنی نگوئی تا او آغاز به سخن کند و از تو پرسد و من تو را از امر او کفایت خواهم کرد.

گوید: چون پیش عبدالملک رفتم به خلافت بر او سلام دادم، اشاره کرد بنشینم و چون نشستم عبدالملک آغاز به سخن کرد و درباره نسب قریش از من پرسید و او خود در آن مسئله از من آگاه تر بود.

زُهری می گوید: آرزو می کردم که این گفت و گو قطع شود که او در علم و نسب بر من پیشی داشت.

سپس به من گفت: همه مقرری های اهل بیت تو را مقرر داشتم.

عبدالملک به قبیصه نگریست و فرمان داد که این موضوع را در دیوان ثبت کند ...

زُهری گوید: پس از آن، روزی قبیصه بیرون آمد و گفت: امیر مؤمنان فرمان داده است که نام تو در زمره خواص یاران ثبت شود و حقوق آنان برای تو منظور گردد و مقرری تو بالاتر از آنها باشد. همواره بر درگاه امیر المؤمنین باش.

گوید: کسی که یاران و همنشینان خلیفه را بررسی می کرد مردی تندخو و

سخت گیر بود و به سختی رسیدگی می کرد. یک یا دو روز از موعد مقرر تخلف کردم. سخت بر من روی ترش کرد و دیگر آن کار را انجام ندادم ...

ملازم لشکر عبدالملک شدم و بسیار به حضورش می رفتم.

گوید: عبدالملک از جمله پرسش هایی که از من می کرد این بود که چه کسی را ملاقات کرده ای؟ من نام می بردم و فقط اشخاص قریش - مهاجران - را نام می بردم. (۱)

عبدالملک گفت: چرا از دیدار با انصار غافلای؟ تو پیش آنان دانش فراوانی خواهی یافت. چرا از دیدار با فرزند سالار انصار «خارج بن زید بن ثابت» غفلت کرده ای؟ چرا از «عبدالرحمان بن یزید بن جاریه» غافل مانده ای؟ و تنی چند از مردان نامور انصار را نام برد. من به مدینه رفتم و از ایشان چیزها پرسیدم و حدیث شنیدم. (۲)

و اما درباره موضع عبدالملک بن مروان نسبت به علی بن ابی طالب، ابن شهاب می گوید:

به دمشق آمدم، قصد جهاد داشتم. پیش عبدالملک رفتم تا بر او سلام دهم. او را در زیر قبه ای بر تختی که در سطح قامت افراد بلند بود، یافتم و مردم در پایین پای او در دو صف قرار داشتند.

بر وی سلام کردم و نشستم، پرسید: ای ابن شهاب، آیا می دانی در صبح روز قتل فرزند ابوطالب، در بیت المقدس چه شد؟

ص: ۴۷۶

۱- نیک بنگرید به، اهتمام زهری قرشی، به فقه قریشی ها و روی گردانی وی از فقه انصار مگر کسانی از آنها را که عبدالملک بن مروان برایش نام برد.

۲- المنتظم ۷: ۲۳۲ - ۲۳۴؛ تاریخ دمشق ۵۵: ۳۲۲ - ۳۲۴ متن از اینجاست؛ سیر اعلام النبلاء ۵: ۳۳۰ - ۳۳۱.

گفتم: آری.

گفت: پیش من بیا.

از پشت سر مردم به راه افتادم تا اینکه به پشت قبه رسیدم. (۱) عبدالملک صورتش را برگرداند و به من محبت کرد و پرسید: چه روی داد؟

گفتم: سنگی در بیت المقدس برداشته نشد مگر اینکه زیر آن خون یافت شد.

عبدالملک گفت: احدی جز من و تو این قضیه را نمی داند، نباید کسی این را از تو بشنود.

زهری می گوید: تا عبدالملک زنده بود، آن را حدیث نکردم. (۲)

آری، ابن شهاب زهری در خط مشی امویان در آمد. آنچه را خوشایند آنها بود روایت می کرد و از آنچه خوش نداشتند دست کشید.

پیداست که سیاست اموی و مروانی بر مسخ هویت اسلامی و تحکیم روح قبیله ای استوار بود.

ص: ۴۷۷

- 
- ۱- ملاحظه کنید چگونه وی از ترس انتشار فضائل علی علیه السلام این سخن را محرمانه برای او حدیث می کند.
  - ۲- تاریخ دمشق ۵۵: ۳۰۵. در «اسد الغابه ۱: ۳۰۸» آمده است: عبدالله بن علا پس از آنکه زهری حدیثی را در ولایت امیرالمؤمنین در غدیر خم روایت کرد به زهری گفت: این را در شام - که از در و دیوار دشنام علی به گوش می رسد - حدیث مکن. زهری گفت: به خدا سوگند، از فضائل علی احادیثی را به خاطر دارم که اگر آنها را باز گویم، به قتل می رسم به کتمان فضائل علی از سوی وی نیک بنگرید.

حاکمان با احکام و دین خدا آن گونه که می خواستند بازی می کردند و مردم را به خواست خویش وامی داشتند .

زُهری جوانی از اهل مدینه بود که آلتِ دست خلفا شد تا به کارهای آنها شرعیت ببخشد . بعید نیست وضو از این احکام باشد ؛ زیرا زُهری از یک سو و حُمران بن اَبان از سوی دیگر ، تحت امارت عبدالملک بن مروان بود و عبدالملک می خواست امت را بر فقه عثمان گرد آورد .

حدیث و فقه زُهری غالباً سیاسی است .

در تاریخ یعقوبی آمده است :

وقتی عبدالملک بن مروان مسلمانان را از رفتن به مکه بازداشت (زیرا در حال جنگ با ابن زبیر بود) مردم آه و ناله سر دادند و گفتند : ما را از حجّ خانه خدا که بر ما واجب است منع می کنی؟!

عبدالملک به آنها گفت : این ابن شهاب زُهری است که برای شما حدیث می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : بار سفر میندید مگر سوی سه مسجد : مسجد الحرام (کعبه) و مسجد من و مسجد بیت المقدس . مسجد بیت المقدس برای شما به جای مسجد الحرام است .

این صخره ای است که روایت کرده اند پیامبر چون به آسمان بالا رفت ، پا بر این صخره گذاشت برای شما قائم مقام کعبه می باشد .

از این رو بر آن صخره ، گنبدی ساخت و پرده های دیا بر آن

آویخت و برایش پرده دار گماشت . مردم پیرامون آن (آن گونه که پیرامون کعبه طواف می کردند) می گردیدند .

در آیام بنی امیه ، این مراسم را به پا داشت .(۱)

زهری این حدیث را از ابن مُسَیَّب از ابو هُرَیْرَه (به دروغ و زور) روایت می کند ، در حالی که در مصَنَّف عبدالرزاق و مصَنَّف ابن ابی شیبَه از عمر روایت است که رفتن به بیت المقدس را بر نمی تافت .

عبدالرزاق از مَعْمَر ، از عبدالکریم جَزَری ، از ابن مسیَّب روایت می کند که گفت :

هنگامی که عُمَر در میان شترانی از اشترهای زکات بود ، دو شخص بر وی گذشتند . پرسید : از کجا می آید ؟

گفتند : از بیت المقدس .

عمر تازیانه را بر آنها کشید و گفت : حَجّی مانند حجّ خانه خدا !؟

آن دو گفتند : ای امیر مؤمنان ، ما از فلان سرزمین آمدیم ، به بیت المقدس گذشتیم ، در آن نماز گزاردیم .

عمر گفت : پس ماجرا چنین بود ، و آن دو را رها کرد .(۲)

از عبدالرزاق ، از مَعْمَر ، از ابن عُیَیْنَه ، از عبدالکریم جَزَری ، از ابن مُسَیَّب روایت است که گفت :

شخصی نزد عمر آمد و از او برای رفتن به بیت المقدس اجازه خواست .

ص : ۴۷۹

---

۱- . تاریخ یعقوبی ۲ : ۲۶۰-۲۶۱ .

۲- . مصَنَّف عبدالرزاق ۵ : ۱۳۳ ، حدیث ۹۱۶۴ متن از این مأخذ است ؛ مصَنَّف ابن ابی شیبَه ۳ : ۴۱۹ ، حدیث ۱۵۵۴۷ .

عمر گفت: آماده شو، هرگاه فارغ شدی مرا خبر کن.

چون فارغ شد پیش عمر آمد، عمر گفت: آن را عُمَرَه قرار ده [یعنی به جای بیت المقدس به مکه و عُمَرَه برو]. (۱)

نیز مساجد فراوانی هست که بار سفر بستن سوی آنها مستحب است؛ مانند نماز در مسجد قبا که با یک عمره برابری می کند.

همچنین بار سفر بستن برای تجارت یا طلب علم (یا مشابه آن) جایز است.

آنچه را زهری روایت می کند، درست نیست و هزاران اشکال بر آن وارد است.

زُهری با ده تن از خلفای اموی معاصر بود که از معاویه بن اَبی سفیان آغاز می شود (زیرا در روزگار وی به دنیا آمد) و دورانِ یزید بن معاون، معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک بن مروان، ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، هشام بن عبدالملک را سپری می سازد تا اینکه یک یا دو سال مانده به آخر دورانِ هشام، می میرد.

دکتر ضاری می نویسد:

امام زُهری در سال ۸۲ به امویان پیوست. (۲) اولین نفر آنها عبدالملک بود در نخستین سفر زُهری به دمشق؛ چراکه آیامی در دمشق ماند، سپس به مدینه برگشت تا طلب علم را دنبال کند و آنچه را نزد انصار هست فراگیرد.

ص: ۴۸۰

---

۱- . مصنف عبدالرزاق ۵: ۱۳۴، حدیث ۹۱۶۵.

۲- . در «سیر اعلام النبلاء ۵: ۳۲۸» آمده است: ابن شهاب گفت: زمان تحرک قیام ابن اشعث به دمشق آمدم. عبدالملک در آن روز به کارش مشغول بود.

این کار بر اساس نصیحت عبدالملک صورت گرفت؛ زیرا پس از آنکه عبدالملک به استعداد و نبوغ و ذکاوت زهری پی برد، او را به اخذ علم از انصار سفارش کرد.

چون زهری علم علمای انصار را فرا گرفت، بار دیگر به دمشق بازگشت، سپس هرازگاهی به دمشق در رفت و آمد بود تا اینکه در این شهر سکنا گزید و این کار به نظر ما در سال ۱۰۰ هجری بود. (۱)

اگر در متون گذشته درنگ و رزیم درمی یابیم که زهری، جوانی بود که به همراه پدر و خانواده اش در مدینه سکنا داشتند. عبدالملک نام وی و خانواده اش را از دیوان زدود؛ زیرا عبدالملک خطاب به او می گوید: شهر تو شهری است که از زمان به دست گرفتن حکومت، برای احدی در آن مقرری تعیین نکرده ام (مقصودش مدینه است) (۲).

پدر زهری، مسلم، به همراه ابن زبیر بود. وی در گذشت و عیالات وی بر عهده ابن شهاب افتاد. زهری در آغاز فقیر و یتیم بود، نمی دانست برای زندگی خود و مادر و خواهرانش چه کند. چنان که خودش می گوید، برای جهاد رهسپار شام شد (۳).

در شام به قبیصه بن ذؤیب بن حَلْحَلَه خُزاعی مدنی برخورد. (۴) وی از کاتبان

ص: ۴۸۱

- 
- ۱- الامام الزهری: ۴۳۶.
  - ۲- بنگرید به، الامام زهری: ۲۵۲.
  - ۳- همان، ص ۵۰.
  - ۴- الإمامه والسیاسه ۲: ۲۱. می گوید: یکی از فقها، [قبیصه] برادر شیری بعدالملک و صاحب مَهر و مشاور او بود. در «البدایه والنهایه ۸: ۳۱۳» آمده است: وی، برادر رضاعی شیری معاویه بن ابی سفیان بود.



عبدالملک بن مروان بود(۱) و مسئولیت پست (فرستادن و دریافت نامه های) عبدالملک را بر عهده داشت (۲). نامه هایی را که از شهرها به خلیفه وارد می شد ، می خواند ، سپس پیش عبدالملک می رفت و او را به محتوای نامه ها خبر می داد (۳).

قیصه دست زُهری را گرفت و پیش عبدالملک برد . زهری از زندگی خسته شده بود و در پریشانی و اضطراب به سر می برد ، از اینجا به آنجا می پرید ، نمی دانست چه کند ، از زندگی ناامید بود ، پناهگاهی می جست تا بدان پناه آورد .

عبدالملک برای این جوان بی تجربه پناهگاه خوبی بود . نخست آنچه را عبدالملک می خواست (حکم عمر درباره کنیزان ام ولد) برایش حدیث کرد ، سپس حدیث «شَدُّ رَحَالٍ» (بار سفر بستن) و دیگر احادیث را بیان داشت .

عبدالملک از زُهری خواست که به مدینه برگردد و روایات انصار را بیاموزد ؛ زیرا اکتفا به فقه قریشیان خلیفه را راضی نمی ساخت . وی برای زهری مشخص کرد که از چه کسانی علم فرا گیرد (خارج و ...).

در اینجا می بینیم که عبدالملک زهری را به فراگیری علم (حدیث) از جابر بن عبدالله انصاری و انس بن مالک انصاری و سهل بن سعد انصاری (و دیگر انصاری که در آن تاریخ می زیستند) رهنمون نمی شود .

بلکه از کارگزار عبدالملک بر عراق (حجاج بن یوسف ثقفی) رفتار معکوسی

ص: ۴۸۲

---

۱- تاریخ طبری ۳: ۵۳۴؛ التنبیه والإشراف: ۲۷۳ .

۲- العقد الفرید ۴: ۲۵۰؛ تاریخ دمشق ۴۹: ۲۵۰، شماره ۵۶۹۸؛ سیر اعلام النبلاء ۴: ۲۸۲، شماره ۱۰۳ .

۳- الامام الزهری: ۳۵۱ .

را می‌نگریم؛ زیرا وی بر گردن یا بر دست جابر بن عبدالله انصاری و انس بن مالک انصاری و سهل بن سعد انصاری مُهر زد . با این کار می‌خواست آنها را خوار و خفیف سازد و مردم از آنها دوری‌گزینند .

زُهری ملازم سرای عبدالملک شد و پس از عبدالملک در درگاه خلفا آیند و روند داشت .

خودش می‌گوید: پا در رکاب لشکر عبدالملک شدم. (۱) فراوان بر او در می‌آمدم ... از چیزهایی که عبدالملک از من می‌پرسید .. (۲)

دردناک تر از این ، آن است که زهری رئیس شرطه‌های بنی مروان شد .

در مختصر تاریخ دمشق آمده است :

خارجہ بن مصعب می‌گوید: بر زهری که مسئول شرطه‌های یکی از بنی مروان بود ، درآمدم . دیدم سوار است و در دستش دشنه ای می‌باشد و پیشاپیش وی افرادی چماق به دست اند .

گفتم : خدا این کار را از عالم زشت می‌دارد !

می‌گوید: از زهری روی گرداندم و از او حدیث سماع نمی‌کردم . سپس پیشیمان شدم ، پیش یونس رفتم و از او به نقل از زهری حدیث شنیدم. (۳)

عُمَر بن رُدَیح می‌گوید :

با ابن شهاب زهری حرکت می‌کردم . عُمَر و بن عُبَید مرا دید . سپس

ص: ۴۸۳

---

۱- . ذهبی در «تذکره الحفاظ ۱: ۱۰۹ ، شماره ۱۰۹» می‌نویسد: زهری ، سربازی جلیل است . و در «تاریخ الاسلام ۸: ۲۲۹ ، سنه ۱۲۱ - ۱۴۰» می‌گوید: زهری ، لشکری بود .

۲- . الامام الزهری : ۳۵۱ .

۳- . تاریخ دمشق ۱۵ : ۴۰۰ ، شماره ۱۸۵۶ ؛ میزان الاعتدال ۲ : ۴۰۴ ، شماره ۲۴۰۰ .

[ بعد از آن روز ] مرا دیدار کرد و گفت : تو را چه به دستمال اُمرا ( یعنی ابن شهاب ) . (۱)

کار زهری بدانجا رسید که بر نگهبانان چوبه داری گماشته شد که امام زید (فرزند امام زین العابدین) را بدان آویختند . (۲)

این چنین ابن شهاب در رشته دولت اموی درآمد تا اینکه ماجرا بدانجا رسید که صحابه و تابعان تا ابن شهاب روایتی را حدیث نمی کردند ، آن را باز نمی گفتند ؛ زیرا مردم از ایشان حدیث نمی آموختند و از ابن شهاب حدیث دریافت می داشتند .

مالک بن انس می گوید :

مشایخی را در مدینه درک کردم که سنّ آنها به ۸۷ سال می رسید . از آنها حدیث دریافت نمی شد ، ابن شهاب ( که سنّ کمتر از آنها را داشت ) مقدم بود ، انبوهی از مردم نزد وی گرد می آمدند . (۳)

نیز می گوید :

زُهری هنگامی که به مدینه درمی آمد ، احدی از علما در مدینه حدیث نمی کرد تا اینکه زهری از آن بیرون می رفت . (۴)

ص : ۴۸۴

۱- . تاریخ دمشق ۵۵ : ۳۷۰ .

۲- . بنگرید به ، نبذه فی رجال شرح الأزهار ۱ : ۹۵ اثر احمد بن عبدالله جنداری که در مقدمه شرح الأزهار چاپ شده است .  
المؤید بالله و علی بن محمّد عجری بدین امر تصریح دارد و ابو جعفر هوسمی آن را روایت کرده است . بنگرید به : مقاله  
الزهری حیاة و سیرته ( اثر بدرالدین حسنی حوثی ، مجله علوم الحدیث ، شماره ۵ ، سال سوّم ، سال ۱۴۲۰ هـ ) .

۳- . تاریخ دمشق ۵۵ : ۳۵۱ .

۴- . همان .

از این سخن آشکار می شود که سلطه اموی، شأن زهری را به جایی که سزامنش نبود بالا بُرد؛ زیرا وی ابزاری فرمان بردار [آچار فرانسه] برای آنها شد، آنچه را می خواستند، روایت می کرد و آنچه را می پذیرفتند، می پذیرفت.

از این روست که ابن معین - آن گاه که از وی سؤال شد آیا اعمش مثل زهری است - گفت:

برائت می جویم از اینکه اعمش مثل زهری باشد.

زهری به عرض و اجازه اعتقاد داشت و برای بنی امیه کار می کرد، در حالی که اعمش، فقیر و بردبار ماند، از سلطان کناره می گرفت، پارسا و عالم به قرآن بود. (۱)

دانستیم که زهری فضائل علی علیه السلام را کتمان می کرد، بالاتر از این، بر آن حضرت خُرده می گرفت و خدشه می زد.

ثقفی - به سندش - از محمد بن شیبّه روایت می کند که گفت:

در مسجد مدینه حضور یافتم، زهری و عروه بن زبیر را دیدم که نشسته اند، از علی نام می برند و بر آن حضرت خرده می گیرند و آسیب می زنند. (۲)

ص: ۴۸۵

---

۱- تهذیب التهذیب ۴: ۱۹۶، شماره ۳۸۶.

۲- الغارات ۲: ۵۷۸. سید عبدالله بن هادی قاسمی در کتاب «حاشیه کرامه الأولیاء» می گوید: زهری از دشمنان کسی بود که به حکم مالک خلاق [خدای متعال] دشمنی با او نفاق می باشد [یعنی زهری با امام علی علیه السلام دشمنی می ورزید و کینه آن حضرت را به دل داشت] سرباز بنی امیه و از موالیان آنها بود (مقاله سید حسنی حوثی «الزهری حیاة و سیرته» مجله علوم حدیث، شماره ۵، سال سوم ۱۴۲۰ هـ).

به نظر می رسد شکوه مالک بن انس ، در همان مجرای قول انس بن مالک می ریزد که گفت :

چیزی از آنچه را درک کردم جز همین نماز سراغ ندارم و این نماز هم ضایع شد و از دست رفت .(۱)

نیز وی راز قول انس را حکایت می کند . هنگامی که به انس خبر رسید که حجّاج مردم را به شستن پاها در وضو فرا می خواند ، گفت :

خدا راست گفت و حجّاج دروغ بافت . خدای متعال می فرماید : سر و پاهاتان را مسح بکشید .(۲)

شما را به خدا ، چگونه می توان تصوّر کرد که زهری - پس از احسان عبدالملک به او - بنده او نباشد؟! وی در سنین جوانی به سر می برد و به گرفتاری و تنگنا در زندگی مبتلا شد ، آن احسان را از عبدالملک بن مروان (فرمانروای مقتدر) دید و عبدالملک به او وعده داد که مال و جاهت بیشتری به او می دهد .

در مختصر تاریخ دمشق آمده است :

عبدالملک از من پرسید : دین پدرت چقدر است ؟ گفتم : فلان و فلان مبلغ . گفت : خدا دین پدرت را ادا کرد .

و دستور داد جایزه ای به من دهند و حقوق دایمی برایم منظور دارند و خانه ای قطیعه در مدینه برایم بخرند .

و گفت : برو و در طلب علم باش و چیزی تو را از آن باز ندارد ؛ چراکه در تو چشمی حافظ و قلبی با ذکاوت می بینم .(۳)

ص: ۴۸۶

---

۱- صحیح بخاری ۱: ۱۹۸؛ نیز بنگرید به ، البدایه والنهایه ۹: ۸۹ .

۲- تفسیر طبری ۶: ۸۲؛ تفسیر ابن کثیر ۳: ۴۷؛ الدر المنثور ۲: ۲۶۲ .

۳- تاریخ دمشق ۵۵: ۳۰۳ .

آری ، زهری ، املاک و مستغلاتی را در مدینه و شام دارا شد (چنان که - پیش از وی - برای حُمران در بصره و دیگر جاها اموالی فراهم آمد) دربانی داشت که نمی گذاشت مردم [بی اجازه وی] به دیدارش روند .

از سفیان نقل است که گفت :

زُهری را دیدم که محمّد بن اسحاق نزدش آمده بود . زُهری گفت : ای محمّد کجایی ؟ تو را نمی بینم !؟

ابن اسحاق گفت : با این دربانی که تو داری ، نمی توانم به دیدارت بیایم .

زهری دربانش را صدازد و گفت : هرگاه این شخص آمد ، او را باز ندار . (۱)

آورده اند که :

به زهری گفتند : مردم بر تو عیب نمی گیرند مگر به کثرت دین .

زُهری گفت : دینم چقدر است ؟ تنها بیست هزار دینار می باشد . من در زندگی و مرگ ثروتمندم . پنج آبادی دارم که بهای هر کدام از آنها چهل هزار دینار است و جز این نوه ام از من ارث نمی برد و باکی ندارم که او چیزی را از من ارث نبرد .

ولید می گوید : نوه اش فاسق بود . (۲)

با پی گیری سفرهای زُهری به شام ، درمی یابیم که این سفرها بارها انجام شد .

ص : ۴۸۷

---

۱- . تاریخ ابی زرعه : ۲۶۵ ، شماره ۱۴۵۱ .

۲- . تاریخ دمشق ۵۵ : ۳۶۷ .

وی هرازگاهی (در دوران عبدالملک بن مروان و ولید بن عبدالملک و سلیمان بن عبدالملک) به شام می رفت تا اینکه در سال ۱۰۰ هجری در ایام عمر بن عبدالعزیز در شام سکنا گزید؛ چراکه سنت را برای او نوشت و ستاره اش در این زمان چنان درخشید که از فقها شمرده شد.

اگر - به عنوان نمونه - به تاریخ یعقوبی رجوع کنیم، می بینیم زهری را در عهد عبدالملک بن مروان(۱) و در زمان ولید بن عبدالملک(۲) و در دوران سلیمان بن عبدالملک،(۳) در زمره فقها ذکر نمی کند، بلکه در ایام عمر بن عبدالعزیز(۴) و یزید بن عبدالملک(۵) و هشام بن عبدالملک(۶) (همو که زهری در زمان وی در گذشت) او را در شمار فقها می آورد.

عمر بن عبدالعزیز (شخصی که سنت در عهد وی تدوین یافت) فراوان به زهری اهتمام ورزید و از او و از مردم خواست که طبق سیاست عمومی امویان حدیث کنند.

در تاریخ الخلفا از حاجب بن خلیفه بُزْجُمی روایت است که گفت:

شاهد بودم که عمر بن عبدالعزیز - در دوران خلافت - خطبه می خواند و در آن می گفت: بدانید آنچه را رسول خدا و دو یارش [ابوبکر و عمر] سنت نهادند، دینی است که آن را برمی گیریم و به

ص: ۴۸۸

---

۱- تاریخ یعقوبی ۲: ۲۸۲.

۲- همان، ص ۲۹۲.

۳- همان، ص ۳۰۰.

۴- همان، ص ۳۰۹.

۵- همان، ص ۳۱۵.

۶- همان، ص ۳۲۹.

آن بسنده می کنیم و آنچه را دیگران بنا نهادند به تأخیر می افکنیم. (۱)

عمر بن عبدالعزیز در سخن دیگری می گوید :

رسول خدا و والیان امر پس از او سنت هایی را بنیان نهادند که گرفتن [ و عمل به ] آنها تصدیق کتاب خدا و کمال طاعت او و پشتوانه دین خداست .

احدى حق ندارد آنها را تغییر دهد و دگرگون سازد و به آموزه هایی که برخلاف آنهايند روی آورد .

هرکه به این سنت ها اقتدا کند ، هدایت می یابد و هرکه به آنها یاری جوید ، یاری می شود و هرکه با آنها مخالفت ورزد و راه غیر مؤمنان را بپیرود ، خدا او را به همان راهی که در پیش گرفته است وامی نهد و دوزخ را به او می چشاند که بد سرنوشتی است . (۲)

عبدالرزاق می گوید :

شنیدم عبيدالله بن عمر [ بن حفص بن عاصم بن عمر بن خطاب ] می گفت : چون بزرگ شدم و در طلب علم برآمدم . پیش فرد بزرگان آل عمر می آمدم و می پرسیدم : از سالم چه شنیدی ؟

هرگاه پیش یکی از آنها می رفتم ، می گفت : بر تو باد به ابن شهاب ! ابن شهاب با وی [ سالم ] ملازم بود .

ص : ۴۸۹

---

۱- . تاريخ الخلفا : ۲۴۱ ؛ كثر العمال : ۱ : ۱۹۲ ، حديث ۱۶۲۴ .

۲- . المعرفه والتاريخ : ۳ : ۳۷۳ ؛ الموافقات : ۴ : ۷۹ ؛ الفقيه والمتفقه : ۱ : ۴۳۶ ؛ الدر المنثور : ۲ : ۶۸۶ متن از این مأخذ است .



می گوید: در آن زمان، ابن شهاب در شام به سر می برد. (۱)

از عبدالرزاق از معمر نقل است که گفت:

عمر بن عبدالعزیز از همدمانش پرسید: آیا نزد ابن شهاب می روید؟

گفتند: این کار را می کنیم.

وی گفت: پیش او بروید، احدی داناتر از او به سنت گذشته باقی نماند.

معمر می گوید: حسن [بصری] و همقطارانش در آن زمان زنده بودند. (۲)

آری، گروه حاکم با مکتب امام علی علیه السلام و اهل بیت آن حضرت می ستیزیدند

و با همه توان می کوشیدند اُمت را به فقه عُمَر بن خطاب و خلفای پیروی او بازگردانند.

به فرمان عبدالملک - اندکی پیش - پی بردیم که به قیصه دستور داد حدیث عُمَر را درباره کنیزان فرزند دار، به سرزمین ها

بنویسد. (۳)

تلاش ابن شهاب زهری در این راستا بود. علمای بعد از وی مأموریت یافتند تا سیره حاکمان و آنچه را که مردم را بدان ملزم ساختند، سنتی سازند که هر که آن را وانهد به دوزخ درمی آید و مخالفت را در چیزهایی نهادند که برخلاف سیره حاکمان باشد.

ص: ۴۹۰

---

۱- تهذیب الکمال ۲۶: ۴۳۷ (به نقل از الجرح والتعديل ۸: ۷۳، شماره ۳۱۸).

۲- تهذیب الکمال ۲۶: ۴۳۶ (به نقل از الجرح والتعديل ۸: ۷۳ شماره ۳۱۹).

۳- برای آگاهی بیشتر بنگرید به، کتاب منع تدوین حدیث اثر نگارنده.

ابو عبید آجزی از ابو داود حکایت می کند که پس از نقل روایات زهری

گفت :

اختلاف با زهری ، به پنجاه حدیث نمی رسد .

اختلاف - در نزد ما - این است که قومی (به تنهایی) چیزی را بیاورند و قوم دیگر (به تنهایی) چیز دیگری را بیان دارند .(۱)

پوشیده نماند که بعضی از تابعان (مانند نافع بن مالک ،(۲) عموی مالک بن انس) و امام سجّاد علیه السلام(۳) زُهری را اندرز می دادند که از سلطان دست کشد ؛ زیرا آنان وی را محوری قرار می دهند تا ستم هاشان را دور آن بگردانند ، پل عبور از

ص : ۴۹۱

۱- . تهذیب الکمال ۲۶ : ۴۳۱ .

۲- . تاریخ دمشق ۵۵ : ۳۶۶ . در این مأخذ ، از نافع بن مالک ابو سهیل ، عموی مالک بن انس آمده است که گفت : به زُهری گفتم : آیا این خبر به تو رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هر کس علم را که باید از آن وجه خدا مدّ نظر باشد برای اموال و امکانات دنیا بطلبد ، به دوزخ در می آید؟! زهری گفت : این روایت از رسول خدا به من نرسید . گفتم : [ مگر همه احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله به تو رسید ؟ گفت : نه . گفتم : نصف آنها به تو رسید ؟ گفت : شاید . گفتم : این خبر در نصفی است که به تو نرسید .

۳- . بنگرید به نامه امام علیه السلام به زهری که در «تحف العقول : ۲۷۴» هست . المؤید بالله زیدی می گوید : زهری در نهایت سقوط است . روایت است که وی از نگهبانان چوبه دار امام زید بن علی بود . امام زین العابدین رو در رو او را تکذیب کرد ؛ زیرا میان زُهری و امام علیه السلام سخنی به میان آمد که در آن زهری معاویه را ستود . امام علیه السلام فرمود : دروغ بافتی ای زهری . بنگرید به ، مقاله الزهری حیات و سیرته ؛ بدر الدین الحوثی ، مجله علوم الحدیث ، عدد الخامس ، السنه الثالثه ، ۱۴۲۰ هجری ، ص ۱۸۵ - ۱۸۶ .

بلاها و گرفتاری هاشان می سازند و نردبانی برای رسیدن به خواسته هاشان قرار می دهند .

لیکن این نصایح او را سودی نمی بخشید؛ زیرا وی دست ساخته خلفا و وصل به آنها و سربازشان بود (این از چکیده زندگی وی به دست می آید) .

این شخصیت ضعیف زهری (زهری ای که در دار و دسته امویان درآمد) اختصاص روایت وضویی او را فقط و فقط از «عطاء بن یزید لثی - غلام شامی - از حمران شعوبی (که در گذشته یهودی بود) از عثمان اموی» تفسیر می کند .

عطا ، ناشناخته می نماید . آدوار شاخص و شخصیت روشنی ندارد

حال حمران و یهودی بودن او را - پیش از این - دریافتیم و اینکه وی در کتاب های نه گانه اهل سنت ، جز از عثمان روایت نمی کند .

عثمان مخترع وضوی غسلی است .

پرسش این است که روایت از بی نام و نشان ها برای چیست ؟

زهری در روایت ، به نقل عطا از حمران از عثمان بسنده می کند با اینکه در سال های ۵۰ تا ۵۸ هجری زاده شد و بسیاری از صحابیان دراز عمر تا سال ۱۰۰ یا ۱۱۰ هجری حیات داشتند ، گروهی از آنها در مکه ، مدینه ، شام ، عراق (و دیگر شهرها و سرزمین ها) بودند . با وجود این ، زهری از یکی از آنها وضوی پیامبر را روایت نمی کند .

این امر به همراه عملکرد امویان ، بدون شك دلالت دارد بر اینکه افرادی وجود داشتند که عهده دار نهادینه سازی وضوی عثمانی از سوی اموی ها و مروانی ها (از طریق رجالی از یهود و موالی و طعن زده شده ها و دیگر دشمنان سنت اصیل پیامبر) شدند .

و به همین خاطر ، این امر ، تلاش هایی را در برداشت که مسخ وضوی ثنائی مسحی را (که از طریق صحابیان متعبد از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می شد) عهده دار بود .

همه اینها برای شناسایی طالبیان صورت می گرفت (کسانی که به وضوی عثمان تن نمی دادند) و مخالفت با وضویی که علی علیه السلام و بستگانش بر آن وضو پایبند بودند .

ص: ۴۹۳

## دیگر راویان وضوی عثمانی و جاهای تمرکز آنان

برای آگاهی فزون تر و بیشتر بر تار و پود حقیقت، می توانیم مرکز انتشار وضوی عثمانی را بنگریم. این وضو، پس از آنکه به وسیله عثمان در مدینه به دنیا آمد (کسی که وسواس نظافت داشت و مادر این وضو به شمار می آید) به شکل شایان ملاحظه - از طریق قریشیان و موالی آنها - در آغوش بصره و شام، شیوع و انتشار یافت.

ملاحظه می کنیم که انتشار وضوی عثمانی از طریق حُمران بن اَبان صورت گرفت؛ همو که راز موافقت عثمان را با جانشینی عبدالرحمان بن عوف برای خلافت بعد از خودش، فاش ساخت و عثمان او را به بصره تبعید کرد. (۱)

نیز وی زنی را در حال عده، به عقد خویش درآورد و ...

لیکن شگفت اینجاست که این کار، یک تبعید حقیقی نبود؛ چراکه با بخشش های فراوان به حُمران و ارتقای منزلت اجتماعی او همراه است و این، یعنی تبعید حُمران به بصره، ابعاد دیگری دارد و تبعید حقیقی که از آن کیفر و تعزیر و تأدیب مد نظر است، نمی باشد.

## مقایسه میان تبعید حُمران یهودی و تبعید دیگران

معروف است که عثمان، دشمنانش را به مکان های دور و ترسناک تبعید می کرد. درآمد آنها را از بیت المال می بُرید یا دیوان آنها را به همان جاهای دور انتقال می داد.

پس از آنکه سهم ابوذر را از بیت المال قطع ساخت، او را به «رَبْدَه» تبعید کرد

ص: ۴۹۴

---

۱- تاریخ یعقوبی ۲: ۱۶۹؛ تاریخ دمشق ۱۵: ۱۷۸؛ تهذیب الکمال ۷: ۳۰۴؛ تاریخ المدینه ۱: ۳۰۵.

و مردم را از مشایعت او تا پیرامون مدینه بازداشت. احدى جرأت نکرد او را مشایعت کند مگر افراد انگشت شماری؛ مانند: علی، حسن، حسین علیهم السلام، عقیل، عبدالله بن جعفر، عمار.

مروان به این کار اعتراض کرد و میان او و علی علیه السلام بگومگویی رخ داد.

رَبْدَه، زمینی بی آب و علف و خشک است و تا مدینه سه روز راه فاصله دارد. هرگاه شخص از «فید» بخواهد به «مکه» رود، بر راه حجاز واقع است. (۱)

واقدی می گوید:

عثمان منع کرد از اینکه مردم با ابوذر نشینند و با او حرف زنند. چند روزی بدین گونه گذشت، سپس دستور داد او را بیاورند.

ابوذر پیش عثمان ایستاد و گفت: وای بر تو ای عثمان، ... همچون پادشاهی زورگو، بر من قدرت نمایی می کنی!

عثمان گفت: از سرزمین ما بیرون رو.

ابوذر گفت: چقدر در کنار تو بودن برایم نفرت آوراست! کجا بروم؟

عثمان گفت: هر جا که خواستی.

ابوذر گفت: سوی شام - سرزمین جهاد - می روم.

عثمان گفت: از شام تو را جلب کردم [عثمان بار اول ابوذر را به شام تبعید کرد (۲)] چرا که شام را فاسد کردی، دوباره تو را به آنجا

ص: ۴۹۵

---

۱- بنگرید به، معجم البلدان ۳: ۲۴؛ در «معجم ما استعجم ۳: ۸۶۰» آمده است: حمی رَبْدَه، سنگلاخ است.  
۲- مسعودی در «مروج الذهب ۲: ۳۳۹ - ۳۴۰» می نویسد: از این دست است کاری را که عثمان با ابوذر کرد. روزی ابوذر در مجلس عثمان حضور داشت، عثمان پرسید: آیا کسی که زکات مالش را بپردازد، حقی برای غیر در آن مال می ماند؟ کعب الأحبار گفت: نه، ای امیر مؤمنان. ابوذر بر سینه کعب زد و گفت: ای یهودی زاده، دروغ گفتی! سپس تلاوت کرد: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» بقره: ۱۷۷ «نیکی آن نیست که روی را سوی خاور و باختر بگردانید، بلکه نیکی (از آن) کسی است که به خداوند و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب

(آسمانی) و پیامبران ایمان آورد و دارایی را با دوست داشتنش به نزدیکان و یتیمان و بیچارگان و به راه ماندگان و کمک خواهان و در راه (آزادی) بردگان ببخشد و نماز برپا دارد و زکات پردازد و (نیکی از آن) آنان (است) که چون پیمان بندند وفا کنند و به ویژه شکیبایان در سختی و رنج و در هنگامه کارزار، آنها راست گویند و آنانند که به راستی پرهیزگارند» (ترجمه قرآن، موسوی گرمارودی). عثمان پرسید: آیا اگر مالی را از بیت المال بگیریم و در اموری که برایمان پیش می آید هزینه کنیم و به شما بدهیم، اشکالی دارد؟ کعب گفت: این کار اشکالی ندارد. ابوذر عصایش را بلند کرد و با آن بر سینه کعب زد و گفت: ای یهودی زاده، چقدر در اظهار نظر در دین ما بی پروا و گستاخی! عثمان به ابوذر گفت: چقدر ما را می آزاری! از چشمم دور شو، آزارمان می دهی! ابوذر به شام رفت. معاویه به عثمان نوشت: افرادی پیش ابوذر گرد می آیند، از اینکه آنان را علیه تو برانگیزد ایمن نیستم. اگر به شامیان نیاز داری، او را پیش خود انتقال ده. عثمان در پاسخ نامه معاویه نوشت که ابوذر را به مدینه رهسپار ساز. معاویه ابوذر را بر شتری سوار کرد که پالان خشک و زبری داشت و پنج تن از اسلاوها را با او همراه ساخت که شتر را بدوانند تا او را به مدینه درآورند. [در پی این کار] لایه درونی ران های ابوذر پوست انداخت و نزدیک بود وی تلف شود... این، تبعید اول ابوذر به شام بود، سپس تبعید به ریزه صورت گرفت.

برگردانم!؟

ابوذر گفت : سوی عراق می روم .

عثمان گفت : نه .

ابوذر پرسید : چرا؟

ص: ۴۹۶



عثمان گفت: پیش قومی بروی که اهل شبهه اند و بر ائمه طعن می زنند! (۱)

ابوذر گفت: به مصر می روم.

عثمان گفت: نه.

ابوذر پرسید: پس کجا بروم؟

عثمان گفت: هر جا خواستی.

ابوذر گفت: در این صورت، پس از هجرت، باید بادیه نشین شوم! آیا به صحرای نجد بروم؟

عثمان گفت: هر چه دورتر بهتر، دور و دورتر. رویارویت را در پیش گیر و از رَبدَه فراتر مرو.

از این رو، ابوذر، به رَبدَه رفت. (۲)

عثمان، کَعْب بن عَبَّده نَهْدی شیعی را [از مدینه] بیرون راند و تبعید کرد و به سعید بن عاص نوشت که او را بیست تازیانه بزند و دیوانش را به «ری» منتقل سازد. سعید این کار را انجام داد.

و گفته اند: عثمان امر کرد [او را ادب کنند] او را لُخت کردند و ۲۰ تازیانه زدند و به «دماوند» (۳) و به «کوه دود» (۴) فرستادند.

ص: ۴۹۷

۱- کینه عثمان را بر اهل عراق ملاحظه کنید.

۲- شرح نهج البلاغه ۳: ۵۷ و جلد ۸، ص ۲۶۰.

۳- دباوند دماوند از آبادی های «ری» است، میان ری و طبرستان می باشد. این ناحیه، میان کوه هاست و در وسط آن کوهی گرد و بلند قرار دارد. من آن را دیدم و در همه دنیا [دنیایی که من گشتم] کوهی بلندتر از آن را ندیدم بنگرید به، معجم البلدان ۲: ۴۳۶.

۴- «جبل الدخان» مکانی در سواحل یمن - نزدیک عدن - است صفة جزیره العرب: ۵۵ یا کوهی است در دباوند (تاج العروس ۲۷: ۱۰۴).

زیرا کعب بن عَبدَه ، نامه ای به عثمان نوشت و کارهایی را که سعید بن عاص با پارسایان و اهل فضل و عفاف انجام می داد ، نوشت . (۱)

عثمان ، عامر بن عبد قیس تمیمی عَثَبَری (یکی از زاهدان هشت گانه) را از بصره ، طرد و تبعید کرد و او را سوی شام حرکت داد . وی در شام از دنیا رفت .

این کار بدان خاطر صورت گرفت که وی به عنوان فرستاده گروهی از مسلمانان پیش عثمان آمد تا به وی ابلاغ کند آنان در کارهای عثمان نگریستند و دریافتند که وی به امور [ ناشایست ] بزرگی دست یازید و از او می خواهند که روش خود را درست کند و توبه نماید . (۲)

عثمان ، عمرو بن زراره بن قیس نَخَعی را از کوفه به شام تبعید کرد ؛ زیرا وی نخستین فردی بود که به خلع (برکنار سازی) عثمان [ از خلافت ] و بیعت با علی علیه السلام فرا خواند ، میان مردم ایستاد و گفت :

ای مردم ، عثمان آگاهانه حق را وانهاد و صالحان را فریفت ، افراد شرور را بر شما گمارد .

عثمان وی را از کوفه تبعید کرد . گروهی از صالحان وی را مشایعت کردند . (۳)

عثمان ، عبدالرحمان بن حنبل (صحابی رسول خدا را) به قلعه قَمُوص خیبر ، تبعید کرد و پیش از تبعید ، او را صد تازیانه زد و بر شتر نری نشانند و در مدینه

ص : ۴۹۸

---

۱- . بنگرید به ، انساب الأشراف ۵ : ۵۳۰ .

۲- . بنگرید به ، تاریخ طبری ۲ : ۶۴۲ ؛ الکامل فی التاریخ ۳ : ۴۱ ؛ تاریخ ابن خلدون ۲ : ۵۹۲ .

۳- . بنگرید به ، انساب الاشراف ۵ : ۵۱۷ ، شماره ۱۳۴۳ ؛ اسد الغابه ۲ : ۲۰۲ و جلد ۴ ، ص ۱۰۳ - ۱۰۴ ؛ الاصابه ۴ : ۶۳۰ ، شماره ۵۸۳۷ (و جلد ۲ ، ص ۵۶۱ ، شماره ۲۷۹۷) .

گرداند؛ زیرا وی بدعت‌های عثمان را برنمی‌تافت و عیب‌های عثمان را در قالب شعر، آشکارا بیان می‌داشت. (۱)

عثمان صلح‌های کوفه را به دمشق (سپس حمص) انتقال داد و تبعید کرد؛ زیرا بر سیاست عثمان و سیاست گذاران مالی و دینی او (که خودگزینی و طمع قریشی و ظلم را در پیش می‌گرفتند) اعتراض کردند. (۲)

عثمان می‌خواست عمّار را تبعید کند، به او گفت: «ای کسی که آلت تناسلی پدرت را می‌جوی» و پیش از این کار، او را زد و با لگد بر شکم عمّار کوفت تا اینکه باد فتق گرفت.

بنو مخزوم بر عثمان اعتراض کردند و علی علیه السلام بر او برآشفت. عثمان، علی علیه السلام را به تبعید تهدید کرد تا آنجا که مهاجران گفتند: این درست نیست که هر که با تو بگومگو کند، او را تبعید کنی و آواره سازی! از این رو، عثمان [از تبعید علی علیه السلام] دست کشید. (۳)

همه این تبعیدها، دلالت دارد بر اینکه عثمان با مخالفانش برخورد شدید داشت. آنها را به دورترین جاها و ترسناک‌ترین مناطق می‌فرستاد. پایگاه‌های تبعید وی، شام، ربّده، کوه دماوند، قلعه قَمُوص، بود. آن گاه که فردی را می‌کوچاند، بنا به گفته ابوذر (که به تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله راست‌گوترین کسان بود) قدرت‌نمایی می‌کرد و زورگویانه خشونت می‌ورزید.

لیکن می‌بینیم که برخورد وی با حُمران فرق می‌کند. او را به شهری سرسبز و

ص: ۴۹۹

---

۱- بنگرید به، تاریخ یعقوبی ۲: ۱۷۳؛ تقریب المعارف: ۲۳۱ و ۲۷۸.

۲- بنگرید به، انساب الأشراف ۵: ۵۲۹.

۳- بنگرید به، انساب الأشراف ۵: ۵۴۴.

آباد تبعید می سازد که در آن همشهری هایش (موالی عجم) وجود دارند ، خانه ای را - در آن شهر - به وی واگذار می کند

این عنایت به حُمران از چه روست ؟ آیا این تبعید را می توان تبعید حقیقی شمرد ؟ یا اینکه این کار ، ترفیع درجه است ؟

حقایق [ تاریخی ] بیان می دارند که این تبعید واقعی نبود ، بلکه عثمان دو هدف اساسی از این کار در سر داشت :

یکم : دور ساختن حُمران (که راز عثمان و ابن عوف را فاش ساخت) از مدینه ؛ زیرا امویان از اینکه خلافت از میان آنها بیرون آید و به دست بنی زُهره افتد ، آزرده خاطر می شدند و بر عثمان برمی آشفتنند .

از سویی عثمان - به سبب وعده ای که به ابن عوف در شورا [ شورای شش نفره عُمر ] داد - ملزم بود ؛ چراکه با هم توافق کردند که عبدالرحمان با این شرط ولایتِ اُمور مسلمانان را بعد از عُمر به عثمان وانهد که عثمان پس از خود آن را به عبدالرحمان بسپارد .

امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنش به ابن عوف ، آن را آشکارا بیان می دارد :

إِنَّكَ رَجَوْتَ مِنْهُ مَا رَجَا صَاحِبُكُمْ مِنْ صَاحِبِهِ ، دَقَّ اللَّهُ بَيْنَكُمْ عَطْرَ مَنْشَمٍ؛<sup>(۱)</sup>

آنچه را عُمر از ابوبکر در سر می پروراند تو از عثمان امید داشتی ! خدا میانتان جدایی بیندازد .

ص: ۵۰۰

---

۱- . شرح نهج البلاغه ۱ : ۱۸۸ . این سخن مانند قول علی علیه السلام به عُمر است که فرمود : «احلب حلباً لك شطره» ؛ شیری را بدوش که نصفش از آنِ توست .

یا در جای دیگر فرمود :

إِنَّمَا آتَزَّتْهَا بَعْدَهُ؛<sup>(۱)</sup>

عثمان را برگزیدی تا خودت پس از او به خلافت برسی .

در اینجا عثمان میان امویان و ابن عوف زهری در تنگنا قرار گرفت و با تبعید حُمران به بصره ، در ظاهر از این تنگنا در آمد ، در حالی که حمران را در بصره به عنوان چشم خود گماشت (و نقش های دیگری به او داد) کشمکش عبدالرحمان با عثمان ادامه یافت و در همین حال از دنیا رفتند .

دوم : حمران - و سازمانی که او در بصره تشکیل داد - دست سیاسی و فقهی برای عثمان به شمار می آمد و حُمران ، به عنوان چشم عثمان در بصره بود ، بلکه می توان او را ستون پنجمی نامید که منافع اموی و مروانی را تأمین می کرد و از این رو ، امکانات اولیه این کار ، برایش فراهم آمد .

به همین خاطر ، ابن قُتیبه بیان می دارد : «فَأَخْرَجَهُ إِلَى الْبَصْرَةِ فَكَانَ عَامِلُهُ

بها»؛<sup>(۲)</sup> حمران را به بصره راند ، وی کار گزار عثمان در بصره بود .

و بلاذُری می گوید : عثمان بر حمران بن اَبان خشم گرفت ، او را به بصره تبعید کرد ... و خانه ای را به وی واگذار کرد.<sup>(۳)</sup>

حمران نقشش را به خوبی بازی کرد . از آنجا که نزدیکی اش به عثمان معروف بود ، جایای خویش را در بصره محکم ساخت .

سوم : عثمان در ظاهر وانمود ساخت که نزدیک ترین کسان به خود را تبعید کرد تا بر وی نیاشوبند .

ص: ۵۰۱

۱- شرح نهج البلاغه ۹ : ۵۵ .

۲- المعارف : ۴۳۶ .

۳- انساب الأشراف ۵ : ۵۴۷ .

اگر اخبار حمران را در تاریخ پی جوئیم ، می بینیم که وی پس از مدّتی خانه دیگری را در دمشق شام مالک شد(۱) و در بعضی متون آمده است که وی در کوفه املاک هنگفتی را - سوای آنچه در بصره داشت - در اختیار گرفت . البته میزان صحّت این سخن را نمی دانیم .

ابن شَبّه می گوید :

فَأَصَابَ هُنَالِكَ لِمَكَانَتِهِ مِنْ عُثْمَانَ مَالاً وَوَلَدًا ، فَلَهُمْ بِالْعِرَاقِ عَدَدٌ وَشَرَفٌ وَأَمْوَالٌ؛(۲)

حمران در بصره - به خاطر جایگاهی که نزد عثمان داشت - به مال و فرزندان رسید . برای آنان در عراق ، عدد [ جمعیت ] و شرف [ منزلت و آبرو ] و اموالی است .

ابراهیم سامرایی ، می گوید :

بصره ، جامعه ای بود که توده هایی از اُمّت های مختلف در آن گرد آمدند . نژاد فارسی در آن آشکار شد ...

در کتاب «فتوح البلدان» (اثر بلاذری) در باب خاصّ تقسیم بصره ، نام دسته ای از مکان هایی آمده است که به صاحبان آنها منسوب اند .

اهل بصره به اسم کسی که قریه بدو منسوب بود ، الف و نون می افزودند . این کار - بدون شک - نسبت عربی نبود ، بلکه فارسی محض است .

ص: ۵۰۲

---

۱- . تاریخ الاسلام ۵ : ۳۹۶ اثر ذهبی .

۲- . تاریخ المدینه ۲ : ۱۳۹ .

از آن جمله است قول بصری ها که گویند : ... «حمرانان» برای حمران بن أبان (غلام عثمان بن عفان) .

شاید نه‌ری که الآن به این اسم ، میان «قرنه» و «کرمه» معروف است ، بر اساس همان نام تاریخی باشد که مورخان بدان اشاره کرده اند .<sup>(۱)</sup>

یاقوت حموی می نویسد :

بر نهر «آزی» (در بصره) زمین حمران قرار دارد ، همان زمینی که عثمان به حمران واگذارد .<sup>(۲)</sup>

غرض بیان همه نقش های حمران - و تکرار آنچه گذشت - نیست، لیکن می خواهیم بیان داریم که عثمان حمران را به بصره فرستاد و در راستای منافع سیاسی ای که در نظر داشت لیاقت ها و صلاحیت های بزرگی ارزانی اش داشت و او را بر آدای نقشش یاری رساند ؛ زیرا بصره از پایگاه های عثمانی و کانون تمرکز موالی و عجم ها بود (که حمران به آنها انتساب داشت) بیشتر آنان بر اسلام محمدی علوی ، کینه داشتند و چون نمی توانستند رویاروی اسلام بایستند و آن را ویران سازند ، در صفوف عثمانی ها و اموی ها رخنه کردند تا از اسلام انتقام بگیرند .

ص: ۵۰۳

---

۱- . الأشتات البصریة : ۷۴ چاپ شده به همراه خطط البصره وبغداد .

۲- . معجم البلدان ۵ : ۳۱۷ ؛ فتوح البلدان : ۳۶۱ .

بصری ها به عثمان گرایش داشتند (و حال و هوای بصره عثمانی بود) بیش از یک نفر به این امر تصریح دارند. (۱) از این رو ، طلحه و زبیر و عایشه - پس از مدینه - بصره را انتخاب کردند ؛ زیرا بهترین مکان برای جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می آمد (بر عکس کوفه که گرایش علوی داشت) .

از این رو ، اندکی بعد خواهیم دید که شمار فراوانی از راویان وضوی عثمانی ، بصری اند ؛ زیرا آنان - مانند اهل شام - با اهل بیت پیامبر ، دشمنی داشتند .

دکتر صالح احمد العلی می نگارد :

بصره از چند ناحیه با کوفه فرق می کرد :

کوفه را لشکریان اسلام که در جنگ قادسیه و فتح مداین شرکت جستند ایجاد کردند . بیشتر ساکنان آن از اهل یمن و شمال جزیره العرب بودند .

نیز کوفه ، شمار فراوانی از بیوت عربی قدیم را در بر داشت که جایگاه برجسته ای در عصر جاهلی داشتند .

کوفه در فتنه بر ضد عثمان نقش بزرگی ایفا کرد و از مهم ترین مراکز مخالفت با حکومت اموی گشت و مرکز تشیع در عالم اسلام شد ...

اما ساکنان بصره ، بیشتر از قبایل عربی بودند که در شرق

ص: ۵۰۴



جزیره العرب (به ویژه در منطقه خلیج فارس) سکنا داشتند و در آغاز شمار آنها اندک بود و از هشت صد جنگ جو فراتر نمی رفت ...

اما عدد آنها با نهایت سرعت و به نسبت بالایی، فزونی یافت و آنان را به فتح نواحی و بخش های ثروتمند وسیعی توانمند ساخت که واردات زیادی بر آنان سرازیر کرد.

سپس بصره در گذرگاه چندین راه تجاری مهم واقع شد. از این رو، با شتاب، به مرکزی برای جنب و جوش فعالیت های اقتصادی گسترده تبدیل گشت ...

شاید منابع دایمی ثروت، از مهم ترین عواملی بودند که بصره را در سیاست، مؤید عثمان و امویان ساخت ... (۱).  
ابن ابی الحدید می گوید:

بیشتر دشمنان علی علیه السلام اهل بصره و عثمانی بودند. (۲).

کَفَوَى حَکَايَتِ مِی کَند که یک بار از سُفِیَانِ ثَوْرِي درباره عثمان و علی سؤال شد، گفت: اهل بصره به برتری عثمان و اهل کوفه به برتری علی قائل اند. پرسیدند: تو چه؟ گفت: من مرد کوفی ام. (۳).

طَبْرِي آورده است که سفیان در آغاز، شیعی مذهب بود. چون برای طلب حدیث به بصره رفت و با ابن عون و ایوب دیدار کرد، تشیع را رها ساخت و مسلک اهل سنت را پیش گرفت. (۴).

ص: ۵۰۵

---

۱- . التنظیمات الاجتماعیة والاقتصادیة فی البصره فی القرن الأوّل الهجری : ۱۷ - ۱۹ .

۲- . شرح نهج البلاغه ۴ : ۹۴ .

۳- . تفسیر سفیان ثوری : ۱۴ ، مقدمه .

۴- . همان به نقل از ذیل تاریخ طبری : ۱۰۵ .

چون حَمَّاد بن اَبی سلیمان از بصره به کوفه آمد، از او پرسیدند: اهل بصره را چگونه یافتی؟ وی پاسخ داد: پاره ای از اهل شام اند که میان ما ساکن شدند. (۱)

ذَهَبی می گوید: علی بن مدینی ... هرگاه وارد بصره می شد، اظهار تشیع می کرد ... این کار را بدان خاطر انجام می داد که آنان را بر حُبِّ علی عادت دهد؛ چراکه آنها عثمانی بودند. (۲)

ابن حَجَر می گوید: ناصبی بودن، در میان بسیاری از بصریان معروف بود. (۳)

نیز می گوید: اهل بصره نسبت به شیعیانی که میان آنها بودند، تفریط [حق کشی] می کردند؛ زیرا آنها عثمانی بودند. (۴)

بنو قُشَیر - که عثمانی بودند - در بصره ابوالأسود دُثَلی را آزار می رساندند؛ زیرا وی علوی بود. (۵)

بلاذُری می گوید: گروهی از عثمانی ها به معاویه نامه نوشتند و فتح مصر و قتل محمد بن ابی بکر را به او تبریک گفتند و از وی خواستند شخصی را به بصره بفرستد که خون خواه عثمان باشد تا حرفش را بشنوند و از او فرمان برند.

گفته اند: همین نامه، معاویه را واداشت که ابن حَضَرَمی را به بصره بفرستد... (۶)

ص: ۵۰۶

- 
- ۱- طبقات ابن سعد ۶: ۳۳۳؛ نیز بنگرید به، مصَنَّف عبدالرزاق ۴: ۴۹، حدیث ۶۹۳۶.
  - ۲- میزان الاعتدال ۵: ۱۶۹، شماره ۴۸۸۰. ذهبی در «سیر اعلام النبلاء ۱۱: ۴۷» می گوید: اظهار مناقب امام علی در بصره، برای آن بود که آنها عثمانی بودند. در میان آنها انحراف از علی وجود داشت.
  - ۳- لسان المیزان ۴: ۴۳۹، شماره ۱۳۴۰.
  - ۴- تهذیب التهذیب ۷: ۳۶۱، شماره ۶۷۱.
  - ۵- بنگرید به، تاریخ دمشق ۲۵: ۲۰۱.
  - ۶- انساب الأشراف ۲: ۴۲۵.

چون معاویه ، عبدالله بن عامر خَضْرَمی را به بصره رهسپار ساخت ، به وی گفت : همه اهل بصره با ما درباره عثمان هم عقیده اند .. (۱).

عَمْرُو بن مِحْصَن - که با ابن خَضْرَمی همراه بود - می گوید : اهل بصره چون از آمدن ما باخبر شدند ، هر که عثمانی بود ، پیش ما آمد . (۲).

این حالت ، روزگاری دراز در میان بصری ها باقی ماند ، حتّی محمّد بن علی بن عبدالله عبّاسی (پدر ابراهیم امام) در زمان دعوت برای سرنگون سازی دولت اُموی ، به مبلّغان خویش گفت :

کوفه و آبادی های آن شیعه علی و فرزندانِ علی اند ، بصره و آبادی هایش ، عثمانی اند و حزب باد ... شامیان جز آل ابو سفیان و طاعت بنی مروان ، نمی شناسند ، دشمنی شان پابرجاست و در جهل مرگب اند .. (۳).

باری ، بصره عثمانی مذهب بود و در عثمانی بودن و دشمنی با علی علیه السلام و اولادش قطعه ای از شام به شمار می آمد و از این رو ، حمران آن را مرکزی برای خویش برگزید ، عثمان این کارش را امضا کرد و دستش را در بصره باز گذاشت .

به ویژه آنکه در بصره موالیانی می زیستند که حُمران از نظر فکری و عقیدتی و نژادی به آنان منسوب بود ، و عثمان می خواست بصره - پس از مدینه - پایتخت دوّمی برای پیروان و دوستدارانش باشد .

ص: ۵۰۷

---

۱- . انساب الأشراف ۲ : ۴۲۳ ؛ شرح نهج البلاغه ۴ : ۳۵ .

۲- . الغارات ۲ : ۳۷۸ ؛ شرح نهج البلاغه ۴ : ۳۷ .

۳- . بنگرید به ، البلدان : ۶۰۴ اثر همدانی ؛ عیون الأخبار ۱ : ۳۰۳ ؛ معجم البلدان ۲ : ۳۵۲ .

مانند «بصره» شهر «واسط» بود، مرکزی که حجاج برای قلع و قمع دشمنانش ساخت. این شهر از اساس، اموی بنا گردید، هرچند سکونت بعضی از شیعیان را در زمان هایی - در آن - انکار نمی کنیم.

مانند: هشام بن حکم، ابراهیم بن حیان آسدی، عبدالله بن ابی زید احمد انباری، علی بن بلال بغدادی، سعید بن جبیر.

حجاج خون آشام در این شهر بود، همو که به وضوی ثلاثی غسلی فرا می خواند با این توجیه که این وضو، آلودگی را بهتر از بین می برد، و [مردم را] به استوارسازی فقه عثمانی اموی برمی انگيخت.

کلینی - به اسنادش - از حسن بن شاذان واسطی نقل می کند که گفت:

كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشْكُو جَفَاءَ أَهْلِ وَاسِطٍ وَحَمْلَهُمْ عَلَيَّ وَكَانَتْ عِصَابَةٌ مِنَ الْعُثْمَانِيَّةِ تُؤْذِينِي . فَوَقَّعَ بِحَطِّهِ :  
 إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَخَذَ مِيثَاقَ أَوْلِيَانِنَا عَلَى الصَّبْرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ « فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ » (١)؛ (٢).

به امام رضا علیه السلام نامه نوشتم و از جفای اهل واسط و زورگویی آنها شکوه کردم (گروهی از عثمانی ها مرا آزار می رساندند).

امام

علیه السلام با خط خویش نوشت: خدای متعال از اولیای ما پیمان گرفت در دولت باطل صبور باشند، «در برابر حکم پروردگارت صبر پیشه کن».

ص: ۵۰۸

۱- .سوره قلم ۶۸ آیه ۴۸ .

۲- .الکافی ۸: ۲۴۷، حدیث ۳۴۶ .

واسط را حجاج در سال ۷۵ هجری (پس از آنکه چندین قیام علیه او به پا شد و اهل کوفه و بصره به آن قیام‌ها پیوستند و حجاج ناچار شد از لشکر شام برای سرکوب این قیام‌ها یاری بجوید) ساخت .

از آنجا که حجاج، به خاطر نیاز موضع لشکری، میان کوفه و بصره در آمد و رفت بود، به نظرش آمد شهری میان کوفه و بصره و مداین و اهواز بسازد [ این شهر را ساخت و ] آن را «واسط» نامید. (۱)

استاد عبدالقادر معاضیدی بر این باور است که حجاج با این کار می‌خواست لشکریان شام را از عراقی‌ها جدا سازد تا آنان تحت تأثیر عقاید عراقی‌ها قرار نگیرد. (۲)

به نظر می‌رسد، همین دیدگاه، درست باشد .

بیشتر ساکنان این شهر، شامیان بودند . سپس حجاج گروهی از قبایل سرشناس عرب را که در کوفه و بصره (و حتی حجاز) (۳) بودند در آن ساکن ساخت .

در کنار آنها، بعضی از فرس، (۴) نبط، (۵) یهود، (۶) نصارا (۷) و مجوس (۸) نیز

ص: ۵۰۹

- 
- ۱- . بنگرید به ، البلدان : ۲۶۰ اثر همدانی ؛ احسن التقاسیم : ۱۳۵ ؛ معجم البلدان ۵ : ۳۴۷ .
  - ۲- . واسط فی العصر الأموی : ۱۴ به جزئیات سخن وی در صفحه ۹۶ - ۹۸ ، بنگرید .
  - ۳- . تاریخ واسط : ۴۴ اثر بحشل ؛ مشاهیر علماء الأمصار : ۱۷۶ ؛ الإمامه والسیاسة ۲ : ۱۲۷ ؛ العقد الفرید ۲ : ۱۷۹ .
  - ۴- . تاریخ واسط : ۹۲ .
  - ۵- . بیان والتبیین ۱ : ۱۴۹ و ۵۶۶ ؛ معجم البلدان ۵ : ۳۵۰ .
  - ۶- . تاریخ واسط ۹۰ ؛ مشاهیر علماء الأمصار : ۱۷۶ ، شماره ۱۳۹۶ ؛ صفه الصفوه ۳ : ۱۲ ؛ المسالك والممالک : ۵۹ .
  - ۷- . واسط فی العصر الأموی : ۱۵۸ .
  - ۸- . مشاهیر علماء الأمصار : ۱۷۶ ، شماره ۱۳۹۷ .

در این شهر ساکن شدند .

همچنین شماری از موالیان در آن سکنا گزیدند .(۱)

بَلَاذُرِي روایت می کند که عبيدالله بن زياد ، شماری از اهل بخارا را اسير گرفت ... آنها را در بصره ساکن ساخت . چون حجاج شهر واسط را بنا کرد ، بسياری از آنها را به واسط انتقال داد .(۲)

اصفهانی بیان می دارد که حجاج کوجه و محله ای را در واسط به آنها واگذار و به نام آنها نامید .(۳)

استاد عبدالقادر معاضیدی می نگارد :

باید اینان برای خود وحدت نژادی متمایزی را پدید می آوردند جز اینکه اطلاعاتی از سازمان های داخلی آنها در دست نیست . به نظر می رسد ، گاه گارد امير را به اینان اسناد داده اند .

طبری آورده است که پس از آنکه میان ابو جعفر منصور و یزید بن هبیره فزاری ، صلح صورت گرفت ، یزید در میان هزار و سیصد بخارایی ، سوی ابو جعفر به راه افتاد .(۴)

بشار بن بُزْد ، با آیات زیر ، عیب های واسط و اهل آن را می شمارد :

عَلَىٰ وَاسِطٍ مِّن رَّبِّهَا أَلْفٌ لَعْنَةٌ

وَتِسْعَةُ آلَافٍ عَلَىٰ أَهْلِ وَاسِطٍ

أَيُّلْتَمَسُ الْمَعْرُوفَ مِّنْ أَهْلِ وَاسِطٍ

وَوَاسِطُ مَأْوَى كُلِّ عِلْجٍ وَسَاقِطٍ

فَنَبِطٌ وَأَعْلَاجٌ وَخُوْزٌ تَجَمَّعُوا

شَرَارُ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ كُلِّ غَائِطٍ

وَإِنِّي لِأَرْجُو أَنْ أَنَالَ بِشَتْمِهِمْ

مِنَ اللَّهِ أَجْرًا مِثْلَ أَجْرِ الْمُرَابِطِ(۵)

- هزاران لعنت از سوی پروردگار بر واسط و اهل واسط باد .

- آیا از اهل واسط انتظار کار نیک می رود؟! واسط مأوای هر بدقواره و پست است .

- نَبَطی ها و کافران (قُلدِران) و نوکران (بدترین بندگان خدا) از هر نجاستی در واسط گرد آمده اند .

- از خدا امید دارم که به خاطر بدگویی از آنها پاداشی مانند اجر مرزبانان را بیابم .

بنابراین ، مراکز شبکه نشر وضوی عثمانی بعد از مدینه (شهری که عثمان وضوی غَسَلی را در آن بدعت گذارد) بصره ، شام و واسط بود . همه این شهرها

ص: ۵۱۰

---

۱- . بنگرید به فهرست اسامی موالی در کتاب «واسط فی العصر الأموی : ۴۵۹ - ۴۷۰» .

۲- . فتوح البلدان : ۳۶۹ .

۳- . الأغانی ۳ : ۳۲ .

۴- . واسط فی العصر الأموی : ۱۵۸ .

۵- . معجم البلدان ۵ : ۳۵۱ ؛ دیوان بشار ۴ : ۹۹ .

از عثمانی ها و اموی ها و دشمنانِ خطّ مشی تعیّد محض (علویان و دیگران) و موالیان شعوبی (که بر اسلام کینه داشتند) و راویانی که طعن های مختلف به آنها زده اند (چنان که خواهد آمد) آکنده بود .

مانند این وضو که با رأی و اجتهاد عثمانی اموی پدید آمد و با ذوق و سلیقه حُمران یهودی پرورانده شد و در راستای اهداف سیاسی در شام و بصره و واسط انتشار یافت و فقه و حدیث زُهری (که بر اساس تعبیر یکی از اهل سنّت دستمال اُمرا بود) آن را پیراست و اصلاح کرد ، نمی تواند وضوی اصیل باشد .

ص: ۵۱۱



این وضو، وضوی غیر اصیلی است که بر خلاف وضوی ثنائی مسحی می باشد؛ وضویی که امثال علی بن ابی طالب (داماد پیامبر)، عبدالله بن عباس (پسر عموی پیامبر)، انس بن مالک (خادم پیامبر) آن را روایت کرده اند، وضویی که به شکل طبیعی در سینه ها و در مدونات صحابیان و تابعان معتبد و پیروان تابعان و راویانی که نزد آنها موثق بودند، (۱) وجود داشت.

ص: ۵۱۲

---

۱- بر اسامی اینان، هنگام واریسی سندی روایات آنها، پی خواهیم برد.

موقعیت جغرافیایی بصره و در مقابل دیگر اُمّت‌ها بودن این شهر و اشرافِ آن بر خلیج فارس، (۱) آن را چراگاه سرسبزی برای اجتماع انواع قومیت‌ها ساخت و میدان بزرگی برای مذاهب و اعتقادات مختلف قرار داد .

از این روست که در آغوشِ آن شمار بزرگی از موالیِ شعوبی [ ایرانی ]

پرورش یافت .

آنچه بر نشو و نما و واکنش سلبی از سوی آنها ، مددکار شد ، رفتار ناشایست و تبعیض طبقاتی کینه توزانه ای بود که در آن حکومت‌ها و خلفای صاحب نفوذ ، نقش بس ویرانگری ایفا کردند تا آنجا که بسیاری از این قشرها (که اسلام برای اصلاح آنها و پیوستن آنان به وحدت بزرگ اسلامی ، روش دقیقی ترسیم کرد) به سبب بقای پس مانده های فرهنگی و دینی گذشته (در کنار ظلم و زورگویی و تحقیری که حاکمان و نوچه های آنها بر ایشان روا می داشتند) به دشمنان سرسخت اسلام تبدیل شدند .

دکتر ابراهیم سامزایی می گوید :

بصره ، مرکز اجتماع توده هایی از اُمّت‌های مختلف شد که در آن

نژاد فارسی بارز بود . (۲)

ص: ۵۱۳

---

۱- . نام حقیقی این خلیج در کتاب های تاریخی ، همین «خلیج فارس» است . تصریح دکتر ابراهیم سامزایی به این اسم ، اندکی پیش گذشت .

۲- . اشتات بصریّه : ۷۴ (چاپ شده به همراه خطط البصره وبغداد) .

وی در عربی بودن نام بصره ، تشکیک می کند و پس از بحثی در این باره ، می گوید :

مگر نگفته اند که «بصره» واژه عجمی است که مُعَرَّب شده است؟!

حمزه بن حسن اصفهانی می گوید : شنیدم موبذ بن اسوهشت می گفت : بصره معرَّب «بَس راه» است ؛ زیرا راه های فراوانی داشت که از آن به جاهای مختلف منشعب می شد . (۱)

عُتْبَه بن غَزْوَان ، شهر بصره را در سال ۱۴ هجری ایجاد کرد . همراه او ۳۰۰ تا ۸۰۰ جنگجو (۲) - فقط - از عرب بودند . در امارت ابو موسی اشعری (از سال ۱۷ تا ۲۵ هجری) سیطره بر منطقه دجله کامل شد و اصفهان و قم و کاشان فتح گردید .

دکتر صالح احمد علی ، می گوید :

نیز در عهد ابو موسی ، عجم ها به ساکن شدن در بصره می پرداختند

و دین اسلام را برمی گزیدند و زبان عربی را می آموختند .

سکنا گزینی آنان ، شماری از مشکلات اداری و فرهنگی را پدید آورد . (۳)

در امارت عبدالله بن عامر (از سال ۲۵ تا ۳۶ هجری) جبهه نبردی

که بصری ها عهده دارش شدند گسترش یافت و نیروهای آنها مسئول فتح همه بخش های واقع در شرق خلیج فارس گشت ..

ص: ۵۱۴

---

۱- . همان ، ص ۷۳ .

۲- . بنگرید به ، طبقات ابن سعد ۷ : ۵ ؛ فتوح البلدان : ۳۴۵ ؛ معجم البلدان ۱ : ۴۳۲ ؛ تاریخ طبری ۲ : ۴۳۸ و ۴۷۸ ؛ در «معجم البلدان ۱ : ۴۳۱» آمده است که ششصد جنگجو همراهش بود .

۳- . التنظيمات الاجتماعیه والاقتصادیه فی البصره فی القرن الأوّل الهجری : ۴۱ .

بصریان - بعد از فزونی شمار افرادشان - توانستند باقیمانده سرزمین فارس و سیستان و کرمان را فتح کنند ، سپس به فتوحات اسلامی در خراسان دست یازیدند .(۱)

این درگیری های متعدّد ، شمار فراوانی از اسیران را عاید بصری ها ساخت . مدافعان شهرهایی که به شدّت مقاومت کردند یا پس از تسلیم به شورش دست یازیدند (مانند سیستان ، شوشتر ، مناذر [ در اهواز ] شوش ، ناشروذ [ ناحیه ای در سیستان ] جوین) به اسارت درآمدند و بعضی از مدافعان سیستان (که گفته اند عرب از آن چهل هزار برده به غنیمت گرفت)(۲) اسیر شدند .

اینها همه ، غیر بردگانی بودند که سیستان سالانه برای عرب می فرستاد(۳) و غیر بردگانی است که مولاهاشان کشته شدند و گریختند و آنها را وانهادند ، از این رو به جامعه بصره پناه آوردند .

در کنار همه اینها ، عجم هایی (عجم های آزاد ، نه برده) بودند که به اختیار خویش در بصره ساکن شدند و خود را تحت حمایت افراد یا عشایر قرار دادند (کسانی که از منافع که این ولاء به سید و عشیره و حمایتش تقدیم می کرد ، بهره مند می شدند) جز اینکه چون سلطه امیر (نه عشیره و فرد) فزونی یافت و زندگی تمدّنی پدید آمد ، به حمایت عشیره بازنگشتند و در نتیجه ، شمارشان به تدریج کم شد .(۴)

ص: ۵۱۵

---

۱- . همان ، ص ۴۲ .

۲- . بنگرید به ، فتوح البلدان : ۲۵۶ و ۳۳۷ و ۳۳۹ و ۳۷۰ .

۳- . سیستان سالانه ، هزار برده ، تحویل می داد فتوح البلدان : ۳۹۴ .

۴- . التنظيمات الاجتماعیّه والاقتصادیّه فی البصره : ۸۲ .

در کنار موالی ، شماری از نیروهای ساسانی (پس از آنکه سیطره سپاه عرب را پذیرفتند و حاضر شدند در کنار آنها بجنگند یا بعضی از وظایف پلیسی و اداری را در بصره برعهده گیرند ...) در بصره ساکن شدند ، شمار آنها با پیوستن سربازان ساسانی فراری و اصفهانی ها و دیالمه کوفه به آنان ، فزونی گرفت ، سپس زیاد بن ابیه شماری از آنها را به سرزمین های شام انتقال داد ...

زُطی ها(۱) گروه دیگری از عجم ها بودند که از زمان ابو موسی به عرب پیوستند ... پس از آنکه سپاه عرب «سند» را فتح کرد و شماری از آنها را - در آن - اسیر ساخت و به بصره انتقال داد ، جمعیت آنها فزونی گرفت ، نیز بعضی از آنها به «انطاکیه» (در شام) انتقال یافت .

عبیدالله بن زیاد دو هزار از تُرکان را که در حملاتش در آسیای میانه اسیر کرد ، با خود آورد و در بصره ساکن ساخت ... و آنها را برای سرکوب بعضی از عرب های یاغی در «یمامه» به کار گرفت ... سپس حجاج آنها را به واسط انتقال داد .

در کنار همه اینها ، شماری از حَبشی ها در «بصره» بودند که محله ای نزدیک هُدَیل داشتند و گفته اند آنان از دوران عُمَر بن خطاب در بصره ساکن شدند .(۲)

بیشتر این عجم ها به نظافت و پاکیزگی اهمیت می دادند و وضوی غَسِلی به روح و روان آنها نزدیک بود ؛ به ویژه آنکه حمران (که خود یکی از آنها به شمار می آمد) بدان فرا می خواند .

ص: ۵۱۶

---

۱- . گروهی در هندوستان که آنها را «جت» گویند ، از اعقاب کولی ها .. بنگرید به لغت نامه دهخدا ، واژه «زُط» (م) .

۲- . التنظيمات الإجتماعیه والإقتصادیة فی البصره : ص ۸۲ - ۸۷ .

در اینجا دو نظریه است :

۱. ابن سعد قائل است که اهل بصره به حدیث حمران احتجاج نمی ورزند .

۲. ابن حبان قائل است که حمران به بصره آمد و بصری ها از وی حدیث نوشتند .

جمع میان این دو قول این است که بگوییم که بصری ها تنها احادیث حمران را در زمینه وضو از وی آموختند و در غیر وضو ، احادیث وی را وانهادند و به آن احتجاج نمی کردند .

بدین سان ، عرب ، فارس ، رومی ، حبشی ها ، زُطی ها [ هندویان ] و دیگر اُمّت ها در جامعه بصره به هم آمیختند و بسیاری از آنها - بلکه همه شان - از اسیرانِ جنگی بودند .

از این اختلاط که حاکمان آن را به صورت درست سامان دهی نکردند ، نزد بعضی از آنها امور ناشایستی مانند عقده انتقام از مسلمانان به خاطر دین سابقشان یا نژادشان که مغلوب [ و در تحت سیطره ] بود ، بروز یافت .

چنان که ماجرای حمران بن اَبان همین گونه است . وی یهودی فارسی بود که اسیر شد ، سپس به بردگی درآمد و پس از آن ، آزاد گردید و به دست عثمان اُموی پرورش یافت و از شرایط ضعف در حکومت اموی بهره برد و در صفوف مسلمانان رخنه کرد و میان آنها به آمد و رفت پرداخت و نقش های مهمّ فقهی و سیاسی را بازی کرد .

و این چنین (در پرتو آموزه های آماری این پژوهش) بسیاری از آنها از راویان وضوی عثمانی حمرانی اند (چنان که در آینده روشن خواهد شد) .

بنابراین ، انتشار وضوی غَسَلی از سوی آنها به انگیزه پلیدی صورت گرفت ، می خواستند میان مسلمانان اختلاف افکنند و مخالفان حکومت را شناسایی کنند.

این کار با روحيات این موالی (که نزد قریشیان پرورش یافتند) سازگار می افتاد و همین امر ، سبب انتشار فراوان این وضوی ثلاثی غَسَلی را در بصره و شام (به دست شمار بزرگی از موالیان که گرایش عثمانی داشتند) روشن می سازد.

بصره مرکز موالیان اُموی عثمانی بود ، هرچند شماری از آنها به شام و واسط فرستاده شدند و این مراکز ، حکومت اموی را پذیرفتند ؛ زیرا خلفای اُموی و مروانی داعیان فقه عثمان در شام بودند و حمران در بصره ، ستون پنجم آنها به شمار می رفت و کارگزار ستمگرشان (که به وضوی غَسَلی فرا می خواند) حجاج در واسط بود .

از این رو ، راویان شامی ، بصری و واسطی (قریشی نسب ها و موالی نژادها) به پذیرش رویکرد ویژه عثمان [ در فقه و وضو ] رهنمون می شدند .

ص: ۵۱۸

ظهور موالی و شعوبیه و در دست گرفتن آنها نقش های مهمی را در سایه حکومت بنی امیه ، دستاورد فتح هایی بود که حاکمان انجام دادند و اسیرانی آوردند و آنها را در جامعه اسلامی ، بی حساب و کتاب آمیختند تا آنجا که سرشناسان قبیله ، بیش از احکام دینی در میان آنان حکم می راندند .

به بعضی از نقش های سلبی حُمران در دسیسه ها و نوسان های سیاسی پی بردیم .

ابو لؤلؤ (غلام مُغیره بن شُعْبَه) بدان خاطر عُمَر بن خَطَّاب را کشت که دیگر اُمّت ها را تحقیر می کرد و دیدگاه قومی کینه توزانه [ نسبت به آنها ] داشت .

سرجون رومی ، مشاور معاویه بن ابی سفیان (فردی که برای معاویه برنامه ریزی می کرد و او را به ترور صالحان برمی انگیخت) اینها و ده ها نفر اُمثال آنان ، شعوبیه را نمایندگی می کردند و سرآغاز پیدایش آنها در دامان کسانی شکل گرفت که با زور و قدرت بر مسلمانان سیطره یافتند ، حاکمانی که نژاد عرب را از دیگر نژادها برتر می دانستند .

ص: ۵۱۹

---

۱- . شعوبیه به گروهی گفته می شد که به برتری عجم بر عرب قائل بودند و عرب را تحقیر می کردند . در زمان بنی امیه ، عرب را بر اقوام دیگر برتری می دادند و عرب های متعصب می خواستند ملت های مغلوب را از هر نظر تابع آداب و رسوم خود سازند و کسانی را که با این امر مخالف بودند ، تحقیر و اهانت می کردند . از این رو ، گروهی که بیشتر آنها ایرانی بودند ، به مقابله برخاستند و عجم را بر عرب ترجیح دادند و کتاب ها و رساله هایی نوشتند و اشعاری را در تفاخر ایرانی ها و برتری آنها نسبت به عرب سرودند و به «شعوبیه» معروف شدند فرهنگ عمید ، واژه شعوبیه (م) .



این نگرش با واکنش تندی از سوی موالیان رو به رو شد که با آن موذیان به اسلام و مسلمانان ضربه زدند .

دکتر احمد ابراهیم شریف ، می نویسد :

طبقه آزادگان خالص و محض ، و این طبقه ، طبقه ای بود که افراد آن شالوده قبیله به شمار می آمدند ... فرد آزاد ، در زندگی و مرگ از حمایت قبیله بهره می برد ... اگر مظلوم واقع می شد باید قبیله او را یاری می رساند و اگر ظالم بود باید قبیله در کنارش می ایستاد [ و از وی طرفداری می کرد ] .

کافی بود یکی از آنها فریادرس بخواهد ، بی درنگ شمشیرها آخته

می شد و نیزه ها آماده و در این هنگام ، به اندک سببی خون ها بر زمین می ریخت .

لَا يَسْأَلُونَ أَخَاهُمْ حِينَ يَنْدُبُهُمْ

لَلنَّائِبَاتِ عَلَى مَا قَالَ بُرْهَانًا

- هرگاه برادرشان آنان را در گرفتاری و بلا ندا می داد ، بر آنچه می گفت ، از وی برهانی نمی خواستند .

طبقه بردگان : در جامعه عربی ، طبقه بزرگی از بردگان وجود داشتند .. منبع اصلی برای به بردگی درآمدن ، جنگ ها بود ...

هرگاه ملاحظه کنیم که آنان به زور گرفته می شدند ، برایمان روشن

می شود که جنگ و مبارزه و قدرت ، سبب اول بردگی بود ...

ملاک شرف - نزد عرب - این بود که در رگ های شخص خون بیگانه جریان نیابد و از پدر و مادر عرب باشد .. (۱)

ص: ۵۲۰

---

۱- . بنگرید به ، مکه والمدینه فی الجاهلیه وعهد الرسول : ۳۶- ۴۰ .

وی در جای دیگر می گوید :

علی رغم آنکه اسلام آمد تا عصبیت قبیله ای را پایان بخشد و

مسلمانان را با صرف نظر از قبیله هاشان ، برادر هم قرار دهد ، سلطان عصبیت و شدت رسوخ آن ، قوی گردید و در بسیاری از رویدادهای تاریخی اسلام وسیر و پیشرفت آن، اثری فعال داشت..

با اینکه قرآن ، در راستای ایجاد جامعه اسلامی (که زیر بنایش

چهارچوبه ای اعم از برادر دینی همگانی باشد) از این کار بیم می داد و [ مسلمانان را از آن ] برحذر می داشت .(۱)

دوست ما ، مرحوم دکتر احمد وائلی می گفت : عرب با مردمان سرزمین هایی که فتح می کردند، رفتاری داشتند که آکنده از خودخواهی و خودستایی بود . خود را با آنها برابر نمی دانستند و موالی را از ازدواج با عرب باز می داشتند و فرزند زاییده از چنین ازدواجی را «هَجین» (دو رگه) می نامیدند . هرگاه عربی به یکی از قبیله های آنها فرود می آمد ، ننگ بود که به وی طعام فروخته شود ، بلکه پیشکش می شد (به عکس موالی) .

ابن عبد ربّه اندلسی در العقد الفرید می آورد :

عرب می گفتند : نماز را قطع نمی کند مگر سه چیز : الأغ یا سگ یا غلام .

آنان بردگان را کُنیه نمی دادند و در یک صف با آنها راه نمی رفتند و با آنان غذا نمی خوردند ، بلکه غلام بالای سر آنها می ایستاد [ تا آنان

ص: ۵۲۱

غذا بخورند [ هرگاه او را در غذا شرکت می دادند ، جایی را به وی اختصاص می دادند تا شناخته شود که وی برده است ..  
و امّیا آنچه در سطح حاکمان [ با بردگان انجام می گرفت ] در هیچ حالی با انسانیت برخورد نمی شد ؛ به ویژه والیان اموی  
مانند حجاج که جزیه را از اهل ذمه ای که مسلمان می شد بر نمی داشت و بر دست موالیانی که به شهرها هجرت می کردند ،  
داغ می زد و آنها را به روستاهایشان برمی گرداند .(۱)

عرب احادیث نبوی را گرفتند و در آنها آنچه را با این تحقیر دمساز بود ، جعل کردند . روایت می کردند :

زنان را جز اولیا نباید شوهر دهد و جز به همتایانشان داده نشوند .(۲)

بطن های قریش ، همتای هم اند ، قبایل عرب کفو یکدیگر می باشد ، موالی کفو موالی است .(۳)

دکتر جواد جعفر خلیلی می گوید :

فیروز (ابو لؤلؤ) یکی از اسیران فارس بود که اسلام آورد . با وجود این ، به عنوان بنده به مُغیره بن شُعْبَه (یکی از والیان فاسقِ  
عُمَر) فروخته شد .

ص: ۵۲۲

---

۱- . هویّه الشّیخ : ۲۰۸ .

۲- . متن این حدیث در بسیاری از کتاب های اهل سنت ، چنین است : «لا تنکحوا النساء إلاّ الأكفاء ، ولا یزوجهن إلاّ الأولیاء»  
؛ جز زنان همتای خویش را نگیرید ، و زنان را جز اولیا شوهر ندهند سنن بیهقی ۷ : ۱۳۳ ؛ المعجم الأوسط ۱ : ۶ ؛ سنن  
دارقطنی ۳ : ۱۷۳ . مقصود از این حدیث این است که مردان باید با زنان هم شأن و هم رتبه خویش ازدواج کنند و زنان ، حق  
انتخاب همسر ندارند ، اختیار آنها به دست اولیاست ، آنها را به هر که خواهند می دهند (م) .

۳- . الشعوبیّه و أثرها الاجتماعی والسیاسی : ۵۱ به نقل از شرح فتح القدر ۳ : ۲۹۱ و ۳۱۸ .

سنت به مالکان امر می کرد که خوراک و پوشاک بندگان را تأمین

کنند در حالی که مغیره (افزون بر اینکه نفقه فیروز را نمی داد) وی را ملزم ساخت که ماهیانه هشتاد درهم بپردازد. (۱)

در این چهارچوب است که عمر در ارث میان مسلمانان (عرب و غیر عرب) برخلاف کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله فرق می نهاد. (۲)

در حالی که اسلام جزیه را بر اهل ذمه (عرب و غیر عرب) یکسان واجب ساخت، عمر از نصارای عرب به جای جزیه، زکات می گرفت. (۳)

پیداست که پیامبر صلی الله علیه و آله در عطا [مقرری از بیت المال] میان مسلمانان فرق نمی گذاشت و هیچ یک را بر دیگری برتری نمی داد، امّا عمر - در سال ۲۰ هجری هنگامی که مقرری تعیین کرد - پیش افتاد تا اصل برتری را قانون گذاری کند. وی کسانی را که در اسلام سبقت داشتند بر دیگران برتری داد، مهاجران قریش را بر دیگر مهاجران برتری بخشید و نیز همه مهاجران را بر همه انصار و عرب را بر عجم و «صریح» (فرد آزادی که سابقه بردگی نداشت) را بر «مولا» (برده ای که آزاد شده بود) برتری داد. (۴)

در این فضای ناسالم، غیر قابل پیش بینی نیست که موالیان را گروهی بیاییم که بر اسلام و مسلمانان کینه ورنند، می کوشند خود را میان آنها جا بزنند تا به خاطر شخصیت و کرامت و سوابق اجتماعی و سیاسی و دینی که از دست داده اند،

ص: ۵۲۳

- ۱- محاکات الخلفاء و أتباعهم : ۲۰۹ .
- ۲- بنگرید به ، الموطأ ۲ : ۵۲۰ ، حدیث ۱۰۸۶ . در این مأخذ از سعید بن مسیب روایت است که عمر بر نمی تافت که هیچ یک از عجم ها را ارث دهد مگر کسی را که در میان عرب زاده شد .
- ۳- عون المعبود ۸ : ۲۰۱ .
- ۴- بنگرید به ، شرح نهج البلاغه ۸ : ۱۱۱ .

در پی انتقام برآیند و تا آنجا که توان دارند به اسلام و مسلمانان آسیب برسانند .

شایان توجه است که اُموی ها (که ادّعا شده است عرب های خالص و اصیل بودند و در حکومت هاشان فارس ها را به کار نگرفتند و موالیان را به چشم حقارت می نگریستند) با حُمران بن اَبان ، عکس این رفتار را داشتند .

عثمان او را به خود نزدیک ساخت تا آنجا که دربان و صاحب مُهر و رازدار او شد .

معاویه (۱) و مروان و عبدالله بن عامر ، برای احترام و بزرگداشت و مالش دادن پای حمران (۲) و صاف کردن عبا بر دوش او از هم سبقت می گرفتند .

عبدالملک درباره اش بیان داشت که : حمران برادر کسی است که درگذشت و عموی شخصی است که باقی ماند ، وی یکی از ستون های چهارگانه بنی امیه است . (۳)

این عملکرد ، بر نقشه سَرّی میان اُمویان و دور و بری های آنها و موالیان یهود (و دیگر موالیان آنان) برای ضربه زدن به اسلام محمّدی علوی اصیل ، دلالت دارد .

ص: ۵۲۴

---

۱- . معاویه به اَحنف بن قَیس و سَیْمَرَه بن جُنْدَب می گفت : می بینم این سفید پوست ها یعنی موالیان فراوان شده اند و به نظر می آید بر سَیْلَف چیره شوند . حدس می زنم که بر عرب بشورند و قدرت را در دست گیرند . در نظرم دارم گروهی را بکشم و گروهی را برای رونق بازار و راهسازی وانهم ، نظر شما چیست ؟ (العقد الفرید ۲ : ۳۶۱) این نگرش معاویه نسبت به موالیان است ، در حالی که رفتار با حُمران [ عکس این نگرش را دارد ] برای مالش دادن پای حمران می کوشید بر عبدالله بن عامر پیش افتد .

۲- . بنگرید به ، مختصر تاریخ دمشق ۷ : ۲۵۴ ؛ تهذیب الکمال ۷ : ۳۰۵ ؛ الوافی بالوفیات ۱۳ : ۱۶۹ ؛ تاریخ الطبری ۶ : ۱۶۵ ؛ انساب الأشراف ۶ : ۸۹ .

۳- . انساب الأشراف ۵ : ۴۷۲ .

در مقابل [ بر خلاف نگرش امویان ] می بینیم که پیامبر صلی الله علیه و آله (۱) و اهل بیت آن حضرت (و در رأس آنها امیرالمؤمنین علیه السلام) با موالی ، رفتاری دارند که خدای بزرگ ترسیم فرمود :

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ »؛ (۲) ای مردم ، ما شما را - به صورت زن و مرد - آفریدیم و ملت ها و قبیله هایی قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید ، گرامی ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست . (۳)

« وَلَئِمَّةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ »؛ (۴) کنیز مؤمن از کنیز مشرک

ص: ۵۲۵

۱- . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : درباره دو ضعیف برده ، و زن از خدا بترسید . نیز فرمود حبیبیم جبرئیل به قدری مرا به مدارا با بردگان سفارش کرد که گمان بردم انسان به بردگی در نمی آید و به خدمت گرفته نمی شود . و این سخن که : خدمت کارانتان برادران شمایند . خدا آنها را زیر دست شما قرار داد . هر که خدمت کاری دارد باید از آنچه خود می خورد و می پوشد ، او را بخوراند و بپوشاند . و ده ها روایت دیگر که به برادری و عدل و مساوات میان شخص آزاد و برده فرا می خوانند . بنگرید به ، تاریخ دمشق ۵۲ : ۳۸ ؛ صحیح بخاری ۱ : ۲۰ ، حدیث ۳۰ ؛ شرح رساله الحقوق (امام زین العابدین علیه السلام) : ۴۵۱ .

۲- . سوره حجات ۴۹ آیه ۱۳ .

۳- . پیامبر صلی الله علیه و آله در عرفات فرمود : خدا غرور جاهلیت و افتخار به پدران را از راه و رسم شما زدود . انسان ها از آدم پدید آمدند و آدم علیه السلام از خاک آفریده شد . عرب بر عجم فضیلتی ندارد مگر به تقوا . سپس پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ ... مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ ... » احکام القرآن ۱ : ۳۹۳ ، اثر جصاص .

۴- . سوره بقره ۲ آیه ۲۲۱ .

بهتر است ، هر چند کنیز مشرک شما را شیفته خود سازد .

« وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاثِبُوهُمْ »؛ (۱) بردگانی که خواستار مکاتبه [بازخرید] اند ، قراردادشان را بنویسید .

« وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ »؛ (۲) کسانی که زنانشان را «ظهار» [تحریم جنسی] می کنند ، سپس از حرف خویش برمی گردند، باید [پیش از آمیزش] یک برده آزاد سازند .

« لَا يُوَازِحُكُمْ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فَيَأْتِيَكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْإِيمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ »؛ (۳)

خدا شما را به خاطر قسم های لغو مؤاخذه نمی کند ، لیکن کفاره سوگندهایی که می بندید [و سپس می شکنید] خوراک دادن به ده مسکین است (از غذاهای متوسطی که می خورید) یا پوشاندن ده مسکین یا آزاد ساختن یک برده .

همه این آموزه ها [از سوی خدا] آمد بی آنکه نژاد پرستی عربی اثری در این جریان داشته باشد . از این رو ، موالی اهل بیت و پیروان آنها ، در نهایت استقامت و تدبیر بودند و در تاریخ اسلام و مسلمان ها ، جز آثار مثبت پسندیده ، نداشتند .

مدائنی روایت می کند که :

دسته ای از اصحاب علی علیه السلام پیش آن حضرت رفتند و گفتند : ای امیرالمؤمنین ، این اموال را بده و این اشراف عرب و قریش را بر موالی و عجمان برتری بخش و دل کسانی را که می ترسی به مخالفت برخیزند ، به دست آر ..

ص: ۵۲۶

۱- . سوره نور ۲۴ آیه ۳۳ .

۲- . سوره مجادله ۵۸ آیه ۳ .

۳- . سوره مائده ۵ آیه ۸۹ .

امام علیه السلام فرمود: **أَتَأْمُرُونَنِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصِيرَ بِالْجَوْرِ ، لَا وَاللَّهِ ، لَا أَفْعَلُ ... وَاللَّهِ لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَوَاسَيْتُ بَيْنَهُمْ ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا هِيَ**

**أَمْوَالُهُمْ؛ (۱)**

آیا می خواهید با ستم در پی پیروزی باشم ، والله ، این کار را نمی کنم ... به خدا سوگند اگر این مال از خودم بود ، میان آنان مواسات می کردم ، چه رسد به اینکه این مال ، مال مسلمانان است .

دو زن (یک زن عرب و کنیز وی) نزد علی علیه السلام آمدند و کمک خواستند . امام علیه السلام امر کرد به هر کدام از آن دو یک کیل گندم و چهل درهم بدهند . کنیز آنچه را داده شد گرفت و رفت [ ولی ] آن زن عرب گفت : ای امیرالمؤمنین ، مثل آنچه به این کنیز دادی به من می دهی؟! من عربم و او کنیز!

امام علیه السلام فرمود :

**إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - فَلَمْ أَرَ فِيهِ فَضْلًا لَوْلِدِ إِسْمَاعِيلَ عَلَيَّ وَوَلِدِ إِسْحَاقَ (۲)؛ (۳)**

ص: ۵۲۷

۱- . شرح نهج البلاغه ۲: ۲۰۳ .

۲- . كنز العمال ۶: ۲۶۰ ، حدیث ۱۷۰۹۵ ؛ سنن بیهقی ۶: ۳۴۹ ، حدیث ۱۲۷۶۹ .

۳- . جا به جایی نام اسماعیل و اسحاق - در این حدیث - با توجه به استدلال امام علیه السلام به آن ، بعید نمی نماید ؛ زیرا فرزندان اسماعیل کنیززاده به شمار می آیند چرا که از نسل «هاجر» می باشند که کنیز بود برخلاف فرزندان اسحاق که از نسل «ساره» اند و وی زن آزاده بود . براساس توضیح شارحان (ملا صالح مازندرانی ، ابن قاریاغدی و ... ) معنای حدیث این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام و بنی هاشم و قریش از نسل اسماعیل اند و یهودیانی که مسلمان می شدند ، از نسل اسحاق اند . با وجود این ، هر دو - به مقتضای حکم قرآن - در غنایم و دیگر چیزهای مشابه آن با هم مساوی اند و بر یکدیگر برتری ندارند (م) . بنگرید به ، شرح اصول کافی (ملا صالح مازندرانی) ۱۱ : ۳۹۸ ؛ البضاعة المزجاء ۱ : ۶۵ .



در کتاب خدای بزرگ نگرستم ، برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق برتری ندیدم .

شیخ محمد مهدی شمس الدین می گوید :

موالی پیوند استواری با امام علی علیه السلام داشتند که از سیاست عادلانه امام (که آنها را با دیگر مسلمانان به یک چشم می نگرست) برمی خاست . بعضی از رهبران قبایل بر این ارتباط امام علیه السلام خُرده گرفتند .

أشعث بن قیس [ که از منافقان بود ] به امام علی علیه السلام گفت : ای امیرالمؤمنین ، این حَمراء(۱) (سفیدپوست ها) دور و برت را گرفته اند ! (۲)

برای سامان این حالتِ پراکندگی بی حساب و کتاب [ و نامنظم ] اسیران در جامعه اسلامی ، امامان اهل بیت علیهم السلام بر ارائه نگرش درست اسلام به بردگان تمرکز داشتند . بر آزادی بردگان تأکید می کردند تا در گردونه عقده احتقار به سر نبرند و تسامح اسلام را بنگرند و اینکه اسلام - به طور موقت - آنان را به بردگی می گیرد تا دین و مفاهیم حق را به آنها بیاموزاند تا آنان نقش داوطلبانه شان را در خدمت به دین بیاغازند .

یعنی ائمه علیهم السلام بردگان را با تربیتِ درست پرورش می دادند و با روح اسلام تغذیه می کردند ، سپس آزادشان می ساختند تا آزادانه زندگی کنند .

ص: ۵۲۸

---

۱- . حَمراء ، نام قدیمی است که بر مسلمانان فرس [ ایرانیان ] اطلاق می شد ، سپس بر مسلمانان روم اطلاق شد .

۲- . انصار الحسین : ۱۹۳ .

امام علی علیه السلام از دسترنج خویش هزار بنده را آزاد ساخت. (۱)

امام حسن علیه السلام ۲۵ بار پیاده به حج رفت و شتران برای قربانی به همراه او رانده

می شدند. آن حضرت سه بار مالش را [ میان نیازمندان ] تقسیم کرد، حتی پاپوش و کفش را می داد و نعل را نگه می داشت. (۲)

پوشیده نماند که بردگان در آن مقطع تاریخی، از اموال عمده بودند.

امام حسن علیه السلام به غلام سیاهی گذشت که در دستش قرص نانی داشت، لقمه ای خود می خورد و لقمه ای را به سگ می داد تا اینکه آن سگ را در آن قرص نان سهیم ساخت و نیمی از آن را به آن سگ داد.

امام علی علیه السلام پرسید: غلام کیستی؟ گفت: غلام ابان بن عثمان.

امام علی علیه السلام پرسید: این باغ از آن کیست؟ گفت: از ابان بن عثمان.

امام علی علیه السلام غلام و باغ را خرید و فرمود: ای غلام، تو را خریدم. غلام ایستاد و گفت: از خدا و رسول و از تو ای مولایم، فرمان بردارم.

امام علی علیه السلام فرمود: باغ را خریدم و تو در راه خدا آزادی و باغ هدیه من به توست. (۳)

به شیوه رفتار ابان بن عثمان بنگرید که برده اش را گرسنگی می داد و در مقابل سیاست اهل بیت را ببینید که بردگان را آزاد و بی نیاز می ساختند تا نقش طبیعی شان را در جامعه ایفا کنند.

امام سجاد علیه السلام هرگاه ماه رمضان در می آمد، بنده و کنیزی را نمی زد. هرگاه

آنان خطایی می کردند، پیش خود می نوشت. «فلان بنده» و «فلان کنیز» در فلان

ص: ۵۲۹

۱- . منتهی المطلب ۱۵ : ۵۰۰؛ تهذیب الأحکام ۶ : ۳۲۵، حدیث ۸۹۵.

۲- . تاریخ دمشق ۱۳ : ۲۴۲ - ۲۴۳.

۳- . بنگرید به ، تاریخ دمشق ۷ : ۲۵.

روز خطا کرد و او را کیفر نمی داد و این موارد جمع می شد تا اینکه شب آخر ماه رمضان فرا می رسید و آنان را پیرامون خویش گرد می آورد و آن نوشته ها را می نمایاند و می فرمود: ای فلانی، فلان خطا و فلان خطا را مرتکب شدی و تو را تأدیب نکردم، آیا به یاد می آوری؟ وی می گفت: آری، ای فرزند رسول خدا.

این کار را تا آخرین نفر آنها انجام می داد و از همه شان اقرار می گرفت، سپس در میان آنان می ایستاد و می فرمود: با صدای بلند بگویید:

ای علی بن حسین، پروردگارت همه اعمالت را شمرد (چنان که تو

یکایک اعمال ما را شمردی) و نزد خدا کتابی است که حق را می گوید، هیچ خُرد و کلانی را فرو نمی گذارد. هر عملی را که انجام داده ای می شمارد و همه آنها را نزد خدا حاضر می یابی (چنان که ما همه اعمالمان را نزدت حاضر یافتیم) از ما درگذر و چشم پوش (چنان که از خدا امید عفو داری) و چنان که دوست می داری خدا از تو درگذرد، تو هم ما را ببخش، خدا را اهل عفو، دل سوز و آمرزنده خواهی یافت و پروردگارت به کسی ستم نرزد ...

ای علی بن حسین، خواری ات را در پیشگاه خدای حاکم عادل به یاد آور ...

امام علیه السلام این جملات را (خطاب به خود) بر زبان می آورد و به زبان آنان می انداخت و آنها هم این جمله ها را می گفتند در حالی که امام میانشان ایستاده بود، می گریست و شیون می کرد و می فرمود: پروردگارا، از ما خواستی که از کسانی که به ما ظلم کردند درگذریم ...

سپس امام علیه السلام به آنان رو می کرد و می فرمود: شما را عفو کردم، آیا شما هم از من و از رفتار بدم با شما گذشتید؟

آنان می گفتند: ای مولای ما، تو را بخشیدیم، رفتار بدی با ما نداشتی.

امام علیه السلام می فرمود، بگویید: خدایا از علی بن حسین در گذر (چنان که او ما را بخشید) او را از دوزخ آزاد ساز (چنان که وی ما را از بردگی رها کند).

آنان این دعاها را می کردند و امام علیه السلام می فرمود: خدایا، ای پروردگار جهانیان اجابت فرما.

بروید، از شما گذشتم و آزادتان ساختم بدان امید که خدا از من در گذرد و مرا از دوزخ برهاند.

بدین سان، امام علیه السلام آنان را آزاد می ساخت و آن گاه که روز عید فطر می شد جایزه هایی به ایشان می داد تا آنان رامصون دارد و از آنچه در دست مردم است بی نیاز سازد. (۱)

به خاطر این رفتار خوب و اخلاق بلند محمدی، می بینیم که موالیان اهل بیت علیهم السلام در اوج وفاداری و استقامت اند، و در میان آنها کسی که نقش کینه ورانه (که از تحقیر موالیان برمی خاست) داشته باشد (مانند حرمان، ابو لؤلؤ، سرجون) وجود ندارد.

قبر (غلام امیرالمؤمنین علیه السلام) شاگردی از دست پرورده های امام علیه السلام بود. عمرش را در رکاب آن حضرت و دفاع از دین سپری ساخت تا اینکه در سالمندی تاوان این دوست داشتن و محبت نسبت به امام علیه السلام را پرداخت و به دست حجاج ثقفی به قتل رسید.

روزی حجاج گفت: دوست دارم به یکی از اصحاب ابو تراب دست یابم و با خون او به خدا تقرب جویم.

ص: ۵۳۱

گفتند: هیچ کس را جز قنبر غلام ابو تراب را سراغ نداریم که بیشتر با او به سر برده باشد.

حجاج در پی قنبر فرستاد. او را آوردند. حجاج پرسید: تو قنبری؟ گفت: آری. پرسید: ابو همدانی؟ گفت: آری. پرسید: غلام علی بن ابی طالب؟ گفت: مولایم خداست و امیرالمؤمنین علی علیه السلام ولی نعمتم بود.

حجاج گفت: از دین علی بیزاری بجوی.

قنبر گفت: اگر چنین کنم دینی بهتر از آن به من می نمایانی؟

حجاج گفت: می خواهم تو را بکشم، خودت انتخاب کن، کدام قتل را می پسندی؟

قنبر گفت: این را به تو وانهادم.

حجاج پرسید: چرا؟

قنبر گفت: زیرا هر جور که مرا بکشی، روز قیامت همان گونه به

قتل می رسی.

امیرالمؤمنین علیه السلام به من خبر داد که مرگ من ظالمانه و ناحق و با ذبح خواهد بود.

حجاج دستور داد او را سر ببرند. (۱)

با کاروان امام حسین

علیه السلام چهره های درخشانی از موالیان وجود داشت که جانشان را در راه نهضتی که برای احیای دین به همراه امام حسین علیه السلام

برافراشتند، فدا کردند. افراد زیر از آنهاست:

ص: ۵۳۲

---

۱- کشف الغمّه ۱: ۲۸۲؛ کشف الیقین: ۷۸؛ الإرشاد ۱: ۳۲۸ متن از این کتاب است.

۱. آسلم ترکی (غلام امام حسین علیه السلام) که قاری قرآن بود و زبان عربی را می دانست و می نوشت. (۱)

۲. جابر بن حجاج (غلام عامر بن نَهْشَل تَیْمی ، تیم الله بن ثَعْلَبَه) که پهلوانی دلاور بود .

صاحب الحدائق [ الوردیه ] می گوید : با امام حسین علیه السلام در کربلا حضور یافت و پیش روی آن حضرت به قتل رسید . امام حسین علیه السلام سوی وی رفت ، او را در آغوش گرفت و گونه شریفش را بر گونه اش گذاشت. (۲)

۳. جون (غلام ابوذر غفاری) . وی پیرمردی سالمند و سیاه پوست بود . امام حسین علیه السلام به او اجازه داد برگردد و فرمود : بیعتم را از تو برداشتم . وی گفت : در خوشی ها کاسه لیس شما بودم ، در سختی ها رهایتان کنم؟! نه به خدا .

وی با امام حسین علیه السلام به شهادت رسید . امام برایش این دعا را کرد : خدایا ، رویش را سفید ، و بدنش را خوشبو ساز ، و او را با نیکان محشور کن و میان او و آل محمد آشنایی انداز .

جسد او را در معرکه یافتند از آن ، بوی مشک به مشام می رسید. (۳)

۴. حارث بن نَبْهان (غلام حَمَزَه بن عبدالمُطَلَب) .

سیره نویسان گفته اند : نَبْهان (غلام حمزه) شخصی شجاع و دلاور بود . دو سال پس از شهادت حمزه در گذشت و فرزندش حارث به امیرالمؤمنین علیه السلام

و پس از او به امام حسن علیه السلام و سپس به امام حسین علیه السلام پیوست .

ص: ۵۳۳

---

۱- . بنگرید به ، انصارالحسین علیه السلام : ۷۳ ، اثر محمد مهدی شمس الدین .

۲- . ابصار العین : ۲۲۶ ، اثر سماوی .

۳- . بنگرید به ، بحار الانوار ۴۵ : ۲۳ .

چون امام حسین علیه السلام از مدینه سوی کعبه رهسپار شد ، حارث هم به راه افتاد و ملازم آن حضرت بود تا اینکه به کربلا وارد شدند . هنگامی که آتش جنگ شعله ور شد ، پیشاپیش امام حسین علیه السلام پیکار کرد و به شهادت رسید (رضوان خدا بر او باد). (۱).

۵. رافع ، غلام مسلم آزدی . (۲).

۶. زاهر ، غلام عمرو بن حَمِیق خُزاعی ، که به همراه امام حسین علیه السلام بود و در حمله اوّل شهید شد . (۳).

۷. سالم ، غلام بنی المَدَنیّه کَلْبی . (۴).

۸. سالم (غلام عامر بن مسلم عبدی) از عبد قیس ، وی بصری بود . (۵).

۹. سعد ، غلام امام علی علیه السلام . (۶).

۱۰. سعد بن عبدالله ، غلام عمرو بن خالد اَسَدی صَیداوِی . (۷).

۱۱. سلیمان (غلام امام حسین علیه السلام) که در بصره به شهادت رسید . (۸).

۱۲. شیب ، غلام حارث جابری . (۹).

۱۳. شَوذَب ، غلام شاکر بن عبدالله همدانی شاکری که مردی سالمند و از

ص: ۵۳۴

---

۱- . تنقیح المقال ۱ : ۲۴۸ ، شماره ۲۱۳۶ .

۲- . إِبصار العین : ۱۸۵ .

۳- . اقبال الاعمال ۳ : ۱۷۹ ، فصل ۱۴ .

۴- . اقبال الاعمال ۳ : ۷۹ ؛ معجم رجال الحدیث ۹ : ۳۴ ، شماره ۴۹۷۸ .

۵- . انصار الحسین : ۸۹ ، شماره ۲۵ ؛ معجم رجال الحدیث ۹ : ۳۴ ، شماره ۴۹۷۹ .

۶- . اعیان الشیعه ۱ : ۶۱۱ ، شماره ۴۰ .

۷- . انصار الحسین : ۹۰ ؛ اعیان الشیعه ۱ : ۶۱۱ ، شماره ۴۱ .

۸- . تاریخ طبری ۳ : ۳۴۳ ؛ رجال طوسی : ۱۰۱ ، شماره ۹۸۵ .

۹- . اعیان الشیعه : ۶۱۱ ، شماره ۴۹ .

رجال شیعه و از سران آنها بود. (۱).

۱۴. قارب، غلام امام حسین علیه السلام. (۲).

۱۵. منجیح، غلام امام حسین علیه السلام.

مادر وی «أُمُّ مُنْجِحٍ» کنیز امام حسین علیه السلام بود که آن را از نَوْفَلِ بْنِ حَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ خرید، سپس سهم أبو منجیح با وی ازدواج کرد و «أُمُّ مُنْجِحٍ»، «مُنْجِحٍ» را برای وی به دنیا آورد. (۳).

۱۶. نصر، غلام امام علی علیه السلام. (۴).

۱۷. واضح، غلام حارث سلّمانی. (۵).

چکیده سخن

چکیده سخن این است که بردگان و موالی، قشر اجتماعی جدیدی بودند که به عرب پیوستند و اسلام برنامه دقیقی برای آنها سامان داد تا این آیین را با زبان و دل و روح و اعتقاد پذیرا شوند تا بعدها جهانی بودن اسلام و فراگیری اش در عرصه اجرا به انجام رسد.

ص: ۵۳۵

۱- تاریخ طبری ۳: ۳۲۹؛ انصار الحسین: ۹۴، شماره ۳۴.

۲- المزار: ۴۹۱؛ معجم رجال الحدیث ۱۵: ۹، شماره ۹۴۸۹.

۳- رجال طوسی: ۱۰۵، شماره ۱۰۳۹؛ قاموس الرجال ۱۰: ۲۳۹، شماره ۷۷۲۷ متن از این مأخذ است.

۴- اعیان الشیعه ۱: ۶۱۲، شماره ۹۹.

۵- اعیان الشیعه ۱: ۶۱۲، شماره ۱۰۲. در «اعیان الشیعه ۳: ۳۰۳» آمده است: واضح ترکی، غلام حارث مذحجی سلّمانی نیز بنگرید به، ابصار العین: ۱۴۴. به نظر می رسد این شخص، همان است که خوارزمی در مقتل خویش بدان اشاره می کند؛ زیرا می گوید: سپس غلام ترکی مبارز، قاری قرآن بیرون آمد (مقتل خوارزمی ۲: ۲۴).



اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنها در این راستا موفقیت آشکاری را به دست آوردند و کوتاهی حاکمان را (که سبب اصلی بروز شعوبیه و نقش مُخَرَّب آن بودند) در این زمینه [ تا حدی ] جبران کردند، لیکن حاکمان، صاحبان زر و زور بودند و در ساحت عمل حکم آنان نفوذ داشت، از این رو، این حالت توزیع بی حساب و کتاب بردگان و موالی و چپاندن آنها، حالت قوی و استواری شد که بعدها آنان را به جایی کشاند که با مقدرات دولت اسلامی بازی کنند.

دکتر زاهیه قدوره (پس از آنکه موضع اسلام را نسبت به موالی می آورد و اینکه اسلام مخلصان آنها را به عزیزترین جایگاه ها بالا برد؛ مانند بلال حبشی و سلمان فارسی) می گوید:

طبیعی است که این مبانی در میان عرب عجیب و غریب افتد. ساختار درونی آنان را آتشِ عصبیت خود بزرگ بینی در بر گرفته بود، لیکن این آتش در قلب های کسان دیگر (یعنی موالیان) خنک و سلامت شد؛ چنان که آن گاه که بعدها بعضی از خلفا از سیاست اسلام انحراف یافتند (و دل تنگ بازگشت به جاهلیت نخست و نعره آن شدند) این خنکا و سلامت برای موالیان و مسلمانان باتقوای عرب، مایه آرامش بود. (۱)

موالیان در برابر نارواهایی که از عصبیت قبیله ای عرب به آنها رسید به جعل احادیث برای خود پرداختند و این کار به منزله واکنشی از سوی آنها بود.

ابو داود سجستانی روایت می کند، می گوید: به ما خبر داد محمد بن عیسی بن طباع [ گفت: ] به ما خبر داد ابن فضیل، از پدرش، از رحال بن سالم، از عطا،

ص: ۵۳۶

---

۱- . الشعوبیه و أثرها الإجتماعی والسیاسی : ۳۳ .

که گفت: رسول خدا فرمود:

أبدال از موالیان اند و موالیان را جز منافق دشمن نمی دارد. (۱)

و امامان شعوبیه سر در آوردند؛ مانند ابو عُبَیْدَه، مَعْمَر بن مُثَنَّى که از موالی بنی تَیْم در بصره بود و اصالتِ یهودی داشت. جدّش به دست یکی از اولاد ابوبکر اسلام آورد.

وی هموست که کتاب «مثالب العرب» را از نو نوشت و بر آن افزود و از خوارج به شمار می آمد و عقیده اَبَاضِیّه را داشت. (۲)

زُهری (دستمال اُمّرای قریشی) از کسانی است که موالیان را تحقیر می کرد.

از عبدالرزاق، از مَعْمَر، نقل است که به زهری گفتند: می پندارند تو از موالیان حدیث نمی کنی! زُهری گفت: از موالیان [در تنگناها] حدیث می کنم، لیکن هنگامی که فرزندان مهاجر و انصار را می یابم بر ایشان اعتماد می ورزم، به غیر آنها چه کار دارم؟! (۳)

زُهری در غیر وضو، از آنس بن مالک انصاری روایت می کند، لیکن می بینیم روایت وضو را اختصاص می دهد به نقل از عطا (غلام شامی) از حُمران بن اَبان (غلام شعوبی یهودی).

چرا وی این کار را می کند؟

پاسخی نمی یابیم جز اینکه بگوییم وی به آنچه هوای نفس و حکومت اموی بر وی دیکته می کرد، ملتزم بود.

ص: ۵۳۷

- 
- ۱- .سؤالات آجزی ۱: ۲۰۴.
  - ۲- .بنگرید به، تهذیب الکمال ۲۸: ۳۱۶، شماره ۶۱۰۷؛ معجم الادباء ۵: ۵۰۹ برای آگاهی بیشتر بنگرید به، الشعوبیه و اثرها الاجتماعی والسیاسی: ۱۲۵.
  - ۳- .طبقات ابن سعد ۲: ۳۸۸.

از سوی دیگر می بینیم که این وضو را قریشیان - به شکل واضح - پذیرفتند .

قریشی بودن گاه حال نسبی محض است و گاه شکل سیاسی قبیله ای به خود می گیرد ؛ مانند یک تشکل و ائتلاف که دارای اهداف و منافع مشترک اند .

آنچه را ما در این بحث در نظر داریم ، همین مورد دوم است ؛ زیرا هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان قریش مبعوث شد ، او را تکذیب کردند و آزار رساندند و با وی جنگیدند و ... تا آنجا که فرمود : «هیچ کس چون من در راه خدا اذیت نشد» . (۱)

قریش آن حضرت را ناچار ساخت از مکه سوی مدینه هجرت کند و در آنجا مرکز شایسته ای را شکل دهد و به جلو پیش رود .

قریش جنگ «بَیدر» و «أُحُد» (و جنگ های دیگر) را پدید آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله در این جنگ ها قریش را تار و مار کرد و یلان آنان را به قتل رساند .

سهم عمده ای از این کشتار به دست امیرالمؤمنین علیه السلام و انصار صورت گرفت . قریش کینه پیامبر و اهل بیت آن حضرت و انصار را به دل داشت و این کینه نهفته پس از فتح مکه فزونی یافت ؛ زیرا قریش شکست خورد و با زور و اجبار ، اسلام آورد و در خود ، عقده انتقامی را که موالیان شعوبی داشتند ، حس می کرد و آتش کینه شان بر پیامبر و آل آن حضرت و انصار شعله ور شد .

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله قریشیان بر حکومت سیطره یافتند و امام علی علیه السلام و

ص: ۵۳۸

---

۱- . حلیه الأولیاء ۶ : ۳۳۳ به نقل از آنس ، در «تاریخ الإسلام ۴۱ : ۳۳۳» عبارت بدین گونه است : «ما أوذی نبی ما أوذیت» ، و در «فتح الباری ۱۱ : ۲۹۲» آمده است : «لقد أوذیت فی الله ما یؤذی أحد» ؛ در راه خدا به قدری آزار دیدم که احدی بدین اندازه اذیت نشد .

انصار را کنار زدند . ابوبکر قریشی بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله بالا رفت و پس از خود آن را به عُمَر قریشی سپرد ، سپس عمر آن را در شورای شش نفره ای نهاد که همه شان از قریش بودند ، آنان را به شکلی سنجیده انتخاب کرد [ و به گونه ای سازمان داد ]

که امام علی علیه السلام از خلافت دور بماند و عثمان اموی قریشی از طریق عبدالرحمان بن عوف زهری قریشی ، به خلافت برسد .

امام علیه السلام در احتجاج شورا فرمود :

هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدند که با ابوبکر احتجاج می کنم و می گویم : ای گروه قریش ، ما خاندان از شما در این امر سزامنندترین ...

آنان ترسیدند که اگر من بر ایشان ولایت یابم ، برای آنها - تا

باقی اند - در خلافت نصیبی نباشد . با هم همدست شدند و ولایت را به عثمان دادند و مرا از آن بیرون راندند بدان امید که خودشان به خلافت دست یابند و آن را دست به دست گردانند ؛ زیرا از اینکه از طرف من به خلافت دست یابند ، ناامید شدند .

سپس گفتند : بشتاب و بیعت کن و گرنه با تو می جنگیم . من با کراهت بیعت کردم و برای رضای خدا بُردبار ماندم . (۱)

و نیز امام علیه السلام فرمود :

وَاللّٰهُ مَا تَنْقُمُ مِنَّا قُرَيْشٌ اِلَّا اَنَّ اللّٰهَ - اِخْتَارَنَا عَلَيْهِمْ ؛ (۲)

ص: ۵۳۹

---

۱- . الغارات ۱ : ۳۰۷ - ۳۰۸ .

۲- . نهج البلاغه ۱ : ۸۲ ، خطبه ۳۳ .

به خدا سوگند ، قریش از ما انتقام نگرفت مگر بدان خاطر که خدا ما را بر ایشان برگزید .

آری ، ریشه های خود بزرگ بینی و جفا بر امیرالمؤمنین علیه السلام در جان آنان پابرجا بود حتی در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله آن را وانهادند .

مردمانی از قریش پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند : ای محمّد ، ما همسایگان و هم پیمانان توایم . گروهی از بردگان ما نزد تو آمدند اما نه برای رغبت به دین و فقه ، بلکه از اینکه کالا و اموال ما باشند ، گریختند ، آنها را به ما برگردان

پیامبر صلی الله علیه و آله از ابوبکر پرسید : [ درباره ایشان ] چه می گویی ؟

ابوبکر گفت : راست می گویند . اینان همسایگان توآند .

رنگ چهره پیامبر صلی الله علیه و آله از این سخن تغییر کرد ، سپس از عمر پرسید : تو چه می گویی ؟

عمر گفت : راست می گویند ، اینان همسایگان و هم پیمانان توآند .

رنگ صورت پیامبر صلی الله علیه و آله دگرگون شد ، سپس فرمود : ای گروه قریش ، والله مردی را بر شما برانگیزم که خدا قلبش را به ایمان آزمود [ گردن ] شما یا بعضی از شما را در راه دین می زند .

ابوبکر گفت : ای رسول خدا ، آن شخص منم ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : نه .

عمر گفت : ای رسول خدا ، آن شخص منم ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : نه ، آن مرد شخصی است که کفشم را پینه می دوزد

(آن حضرت کفش خود را به علی علیه السلام داده بود تا پینه کند). (۱).

در الغارات از محمد بن شیبه روایت است که گفت :

در مسجد مدینه حضور یافتیم ، دیدم زُهری و عروه بن زبیر نشسته اند ، علی را نام می برند و از آن حضرت بدگویی می کنند (۲).

دو شیخ قریشی ، ابوبکر و عُمر ، از تدوین حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله منع کردند . به موضع پیروان آن دو (عثمان ، معاویه ، حجاج) نسبت به سنت نبوی پی بردیم . مخالفان عثمان از محدثان بودند ، لیکن عثمان به خاطر رأی و اجتهادش وانمود می کرد که موضع آنان را نمی داند .

قریشی ها ، شامی ها ، بصری ها ، واسطی ها ، موالیان شعوبی ، علیه اسلام نیرنگ به کار می بستند و با خط مشی فقهی و سیاسی محمدی علوی ، دشمنی می ورزیدند .

هر کدام از اینها ، خواسته ها و راه و رسم و شیوه خود را داشتند . جمع همه اینها همان خط قریشی بلندپرواز و آزمند بود که چهار راه هایی به شمار می آمد که به ضربه سیاسی و فقهی و اجتماعی به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت می انجامید .

سید عبدالحسین شرف الدین رحمه الله می گوید :

ص: ۵۴۱

---

۱- . خصائص النساء : ۵۵ ، حدیث ۳۱ متن از اینجاست ؛ مسند احمد ۱ : ۱۵۵ (صدر حدیث در این مأخذ هست) مقدسی در «الأحادیث المختاره ۲ : ۶۸ ، حدیث ۴۴۵» می نویسد : سند این حدیث ، حسن است .

۲- . الغارات ۲ : ۵۷۷ - ۵۷۸ .

هرکس تاریخ قریش و عرب را در صدر اسلام و ارسی کند ، درمی یابد که آنان در برابر نبوت هاشمی سر فرود نیاوردند مگر پس از آنکه متلاشی شدند و توانی برایشان نماند .

چگونه آنان راضی می شدند که نبوت و خلافت در بنی هاشم گرد آید؟! (۱)

پس از همه آنچه گذشت ، اکنون فهرست راویان وضوی غشلی عثمانی را می آوریم تا جاهای تشکیلات و حزب گرایی قریشی موالی شعوبی شامی بصری واسطی را - از رهگذر حجج - بنگریم و پس از آن ، به راویانی که در آنها جای خدشه و سخن است پی ببریم و به دیگر ویژگی های شبکه ای که وضوی عثمانی را انتشار داد ، آگاه شویم .

ص: ۵۴۲

---

۱- . المراجعات : ۳۵۰ .

با شمارش سریع روایات وضویی - که اندکی پیش آمد - و راویان آنها و با ملاحظه ماهیات و وابستگی ها و گرایش هایشان - به شکل واضح - تار و پود شبکه وضویی عثمان برای ما روشن می شود؛ زیرا با ملاحظه سندهای ده روایت مورد اعتماد اول، در می یابیم که راویان آنها و سرنخ همه آنها به مدینه می رسد،

جایی که این وضوی جدید نوپیدا در آن پدید آمد، سپس در بصره و شام انتشار یافت.

پس از این ده روایت، اسانید دیگر روایات را می نگریم که نزد اهل سنت نامعتبرند و همچون اختاپوس دست دراز می کنند تا بغداد و مصر و کوفه و یمن و مکه و واسط و بلاد عجم و دیگر مکان ها را (که از شهرهای بزرگ و مرکزی اسلامی به شمار می روند) در سیطره خویش در آورند.

این امر بیان می دارد که التزام اول (که تا به امروز پابرجاست) عثمانی، مَدَنی، بَصْرَی و شامی است. بنیان گذاران اول آن، امویان قریشی و کینه وران بر امیرالمؤمنین و موالی شعوبی بودند و بسیاری از آنها افراد حکومتی اند که منویات سیاسی و تشریحی خلفا را اجرا می کردند و هیچ یک از آنها از جَزْح (خدشه) یا قَدْح (عیب) مصون نمی ماند.

اینان از روی دشمنی و کینه با علی علیه السلام و در راستای ساختِ کاخ فقهی و فرهنگی اموی، وضو را تحریف کردند.

هرگاه حال راویان ده سند اول را (به عنوان نمونه اولی این نگرش و طرح) ارائه کنیم، به آشکار بودن این امر و حقیقت آن پی می بریم.



این راویان به ترتیب عبارت اند از :

راویان سند روایت اول

۱. عبدالعزیز بن عبدالله بن یحیی بن عمرو بن اویس بن سعد بن ابی سرح قرشی عامری مدنی. (۱)

از عموهای وی ، عبدالله بن سعد بن ابی سرح (برادر رضاعی عثمان) است، (۲)

که مرتد شد و پیامبر صلی الله علیه و آله خویش را هدر دانست، (۳) و در روز فتح مکه به همه مردم امان داد جز چهار نفر که یکی شان عبدالله بن سعد بن ابی سرح بود. (۴)

ابن حبان وی را از منافقان کافر توصیف می کند، (۵) والی عمر بر «صعید» (۶) و والی عثمان بر «مصر» بود. (۷)

و گفته اند وی در جنگ صفین با معاویه شرکت جست. (۸)

ابو داود گاه وی را تضعیف و گاه توثیق می کند. (۹)

مسلم از وی روایت نمی آورد.

ص: ۵۴۴

- 
- ۱- تهذیب الکمال ۱۸ : ۱۶۱ ، شماره ۳۴۵۷ ؛ لسان المیزان ۷ : ۲۸۸ ، شماره ۳۸۳۹ ؛ التاریخ الکبیر ۶ : ۱۳ ، شماره ۱۵۳۱ .
  - ۲- المعارف : ۳۰۱ ؛ فتوح البلدان : ۲۲۴ .
  - ۳- سیر اعلام النبلاء ۳ : ۳۳ ، شماره ۸ ؛ سنن ابی داود ۳ : ۵۹ ؛ الإصابه ۱ : ۴۵۲ .
  - ۴- تهذیب الأسماء ۱ : ۳۱۱ اثر نووی ؛ تهذیب الکمال ۱۱ : ۱۱۳ .
  - ۵- الثقات ابن حبان ۳ : ۲۱۴ ، شماره ۷۰۹ ؛ الإصابه ۴ : ۱۰۹ ، شماره ۴۷۱۴ (به نقل از ابن حبان) .
  - ۶- الإصابه ۴ : ۱۱۰ ؛ سیر اعلام النبلاء ۳ : ۳۴ .
  - ۷- طبقات ابن سعد ۷ : ۴۹۳ ؛ الإصابه ۴ : ۴۵۸ و ۶۵۳ ؛ سیر اعلام النبلاء ۳ : ۷۱ .
  - ۸- سیر اعلام النبلاء ۳ : ۳۳ ؛ طبقات ابن سعد ۷ : ۴۹۳ .
  - ۹- المغنی فی الضعفاء ۲ : ۳۹۸ ، شماره ۳۷۳۹ .

۲. ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف زُهری قُرشی مَدَنی. (۱).

وی در بغداد متولّی بیت المال شد و پدرش قاضی مدینه بود. (۲).

ابن حَبَّان می گوید: وی قاضی بغداد شد (۳) و هموست که به غنا فتوا داد و مسلمانان علیه او اعتراض کردند. از این رو، وی سوگند خورد بدون موسیقی از پیامبر حدیث نکند. موسیقی نواخت، سپس نزد هارون حدیث کرد. هارون مال هنگفتی بدو داد. (۴).

از زُهری فراوان حدیث می کند و روایات عجیبی را از وی می آورد. (۵).

سَمَاع وی از زُهری بدین پایه نبود، (۶) یحیی بن سعید او را تضعیف کرده است. (۷).

۳. مُحَمَّد بن مسلم بن شهاب ... زُهری قُرشی، ابوبکر مدنی.

وی در شام سکنا گزید، (۸) از عموهایش سعد بن اَبی وقاص زُهری است، کسی که از بیعت با امام علی علیه السلام خودداری ورزید، (۹) سپس در پایان زندگی - آن گاه که پشیمانی سودی نمی بخشید - پشیمان شد. (۱۰).

ص: ۵۴۵

۱- تهذیب الکمال ۲: ۸۸، شماره ۱۷۴؛ تاریخ بغداد ۶: ۸۱، شماره ۳۱۱۹.

۲- تاریخ بغداد ۶: ۸۰-۸۱.

۳- مشاهیر علماء الأمصار: ۱۴۱، شماره ۱۱۶؛ ثقات ابن حَبَّان ۶: ۷، شماره ۶۴۸۵.

۴- تاریخ الاسلام ۱۲: ۵۱، شماره ۴؛ تاریخ بغداد ۶: ۸۴.

۵- تهذیب الکمال ۱۰: ۲۳۹؛ سیر اعلام النبلاء ۹: ۴۹۲.

۶- تاریخ بغداد ۶: ۸۲.

۷- الکامل فی الضعفاء ۱: ۲۴۶.

۸- تهذیب الکمال ۲۶: ۴۲۰، شماره ۵۶۰۶.

۹- تاریخ طبری ۲: ۶۹۹؛ نیز بنگرید به شرح نهج البلاغه ۱۸: ۱۱۶ و جلد ۱۹، ص ۱۴۷.

۱۰- بنگرید به کتاب «نحو إنقاذ التاريخ الإسلامی: ۱۹۳، اثر محسن بن فرحان مالکی» به نقل از کتاب الإمامه العظمی عند اهل السنّه والجماعه: ۵۳۱، اثر عبدالله دمیچی.

نقش مهم وی را در انتشار وضوی عثمانی و فقه حکومتی در راستای خدمت به بنی امیه ، دانستیم .

۴ . عطاء بن یزید لیثی جُنْدَعی ، ابو یزید ، مَدَنی ( و گفته اند شامی ) . (۱)

ابن عبدالبر می گوید : گفته اند وی غلام بنی لیث بود و گفته شده است که از خود آنها بود . (۲)

ما غلام بودن وی را ترجیح می دهیم ؛ زیرا اگر از خودشان می بود ، نسب وی به آنها می رسید .

از وی جز اهل مدینه و شام روایت نکرده اند . پیش از این دانستیم که وی ناشناخته بود و بال و پر نیافت مگر در حکومت بنی امیه و در شام پایگاه حکومت آنان .

۵ . حُمران بن أبان نَمَری (= طویدا بن أبان تَمَری یهودی) .

شرح حال وی را پیش از این دانستیم .

همه این اسانید ده گانه ، به این سه نفر می رسد (زُهْرَوی ، عطائی ، حُمرانی) و از آنها به عثمان اُموی قرشی .

راویان سند روایت دوّم

۶ . ابو یَمان ، حکم بن نافع بَهْرانی ، شامی حمصی .

وی غلام زنی از بهران بود ، (۳) که اُم سلمه نام داشت و زنِ عُمَر بن رُوْبَه تغلبی

ص : ۵۴۶

---

۱- . التاريخ الكبير ۶ : ۴۵۹ ، شماره ۲۹۹۰ ؛ تهذيب الكمال ۲۰ : ۱۲۳ ، حديث ۳۹۴۵ ؛ تاريخ الاسلام ۷ : ۱۷۰ ، شماره ۴ .

۲- . التمهيد ۱۰ : ۱۳۰ .

۳- . تهذيب الكمال ۷ : ۱۴۶ ، شماره ۱۴۴۸ ؛ تهذيب التهذيب ۲ : ۳۷۹ ، شماره ۷۶۸ .

بود. مأمون، قضاوت حِمْص را به وی سپرد. (۱)

ابو یمان، از شعیب، از زُهری، از آنس، از اُمّ حبیبه روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به نظرت چگونه می آید اگر بگویم اُمّتم پس از من چه ها که نمی بینند و بعضی از آنها خون بعض دیگر را می ریزد... قضای الهی بر این قرار گرفت، از خدا خواستم شفاعت در میان آنها را به من واگذارد و خدا این کار را کرد. (۲)

این شخص، همان کسی است که با روایت جعلی، خواستگاری علی علیه السلام را از دختر ابو جهل روایت می کند. حدیث منفردی که ابن ماجه آن را می آورد. (۳)

پوشیده نماند که در مواردی که ابو یمان می گوید «به ما خبر داد شعیب» احمد بن حنبل به نقد آن می پردازد؛ زیرا کتاب های شعیب را از فرزندش گرفت و از آن با لفظ «أخبرنا» (به ما خبر داد) حدیث کرد؛ چراکه این کار را روا می دانست. (۴)

۷. شعیب بن ابی حمزه، قرشی اُموی، مولای حِمْصی ایشان. (۵)

وی با املای زُهری برای سلطان حدیث می نوشت، (۶) سماع وی از زُهری به همراه والیان بود. (۷)

ص: ۵۴۷

- ۱- سیر اعلام النبلاء ۱۰: ۳۵.
- ۲- مسند احمد ۶: ۴۲۷، شماره ۲۷۴۵؛ الآحاد والمثانی ۵: ۴۲۱، شماره ۳۰۷۷. وی با این فریب کاری و جعل این حدیث، می خواهد این مطلب را القا کند که پیامبر صلی الله علیه و آله برای خوارج و معاویه و یزید و قاتلان و سفاکان همانند آنها شفاعت می کند.
- ۳- سنن ابن ماجه ۱: ۶۴۴، حدیث ۱۹۹۹.
- ۴- بنگرید به، سیر اعلام النبلاء ۱۰: ۳۲۰.
- ۵- تهذیب الکمال ۱۲: ۵۱۶، شماره ۲۷۴۷؛ طبقات ابن سعد ۷: ۴۶۸؛ سیر اعلام النبلاء ۷: ۱۸۷.
- ۶- تهذیب الکمال ۱۲: ۵۱۸، تهذیب التهذیب ۴: ۳۰۷، شماره ۵۹۸؛ الکاشف ۱: ۴۸۶، شماره ۲۲۸۶.
- ۷- تهذیب الکمال ۱۲: ۵۱۹.

از کاتبان هشام بن عبدالملک بر دخل و خرج های او بود(۱) و با املائی زهری ، چیزهای زیادی را برای خلیفه نوشت .(۲)

از زُهری ، از عطا ، از حُمران ، از عثمان .

راویان سندِ روایتِ سَوَم

۸. عَبدان .

وی عبدالله بن عثمان بن جبَّله بن اَبی داود اَزْدی عَتَکی است .(۳) ابو عبدالرحمان مَرَوَزی .

عبدان و برادرش از موالیان مُهَلَّب بن اَبی صُفْرَه اَزْدی است .

وی در خراسان بود و از اهل مرو به شمار می آمد . ابن قَیْسَرانی می گوید : اصالت وی از بصره است .(۴)

هیچ یک از قدما وی را توثیق نکرده اند .

۹. عبدالله بن مبارک بن واضح حَنْظَلی تمیمی (از غلامان بنی تمیم) از اهل مرو به شمار می آید .(۵) وی برده یکی از تاجران همدان بود(۶) و در سال ۱۸۱ هجری در سنّ ۶۰ سالگی درگذشت .

ص: ۵۴۸

---

۱- تهذیب الکمال ۱۲ : ۵۱۹ ؛ سیر اعلام النبلاء ۷ : ۱۸۸ .

۲- تذکره الحفاظ ۱ : ۲۲۱ ، شماره ۲۰۷ .

۳- تهذیب الکمال ۱۵ : ۲۷۶ و ۲۷۸ ، شماره ۳۴۱۶ ؛ ثقات ابن حَبَّان ۸ : ۳۵۲ ، شماره ۱۳۸۳۱ .

۴- التعدیل والتجریح ۲ : ۸۴۲ ، شماره ۸۴۵ ؛ رجال صحیح بخاری ۱ : ۴۱۸ ، شماره ۶۰۳ .

۵- تهذیب الکمال ۱۶ : ۵ ، شماره ۳۵۲۰ .

۶- تهذیب الکمال ۱۶ : ۱۴ (در این مأخذ آمده است : پدرش ترک بود . وی برده یکی از تاجران همدان ، از بنی حنظله بود) ؛ سیر اعلام النبلاء ۸ : ۳۸۱ ؛ تهذیب الأسماء (نووی) ۱ : ۲۶۷ ، شماره ۳۲۹ (در این مأخذ می خوانیم : پدرش ترک بود و برده یک شخصی از همدان) .

اولین بار در سال ۱۴۱ هجری سوی عراق رهسپار شد ، برای هاشمی ها حدیث نمی کرد .(۱)

ابن مبارک ، شعری در مدح هارون الرشید سرود ، و به همین خاطر وقتی هارون خبر مرگ او را شنید ، مجلس عزیه ای برایش منعقد ساخت .(۲)

وی به بصره آمد و رفت داشت .(۳)

۱۰ . مَعْمَر بن راشد آزدی (وابسته آنان) غلام عبدالسلام بن عبدالقدّوس بود . عبدالسلام ، غلام عبدالرحمان بن قیس آزدی به شمار می آمد که برادر مادری مُهَلَّب بن اَبی صُفْرَه است .(۴)

و گفته اند : وی غلام مُهَلَّب بن اَبی صُفْرَه بود .(۵)

عجلی می گوید : وی بصری است در یمن سکنا گزید .(۶) چون مَعْمَر سوی زُهْری کوچید ، شرافت یافت . او را مَعْمَر زهری می نامیدند .

ذهبی می گوید : روایاتی دارد که بر وی انکار می شود ،(۷) در احادیثی که در بصره روایت کرد ، غلط هایی هست ،(۸) برای بصری ها از وی غلط هایی رخ داد .(۹)

از زُهْری ، از عطا ، از حُمران ، از عثمان .

ص : ۵۴۹

---

۱- . تهذیب الکمال ۱۶ : ۱۴ ؛ تذکره الحفاظ ۱ : ۲۷۷ ، شماره ۲۶۰ .

۲- . حلیه الأولیاء ۸ : ۱۶۴ ؛ سیر اعلام النبلاء ۸ : ۴۱۴ .

۳- . تهذیب الکمال ۱۶ : ۱۵ .

۴- . تهذیب الکمال ۲۸ : ۳۰۳-۳۰۴ ، شماره ۶۱۰۴ ؛ التعذیل والتجریح ۲ : ۷۴۱ ، شماره ۶۷۴ .

۵- . ثقات ابن حَبَّان ۷ : ۴۸۴ ، شماره ۱۱۰۷۱ ؛ رجال مسلم ۲ : ۲۲۷ ، شماره ۱۵۵۹ .

۶- . ثقات عجلی ۲ : ۲۹۰ ، شماره ۱۷۶۶ ؛ تهذیب الکمال ۲۸ : ۳۰۹ .

۷- . من تُکَلِّمُ فیهِ : ۱۷۹ ، شماره ۳۳۷ .

۸- . الجرح والتعدیل ۸ : ۲۵۶ ، شماره ۱۱۶۵ .

۹- . سیر اعلام النبلاء ۷ : ۱۲ ، شماره ۱ .

۱۱. زُهَیر بن حَرْب حَرَشی نسائی ، وابسته بنی حَریش بن کعب بن عامر بن صَعَصَعَه .

اسم جدّ وی «اشتال» بود . عرب آن را به «شداد» مُعَرَّب ساخت .(۱)

اصل وی از «نسا» است .(۲) در بغداد ساکن شد و در زمان حکومت متوکل در این شهر درگذشت .(۳)

وی از مرتدّانی به شمار می آمد که به خَلقِ قرآن قائل بودند .(۴)

۱۲. یعقوب بن ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف زُهَری قُرَشی ، ابو یوسف مدنی - ساکن بغداد - وی

سوی حسن بن سهل که در «فم الصلح»(۵) بود رهسپار شد و پیوسته با او ماند تا اینکه در سال ۲۰۸ هجری درگذشت .(۶)

از پدرش ابراهیم بن سعد مغنی - نزد رشید - از زُهَری ، از عطا ، از حمران ، از عثمان .

راویان سند پنجم

۱۳. ابو طاهر مصری ، احمد بن عمرو بن عبدالله بن عمرو بن سرح قُرَشی

ص: ۵۵۰

---

۱- سیر اعلام النبلاء ۱۱: ۴۸۹ ، شماره ۳۰؛ تهذیب الکمال ۹: ۴۰۲ ، شماره ۲۰۱۰ .

۲- طبقات ابن سعد ۷: ۳۵۴ .

۳- تاریخ بغداد ۸: ۴۸۲ ، شماره ۴۵۹۷ .

۴- بنگرید به ، درء التعارض ۷: ۲۵۴ ، اثر ابن تیمیّه .

۵- نام نهر بزرگی در بالا دست «واسط» که میان آن و کوهی که در آنجا هست ، چندین آبادی وجود دارد . خانه حسن بن

سهل وزیر مأمون در آنجا بود (معجم البلدان ۴: ۲۷۷) (م) .

۶- تهذیب الکمال ۳۲: ۳۰۸ و ۳۱۰ ، شماره ۷۰۸۲؛ تاریخ بغداد ۱۴: ۲۶۸ ، شماره ۷۵۶۲ .

أموی ، وابسته نَهیک ، غلام عَثَبه بن اَبی سفیان .(۱)

وی حافظ حدیث نبود .(۲)

۱۴ . حَزْمَلَه بن یحیی تُجیبی ، وابسته سَلَمَه بن مَحْرَمَه تُجیبی ، غلام بنی زُمَیْلَه .(۳)

وی مصری است . به جایی سفر نکرد و نزدش از حجازیان چیزی نیست ،(۴)

ضعیف الروایه می باشد .(۵)

۱۵ . عبدالله بن وَهَب بن مُسلم قرشی فهري ، غلام ریحانه (کنیز ابو عبدالرحمان بن یزید بن آنیس فهري) وی احادیث را بد فرا

می گرفت ، مفتی اهل مصر بود .(۶)

۱۶ . یونس بن یزید بن اَبی نَجَاد اَیْلَی اُموی (وابسته ایشان) غلام معاویه بن اَبی سفیان .

وی از شهر «اَیْلَه» بود .(۷) در اَیْلَه از زُهْرَی حدیث شنید .(۸) زُهْرَی در آنجا آب و ملکی داشت .(۹)

ص: ۵۵۱

۱- تهذیب الکمال ۱ : ۴۱۵ ، شماره ۸۶ .

۲- همان ، ص ۴۱۷ .

۳- سیر اَعْلَام النُّبَلَاء ۱۱ : ۳۸۹ ، شماره ۸۴ .

۴- همان ، ص ۳۹۰ .

۵- الکامل فی الضعفاء ۲ : ۴۵۸ ، شماره ۵۶۸ ؛ تهذیب الکمال ۵ : ۵۵۰ ، شماره ۱۱۶۶ .

۶- سیر اَعْلَام النُّبَلَاء ۹ : ۲۲۷ ؛ تهذیب الکمال ۱۶ : ۲۷۷ ، شماره ۳۶۴۵ ؛ تهذیب التهذیب ۶ : ۶۶ ؛ الجرح والتعديل ۸ : ۱۸۹ ؛

التعديل والتجريح ۲ : ۸۵۱ ، شماره ۸۶۴ .

۷- تهذیب الکمال ۳۲ : ۵۵۱ - ۵۵۲ ، شماره ۷۱۸۸ .

۸- تهذیب الکمال ۳۲ : ۵۵۶ ؛ تذکره الحفّاظ ۱ : ۱۶۲ ، شماره ۱۵۶ .

۹- الجرح والتعديل ۷ : ۴۳ .



وی در مصر از دنیا رفت، (۱) در حفظ وی خدشه است. (۲)

از زهری، از عطا، از حمران، از عثمان.

راویان سند ششم

۱۷. سُوید بن نَصْر بن سُوید مَزُوزی طوسانی، کاتب قرشی.

وی به «شاه» معروف بود و در قریه طوسان - در مرو - درگذشت. (۳)

از عبدالله بن مبارک بصری (غلام کسی که برای هاشمی حدیث نمی کرد) از معمر بن راشد بصری مولا، از زهری، از عطا، از حمران، از عثمان.

راویان سند هفتم

۱۸. احمد بن محمد بن مُغیره بن سِنان آزدی، حِمَصى شامی، ابو حمید عَوْهی. (۴)

نسب وی را به جایی نرسانده اند. به نظر می رسد غلام باشد.

۱۹. عثمان بن سعید بن کثیر بن دینار، قرشی، ابو عمرو حِمَصى، وابسته بنی اُمیّه. (۵) امویان او را ریحانه شام نامیدند. (۶)

ص: ۵۵۲

۱- سیر اعلام النبلاء ۶: ۳۰۰.

۲- الجرح والتعديل ۱: ۲۲۴ و جلد ۹، ص ۲۴۸، شماره ۱۰۲۴؛ معرفه الثقات ۲: ۳۷۹، شماره ۲۰۶۸؛ تقریب التهذیب ۱:

۶۱۴، شماره ۷۹۱۹؛ طبقات ابن سعد ۷: ۵۲۰؛ العلل ۲: ۵۱۸، شماره ۳۴۲۱ (اثر احمد)؛ سؤالات برذعی ۱: ۶۸۴.

۳- تهذیب الکمال ۱۲: ۲۷۲، شماره ۲۶۵۱؛ ثقات ابن حبان ۸: ۲۹۵، شماره ۱۳۵۲۷؛ الأنساب ۴: ۷۹ اثر سمعانی.

۴- تهذیب الکمال ۱: ۴۷۲، شماره ۹۹؛ تهذیب التهذیب ۱: ۶۶، شماره ۱۲۹.

۵- تهذیب الکمال ۱۹: ۳۷۷، شماره ۳۸۱۵؛ الکاشف ۲: ۷، شماره ۳۷۰۰؛ الجرح والتعديل ۶: ۱۵۲، شماره ۸۳۵.

۶- تهذیب التهذیب ۷: ۱۰۹، شماره ۲۵۴.

از شعيب شامی (وابسته قریش)، شخصی که درباری بود، به همراه والیان از زهری حدیث شنید و کاتب هشام بن عبدالملک بود.

از زُهری، از عطا، از حرمان، از عثمان.

راویان سند هشتم

احمد بن عمرو بن عبدالله بن عمرو بن سرح مصری قرشی اُموی، وابسته نَهِیک، غلام عُتبه بن اَبی سفیان.

۲۰. حارث بن مسکین بن محمد بن یوسف اُموی، (۱) قاضی اهل مصر. (۲).

ابن حَبان می گوید: وی وابسته بنی فهر بود، (۳) غلام محمد بن زبان بن عبدالعزيز بن مروان بن حکم. (۴).

مأمون مسئله ای را از او پرسید، وی جواب داد. مأمون گفت: تو تَیسی (۵) و مالک [بن انس] از تو تَیس تراست، از مصر بکوچ. مأمون او را به بغداد فرستاد. (۶).

به خلق قرآن قائل نشد. از این رو، مأمون او را زندانی ساخت [در زندان بود]

ص: ۵۵۳

---

۱- تهذیب الکمال ۵: ۲۸۱، شماره ۱۰۴۴؛ الإكمال ۴: ۱۱۸ اثر ابن ماکولا؛ سیر اعلام النبلاء ۱۲: ۵۴، شماره ۱۲.

۲- الجرح والتعديل ۳: ۹۰، شماره ۴۱۹.

۳- ثقات ابن حَبان ۸: ۱۸۲، شماره ۱۲۸۷۴.

۴- تهذیب الکمال ۵: ۲۸۱، شماره ۱۰۴۴؛ تاریخ بغداد ۸: ۲۱۶، شماره ۴۳۳۱.

۵- تَیس: تکه و نراز آهو یا آن که بر آن یکسال گذشته باشد... به معنی بز نر که در گله فحل باشد، به فارسی آن را «نهاز» نامند و به هندی «بوک» گویند... بز نری که بزهای ماده را آبستن سازد، بز یکساله و چون خُردتر از یکساله بُود «جدی» نام دهند لغت نامه دهخدا، واژه تیس (م).

۶- سیر اعلام النبلاء ۱۲: ۵۶.

تا اینکه متوکل به حکومت رسید ، وی را آزاد کرد و بر قضاوت مصر گماشت . وی از سال ۲۳۷ تا سال ۲۴۵ هجری قاضی مصر بود . (۱)

از کارهای وی این است که اصحاب ابو حنیفه و شافعی را از مسجد بیرون راند و دستور داد حصیرها (تشک های) آنان را درآوردند و عموم مؤذنان را از آذان منع کرد . (۲)

از عبدالله بن وَهَب قُرَشی مولى - مفتی اهل مصر السَّیِّ الأَخَذ - از یونس بن یزید ائلی اُموی مولى ، غلام معاویه (که در حفظ آن خدشه هست) از زُهری ، از عطا ، از حُمران ، از عثمان .

راویان سند نهم

۲۱ . نَصْر بن علی جَهْضَمی اَزْدی ، ابو عَمْرٍو بصری . (۳)

وی به بغداد آمد و در این شهر حدیث کرد . حدیثی را در فضائل اهل بیت بیان داشت . متوکل بر او هزار تازیانه زد . جعفر بن عبدالله با متوکل سخن گفت و

به وی خاطر نشان ساخت که نصر بن علی از اهل سنت است . از این رو ، متوکل رهایش کرد . (۴)

ابو زُرعه دمشقی ، حدیثش را کنار می نهاد . (۵)

احمد می گوید : او را نمی شناسم ، ان شاء الله اشکالی در وی نیست . (۶)

ص : ۵۵۴

۱- . تاریخ بغداد ۸ : ۲۱۶ ، شماره ۴۳۳۱ .

۲- . سیر اعلام النبلاء ۱۲ : ۵۷ .

۳- . تهذیب الکمال ۲۹ : ۳۵۵ ، شماره ۶۴۰۶ ؛ الکاشف ۲ : ۳۱۹ ؛ تذکره الحفاظ ۲ : ۵۱۹ ، شماره ۵۳۶ .

۴- . برای آگاهی کامل به این خبر ، بنگرید به ، تاریخ بغداد ۱۳ : ۲۸۷ ، شماره ۷۲۵۵ ؛ تهذیب الکمال ۲۹ : ۳۶۰ .

۵- . سؤالات بردعی : ۵۶۹ - ۵۷۰ .

۶- . العلل و معرفه الرجال ۳ : ۲۶۵ ، شماره ۵۱۷۳ .

۲۲. عبدالأعلى بن عبدالأعلى بن محمد سامی، قُرَشِي، (۱) بَصْرِي (۲) شامی، وی قَدْرِي بود. (۳)

پس از هزیمت ابراهیم بن عبدالله بن حسن (در سال ۱۴۵ هجری) وی تغییر [ عقیده ] یافت. (۴)

ابن سعد می گوید: در حدیث، قوی نمی باشد. (۵) بُنْدَار او را تضعیف می کند و در وی خدشه می زند. (۶)

حدیثی از یحیی بن عبدالرحمان بن حاطب دارد [ که گفت: ]

چون عُقْبَه بن نافع آفریقا را فتح کرد، بر قیروان ایستاد و سه بار گفت: «ای اهل وادی. ما - ان شاء الله - فرود می آییم، بکوچید».

می گوید: سنگ و بوته ای را ندیدیم مگر اینکه از زیر آن جنبنده ای

بیرون آمد تا اینکه در دل وادی فرو رفتند.

سپس عقبه گفت: به نام خدا، فرود آید. (۷)

از مَعْمَر بن راشد آزْدِي بَصْرِي (وابسته آزْدِي ها) که او را مَعْمَر زهری

ص: ۵۵۵

---

۱- تهذیب الکمال ۱۶: ۳۵۹، شماره ۳۶۸۷.

۲- التاریخ الکبیر ۶: ۷۳، شماره ۱۷۴۸؛ تذکره الحفاظ ۱: ۲۹۶، شماره ۲۷۷؛ التعدیل والتجریح ۲: ۹۱۳، شماره ۹۸۴.

۳- تهذیب التهذیب ۶: ۸۷، شماره ۱۹۹؛ ثقات ابن حبان ۷: ۱۳۱، شماره ۹۳۱۸.

۴- بنگرید به، پی نوشت تهذیب الکمال ۱۶: ۳۶۲.

۵- طبقات ابن سعد ۷: ۲۹۰.

۶- تهذیب التهذیب ۶: ۸۷؛ المغنی فی الضعفاء ۱: ۳۶۴، شماره ۳۴۴۵؛ میزان الاعتدال ۴: ۲۳۶، شماره ۴۷۳۴.

۷- تاریخ خلیفه: ۲۱۰.

می گفتند ، از زُهری ، از عطا ، از حُمران ، از عثمان .

راویان سند دهم

۲۳ . حسن بن علی ، ابو محمّد (یا گفته اند : ابو علی حُلوانی) خَلَّالٌ هُدَلِی ، ساکن مکه .

اهل مرزها ، از وی ناراضی بودند و او را تکفیر می کردند ؛ زیرا کفر کسی را که به خلق قرآن قائل نبود ، بر زبان نیاورد .(۱)

۲۴ . عبدالرزاق بن هَمَّامِ حَمِیری (غلام آزاد شده حمیری ها) یمانی .(۲)

بعضی در وی خدشه دارند و برخی او را توثیق کرده اند .(۳)

از مَعْمَر بن راشد ، مولای بصری (شخصی که به او مَعْمَر زهری گویند) از زُهری ، از عطا ، از حُمران ، از عثمان .

این اسانید - به وضوح - حکایت می کنند که وضوی عثمانی (پس از آنکه عثمانِ اُموی - در مدینه - جرّقه اش را زد) در قرن اوّل و دوّم (تا وفات زُهری) وضوی اُموی شامی است که موالی و کسانی که قابل اعتماد نیستند بدان ملتزم بودند .

ملاحظه می شود که دیگر راویان نیز قریشی یا موالی شعوبی و مورد

ص: ۵۵۶

---

۱- . تاریخ بغداد ۷: ۳۶۵ ، شماره ۲۸۸۴ ؛ تهذیب الکمال ۶: ۲۵۹ - ۲۶۲ ، شماره ۱۲۵۰ ؛ تهذیب التهذیب ۲: ۲۶۲ ، شماره ۵۳۰ .

۲- . التاريخ الكبير ۶: ۱۳۰ ، شماره ۱۹۳۳ ؛ تهذیب الکمال ۱۸: ۵۲ ، شماره ۳۴۱۵ ؛ طبقات الحفّاظ: ۱۵۸ ، شماره ۳۳۷ .

۳- . الجرح والتعديل ۶: ۳۸ ، شماره ۲۰۴ ؛ الثقات ۸: ۴۱۲ ، شماره ۱۴۱۴۶ ؛ الکامل فی الضعفاء ۵: ۳۱۱ ، شماره ۱۴۶۳ ؛ الضعفاء ۳: ۱۰۷ ، شماره ۱۰۸۲ ، اثر عقیلی .

خداوند و بیشتر آنها از بصره و شام می باشند و آنها که اهل مدینه اند از دشمنان امام علی علیه السلامند .

و از این روست که این وضو ، پس از زهری ، پیشروی می کند و به شکل شایان ملاحظه ای در مصر انتشار می یابد .

وقتی قرن سوم و چهارم را می نگریم و دیگر راویان را (۱) - که نزد اهل سنت مورد اعتماد نیستند - ملاحظه می کنیم ، در می یابیم که پیشروی وضوی عثمانی ، در میان مصری ها بیشتر و بیشتر است . پس از آنها بغدادی ها و سپس کوفی ها و یمنی ها و حجازی هایند (و کسانی از این دار و دسته) .

به عکس وضوی ثنائی مسیحی که از زمان تشریح آن در قرآن و دست یازی پیامبر به آن (و سپس امام علی و ابن عباس و انس بن مالک و دیگران) نقش خویش را - به شکل طبیعی - میان مسلمانان می آغازد .

راویانی از شهرهای مختلف و قبایل گوناگون ، به شکل واضح و صریح ، آن را روایت می کنند و با قرآن پشتیبانی می شود ، بی آنکه دست های یهودی اموی شعوبی به آن ملتزم شوند یا آن را پس زنند .

لیکن بعدها این هرم معکوس می شود ؛ چراکه مکتب خلفا روایات مسیحیه اصیل را دور می افکنند و آنها را به تأویل می برند . در نتیجه ، روایات غسل در مدونات آنان در صدر جای می گیرد و وقت آن می رسد که ترفند وضوی غسلی عثمانی مؤثر افتد و بسیاری از مسلمانان را بفریبد .

\* \* \*

ص: ۵۵۷

---

۱- . این را در نقشه آخر این جلد ، می توان مشاهده کرد .

اکنون به محورهای چهارگانه ای می پردازیم که با خود عهد کردیم آنها را در اسانید وضوی غسلی - با تفسیر بیشتر - واریسی کنیم و آنها عبارت اند از :

۱. قریش .

۲. موالی قریش .

۳. موالی غیر قریش و فُزَس .

۴. راویان مجهول .

ص: ۵۵۸

در راستای تطبیق آنچه درباره موالی و قریشی ها گفتیم ، بیان می داریم که شمار بسیاری از همه راویان وضو (طی روایات ۲۸گانه پیشین) قرشی ها و موالیان آنها یا غیر آنان بودند .

مجموع راویان با حذف راویان تکراری به ۱۱۱ راوی می رسد .

۱۶ عدد از این راوی ها قرشی اند :

۱ . عبدالعزیز بن عبدالله بن یحیی بن عمرو بن اویس بن سعد بن ابی سرح قُرشی (نام وی ، در روایت یکم آمد) . (۱)

۲ . ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف قُرشی زُهری .

نام وی ، در روایت سه و چهار و سیزده ، هست . (۲)

۳ . محمّد بن مسلم بن شهاب قُرشی زُهری (نام وی را در روایات یک تا ده می نگریم) . (۳)

۴ . یعقوب بن ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف قُرشی زُهری .

نام وی ، در روایت چهار و سیزده ، وجود دارد . (۴)

۵ . عبدالأعلی بن عبدالأعلی بن محمّد سامی قُرشی .

ص: ۵۵۹

- 
- ۱- . شرح حال وی در ضمن اسانید ده روایت اوّل ، در شماره یکم آمد .
  - ۲- . شرح حال وی در ضمن اسانید ده روایت اوّل ، در شماره دوّم آمد .
  - ۳- . شرح حال وی در ضمن اسانید ده روایت اوّل ، در شماره سوّم آمد .
  - ۴- . شرح حال وی در ضمن اسانید ده روایت اوّل ، در شماره دوازده آمد .



نام وی ، در روایت نهم ، آمد .(۱)

۶. ابو سلمه بن عبدالرحمان بن عوف قرشی زُهری .(۲)

وی را اُمّ کلثوم (خواهر عایشه ، دختر ابوبکر) شیر داد و پیش عایشه می آمد .(۳) در امارت بشر بن مروان به بصره آمد ،(۴) قضاوت مدینه را در دوران سعید بن عاص بر عهده گرفت .(۵)

در ابو سلمه ، نوعی خودخواهی وجود داشت ،(۶) در موارد بسیاری با ابن عباس مخالفت می ورزید و مشاجره می کرد و بدین خاطر از علم فراوانی محروم ماند .

یک بار عایشه به سبب مخالفت وی با ابن عباس ، به او گفت : مَثَلِ تو ، مَثَلِ جوجه پیش خروس است [ بانگ خروس را می شنود ، و به تقلید از خروس از

خود صدا درمی آورد ] .(۷)

نام وی ، در روایت یازدهم و دوازدهم ، هست .

۷. معاذ بن عبدالرحمان بن عثمان بن عبیدالله ... بن سعد بن تیم بن مُرّه قرشی

تیمی .(۸)

ص : ۵۶۰

- 
- ۱- . شرح حال وی در ضمن اسانید ده روایت اول ، در شماره بیست و دو آمد .
  - ۲- . تهذیب الکمال ۳۳ : ۳۷۰ ، شماره ۷۴۰۹ .
  - ۳- . شرح نووی بر صحیح مسلم ۴ : ۳ - ۴ ؛ التعذیل والتجریح ۲ : ۸۳۸ ، شماره ۸۳۶ .
  - ۴- . تهذیب الکمال ۳۳ : ۳۷۵ ؛ طبقات ابن سعد ۵ : ۱۵۶ .
  - ۵- . تاریخ طبری ۳ : ۲۰۶ ، حوادث سنه ۴۹ هجری ؛ طبقات ابن سعد ۵ : ۱۵۶ ؛ تاریخ دمشق ۲۹ : ۲۹۰ ، شماره ۳۳۶۴ .
  - ۶- . به عنوان نمونه ، بنگرید به ، تاریخ دمشق ۲۹ : ۲۹۹ - ۲۶۰ .
  - ۷- . تاریخ دمشق ۲۹ : ۳۰۵ .
  - ۸- . تاریخ بخاری ۷ : ۳۶۳ ، شماره ۱۵۶۴ ؛ تهذیب الکمال ۲۸ : ۱۲۶ ، حدیث ۶۰۳۲ .

وی برادر زاده طلحه بن عبیدالله است، (۱) که در جنگ جمل به قتل رسید؛ (۲) یعنی طلحه عموی پدرش می باشد .

پدرش در روز فتح مکه اسلام آورد و به همراه عبدالله بن زبیر کشته شد. (۳)

نام وی ، در روایت سیزده ، آمد .

۸. عثمان بن عبدالرحمان بن عثمان بن عبیدالله ... بن سعد بن تیم بن مُرّه قرشی تیمی .

وی برادر زاده طلحه بن عبیدالله است که در جنگ جمل به قتل رسید . پدرش روز فتح مکه اسلام آورد و به همراه عبدالله بن زبیر کشته شد. (۴)

نام وی ، در روایت چهارده ، هست .

۹. عبدالله بن عبیدالله بن ابی مُلَیْکَه بن عبدالله بن جدعان ، ابوبکر قُوشی تیمی احوّل. (۵)

وی مؤدّن عبدالله بن زبیر و امام حرم بود و قاضی مکه و طایف در زمان ابن زبیر. (۶) این را ابن ابی مُلَیْکَه روایت می کند ، می گوید : طلحه بن عبیدالله گفت ، شنیدم رسول خدا می فرمود : عمرو بن عاص از صالحان (نیکان) قریش است .

ص: ۵۶۱

---

۱- . تهذیب الکمال ۱۹ : ۴۲۴ ، شماره ۳۸۳۶ .

۲- . فتح الباری ۷ : ۸۲ ؛ سیر اعلام النبلاء ۱ : ۳۵ ؛ تهذیب التهذیب ۵ : ۱۹ ، شماره ۳۵ .

۳- . تهذیب الکمال ۱۷ : ۲۷۴ ، شماره ۳۸۹۸ ؛ الاستیعاب ۲ : ۸۴۰ ، شماره ۱۴۳۶ ؛ الإصابه ۴ : ۳۳۲ ، شماره ۵۱۶۳ .

۴- . التاريخ الكبير ۶ : ۲۳۷ ، شماره ۲۲۶۶ ؛ تهذیب الکمال ۱۹ : ۴۲۴ ، شماره ۳۸۳۶ .

۵- . تهذیب الکمال ۱۵ : ۲۵۶ ، شماره ۳۴۰۵ .

۶- . التاريخ الكبير ۵ : ۱۳۷ ، شماره ۴۱۲ ؛ الجرح والتعديل ۵ : ۹۹ ، شماره ۴۶۱ ؛ طبقات الحفّاظ ۱ : ۴۸ ، شماره ۹۳ .

در حدیث دیگر آمده است : دو فرزند عاص ، مؤمن اند . (۱)

[ نیز روایت کرده اند : ] نیک خاندانی اند عبدالله و ابو عبدالله و أم عبدالله . (۲)

نام وی ، در روایت چهارده ، آمده است .

۱۰ . اسحاق بن یحیی بن طلحه بن عبیدالله قرشی تیمی . (۳)

وی نوه طلحه است (که در جنگ جمل کشته شد) و به راستی خدشه دارد . (۴) بر عمر بن عبدالعزیز در آمد . (۵) روایتی از سعد بن ابی وقاص روایت می کند ، می گوید : نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از امر نام برده شد ، علی علیه السلام سخن گفت . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : امارت برای تو و برای احدی از فرزندان تو نیست .

اهل سنت ، به صراحت بیان کرده اند که این حدیث ، ساختگی است . (۶)

نام اسحاق ، در روایت هفده ، آمد .

۱۱ . معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب قرشی هاشمی . (۷)

ص : ۵۶۲

۱- . الآحاد والمثانی ۲ : ۹۹ ، شماره ۷۹۵ ؛ سنن ترمذی ۵ : ۶۸۸ ، شماره ۳۸۴۵ ؛ مسند بزّار ۳ : ۱۷۳ ، حدیث ۹۶۱ ؛ الإصابه ۴ : ۵۴۰ ، شماره ۸۹۷۱ .

۲- . الآحاد والمثانی ۲ : ۱۰۰ ، حدیث ۷۹۸ ؛ مسند ابو یعلی ۲ : ۱۸ ، شماره ۶۴۶ ؛ مسند احمد ۱ : ۱۶۱ ، شماره ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲ .

۳- . تهذیب الکمال ۲ : ۴۸۹ ، شماره ۳۸۹ ؛ التاريخ الكبير ۱ : ۴۰۶ ، شماره ۱۲۹۹ .

۴- . الجرح والتعديل ۲ : ۲۳۶ ، شماره ۸۳۵ ؛ معرفه الثقات ۱ : ۲۲۰ ، شماره ۷۵ ؛ الضعفاء والمتروکین ۱ : ۱۸ ، شماره ۴۷ اثر نسائی ؛ میزان الاعتدال ۱ : ۳۶۰ ، شماره ۸۰۳ ؛ المجروحین ۱ : ۱۳۳ ، شماره ۵۶ (اثر ابن حبان) ؛ ضعفاء العقیلبی ۱ : ۱۰۳ ، شماره ۱۲۱ .

۵- . تاریخ دمشق ۸ : ۲۹۵ .

۶- . بنگرید به ، الکامل ۱ : ۳۳۲ ، شماره ۱۵۶ اثر ابن عدی ؛ میزان الاعتدال ۱ : ۳۶۰ ، شماره ۸۰۳ ؛ الموضوعات ۳ : ۹۸ (اثر ابن جوزی) .

۷- . التاريخ الكبير ۷ : ۳۳۱ ، شماره ۱۴۱۶ ؛ تهذیب الکمال ۲۸ : ۱۹۶ ، شماره ۶۰۶۰ .

وی دوست خاصّ یزید بن معاویه بود . از این رو ، فرزندش را یزید بن معاویه نامید .(۱)

هنگام وفات ابو هاشم حضور یافت و ادّعا کرد که وصیّ اوست . وی از دنیا رفت و فرزندش عبداللّه بن معاویه ادّعا کرد که وصیّ پدرش است و برای پدرش وصایت ابو هاشم را ادّعا نمود و به انکار [ خلافت ] بنی امیّه پرداخت . پیروانی داشت که مخفیانه به امامت وی قائل بودند تا اینکه به قتل رسید .(۲)

نام معاویه ، در روایت هفده و هیجده ، است .

۱۲ . عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب قرشی هاشمی .

مادر عبداللّه ، آسما دختر عمیس است . وی سابقه صحابی بودن داشت .(۳) با علی علیه السلام در صفین شرکت کرد و یکی از امرای او بود .(۴)

عبداللّه به دمشق آمد .(۵) حجّاج به زور دخترش را گرفت . می گفت : با وی ازدواج کردم تا آل ابوطالب را خوار و ذلیل سازم .

و گفته اند : وی به دختر عبداللّه دست نیافت . عبدالملک به وی نوشت که او را طلاق دهد و حجّاج این کار را کرد .(۶)

نام عبداللّه ، در روایت هفده و هیجده ، آمده است .

ص : ۵۶۳

---

۱- . تاریخ دمشق ۵۹ : ۲۴۶ .

۲- . شرح نهج البلاغه ۷ : ۱۵۰ .

۳- . تهذیب الکمال ۱۴ : ۳۶۷ ، شماره ۳۲۰۲ ؛ الإصابه ۴ : ۴۰ ، شماره ۴۵۹۴ .

۴- . الإمامه والسیاسه ۱ : ۹۳ ؛ الإصابه ۴ : ۴۲ .

۵- . تاریخ دمشق ۲۷ : ۲۴۸ ، شماره ۳۲۲۲ .

۶- . البدایه والنهایه ۹ : ۳۴ .

۱۳. احمد بن ابی بکر بن حارث بن زرارہ بن مُصَعَب بن عبدالرحمان بن عوف قُرَشی زُہری .

وی قاضی مدینہ بود . (۱) در موارد فراوان به رأی خود فتوا می داد . (۲) ابو مُصَعَب ، سر دستہ شرطہ های عبیداللہ بن حسن بن عبداللہ ہاشمی (کار گزار مأمون در مدینہ) بود ، سپس قضاوت مدینہ را عہدہ دار شد . می گفت : ای اہل مدینہ ، تا من برایتان زندہ ام ، شما بر اہل عراق پیروزید . (۳)

نام وی ، در روایت ہیجده ، آمد .

۱۴ . عَطَّاف بن خالد بن عبداللہ بن عاص بن وابصہ بن خالد قُرَشی مخزومی . (۴)

مالک بن انس او را خدشہ زدہ است . (۵)

نام وی ، در روایت ہیجده ، ہست .

۱۵ . عُمَر بن [ عثمان بن ] عبدالرحمان بن سعید بن یزبوع ، مخزومی قُرَشی . (۶)

جدش سعید از کسانی است کہ روز فتح مکہ مسلمان شد . (۷) وی مجهول می باشد .

ص : ۵۶۴

---

۱- . تہذیب الکمال ۱ : ۲۷۸ ، شمارہ ۱۷ .

۲- . التعدیل والتجریح ۱ : ۳۳۳ ، شمارہ ۲۶ ؛ تقریب التہذیب ۱ : ۷۸ ، شمارہ ۱۷ ؛ تہذیب التہذیب ۱ : ۱۷ ، شمارہ ۲۱ .

۳- . سیر اعلام النبلاء ۱۱ : ۴۳۸ .

۴- . تہذیب الکمال ۲۰ : ۱۳۸ ، شمارہ ۳۹۵۳ ؛ التاريخ الكبير ۷ : ۹۲ ، شمارہ ۴۱۲ .

۵- . الکامل فی ضعف الرجال ۵ : ۳۷۸ ، شمارہ ۱۵۴۳ ؛ سیر اعلام النبلاء ۸ : ۲۷۳ ، شمارہ ۶۶ .

۶- . تہذیب الکمال ۲۲ : ۱۵۱ ، شمارہ ۴۴۱۱ (در این مأخذ بہ جای «عمر» واژه «عمرو» آمدہ است) ؛ ثقات ابن حبان ۷ : ۱۷۹ ، شمارہ ۹۵۵۵ .

۷- . سیر اعلام النبلاء ۲ : ۵۴۲ ، شمارہ ۱۱۲ .

نام وی ، در روایت بیست و یک ، آمد .

۱۶ . جَدِّ عُمَرُ مَذْکُور (که یا عبدالرحمان است و یا سعید) .

وی قرشی مخزومی است .

نام وی ، در روایت بیست و یک ، هست .

این قریشی ها (به جز آنچه را بر عبدالله بن جعفر و فرزندش جعل کرده اند ؛ یکی از دو واضع ، تیمی و ضاع است و دیگری از موالیان یکی از بنی عدی و شخصی مجهول) از خطّ مشی هایی اند که با امام علی علیه السلام دشمنی داشتند و عبارت اند از :

بنو امّیه ، گروه عثمان بن عفّان و معاویه .

بنو تیم بن مُرّه ، گروه ابوبکر و طلحه و عایشه .

بنو زُهره ، گروه عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص .

همه اینها ، جزو خطّ مشی حکومتی قبیله ای اند که با مسلک تعیّد محض (به رهبری امام علی بن ابی طالب) دشمنی می ورزیدند .

ص: ۵۶۵

هرگاه موالیان قریشیان را - که راویان وضوی عثمانی اند - بنگریم، درمی یابیم که آنان از همین گروه و قُماش اند. همه آنها از موالیانِ اُموی ها و تیمی ها و مخزومی ها و زُهری ها و اصحاب حکومت و پیروان آنهاست، نه هاشمی ها و دیگر شاخه های قریش که جریان مستقل دارند.

شمار موالیان قریشی ها در این روایات بیست و هشت گانه، به ۲۶ نفر می رسد و عبارت اند از:

۱. حُمران بن اَبان نَمِری (طویدا یهودی) غلام آزاد شده عثمان بن عفان قرشی اُموی. (۱)

نام وی، در روایات یک تا سیزده، آمده است.

۲. شُعَیب بن اَبی حمزه قُرشی اُموی (وابسته ایشان). (۲)

نام وی، در روایت دو و هفت، هست.

۳. ابو طاهر مصری، احمد بن عمرو بن عبدالله بن عمرو بن سَرح قُرشی اُموی، غلام نَهیک، غلام عُنَبه بن اَبی سفیان. (۳)

نام وی، در روایت پنج و هشت، آمده است.

ص: ۵۶۶

۱- طبقات ابن سعد ۷: ۱۴۸؛ تهذیب الکمال ۷: ۳۰۱، شماره ۱۴۹۶؛ تاریخ الإسلام ۵: ۳۹۵، شماره ۴.

۲- تهذیب الکمال ۱۲: ۵۱۶، شماره ۲۷۴۷؛ طبقات ابن سعد ۷: ۴۶۸؛ سیر اعلام النبلاء ۷: ۱۸۷، شماره ۶۵.

۳- تهذیب الکمال ۱: ۴۱۵، شماره ۸۶.

۴. عبدالله بن وهب بن مسلم قرشی فهري، غلام ريحانه، كنيز ابو عبدالرحمان بن يزيد بن انيس فهري. (۱).

نام وی، در روایت پنج و هشت، آمده است.

۵. یونس بن یزید بن ابی نجاد ایلی قرشی اموی (وابسته ایشان) غلام آزاد شده معاویه بن ابی سفیان. (۲).

نام وی، در روایت پنج و هشت، آمد.

۶. سُوید بن نَصْر بن سُوید مَرُوزی طوسانی (معروف به «شاه») سمعانی او را قرشی توصیف می کند. (۳) به نظر می آید وی از موالیان قریش بود.

نام وی، در روایت شش، هست.

۷. عثمان بن سعید بن کثیر بن دینار حِمَصى قرشی (وابسته ایشان) از موالیان بنی امیه. (۴).

وی هموست که عبدالوہاب بن نَجْدَه درباره اش می گوید: عثمان بن سعید نزد ما ریحانه شام است.

نام وی، در روایت هفت، آمده است.

ص: ۵۶۷

- 
- ۱- سیر اعلام النبلاء ۹: ۲۲۷؛ تهذیب الکمال ۱۶: ۲۲۷، شماره ۳۶۴۵؛ تهذیب التهذیب ۶: ۶۵، شماره ۱۴۱.
  - ۲- تهذیب الکمال ۳۲: ۵۵۱، شماره ۷۱۸۸؛ تذکره الحفاظ ۱: ۱۶۲، شماره ۱۵۶؛ سیر اعلام النبلاء ۶: ۲۹۷، شماره ۱۲۶.
  - ۳- تهذیب الکمال ۱۲: ۲۷۲، شماره ۲۶۵۱؛ ثقات ابن حبان ۸: ۲۹۵، شماره ۱۳۵۲۷؛ أنساب سمعانی ۴: ۷۹.
  - ۴- تهذیب الکمال ۱۹: ۳۷۷، شماره ۳۸۱۵؛ الکاشف ۲: ۷، شماره ۳۷۰۰؛ الجرح والتعديل ۶: ۱۵۲، شماره ۸۳۵؛ تهذیب التهذیب ۷: ۱۰۹، شماره ۲۵۴.



۸. حارث بن مسکین بن محمد بن یوسف قُرشی اُموی ، غلام آزاد شده محمد بن زبان بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم. (۱).

نام وی را در روایت هشت می نگریم .

۹. محمد بن اسحاق بن یسار ، قُرشی مُطَلَبی ، غلام آزاد شده قَیس بن مَخْرَمَه

بن عبدالمطلب بن مناف (۲) (و گفته اند : مولای فارسی). (۳).

جدش یسار از اسیران عین التمر بود. (۴).

نام وی ، در روایت سیزده ، آمده است .

۱۰. محمد بن ابراهیم بن حارث بن خالد ... بن سعد بن تیم بن مُرّه قُرشی تیمی .

وی بر عُمر بن عبدالعزیز در آمد. (۵) وابسته ایشان بود ، سپس به آنها انتساب یافت . ادعا شده است که جدش حارث بن خالد ، پسر عموی ابوبکر بود. (۶).

وی از قدمای موالی بنی تیم به شمار می آمد ، که شمار شایان توجّهی در مدینه بودند . سپس (در زمانِ جدیدی که در پی آمد) به ایشان انتساب یافتند. (۷).

نام وی ، در روایت سیزده ، هست .

ص: ۵۶۸

---

۱- تهذیب الکمال ۵: ۲۸۱ ، شماره ۱۰۴۴ ؛ تاریخ بغداد ۸: ۲۱۶ ، شماره ۴۳۳۱ ؛ الإكمال ۴: ۱۱۸ اثر ابن ماکولا .

۲- التاريخ الأوسط ۲: ۱۱۱ ، شماره ۱۹۷۹ ؛ طبقات ابن سعد ۷: ۳۲۱ .

۳- تاریخ بغداد ۱: ۲۱۵ ، شماره ۵۱ .

۴- مشاهیر علماء الأمصار ۱: ۱۳۹ ، شماره ۱۱۰۵ ؛ ثقات ابن حبان ۷: ۳۸۰ ، شماره ۱۰۵۳۴ ؛ طبقات ابن سعد ۷: ۳۲۱ .

۵- تاریخ دمشق ۵۱: ۱۸۸ ، شماره ۶۰۳۳ .

۶- تهذیب الکمال ۲۴: ۳۰۲ ، شماره ۵۰۲۳ .

۷- تاریخ دمشق ۵۱: ۱۹۱ ؛ تهذیب الکمال ۲۴: ۳۰۴ .

۱۱. ابو عَلَقَمَه فارسی مصری ، وابسته بنی هاشم و گفته اند: غلام آزاد شده عبدالله بن عباس بود. (۱).

لیکن از ابن عباس و از بنی هاشم روایت نکرده است ، بلکه از این افراد روایت می کند : عبدالله بن عمر ، (۲) عثمان بن عفان ، (۳) ابو هریره ، (۴) ابو سعید

خُدَری ، (۵) یسار بن نُمَیر (غلام آزاد شده عبدالله بن عمر) ، (۶) عبدالله بن مسعود. (۷)

بخاری در التاریخ الکبیر (۸) و ابن حبان در الثقات (۹) می نویسند : ابو عَلَقَمَه در آفریقا قاضی بود و یکی از فقهای موالی است (۱۰).

نام وی را در روایت پانزده می نگریم .

۱۲. ایوب بن سلیمان بن بلال قرشی تیمی (وابسته ایشان) غلام آزاد شده عبدالله بن ابی عتیق بن عبدالرحمان بن ابی بکر (۱۱).

نام وی ، در روایت هفده ، آمده است .

۱۳. ابوبکر ، عبدالحمید بن عبدالله بن اویس بن مالک بن ابی عامر اصبحی اعشی ، حلیف بنی تیم. (۱۲)

آزدی می گوید : وی حدیث جعل می کرد. (۱۳) نسائی او را ضعیف می انگارد. (۱۴)

ص: ۵۶۹

---

۱- تهذیب التهذیب ۱۲ : ۱۹۱ ، شماره ۸۱۶ ؛ تهذیب الکمال ۳۴ : ۱۰۱ ، شماره ۷۵۲۴ ؛ تاریخ الاسلام ۷ : ۲۹۴ .

۲- ۷ . بنگرید به تهذیب الکمال ۳۴ : ۱۰۱ - ۱۰۲ .

۳- بنگرید به تهذیب الکمال ۳۴ : ۱۰۱ - ۱۰۲ .

۴- بنگرید به تهذیب الکمال ۳۴ : ۱۰۱ - ۱۰۲ .

۵- بنگرید به تهذیب الکمال ۳۴ : ۱۰۱ - ۱۰۲ .

۶- بنگرید به تهذیب الکمال ۳۴ : ۱۰۱ - ۱۰۲ .

۷- بنگرید به تهذیب الکمال ۳۴ : ۱۰۱ - ۱۰۲ .

۸- . التاریخ الکبیر ۱ : ۶۱ ، شماره ۱۳۴ .

۹- . الثقات ۷ : ۴۰۱ ، شماره ۱۰۶۰۴ .

۱۰- . عون المعبود ۱۰ : ۸۱ .

۱۱- . التاریخ الکبیر ۱ : ۴۱۵ ، حدیث ۱۳۲۶ ؛ تهذیب الکمال ۳ : ۴۷۲ ، حدیث ۶۱۴ .

۱۲- . التاریخ الکبیر ۶ : ۵۰ ، حدیث ۱۶۷۳ ؛ تهذیب الکمال ۱۶ : ۴۴۴ ، حدیث ۳۷۲۱ .

١٣- . الكشف الحثيث : ١٦٢ ، شماره ٤٢٣ اثر سبط ابن عجمي ؛ مقدمه فتح الباري : ٤١٦ .

١٤- . مقدمه فتح الباري : ٤١٦ ؛ تهذيب التهذيب ٦ : ١٠٧ ، شماره ٢٣٩ .

نام وی ، در روایت هفده ، هست .

۱۴ . سلیمان بن بلال قرشی تیمی ، اصالت وی از «بربر» است (وابسته آل ابوبکر) غلام آزاد شده عبدالله بن ابی عتیق ، محمد بن عبدالرحمان بن ابی بکر .

و گفته اند : غلام آزاد شده قاسم بن محمد بن ابی بکر .

وی خراج مدینه را عهده دار شد و در این شهر فتوا می داد .(۱) از آنجا که وی مأمور بازار بود ، از چشم مردم افتاد(۲) .(۳)

نام وی را در روایت هفده می نگریم .

۱۵ . طلحه (وابسته آل سراقه)(۴) آل سراقه از بنی عدی ، قبیله عمر بن خطاب بود .

نام وی ، در روایت هیجده ، آمده است .

۱۶ . صفوان بن عیسی بصری قسام زهری قرشی(۵) (وابسته بنی زهره) .(۶)

نام وی ، در روایت نوزده ، هست .

۱۷ . ابن داره (زید(۷) یا عبدالله(۸) یا عبیدالله(۹) ) غلام آزاد شده عثمان بن عفان

ص : ۵۷۰

---

۱- . تهذیب الکمال ۱۱ : ۳۷۲ و ۳۷۵ ، شماره ۲۴۹۶ ؛ تذکره الحفاظ ۱ : ۲۳۴ ، حدیث ۲۲۰ .

۲- . متن عربی ، در مأخذ چنین است : إنّما وضعه عند أهل المدینه ، أنه كان على السوق م .

۳- . تهذیب التهذیب ۴ : ۱۵۴ ، شماره ۳۰۴ ؛ التعديل والتجريح ۳ : ۱۱۰۹ ، شماره ۱۳۱۲ .

۴- . التاريخ الكبير ۴ : ۳۵۰ ، شماره ۳۰۹۸ ؛ ثقات ابن حبان ۶ : ۴۸۸ ، شماره ۸۷۱۲ .

۵- . تهذیب الکمال ۱۳ : ۲۰۸ ، شماره ۲۸۹۰ ؛ سير اعلام النبلاء ۹ : ۳۰۹ ، شماره ۹۴ .

۶- . طبقات خلیفه : ۳۹۱ خلیفه می گوید : مولى قریش .

۷- . التاريخ الكبير ۳ : ۳۹۳ ، شماره ۱۳۰۹ ؛ الجرح والتعديل ۳ : ۵۶۳ ، شماره ۲۵۴۴ ؛ ثقات ابن حبان ۴ : ۲۴۷ ، شماره ۲۷۴۴ .

۸- . الإصابه ۵ : ۸۶ ، شماره ۶۳۱۸ ؛ تعجيل المنفعة ۱ : ۵۳۳ ، شماره ۱۴۵۰ .

۹- . طبقات ابن سعد ۳ : ۵۶ و ۶۰ .

أموی قرشی، (۱) از آقران (همدمان) حُمران بن أبان، (۲) مجهول الحال. (۳)

نام وی، در روایت نوزده، آمده است.

۱۸. محمّد بن عبدالرحمان بن بَيْلَمَانِي، غلام آزاد شده عُمَر بن خَطَّاب فَهْرِي قُرَشِي. (۴)

نام وی را در روایت بیست می نگریم.

۱۹. عبدالرحمان بن بَيْلَمَانِي، غلام آزاد شده عُمَر بن خَطَّاب فَهْرِي قُرَشِي.

وی در نجران منزل گزید و از سهم خمس (أخماس عُمَر بن خَطَّاب) است، از فرزندان که در یمن بودند.

عبدالرحمان بر ولید بن عبدالملک در آمد و ولید، مال هنگفتی به وی داد. (۵)

نام وی، در روایت بیست، آمده است.

۲۰. ابو نصر، سالم بن أبی أمیة قرشی تیمی، غلام آزاد شده عُمَر بن عبیدالله بن مَعْمَر تَيْمِي. (۶)

نام وی، در روایت بیست و دو و بیست و سه، هست.

۲۱. لیث بن سعید بن عبدالرحمان فَهْمِي (وابسته قریش).

ص: ۵۷۱

---

۱- تذکره الحفاظ ۲: ۵۲۰؛ الجرح والتعديل ۳: ۵۶۳، شماره ۲۵۴۴.

۲- بنگرید به، زاد المسیر ۲: ۳۰۴؛ الدر المنثور ۳: ۳۲.

۳- تلخیص الحبیر ۱: ۸۴.

۴- تهذیب الکمال ۲۵: ۵۹۴، شماره ۵۳۹۲؛ لسان المیزان ۷: ۳۶۶، شماره ۴۶۶۰.

۵- تهذیب الکمال ۱۷: ۸، شماره ۳۷۷۴؛ تهذیب التهذیب ۶: ۱۳۵، شماره ۳۰۵؛ التاريخ الكبير ۵: ۲۶۳، شماره ۸۴۸؛

ثقات ابن حبان ۵: ۹۱، شماره ۴۰۰۰.

۶- التاريخ الكبير ۴: ۱۱۱، شماره ۲۱۳۹؛ تهذیب الکمال ۳۴: ۳۴۸؛ تهذیب التهذیب ۳: ۳۷۲، شماره ۷۹۸.

وی اصالتاً اصفهانی است . خاندانش می گفتند : ما از ایرانیم ، اهل اصفهان . نام وی در دیوانِ قبیله فَهْم بود ، از این رو ، به آنها نسبت یافت و او را «فَهْمی»

گفتند .

و گفته اند : غلام آزاد شده عبدالرحمان بن خالد بن مسافر فَهْمی .

و گفته شده است : غلام آزاد شده جدّ عبدالرحمان ، ثابت بن ظاعن .<sup>(۱)</sup>

اهل مصر بر عثمان عیب می گرفتند تا اینکه لیث در میان آنها نشو و نما یافت و فضایل عثمان را برای آنها حدیث کرد و بدین سان ، آنها از عیب گویی عثمان دست کشیدند .<sup>(۲)</sup>

هارون ، تیول های فراوانی را در مصر به وی واگذارد ؛ زیرا برای ماجرابی که برایش پیش آمد ، چاره سازی کرد .<sup>(۳)</sup>

لیث هرگاه از قاضی یا سلطان امری را بر نمی تافت به امیر مؤمنان نامه می نوشت و در پی آن ، فرمان عزل وی می آمد .<sup>(۴)</sup>

ص: ۵۷۲

---

۱- . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۴ : ۲۵۵ ، شماره ۵۰۱۶ ؛ سیر اعلام النبلاء ۸ : ۱۳۶ ، شماره ۱۲ ؛ حلیه الأولیاء ۷ : ۳۱۸ - ۳۲۷ ، شماره ۳۹۹ ؛ طبقات المحدثین باصبهان ۱ : ۴۰۵ ، شماره ۵۶ .

۲- . تهذیب الکمال ۲۴ : ۲۷۱ ؛ تاریخ بغداد ۱۳ : ۷ ؛ سیر اعلام النبلاء ۸ : ۳۱۶ .

۳- . تاریخ بغداد ۱۳ : ۵ . ماجرا بدین گونه بود که هارون لیث را فراخواند و از وی خواست در مسئله او فتوا دهد . به وی گفت : قسم خوردم که برای من دو بهشت است . لیث از وی خواست سه بار قسم بخورد که از خدا می ترسد . هارون قسم خورد . لیث گفت : خدا می فرماید : «برای کسی که از مقام پروردگارش بهراسد ، دو بهشت است» . هارون ، تیول های فراوانی را در مصر به او واگذارد (بنگرید به ، سیر اعلام النبلاء ۸ : ۱۴۵ ؛ تذکره الحفاظ ۱ : ۲۲۵ ؛ حلیه الأولیاء ۷ : ۲۲۳) .

۴- . تاریخ بغداد ۱۳ : ۹ ؛ تهذیب الکمال ۲۴ : ۲۷۵ .

سه ولایت را برای صالح بن علی (عموی سفاح) سرپرستی کرد ، عهده دار دیوان عطا (پرداخت ها) شد . در ایام منصور ، کارگزار جزیره گردید . در روزگار مهدی عباسی متولّی دیوان شد .

امرای مصر حکمی صادر نمی کردند مگر با مشورت وی .(۱)

نام وی ، در روایت بیست و سه و بیست و هفت ، آمده است .

۲۲ . یزید بن ابی حیب ، ابو رجاء اَزْدی مصری ، وی حَبْشی نُوبی بود و پدرش از اسیران «دُمُقَلَه»(۲) به شمار می آمد .

یزید ، غلام آزاد شده بنی عامر بن لُوی قریشی است و گفته اند : غلام آزاد شده شریک بن طُفیل اَزْدی (هم پیمان بنی مالک بن حِشَل بن عامر بن لُوی قرشی) .(۳)

پدرش طُفیل ، برادر مادری عایشه ، اُم رومان (مادر عایشه) بود ، زیرا اُم رومان زن پدرِ طُفیل بود ، پس از وی ابوبکر او را گرفت . نَسَب شریک به قریش به سبب حلف (پیمان و سوگند) است .(۴)

وی یکی از سه نفری است که عُمَر بن عبدالعزیز در مصر فتوا را به آنها واگذار کرد .

ص: ۵۷۳

---

۱- . سیر اعلام النبلاء ۸ : ۱۵۸ .

۲- . دُمُقَلَه یا دَمُقَلَه : شهری بزرگ در بلاد نوبه است . نوبه ، سرزمین پهناوری در جنوب مصر می باشد که نیمه شمالی سودان را در بر می گیرد م .

۳- . تهذیب الکمال ۳۲ : ۱۰۳ ، شماره ۶۹۷۵ ؛ تهذیب التهذیب ۱۱ : ۲۷۸ ، شماره ۵۱۵ ؛ الإكمال ۷ : ۲۹۲ اثر ابن ماکولا ؛ معجم البلدان ۲ : ۴۷۰ .

۴- . تهذیب التهذیب ۵ : ۱۳ ، شماره ۲۵ ؛ و بنگرید به ، الإصابه ۳ : ۵۲۰ ، شماره ۴۲۵۴ ؛ تهذیب الکمال ۱۳ : ۳۸۹ ، شماره ۲۹۶۶ .

او می گفت : در مصر بزرگ شدم . آنان علوی (یعنی شیعه) بودند ، عثمانی شان ساختم .(۱)

نام وی ، در روایت بیست و سه ، هست .

۲۳ . عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج قرشی اموی ، وابسته آل ابی العیص بن اُمیه ، غلام آزاد شده اُمیه بن خالد .

و گفته اند : جریج برده اُم حبیب ، دختر جُبیر ، همسر عبدالعزیز بن عبدالله ...

بن ابی العیص بود . ولاء وی را به او نسبت داده اند . وی برده ای رومی بود .

عبدالملک ، به متعه قائل بود(۲) و نود زن را صیغه کرد .(۳)

نام وی را در روایت بیست و چهار ، می نگریم .

۲۴ . عطاء بن ابی رباح قُرشی فُهری (وابسته آل ابی خَیثم) کارگزار عُمَر بن خطّاب بر مکه .

و گفته اند : وابسته بنی جُمح ، و گفته شده است : غلام آزاد شده حبیبه (دختر میسره بن ابی خَیثم) .(۴)

وی در مکه بزرگ شد و به مُرجئه گروید .(۵)

ص : ۵۷۴

---

۱- . تذکره الحفاظ ۱ : ۱۲۹ ، شماره ۱۱۶ .

۲- . تهذیب المکال ۱۸ : ۳۳۹ ، شماره ۳۵۳۹ ؛ سیر اعلام النبلاء ۶ : ۳۲۶ ، شماره ۱۳۸ ؛ تاریخ بغداد ۱۰ : ۴۰۰ ، شماره ۵۵۷۳ ؛ طبقات ابن سعد ۵ : ۴۹۱ .

۳- . تذکره الحفاظ ۱ : ۱۷۱ ؛ سیر اعلام النبلاء ۶ : ۳۳۳ .

۴- . تهذیب الکمال ۲۰ : ۶۹ و ۷۵ ، شماره ۳۹۳۳ ؛ سیر اعلام النبلاء ۵ : ۷۸ - ۷۹ ، شماره ۲۹ .

۵- . الثقات ۲ : ۱۰۳ ، شماره ۱۱۳۶ ، اثر عجلی .



فتوای اهل مکه در زمان امویان به وی می رسد. (۱) زبان عربی را خوب تلفظ نمی کرد. (۲)

سعید بن جبیر او را نمی پسندید. (۳) دستش آن گاه که به همراه ابن زبیر می جنگید، قطع گردید. (۴)

نام وی، در روایات بیست و چهار تا بیست و هفت، آمده است.

۲۵. یحیی بن عبدالله بن بُکَیر قرشی مخزومی، وابسته بنی مخزوم قریشی.

و گفته اند: غلام آزاد شده عمره، دختر حُنَین، کنیز آزاد شده بنی مخزوم. (۵)

وی برده برده هاست، مورد خدشه هست، (۶) شامی می باشد (۷) و از شیوخ بخاری.

نام وی، در روایت بیست و هفت، آمده است.

۲۶. خالد بن یزید جُمَاحی (وابسته بنی جُمَاح قرشی).

و گفته اند: غلام آزاد شده ابن ابی صَیغ که خود غلام آزاد شده عُمَیر بن وَهَب جُمَاحی است. از این رو، وی برده برده

هاست. پدرش بربری بود. (۸)

ص: ۵۷۵

۱- طبقات ابن سعد ۵: ۴۷۰؛ تاریخ دمشق ۴۰: ۳۶۹.

۲- تاریخ دمشق ۴۰: ۴۰۳؛ تهذیب الکمال ۲۰: ۸۴ (در این مأخذ می خوانیم: حجاج گفت: عطا در حالی که ۹۰ سال داشت می گفت: دوست دارم عربی را خوب تلفظ کنم) و بنگرید به، سیر اعلام النبلاء ۵: ۸۷.

۳- الجرح والتعديل ۶: ۳۳۰، شماره ۱۸۳۹؛ تهذیب الکمال ۲۰: ۷۹؛ طبقات ابن سعد ۲: ۳۸۶.

۴- تهذیب الکمال ۲۰: ۷۶، شماره ۳۹۳۳؛ سیر اعلام النبلاء ۵: ۸۰.

۵- تهذیب الکمال ۳۱: ۴۰۱، شماره ۶۸۵۸؛ الإكمال ۲: ۲۸، اثر ابن ماکولا.

۶- الجرح والتعديل ۹: ۱۶۵، شماره ۶۸۲؛ سیر اعلام النبلاء ۱۰: ۶۱۲، شماره ۲۱۰؛ تقریب التهذیب ۱: ۵۹۲، شماره ۷۵۸۰.

۷- التاريخ الكبير ۸: ۲۸۴، شماره ۳۰۱۹.

۸- تهذیب الکمال ۸: ۲۰۸-۲۰۹، شماره ۱۶۶۶؛ الإكمال ۵: ۲۲۱، اثر ابن ماکولا.

نام وی ، در روایت بیست و هفت ، هست .

### موالیان غیر قریشی و ایرانی

به نقش قریشیان که با اسلام و امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی داشتند ، آگاه شدیم و عدد آنها و شمار موالیانشان را که در پی آنها پا نهادند ، دانستیم .

عدد قریشیان ۱۶ نفر شد و شمار موالیان آنها ۲۶ نفر که در مجموع ۴۲ نفر می شود .

این ۴۲ نفر از مجموع ۱۱۱ نفر است . مجموعه ای که سازمان خطیری را در انتشار اندیشه نوپیدا تشکیل می دادند ؛ به ویژه هنگامی که بدانیم مؤسس این طرز فکر ، یک فرد قرشی اُموی است و پذیرنده آن [ حمران ] غلام آزاد شده

است که شعوبی یهودی می باشد و کسی که آن را هرس کرد و پیراست و نشر داد ، زُهری قُرشی درباری است .

از ورای همه اینها [ هدف ] شناسایی مخالفان سیاسی شان بود و آنان آل ابوطالب بودند که به وضوی عثمانی تن نمی دادند ؛ زیرا به اعتقاد آنها این وضو بدعت بود و با آنچه از پدرانشان از رسول خدا روایت می کردند ، موافقت نداشت .

هرگاه به همه اینها ، دیگر موالی شعوبی را - که وضوی عثمانی بَدْعی روایت می کردند - بیفزاییم ، نتیجه حیرت آور می شود و بر آنچه ما گفتیم دلالت دارد ، اینکه این وضو به روش های شک برانگیز و به دست شمنان اسلام (در سایه قُریشی ها و اُموی های طمع کار و بلندپرواز ، و شعوبی های کینه توز که خود را میان مسلمانان جا زدند) رشد و انتشار یافت .

ص: ۵۷۶

تعداد موالی غیر قریشی و فارسی به ۳۸ نفر می رسد و عبارت اند از :

۱ . عطاء بن یزید لُثی جُنْدَعی ، ابو یزید شامی ، وابسته بنی لیث .(۱)

نام وی ، در روایات یک تاده ، آمده است .

۲ . ابو الیمان ، حکم بن نافع بَهرانی حِمَصی شامی ، غلام آزاد شده زنی از بَهران ،(۲) مأمون او را به قضاوت حمص گمارد  
(۳).

نام وی ، در روایت دو ، هست .

۳ . عبدان ، وی عبدالله بن عثمان بن جبَلَه بن اَبی داود اَزْدی عَثْکی ، ابو عبدالرحمان مروزی است .

عبدان و برادرش از موالیان مُهَلَّب بن اَبی صُفْرَه اَزْدی اند .

وی در خراسان بود و از اهل مرو است . ابن قَیْسَرانی می گوید : اصل وی از بصره می باشد .(۴)

نام وی را در روایت سه ، می نگریم .

۴ . عبدالله بن مبارک بن واضح حَنْظَلی تمیمی (وابسته ایشان) مَرَوَزی از اهل مرو .

وی برده شخصی از تاجران همدان بود و برای هاشمی حدیث نمی کرد .(۵)

نام وی ، در روایت سه و شش ، آمده است .

ص: ۵۷۷

---

۱- . التمهید ابن عبدالبر ۱۰ : ۱۳۰ ؛ تهذیب الکمال ۳۰ : ۱۲۳ ، شماره ۳۹۴۵ .

۲- . تهذیب الکمال ۷ : ۱۴۶ ، رقم ۱۴۴۸ ؛ تهذیب التهذیب ۲ : ۳۷۹ ، شماره ۷۶۸ .

۳- . سیر اعلام النبلاء ۱۰ : ۳۲۵ .

۴- . تهذیب الکمال ۱۵ : ۲۷۶ ، شماره ۳۴۱۶ ؛ التعذیل والتجریح ۲ : ۸۴۲ ، شماره ۸۴۵ ؛ ثقات ابن حبان ۸ : ۳۵۲ ، شماره ۱۳۸۳۱ .

۵- . تهذیب الکمال ۱۶ : ۵ ، شماره ۳۵۲۰ ؛ سیر اعلام النبلاء ۸ : ۴۰۴ .

۵. مَعْمَر بن راشد آزدی (وابسته ایشان) غلام آزاد شده عبدالسّلام بن عبدالقدّوس .

عبدالسّلام ، غلام آزاد شده عبدالرحمان بن قیس آزدی بود و عبدالرحمان برادر مادری مُهَلَّب بن اَبی صُفْرَه .

و گفته اند : عبدالرحمان ، غلام مُهَلَّب بن اَبی صُفْرَه بود . از این رو ، مَعْمَر بن راشد ، برده برده هاست .(۱)

نام وی را در روایات سه و شش و نه و ده ، می نگریم .

۶. زُهَیْر بن حَزْب حَرَشی نسائی ، وابسته بنی حَرِیش بن کعب .

نام جدّ وی اشتال بود ، به «شَداد» معرّب گردید . اصل وی از «نسا»(۲) می باشد .(۳)

اسم وی ، در روایت چهار ، آمده است .

۷. حَزْمَلَه بن یحیی تُجیبی ، غلام آزاد شده سَلَمَه بن مَحْرَمَه تُجیبی (وابسته

بنی زَمَیله) .(۴)

نام وی ، در روایت پنج ، هست .

۸. عبدالرزاق بن هَمّام بن نافع حَمِیری صَنعانی (وابسته حَمِیری ها) .(۵)

ص: ۵۷۸

---

۱- تهذیب الکمال ۲۸: ۳۰۳ ، شماره ۶۱۰۴ ؛ التاریخ الصغیر ۲: ۳۶ ؛ ثقات ابن حِبّان ۷: ۴۸۴ ، شماره ۱۱۰۷۱ .

۲- در «لغت نامه دهخدا ۱۴: ۲۲۴۴۹ ، ذیل واژه نسا» آمده است : «نسا ، نام شهری است در خراسان ... نزدیک سرخس و آیوَرِد وبانی آن فیروز بن یزدجرد است ... شهری خوش آب و هوا و کثیر الفواکه ... و نسائی - که امام حدیث است - از آنجاست ...» م .

۳- سیر اعلام النبلاء ۱۱: ۴۸۹ ، شماره ۳۰ ؛ تهذیب الکمال ۹: ۴۰۲ ، شماره ۲۰۱۰ ؛ طبقات ابن سعد ۷: ۳۵۴ .

۴- سیر اعلام النبلاء ۱۱: ۳۸۹ ، شماره ۸۴ ؛ تهذیب الکمال ۵: ۵۴۶ ، شماره ۱۱۶۵ .

۵- تهذیب الکمال ۱۸: ۵۲ ، شماره ۳۴۱۵ ؛ تهذیب التهذیب ۶: ۲۷۸ ، شماره ۶۱۱ ؛ سیر اعلام النبلاء ۹: ۵۶۳ ، شماره ۲۲۰ .

نام وی را در روایت ده ، می نگریم .

۹ . ضحاک بن مُخَلَّد بن ضحاک بن مسلم بن ضحاک شیبانی ، ابو عاصم نَبِیل (وابسته بنی شیبان و گفته اند از خود آنهاست)

و گفته شده است : وابسته بنی ذُهَل بن ثَعْلَبه می باشد و مادرش از آل زبیر است .(۱)

درباره وی اختلاف نظر هست ، به ضعف نزدیک تر است .(۲) وی به مجلس

هلال صاحب رأی ، می رفت و درس می آموخت .(۳)

نام وی ، در روایت یازده ، هست .

۱۰ . یوسف بن موسی بن راشد بن بلال قَطَّان ، معروف به «رازی» و از اهل ری است .

و گفته اند : اصل وی از اهواز است و تجارتش در «ری» بود .(۴) وی عربی نمی دانست .(۵)

نام وی ، در روایت دوازده ، آمده است .

۱۱ . سعید بن زیاد مُکْتَب مُؤَدَّن ، غلام آزاد شده جُهَیْنه بن زُهْرَه ،(۶) جز ابن حَبَّان وی را توثیق نمی کند .

ص : ۵۷۹

---

۱- . تهذیب الکمال ۱۳ : ۲۸۱ ، شماره ۲۹۲۷ .

۲- . العلل و معرفه الرجال ۲ : ۵۵۷ ، شماره ۳۶۳۳ ؛ لسان المیزان ۷ : ۱۸ ، شماره ۱۴۴ ؛ میزان الاعتدال ۳ : ۴۴۵ ، شماره ۳۹۴۶

؛ التمهید ۱۷ : ۲۴۸ ؛ سیر اعلام النبلاء ۹ : ۴۸۲ ، شماره ۱۷۸ .

۳- . ضعفاء العقیلى ۲ : ۲۲۳ .

۴- . تهذیب الکمال ۳۲ : ۴۶۵ ، شماره ۷۱۵۹ ؛ تهذیب التهذیب ۱۱ : ۳۷۴ ، شماره ۷۳۱ .

۵- . سیر اعلام النبلاء ۱۲ : ۲۲۲ .

۶- . التاريخ الكبير ۳ : ۴۷۳ ، شماره ۱۵۷۹ .

وی مجهول است. (۱) ابن معین می گوید: او را نمی شناسم. (۲)

نام وی، در روایت چهارده، آمده است.

۱۲. ابراهیم بن موسی بن یزید بن زادن تمیمی، ابو اسحاق رازی قَرَاء (معروف به قَرَاء صغیر) از اهل ری. (۳)

و به نظر می آید وی وابسته تمیم باشد.

نام وی را در روایت پانزده، می نگریم.

۱۳. عُبَیدالله بن اَبی زیاد قَدَّاح، ابو الحُصَین (غلام آزاد شده یکی از اهل مکه) (۴) وی ضعیف می باشد. (۵)

نام وی، در روایت پانزده، آمده است.

۱۴. مُضِیْعَب بن مِقْدَام حَنْعَمِ (وابسته حَنْعَمِ ها) (۶) وی لکننت زبان داشت (۷) و بر عقیده مُرْجئه بود. (۸) مَیْدِیْنِ وی را

تضعیف می کند. (۹)

نام وی را در روایت شانزده، می نگریم.

ص: ۵۸۰

۱- ثقات ابن حبان ۶: ۳۵۶، شماره ۸۰۸۴.

۲- تاریخ ابن معین: ۱۱۸، شماره ۳۶۵ اثر دارمی.

۳- تهذیب الکمال ۲: ۲۱۹، شماره ۲۵۴؛ تهذیب التهذیب ۱: ۱۴۸، شماره ۳۰۸؛ طبقات الحفّاظ: ۱۹۹، شماره ۴۳۵.

۴- طبقات ابن سعد ۵: ۴۹۱؛ تهذیب الکمال ۱۹: ۴۲، شماره ۳۶۳۵؛ تهذیب التهذیب ۷: ۱۳، شماره ۲۷.

۵- الضعفاء: ۶۶، شماره ۳۵۵ اثر نسائی؛ الضعفاء الصغیر: ۷۲، شماره ۲۱۴ (اثر بخاری)؛ المجروحین ۲: ۶۶، شماره ۶۱۲

(اثر ابن حبان).

۶- تهذیب الکمال ۲۸: ۴۳، شماره ۵۹۹۰؛ تهذیب التهذیب ۱۰: ۱۵۰، شماره ۳۱۴.

۷- تهذیب الکمال ۲۸: ۴۵.

۸- تاریخ بغداد ۱۳: ۱۱۰، حدیث ۷۰۹۵.

۹- الکاشف ۲: ۲۶۸، شماره ۵۴۶۹.

۱۵. دَعْلَج بن احمد بن دَعْلَج بن عبدالرحمان سجستانی(۱) خراسانی .

وی فارسی است از سیستان خراسان می باشد . معتزلی بود و بر اساس مذهب ابو حنیفه فتوا می داد .(۲)

نام وی ، در روایت شانزده ، آمده است .

۱۶. عبدالله بن محمد بن اَبی شَیْبَه کوفی ، ابوبکر ، غلام آزاد شده عَبَس ، واسطی الأصل .(۳)

متوکل به وی دستور داد در مجلسی بنشیند و احادیثی را که در ردِّ معتزله و جَهْمِیَّه است برای مردم باز گوید و احادیث رؤیت خدا را بیان دارد .

وی در مسجد رُصافَه نشست و بدین کار پرداخت و ارزاق و جوایز ، بر وی جریان یافت .

اول چیز که برای تقرُّب به بنی عَبَّاس حدیث کرد این سخن بود که گفت : پیامبر فرمود : در عَبَّاس مرا پاس دارید ، وی باقی مانده پدران من است . عموی انسان همتای پدر اوست .(۴)

نام وی را در روایت شانزده ، می نگریم .

۱۷. عبدالله بن ثُمیر بن عبدالله بن اَبی حَیَّه ... همدانی خَرفی (وابسته ایشان) .(۵)

ص: ۵۸۱

---

۱- سیر اعلام النبلاء ۱۶ : ۳۰ ، شماره ۱ ؛ تاریخ بغداد ۸ : ۳۸۷ ، شماره ۴۴۹۵ .

۲- هدیه العارفین ۱ : ۳۶۴ .

۳- تهذیب الکمال ۱۶ : ۳۵ ، شماره ۳۵۲۶ ؛ تهذیب التهذیب ۶ : ۳ ، شماره ۱ ؛ شرح النووی علی صحیح مسلم ۱ : ۶۴ .

۴- بنگرید به ، تاریخ بغداد ۱۰ : ۶۸ .

۵- تهذیب الکمال ۱۶ : ۲۲۵ ، شماره ۳۶۱۸ ؛ طبقات ابن سعد ۶ : ۳۹۴ ؛ سیر اعلام النبلاء ۹ : ۲۴۴ ، شماره ۷۰ .

نام وی ، در روایت شانزده ، هست .

۱۸ . محمّد بن اسماعیل بن یوسف سُلمی ، ابو اسماعیل تَزْمِذی (از تَزْمِذ) [\(۱\)](#) وی به مذهب اهل سنّت مشهور بود . [\(۲\)](#)

درباره وی اختلاف نظر است [\(۳\)](#) و با وجود این ، ذهبی می گوید : توثیق و امامتش تأیید می شود . [\(۴\)](#)

نام وی ، در روایت هفده ، آمده است .

۱۹ . محمّد بن عبدالله بن اَبی مریم خُزاعی ، وابسته خُزاعه ، و گفته اند : وابسته

[\(۵\)](#) . ثقیف

نام وی ، در روایت نوزده ، هست .

۲۰ . احمد بن محمّد بن یحیی بن سعید قَطّان ، ابو سعید قَطّان بصری ، [\(۶\)](#) جدّش یحیی بن سعید بن فَرُوخ قَطّان بصری است

(وابسته بنی تمیم) . [\(۷\)](#)

نام وی را در روایت بیست و یک ، می نگریم .

۲۱ . زید بن حُباب بن رِیّان (و گفته اند : رومان) عُکلی خراسانی (خراسانی الأصل) . [\(۸\)](#)

ص : ۵۸۲

۱- . تهذیب الکمال ۲۴ : ۴۸۹ ، شماره ۵۰۷۰ .

۲- . تاریخ بغداد ۲ : ۴۲ ، شماره ۴۳۵ ؛ المقصد الأرشد فی ذکر اصحاب احمد ۲ : ۳۷۷ ، شماره ۹۰۲ .

۳- . الجرح والتعديل ۷ : ۱۹۰ ، شماره ۱۰۸۵ ؛ تهذیب التهذیب ۹ : ۵۳ ، شماره ۶۴ .

۴- . سیر اعلام النبلاء ۱۳ : ۲۴۲ .

۵- . التاريخ الكبير ۱ : ۱۳۹ .

۶- . تاریخ بغداد ۵ : ۱۱۷ ، شماره ۲۵۳۰ ؛ الجرح والتعديل ۲ : ۷۴ ، شماره ۱۴۷ .

۷- . التاريخ الكبير ۱ : ۲۶۶ ، شماره ۸۵۳ .

۸- . سیر اعلام النبلاء ۹ : ۳۹۳ ، شماره ۱۲۶ ؛ طبقات الحقاظ : ۱۵۳ ، شماره ۳۲۵ ؛ تهذیب التهذیب ۳ : ۳۴۷ ، شماره ۷۳۸ .



و گفته اند: وی موصلی الأصل از عُکَل بود، از عُکَلی هایی که به موصل آمدند.

درباره وی گفته اند: وی صاحب سنّت بود، (۱) مورد خدشه است. (۲)

نام وی، در روایت بیست و یک، آمده است.

۲۲. عبدالله بن احمد بن حنبل، شیپانی مروزی.

وی از برادرش، صالح بن احمد قاضی أصبهانی، کوچک تر بود. (۳)

نام وی، در روایت بیست و دو، هست.

۲۳. احمد بن حنبل شیپانی مروزی (از اهل خراسان).

مادرش وی را در «مرو» حامله شد و در «بغداد» به دنیا آورد. صاحب سنّت است.

جدّش حنبل بن هلال، والی سرخس و از آبنای دعوت عباسی بود، به خلق قرآن قائل نشد، به زندان افتاد و تازیانه خورد.

ابن معین می گوید: هرگز نشنیدم که ابن حنبل بگوید من از عربم. (۴)

نام وی، در روایت بیست و دو، آمده است.

ص: ۵۸۳

---

۱- بنگرید به، پی نوشت تهذیب الکمال ۱۰: ۴۷ از کتاب تاریخ الموصل، اثر علی بن حرب موصلی.

۲- تاریخ بغداد ۸: ۴۴۲، شماره ۴۵۵۲؛ بحر الدم: ۵۸، شماره ۳۲۷؛ الکامل فی ضعف الرجال ۳: ۲۰۹، شماره ۷۰۷.

۳- سیر اعلام النبلاء ۱۳: ۵۱۶، شماره ۵۷.

۴- برای آگاهی به شرح حال وی بنگرید به، تهذیب الکمال ۱: ۴۴۴؛ تاریخ بغداد ۴: ۴۱۲، شماره ۲۳۱۷.

۲۴. ابن اشجعی ، وی عَبَّاد (یا ابو عُبَیْدَه) بن عبد الرَّحمان اشجعی است ، (۱) از منتسبان به اشجع از نظر ولاء [ وابسته اشجع ] (۲).

نام وی را در روایت بیست و دو ، می نگریم .

۲۵. عبیدالله بن عبیدالرَّحمان اشجعی ، (۳) از منتسبان به اشجع از نظر ولاء .

ابن حَبَّان می گوید : احادیث غریب می آورد و احادیثی که تنها او نقل می کند . (۴).

۲۶. بُشَیر بن سعید مَدَنی (غلام آزاد شده ابن حَضْرَمی) وی به خانه حَضْرَمی در جدیده قیس فرود می آمد ، از این رو به آنان نسبت یافت . (۵).

ولید بن عبدالملک از عمر بن عبدالعزیز پرسید : برتر اهل مدینه کیست ؟ وی پاسخ داد : غلام آزاد شده بنی حَضْرَمی که به وی «بُسر» می گویند . (۶).

نام وی ، در روایت بیست و دو ، آمده است .

۲۷. عَفَّان بن مسلم بن عبدالله صَفَّار ، ابو عثمان بصری ، غلام آزاد شده عَزْرَه ،

و گفته اند : غلام آزاد شده عُرُوه بن ثابت انصاری (۷) (و گفته شده است : غلام آزاد شده زید بن ثابت انصاری) (۸) صاحب سنت . (۹).

ص: ۵۸۴

---

۱- تهذیب الکمال ۳۴ : ۵۹ ، شماره ۷۴۹۶ ؛ نیز بنگرید به ص ۴۲۳ .

۲- انساب سمعانی ۱ : ۱۶۵ .

۳- التاریخ الکبیر ۵ : ۳۹ ، شماره ۱۲۵۵ ؛ الجرح والتعدیل ۵ : ۳۲۳ ، حدیث ۱۵۳۹ ؛ سیر اعلام النبلاء ۸ : ۵۱۴ ، شماره ۱۳۶ .

۴- ثقات ابن حَبَّان ۸ : ۴۰۳ ، شماره ۱۴۱۰۲ ؛ تهذیب التهذیب ۷ : ۳۱ ، شماره ۶۴ .

۵- التمهید ۳ : ۲۷۱ ؛ التاریخ الکبیر ۲ : ۱۲۳ ، شماره ۱۹۱۴ ؛ تهذیب الکمال ۴ : ۷۲ ، شماره ۶۶۸ .

۶- تهذیب الکمال ۴ : ۷۵ ؛ سیر اعلام النبلاء ۴ : ۵۹۵ شماره ۲۳۳ ؛ تهذیب التهذیب ۱ : ۳۸۳ ، شماره ۸۰۴ .

۷- تهذیب الکمال ۲۰ : ۱۶۰ ، شماره ۳۹۶۴ ؛ تاریخ بغداد ۱۲ : ۲۶۹ ، شماره ۶۷۱۵ .

۸- ثقات ابن حَبَّان ۸ : ۵۲۲ ، شماره ۱۴۸۰۵ .

۹- ثقات عجلی ۲ : ۱۴۰ ، شماره ۱۲۵۶ ؛ تاریخ بغداد ۱۲ : ۲۶۹ ، شماره ۶۷۱۵ .

اصل وی از بصره بود . مأمون پانصد درهم - و گفته اند هزار درهم - ماهانه برایش مقرر کرد .(۱)

از وی خواسته شد به خلق قرآن قائل شود ، اجابت نکرد .(۲) شخصی کند ذهن

و بدفهم بود .(۳)

نام وی ، در روایت بیست و چهار ، هست .

۲۸ . هَمَّام بن یحیی بن دینار عَوْذی ، ابوبکر بصری (وابسته بنی عَوْذ بن سود بن حجر بن عَمْرُو از اَزْد) .(۴)

وی مأمور بود شهود را نزد قاضی تعدیل یا تجریح کند .(۵)

بر وی خدشه کرده اند . یحیی بن سعید قَطَّان - به راستی - درباره وی نظر بدی داشت .(۶)

یزید بن زُرَیع می گوید : بد حافظه بود .

هَمَّام ، به قدریّه گروید . به کتابش مراجعه نمی کرد و در آن نمی نگریست . سخنی بر خلاف آن بیان می داشت و پس از مراجعه به کتاب هایش و نگاه در آنها، می گفت: ای عَفَّان، موارد فراوانی خطا کردیم ، از خدا آمرزش می خواهیم .(۷)

نام وی را در روایت بیست و چهار ، می نگریم .

ص: ۵۸۵

---

۱- . صفوه الصفوه ۴ : ۷ ، شماره ۵۶۷ ؛ تذکره الحفّاظ ۱ : ۳۷۹ ، شماره ۳۷۸ .

۲- . تهذیب الکمال ۲۰ : ۱۶۶ .

۳- . میزان الاعتدال ۵ : ۱۰۲ ، شماره ۵۶۸۴ نقل از الکامل ۵ : ۳۸۴ ، شماره ۱۵۵۰ ، اثر ابن عدی .

۴- . تهذیب الکمال ۳۰ : ۳۰۲ ، شماره ۶۶۰۲ ؛ تهذیب التهذیب ۱۱ : ۶۰ ، شماره ۱۰۸ .

۵- . تهذیب الکمال ۳۰ : ۳۰۸ .

۶- . تهذیب الکمال ۳۰ : ۳۰۶ ؛ تهذیب التهذیب ۱۱ : ۶۱ ؛ الجرح والتعدیل ۹ : ۱۰۷ ، شماره ۴۵۷ .

۷- . عون المعبود ۲ : ۱۲۷ ، شماره ۵۰۲ .

۲۹. محمّد بن ابوبکر بن علی بن عطاء بن مُقَدَّم مُقَدَّمی ، ابو عبدالله ثَقَفی بصری (وابسته ثقفی ها) .

وی از بصری ها روایت می کند و در بصره درگذشت .(۱)

نام وی ، در روایت بیست و پنج ، آمده است .

۳۰. حمّاد بن زید بن درهم آزدی جَهْضَمی بصری آزرَق (وابسته آل جَریر ابن حازم) جدّ وی از اسیران سیستان بود .(۲)

حمّاد ، عثمانی(۳) و کور بود . به عدم جواز نماز پشت سر شخصی که به خلق قرآن عقیده داشت ، فتوا می داد .(۴)

نزد وی کتابی جز جزوه یحیی بن سعید نبود و در آن خلط می کرد .(۵)

نام وی ، در روایت بیست و پنج ، هست .

۳۱. محمّد بن خازم تمیمی سعدی ، ابو معاویه ضَریر (وابسته بنی سعد بن زید مناه بن تمیم) وی در چهار سالگی یا ۸ سالگی

نابینا شد .(۶) به مُرَجئه اعتقاد

داشت از این رو ، وَکیع بر جنازه اش حضور نیافت .(۷)

ص: ۵۸۶

---

۱- تهذیب الکمال ۲۴ : ۵۳۴ - ۵۳۵ ، شماره ۵۰۹۴ ؛ سیر اعلام النبلاء ۱۰ : ۶۶۰ - ۶۶۱ ، شماره ۳۹ ؛ تهذیب التهذیب ۹ : ۶۸ ، شماره ۹۸ .

۲- تهذیب الکمال ۷ : ۲۳۹ ، شماره ۱۴۸۱ .

۳- طبقات ابن سعد ۷ : ۲۸۶ .

۴- تهذیب الکمال ۷ : ۲۴۹ .

۵- الجرح والتعديل ۳ : ۱۳۸ ، شماره ۶۱۷ ؛ در «بحر الدم : ۴۴ ، شماره ۲۶۶» آمده است : خطایش در یک چیز [ و دو چیز ] نبود .

۶- تهذیب الکمال ۲۵ : ۱۲۳ - ۱۲۴ ، شماره ۵۱۷۳ .

۷- ثقات عجلی ۲ : ۲۳۶ ، شماره ۱۵۸۹ ؛ تهذیب الکمال ۲۵ : ۱۳۲ ؛ تذکره الحفاظ ۱ : ۲۹۴ ، شماره ۲۷۴ .

و گفته اند: وی رئیس مُرجئه در کوفه بود و بدین عقیده دعوت می کرد. (۱).

هارون الرشید وی را بزرگ و محترم می داشت.

گفته اند: وی نزد هارون چیزی خورد، سپس دستانش را شست. هارون بر دست های او آب می ریخت و مال و طلای فراوانی به وی صله داد. (۲).

یک بار رشید او را فراخواند. وی برای رشید حدیثی خواند که ادعا کرد پیامبر صلی الله علیه و آله در آن فرمود: در آخر الزمان قومی می آیند که برای آنها لقبی هست، به آنها رافضه گویند. هر که به ایشان برخورد باید آنها را بکشد؛ چرا که مشرک اند. (۳).

دارقطنی وی را به تدلیس توصیف می کند. (۴).

احادیث وی مضطرب اند. از آنها احادیثی را به پیامبر می رساند.

نام وی را در روایت بیست و شش، می نگریم.

۳۲. علی بن احمد بن عبّدان شیرازی، سپس اهوازی. وی در نیشابور خراسان درگذشت. (۵).

نام وی، در روایت بیست و هفت، آمده است.

۳۳. احمد بن ابراهیم بن ملّحان بلّخی (بلخی الأصل). (۶).

نام وی، در روایت بیست و هفت، هست.

ص: ۵۸۷

---

۱- طبقات الحفّاظ ۱: ۱۲۸ - ۱۲۹، شماره ۲۶۲؛ تهذیب التهذیب ۹: ۱۲۰، شماره ۱۹۲.

۲- تاریخ بغداد ۱۴: ۸؛ سیر اعلام النبلاء ۹: ۷۷، شماره ۲۰ و جلد ۹، ص ۲۸۸.

۳- تاریخ بغداد ۵: ۲۴۳.

۴- التبین لأسماء المدلسین: ۱۷۸ - ۱۷۹، شماره ۶۶؛ جامع التحصیل: ۱۰۹، شماره ۴۳؛ طبقات المدلسین: ۳۶، شماره ۶۱.

۵- تاریخ بغداد ۱۱: ۳۲۹، شماره ۶۱۵۵.

۶- تاریخ بغداد ۴: ۱۱، شماره ۱۵۹۴؛ سؤالات الحاکم: ۸۹، شماره ۱۴.

۳۴. سعید بن ابی هلال لیثی ، ابو العلاء مصری (غلام آزاد شده عُرْوَه بن شُیْم لیثی). (۱).

وی در مصر به دنیا آمد و در مدینه بزرگ شد ، سپس به مصر بازگشت .

ابن حَزْم می گوید : در وی ضعفی هست ، (۲) و در جای دیگر می گوید : وی قوی نمی باشد . (۳).

امام احمد وی را مَثْم می سازد که در احادیث آنچه را جزو آنها نبود ، می آمیخت . (۴).

دارقطنی احادیث وی را نیاورده است . (۵).

نام وی را در روایت بیست و هفت ، می نگریم .

۳۵. یزید بن هارون سُلمی ، ابو خالد واسطی .

وی در «واسط» به دنیا آمد و در این شهر در گذشت و دفن شد . وابسته سُلمی هاست . اصل وی از بخارا است . جدش زاذان غلام آزاد شده اُمّ عاصم (زن عُتبه بن فَرْقَد سُلمی) است . (۶).

عَجلی می گوید : وی ، واسطی شامی است . (۷) اولین بار در سال ۱۴۲ هجری به بصره درآمد و در سال ۲۰۶ هجری در گذشت . دوست نمی داشت قرآن را حفظ

ص: ۵۸۸

---

۱- . تهذیب الکمال ۱۱ : ۹۴ - ۹۵ ، شماره ۲۳۷۲ .

۲- . فتح الباری ۱۳ : ۳۵۶ .

۳- . المحلّی ۲ : ۲۶۹ .

۴- . مقدّمه فتح الباری : ۴۰۶ ؛ سوالات ابی داود : ۲۴۵ .

۵- . تحفه الأحوذی ۱ : ۴۴۴ .

۶- . تهذیب الکمال ۳۲ : ۲۶۱ ، شماره ۷۰۶۱ .

۷- . تاریخ الثقات : ۴۸۱ ، اثر عَجلی .

کند تا در قرآن [ آیه یا کلمه ای را ] خطا بر زبان نیاورد. (۱).

به خدا سوگند می خورد که هر کس قائل باشد قرآن مخلوق است، زندیق (کافر) است. (۲).

وی خودپسند بود و فضائلی را برای خود روایت می کرد، از شامی ها هزار حدیث حفظ داشت. (۳).

نام وی، در روایت بیست و هشت، آمده است.

۳۶. سعید بن ایاس جریری، ابو مسعود بصری، مُحدِّث اهل بصره.

حافظه اش پیش از مرگ به هم ریخت، ایام طاعون را انکار می کرد. (۴).

وی از وابسته های قیس، از بکر بن وائل است، (۵) و گفته اند: وی فرزند جریر بن عَبَّاد بن ضَبَّیعه بن قَیس بن ثَعْلَبه ... بن بکر بن وائل می باشد. (۶).

نام وی را در روایت بیست و هشت، می نگریم.

۳۷. وَهْب بن بقیه بن عثمان بن شاپور واسطی، ابو محمّد (معروف به بوهبان). (۷).

ص: ۵۸۹

۱- تاریخ بغداد ۱۴: ۳۴۱.

۲- سیر اعلام النبلاء ۹: ۳۶۲. در «تاریخ بغداد ۱۴: ۳۴۲» آمده است که وی می گفت: هر که قائل باشد که قرآن مخلوق است، کافر است.

۳- تاریخ بغداد ۱۴: ۳۳۹، شماره ۳۴۰؛ سیر اعلام النبلاء ۹: ۳۶۰.

۴- تهذیب الکمال ۱۰: ۳۳۸، شماره ۲۲۴۰؛ تهذیب التهذیب ۴: ۶؛ طبقات ابن سعد ۷: ۲۶۱.

۵- الجرح والتعديل ۴: ۱؛ الضعفاء نسائی: ۵۳؛ الضعفاء (ابن جوزی): ۳۱۴.

۶- القول فی الإكمال ۲: ۸۴، اثر ابن ماکولا.

۷- تهذیب الکمال ۳۱: ۱۱۵؛ سیر اعلام النبلاء ۱۱: ۴۶۲؛ تاریخ بغداد ۱۳: ۴۸۷، شماره ۷۳۲۴؛ تاریخ واسط: ۱۹۶.

از اسم جدّ وی و عدم ذکر قبیله اش از عرب ، به دست می آید که وی از فارس بود ، در بغداد سکنا گزید و در واسط دفن شد .

نام وی ، در روایت بیست و هشت ، آمده است .

۳۸ . خالد بن عبدالله بن عبدالرحمان بن یزید طحّان ، ابو هَیثم مُزنی واسطی ،

غلام آزاد شده نَعمان بن مُقرن مُزنی .(۱)

نام وی ، در روایت بیست و هشت ، هست .

از این فهرست اجمالی درمی یابیم که شمار قرشی ها و موالی شان و دیگر موالی ها ۸۰ نفرند و اکثریت غالب آنها از گرایش های غیر قابل اعتماد و دشمن با علی علیه السلام و ابن عباس و انس بن مالک و هاشمیان و انصار بودند و در سلک کسانی درمی آمدند که از نظر نسب یا حکومت یا ولاء یا اندیشه و فکر ، عثمانی اموی شمرده می شدند .

در این اسانید ، وجود شایان ملاحظه ای از بزرگان اصحاب پیامبر (از خاندان نزدیک آن حضرت ، از انصار) را نمی بینیم و در میان این راویان ، هاشمی ها و انصار به چشم نمی خورند .

و شمار اندکی از آنها از سایر قبایل عرب اند .

دریافتیم که عموم آنان از بطون (قبایل) قریش اند که با پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام کینه داشتند و از موالیان قریش و دیگر موالی شعوبی ؛ خصوصاً عثمان اموی ، طویدا یهودی شعوبی فارسی ، عطاء بن یزید (غلام شامی بی نام و نشان) زُهری قرشی شامی ، دست مال امرا و دست پرورده اموی ها .

ص: ۵۹۰

---

۱- . تهذیب الکمال ۸ : ۹۹ ، شماره ۱۶۲۵ ؛ تاریخ بغداد ۸ : ۲۹۴ ، شماره ۴۳۹۷ ؛ تذکره الحفاظ ۱ : ۲۵۹ ، شماره ۲۴۶ .



افزون بر این ، می دانیم که بعضی از راویان (که فکر غلط و ضویی را میان مسلمانان انتشار می دادند) میان افراد مجهول الشخص و مجهول الحال در نوسان اند . به یازده تن از این اشخاص (از مجموع صد و یازده راوی) دست یافتیم، (۱) این امر به چه معناست !؟

اینان عبارت اند از :

۱ . سعید بن زیاد ، مُكْتَبُ مُؤَدِّن (مجهول الحال) .

نام وی در روایت ۱۴ آمده است .

۲ . طلحه ، وابسته آل سُراقه (مجهول الشخص والحال) .

نام وی در روایت ۱۸ هست .

۳ . ابن دازه ، غلام آزاد شده عثمان (مجهول الحال) .

نام وی را در روایت ۱۹ می نگریم .

۴ . شُعَيبُ بن مُحَمَّدِ حَضْرَمِي (به شرح حال وی دست نیافتیم) .

نام وی در روایت ۲۰ آمده است .

۵ . رَبِيعُ بن سلیمان حَضْرَمِي (به شرح حال وی دست نیافتیم) .

نام وی در روایت ۲۰ هست .

۶ . صالح بن عبدالجبار حَضْرَمِي (مجهول الحال) .

نام وی را در روایت ۲۰ می نگریم .

۷ . عُمَرُ بن [ عثمان بن ] عبدالرحمان بن سعید مخزومی (مجهول الحال) .

نام وی در روایت ۲۱ آمده است .

ص: ۵۹۱

---

۱- . پوشیده نماند که بعضی از افراد ذکر شده گرچه مجهول اند جز اینکه ذکر [ نام ] آنها ضمن قرشی ها یا موالی شان گذشت . پس ، انطباق دو عنوان را بر یک شخص ، نیک بنگر .

۸. عَبَّاد (یا ابو عبیده) بن عبدالرحمان اشْجَعی (نمی توان دریافت که وی یک نفر است یا دو نفر).

نام وی در روایت ۲۲ هست .

۹. عُرُوه بن قَبِیصَه (مجهول الحال).

نام وی را در روایت ۲۸ می نگریم .

۱۰. مردی از انصار (مجهول الشخص والحال).

نام وی در روایت ۲۸ آمده است .

۱۱. به نقل از پدرش (هم شخص و هم حالِ وی مجهول است).

نام وی در روایت ۲۸ هست .

این مقدار انبوه از ارقام مختلف مشکوک و غیر قابل اعتماد ، به راستی برای ما بیان می دارند که وضوی ثلاثی غَسَلی ، وضوی عثمانی حُمَرانی عطایِی زَهْرَوی است ، نه وضوی نبوی .

و بیان می دارند که انتشار این وضو ، از رهگذر حلقه های بافته شده برای اشخاص تربیت شده در مناطق مشخصی ، تحت اشراف حکومت های اموی صورت گرفت .

این وضوی غَسَلی ، مانند وضوی ثنائی مَسْحی نبود که خاستگاه نبوی داشت و صحابیان نزدیک پیامبر ناقلان آنند و راویان آن مسلمانان مورد اعتماد از قبایل مختلف می باشند و اخبار آنان در کتاب های شیعه و سنی آمده است .

و این وضو ، با برهان قوی و پشتیبان قرآنی انتشار یافت (چنان که به استدلال امام علی علیه السلام و ابن عباس پی بردیم) نه تحت تدبیر غرض ورزانه حکومتی اموی .

در پرتو سیاست درخشان سازی (پاک نمایی و گریم) چهره ها و افکندن هاله هایی از قدسیت بر آنها (برای محو دنباله ها و شایبه هایی که بدان گرفتار آمدند) می بینیم اهل سنت به آوردن امور خارق العاده ، خواب ها (و چیزهای شبیه آن) برای این اشخاص پناه می برند تا آنان را پرو بال دهند و مردم را بر تقدیس آنها و اخذ تعالیم از آنها وادارند .

خود این اشخاص نیز خواب ها و امور شگفت را برای خود یا دیگران نقل می کردند .

این سیاست ، پیوسته برای فریب عوام و عقل های ضعیف به کار می رفت و در راویان وضوی عثمانی به شکل قابل ملاحظه ای آن را می نگریم و این بدان معناست که این کار از تار و پودهای پذیرش این وضوست .

عبدالله بن مبارک (غلام دربار) ستایشگر رشید ، سرمایه داری که برای هاشمی حدیث نمی کرد .

برای وی یک کرامت خیالی روایت کرده اند و آن این است که : عباس بن مُضِیَب گفت : یکی از اصحاب ما برایم حدیث کرد ، گفت : شنیدم ابو وَهَب می گفت :

ابن مبارک به شخص کوری گذشت . کور به وی گفت : خواهش دارم برایم دعا کنی که خدا بینایی ام را به من برگرداند .

ابن مبارک از خدا این کار را خواست و در پی دعای او ، بینایی آن

کور بازگشت و من شاهد ماجرا بودم. (۱)

نُعَیم بن حَمَّاد می گوید :

ابن مبارک هرگاه کتاب رِقَاق [ بردگان و کنیزان ] را می خواند ، از [ شدت ] گریه ، مانند گاو نر یا گاو ماده نَخْر شده می گشت . احدی از ما جرأت نمی کرد چیزی را از او بپرسد مگر اینکه او را پس می زد و از خود می راند . (۲)

عبدالله بن سَنان حدیث می کند که آنجا که ابن مبارک شش تن از کافران [ تنومند ] روم را کشت همراهش بودم ، می گوید :

دو صف را از هم دور ساخت ، سپس پنهان شد . چیزی را حس نکردیم ، ناگهان من کنار او در جایی بودم که قرار داشت .

وی به من گفت : ای عبدالله ، اگر تا زنده ام این را برای احدی حدیث کنی ( و کلمه ای را بیان داشت ) (۳) . (۴)

ابو حاتم فِرَبْرِی می گوید :

ابن مبارک را دیدم که بر در بهشت ایستاده است و به دستش کلیدی است . به او گفتم : چرا اینجا ایستاده ای ؟

گفت : این کلید بهشت است . رسول خدا به من سپرد و گفت :

ص : ۵۹۴

---

۱- . سیر اعلام النبلاء ۸ : ۳۹۵ .

۲- . تاریخ بغداد ۱۰ : ۱۶۷ .

۳- . یعنی مبادا این ماجرا را - تا من زنده ام - برای کسی حدیث کنی م .

۴- . سیر اعلام النبلاء ۸ : ۴۰۹ . عجیب اینجاست که این شخص مستجاب الدعوه از خدا می خواهد که او را در «هیت» نامیراند ، ولی در همین شهر از دنیا می رود بنگرید به ، حلیه الأولیاء ۸ : ۱۶۴ .

[ همین جا باش ] تا پروردگارم را زیارت کنم . همان گونه که در زمین امینم بودی ، در آسمان امینم باش . (۱)

اسماعیل بن ابراهیم بن ابی جعفر مصیصی می گوید :

حارث بن عطیه را در خواب دیدم ، گفتم : ای ابو عبدالله ، خدا با تو چه کرد ؟

گفت : مرا آمرزید .

پرسیدم : ابن مبارک چه ؟

گفت : خوشا به حال ابن مبارک ! در علّیین از کسانی است که در روز ، دو بار بر خدا در می آید . (۲)

مثل این امور خارق العاده ، خارق العادات عبدالله بن وهب قرشی (غلام آزاد شده) است .

ابن مبارک برای کور دعا کرد ، وی بینا شد ، اما ابن وهب برای بینا دعا می کند ، وی کور می شود .

احمد - پسر برادر ابن وهب - می گوید :

عبّاد بن محمّد امیر ، عمویم را خواست تا قضاوت را به او بسپارد . عمویم پنهان شد و عبّاد یکی از خانه هایمان را ویران ساخت .

صّبّاحی به عباد گفت : کی این فلان فلان شده طمع می کرد که عهده دار قضاوت شود ؟

ص : ۵۹۵

---

۱- . سیر اعلام النبلاء ۸ : ۴۱۹ .

۲- . تاریخ دمشق ۳۲ : ۴۸۱ ؛ سیر اعلام النبلاء ۸ : ۴۱۹ .

این سخن به عمویم رسید ، او را نفرین کرد که کور شود . صَبَاحی پس از یک هفته کور شد . (۱)

ابن وَهَب را - مانند ابن مبارک - خواب دیدند که در عَلَّین است .

از علی بن مَعْبُد نقل است که گفت :

ابن قاسم (۲) را در خواب دیدم . پرسیدم : مسائل را چگونه یافتی ؟

گفت : آخ و آه [ از مسائل ] .

پرسیدم : بهترین چیزی که یافتی چه بود ؟

گفت : نگهبانی در مرزها .

می گوید : ابن وَهَب را از وی نیکو حال تر دیدم . (۳)

ابن عبدالبرّ - به سندش - از سُخْنُون بن سعید روایت می کند که :

سُخْنُون ، عبدالرحمان بن قاسم را در خواب دید ، پرسید : خدا با تو چه کرد ؟

گفت : آنچه را دوست داشتم ، نزد خدا یافتم .

پرسیدم : کدام یک از اعمال را برتر یافتی ؟

گفت : تلاوت قرآن .

پرسیدم : مسائل چه ؟

با انگشت اشاره کرد که مسائل چیزی نیست .

درباره ابن وَهَب از او پرسیدم .

ص: ۵۹۶

---

۱- . تذکره الحفّاظ ۱ : ۳۰۶ ؛ سیر اعلام النبلاء ۹ : ۲۲۷ .

۲- . عبدالرحمان بن قاسم ، صاحب «المدوّنه» از بزرگان شاگردان مالک است .

۳- . سیر اعلام النبلاء ۹ : ۱۲۲ .

گفت : وی در علّین است .(۱)

عثمان بن سعید بن کثیر بن دینار قُوشی .

عبدالوہاب بن نَجْدَه می گفت : گویند وی از ابدال است(۲) .(۳)

نیز در خواب دیدند که حارث بن مسکین اموی ، برای یکی از مسرفان شفیع شد .

از حسن بن عبدالعزیز جَزَوی روایت است که :

شخصی بر خویش اسراف و ستم می کرد ، وی درگذشت . او را در خواب دیدند ، گفت : خدا به خاطر حضور حارث بن مسکین در جنازه ام ، مرا آمرزید . وی برایم شفاعت کرد ، شفاعتش پذیرفته شد .(۴)

نصر بن علی جَهْضَمی چگونه دعایش به اجابت رسید ؟

عبدالملک (امیر بصره در زمان المستعین بالله) نصر بن علی را فرا خواند تا او را برای قضاوت رهسپار سازد .

وی گفت : [ صبر کن تا ] استخاره کنم [ و از خدا خواهان خیر شوم ] .

نصر ، در نیم روز به خانه بازگشت ، دو رکعت نماز گزارد و گفت : «خدایا ، اگر نزدت برایم خیری هست ، جانم را بگیر» سپس خوابید . چون [ خواستند ] بیدارش سازند [ دیدند ] مرده است .(۵)

ص : ۵۹۷

---

۱- . بنگرید به ، سیر اعلام النبلاء ۹ : ۲۲۹ .

۲- . سیر اعلام النبلاء ۲ : ۳۰۸ ، شماره ۱۱۷ .

۳- . این ابدال بودن ، برای فرزندش ، یحیی بن عثمان بن سعید نیز ادعا شده است بنگرید به ، سنن ابن ماجه ۲ : ۱۱۱۱ ، حدیث ۳۳۴۸ .

۴- . تهذیب الکمال ۵ : ۲۸۵ ؛ سیر اعلام النبلاء ۱۲ : ۵۷ متن از این مأخذ است .

۵- . تهذیب الکمال ۲۹ : ۳۶۰ ؛ سیر اعلام النبلاء ۱۲ : ۱۳۶ .

محمّد بن مثنّی (معروف به «زَمین»).

برای محمّد بن مثنّی (که عقل درستی نداشت) این کرامت را روایت کرده اند که وی زمین گیر بود. دعا کرد [خوب شد و] راه افتاد.

ابو حمد بن ناصح می گوید:

از محمّد بن حامد (ابن السّری) حدیث می شنیدم، از او پرسیدم: چرا وقتی محمّد بن مثنّی را نام می بری مانند شیوخ [لقب] «الزَمین»

را نمی گویی.

گفت: او را زمین گیر [و افتاده برجای] ندیدم، می دیدم راه می رود. از او [در این باره] سؤال کردم.

گفت: در شبی بسیار سرد، روی دست و پا خزیدم [خود را به آب رساندم و] وضو [وضوی عثمانی] گرفتم و دو رکعت نماز گزاردم و از خدا شفا خواستم [در پی آن] برخاستم و راه رفتم.

او را دیدم که راه می رفت، ندیدم که زمین گیر باشد. (۱)

ضَحَاكُ بن مُخَلَّد شیبانی، ابو عاصم نبیل.

خواسته اند مرویات ضَحَاكُ را از رهگذر خواب ها تحسین کنند.

زکریّا بن یحیی بن سعید باهلی، از برادرش ابراهیم بن یحیی نقل می کند که گفت:

ابو عاصم نبیل را پس از مرگش خواب دیدم. پرسیدم: خدا با تو چه کرد؟

گفت: مرا آمرزید. سپس پرسید: حدیثم در میان شما چگونه است؟

ص: ۵۹۸

---

۱- سیر اعلام النبلاء ۱۲: ۱۲۶ (ذهبی در تعلیق بر آن می گوید: حکایت درستی است).



گفتم : وقتی گوئیم «برای ما ابو عاصم حدیث کرد» احدی حرف ما را رد نمی کند .

وی ساکت ماند ، سپس به من رو کرد و گفت : مردم به اندازه نیتِ خویش [ پاداش ] داده می شوند .(۱)

حسین بن اسماعیل محاملی .

وی از کسانی است که به وسیله او بلا از بغداد دفع می شد ، لیکن در خواب ، نه در بیداری .

محمد بن اسکاف می گوید :

در خواب دیدم گویا گوینده ای می گفت : خدا به سبب محاملی بلا را از بغداد دفع می کند .(۲)

در روایت منامی دیگر آمده است که گفت :

در امر محاملی [ و بدگویی درباره او ] از خدا آمرزش بطلبید . خدا به سبب او بلا را از بغداد دور می سازد . امر [ و مقام ] وی را ناچیز

نینگارید .(۳)

عبدالله بن عبید بن عمیر ، لثی جندعی .

وی مستجاب الدعوه بود . گاه ابر بر وی می گذشت او را قسم می داد که بیارد ، ابر باران می باراند(۴) .(۵)

ص : ۵۹۹

---

۱- . تهذیب الکمال ۱۳ : ۲۸۹ ؛ الجامع لأخلاق الراوی وآداب السامع ۲ : ۲۵۷ .

۲- . سیر اعلام النبلاء ۱۵ : ۲۶۰ .

۳- . تاریخ بغداد ۸ : ۲۲ .

۴- . ثقات ابن حبان ۵ : ۱۱ ، حدیث ۳۵۸۰ .

۵- . این در حالی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت است که در خشک سالی نماز باران می خواند . به نظر می رسد این شخص با او امرش به ابر ، از نماز استسقا بی نیاز بود .

مُصْعَب بن مِقْدَام خَثْعَمِي (از مَوَالِيَان خَثْعَم).

وی از «مُرَجَّه» بود. به خاطر خوابی که دید ارجاء را رها کرد.

علی بن حکیم اَوْدِي از وی نقل می کند که :

من بر عقیده ارجاء بودم. در خواب دیدم گویا در چشمم صلیب است. از این رو، آن را ترک کردم. (۱).

مُصْعَب بن مِقْدَام می گفت :

پیامبر را در خواب دیدم که دست سفیان ثوری را گرفته بود و او را پاداش نیک می داد و می فرمود : طریقت وی نیکوست

(۲).

مُصْعَب بن مِقْدَام می گوید :

پیامبر را در خواب دیدم که دست سفیان ثوری را گرفته بود و هر دو طواف می کردند.

سفیان گفت : ای رسول خدا، مِسْعَر بن کِدَام، مُرد؟

پیامبر

صلی الله علیه و آله فرمود : آری، اهل آسمان به وی بشارت دادند. (۳).

شقیق بن سَلَمَه، ابو وائل.

وی کسی است که در روز «بُرَاخَه» (۴) مرتد بود و کسی است که بر نمی تافت احدی به حجاج ناسزا گوید. علوی بود، سپس

عثمانی گشت. صدای ابر را می شنید.

ص: ۶۰۰

---

۱- تهذیب الکمال ۲۸ : ۴۵.

۲- حلیه الأولیاء ۶ : ۳۸۵ (برای سفیان، خواب ها و گزافه ها و خارق عادات فراوان دیگری خواهد آمد).

۳- حلیه الأولیاء ۷ : ۲۱۰.

۴- یوم بُرَاخَه، از ایام معروف عرب به شمار می آید. بُرَاخَه، نام آبی در سرزمین نجد است که در زمان ابوبکر، جنگ

بزرگی در آن در گرفت م.

وی می گوید :

در مزرعه ای بودم . ناگهان دیدم ابری پیش و پس می شود . صدایی را در آن شنیدم که [ می گفت ] : «به کشتزار فلا-نی  
ببار» .

می گوید : پیش آن شخص آمدم و پرسیدم : با زراعت چه کار می کنی ؟

گفت : ۳۱ آن را بذر می کنم ، ۳۱ آن را می خورم ، ۳۱ آن را صدقه [ زکات ] می دهم . (۱)

عمر بن سعید بن احمد مُبجی شامی .

وی قصد می کند برای خویش چیزی را که کرامت می انگارد ، سیاه کند ، لیکن این بار از رهگذر دابّه (حیوان سواری) اش  
، می گوید :

در یکی از جنگ ها بیرون آمدم . می خواستم در سرّیه ای بروم . پا شدم تا به نعل های دابّه ام نگاه کنم ، دیدم یکی از نعل  
ها افتاده است و یک پا نعل ندارد .

در بارمان در پی نعلی برآمدم ، نیافتیم . سوی کسانی که با آنها رفاقت داشتیم پیک فرستادیم ، نزد آنها هم نعل نیافتیم .

به شدت غمگین شدم . چون مردم حرکت کردند ، افسار و زین کردیم . پای بی نعل (یا گفت : دست) حیوان را گرفتم تا بر  
آن [ دعا ] بخوانم ، ناگهان دیدم نعل دارد . (۲)

ص : ۶۰۱

---

۱- . صفوه الصفوه ۴ : ۴۳۱ ، شماره ۹۹۶ .

۲- . تاریخ دمشق ۴۵ : ۶۲ .

امام احمد بن حنبل .

درباره احمد بن حنبل ، هرچه دلت می خواهد بگویی . خارق عادات و امور شگفتی را که به وی نسبت داده اند فراتر از حدّ شمارش است .

یکی از آنها سخنی است که ابن اَبی داود ، از پدرش ابو داود ، آن را روایت می کند ، می گوید :

در ایّام محنت (۱) مردی را دیدم که از مقصوره بیرون آمد ، در حالی که می گفت ، رسول خدا فرمود : به دو نفر بعد از من اقتدا کنید : احمد بن حنبل و فلانی (نامش را از یاد بردم) .. (۲)

از ابوبکر بن اَبی داود روایت است که گفت : برای ما حدیث کرد علی بن اسماعیل سجستانی ، گفت :

در خواب دیدم که گویا قیامت به پا شده است و مردم سوی پلی می آیند و شخصی مُهر می زند و به مردم می دهد . هر که آن مهر را می آورد از پل می گذرد .

پرسیدم : این شخص که مهرها را به مردم می دهد ، کیست ؟

گفتند : احمد بن حنبل . (۳)

بُندار (یکی از راویان وضوی عثمانی) حدیث می کند ، می گوید :

احمد بن حنبل را در خواب عصبانی دیدم . پرسیدم : چرا تو را خشمگین می بینم ؟

ص : ۶۰۲

---

۱- . یعنی زمانی که مردم امتحان می شدند به اینکه قرآن مخلوق است یا غیر مخلوق .

۲- . سیر اعلام النبلاء ۱۱ : ۳۴۶ .

۳- . سیر اعلام النبلاء ۱۱ : ۳۵۰ ؛ تهذیب الکمال ۱ : ۴۷۰ .

گفت : چگونه به خشم نیایم در حالی که نکیر و منکر پیشم آمدند و از من پرسیدند : پروردگارت کیست ؟

گفتم : از شخصی چون من این سؤال می شود ؟

گفتند : راست می گویی ای ابو عبدالله ، لیکن بدین کار مأموریم .(۱)

استقصای خواب ها و احلام و خارق عادات منسوب به احمد بن حنبل - به تنهایی - نیازمند یک یا چند جلد کتاب است .  
سُفیان ثوری .

وی علوی بود ، سپس عثمانی شد . او را نیز در خواب دیدند .

سیف بن هارون بُرْجُمی می گوید :

در خواب دیدم در جایی ام که گویا در دنیا نیست .

ناگهان به مردی برخورددم که زیباتر از او ندیدم . پرسیدم : تو که ای ، خدای تو را رحمت کند ؟

گفت : یوسف بن یعقوب .

گفتم : دوست داشتم مثل تو را ملاقات کنم و سؤالاتم را بپرسم .

گفت : بپرس .

پرسیدم : رافضه چیست ؟

گفت : یهودند .

پرسیدم : اباضیه چه ؟

گفت : [ آنها هم بر آیین ] یهودند .

ص : ۶۰۳

گفتم: نزد ما قومی است که با آنها مصاحبت داریم.

پرسید: کیانند؟

گفتم: سفیان ثوری و اصحابش.

گفت: آنان بر آنچه ما گروه پیامبران مبعوث می شویم، برانگیخته می شوند. (۱)

سُعَیْر بن خُمس می گوید:

سفیان ثوری را در خواب دیدم که از نخلی به نخل دیگر می پرد و این آیه را می خواند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْزَنَا الْأَرْضَ نَبْتًا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»؛ (۲) سپاس خدا را که وعده اش را بر ما راست ساخت و زمین را به ما ارث داد، از هر کجای بهشت که بخواهیم، منزل می گزینیم و چه نیک است پاداش اهل عمل. (۳)

بُسر بن سعید (غلام آزاد شده ابن خَضْرَمی).

شخصی از بُسر پیش ولید بن عبدالملک سخن چینی کرد که وی بر اُمرا طعن می زند و بر بنی مروان عیب می گیرد.

ولید - در حالی که آن شخص نزدش بود - پیش بُسر مأمور فرستاد. وی را آوردند و آن شخص علیه بُسر بدان کار شهادت داد.

ص: ۶۰۴

۱- . حلیه الأولیاء ۶ : ۳۸۵ .

۲- . سوره زمر ۳۹ آیه ۷۴ .

۳- . تهذیب الکمال ۱۱ : ۱۶۸ (آنچه را به جعفر طیار اختصاص دارد به سفیان ثوری نسبت دادند).

بُسر گفت: خدایا تو شاهدهی که من این حرف را نگفتم. اگر سخنم راست است آیه (نشانه) ای به من بنمایان.

می گوید: آن مرد به رو درافتاد و دست و پا زد تا اینکه جان داد و مُرد (۱). (۲).

ابو معاویه صَریر، محمّد بن خازم (از موالی) مرجئه ای که به ارجاء فرا می خواند.

وی برای خویش خارق عادتی جعل می کند، می گوید:

نوجوانی بودم که با جدّ مادری ام به حج رفتم. یک اعرابی مرا دید و از جدّم پرسید: این نوجوان چه نسبتی با تو دارد؟

جدّم گفت: پسر من است.

گفت: پسر تو نیست.

جدّم گفت: فرزند دخترم (نوه ام) می باشد.

گفت: پسر دخترتوست و برای او شأن و منزلتی هست. (۳) وی با همین دو پایش بر فرش ملوک پا می نهد.

چون رشید آمد، در پی من فرستاد. هنگامی که بر او درآمدم، سخن

ص: ۶۰۵

---

۱- بنگرید به، تهذیب الکمال ۴: ۷۴ - ۷۵.

۲- ملاحظه کنید چگونه خدا اُمرا و بنی مروان و بُسر بن سعید را تبرئه می کند.

۳- شایان ذکر است که پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه ابوطالب در راه شام بود. راهبی پیامبر را دید و به ابوطالب گفت: این نوجوان چه نسبتی با تو دارد؟ ابوطالب مجازاً گفت: فرزند من است. راهب گفت: فرزند تو نیست. ابوطالب گفت: پسر برادر من است، پدرش درگذشت. راهب گفت: بدان که به زودی وی قدر و منزلت می یابد و ابوطالب را از نیرنگ یهود بیم داد. این جاعل، از این کرامت رسول خدا صلی الله علیه و آله بهره می برد و در قالب جدید آن را برای خود می ریزد.

آن اعرابی را بیان کردم ... آن ماجرا را برایش گفتم ، خوشش آمد ... او را حدیث کردم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : در آخر الزمان قومی اند که لقبی دارند ، به آنها «رافضه» گویند . هر که به آنان برخورد ، باید آنها را به قتل رساند ، چرا که آنها مشرک اند . (۱)

یزید بن هارون سلمی واسطی (از موالی) .

وی از حریر بن عثمان ناصبی (شخصی که علی را ناسزا می گفت و لعن می کرد) حدیث می کرد ، لیکن این حدیث گویی او ، وبالی را برایش در پی نداشت ، بلکه خدا وی را آمرزید و از شفاعتگران قرار داد . سپس او را بر این کار ، عتاب خفیفی کرد و ماجرا به سلامت پایان یافت .

جاعل این ماجرا ، نوه یزید بن هارون است .

نافع (نوه یزید بن هارون) می گوید :

نزد احمد بن حنبل بودم . دو نفر آنجا بودند . یکی شان گفت : یزید بن هارون را در خواب دیدم . پرسیدم : خدا با تو چه کرد ؟

گفت : مرا آمرزید و شفیع ساخت و عتاب کرد و فرمود : آیا از حریر بن عثمان حدیث می کردی ؟

گفتم : پروردگارا ، جز خیر از او سراغ نداشتم . (۲)

ص: ۶۰۶

۱- تاریخ بغداد ۵: ۲۴۲ - ۲۴۳ .

۲- اسماعیل بن عیاش می گوید : در سفر مصر به مکه با حریر هم کجاوه شدم . وی علی را لعن می کرد و ناسزا می داد و به من گفت : اینکه مردم روایت می کنند که پیامبر به علی فرمود : «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسایی» سخن حقی است ، لیکن شنونده خطا کرد . پرسیدم : چه خطایی ؟ گفت : این سخن بدین گونه است : «تو نسبت به من به منزله قارون نسبت به موسایی» . گفتم : آن را از که روایت می کنی ؟ گفت : شنیدم ولید بن عبدالملک آن را بر منبر می گفت بنگرید به ، تاریخ بغداد ۸: ۲۶۸؛ تاریخ الاسلام ۱۰: ۱۲۲ . به یحیی بن صالح گفتند : چرا از حریر نمی نویسی ؟ گفت : چگونه از شخصی حدیث بنویسم که هفت سال با او نماز فجر را گزاردم و عادتش این بود که تا علی را هفتاد بار لعن نمی کرد ، از مسجد بیرون نمی آمد (تهذیب التهذیب ۲: ۲۰۹) . ابن حبان می گوید : وی ، هفتاد مرتبه در صبح و هفتاد مرتبه در شام علی را لعن می کرد . دلیل این کار را از او پرسیدند ، گفت : علی سر پدران و اجدادم را بُرید (تهذیب التهذیب ۲: ۲۰۹) . اُزدی در کتابش (الضعفاء) حکایت می کند که حریر بن عثمان روایت می کند پیامبر صلی الله علیه و آله چون خواست بر استرش سوار شود ، علی بن ابی طالب آمد ، افسار استر را باز کرد تا پیامبر به زمین افتد (تهذیب التهذیب ۲: ۲۰۹) . و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که چون زمان وفاتش رسید ، وصیت کرد دست علی بن ابی طالب [ از خلافت ] قطع شود



(شرح نهج البلاغه ۴ : ۷۰) . وی سفیانی بود . از علی بد می گفت و به مذهب خویش فرا می خواند . چگونه از حریر جز خیر نداند !! آری اینان در کینه توزی با علی از یک قماش بودند . از این روست که بخاری دو حدیث از او روایت می کند و احمد می گوید : ثقه است ثقه ، گروهی از نواصب او را توثیق کرده اند .

فرمود: وی با علی دشمنی می ورزید.

آن شخص دیگر گفت: یزید بن هارون را در خواب دیدم. از او پرسیدم: آیا نکیر و منکر نزدت آمدند؟

گفت: آری والله، و پرسیدند: پروردگارت کسیت؟ دینت چیست؟

گفتم: آیا از چون منی این پرسش می شود؟! من در دنیا داناترین مردمان به خدا و دین بودم.

آن دو گفتند: راست می گویی. (۱)

سفیدسازی (و پاک نمایی) چهره سیاه یزید بن هارون را (که از حریز ناصبی

ص: ۶۰۷

---

۱- سیر اعلام النبلاء ۹: ۳۶۵؛ تاریخ بغداد ۱۴: ۳۴۶.

روایت می‌کرد) از رهگذر خواب و نقل خارق عادت نوه او - که نزد احمد بن حنبل گفته شد - از سوی اینان ، نیک بنگرید

شگفت اینجاست که در خارق عادت‌تی که پیش از این از احمد بن حنبل نقل شد ، چون احمد به نکیر و منکر اعتراض کرد ، آن دو گفتند : راست می‌گویی ، لیکن ما بدین کار امر شدیم ؛ اما در اینجا نکیر و منکر ، یزید بن هارون را تصدیق می‌کنند ، بی آنکه بگویند ما بدین کار مأموریم !!

نکته ای در اینجا هست که باید بدان - هرچند با عجله - اشاره کرد و آن این است که این عابدان و زاهدان و ابدال (و کسانی که به اوصاف عالی توصیف می‌شوند و کراماتی برای آنها ساخته می‌شود و حکایت می‌گردد و خودشان برای خویش خارق عادت ذکر می‌کنند) در جواز اخذ حدیث از امثال خویش تشکیک دارند .

یحیی بن قطن می‌گوید : ندیدم دروغ در احدی بیشتر از کسانی باشد که خیر و زهد به آنها نسبت داده می‌شود . (۱)

ذهبی به ابن منده حافظ اسناد می‌دهد که گفت : هرگاه در سند حدیث ، زاهدی را دیدی ، از آن دست بشوی . (۲)

ابن صلاح می‌گوید :

پر ضررترین جاعلان حدیث ، قومی اند که به زهد منسوب اند . به گمان خویش برای رضای خدا حدیث وضع می‌کنند و مردم از باب

ص : ۶۰۸

---

۱- .الموضوعات ۱ : ۱۸ .

۲- . تذکره الحفاظ ۳ : ۱۱۰۳ ؛ طبقات الحفاظ ۱ : ۴۲۵ .

اعتماد و اطمینان به آنها، احادیث جعلی و ساختگی آنها را می پذیرند. (۱)

علامه، حافظ، احمد بن محمد بن صدیق غماری، در کتاب «فتح العلی بصره حدیث باب مدینه العلم علی» آسامی زاهدان دروغ گو را می آورد (به این کتاب رجوع کنید). (۲)

ص: ۶۰۹

---

۱- مقدمه ابن الصلاح: ۹۸.

۲- فتح العلی بصره حدیث باب مدینه العلم علی: ۱۹۳ - ۱۹۸.

پس از همه آنچه گفتیم و آوردیم ، با مراجعه احوال این راویان می توانیم به حقیقت مفاد این روایات پی ببریم . اغلب نزدیک به همه این راویان ، مجروح یا مقدوح یا مُلّین یا مطعون - به طعن های مختلف - اند .

به حال بعضی از آنها پی بردیم ، شرح حال بعضی از آنها را نیاوردیم ؛ چراکه با روشن شدن حال اسانید ده روایت اول - که عمده روایاتِ وضوی ثلاثی غسلی اند - نیازی به شرح حال آنها وجود ندارد .

اهل سنت با همه توان ، می کوشند بر این راویان ، صفاتِ وثاقت و حسن و عدالت و ضبط و ... را بیفکنند و قدح و جرح و طعن ها را به کناری اندازند .

چنان که درباره حُمران بن اَبان یهودی دیدیم . وی نزد بخاری و ابن سعد ، ضعیف است و جز ذهبی و ابن حبان او را توثیق نمی کند . با وجود این ، او را به «فقیه فارسی» ، «از عالمان بزرگ» توصیف می کنند .

و مانند ابراهیم بن سعد ، آواز خوان مُطرب نزد رشید که پیش از حدیث از پیامبر ، موسیقی می نواخت و اهل سنت او را توثیق کرده اند .<sup>(۱)</sup>

این طعن ها در کتاب های اهل سنت انتشار یافته اند ، علی رغم آنکه رجالی های اهل سنت و ارباب جرح و تعدیل آنها احتیاط کرده اند و کوشیده اند

ص: ۶۱۰

---

۱- . همین بس که آنان عمر بن سعد قاتل امام حسین علیه السلام را توثیق می کنند و عبدالرحمان بن ملجم را مجتهدی می شمارند که خطا کرد (پس یک اجر دارد) و عمران بن حطان را (که ابن ملجم را ستود) توثیق می کنند و بخاری از وی روایت می کند .

صحیفه های سیاه این راویان را سفید سازند و علی رغم آنکه شمار بسیاری از امامان جرح و تعدیل و محدّثان ، بصری و هوادار عثمان بوده اند ؛ مانند :

یحیی بن سعید قَطّان ، (۱) عبدالرحمان بن مهدی ، (۲) علی بن مدینی ، (۳) ابو یحیی ساجی ، (۴) عمرو بن علی فلاس ، (۵) شعبه بن

ص: ۶۱۱

۱- . وی در سال ۱۹۸ هجری ، در خلافت عبدالله بن هارون ، در بصره در گذشت . برای آگاهی به شرح حال وی ، بنگرید به ، طبقات ابن سعد ۷ : ۲۹۳ ؛ شذرات الذهب ۱ : ۳۵۵ ؛ تاریخ بغداد ۱۴ : ۱۳۵ ، شماره ۷۴۶۱ ؛ تهذیب التهذیب ۱۱ : ۱۹۰ ، شماره ۳۵۹ .

۲- . وی در جمادی الآخر سال ۱۹۸ هجری در بصره از دنیا رفت و ۶۳ سال داشت . برای آگاهی به شرح حال وی ، بنگرید به ، طبقات الحفّاظ : ۱۳۹ ؛ تذکره الحفّاظ ۱ : ۳۲۹ ، شماره ۳۱۳ ؛ طبقات ابن سعد ۷ : ۲۹۷ ؛ تاریخ بغداد ۱۰ : ۲۴۰ ، شماره ۵۳۶۶ ؛ شذرات الذهب ۱ : ۳۵۵ .

۳- . علی بن مدینی سعدی وابسته ایشان بصری . علی بن مدینی می گوید : مسندم را بر اساس طُرُقِی که واریسی کردم سامان دادم و آن را در کاغذهایی نوشتم و در صندوق بزرگی گذاشتم . پس از آن ، از بصره رفتم و غیبتم از آن سه سال طول کشید . چون باز آمدم ، دیدم موریانه در آنها افتاده است و به گل تبدیل شده اند . پس از آن ، برای جمع آوری اش شور و شوقی نداشتم این سخن را خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» ۱۲ : ۵۴ ، رقم ۶۴۳۸ از وی نقل می کند . تولّد وی و نشو و نما او در بصره بود ، پس از مدّتی به مداین رفت ، آن گاه به بغداد رهسپار شد و در این شهر ماند تا در سپاه خلیفه در «سرّ من رأی» در روز دوشنبه ، دو شب مانده از ذی قعدة سال ۲۳۴ هجری ، در گذشت .

۴- . سیوطی می گوید : ابو یحیی ساجی ، امام ، حافظ ، محدّث بصره ، در سال ۳۰۷ هجری در گذشت برای آگاهی به شرح حال وی ، بنگرید به ، طبقات الحفّاظ : ۳۰۹ ، شماره ۷۰۲ ؛ تذکره الحفّاظ ۲ : ۷۰۹ ، شماره ۲۲۷ .

۵- . فلاس ، باهلی ، بصری صَیْرِفی . ابو حاتم می گوید : فلاس ، بصری است ، صدوق می باشد . ابو زُرعه می گوید : در بصره حافظ تر از او و علی بن مدینی و شاذکونی ، ندیدیم . در ذی قعدة سال ۲۴۹ هجری در عسکر از دنیا رفت . برای آگاهی به شرح حال وی ، بنگرید به ، سیر اعلام النبلاء ۱۱ : ۴۷۰ ، شماره ۲۱ ؛ شذرات الذهب ۲ : ۱۲۰ ؛ طبقات الحفّاظ : ۲۱۲ ، شماره ۴۷۶ .

- ۱- . شعبه بن حجاج ، عتکی آزدی وابسته ایشان واسطی ، شیخ بصره . وی در اوّل سال ۱۶۰ هجری در ۷۵ سالگی در گذشت . برای آگاهی به شرح حال وی ، بنگرید به ، طبقات ابن سعد ۷ : ۲۸۰ ؛ شذرات الذهب ۱ : ۲۴۷ ؛ طبقات الحفّاظ : ۸۹ ، شماره ۱۷۶ ؛ تذکره الحفّاظ ۱ : ۱۹۳ ، شماره ۱۸۷ ؛ تاریخ بغداد ۹ : ۲۵۵ ، شماره ۴۸۳۰ .
- ۲- . ابو داود طیالسی ، فارسی الأصل . وی در سال ۲۰۳ هجری ، در سنّ ۹۲ سالگی ، در بصره در گذشت . یحیی بن عبدالله بن عمر والی بصره در آن روز بر وی نماز گزارد . برای آگاهی به شرح حال وی ، بنگرید به ، طبقات ابن سعد ۷ : ۲۹۸ ؛ تذکره الحفّاظ ۱ : ۳۵۱ ، شماره ۳۴۰ ؛ طبقات الحفّاظ : ۱۵۳ ، شماره ۳۲۷ ؛ تاریخ بغداد ۹ : ۲۴ ، شماره ۴۶۱۷ ؛ تاریخ ابن خیاط : ۴۷۲ .
- ۳- . وی شیخ بصره و عالم آن و اوّل کسی بود که علم [ حدیث ] را در بصره تدوین کرد . در سال ۱۵۶ هجری در زمان خلافت ابو جعفر منصور در گذشت . برای آگاهی به شرح حال وی ، بنگرید به ، طبقات ابن سعد ۷ : ۲۷۳ ؛ شذرات الذهب ۱ : ۲۳۹ ؛ طبقات الحفّاظ : ۸۵ ، شماره ۱۶۷ ؛ تذکره الحفّاظ ۱ : ۱۷۷ ، شماره ۱۷۶ ؛ الکاشف ۱ : ۴۴۱ ، شماره ۱۹۳۳ ؛ تهذیب التهذیب ۴ : ۵۶ ، شماره ۱۱۰ .
- ۴- . حمّاد بن سلّمه بن دینار بصری ، حافظ ، ابو سلّمه وابسته بنی تمیم . وی خواهر زاده حمید طویل بود ، در سال ۱۶۶ هجری در گذشت . برای آگاهی به شرح حال وی ، بنگرید به ، طبقات ابن سعد ۷ : ۲۸۲ ؛ شذرات الذهب ۱ : ۲۶۲ ؛ تهذیب التهذیب ۳ : ۱۱ ، شماره ۱۴ ؛ طبقات الحفّاظ : ۹۴ ، شماره ۱۸۷ ؛ تذکره الحفّاظ ۱ : ۲۰۲ ، شماره ۱۹۷ ؛ میزان الاعتدال ۲ : ۳۶۰ ، شماره ۲۲۵۴ .
- ۵- . عفّان بن مسلم بصری ، ابو عثمان از موالیان انصار . وی یکی از ارکان حدیث است . در بغداد سکنا گزید و در سال ۲۲۰ هجری در گذشت و عاصم بن علی بن عاصم بر وی نماز گزارد . برای آگاهی به شرح حال وی ، بنگرید به ، طبقات ابن سعد ۷ : ۲۹۸ ؛ شذرات الذهب ۲ : ۴۷ ؛ تاریخ خلیفه : ۲۷۶ ؛ طبقات الحفّاظ : ۱۶۷ ، شماره ۳۶۳ ؛ تذکره الحفّاظ ۱ : ۳۷۹ ، شماره ۳۷۸ .

- ۱- . قَتاده بن دِعامه ، ابو الخطَّاب ، بصری . وی در سال ۱۱۷ هجری و گفته اند پس از آن در گذشت . ابن ابی حاتم در «الجرح والتعدیل ۱ : ۱۶۶» به سندش از شعبه نقل می کند که گفت : در مجلس قَتاده حضور می یافتم . حدیثی را بیان می داشت ، می پرسیدم : اسناد آن چگونه است ؟ مشیخه ای که پیرامونش بودند ، می گفتند : قَتاده ، خودش سند است ، ساکت شو . من فراوان با او همنشین می شدم . گاه چیزی را ذکر می کرد ، به یادش می آوردم . وی جایگاه مرا شناخت ، پس از آن برایم احادیث را با اسناد می آورد . مَعْمَر بن راشد اَزْدی (م ۱۵۲ هـ) می گوید : در حالی که جوان بودیم در مجلس قَتاده حضور می یافتیم . از سند حدیث او را جويا می شدیم . مشیخه پیرامونش می گفتند : ساکت باش ! ابو خطَّاب خودش سند است و ما را از این کار باز می داشتند (طبقات ابن سعد ۷ : ۲۲۹) . دکتر امین القضاة در کتاب «مدرسه الحدیث فی البصره : ۴۶۶» می نویسد : این امر روشن می سازد که قَتاده در سال ۱۱۰ هجری ، بدون سند حدیث می کرد ، لیکن معروف این است که وی در پایانِ عُمَر با سند حدیث می گفت . سخنی که سعید - به سندش - از حَمَّاد روایت می کند ، ما را بر این امر رهنمون است . از حَمَّاد روایت می کند که گفت : در مجلس قَتاده می آمدم ، می گفت : از پیامبر به ما خبر رسیده است ... از عُمَر به ما رسیده است ... از علی به ما رسیده است و احادیث را با سند نمی آورد . چون حَمَّاد بن ابی سلیمان به بصره آمد ، می گفت : «برای ما حدیث کرد ابراهیم و فلان و فلانی» شیوه حدیث وی (که سند را ذکر می کرد) به گوش قَتاده رسید و از آن پس ، قَتاده هم سند را می آورد ، می گفت : از مطرف پرسیدم ... از سعید بن مُسَیب پرسیدم ... برایم حدیث کرد انس بن مالک ... (تهذیب الکمال ۲۳ : ۴۹۸ ؛ تهذیب التهذیب ۸ : ۳۱۵ ، حدیث ۶۳۷ ؛ طبقات الحفَّاظ : ۵۴ ، شماره ۱۰۴) .
- ۲- . مَعْمَر بن راشد حَزَّانِی بصری ، ابو عُرْوَه یا ابو عرفه . وی در سال ۱۵۲ هجری در گذشت و گفته اند به یمن کوچید . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۸ : ۳۰۳ ؛ طبقات ابن سعد ۵ : ۵۴۶ ؛ مدرسه الحدیث فی البصره : ۴۵۳ و ۱۹۹ .
- ۳- . ابو عَوانه ، وَضَّاح بن عبدالله یشکری واسطی . ابو احمد ابن عدی می گوید : ابو عَوانه ، از اسیران گرگان است و غلام آزاد شده یزید بن عطا . مالک ارباب وی او را میان آزادی و کتابت حدیث مخیر ساخت ، وی کتابت حدیث را بر آزادی ، برگزید (تهذیب الکمال ۳۰ : ۴۴۸) . ابن سعد می گوید : اصل وی از اهل واسط است . سپس به بصره انتقال یافت و در آن ساکن شد تا از دنیا رفت . ابن سعد و ابن معین ، او را با بصری ها شمرده اند (بنگرید به ، طبقات ابن سعد ۷ : ۲۸۷) .



- ١- يحيى بن مسلم بن يَعْمُر بصرى، ابو سليمان، قاضى مرو، در زمان قُتَيْبَه بن مسلم. براى آگاهى به شرح حال وى، بنگريد به، تهذيب الكمال ٣٢: ٥٣، شماره ٦٩٥٢؛ طبقات ابن سعد ٧: ٣٦٨؛ تهذيب التهذيب ١١: ٢٦٦، شماره ٤٨٩؛ سير اعلام النبلاء ٤: ٤٤١، شماره ١٧٠؛ الكامل فى التاريخ ٥: ٤١؛ وفيات الاعيان ٦: ١٧٣، شماره ٧٩٧.
- ٢- محمد بن سيرين از مواليان انصار ابوبكر بن ابي عمره بصرى، امام زمان خویش. از محمد بن عبدالله انصارى، پرسيدند: محمد بن سيرين از كجاست؟ گفت: از اسيران عين التمر، غلام انس بن مالك بود. بنگريد به، تهذيب التهذيب ٩: ٢١٤، شماره ٣٣٨؛ تهذيب الكمال ٢٥: ٣٤٤، شماره ٥٢٨٠؛ طبقات ابن سعد ٧: ١٩٣.
- ٣- ابن عُلَيَّه (از مواليان اسدى ها) ابو بشر بصرى (م ١٨٦ ه). بنگريد به، تهذيب الكمال ٣: ٢٣؛ تهذيب التهذيب ١: ٢٤١، شماره ٥١٣؛ تاريخ بغداد ٦: ٢٢٩، شماره ٣٢٧٧.
- ٤- جابر بن يزيد، ابو شعثاء، جوفى بصرى، متوفى سال ٩٣ هجرى، و گفته اند بعد از آن. از ابن عباس حكایت کرده اند كه گفت: از من مى پرسيد در حالى كه جابر بن يزيد در ميان شماست! بنگريد به، تهذيب الكمال ٤: ٤٣٥، شماره ٨٦٦؛ طبقات ابن سعد ٧: ١٧٩؛ تهذيب التهذيب ٢: ٣٤، شماره ٦١.
- ٥- جرير بن حازم، اَزْدِي، ابو النضر، بصرى م ١٧٠ ه. سيوطى مى گويد: وى، ثقه، صالح و صدوق و از بزرگانِ اهل بصره بود. بنگريد به، تهذيب الكمال ٤: ٥٢٥، شماره ٩١٣؛ تهذيب التهذيب ٢: ٦٠، شماره ١١١؛ طبقات ابن سعد ٧: ٢٧٨؛ سير اعلام النبلاء ٧: ٩٨، شماره ٤٣.

حمّاد بن زید آزدی، (۱) ابو عالیّه، (۲) ابو خُزَیمه، (۳) محمّد بن سعد، (۴) خلیفه بن خیاط، (۵) و افراد بسیار دیگر.

این امور، بیان می‌دارند که فقه و حدیث (و حتّی علم رجال) حکومتی و سیاسی بود و معیارهای جرح و تعدیل، طبق موازین خاصی ترسیم شد و از معیارهای علمی و اصول قرآنی پیروی نمی‌کرد؛ زیرا اختلاف و ناسازگاری آشکاری را در توفیق یا تجریح راوی واحد (یک راوی) از سوی این مذهب یا آن مذهب می‌یابیم، بلکه جرح آنها را نسبت به امامان مذهب شاهدیم :

ص: ۶۱۵

۱- حمّاد بن زید آزدی، جَهْضَمی بصری، ابو اسماعیل م ۱۷۹ ه غلام آزاد شده جریر بن حازم. جدّ وی «درهم» از اسیران سیستان بود. بنگرید به، طبقات ابن سعد ۷: ۲۸۶؛ تهذیب التهذیب ۳: ۹، شماره ۱۳؛ تهذیب الکمال ۷: ۲۳۹، شماره ۱۴۸۱.

۲- ابو عالیّه، رفیع بن مهران، ریاحی بصری م ۹۰ ه غلام آزاد شده زنی از بنی ریاح. بنگرید به، تهذیب الکمال ۹: ۲۱۴، شماره ۱۹۲۲؛ طبقات ابن سعد ۷: ۱۱۲؛ تهذیب التهذیب ۳: ۲۴۶، شماره ۵۳۹.

۳- ابو خُزَیمه، عبدی بصری، نامش نصر بن مرداس بود و گفته اند: وی، صالح نام داشت. بنگرید به، تهذیب التهذیب ۱۲: ۹۲، شماره ۳۶۸؛ الکاشف ۲: ۴۲۳، شماره ۶۶۰۶؛ التقریب: ۶۳۶، شماره ۸۰۷۸.

۴- محمّد بن سعد، ابن منیع بصری، صاحب «الطبقات الکبری». وی در بصره به دنیا آمد و بزرگ شد و نزد عالمان بصره شاگردی کرد که یکی از آنها ابو داود طیالسی است سپس به بغداد کوچید و در آن ساکن شد و ملازم واقدی گشت. وی در سال ۲۳۰ هجری، در بغداد درگذشت. بنگرید به، طبقات الحفاظ: ۱۸۶، شماره ۴۱۱؛ تهذیب التهذیب ۷: ۱۹۲، شماره ۳۹۶.

۵- خلیفه بن خیاط عصفری، ابو عمرو بصری، ملقب به «شباب». وی عالم به آنساب، سیره و آیام مردم بود، در سال ۲۴۰ هجری از دنیا رفت. بنگرید به، تهذیب الکمال ۸: ۳۱۴، رقم ۱۷۱۹؛ تهذیب التهذیب ۳: ۱۳۸، شماره ۳۰۴؛ طبقات الحفاظ: ۱۹۳، شماره ۴۲۱.

ابن معین و احمد بن صالح ، در امام شافعی خدشه کرده اند .(۱)

خطیب بغدادی ، آسامی کسانی را می آورد که امام ابو حنیفه را رد کرده اند .(۲)

رازی در رساله ترجیح مذهب شافعی ، سخنی را می آورد که از آن برمی آید که بخاری ابو حنیفه را از ضعف شمرد ، در حالی که شافعی را در آنجا ذکر نمی کند .

سُبکی ، در طبقات الشافعیّه می گوید : ابو علی کرایسی درباره امام احمد بدگویی می کرد .(۳)

عراقی (شیخ ابن حجر) در ابن حنبل و مسند وی خدشه می کند .(۴)

خطیب بغدادی ، در تاریخ بغداد آسامی کسانی را می آورد که در امام مالک خدشه دارند .(۵)

در امام بخاری و نسائی (و دیگران) خدشه کرده اند .

از همه آنچه در مناقشه سندی و متنی و نسبت خبر بیان شد ، به سرنخ ها و انگشتانی پی می بریم که در نشو و نمای وضوی عثمانی و انتشار آن میان دسته بزرگی از مسلمانان امروزه ، راه یافت و آن را راه و رسم ساخت و اینکه این وضو ، وضوی اصیل نمی باشد ، بلکه وضوی عثمانی اُموی است .

نیز روشن شد که این وضو ، مرحله پیش از تولّد را از قرن اوّل تا شروع

ص: ۶۱۶

---

۱- بنگرید به ، پی نوشت تهذیب الکمال ۲۴ : ۳۸۰ .

۲- تاریخ بغداد ۱۳ : ۳۷۰ - ۳۷۱ در این کتاب نام ۳۵ شخص هست .

۳- طبقات الشافعیّه ۲ : ۱۱۸ .

۴- بنگرید به ، فیض القدیر ۱ : ۳۴ .

۵- تاریخ بغداد ۱ : ۲۲۴ ؛ تهذیب الکمال ۲۴ : ۴۱۵ .

مرحله تدوین (در زمان زُهری و عمر بن عبدالعزیز) گذراند ، سپس در عصرهای بعد ، التزام آن ، نهایی شد و تدوین حکومتی احادیث ، با رویکرد محو وضوی مسحی نبوی یا تحریف آن ، به وضوی غسلی خدمت کرد .

بنابراین ، عثمان بن عفان ، مخترع وضوی ثلاثی غسلی و انتشار دهنده آن است به همراه دیگرانی که با یهود ارتباط داشتند ؛ مانند حُمران و عبدالله بن عمرو بن عاص .

شاید اینان وضوی ثلاثی غسلی را از یهود گرفتند و با این اعتقاد که این وضو پاکیزه تر و تمیزتر و با نظافتِ بیشتری همراه است ، آن را در اسلام درآوردند ؛ زیرا وضوی ثلاثی غسلی ، نزد یهود سامری وجود داشت . بعید نیست که این وضو ، بعدها میان مسلمانان درآمده باشد ؛ به ویژه بعد از آگاهی مان به روح اجتهاد نزد عثمان و هم قطارانش .

وجود ارتباط میان افکار عثمان و ابو هُرَیره را می توان به این مطلب افزود . ابو هُرَیره ، همان شخصی است که در زمان عُمر به تبعید در سرزمین «دَوْس» تهدید شد .

این ارتباط را می توان از شورش که علیه عثمان صورت گرفت ، دریافت تا آنجا که آنان خانه عثمان و ابو هُرَیره را با هم تاراج کردند .

در کتاب المنتظم می خوانیم :

چون عثمان به قتل رسید ، خانه اش و منزل ابو هُرَیره غارت شد . (۱)

در این راستا می بینیم ابو هُرَیره صورت را بیش از حد تعیین شده در وضو

ص: ۶۱۷

می شست و می گفت: «این مقدار، مبلغ حلیه است» و چون دست‌ها را می‌شست از آرنج‌ها فراتر می‌رفت و آن‌گاه که پاها را می‌شست از مچ پا به ساق آن سرایت می‌داد. (۱)

در پایان می‌گوییم:

چگونه گفته‌اند روایات حُمران از عثمان، صحیح‌ترین روایات‌اند؟!؟

آیا بگوییم: حُمران کذاب بود و به عثمان افترا می‌بست و خلیفه او را از پیش خود راند و تازیانه زد و به بصره تبعید کرد (زیرا راز عثمان را نگه‌نداشت و عبدالرحمان بن عوف را از آن باخبر ساخت یا به دلیل دیگر به تبعید او دست‌یازید) و بخاری و ابن‌سعد او را تضعیف کرده‌اند؟

اگر این سخن را بگوییم، چگونه است که ابواب وضو در صحاح و سنن با مرویات وی آغاز می‌شود و از این احادیث، دست‌برنمی‌دارند؟!؟

چگونه می‌توانیم به اخبار وضویی حُمران (که از عثمان آنها را نقل می‌کند) اطمینان‌یابیم با اینکه به دروغ‌گویی و عدم امانت و وثاقت وی آگاهیم؟! وثاقت مطلق که از رهگذر آن می‌توان حدیث وی را گرفت و در تکلیف فقهی به آن اعتماد کرد.

اگر گزاره بی‌افیم و از حدود علم - مانند ذهبی - بگذریم و بگوییم وی فقیه محترم فارسی است یا بنابر تعبیر ابن‌عبدالبر، از بزرگان علماست، با پیشینه یهودی بودن وی و عدم وثاقتش و نقش‌های خطیر او در تشریح و تاریخ اسلامی چه کنیم؟

ص: ۶۱۸

---

۱- مصنف ابن‌ابی‌شیبہ ۱: ۵۸، حدیث ۶۶؛ مسند احمد ۲: ۴۰۰؛ سنن نسائی ۱: ۹۵.

بدین سان به نتیجه ای می رسیم که مفاد آن چنین است :

امکان ذاتی نسبت ابتداع وضوی ثلاثی غسلی به عثمان و اعتقاد به ثبوت فعلی این وضو از وی و عهده دار شدن مجموعه خطیری برای این وضو؛ زیرا مانند این وضو، در خلفیات (سابقه تاریخی و پیش زمینه ها) و انگیزه ها و نتایج، با عثمان و فقه او و فقه نزدیکان و عشیره او، همسو و مشترک است .

این نتیجه، طبق منهج رجالی و تاریخی (که بر نصوص و حقایق تاریخی مبتنی است) به دست می آید و عمل اهل سنت به این روایات (با وجود اشکالاتی که در آنها هست) صدور این وضو را از عثمان ثابت می کند .

لیکن با وجود همه اینها و در راستای امانت داری در عرصه علم و تحقیق و دفاع از متهم و آنچه می توان از سوی وی بر زبان آورد، نگاه سازشی را - تا حدی - میان آنچه را عثمان بر خلاف کتاب و سنت، روایت می کند و بدان فرامی خواند و آنچه در کتاب و سنت وجود دارد، می آوریم .

ص: ۶۱۹

## نگرش سازش: سازگار ساختن اخباری که اهل سنت در شستن پا و سر روایت کرده اند

با اخباری که از پیامبر در مسح این دو عضو هست

دانستیم که از نظر تاریخی ثابت است که صحابه ، بسیاری از امور را خودشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی پرسیدند ، بلکه خوش داشتند شخصی نزد پیامبر بیاید و مسئله ای را بپرسد تا آنان بفهمند .

یکی از نویسندگان آیاتی را برمی شمارد که در آن واژه « یَسْأَلُونَكَ » است با این اعتقاد که آنها بر این حقیقت دلالت دارند . به نظر وی این آیات از ۱۳ آیه فراتر نمی رود .

نیز روشن شد که بعضی از صحابه ، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله اجتهاد در احکام

شرعی را خواستار بودند و اینکه طبق رأی ، آن گونه که دوست داشتند برای مردم فتوا دهند . عمل آنها فتوا به رأی بود ، گرچه آن را اجتهاد نامیده اند ؛ زیرا رسول خاتم معصوم در میانشان وجود داشت ، باید از آن حضرت می پرسیدند و حکم مسئله را جویا می شدند ، نه اینکه از پیش خود اجتهاد ورزند .<sup>(۱)</sup>

این حالت نزد صحابه ، پس از رسول خدا ادامه یافت . آنان آرای خویش را با بعضی از تعلیل های علیل (ناکارآمد و ضعیف) توجیه می کردند .

از این دست است سخنی که عُمَرُ برای برداشتن سهم المؤلفه قلوبهم (که

ص: ۶۲۰

---

۱- . برای آگاهی بر اجتهادات صحابه بنگرید به کتاب «نسبه الخبر إلی عبدالله بن عمرو بن عاص» که یکی از مجلّلات همین پژوهش است در آنجا نمونه هایی از این اجتهادها را آورده ایم .

یکی از موارد مصرف زکات است) بیان داشت با این تعلیل که اکنون اسلام قوی است و انگیزه ای برای پرداخت این سهم به مشرکان وجود ندارد .

تشریح «نماز تراویح» نیز از همین نمونه است . ادعا کردند که رسول خدا از بیم آنکه مبدا این نماز شکل و جوب به خود گیرد ، آن را نمی خواند .

عایشه و بعضی از صحابه ، روزه دهر را مشروع می دانستند با این تعلیل که نهی از آن برای مدارا با مسلمانان صادر شد . هر که می تواند همه عمرش را روزه بگیرد ، باکی بر او نیست .

مانند این احکام شرعی فراوان اند .

از این خاستگاه ، در راستای تأیید این مورد و آن مورد ، از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث شیوع یافت .

بالا تر از این ، به خود قرآن دست درازی کردند و بعضی از قرآن را در راستای تأیید رأی خویش به بعض دیگر زدند .

از این روست که بعضی از صحابه می ترسیدند از پیامبر حدیث کنند تا در ورطه ای که دیگران افتادند ، نیفتند .

از عُمَران بن حُصَین روایت است که گفت :

والله ، در خود می بینم که دو روز پیایی از رسول خدا حدیث کنم ، لیکن رجالی از صحابه مرا از این کار بازداشت ؛ چرا که آنچه را شنیدم ، شنیدند و آنچه را من شاهد بودم ، شاهد بودند ، امّا احادیثی را که بیان می دارند ، آن گونه که آنها می گویند ، نیست .

می ترسم [ من هم به سرنوشت آنها گرفتار آیم ] و همان گونه که

ص: ۶۲۱



احادیث بر آنها مشتبه شد ، برای من هم مشتبه شود .

شما را آگاه می سازم که آنان ناخودآگاه ، حدیث را غلط نقل می کنند ، این کارشان عمدی نمی باشد .(۱)

مقریزی می گوید :

هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نمی توانست برای اخذ احکام از او ، نزد وی حضور دایمی داشته باشد ، بلکه در مدت حیات پیامبر ، بعضی بدون بعض دیگر و در وقتی غیر از وقت دیگر ، نزد آن حضرت حضور می یافتند .

جواب پیامبر صلی الله علیه و آله را در هر مسئله ای که از او می شد ، بعضی از اصحاب می شنیدند و از بعض دیگر ، فوت می شد .

چون پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله اصحاب در شهرها تفرّق یافتند ، احکامی که از آن حضرت روایت می شد در شهرها پراکنده گشت . در هر شهری ، دسته ای از آنها روایت می شد و در شهر دیگر دسته دیگر از آنها بر زبان می آمد . به گونه ای که مدینه ای احکامی را در دست داشت که مصری آنها را نمی دانست و مصری احکامی را می دانست که شامی از آن بی خبر بود و شامی احکامی را در اختیار داشت که بصری آنها را نداشت و بصری احکامی را می دانست که کوفی آن را نمی دانست (به همین ترتیب دیگر شهرها) .

هریک از اصحاب نسبت به احکامی که در اختیار نداشت ، اجتهاد

ص: ۶۲۲

---

۱- . تأویل مختلف الحدیث : ۳۸ ، اثر ابن قتیبه .

می ورزید و از آنجا که افراد از نظر قوا و ملکات (استعدادها) در یک سطح نبودند ، فتاوی ، طبق دریافت افراد از پیامبر و اجتهاد آنها ، اختلاف یافت .

پس از صحابه ، تابعان ، فتاوی صحابه را پیرویدند و غالباً از آنها فراتر نمی رفتند .(۱)

دهلوی ، درباره صحابه و نقش آنها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید :

سپس آنها در شهرها پراکنده شدند و هر کدامشان مقتدای یکی از نواحی شدند .

رخدادها فراوان گشت و مسائل گسترش یافت . در آنها فتوا می خواستند . هر یک از صحابه به حسب آنچه در خاطر داشت یا استنباط می کرد ، پاسخ می داد و اگر در حافظه یا استنباط چیزی را شایسته جواب نمی یافت ، به رأی خود اجتهاد می ورزید و به سراغ علّتی می رفت که پیامبر صلی الله علیه و آله در منصوصاتش بدان علّت حکم کرد ، و هرگاه درمی یافت که تلاش بی دریغ وی در موافقت با غرض پیامبر صلی الله علیه و آله به جایی نمی رسد ، فتوا نمی داد .

بدین سان ، میان آنها در آن مسئله اختلاف افتاد .(۲)

ما این امور و غیر آن را در کتاب «منع تدوین حدیث» روشن ساخته ایم (برای آگاهی بیشتر به این کتاب رجوع کنید) .

ص: ۶۲۳

---

۱- . بنگرید به ، الخطط ۲ : ۳۳۲ ، اثر مقریزی .

۲- . الإنصاف ۱ : ۲۲ - ۲۳ .

پس از این مقدمه ، باید پرسیم : آیا حکم وضو از احکامی است که مصری آن را حضور داشت و شامی حاضر نبود یا مدینه ای آن را می دانست و بر بصری پوشیده ماند ؟!

یا اینکه حکم وضو را هر مسلمانی باید بداند ، خواه مصری باشد یا مدنی ، کوفی باشد یا شامی ؟

آیا وضویی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز چند بار جلوی مسلمانان عملاً انجام می داد ، نیاز به دریافت خاص داشت و قوا و ملکات صحابه در آن تفاوت می یافت ؟!

آیا برای شناخت آن کفایت نمی کرد که صحابی ، چگونگی وضوی رسول خدا را - هر چند تنها یک بار - مشاهده کند ؟! چگونه می توان اجتهاد و اختلاف را در امر وضو تصوّر کرد در حالی که آنان می دیدند پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد ، در منزل ، در راه و هر روز چند بار وضو می گرفت ؟!

اینها پرسش هایی اند که پاسخ می طلبد .

پیش از همه اینها ، لازم است سخن امام علی علیه السلام را درباره اسباب اختلاف نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله بیاوریم تا ببینیم این نوع اختلاف ، تحت کدام قسم از اقسامی که آن حضرت فرمود ، درمی آید .

امام علیه السلام می فرماید :

إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا وَصِدْقًا وَكُذْبًا وَنَاسِخًا وَمَنْسُوخًا وَعَامًّا وَخَاصًّا وَمُحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا وَحِفْظًا وَوَهْمًا ، وَقَدْ كُذِبَ عَلَيَّ

ص: ۶۲۴

رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيبًا فَقَالَ: أُثِيهَا النَّاسُ، قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَابَةُ؛ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ.

وَإِنَّمَا أَتَاكُمْ الْحَدِيثُ مِنْ أَرْبَعِهِ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ:

رَجُلٌ مُنَافِقٌ يُظْهِرُ الْإِيمَانَ مُتَصَيِّغًا بِالْإِسْلَامِ، لَا يَتَأْتَمُّ وَلَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُتَعَمِّدًا، فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَذَّابٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَلَمْ يُصَدِّقُوهُ وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَأَاهُ وَسَمِعَ مِنْهُ وَأَخَذُوا عَنْهُ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ.

وَقَدْ أَخْبَرَهُ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَهُ (١) وَوَصَّيَهُمْ بِمَا وَصَّيَهُمْ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ» (٢).

ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أَيْمَةِ الضَّلَالَةِ وَالِدُّعَاءِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَالْكَذِبِ وَالثَّبَتَانِ فَوَلَّوهُمْ الْأَعْمَالَ وَحَمَلُوهُمْ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ وَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا.

وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالِدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ.

فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعِ.

وَرَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا لَمْ يَحْمِلْهُ عَلَى وَجْهِهِ وَوَهَمَ فِيهِ وَلَمْ يَتَّعَمِدْ كَذِبًا فَهُوَ فِي يَدِهِ يَقُولُ بِهِ وَيَعْمَلُ بِهِ وَيُرْوِيهِ فَيَقُولُ أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهَمَ لَمْ يَقْبَلُوهُ وَلَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ وَهَمَ لَرَفَضَهُ.

ص: ٦٢٥

١- . در «نهج البلاغه ، خطبه ٢١٠» ضبط بدن گونه است : وقد أخبرك الله عن المنافقين بما أخبره ، ...

٢- . سورة منافقون ٦٣ آيه ٤ .

وَرَجُلٍ ثَالِثٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَيْئًا أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ ، أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَحَفِظَ مَنْسُوخَهُ وَلَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ .

وَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ ، وَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذِ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ» .

وَآخَرَ رَابِعٍ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُبْغِضٍ لِلْكَذِبِ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ وَتَعْظِيمًا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَنْسَهُ بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ فَجَاءَ بِهِ كَمَا سَمِعَ لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ .

وَعَلِمَ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ فَعَمِلَ بِالنَّاسِخِ وَرَفَضَ الْمَنْسُوخَ ؛ فَإِنَّ أَمْرَ

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِثْلُ الْقُرْآنِ نَاسِخٌ وَمَنْسُوخٌ وَخَاصٌّ وَعَامٌّ وَمُحْكَمٌ وَمُتَشَابِهٌ .

قَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْكَلَامُ لَهُ وَجِهَانِ : كَلَامٌ عَامٌّ وَكَلَامٌ خَاصٌّ مِثْلُ الْقُرْآنِ ، وَقَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي كِتَابِهِ : « مَا آتَاكُمْ

الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا » . (١)

فَيَشْتَبِهَ عَلَى مَنْ لَمْ يَعْرِفْ وَلَمْ يَدْرِ مَا عَنِ اللَّهِ بِهِ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَلَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَسْأَلُهُ عَنِ الشَّيْءِ فِيهِمْ وَكَانَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْأَلُهُ وَلَا يَسْتَفْهِمُهُ حَتَّىٰ إِنْ كَانُوا لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ

وَالطَّارِئُ فَيَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّىٰ يَسْمَعُوا .

وَقَدْ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُلِّ يَوْمٍ دَخَلَهُ وَكُلِّ لَيْلَةٍ دَخَلَهُ فَيُخَلِّينِي فِيهَا أَدُورٌ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ .

ص: ٦٢٦

وَقَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ لَمْ يَصْنَعْ ذَلِكَ بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ غَيْرِي فَرُبَّمَا كَانَ فِي بَيْتِي يَأْتِينِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَكْثَرَ ذَلِكَ فِي بَيْتِي .

وَكُنْتُ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْضَ مَنَازِلِهِ أَخْلَانِي وَأَقَامَ عَنِّي نِسَاءَهُ فَلَا يَبْقَى

عِنْدَهُ غَيْرِي ، وَإِذَا أَتَانِي لِلْخُلُوهِ مَعِي فِي مَنْزِلِي لَمْ تَقُمْ عَنِّي فَاطِمَةُ وَلَا أَحَدٌ مِنْ بَنِي .

وَكُنْتُ إِذَا سَأَلْتُهُ أَجَابَنِي وَإِذَا سَكَتُ عَنْهُ وَفَتَيْتُ مَسَائِلِي ابْتَدَأَنِي .

فَمَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ آيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا - أَقْرَأْنِيهَا وَأَمْلَأَهَا عَلَيَّ فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا وَنَاسِخَهَا وَمَنْسُوخَهَا

وَمُحْكَمَهَا وَمُتَشَابِهَهَا وَخَاصَّهَا وَعَامَّهَا .

وَدَعَا اللَّهَ أَنْ يُعْطِنِي فَهَمَّهَا وَحَفِظَهَا فَمَا نَسِيَتْ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَلَا عِلْمًا أَمْلَأَهُ عَلَيَّ وَكَتَبْتُهُ مُنْذُ دَعَا اللَّهَ لِي بِمَا دَعَا ، وَمَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ وَلَا - حَرَامٍ وَلَا أَمْرٍ وَلَا نَهْيٍ كَانَ أَوْ يَكُونُ وَلَا كِتَابٍ مُنْزَلٍ عَلَيَّ أَحَدٍ قَبْلَهُ مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا عَلَّمَنِيهِ وَحَفِظْتُهُ فَلَمْ أَنْسَ حَرْفًا وَاحِدًا .

ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَدَعَا اللَّهَ لِي أَنْ يَمْلَأَ قَلْبِي عِلْمًا وَفَهْمًا

وَحُكْمًا وَنُورًا؛ (١)

«در دست مردم حق است و باطل ، راست و دروغ ، ناسخ و منسوخ ، عام و خاص ، محکم و متشابه و آنچه در خاطر سپرده شده است و آنچه

ص: ۶۲۷

---

۱- . الكافي ۱ : ۶۲ ، حديث ۱ ؛ بخشی از این سخن در نهج البلاغه ۲ : ۱۸۹ ، خطبه ۲۱۰ آمده است ؛ نیز بنگرید به ، کتاب سلیم بن قیس : ۱۸۳ .

حدیث گو بدان گمان برده است .

و به رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان او دروغ بستند تا آنکه برخاست و خطبه خواند و فرمود : هر که به عمد بر من دروغ بندد ، جایی در آتش برای خود آماده سازد .

و حدیث را چهار کس نزد تو آرند که پنجمی ندارند :

مردی دو رو ، که ایمان آشکار کند و به ظاهر چون مسلمان بُود ، از گناه نترسد و بیمی به دل نیارد و به عمد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بندد و باک ندارد ، و اگر مردم بدانند او منافق است و دروغ گو ، از او حدیث نپذیرند و گفته اش را به راست نگیرند ، لیکن گویند : یارِ رسول خدا صلی الله علیه و آله است ، او را دید و از او شنید و در ضبط آورد ، پس گفته او را قبول باید کرد .

و خدا تو را از منافقان خبر داد چنان که باید و آنان را برای تو وصف فرمود آن سان که شاید .

[ خدای بزرگ ، فرمود : هرگاه آنان را ببینی ، اجسامشان تو را به شگفت آورد و چون سخن گویند ، حرفشان را بشنوی ] .

اینان پس از رسول خدا - که بر او و کسان او درود باد - برجای ماندند و با دروغ و تهمت ، به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به آتش (غضب الهی) نزدیکی جستند ، و آنان این منافقان را به کار گماردند و کار مردم را به دستشان سپاردند و به دست ایشان دنیا را خوردند .

و مردم آنجا روند که پادشاه و دنیا روی آرد جز آن که خدا نگه دارد .

و این منافق ، یکی از چهار تن است .

ص: ۶۲۸

و مردی که چیزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید و آن را چنان که باید در گوش نکشید و به خطا شنفته و به عمد دروغی نگفته، آن حدیث نزد اوست، آن را می گوید و بدان کار می کند و می گوید: من این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم.

و اگر مسلمانان می دانستند وی در آن حدیث به خطا رفته از او نمی پذیرفتند و او هم اگر می دانست حدیث خطاست، از سر گفتن آن برمی خاست.

و سؤمین، مردی است که شنید رسول خدا صلی الله علیه و آله به چیزی امر فرمود، سپس آن را نهی فرمود و او نمی داند یا شنید چیزی را نهی کرد سپس بدان امر فرمود و او از آن آگاهی ندارد. پس آن را که نسخ شده به خاطر دارد و نسخ کننده را به خاطر نمی آورد.

و اگر می دانست آنچه در خاطر دارد، نسخ شده، آن را ترک می گفت و اگر مسلمانان هنگامی که حدیث را از وی شنیدند می دانستند نسخ شده، ترک آن حدیث می گفتند» (۱).

چهارمین نفر، شخصی است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ نمی بندد و از بیم خدا و احترام به پیامبر صلی الله علیه و آله، دروغ را دشمن می دارد. حدیث پیامبر را از یاد بُرد، آنچه را شنید، درست به خاطر سپرد (آن را زیاده و کم نساخت) و همان گونه نقل می کند.

ناسخ را از منسوخ باز می شناسد و به ناسخ عمل می کند و منسوخ را

ص: ۶۲۹

---

۱- نهج البلاغه ترجمه شهیدی: ۲۴۲ - ۲۴۳، خطبه ۲۱۰.



وامی نهد؛ چراکه امر پیامبر صلی الله علیه و آله مثل قرآن، ناسخ و منسوخ، خاص و عام، محکم و متشابه دارد.

گاه سخن پیامبر صلی الله علیه و آله چون قرآن، دارای دو وجه عام و خاص است. خدای بزرگ در قرآن می فرماید: « آنچه را پیامبر برایتان آورد، برگزید و از آنچه نهیتان کرد باز ایستید».

کسانی که مقصود خدا و پیامبر را در نمی یافتند، دچار تردید می شدند و همه اصحاب پیامبر این گونه نبودند که از آن حضرت پرسند تا مقصود را بفهمند و بعضی که از پیامبر سؤال می کردند، در صدد فهم بر نمی آمدند و دوست داشتند یک اعرابی و مسافر بیاید و آن مسئله را بپرسد تا آنها بشنوند.

امّا من در هر روز، یک بار و در هر شب، یک نوبت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می شدم، او با من خلوت می کرد و (در این زمان) در هر حالی همراه او بودم.

اصحاب رسول خدا می دانند که پیامبر صلی الله علیه و آله با هیچ کس جز من، چنین رفتاری را نداشت، بسا می شد که من در خانه ام بودم و پیامبر نزد من می آمد و این کار بیشتر رخ می داد.

آن گاه که من پیش پیامبر می رفتم، با من تنها می شد و زنانش را از نزد ما برمی خیزاند، لیکن آن گاه که پیامبر به خانه ما می آمد، فاطمه و فرزندانم در کنار ما می ماندند.

چون از پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را می پرسیدم، پاسخ می داد و آن گاه که ساکت می شدم، او آغاز سخن می کرد.

هیچ آیه ای از قرآن بر پیامبر نازل نشد مگر اینکه آن را بر من قرائت و املا کرد ، من به خط خود آن را نوشتم و پیامبر تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من آموخت ...

از آن زمان که پیامبر برایم دعا کرد که فهم و حفظ یابم ، هر علمی را که برایم املا کرد از یاد نبردم . پیامبر صلی الله علیه و آله همه حلال ها و حرام ها و امر و نهی های گذشته و آینده را که خدا به او آموزاند ، به من تعلیم فرمود و هر طاعت و معصیتی را که بر پیامبران گذشته - در قالب کتاب - نازل شده بود ، به من یاد داد و من آن را حفظ کردم و یک حرف آن را هم از دست ندادم .

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را بر سینه ام گذاشت و دعا کرد خدا قلبم را آکنده از علم و فهم و حکم و نور سازد .

اگر بخواهیم این تقسیم را در اینجا تطبیق دهیم تا حقیقت ماجرا را دریابیم ، باید قائل شویم که اختلاف وضویی ، در ضمن وجه سوّم آن درمی آید ؛ زیرا این وجه ، به آنچه ادّعا کردیم نزدیک تر است .

زیرا روشن ساختیم که بعضی از صحابه ، حدیث پیامبر را بر وجه خودش حمل نکردند و بر اساس قول عُمَران بن حُصَین : آنان اشتباه می کردند ، نه اینکه عمداً به این کار دست یازند .

اندکی بعد خواهیم دانست که عثمان بن عفّان فعل رسول خدا صلی الله علیه و آله را - در وضو - بر وجه خودش حمل نکرد (اگر نقل از وی صحیح باشد و غلط وی در تلقّی ، درست به شمار آید) .

بسا وی دید پیامبر صلی الله علیه و آله پایش را شست ، لیکن قصد آن حضرت را ندانست [ در پی این مشاهده ] شتاب ورزید و رأی خویش را ابراز داشت و در آن قطع یافت .

و این ، همان بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اُمت از آن بیم داشت ؛ زیرا به علی علیه السلام خبر داد که آن حضرت برای تنزیل قرآن می جنگد و علی برای تأویل آن می ستیزد .<sup>(۱)</sup>

معنای این سخن آن است که برای شناختِ کُنه امور و اقوال و افعالی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله اراده کرد ، صحابه باید به امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع کنند .

از ابو بُرَده اسلمی نقل است که گفت :

دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالطَّهْوَرِ ، وَعِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ بِيَدِ عَلِيٍّ بَعْدَ مَا تَطَهَّرَ ، فَأَلْزَمَهَا بَصْدْرِهِ ، ثُمَّ قَالَ : « إِنَّمَا أَنْتَ

مُنْدِرٌ »<sup>(۲)</sup> ، ثُمَّ رَدَّهَا إِلَى صَدْرِ عَلِيٍّ ، ثُمَّ قَالَ : « وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ »<sup>(۳)</sup>

پیامبر صلی الله علیه و آله آب وضویی خواست . علی علیه السلام نزد آن حضرت بود . پیامبر صلی الله علیه و آله پس از انجام وضو ، دست علی را گرفت و بر سینه اش نهاد ،

ص: ۶۳۲

۱- . بنگرید به ، مستدرک حاکم ۳ : ۱۳۲ ، حدیث ۴۶۲۱ .

۲- . سوره رعد ۱۳ آیه ۷ .

۳- . شواهد التنزیل ۱ : ۳۹۳ ، حدیث ۴۱۴ ؛ مجمع البیان ۶ : ۱۵ ذیل آیه ۷ سوره رعد . در «الکافی ۷ : ۴۲۲ ، حدیث ۱۵» و «تهذیب الأحکام ۸ : ۲۸۶ ، حدیث ۱۰۵۲» از ابن صباح روایت است که گفت : «والله لقد قال لي جعفر بن محمد إن الله علم نبيه التنزيل والتأويل ، فعلمه رسول الله علياً . قال : وعلمنا والله ...» ؛ به خدا سوگند ، جعفر بن محمد علیهما السلام به من فرمود : خدا به پیامبرش تنزیل و تأویل را تعلیم داد . رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به علی علیه السلام آموزاند . والله ، علی علیه السلام آن را به ما یاد داد .

سپس فرمود: «همانا تو بیم دهنده ای» سپس دست علی را به سینه علی برگرداند و فرمود: «و برای هر قومی هدایتگری است»

در این تشبیه (و به ویژه پس از وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله و گرفتن دست علی علیه السلام و آن را بر سینه گذاشتن) سِرّ الهی و نفعه ربّانی نهفته است، بسا جوهره آن به آنچه ما گفتیم ناظر باشد.

از آنچه گفتیم بسا پاسخ دهند که عکس آن صحیح است. عثمان آن را بر وجه خودش حمل کرد، لیکن دیگران مقصود پیامبر را درنیافتند؛ زیرا عثمان از مسلمانان اوایل و داماد پیامبر و خلیفه مسلمانان بود.

امام علی علیه السلام شهادت داد که عثمان چیزهایی می داند که غیر او نمی داند.

وقتی معترضان بر عثمان از امام علیه السلام خواستند که با عثمان حرف بزند، آن حضرت به عثمان فرمود:

إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ ، مَا سَبَقْنَاكَ إِلَى شَيْءٍ فَنُخْبِرَكَ عَنْهُ ، وَلَا خَلُونَا بِشَيْءٍ فَنُبَلِّغَكَهُ .

وَقَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا ، وَسَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا ، وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَا صَحَبْنَا ...

فَاللَّهُ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ ، فَإِنَّكَ - وَاللَّهِ - مَا تُبْصِرُ مِنْ عَمِي وَلَا تُعْلَمُ مِنْ جَهْلٍ ، وَإِنَّ الطُّرُقَ لَوَاضِحَةٌ ، وَإِنَّ أَعْلَامَ الدِّينِ لَقَائِمَةٌ؛ (۱)

«تو می دانی آنچه ما می دانیم، ما بر تو در چیزی سبقت نجسته ایم تا تو

ص: ۶۳۳

---

۱- . نهج البلاغه ۲: ۶۹، خطبه ۱۶۴. بنگرید به، تاریخ طبری ۳: ۳۷۶، حوادث سنه ۳۴ هجری؛ البدایه و النهایه ۷: ۱۶۸؛  
الکامل فی التاریخ ۳: ۴۳، حوادث سنه ۳۴ هجری.

را از آن آگاه کنیم ، جدا از تو چیزی نشنیده ایم تا خبر آن را به تو برسانیم .

دیدی ، چنان که ما دیدیم . شنیدی ، چنان که ما شنیدیم . با رسول خدا بودی ، چنان که ما بودیم ...

خدا را خدا را ، خویشان را پبای . به خدا ، تو کور نیستی تا بینایت کنند ، نادان نیستی تا تو را تعلیم دهند ؛ راه ها هویداست و نشانه های دین برپاست» . (۱)

این سخن از سوی امام علی علیه السلام اشاره دارد به اینکه عثمان بن عفان به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک بود و دامادش به شمار می آمد و چیزی بر او پوشیده نماند .

پس چرا عثمان در وضو با اُمت اختلاف یافت و به چیزهایی عمل کرد که در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و دوران ابوبکر و عُمَر نبود؟!

در ادامه سخن امام علیه السلام آمده است :

وَمَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَلَا ابْنُ الْخَطَّابِ أَوْلَى بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ ، وَأَنْتَ

أَقْرَبُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَشِجْجَةَ رَحِمٍ مِنْهُمَا ؛

«پسر ابو قحافه و پسر خطّاب در کار حق از تو سزاوارتر نبودند . تو از آنان به رسول خدا نزدیک تری که خویشاوند پیامبری ، داماد او شدی و آنان نشدند» . (۲)

ص: ۶۳۴

---

۱- . نهج البلاغه شهیدی : ۱۶۷ - ۱۶۸ ، خطبه ۱۶۴ .

۲- . همان .

در بحث تاریخی بیان کردیم که عمل عثمان، مردم را علیه او شوراند. معارضان دینی قوی وجود داشتند که با اجتهادات عثمان مقابله می کردند و به بدعت های وی تن نمی دادند و آنان از صحابه، قاریان امت، فقهای اسلام، عشره مبشره (ده نفری که [طبق نظر اهل سنت] مژده بهشت به آنها داده شد) و از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بودند.

لیکن عثمان به اقوال و اعتراضات آنها اعتنا نمی کرد و اجرای آرایبی را که در نظر داشت، پی می گرفت و به حرف و حدیث های مخالفان، اهمیت نمی داد.

قضیه وضو، مانند دیگر بدعت های عثمان بود، مثل:

تمام خواندن نماز در منا، عفو (چشم پوشی از جرم) عبیدالله بن عمر، ردّ شهودی که بر شرابخواری ولید بن عقبه شهادت دادند، تعطیل حدود، مقدم داشتن خطبه در نماز عید فطر و قربان (و امثال این موارد).

همه این بدعت ها بر خلاف تعالیمی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. صحابه در راستای دفاع از قرآن و سنت، در برابر عثمان ایستادند؛ زیرا وی می کوشید در مقابل قرآن و سنت اجتهاد کند.

وضوی عثمانی تنها نمونه ای از این اجتهادات نابجا بود که ابوبکر و عمر آن را رسم انداختند و عثمان و معاویه و حجاج (و امثال آنان) آن را در پیش گرفتند.

ابن عباس، رُبیع (بنت مُعوذ) را با این سخن تکذیب کرد، گفت:

ما أَجِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا مَسْحَتَيْنِ وَغَسْلَتَيْنِ؛<sup>(۱)</sup>

در کتاب خدا، جز دو مسح و دو شستن را نمی یابم.

ص: ۶۳۵

۱- سنن دارقطنی ۱: ۹۹، حدیث ۵.

انس بن مالک استدلال حجاج را در شستن پاها (اینکه پا از دیگر اعضای انسان به آلودگی نزدیک تر است) با این سخن رد کرد، گفت:

صَدَقَ اللَّهُ «وَكَذَبَ الْحَجَّاجُ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَأَمْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ» (۱)؛ (۲)

خدا راست گفت و حجاج دروغ پراند، خدای متعال می فرماید: «سر و پاهاتان را مسح کنید».

یعنی کلام خدا [قرآن در این مسئله] نص است، با رأی (که حجاج و امثال وی - با پیروی از عثمان - بدان فرا می خوانند) دین خدا به دست نمی آید.

این رویکرد اجتهادی از سوی عثمان (هنگامی که وی سنت نبوی را در وضو نقل می کند) آشکار است؛ زیرا اعتراف می کند که مخالفان وضویی وی از محدثان اند؛ چرا که می گوید: إِنَّ نَاسًا يَتَّخِذُونَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ بِأَحَادِيثٍ؛ مردمانی احادیثی را از رسول خدا حدیث می کنند.

معنای کلام عثمان این است که معارضان وی از متعبدانی بودند که بر نص پیامبر آگاهی داشتند و آنچه را عثمان در وضو به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می داد، نمی پذیرفتند و نقل نادرست عثمان از وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را واداشت که احادیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث کنند. (۳)

مؤید مدعی ما درباره عثمان، ضعف وی در برابر مردمان معارض اوست؛ زیرا وی آنها را به کذب متهم نمی کند و بر گفته هاشان از آنها حجت نمی خواهد،

ص: ۶۳۶

---

۱- .سوره مائده ۵ آیه ۶ .

۲- .سنن بیهقی ۱: ۷۱، حدیث ۳۴۴ .

۳- .همه این امور را در مقدمه این پژوهش آوردیم، برای آگاهی بیشتر به آنجا رجوع شود .

بلکه هرگاه شخصی (هرچند یک نفر) را موافق با نقل وضوی غسلی خود از پیامبر صلی الله علیه و آله می یابد، خدا را شکر می کند. (۱)

پیش از این ثابت کردیم که عثمان در آغاز خلافتش، به وضوی مسحی وضو می گرفت، سپس از مسح به غسل (شستن پاها) روی آورد.

همه اموری را که در گذشته شرح دادیم، تأیید می کند که عثمان وضوی غسلی از پیامبر را از روی اجتهاد و رأی، پذیرفت. عثمان - از پیش خود - در احکام (در برابر کتاب و سنت) تأویل و اجتهاد می کرد.

در تمام خواندن نماز در منا، بالفعل اجتهاد ورزید، خطبه را در نماز عید فطر و قربان مقدم داشت و به بدعت های فراوان دیگر دست یازید.

از این رو، بعید نیست که وی در اینکه مسح را غسل ساخت، اجتهاد ورزید (بر اساس آنچه اندکی بعد روشن خواهیم ساخت).

شاهد آوردن عثمان بر وضوی خویش و ادعای اینکه این کار «اسبغ» (وضوی کامل) است که خدا و رسولش اراده کرد و این عمل، گناهان را می پوشاند، (۲) سپس قول یارانش به اینکه غسلی را که عثمان بدان فرا می خواند، مسح است و زیاده بر آن (و دیگر تأویل ها) همه ادعاهایی مبتنی بر رأی اند، نه نص.

پوشیده نماند که آنچه را که به آن بر مشروعیت سه بار شستن پاها و اعضای وضویی استدلال کرده اند، بر خلاف این روایت پیامبر است که فرمود: «با

ص: ۶۳۷

---

۱- برای آگاهی به مصادر این امور، بنگرید به: «تاریخ اختلاف المسلمین فی الوضوء اسبابه ودواعیه» اثر نگارنده.

۲- یعنی وضوی ثلاثی، گناهان را می پوشاند.



وضوی یک بار، فرض خدا در قرآن، ادا می شود» (۱) و این روایت که: «هر که دو بار دو بار وضو بگیرد... این وضو، وضویی است که خدا به گیرنده او دو پاداش می دهد» (۲).

و پیامبر صلی الله علیه و آله درباره سه بار شستن اعضا فرمود: «این کار، وضوی من است و وضوی انبیای قبل از من» (۳).

روایت اخیر، بر نهی بیشتر دلالت دارد تا استحباب؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله یک بار شستن را اختصاص می دهد به اینکه «نماز جز به آن پذیرفته نمی شود» و همین صحیح و با قرآن سازگار است و با این کار فرض خدا ادا می شود؛ زیرا طَلَب (امثال امر) با یک بار تحقّق می یابد.

خدای متعال فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»؛ (۴) ای کسانی که ایمان آوردید، هر گاه سوی نماز برخاستید، صورت ها و دست هاتان را تا آرنج بشوید و سرها و پاهاتان را تا برآمدگی روی پا مسح کنید.

امثال این امر الهی، با یک بار [ شستن ] محقق می گردد.

روایات صحیحی وجود دارد که بیان می دارد رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک بار شستن وضو می گرفت، (۵) صحابه نیز بر مرویات خویش بر آن تأکید دارند.

ص: ۶۳۸

۱- بنگرید به، سنن ابن ماجه ۱: ۱۴۵، حدیث ۴۲۰.

۲- همان.

۳- همان.

۴- سوره مائده ۵ آیه ۶.

۵- سنن ترمذی ۱: ۶۰، حدیث ۴۲؛ سنن ابن ماجه ۱: ۱۴۳، حدیث ۴۱۰-۴۱۲.

اما درباره شستن دو بار اعضا از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است که فرمود: هر که اعضای وضو را دو بار بشوید، پاداش وی دو تا می شود.

این کار، سنت است. پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته آن را انجام می داد و شیعه و سنی بر آن متفق اند.

در سه بار شستن، مسلمانان اختلاف دارند؛ مکتب اهل بیت آن را بدعت می داند و مکتب خلفا به مشروعیت آن معتقدند.

بسا وقتی عثمان ادعا کرد که سه بار شستن سنت رسول خداست، بر وی ابهام و ایهام رخ داد؛ زیرا وضوی ثلاثی (بر فرض صدور آن) وضویی است که رسول خدا به خویش اختصاص داد و فرمود: «این، وضوی من است».

معنای این سخن آن است که این وضو، برای عموم مسلمانان نمی باشد؛ به ویژه با تصریح فرزندزاده پیامبر صلی الله علیه و آله امام صادق علیه السلام که فرمود: «شستن بار سوّم، بدعت است» (۱).

بنابراین، این جمله بر مشروع بودن شستن سه بار اعضا دلالت ندارد، بلکه عکس آن را می فهماند؛ زیرا پیامبر آن را بعد از انجام وضو فرمود.

معنای سخن پیامبر این است که: ای مردم، اعضای وضو را سه بار نشوید. اگر دیدید من این کار را کردم، آن مختص من و انبیای قبل از من است.

بر خلاف اقوال دیگر پیامبر، مانند: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»؛ (۲) همان گونه که من نماز می گزارم، نماز بخوانید.

ص: ۶۳۹

---

۱- تهذیب الأحکام ۱: ۸۱، حدیث ۲۱۲.

۲- سنن دارقطنی ۱: ۲۷۳، حدیث ۲؛ صحیح ابن حبان ۴: ۵۴۱، حدیث ۱۶۵۸ و جلد ۵، ص ۵۰۳، حدیث ۲۱۳۱؛ سنن بیهقی ۲: ۱۸۶ و ۳۴۵، حدیث ۲۸۴۵ و ۳۶۷۲.

یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله ماجرا را روشن ساخت تا بر مسلمانان - به ویژه بر دامادش که با او زندگی می کرد - امر مشتبه نشود .

لیکن عثمان با وجود صراحت قول پیامبر (و تأکیدش بر اینکه این وضو از مختصات آن حضرت است) این حکم را بر همه مسلمانان تعمیم داد و آن را سنت رسول خدا شمرد .

بنابراین :

یکم : بر فرض صدور این حدیث از پیامبر ، این حدیث بر جواز سه بار شستن (آن گونه که اهل سنت در بحث های فقهی شان بیان می دارند) دلالت ندارد.

اگر آنان در پی استدلال به این حدیث و امثال آنند ، این کار تعدی بر ساحت پیامبر و سنت پاک آن حضرت است .

دوم : جمله «زَادَ أَوْ نَقَصَ» (بیش و کم کند) در اخبار مروی از عثمان ، از وجود پیشینه ای خبر می دهد که عثمان با خود حمل می کرد و می خواست نگرش وضویی معینی را بپذیرد (این کار برای خواننده آشکارا پیداست) ؛ زیرا این قول عثمان «أَوْ نَقَصَ» یعنی کمتر از سه بار شستن ، اصلاً معنا ندارد ، چراکه همه مذاهب بر جواز یک بار شستن و دو بار شستن در وضو ، متفق اند .

در صحاح و سنن ، اخبار صحیحی هست که بر وضوی یک بار و دو بار رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت دارند . «زاد» در قول عثمان بر چه چیزی رهنمون است ؟ آیا بر پذیرش خطّ مشی معینی از سوی عثمان ، دلالت نمی کند ؟

سوم : جمله «لَا يُجِدُّ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ» (دل صاف دارد و چیزی را در ذهن خطور ندهد) در روایت سابق ، آنچه را گفتیم تأکید می کند .

ص : ۶۴۰

عثمان می خواست سخن و اعتقادش را به مؤمن مسلمان بقبولانند ، به گونه ای که آن را برگیرد و چیزی به دل نیاورد یا در مشروعیت آن شک نکند . این گونه تعبّد ، موجبِ غفرانِ گناهان است !!

ما گرچه در بحث تاریخی ، بدعتِ وضویِ غَسلی را از سوی عثمان ثابت کردیم ، بار دیگر - در اینجا - آن را بیان می داریم ، لیکن وجه دیگری را مطرح می کنیم که روشن می سازد چگونه این بدعت در دین راه یافت ؛ زیرا پافشاری عثمان بر لزوم شستن پاها و شستن سه بار اعضای وضو (با اینکه این دو کار از رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریحاً ثابت نبود و صدور نیافت و صحابه در ثبوت این نسبت به پیامبر شک داشتند) ما را به بدعت بودن این عمل و خروج عثمان از سنت پیامبر به رأی ، رهنمون است .

توضیح ماجرا

مشهور این است که عثمان در نظافت و سواس داشت . در العقد الفرید از اُمّ سلّمه روایت است که گفت :

عثمان هنگام ساخت مسجد النبی ، خشت می آورد و آن را از لباسش دور نگه می داشت . هرگاه خشت را می گذاشت ، گرد کف دست ها را می زدود . به لباسش می نگریست ، هرگاه خاکی به آن رسیده بود ، آن را تکان می داد و گردش را می گرفت .

همه اینها بدان خاطر بود که وی مردی بانظافت بود و می خواست پاک و تمیز باشد .(۱)

ص: ۶۴۱

در مسند احمد آمده است :

برای ما حدیث کرد عبدالله [ گفت : ] برای ما حدیث کرد پدرم [ گفت : ] برای ما حدیث کرد عقیان [ گفت : ] برای ما حدیث کرد ابو عوانه ، از عاصم ، از مُسَیَّب ، از موسی بن طلحه ، از حُمران ، گفت :

عثمان از زمانی که مسلمان شد ، هر روز یک بار غسل می کرد . روزی آب وضویی برایش برای نماز گذاشتم . عثمان وضو گرفت و گفت : می خواستم حدیثی را که از پیامبر شنیدم برایتان حدیث کنم ، سپس به نظر آمد آن را بازنگویم .

حکَم بن ابی العاص گفت : ای امیر مؤمنان ، اگر خیر باشد آن را می گیریم و اگر شر باشد آن را نفی می کنیم .

عثمان گفت : آن را برایتان حدیث می کنم . رسول خدا این وضو را [ همین گونه که من انجام دادم ] گرفت ، سپس فرمود : هر که این وضو را بگیرد و نیکو وضو سازد ، سپس برای نماز برخیزد و رکوع و سجود آن را کامل به جا آورد ، گناهان میان آن نماز و نماز دیگر - هر گاه به گناه کبیره ای دست نیازد - بخشیده می شود .<sup>(۱)</sup>

در صحیح مسلم می خوانیم :

برای ما حدیث کرد ابو کُرَیْب (محمّد بن علاء) و اسحاق بن ابراهیم (هر دو) از وکیع .

ابو کُرَیْب می گوید : برای ما حدیث کرد وکیع ، از مِشْعَر ، از جامع بن شدّاد اَبی

ص : ۶۴۲

---

۱- . مسند احمد ۱ : ۶۷ . احادیث احسان در وضو و اتهام در وضو ، از عثمان ، فراوان اند .

صَحْرَه ، گفت : شنیدم حُمران بن اَبان می گفت :

من آب وضوی عثمان را می گذاشتم . روزی بر وی نگذشت مگر اینکه غسل در آن را از دست نداد(۱). (۲).

این متون ، درستی آنچه را درباره عثمان گفته اند ، روشن می سازد ؛ اینکه وی وسواس نظافت داشت ، از وقتی که اسلام آورد ، هر روز غسل می کرد ، روزی نگذشت که در آن غسل نکند .

سخن حَکَم بن عاص اشاره دارد به اینکه بدعت وضویی عثمان در زمان خلافتش روی داد ؛ زیرا می گوید : ای امیر مؤمنان ، اگر خیر باشد آن را می گیریم و اگر شر باشد آن را نفی می کنیم .

از چیزهایی که در این امر احتمال می رود این است که عثمان وضو را به معنای نظافتِ ظاهری و پاکیزگی می دانست (پیروان وی تا به امروز بر همین امر تأکید دارند) نه تعبّد به آنچه خدا و رسول خواست .

طبیعی است که نظافت به وسیله شستن ، بیشتر از مَسْح تحقّق می یابد ؛ زیرا شستن هم مسح است و هم زیاده بر آن و در نتیجه ، بنا بر قول یکی از اهل سنّت وقتی شخص پا را بشوید ، واجب را آدا کرده و مراد را آورده است . (۳)

لیکن وضو آن گونه که عثمان و پیروان اهل رأی وی تصوّر کرده اند ، نمی باشد ؛ زیرا وضو یکی از حدود الهی است که تعدّی در آن روا نیست . (۴)

ص: ۶۴۳

---

۱- . متن عربی ، بدین گونه است : «فما أتى عليه يوم إلا وهو يفيض عليه نطفه» . در «شرح مسلم ۳ : ۱۱۵» آمده است : نطفه ، آب اندک است . مراد حمران این است که : روزی بر عثمان نمی گذشت که در آن غسل نکند نیز بنگرید به ، الدیباج علی مسلم ۲ : ۱۹ (م) .

۲- . صحیح مسلم ۱ : ۲۰۷ ، حدیث ۱۰ .

۳- . احکام القرآن جصاص : ۲۴۵ - ۲۴۶ .

۴- . الکافی ۳ : ۲۱ ، حدیث ۲ ؛ وسائل الشیعه ۳ : ۳۸۷ ، حدیث ۱۰۲۰ ؛ نیز بنگرید به ، معانی الأخبار : ۲۴۸ ، حدیث ۱ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۴۰ ، حدیث ۱۱۶۵ .

وضو (آن گونه که عثمان و یارانش تصوّر کرده اند) طهارت ظاهری و تمیزی و نظافت نمی باشد، بلکه طهارت حکمی است که با آن، فرض خدا آدا می شود؛ لِأَنَّ الْمُسْلِمَ لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ؛<sup>(۱)</sup> زیرا چیزی مسلمان را نجس نمی سازد.

بنابراین، بسا امر وضو بر بعضی از صحابه که به غَسَل [ شستن سر و پا ] قائل اند (مانند عثمان، معاویه، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عمرو بن عاص، ابو هریره و امثال اینان) خلط شده است، تصوّر کرده اند که شستن بر مسح (مسحی که خدا به آن امر کرد) ارجحیت دارد؛ زیرا در آن زیادتِ فعل می باشد و اخذ به آن اولی است!

یا شاید از اوامر شریعت، نظافت و پاکیزگی را استفاده کرده اند تا بدعت هاشان را [ از کانال شریعت ] جا اندازند و بر اجتهادات و ابتکارات خویش، هاله مقبولیت افکنند.

### خلط مفاهیم

اینکه وضو، یک فعل است، حرف درستی است. فعلی از افعال قلبی است. احدی نمی تواند آن را دریابد و به مقصود فاعل قطع پیدا کند مگر پس از سؤال از فاعل که چه را قصد کرد؟ آیا وضو مقدمه است یا ذی المقدمه؟

اگر - از باب مثال - سؤال از پیامبر سخت بود<sup>(۲)</sup> و شخصی در زمان های متأخر خواست اجتهاد کند، باید شواهد و قراین را در فعل پیامبر صلی الله علیه و آله گرد آورد تا یکی از دو نسبت را به آن حضرت ترجیح دهد.

ص: ۶۴۴

---

۱- الکافی ۳: ۲۱، حدیث ۳؛ تهذیب الأحکام ۱: ۱۳۸، حدیث ۸۷.

۲- فرض محال، محال نمی باشد.

از آنجا که در وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله امروزه اختلاف است و آن حضرت در میان ما نیست تا مقصودش را بپرسیم ، باید دو نقل را واری کنیم تا بینیم کدام یک از آن دو أرجح و اقرب به اوست ؟ آیا مسح أرجح است یا غسل ؟

آیا در اخبار وضویی موجود در کتاب های اهل سنت ، وجهی برای جمع و امکان حمل بعضی از آنها بر بعض دیگر وجود دارد یا نه ؟

به ویژه بعد از آنکه می بینیم اهل سنت روایات مسح بر پاها را بر شستن سبک یا مسح بر پافزار (یا جوه ضعیف مشابه آن) حمل می کنند .

آیا این حمل آنان صحیح است یا نه ؟

نمی خواهیم در امر واضحی مانند این ، درازگویی کنیم ؛ زیرا به تاریخ این مسئله پی بردیم و اصرار بعضی از صحابه را بر تخطئه ربیع و حجاج دریافتیم و دانستیم که آنان ضعف رویکرد کسانی که در شریعت رأی را در پیش می گیرند ، روشن ساختند ، بلکه وضوی ابو هریره را سخیف می شمردند ؛ زیرا وی دستانش را تا زیر بغل می شست و می ترسید مردم او را در این حال ببینند (مگر مروان بن حکم) (۱) چراکه ابو هریره پاها را تا ساق ها می شست . (۲)

به ابو هریره گفتند : چرا به آنچه خدا بر تو واجب ساخت بسنده نمی کنی ؟ گفت : آری ، لیکن شنیدم رسول خدا می فرمود : میزان زیور [ در بهشت ] به اندازه وضوست ، دوست دارم [ خدا ] زیورهایم را بیفزاید . (۳)

نافع از عبدالله بن عمر نزدیک به آنچه را از ابو هریره نقل است ، بیان می دارد

ص: ۶۴۵

۱- . مصنف ابن ابی شیبه ۱ : ۵۸ ، حدیث ۶۰۶ .

۲- . سنن نسائی ۱ : ۹۵ ؛ مسند احمد ۲ : ۴۰۰ .

۳- . مصنف ابن ابی شیبه ۱ : ۵۸ ، حدیث ۶۰۷ .



و اینکه ابن عُمَر گاه در تابستان وضو را به زیر بغل می رساند. (۱)

از همه این نصوص ، می فهمیم که معنای مسح نزد اهل سنّت ، آن گونه که آنها بعدها تفسیر کرده اند نیست (اینکه مقصود ، مسح بر پافزار است یا شستن سبک می باشد و مشابه آن) بلکه نزد مسلمانان مسح و غسل وجود دارد و اختلاف صحابه و اختلاف تابعان و تابعان تابعان ، در مسح پاها یا غسل آنها است .

اگر به ابواب فقه رجوع کنیم ، در می یابیم که آنان جزم دارند به اینکه مذهب ابن عبّاس و انس بن مالک و علی بن ابی طالب علیه السلام و رفاعه بن ابی رافع و حسن بصری و عکرمه و شعبی و دیگران ، مسح بر پاهاست .

این نقل ، ضعف این ادّعی آنان را ثابت می کند که روایات مسح ، بر مسح بر کفش یا غسل خفیف حمل می شود یا به این گونه عناوین (یا غیر آن) ابواب کتاب های حدیثی شان را عنوان می زنند .

پس از ثبوت عدم جواز حمل مسح بر غسل (زیرا حقیقت هر یک از آن دو با دیگری فرق می کند) و نیز عدم ثبوت تخییری بودن وضو (به این معنا که پیامبر گاه پاها را می شست و گاه مسح می کشید) می گوئیم : اهل سنّت و شیعه امامیه (هر دو) معتقدند که وضو واجب تعیینی است ، نه تخییری .

فقهای اهل سنّت که به لزوم شستن پاها معتقدند ، روایات مسح را بر مسح پا افزار یا غسل خفیف تأویل می برند و شیعه امامیه بر مسح پاها (نه شستن آنها) اصرار دارد .

سؤال این است : پس از تعیینی بودن حکم وضو ، چگونه نزد صحابه در کیفیت وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله خلط و التباس روی داد ؟

ص: ۶۴۶

آیا فعل پیامبر در وضو مجمل بود و هر دو وجه - در آن - احتمال می رفت ؟

آیا فعل پیامبر واضح بود ، پوشیدگی نداشت ؟

اگر فعل پیامبر واضح بود ، چرا آن را مجمل کردند ؟

اگر فعل پیامبر مجمل بود ، چگونه پیامبر کاری را انجام داد که دیگران را به اشتباه اندازد ؟

تفصیل مطلب

ثابت و معلوم است که در وضو فروض و سنت هایی هست .

از سنت ها در وضو این است که اعضای مغسول پیش از شروع وضو برای شستن آماده شود ؛ خصوصاً اگر انسان (مانند پیامبر صلی الله علیه و آله) دارای پوست پر مو باشد تا تحقق اسبغ (وضوی کامل) با آن ممکن شود .

از آنجا که وضو ، فعل است ، مسلمان نمی داند پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که پاها یا اعضا را سه بار شست (بنا بر آنچه بعضی از روایات اهل سنت حکایت کرده اند) چه چیزی را قصد کرد ؟

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را بر وجه حقیقت و سنت آورد (به گونه ای که تعبّد به آن و انجام این کار واجب است) یا برای نظافت این کارها را کرد یا امر دیگری را در دل داشت ؟

سه بار شستن اعضا نیز همین حال را دارد ؛ آیا پیامبر هر سه بار را به عنوان سنت انجام داد یا شستن بار اول برای آن بود که عضو برای اسبغ (وضوی مأمور به) آماده شود و جزو وضو نبود ، بلکه مقدمه و اعداد (آماده سازی) برای وضو بود ، بسا شستن بار اول برای خنک شدن یا نظافت انجام می گرفت .

ص: ۶۴۷

اختلاف صحابه در حکم پاها میان مَسْح و غَسْل و در شستن اعضا میان یک بار و دو بار و سه بار ، به اختلاف نگرش ها میان آنها اشاره دارد .

با تأکید بر اینکه بیشتر نصوص ماسحان ، اعتراضی است (اعتراض بر داعیان غَسْل) و ادله شان را از قرآن و سنت به همراه دارند .

به عکس داعیان غَسْل که تنها به ادعا و حرف بسنده می کنند .

عثمان اعتراف کرد که معارضان وی در وضو ، عقیده او را (که رأی وی بود) ندارند ، بلکه نظرشان بر پایه حدیثی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کنند ؛ چراکه عثمان می گوید : «إِنَّ نَاسًا يَتَخِدُّونَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ» ؛ مردمانی از پیامبر حدیث می کنند .

معقول نمی باشد که اینان چیزی را حدیث کنند و خود آن را انجام ندهند یا بدان معتقد نباشند .

از این رو ، احتمال می رود که بر راویان غَسْل (از پیامبر) مقدمه با ذی المقدمه مشتبه شده باشد و آنان مقدمه را عین ذی المقدمه دانسته اند .

این خلط و التباس برای بسیاری از صحابه در مسائل شریعت روی داد ؛ زیرا آنها تفصیل امور را در نیافتند .

و این ، همان چیزی است که امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام شمردن اسباب اختلاف نقل از پیامبر در نظر دارد ، می فرماید :

وَرَجُلٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا لَمْ يَحْمِلْهُ عَلَى وَجْهِهِ وَوَهَمَ فِيهِ وَلَمْ يَتَّعَمِدْ كَذِبًا فَهُوَ فِي يَدِهِ يَقُولُ بِهِ وَيَعْمَلُ بِهِ وَيُرْوِيهِ فَيَقُولُ أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

ص: ۶۴۸

فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهَمٌ لَمْ يَقْبَلُوهُ وَلَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ وَهَمٌ لَرَفَضَهُ؛ (۱)

و شخصی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را شنید و آن را بر وجه خودش حمل نکرد و در آن به اشتباه افتاد و عمداً دروغ نگفت. سخن پیامبر در دست اوست، آن را می گوید و بدان عمل می کند و روایت می کند که از رسول خدا شنیدم.

اگر مسلمانان می دانستند که آن امر اشتباه است، آن را نمی پذیرفتند و اگر خودش می دانست که اشتباه فهمید، آن را دور می انداخت.

اگر بخواهیم وجهی را ارائه دهیم و عثمان را توجیه کنیم و بگوییم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ نبست و وضوی عثمان - به حسب ادعای وی - همان وضویی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفت و این وضو، وضوی مختص پیامبر نبود، باید میان مشاهده فعل پیامبر (توسط عثمان) و میان روایات دیگری که صحابه از پیامبر روایت کرده اند که آن حضرت «یک بار یک بار» یا «دو بار دو بار» وضو می گرفت، وجه سازشی بیاوریم.

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست اعضای وضو را برای اسبغ آماده سازد، باید صورت و دست ها را (پیش از شستن) مانند روغن مالی کردن، می مالید؛ زیرا آن حضرت پر مو بود.

این شستن، شستن بار اول اعضا - که خدا در قرآن آن را اراده دارد - نبود، بلکه شستن اعدادی (آماده سازی عضو برای وضو) به شمار می آمد، گرچه عثمان آن را یکی از شستن های سه گانه تصور کرد.

ص: ۶۴۹

---

۱- بنگرید به، الکافی ۱: ۶۲، حدیث ۱؛ کتاب سلیم: ۱۸۲.

شستن اعدادی ممکن است به صورت بالا و پایین صورت گیرد و لزوم

ریختن آب از پیشانی [ به طرف پایین ] یا از بالای آرنج رو به سمت پایین ، در آن لحاظ نمی شود .

در شستن اعدادی ، گاه شخص دست را از آرنج تا سر انگشتان می شوید ، سپس به عکس این کار دست می یازد و از سر انگشتان تا آرنج را شست و شو می دهد یا آب را از رو و پشت بر صورت می گرداند . همه این کارها صحیح است ؛ زیرا این کارها جزو وضو نیست ، بلکه زمینه سازی برای وضو است .

نسبت به شستن پاها نیز همین حال وجود دارد . گاه شستن پاها برای نظافت و پاک کردن چرک از آنها بعد از مسح بود ، لیکن صحابی ای که این کار را از پیامبر دید (مثلاً عثمان) آن را به عنوان سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند و مسلمانان را بدان فرا می خواند در حالی که امر بدین گونه نبود و گرنه مسح بر پاها از آن حضرت نقل نمی شد .

بالاتر از این ، چگونه شستن پاها از سوی پیامبر با قرآن جور در می آید که به مسح صراحت دارد و می فرماید « وَأَمْسُحُوا » ؛ سر و پاها را مسح بکشید .

بنابراین ، ادعای عثمان و پافشاری وی بر سنت بودن شستن پاها ، خطای فاحش می باشد ؛ زیرا وی مقصود پیامبر را از فعل او نمی دانست ، بسا این کار [ یعنی شستن پا ] پس از مسح ، برای نظافت صورت می گرفت و همین به ادله نزدیک تر است ؛ به ویژه اینکه پیامبر (پس از انجام این کار) تصریح کرد که این عمل ، به آن حضرت و انبیای پیش از او اختصاص دارد و جزو سنت نیست .

پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را فرمود تا اگر شخصی این فعل را از پیامبر دید ، فریب

نخورد و به اشتباه نیفتد . از این رو ، اینکه عثمان آن را به عنوان سنت تعمیم داد ، مردم را در خطایی بزرگ انداخت و این همان چیزی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن بر اُمت بیم داشت .

بنابراین ، گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در راستای آماده سازی عضو برای اسباغ ، نخست آب را بر صورت می ریخت و آن را بر صورت می چرخاند بی آنکه ریختن از بالا به پایین را رعایت کند .

پیامبر صلی الله علیه و آله این شستن را اعدادی انجام می داد و از این کار ، جزئیت در وضو را قصد نمی کرد .

سپس برای بار دوّم ، آب را بر پیشانی می ریخت و جریان آب از بالا- به پایین را رعایت می کرد و این کار را به عنوان وضویی که خدا در قرآن به آن امر کرد ، انجام می داد .

این شستن گرچه برای بیننده ، شستن بار دوّم بود ، لیکن از نظر پیامبر و در واقع ، شستن بار اوّل به شمار می آمد .

پس از این کار ، آن حضرت برای بار سوّم ، آب بر صورت می ریخت و جریان آب از بالا به پایین را مراعات می کرد ؛ زیرا این کار (یعنی شستن برای بار دوّم) سنت آن حضرت بود ، گرچه در نگاه کسی که به وضوی آن حضرت می نگریست ، شستن برای بار سوّم تصوّر می شد .

شستن دست راست و چپ نیز به همین منوال صورت می گرفت .

و اما مسح سر ، بر اساس روایات صحیح یک بار است . سه مرتبه ، در روایات اهل سنت وجود ندارد .

اگر روایات مسح جلو سر و پشت آن را - که از آنها تثلیث را فهمیده اند - بگیریم ، می توانیم بگوییم که این کار پیامبر صلی الله علیه و آله برای غبار زدایی از سر و گردن (و امثال آن) انجام می گرفت ، سپس آن حضرت مسح حقیقی را - که خدا در قرآن بدان امر کرد - انجام می داد .

بسا بیننده قصد پیامبر را در نمی یافت و از تیزفهمان و از ملازمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبود ، بلکه از کسانی بود که به سرعت فتوا می دادند . از این رو ، آنچه را در مسح جلو و پشت سر مشاهده کردند ، سنت شمردند ، در حالی که تثلیث در مسح سر (افزون بر عدم مشروعیت آن نزد ما) نزد اهل سنت مشکوک است .

اما حکم پاها ، بسا رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مسح پاها و آدای فرض الهی ، آنها را برای نظافت و تمیز سازی می شست ، نیز بدان خاطر که پاشنه های پا در معرض ادرار و آلودگی اند ، نه اینکه حکم خدا غسل باشد .

اما از آنجا که شستن بیشتر از مسح خودنمایی می کند ، شستن (و نه مسح) به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شد (۱).

ص: ۶۵۲

۱- . علامه طباطبایی در «تفسیر المیزان ۵ : ۲۲۱» سخنی دارد که با آنچه ما گفتیم سازگار است ؛ زیرا می نگارد : «و این جرأت عجیبی است که در تفسیر کلامی خدای عزّ وجلّ به خود داده اند ، برای اینکه روایاتی که در این باب هست ، خالی از دو حال نیست : یا صرفاً عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله را حکایت می کند که پر واضح است نمی تواند بیانگر آیه قرآن باشد ، برای اینکه عمل مبهم است و زبان ندارد و با این حال نمی تواند به لفظی از الفاظ قرآن معنایی غیر آنچه در لغت دارد بدهد تا بتوانیم بگوییم یکی از معانی کلمه «إلی» معنایی است که کلمه «مع» دارد و یا آنکه حکم خدا را بیان می کند نه عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در این صورت ، آن روایات نمی تواند تفسیر آیه باشد و اینکه در شقّ اوّل گفتیم عمل مبهم است و می تواند جوهری داشته باشد ، یکی دیگر از وجوه آن این است که شستن خود مرفق از باب مقدمه علمی بوده باشد ، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله مرفق را هم می شسته تا یقین کند به اینکه دست ها را تا مرفق شسته است . یکی دیگر از وجوه آن این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این مقدار را بر حکم خدا افزوده باشد و آن جناب چنین اختیاری را دارد ، هم چنان که می دانیم نمازهای پنج گانه همه از طرف خدای تعالی به طور دو رکعتی واجب شده بود و رسول خدا در بعضی از آنها دو رکعت و در نماز مغرب یک رکعت اضافه کرد و روایات صحیحی ای این معنا را ثابت کرده است» ترجمه المیزان ۵ : ۳۵۷ - ۳۵۸ .

این صورتی را که ترسیم کردیم ، سیره عمومی رسول خدا صلی الله علیه و آله در وضو و سنّت آن حضرت نبود تا تعبّد به آن واجب باشد ، بلکه از باب تنزّل و سازگار ساختن اقوال با هم و دفاع از متّهم (عثمان بن عفّان) آن را بیان داشتیم .

بر این نکته تأکید داریم که نقل عثمان از پیامبر صلی الله علیه و آله اگر صحیح باشد ، آن وضو از مختصّات پیامبر است و نمی توان آن را به همه مسلمانان تعمیم داد .

بدین سان دریافتیم که ترس پیامبر بر اُمتش از تأویلات باطل بجا بود و به همین خاطر به امام علی علیه السلام فرمود : من برای تنزیل قرآن می جنگم و تو برای

تأویل آن .

آنچه را بدان دست یافتیم ، سخن سیّه‌ه‌ارَنفوری در بذل المجهود تأیید می کند . وی در مقام تعلیل خود از تعلیم امام علی علیه السلام وضوی پیامبر را به عبدالله بن عبّاس و اینکه چگونه وضوی پیامبر بر او مخفی می ماند ، می گوید :

آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی وقت ها انجام می داد ، ممکن بود بر بعضی از صحابه (که در آن زمان [ در آنجا ] وجود نداشتند) پوشیده بماند . (۱)

ما گرچه صدور امثال این روایات را در حقّ ابن عبّاس بعید می دانیم ، لیکن نقل این اخبار به ما اجازه می دهد که بگوییم : اگر فعل وضو بر شخصی مانند

ص: ۶۵۳



ابن عباس پوشیده ماند (تا آنجا که امام علی علیه السلام به تعلیم وی دست می یازد)

برداشت نادرست از فعل وضو و خفای آن بر دیگر صحابه (امثال: عثمان، عبدالله بن عمر و...) اولی است و بیشتر معقول به نظر می رسد و بعید نمی باشد.

بنابراین، آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره شستن پاها رسیده است، برای پاکیزگی و نظافت است، نه اینکه سنت باشد.

نیز از ائمه اطهار علیهم السلام به صراحت روایت است که این کار برای نظافت بود بنابراین، شستن پا و سر، یک حالت عمومی برای پیامبر صلی الله علیه و آله نبود. [یعنی شستن پاها، همیشه از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله صورت نمی گرفت و سنت عمومی - در وضو - به شمار نمی آمد].

بدین سان، می توانیم میان دو نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله (۱) سازگاری ایجاد کنیم؛ خواه این نقل ها در کتاب های اهل سنت باشند یا در کتاب های شیعه آنها را بنگریم.

همه اینها با توجه به این مطلب است که بعضی از صحابه - در صدر اسلام - احکام خاص بعضی از صحابه را برای همه مردم تعمیم می دادند. (۲) این حکم درباره آنان نادرست بود. آنها با این کارشان، در فهم و رویکرد، خطا می کردند.

در مقدمه این پژوهش، نمونه هایی از آن را آوردیم. زرکشی آنچه را عایشه بر صحابه استدراک کرد گرد آورد که یک جلد کتاب شد و با نام «الإجابة لما استدرکته السيدة عایشه» به چاپ رسیده است.

اگر تاریخ و حدیث را مطالعه کنیم، می بینیم عایشه در رضاع کبیر (شیر دادن

ص: ۶۵۴

---

۱- از سویی نقل اهل بیت و بعضی از صحابه، و از سوی دیگر نقل دیگر صحابه.

۲- بنگرید به، التاريخ الكبير ۱: ۲۹۵، شماره ۹۴۷؛ طبقات ابن سعد ۳: ۱۳۰؛ کنز العمال ۱۵: ۲۰۰، حدیث ۴۱۸۶۶.

به فرد بعد از کودکی) به خطا در فهم افتاد؛ زیرا حکم مختصّ به سَهْلَه (دختر سهیل) و سالم (غلام آزاد شده حُذیفه) را در صدر اسلام، به همه مسلمانان تعمیم داد، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله تنها به اُمّ سالم اجازه داد که سالم (فرزند خوانده اش پیش از اسلام) را شیر دهد تا به او محرم شود.

این حکم، یک حکم عمومی برای همه مسلمانان - در همه زمان ها - نبود، بلکه یک حکم خاصّ بود که در مرحله ای خاص صادر شد.

و از این روست که اُمّ سلّمه (و دیگر زنان پیامبر) رضایت نمی دادند که اُحدی با این رضاع بر آنها درآید.

اُمّ سلّمه به عایشه گفت:

فَمَا هُوَ بَدَاخِلٍ عَلَيْنَا أَحَدٌ بِهَذِهِ الرِّضَاعَةِ وَلَا رَائِنَا؛ [\(۱\)](#)

با این شیر دهی [رضاع کبیر] هیچ کس (به عنوان محرم) بر ما در نمی آید و [اجازه نمی دهیم] ما را [بدون حجاب و پوشش] ببیند.

از این رو، تعمیم بعضی از احکام خاص برای بعضی از مؤمنان در صدر اسلام، برای همه جایز نیست. اگر به موضعِ عُمَر با عبدالرحمان بن عوف و فرزندش پی ببریم، مطلب بیش از این روشن می شود.

در کتاب های صحاح و سنن روایت است که:

پیامبر صلی الله علیه و آله به عبدالرحمان بن عوف (به خاطر خارش که پوست او داشت) اجازه داد لباس حریر بپوشد. روزی عبدالرحمان پیش عُمَر آمد. همراه وی یکی از پسران نوجوانش بود که پیراهنی

ص: ۶۵۵

---

۱- صحیح مسلم ۲: ۱۰۷۸، حدیث ۱۴۵۴.

ابریشمی در بر داشت . عُمَر به وی نگریست و پرسید : این چه کاری است ؟ سپس در گردن پیراهن دست انداخت و آن را تا پایین شکافت .

عبدالرحمان گفت : مگر نمی دانی که رسول خدا پوشیدن حریر را به من اجازه داد !؟

عمر گفت : آری ، به خاطر درد و رنجی که از آن شکوه کردی ، اما فرزندان حکم تو را ندارند . (۱)

اگر آنچه را پیش از این درباره صحابه گفتیم (اینکه آنان از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال نمی کردند ، منتظر می ماندند شخصی بیاید از آن حضرت سؤال کند و آنان مطلب را بفهمند) با اجتهاد صحابه در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله گرد آوریم ، به میزان مراقبت و احتیاطی که باید در احادیث مکتب خلافت در پیش گرفت ، پی می بریم .

افزون بر این ، می بینیم آنان در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر نص اجتهاد می کردند و احکام خاص را بر همه مسلمانان تعمیم می دادند و نصوص را طبق رأی خویش به تأویل می بردند .

اگر همه اینها را با آنچه از اختلاف صحابه در نقل وضوی مَسْحِی و غَسَلِی از پیامبر (و اختلاف صحابه در مشروع بودن یا بدعت بودن شستن بار سَوم اعضای وضو) سراغ داریم ، جمع کنیم ، به نتیجه ای که در وضو گفتیم می رسیم ؛ زیرا آنان به چیزهای فراوانی قائل شدند که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را بر زبان نیاورد .

ص: ۶۵۶

---

۱- . بنگرید به ، صحیح مسلم ۳ : ۱۶۴۶ ، حدیث ۲۰۷۶ .

از ابو هُرَیره روایت است که در وضو، دست‌ها را تا شانه و پاها را تا ساق‌ها می‌شست. (۱)

هیچ‌یک از صحابه این کار را نکرد. ابو هُرَیره با این پندار که این عمل، پیشانی و پاسفیدی‌اش را افزون می‌سازد و ثواب هنگفتی - که آن را از پیامبر نقل می‌کرد - به دست می‌آید، آن را انجام می‌داد.

اگر در نصوص دیگری که از پیامبر در شریعت صادر شده‌اند، درنگ و رزیم و آنها را با آنچه ابو هُرَیره (و امثال وی) گفته‌اند، بسنجیم، به چیزهایی پی می‌بریم که بسیار خطرناک‌اند.

آری، روایاتی نزد اهل سنت هست که اشاره دارند به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله با توجه به اثر وضو، امتش را شناسایی می‌کند، لیکن در این روایات، لزوم توسعه در شستن صورت و پیشانی (و امثال آن) نیست. آنچه را ابو هُرَیره می‌گوید، تنها نقل خود اوست، دیگران آن را نگفته‌اند.

از این روست که می‌بینیم که از انجام این کار در حضور مسلمانان می‌پرهیزد (زیرا می‌داند آنان با فهم وی و آنچه را از رسول خدا نقل می‌کند، مخالفت می‌ورزند) بلکه بالای بام مسجد می‌رود یا در خانه مروان بن حکم وضو می‌گیرد.

از ابو حازم رسیده است که گفت:

در حالی که ابو هُرَیره برای نماز وضو می‌گرفت، پشت سرش بودم. وی آب را به دستش کشید و تا زیر بغل رساند، پرسیدم: ای ابو هُرَیره، این چه وضویی است؟

ص: ۶۵۷

---

۱- صحیح مسلم ۱: ۲۱۶، حدیث ۲۴۶.

گفت: ای بنی فَرّوخ، شما اینجا بودید؟! اگر می دانستم شما اینجا بودید این گونه وضو نمی گرفتم. از خلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: حلیه مؤمن (سفیدی دست و پای مؤمن در قیامت) به اندازه وضوی اوست (۱). (۲).

این روایت رهنمون است به اینکه اطاله عَزّه (توسعه در مساحت اعضای وضو) بدین شکل برای دستیابی به ثواب هنگفت خیالی، با اجتهاد ابو هُرَیره صورت گرفت تا هنگام ورود بر پیامبر - در حوض - آن حضرت او را پیش از دیگر صحابه، بشناسد.

ابن ماجه و مسلم و احمد، از ابن عبدالرحمان، از پدرش، از ابو هُرَیره روایت زیر را آورده اند.

متن روایت در سنن ابن ماجه بدین گونه است:

برای ما حدیث کرد محمّد بن بَشَّار [گفت: ] برای ما حدیث کرد محمّد بن جعفر [گفت: ] برای ما حدیث کرد شعبه، از علاء بن عبدالرحمان، از پدرش، از ابو هُرَیره از پیامبر صلی الله علیه و آله که:

پیامبر

صلی الله علیه و آله به قبرستانی درآمد، بر اهل آن سلام فرستاد، فرمود: سلام بر شما، سرای قوم مؤمنان، ما - ان شاء الله - به شما می پیوندیم.

سپس فرمود: دوست داریم، برادرمان را ببینیم.

ص: ۶۵۸

---

۱- یعنی تا هر کجا دست ها و پاها را بشوید، در قیامت، تا همان جا دست و پاهایش سفید است م.

۲- صحیح مسلم ۱: ۲۱۹، حدیث ۴۰.

گفتند: ای رسول خدا، مگر ما برادرانت نیستیم؟

فرمود: شما اصحابم می‌باشیم، برادرانم کسانی‌اند که بعد از من می‌آیند و من بر حوض از شما پیشی می‌گیرم.

گفتند: ای رسول خدا، چگونه نسل‌های آینده اُمت را می‌شناسی؟

فرمود: اگر شخصی اسبانی پیشانی و پا سفید در میان اسباب‌های سیاه و مشکی داشته باشد آیا به نظر شما، آنها را نمی‌شناسد؟

گفتیم: چرا.

فرمود: آنان روز قیامت از اثر وضو، پیشانی و پا سفید می‌آیند.

فرمود: من پیش از شما بر حوض درمی‌آیم.

سپس فرمود: مردانی را از حوضم می‌رانند، چنان‌که شتر بی‌صاحب را پس می‌زنند. صدایشان می‌زنم: بشتابید، بیایید!

گفته می‌شود: آنان پس از تو [شریعت را] تغییر دادند و پیوسته به [آیین] پیشینیان خویش بازگشتند.

می‌گوییم: بروند به درک! نابودشان باد! (۱)

در صحیح مسلم می‌خوانیم:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌فرمود: اُمت‌م در حوض بر من وارد می‌شوند و من مردم را از آن طرد می‌کنم (چنان‌که شخص شتر غریبه را از میان شترانش می‌راند).

ص: ۶۵۹

---

۱- سنن ابن ماجه ۲: ۱۴۳۹، حدیث ۴۳۰۶؛ نیز بنگرید به، صحیح مسلم ۱: ۲۱۸، حدیث ۳۹؛ مسند احمد مسند المکثرین

گفتند: ای نبی خدا، آیا [در میان آن همه آدم] ما را می شناسی؟

فرمود: آری، شما سیمایی دارید که غیر شما ندارند. از آثار وضو، شما پیشانی و پا سفید بر من در می آید. دسته ای از شما را از من باز می دارند و [به حوض] نمی رسند.

می گویم: پروردگرم، اینها از اصحاب من اند.

فرشته ای مرا پاسخ می دهد و می گوید: آیا می دانی بعد از تو چه کردند؟<sup>(۱)</sup>

اگر ما این اخبار نبوی را با آموزه های زیر کنار هم نهیم:

اینکه امت - بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله - به آیین گذشته شان برمی گردند؛ زیرا خدای متعال در قرآن می فرماید: « أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ »؛<sup>(۲)</sup> آیا اگر محمد بمیرد یا کشته شود بر گذشته تان [دوران جاهلیت] برمی گردید.

این روایت مالک بن انس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره شهدای اُحد فرمود: برای اینان شهادت می دهم [که جان فشانی کردند و در یاری ام کوشیدند].

ابوبکر گفت: ای رسول خدا، مگر ما برادران آنها نیستیم؛ مانند آنان اسلام آوردیم و همچون آنها جهاد کردیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، لیکن نمی دانم بعد از من چه می کنید!

ابوبکر، گریست، باز هم گریه کرد و گفت: آیا بعد تو ما زنده باشیم!<sup>(۳)</sup>

ص: ۶۶۰

---

۱- صحیح مسلم ۱: ۲۱۷، حدیث ۳۷.

۲- سوره آل عمران ۳ آیه ۱۴۴.

۳- الموطأ: ۲۳۶، حدیث ۹۹۵.

در العقد الفرید آمده است :

به عایشه گفتند : در کنار رسول خدا دفن کنند ؟

گفت : نه ، من بعد از پیامبر حَدَثی (بدعتی) پدید آوردم ، مرا در کنار خواهرانم در بقیع به خاک بسپارید .(۱)

در قرآن می خوانیم : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ »(۲) (ای کسانی که ایمان آوردید ، خدا و پیامبر را اجابت کنید) تا اینکه می فرماید : « وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً »؛(۳) از فتنه ای بترسید که تنها به ظالمان نمی رسد [ بلکه همه را در بر می گیرد ] .

از زُبَیر بن عَیَّوَاب در تفسیر این آیه رسیده است که گفت : این آیه را زمانی می خواندیم و خود را از اهل آن نمی دیدیم . اکنون می بینیم که مقصود از آن ماییم .

سندی می گوید : این آیه در خصوص اهل بدر نازل شد ، در جنگ جمل به آنان اصابت کرد .(۴)

ص : ۶۶۱

۱- . العقد الفرید ۵ : ۷۹ . در «صحیح بخاری ۶ : ۲۶۷۱ ، حدیث ۶۸۹۶» آمده است که عایشه گفت : مرا در کنار هووهایم دفن کنید و در کنار پیامبر در خانه [ آن حضرت ] به خاک بسپارید ؛ زیرا خوش ندارم مرا بستایند [ و چیزهایی که در من نیست ، به من نسبت دهند ] . در «طبقات ابن سعد ۸ : ۷۴» آمده است که عایشه گفت : من پس از پیامبر ، حَدَث [ بدعت ] پدید آوردم ، مرا در کنار همسران آن حضرت دفن کنید .

۲- . سوره انفال ۸ آیه ۲۴ .

۳- . سوره انفال ۸ آیه ۲۵ .

۴- . تفسیر ابن کثیر ۲ : ۴۸۸ - ۴۸۹ .



روایاتی که درباره بدعت های عثمان در وضو (و در دیگر احکام) آمده است و صحابه او را به بدعت گذاری و تغییر و تبدیل در دین متهم کردند .

و نیز با آگاهی بر اجتهادات صحابه و اینکه آنها بعضی از احکام خاص را تعمیم می دادند و برخی از احکام عام را تخصیص می زدند .

و دیگر امور .

هر گاه همه اینها را در نظر بگیریم ، جوهره سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را در روایت

رفاعه بن رافع در می یابیم که فرمود : «خَيْتِي يُشْبِغُ الْوُضُوءَ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ»؛ (۱) تا اینکه اسبغ در وضو را آن گونه که خدا خواست ، انجام دهد .

این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به وجود مسلک رأی در وضو رهنمون است ؛ چراکه اهل اسبغ ، به تأویل و اجتهاد در معنای اسبغ دست خواهند یازید .

سخن حجاج را پیش از این دریافتیم که در لزوم شستن پاها بیان داشت : «أَقْرَبُ إِلَى الْخُبْثِ» (۲) (پاها در معرض آلودگی اند) با اینکه کتاب و سنت ، مسح را گویایند .

اسبغ به دو بار شستن تحقق می یابد (نه بیشتر از آن) چراکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله متواتر است که آن حضرت ، یک بار و دو بار ، وضو می ساخت .

اما اینکه اسبغ باسه بار شستن محقق می شود ، مکتب اهل بیت و پیروان وضوی مسحی آن را نمی پذیرد ، بلکه این نگرش به مکتب خلفا و پیروان خط مشی رأی و اجتهاد اختصاص دارد .

اگر این نصوص را با آنچه از امامان اهل بیت علیهم السلام در وضو رسیده است ، جمع کنیم ، به حقیقت دیگری در این سیاق دست می یابیم .

ص: ۶۶۲

۱- سنن نسائی ۱ : ۲۴۱ .

۲- الدر المنثور ۲ : ۲۶۲ .

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود :

إِنَّمَا الْوُضُوءُ حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يُطِيعُهُ وَمَنْ يَعْصِيهِ .

وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ إِلَّا نَجَسَهُ اللَّهُ مِثْلَ الدَّهْنِ؛ (۱)

وضو ، یکی از حدود الهی است تا خدا مطیع را از عاصی باز شناسد .

چیزی مؤمن را نجس نمی سازد، مانند مالیدن روغن او را کفایت می کند.

صدوق در معانی الأخبار از ابراهیم بن مُعَرِّض روایت می کند که از امام علیه السلام سؤال کرد ، تا اینکه پرسید :

فَأَيُّ حَدِّ حَدِّتِ أَحَدٌ مِنَ الْبُولِ ؟

فَقَالَ : إِنَّمَا يَعْنِي بِذَلِكَ التَّعَدِّي فِي الْوُضُوءِ أَنْ يَزِيدَ عَلَى حَدِّ الْوُضُوءِ؛ (۲)

کدام حَدِّتِ ، از بول حَدِّتِ تر است [ و وضو را باطل می سازد ] ؟

امام

علیه السلام فرمود : مقصود امام علی علیه السلام [ از این سخن که پس از ادرار وضو

گرفت و فرمود این وضوی شخصی است که حَدِّتِ از او سر نزد ] تعَدِّي در وضوست ؛ اینکه شخص بر حدِّ وضو بیفزاید .

کَلْبِنِي - به سندش - از حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ روایت می کند که گفت :

كُنْتُ قَاعِدًا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَعَا بِمَاءٍ فَمَلَأَ بِهِ كَفَّهُ فَعَمَّ بِهِ وَجْهَهُ ثُمَّ مَلَأَ كَفَّهُ فَعَمَّ بِهِ يَدَهُ الْيُمْنَى ثُمَّ مَلَأَ كَفَّهُ فَعَمَّ بِهِ يَدَهُ الْيُسْرَى .

ثُمَّ مَسَحَ عَلَى رَأْسِهِ وَرِجْلَيْهِ وَقَالَ : هَذَا وَضُوءٌ مَنْ لَمْ يُحَدِّثْ حَدَثًا

ص: ۶۶۳

۱- . الكافي ۳ : ۲۱ ، حديث ۲ .

۲- . معانی الأخبار : ۲۴۸ ، حديث ۲ ؛ وسائل الشيعة ۱ : ۴۴۰ .

يَعْنِي بِهِ التَّعَدَى فِي الْوُضُوءِ؛ (١)

نزد امام صادق عليه السلام نشسته بودم . آن حضرت آبی خواست ، کف دستش را پر آب کرد و آن را به همه صورت رساند ، سپس کف دستش را پر آب کرد و آن را به همه دست راست رساند ، بار دیگر کف دست را پر آب ساخت و به همه دست چپ رساند .

آن گاه سر و پاهایش را مسح کشید و فرمود : این وضو ، وضوی کسی است که حَدَثَ [ بدعت ] نکرد (آن حضرت از «حدث» تعدی در وضو را در نظر داشت) .

از داود بن فرقد رسیده است که گفت :

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : إِنَّ أَبِي كَانَ يَقُولُ : إِنَّ لِلْوُضُوءِ حَدًّا مَنْ تَعَدَّاهُ لَمْ يُؤْجَرْ .

وَكَانَ أَبِي يَقُولُ : إِنَّمَا يَتَلَدَّدُ؛ (٢)

شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود : پدرم می گفت : همانا برای وضو حدی است . هر که از آن فراتر رود ، مأجور نمی باشد .

پدرم می فرمود : چنین شخصی تلدد می کند .

مجلسی

رحمه الله «تلدد» را از «لدد» می داند که به معنای خصومت است ؛ یعنی شخصی که از حد وضو تجاوز می کند و با خدا در احکامش دشمنی می ورزد . وی سپس آنچه را ابن اثیر در این ماده گفته است می آورد . (٣)

ص : ۶۶۴

۱- . الکافی ۳ : ۲۷ ، حدیث ۸ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۳۷ ، حدیث ۸ .

۲- . الکافی ۳ : ۲۱ ، حدیث ۳ .

۳- . مرآة العقول ۱۳ : ۶۷ .

شیخ حُرّ عاملی رحمه الله بر این روایت ، این گونه تعلیق می زند :

مراد ، تعدّی از حدّ وضوست . چنین شخصی خود را در حیرت و تردید و رنج می اندازد ؛ بی آنکه ثواب به دست آورد ؛ زیرا وی به بیشتر از مسمای غَسَل و مَسْح امر نشد .<sup>(۱)</sup>

اینکه امام باقر علیه السلام فرمود : «وضو ، حدّی از حدود خداست تا بداند چه کسی او را فرمان می برد و چه کسی از امر خدا سر می پیچد» بعید نمی نماید که امام علیه السلام با این سخن اشاره دارد به اینکه طهارت وضو ، نظافتِ حقیقی نیست ، بلکه طهارت حُکمی می باشد که برای شناخت کسی که امر خدا را امتثال می کند و کسی امر خدا را عصیان می ورزد ، تشریح شده است «زیرا چیزی مؤمن را نجس نمی سازد» .

اینکه امام علیه السلام فرمود : «مانند مالیدن روغن در وضو کفایت می کند» برای اثبات تعدّی مکلف و اطاعت وی در برابر او امر خداست (نه چیز دیگر) .

اگر در این سخن امام صادق علیه السلام تأمل کنیم که فرمود : «هر که در وضویش تعدّی کند مانند کسی است که وضویش را بشکند»<sup>(۲)</sup> درمی یابیم که آن حضرت به این سخن خدا اشاره دارد که فرمود : « وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ »؛<sup>(۳)</sup> هر که از حدود خدا تجاوز کند ، به خودش ظلم کرده است .

بنابراین ، وضو ، یک امر عبادی است . خدا آن را تشریح کرد تا بداند چه کسی او را فرمان می برد و چه کسی او را عصیان می ورزد .

ص: ۶۶۵

۱- . وسائل الشیعه ۱ : ۳۸۷ ، ذیل حدیث ۱ .

۲- . من لا یحضره الفقیه ۱ : ۲۵ ، حدیث ۷۹ .

۳- . سوره طلاق ۶۵ آیه ۱ .

با تدبّر در حدیث حوض به همین حقیقت پی می‌بریم. در آنجا کسانی از صحابه را از حوض می‌رانند؛ زیرا بدعت پدید آوردند و به آیین نیاکانشان بازگشتند و احکام خدا را طبق آرا و استحسانات خویش تغییر دادند.

تبدیل آنها در بدیهی‌ترین بدیهیات و اول ضروریات (که وضوست) ما را بر آن می‌دارد که بدعت‌های آنان را در امور دیگر بعید ندانیم؛ زیرا تعدی و بدعت‌آوری در وضو (که از نظر کتاب و سنت از اوضح و اضحاحات است) آنان را به احداث در امور خطیر دیگر سوق می‌داد.

این سخن پیامبر که «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ» (وای بر اَعقاب از آتش) به مردمانی اشاره دارد که بعد از آن حضرت می‌آیند و اجتهاد به رأی و تأویل را مرکب خویش می‌سازند یا روش و دلیلی برای گرایش اعتقادی‌شان قرار می‌دهند.

پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به خاطر در پیش‌گیری این خط مشی، توبیخ کرد.

اکنون از آنچه آوردیم نتیجه‌گیری می‌کنیم تا چگونگی جمع میان روایات موجود در کتاب‌های اهل سنت را (که به شستن پاها و شستن سه بار اعضای وضو فرا می‌خوانند) با قول امام صادق علیه السلام جمع کنیم که فرمود:

الثالثة بدعة؛ (۱) شستن بار سوم بدعت است.

الوضوء مثنی مثنی، من زاد لم يؤجر علیه؛ (۲) وضو، دو بار دو بار است. هر که بر آن بیفزاید، پاداش دریافت نمی‌دارد.

ص: ۶۶۶

---

۱- تهذیب الأحکام ۱: ۸۱، حدیث ۲۱۲؛ الاستبصار ۱: ۷۱، حدیث ۲۱۷.

۲- تهذیب الأحکام ۱: ۸۰، حدیث ۲۱۰؛ الاستبصار ۱: ۷۰، حدیث ۲۱۵.

وَاللَّهِ مَا كَانَ وُضوءُ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا مَرَّةً مَرَّةً؛<sup>(۱)</sup> به خدا سوگند ، وضوی رسول خدا جز یک بار یک بار نبود .

تَوْضَأُ النَّبِيِّ مَرَّةً مَرَّةً ، وَهَذَا وُضوءٌ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ الصَّلَاةَ إِلَّا بِهِ؛<sup>(۲)</sup> پیامبر یک بار

یک بار وضو می گرفت ، و این وضویی است که خدا نماز را جز به آن نمی پذیرد .

آیا امکان تقارب میان این نصوص و روایات اهل سنت هست (یا نه) ؟

اگر به مکتب خلفا خوش گمان باشیم و بگوییم عمداً بدعت پدید نیاوردند ، چگونه می توانیم فعل آنها را در وضو توجیه کنیم ؟

به نظر می رسد امکان تقارب میان این دو مکتب وجود ندارد و نمی توان فعل مکتب خلفا را توجیه کرد مگر به اینکه بگوییم شستن بار اول (از شستن های سه گانه) اعدادی (برای آماده سازی) است و شستن بار دوم همان بار اول است که خدا نماز را جز به آن نمی پذیرد و شستن بار سوم (یعنی در واقع بار دوم) سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد ، شستنی که امام باقر علیه السلام آن را اسباغی شمرد که مکلف بر آن پاداش دریافت می دارد و درباره آن فرمود : «إِنَّ الْمَرَّتَيْنِ إِسْبَاغٌ»؛<sup>(۳)</sup> دو بار شستن اسباغ (وضوی کامل) است .

اما اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله پاها را شست برای نظافت بود (نه چیز دیگر) زیرا رسول خدا نماز گزاران را - هنگامی که برای نماز وضو می گرفتند - امر می کرد که پاهایشان را بشویند ؛ زیرا پاهایشان در معرض بول و غایط بود .

ص: ۶۶۷

۱- من لا يحضره الفقيه ۱ : ۲۵ ، حدیث ۷۶ ؛ الاستبصار ۱ : ۷۰ ، حدیث ۲۱۲ .

۲- من لا يحضره الفقيه ۱ : ۳۸ ، حدیث ۷۶ ؛ احکام القرآن ۳ : ۳۳۲ و ۳۵۷ .

۳- وسائل الشیعه ۱ : ۴۳۹ ، حدیث ۲۰ .

از جابر(۱) روایت است که گفت :

أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِذَا تَوَضَّأْنَا لِلصَّلَاةِ أَنْ نَغْسِلَ أَرْجُلَنَا؛(۲)

رسول خدا به ما امر کرد هر گاه برای نماز وضو می گیریم ، پاهایمان را بشوییم .

از امام رضا علیه السلام درباره وضوی واجب در قرآن سؤال شد ، امام علیه السلام فرمود :

المَسْحُ ، وَالغَسْلُ فِي الوُضُوءِ لِلتَّنْظِيفِ؛(۳)

واجب در کتاب خدا مَسْحُ پاهاست ، و غَسْلُ (شستن) پاها در وضو برای نظافت می باشد .

از ایوب بن نوح روایت است که گفت : به ابوالحسن نامه نوشتم و درباره مَسْحُ پاها از وی پرسیدم ، امام علیه السلام فرمود :

الْوُضُوءُ الْمَسْحُ ، وَلَا يَجِبُ فِيهِ إِلَّا ذَاكَ ، وَمَنْ غَسَلَ فَلَا بَأْسَ (يعني التَّنْظِيفِ)؛(۴)

واجب در وضو مسح پاهاست ، جز این کار - در آن - واجب نمی باشد ، و هر که پاها را بشوید (یعنی برای نظافت این کار را بکند) اشکالی ندارد .

در روایت دیگر از امام علیه السلام رسیده است که فرمود : واجب در کتاب خدای متعال در وضو، مَسْحُ است، و غَسْلُ (شستن پاها) برای تمیزی و نظافت می باشد.(۵)

ص: ۶۶۸

---

۱- می دانیم که جابر از پیروان تقید محض و مدونان بود . حجاج در دستش مهر زد تا او را ذلیل سازد و وی از پیامبر حدیث نکند .

۲- سنن دارقطنی ۱ : ۱۰۷ ، حدیث ۱ .

۳- الاستبصار ۱ : ۶۵ ، حدیث ۱۹۲ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۲۱ ، حدیث ۱۱۰۰ .

۴- تهذیب الأحکام ۱ : ۶۴ ، حدیث ۱۸۰ ؛ الاستبصار ۱ : ۶۵ ، حدیث ۱۹۴ .

۵- تهذیب الأحکام ۱ : ۶۴ ، حدیث ۱۸۱ ؛ الاستبصار ۱ : ۶۴ ، حدیث ۱۹۲ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۲۰ ، حدیث ۱۰۹۸ .

بدین سان ، بعید به نظر نمی رسد که رسول خدا پاها را برای نظافت می شست ، سپس بعضی از صحابه این فعل آن حضرت را سنت شمردند و این کار ، امر را بر مردم مشتبه ساخت چنان که بر عایشه و عبدالرحمان بن عوف امر مشتبه شد آن گاه که بعضی از احکام خاص را بر همه مسلمانان تعمیم دادند .

پیش از این ، روشن ساختیم که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آنکه صورت و دست ها را برای جریان آب بر آن دو آماده می ساخت ، می شست ؛ زیرا آن حضرت از ما اسبغ در وضو را می خواست و اسبغ تحقق نمی یابد مگر اینکه عضو برای این کار آماده شود ؛ خصوصاً اگر دارای موی فراوان باشد .

پیامبر صلی الله علیه و آله پاها را پس از آنکه مسح می کشید ، می شست و از آنجا که شستن - خود به خود - کاری بیش از مسح را می نمایاند ، گفتند : رسول خدا پاها را - در وضو - می شست و مسح پاها را به عنوان ادای فریضه الهی - پیش از شستن - توسط آن حضرت از یاد بردند و این امر را به خاطر اموری که می پسندیدند ، اشاعه دادند .

مخالفت بعضی از صحابه ، مانند ابن عباس (دانشمند اُمت) انس بن مالک (خادم پیامبر) علی بن ابی طالب (داماد رسول خدا) با این فهم و اصرار آنها بر اینکه سنت رسول خدا مسح است (نه غیر آن) و استدلال آنان به قرآن و سنت ، ما را به ضعف و نادرستی آنچه ارباب مکتب اجتهاد اشاعه دادند ، ارشاد می کند .

\* \* \*



باری ، وضوی غسلی چند مرحله را پشت سر نهاد :

مرحله اول

اختلاف عثمان با گروهی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و اعتراف عثمان به اینکه

معارضان وی در وضو از رسول خدا صلی الله علیه و آله احادیثی را بر زبان می آورند و عثمان در حدیث گویی آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله شک نداشت و در عین حال ، فعلی را که از پیامبر دید (شستن پاها) ترجیح می داد و آن را حجت می شمرد .

پوشیده نماند که عثمان (به پیروی از ابوبکر و عمر) از مانعان نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله بود . یاران و دوستانش ، شیوه او و کسان پیش از او را در پیش گرفتند . معاویه و حجاج بر التزام به فقه عثمان تأکید داشتند و این دو نیز از حدیث گویی منع می کردند با اینکه از داعیان به شستن پاها و مسح جلو و پشت سر (از روی رأی ، نه حدیث) بودند .

در مقابل آنان ، خطّ مشی دیگری وجود داشت که بعضی از صحابه در صدر آن قرار داشتند و قولاً و فعلاً در برابر خطّ مشی رأی ایستادند و از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کردند .

مثل امام علی علیه السلام که در برابر رویکرد رأی در وضو (با همه اشکال آن) ایستاد ؛ خواه در این راستا ، به عدم جواز شرب زیادی آب وضو در حال ایستاده قائل باشند یا به شستن پاها و سه بار شستن اعضا اعتقاد یابند یا مسح سر را به شستن آن تغییر دهند ، آب را به سر بریزند تا حدّی که قطرات آب از آن بچکد یا در حدّ چکیدن برسد (۱) (و مشابه آن) .

ص: ۶۷۰

---

۱- عبارت «حتّی قطر الماء أو کاد یقطر» تا آنجا که آب از سر می چکید یا نزدیک بود بچکد درباره وضوی معاویه در «سنن ابی داود ۱ : ۳۱ ، حدیث ۱۲۴» و «سنن بیهقی ۱ : ۵۹ ، حدیث ۲۷۶» آمده است . عبارت یکی از مُحَشَّیان سنن ابن ماجه را دیدم که در آن شستن سر را تشریح می کرد . وی در تفسیر «یَمْسِیحُ بِرَأْسِهِ وَرِجْلَيْهِ» ؛ سر و پاها را مسح می کشید (که در روایت رفاعه بن رافع آمده است و دارمی آن را روایت می کند) می گفت : «یَجِبُ حَمْلُهُ عَلَى الْغَسْلِ بِأَدْلَةٍ خَارِجِيَّةٍ ، كَمَا حُمِلَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ» باید با ادله خارجی ، آن را بر غسل (شستن) حمل کرد ؛ چنان که قرآن بر غسل حمل می شود .

امام علیه السلام وضوی ثنائی مسحی گرفت ، زیادی آب وضو را در حال ایستاده ، آشامید و فرمود : «هَذَا وَضُوءٌ مِّنْ لَّمْ يُعْهِدِ» (۱) (این وضوی کسی است که بدعت نکرد) این کار را برای محکوم نمودن اهل رأی و از میان بُردن بدعتی که پدید آوردند ، انجام داد .

از «عبد خیر» (ابن مسعود) از پدرش رسیده است که گفت :

علی بن ابی طالب را دیدم که پشت پاها را مسح می کشید و می فرمود : اگر نمی دیدم که رسول خدا پشت پاها را مسح کشید ، گمان می بردم که کف پاها از پشت آن [ به مسح ] سزامنندترند . (۲)

در روایت دیگر آمده است که فرمود :

کجایند کسانی که می پندارند سزاوار نیست احدی ایستاده آب بنوشد . (۳)

مثل این رویکرد را از انس بن مالک (صحابی پیامبر) در برابر حجاج بن یوسف می بینیم .

ص : ۶۷۱

---

۱- . الکافی ۳ : ۲۷ ، حدیث ۸ .

۲- . معرفه السنن والآثار ۱ : ۱۶۹ ، حدیث ۷۵ ؛ مسند حمیدی ۱ : ۲۹ ، حدیث ۴۷ .

۳- . کنز العمال ۹ : ۲۰۸ ، حدیث ۲۷۰۳۰ .

هنگامی که حجاج در آهواز خطبه خواند و به شستن پاها (بدان سبب که به آلودگی نزدیک ترند) فرا خواند، انس گفت:

صَدَقَ اللَّهُ وَكَذَبَ الْحَجَّاجُ ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : « وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ » (۱)؛ (۲)

خدا راست گفت و حجاج دروغ بافت؛ خدای متعال می فرماید: سر و پاهاتان را مسح بکشید.

انس این سخن را در ردّ ستمگر دوران خویش (حجاج بن یوسف ثقفی) می گوید، همان جباری که بر گردن انس و دیگر صحابه (به خاطر حدیث گویی از پیامبر و ایستادن در برابر فقه نظام سلطه) مهر زد.

قول ابن عباس و اعتراض وی بر رُبَيْع (بنت مُعَوِّذ) بدان خاطر که رُبَيْع وضوی غسلی را از پیامبر حکایت کرد، پیش از این گذشت. ابن عباس گفت:

إِنَّ النَّاسَ أَبْوَاءُ إِلَّا الْغَسْلُ وَلَا أُجِدُّ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا الْمَسْحَ؛ (۳)

مردم جز شستن را بر نمی تابند و در کتاب خدا جز مسح را نمی یابم.

باری، معارضان عثمان، یک جریان عمومی بودند (نه گروه خاص یا حزب معین) آنان اصحاب محمد و قاریان اُمت و فقهای اسلام به شمار می آمدند. برخی از آنها از «عشره مبشره» (ده نفری که [به گمان اهل سنت] به آنها وعده

بهشت داده شد) و از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده می شدند.

ماجرای کسانی که در وضو با عثمان اختلاف داشتند، به همین گونه بود؛

ص: ۶۷۲

---

۱- .سوره مائده ۵ آیه ۶ .

۲- .تفسیر طبری ۶: ۸۲؛ الدر المنثور ۲: ۲۶۲؛ تفسیر قرطبی ۶: ۹۲ .

۳- .سنن ابن ماجه ۱: ۱۵۶، حدیث ۴۵۸ .

زیرا آنها اهل استدلال به قرآن و حدیث به سنت بودند، کسانی که رأی را نمی پذیرفتند. امام علی علیه السلام به حدیث استدلال می کرد و انس و ابن عباس، به قرآن.

در حالی که عثمان و گروه وی، می کوشیدند به رأی خویش فتوا دهند و با اجتهادات نادرست خویش، دیگران را قانع سازند.

این یادآوری نیز بجاست که عثمان خود را شایسته تشریح می دید. وی از رهگذر وضو می خواست عملاً برای صحابه ثابت کند که کمتر از ابوبکر و عمر نیست. وی تلاش کرد فعلی را که یک بار - به پندار خودش - از پیامبر دید، به عنوان سنت دائمی رسول خدا (که باید آن را پیروید) تعمیم دهد، در حالی که - بنا بر نقل خود عثمان - پیامبر صلی الله علیه و آله با صراحت بیان داشت که این کار ویژه آن حضرت و انبیای پیش از اوست، و سنتی برای همه مسلمانان نمی باشد.

مرحله دوم

امویان و مروانیان از اختلاف فقهی میان عثمان و بزرگان صحابه - در وضو - بهره بردند و از این رهگذر به شناسایی رقیبانشان (طالبیان) پرداختند؛ زیرا آنان وضوی بدعی نمی گرفتند.

می توان گفت: امویان از رویکرد عثمان (و سرگرم شدن اُمت به اختلافات فقهی و ثانوی تا سیاست های بد مالی و اداری را از یاد ببرند) سوء استفاده کردند و به بدعت های دیگری در وضو دست یازیدند؛ مانند:

شستن معاویه سر را به جای مسح و برگرفتن آب جدید برای این کار.

برگرداندن برعکس آب در شستن ساق های دست.

ص: ۶۷۳

تفسیر معنای کعب به دو قوزک پا در دو طرف ساق (نه برآمدگی پشت پا و محل بستن بند کفش).

و ده ها مسائل دیگر که امام باقر علیه السلام کوشید آنها را توضیح دهد و تصحیح سازد و در این راستا وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله را حکایت کند .

از آن حضرت رسیده است که :

ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ وَقَدَمَيْهِ بِبَلَلِ كَفِّهِ لَمْ يُحَدِّثْ لَهُمَا مَاءً جَدِيداً؛<sup>(۱)</sup>

سپس امام علیه السلام سر و پاها را با تری کف دستش (بی آنکه آب تازه ای بردارد) مسح کشید .

در روایت دیگر می خوانیم :

ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ وَقَدَمَيْهِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ بِفَضْلِ كَفِّهِ وَلَمْ يُجَدِّدْ مَاءً؛<sup>(۲)</sup>

سپس آن حضرت با زیادی آب کف دست (بی آنکه به آب جدید دست برد) سر را و پاها را تا برآمدگی پشت پا ، مسح کشید .

زراره و بُکیر از آن حضرت روایت کرده اند که :

فَعَرَفَ بِهَا غُرْفَهُ فَأَفْرَغَ عَلَى ذِرَاعِهِ الْيُمْنَى فَعَسَلَ بِهَا ذِرَاعَهُ مِنَ الْمِرْفَقِ

إِلَى الْكَفِّ لَا يَزُدُّهَا إِلَى الْمِرْفَقِ؛<sup>(۳)</sup>

یک مشت آب با دست گرفت و بر ساق دست راست ریخت و آن را از آرنج تا کف شست ، آب را به آرنج بازنگرداند ...

در روایت دیگر ، آمده است :

ص: ۶۷۴

۱- . الکافی ۳: ۲۵ ، حدیث ۵ ؛ وسائل الشیعه ۱: ۳۸۹ ، حدیث ۱۰۲۲ .

۲- . تهذیب الأحکام ۱: ۵۶ ، حدیث ۷ ؛ الاستبصار ۱: ۵۷ ، حدیث ۱۶۸ .

۳- . الکافی ۳: ۲۵ ، حدیث ۵ ؛ تهذیب الأحکام ۱: ۵۶ ، حدیث ۷ ؛ الاستبصار ۱: ۵۷ ، حدیث ۶۸ .

فَقُلْنَا أَيْنَ الْكَعْبَانِ ؟

قَالَ : هَاهُنَا يَعْنِي الْمَفْصِلَ دُونَ عَظْمِ السَّاقِ .

فَقُلْنَا : هَذَا مَا هُوَ ؟

فَقَالَ : هَذَا مِنْ عَظْمِ السَّاقِ وَالْكَعْبُ أَسْفَلُ مِنْ ذَلِكَ ؛ (۱)

گفتیم : کعب ها کجاست ؟

فرمود : اینجا (یعنی مفصل ، نه استخوان ساق پا) .

گفتیم : این [ برآمدگی ] چیست ؟

فرمود : این ، جزو استخوان ساق است ؛ کعب ، پایین تر از این می باشد .

از مُیسِر از امام باقر علیه السلام روایت است که :

ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى ظَهْرِ الْقَدَمِ ، ثُمَّ قَالَ : إِنَّ هَذَا هُوَ الْكَعْبُ ؛ (۲)

امام

علیه السلام دستش را بر پشت پا نهاد ، سپس فرمود : این ، همان کعب است .

بنابراین ، تأصیل حدیثی (۳) از سوی دو مکتب (مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفا) در این مرحله تأسیس شد . اهل بیت علیهم السلام در نقل سنّت صحیح - که از پدرانشان از پیامبر روایت می شد - کوشیدند و در تصحیح خطایی که نزد دیگران وجود داشت ، اهتمام داشتند ، لیکن مکتب خلفا برای رفع تناقض موجود در روایاتشان به درد سر افتادند ؛ عبارات متن را از طریق دیگر تغییر دادند و بر طرق روایی افزودند .

ص : ۶۷۵

۱- . الکافی ۳ : ۲۶ ، حدیث ۵ .

۲- . منتهی المطلب ۲ : ۷۲ .

۳- . حدیث را اصل قرار دادن م .

حُمران و عطا و زُهَری ، کسانی اند که جنبه روایی را - در مکتب خلفا - عهده دار شدند .

از سویی امام سجّاد علیه السلام پسر عمویش عبدالله بن محمّد بن عقیل را پیش رُبَیع (بنت مُعَوّذ) می فرستد و به روایتِ وی - که وضوی غَسَلِی را از پیامبر روایت می کند - اعتراض می کند و از دیگر سو ، امام باقر علیه السلام برای اصحاب ، صفتِ وضوی پیامبر را حکایت می کند .

با این دو روش (اعتراضی و تعلیمی) ائمه علیهم السلام در حفظ وضوی مسحی کوشیدند .

امام باقر علیه السلام با حکایت وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله خاطر نشان ساخت که اختلاف در وضو میان مسلمانان تا سال ۱۱۴ هجری (سال درگذشت آن حضرت) ادامه داشت . و امام علیه السلام با حکایت وضوی آن حضرت ، سند تشریحی و تاریخی را برای ما باقی گذاشت .

نشانه های این اختلاف میان مسلمانان را می توان در آنچه طبری از موسی بن انس روایت می کند ، دید و این سخن که به انس گفت : ای ابو حمزه ، حجّاج در اهواز برای ما خطبه خواند و ما همراهش بودیم ، وضو را بیان داشت ... .

همه این نصوص ، تأکید دارند که خطّ مشی اُموی عبّاسی ، و رای وضوی غَسَلِی وجود داشت .

مرحله سوّم

این مرحله ، مرحله تأسیس مذاهب چهارگانه اهل سنّت و بنیان گذاری مکاتب فقهی است ؛ زیرا در این دوران ، نزد مذاهب اربعه ، اُصول حدیثی پابرجا

ص: ۶۷۶

شد و قواعد مذهبی ترسیم گشت و اصول جرح و تعدیل رواج یافت و بعضی روایت بعض دیگر را (که از نظر حدیثی و فقهی با رأی و مذهب وی ناساز بود) مخدوش می شمرد .

از اینجا بود که در توثیق یا تجریح یک راوی - نزد آنان - اختلاف پدید آمد ، لیکن در نهایت ، همه شان بر روایت وضوی غَسَلی از پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق نظر یافتند

با اینکه بر اشکالات مرگباری درباره روایانشان آگاه بودند .

آنان به روایاتی که در این باب بود ، تن دادند و به آنها چنگ زدند ؛ خواه از عثمان بود یا عبدالله بن زید بن عاصم یا عبدالله بن عمرو بن عاص یا دیگران .

این امر رهنمون است به اینکه آنان ، علی رغم عیوب سندی و متنی این روایات ، صدور آنها را از این راویان پذیرفتند .

بنابراین ، اختلاف در وضو ، مبنایی شد . مکتب خلفا چون وضوی غَسَلی عثمانی را پذیرفتند ، به صحت این روایات و ثبوت آنها از این صحابه قائل شدند .

ما در این پژوهش ثابت کردیم که پایه هایی را که آنها بنا نهادند ، صحیح نبود و اشکالات فراوانی بر آنها وارد است ؛ به ویژه با وجود شخصیتی بی نام و نشان همچون حُمران بن اَبان که در سند صحیح ترین روایات وضویی آنهاست .

خلاصه کلام در روایات عثمان این است که : آنان بر روایت حُمران بن اَبان تکیه کردند و آن را صحیح ترین روایات در باب وضو شمردند ، در حالی که حُمران - بر اساس تحقیق ما - یک نفر یهودی شعوبی مُغرضِ خائنِ رشوه گیر و دروغ گوست . کمترین چیز درباره وی سخن استاد بشار عَوّاد است که می گوید :



لَمْ يَكُنْ أَمِينًا تِلْكَ الْأَمَانَةُ الَّتِي تُؤَدَّى إِلَى تَوْثِيقِهِ تَوْثِيقًا مُطْلَقًا؛ (۱)

حُمران در آن حد آمین نمی باشد که به توثیق مطلق وی بینجامد .

به سخنی که او را از سوی علمای رجال توثیق کند (مانند : ثَقَّةٌ حُجَّةٌ ، اِمَامٌ حُجَّةٌ ، اِمَامٌ ثَبْتُ ثَقَّةٌ ، ثَقَّةٌ ثَبْتُ ، صِدْقٌ لَا بَأْسَ بِهِ ، و دیگر عبارات توثیق) دست

نیافتیم ، بلکه نهایی ترین سخنی که بر آن دست یافتیم قول ذهبی است که می گوید : «الفارسی الفقیه» (۲) (فقیه فارسی است) یا قول ابن عبدالبر که می نگارد : «كَانَ أَحَدَ الْعُلَمَاءِ الْجِلَّةِ ، أَهْلُ الْوَدَاعَةِ وَالرَّأْيِ وَالشَّرَفِ» (۳) (یکی از عالمان بزرگ ، با وقار و اهل رأی و شرف) و این عبارات نزد ائمه جرح و تعدیل در توثیق به کار نمی رود .

از آنجا که روند عمومی اُمویان و مروانیان ، برگرفتن فقه عثمان و اعتماد به او بود ، و معاویه و مروان و عبدالملک بن مروان و حجاج بن یوسف و حُمران بن أبان (به طور خاص) و رای نشر وضوی عثمانی قرار داشتند ، بسا اهل بصره (و دیگران) روایت حُمران را گرفتند و با پیروی از تبلیغ حاکمان در آن ، به این روایت - در وضو - احتجاج کردند و روایات دیگر را وانهادند .

از اینجاست که میان قول ابن سعد که می گوید : «لَا يَحْتَجُّونَ بِحَدِيثِهِ» (به حدیث حُمران احتجاج نمی کنند) و قول ابن حبان که می گوید : «أَخَذَ عَنْهُ الْبَصْرِيُّونَ» (بصری ها از او گرفتند) تقارب پدید می آید .

ص : ۶۷۸

۱- . تحریر تقریب التهذیب ۱ : ۳۲۱ - ۳۲۲ .

۲- . سیر اعلام النبلاء ۴ : ۱۸۲ ، شماره ۷۳ .

۳- . التمهید ۲۲ : ۲۱۱ .

و بسا بنی اُمیه اهل بصره را به نگرش وضویی حُمران قانع ساختند(۱) و اینکه حُمران در ظاهر مسلمان است ، فرائض را انجام می دهد ، متجاهر به فسق نیست و کبائر را مرتکب نمی شود . پس ، اخذ از او جایز است .

بنابراین ، نسبتِ وضوی غَسلی (به نظر ما بر اساس همه فرض ها) به پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت نمی باشد ، خواه بگوییم عثمان اجتهاد ورزید و روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله را (بر اساس تعبیر امام علی علیه السلام)(۲) بر غیر وجه خودش حمل کرد و کوشید (به وسیله موالیانش حُمران و ابن دَاره و دیگران) اُمت را قانع سازد که همین وضو ، سُنّت رسول خداست .

یا بگوییم حُمران و اُموی ها بر عثمان دروغ بستند و عثمان از نسبتِ وضوی غَسلی به پیامبر صلی الله علیه و آله بری است .

مهم این است که این پژوهش برای خواننده ، نقش سیاست را در تحریف شریعت و پذیرفتن وضوی غَسلی از سوی امویان و مروانیان (برای شناسایی مخالفان طالبی) روشن ساخت .

آنچه را بیان داشتیم ، یک نظریه علمی بود که بر اساس شواهد تاریخی و فقهی و حدیثی و رجالی به آن دست یافتیم و با اینکه به درستی آن اعتقاد داریم ، عدم خطا در آن را ادعا نمی کنیم .

این امر در صورتی آدا می شود که خواننده تا پایان مطالب را با ما دنبال کند .

ص : ۶۷۹

---

۱- در متن ، واژه «اقناع» است که معنای «قانع سازی» و «قبولاندن» هر دو را در بر دارد . براساس معنای دوم ، ترجمه بدین گونه درمی آید : بنی اُمیه ، نگرش وضویی حُمران را به اهل بصره قبولاندند .

۲- الکافی ۱ : ۶۲ ، حدیث ۱ ؛ نیز بنگرید به ، نهج البلاغه ۲ : ۱۸۹ ، خطبه ۲۱۰ ، کتاب سلیم بن قیس : ۱۸۳ .

در پایان ، آنچه را پیش از این گفتیم تکرار می کنیم که قصد ما در این کتاب ، تشکیک در فقه مذهبیه یا خدشه در عقیده طایفه ای نبود ، نیز نمی خواهیم سخنی را بی دلیل بر آنان تحمیل کنیم و به پیروی اجباری ملزمشان سازیم ، لیکن ادله و قرائن و شواهد ، ما را بر آنچه گفتیم واداشت .

و دعای پایانی ما این است : ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است .

این مجلد در اینجا پایان یافت و مجلد سوم در پی خواهد آمد و آغاز آن ، واری روایات عبدالله بن عباس است .

قرآن کریم .

نهج البلاغه ، تحقیق : شیخ محمد عبده ، دار الذخائر ، ایران ، ۱۴۱۲ ه .

صحیفه سجادیّه ، تحقیق : سید محمد باقر موحد ابطحی ، مؤسسه امام مهدی ،

چاپ اول ، قم ، ۱۴۱۱ ه .

۱ . انجیل برنابا .

۲ . انجیل توما .

۳ . ابن ابی الحدید ، عزّ الدین بن هبه الله ( م ۶۵۶ ه ) شرح نهج البلاغه ، تحقیق : محمد ابوالفضل ابراهیم ، دار احیاء الکتب العربی ، چاپ اول ، ۱۳۷۸ ه .

۴ . ابن ابی حاتم ، عبدالرحمان بن محمد ( م ۲۳۷ ه ) المراسیل ، تحقیق : شکر الله نعمه الله قوجانی ، مؤسسه الرساله ، چاپ اول ، بیروت ، ۱۳۹۷ ه .

۵ . ابن ابی شیبّه ، عبدالله بن محمد ( م ۲۳۵ ه ) المصنّف ، تحقیق : کمال یوسف حوت ، مکتبه الرشد ، چاپ اول ، ریاض ، ۱۴۰۹ ه .

۶ . ابن اثیر ، علی بن ابی الکرّم ( م ۶۳۰ ه ) أشد الغابه فی معرفه الصحابه ، انتشارات اسماعیلیان (أُفتت از دار الکتب العربی ، لبنان) تهران .

ص : ۶۸۱

٧. ابن اثير ، علي بن محمّد (م ٦٣٠ هـ) الكامل في التاريخ ، تحقيق : عبدالله قاضي ، دار الكتب العلميّه ، چاپ دوّم ، بيروت ، ١٤١٥ هـ .

٨. ابن اثير ، علي بن محمّد (م ٦٣٠ هـ) اللباب في تهذيب الأنساب ، دار صادر ، بيروت ، ١٤٠٠ هـ .

٩. ابن اثير ، مبارك بن محمّد (م ٦٠٦ هـ) النهايه في غريب الحديث والأثر ، تحقيق : طاهر احمد زاوي و محمود محمّد طنّاحي ، المكتبه العلميّه ، بيروت ، ١٣٩٩ هـ .

١٠. ابن أعثم كوفي ، احمد (م ٣١٤ هـ) الفتوح ، تحقيق : علي شيري ، دار الأضواء ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٤١١ هـ .

١١. ابن الفقيه ، احمد بن محمّد (م ٣٦٥ هـ) كتاب البلدان ، تحقيق : يوسف الهادي ، عالم الكتب ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٤١٦ هـ .

١٢. ابن المبرّد ، يوسف بن حسن (م ٩٠٩ هـ) بحر الدم (في من مدحه احمد أو ذمّه) .

١٣. ابن أبي جرّاده ، عمّار بن احمد (م ٦٦٠ هـ) بغيه الطلب في تاريخ حلب ، تحقيق : سهيل زكار ، دار الفكر .

١٤. ابن تغري بزدي ، يوسف آتابكي (م ٨٧٤ هـ) النجوم الزاهره في ملوك مصر والقاهره ، وزاره الثقافه والإرشاد القومي ، مصر .

١٥. ابن تّمّام ، محمّد بن احمد (م ٢٥١ هـ) المحسن ، تحقيق : عمر سليمان عقيلي ، دار العلوم ، چاپ اوّل ، رياض ، ١٤٠٤ هـ .

١٦. ابن تيميّه ، احمد (م ٧٢٨ هـ) درء تعارض العقل والنقل ، تحقيق : عبداللطيف

عبدالرحمان ، دار الكتب العلميّه ، بيروت ، ١٩٩٧ م .

١٧. ابن جارود ، عبدالله بن علي (م ٣٠٧) المنتقى من السنن المسنده ، تحقيق : عبدالله عمر بارودي ، مؤسسه الكتاب الثقافيه ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٤٠٨ هـ .

١٨. ابن جوزى ، عبدالرحمان بن على (م ٥٩٧ هـ) زاد المسير فى علم التفسير ، المكتب الإسلامى ، چاپ سوم ، بيروت ، ١٤٠٤ هـ .

١٩. ابن جوزى ، عبدالرحمان بن على (م ٥٩٧ هـ) الموضوعات ، تحقيق : توفيق حمدان ، دار الكتب العلميه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤١٥ هـ .

٢٠. ابن جوزى ، عبدالرحمان بن على (م ٥٩٧ هـ) غريب الحديث ، تحقيق : عبدالمعطى ، امين قلعه چى ، دار الكتب العلميه ، چاپ اول ، لبنان ، ١٤٠٥ هـ .

٢١. ابن جوزى ، عبدالرحمان بن على (م ٥٩٧ هـ) المنتظم ، دار صادر ، چاپ اول ، بيروت ، ١٣٥٨ هـ (المكتبه الإسلاميه در ١٢ جلد) .

٢٢. ابن جوزى ، عبدالرحمان (م ٥٩٧ هـ) الضعفاء والمتروكين ، تحقيق : عبدالله

القاضى ، دار الكتب العلميه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤٠٦ هـ .

٢٣. ابن جوزى ، عبدالرحمان (م ٥٩٧ هـ) كشف المشكل من حديث الصحيحين ، تحقيق : على حسين بواب ، دار الوطن ، رياض ، ١٤١٨ هـ .

٢٤. ابن جوزى ، عبدالرحمان (م ٥٩٧ هـ) صفه الصفوه ، تحقيق : محمود فاخورى و محمد رواس قلعه چى ، دار المعرفه ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٣٩٩ هـ .

٢٥. ابن حبان ، عبدالله بن محمد (م ٩٧٩ هـ) طبقات المحدّثين بأصبهان ، تحقيق : عبدالغفور عبدالحق البلوشى ، مؤسسه الرساله ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٤١٢ هـ .

٢٦. ابن حبان ، محمد بن حبان (م ٣٥٤ هـ) مشاهير علماء الأمصار ، تحقيق : فلايشهر ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٩٥٩ م .

٢٧. ابن حبان ، محمد (م ٣٥٤) صحيح ابن حبان (بترتيب ابن بلبان الفارسى) ،

تحقيق : شعيب ارنووط ، مؤسسه الرساله ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٤١٤ هـ .

٢٨ . ابن حبان ، محمّد (م ٣٥٤ هـ) الثقات ، تحقيق : سيّد شرف الدين احمد ، دار الفكر ، چاپ اوّل ، ١٣٩٥ هـ .

٢٩ . ابن حبان ، محمّد (م ٣٥٤ هـ) المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين ،

تحقيق : محمود ابراهيم زايد ، دار الوعي ، چاپ اوّل ، حلب ، ١٣٩٦ هـ .

٣٠ . ابن حبيب بغدادى ، محمّد (م ٢٤٥ هـ) كتاب المحبّر ، تحقق : ايلزه ليختن شتير ، دار الآفاق الجديده ، بيروت .

٣١ . ابن حَجْر عَسْقَلَانِي ، احمد بن على (م ٨٥٢ هـ) تعجيل المنفعه بزوائد رجال الأئمه الأربعة ، تحقيق : اكرام الله امداد الحق ، دار الكتاب العربى ، چاپ اوّل ، بيروت .

٣٢ . ابن حَجْر عَسْقَلَانِي ، احمد بن على (م ٨٥٢ هـ) تحرير تقريب التهذيب ، تحقيق : بشّار عوّاد و شعيب ارنؤوط ، مؤسسه الرساله ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٩٩٧ م .

٣٣ . ابن حَجْر عَسْقَلَانِي ، احمد بن على (م ٨٥٢ هـ) لسان الميزان ، تحقيق : دائره

المعارف النظاميه (هند) مؤسسه الأعلمى ، چاپ سوّم ، بيروت ، ١٤٠٦ هـ .

٣٤ . ابن حَجْر عَسْقَلَانِي ، احمد بن على (م ٨٥٢ هـ) المطالب العالیه ، تحقيق : سعد بن ناصر بن عبدالعزيز شترى ، دار العاصمه و دار الغيث ، چاپ اوّل ، سعودى ، ١٤١٩ هـ .

٣٥ . ابن حَجْر عَسْقَلَانِي ، احمد بن على (م ٨٥٢ هـ) تلخيص الحبير فى أحاديث الرافعى الكبير ، تحقيق : سيّد عبداللّه هاشم يمانى مدنى ، مدينه ، ١٣٨٤ هـ .

٣٦ . ابن حَجْر عَسْقَلَانِي ، احمد بن على (م ٨٥٢ هـ) طبقات المدلسين ، تحقيق : عاصم بن عبداللّه القريوتى ، مكتبه المنار ، چاپ اوّل ، عمّان ، ١٤٠٣ هـ .

٣٧. ابن حَجْر عَشِقْلَانِي ، احمد بن علي (م ٨٥٢ هـ) تعريف اهل التقديس بمراتب الموصوفين بالتدليس ، تحقيق: عاصم بن عبدالله، مكتبة المنار، چاپ اول، اردن.

٣٨. ابن حَجْر عَشِقْلَانِي ، احمد بن علي (م ٨٥٢ هـ) نزهة الألباب في الألقاب ، تحقيق: عبدالعزيز محمد سديري ، مكتبة الرشد ، چاپ اول ، رياض ، ١٤٠٩ هـ .

٣٩. ابن حَجْر عَشِقْلَانِي ، احمد بن علي (م ٨٥٢ هـ) الإصابه في تمييز الصحابه ،

تحقيق : علي محمد بجاوي ، دار الجيل ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤١٢ هـ .

٤٠. ابن حَجْر عَشِقْلَانِي ، احمد بن علي (م ٨٥٢ هـ) فتح الباري شرح صحيح البخاري ، تحقيق : محب الدين الخطيب ، دار المعرفه ، بيروت .

٤١. ابن حَجْر عَشِقْلَانِي ، احمد بن علي (م ٨٥٢ هـ) تقريب التهذيب ، تحقيق : محمد

عوامه ، دار الرشيد ، چاپ اول ، سوريا ، ١٤٠٦ هـ .

٤٢. ابن حَجْر عَشِقْلَانِي ، احمد بن علي (م ٨٥٢ هـ) تهذيب التهذيب ، دار الفكر ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤٠٤ هـ .

٤٣. ابن حَزْم ، علي بن احمد (م ٤٥٦ هـ) المَحَلِّي ، تحقيق : لجنة احياء التراث العربي ، دار الآفاق الجديدة ، بيروت .

٤٤. ابن حَزْم ، علي بن احمد (م ٤٥٦ هـ) الإحكام في أصول الأحكام ، دار الحديث ، چاپ اول ، قاهره ، ١٤٠٤ هـ .

٤٥. ابن حَزْم ، علي بن احمد (م ٤٥٦ هـ) جمهره أنساب العرب ، تحقيق : گروهی از

علما ، دار الكتب العلميه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤٠٣ هـ .

٤٦. ابن حمزه طوسي ، محمد بن علي (م ٥٦٠ هـ) الثاقب في المناقب ، تحقيق : نبيل

رضا علوان ، مؤسسه انصاريان ، چاپ دوّم ، قم ، ١٤١٢ هـ .



٤٧. ابن خزيمة، محمد بن اسحاق (م ٣١١ هـ) صحيح ابن خزيمة، تحقيق: مصطفى الأعظمي، المكتب الإسلامي، بيروت، ١٣٩٠ هـ.

٤٨. ابن خلدون، عبدالرحمان (م ٨٠٨ هـ) مقدمه ابن خلدون، دار القلم، چاپ پنجم، بيروت، ١٩٨٤ م.

٤٩. ابن خلكان، احمد بن محمد (م ٦٨١ هـ) وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، تحقيق: احسان عباس، دار الثقافة، لبنان.

٥٠. ابن خياط، خليفه بن خياط عصفري (م ٢٤٠ هـ) طبقات خليفه، تحقيق: سهيل

زكار، دار الفكر، بيروت، ١٩٩٣ م.

٥١. ابن راهويه، اسحاق بن ابراهيم (م ٢٣٨ هـ) مسند ابن راهويه، تحقيق: عبدالغفور

بن عبدالحق بلوشي، مكتبة الإيمان، چاپ اول، مدينه، ١٤١٢ هـ.

٥٢. ابن سعد، محمد (٢٣٠ هـ) الطبقات الكبرى (= طبقات ابن سعد) دار صادر، بيروت.

٥٣. ابن شَبَّه، عُمَر (م ٢٦٢ هـ) تاريخ المدينه المنوره (= اخبار المدينه المنوره)

تحقيق: على محمد دندل و ياسين سعدالدين بيان، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤١٧ هـ.

٥٤. ابن شُعْبَةَ حَرَّانِي، حسن بن علي (از بزرگان قرن چهارم هجري) تحف العقول عن آل الرسول، تحقيق: على اكبر غفاري، مؤسسه انتشارات اسلامي، چاپ دوم، قم، ١٤٠٤ هـ.

٥٥. ابن صَيْبَانَغ مالكي، على بن محمد (م ٨٥٥ هـ) الفصول المهمه في معرفه الأئمه، تحقيق: سامي غريري، چاپ اول، دار الحديث، قم.

٥٦. ابن طاووس ، علي بن موسى (م ٤٦٤ هـ) اقبال الأعمال ، تحقيق : جواد قتيومي ، دفتر تبليغات اسلامي ، چاپ اول ، قم ، ١٤١٤ هـ .

٥٧. ابن عبدالبزّ ، يوسف بن عبدالله (م ٤٦٣ هـ) الإستيعاب في معرفة الأصحاب ،

تحقق : علي محمد بجاوي ، دار الجيل ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤١٢ هـ .

٥٨. ابن عبدالبزّ ، يوسف بن عبدالله (م ٤٦٣ هـ) الإستذكار الجامع لمذاهب فقهاء الأمصار ، تحقيق : سالم محمد عطا و محمد علي معوض ، دار الكتب العلميّه ، چاپ اول ، بيروت ، ٢٠٠٠ م .

٥٩. ابن عبدالبزّ ، يوسف بن عبدالله (م ٤٦٣ هـ) التمهيد لما في الموطأ من المعاني

والأسانيد ، تحقيق : مصطفى بن احمد علوي ، محمّد عبدالكبير بكرى ، وزاره عموم الأوقاف والشؤون الإسلاميّه ، مغرب ، ١٣٨٧ هـ .

٦٠. ابن عبدالحكم ، عبدالرحمان (م ٢٥٧ هـ) فتوح مصر وأخبارها ، تحقيق : محمّد

حجيري ، دار الفكر ، چاپ اول ، بيروت ، ١٩٩٦ م .

٦١. ابن عبد ربّه ، احمد بن محمّد (م ٣٢٨ هـ) العقد الفريد ، تحقيق : مفيد محمّد قميحه و عبدالمجيد ترحيبي ، دار الكتب العلميّه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤٠٤ هـ .

٦٢. ابن عثري ، غريغوريوس (م ٤٨٥ هـ) تاريخ مختصر الدول ، دار المسيره ، بيروت .

٦٣. ابن عدى ، عبدالله (م ٣٦٥ هـ) الكامل في ضعفاء الرجال ، تحقيق : يحيى مختار

غزاوي ، دار الفكر ، چاپ سوم ، بيروت ، ١٤٠٩ هـ .

٦٤. ابن عساكر ، علي بن حسن (م ٥٧١ هـ) تاريخ دمشق ، تحقيق : عمر بن غرامه ، دار

الفكر ، بيروت ، ١٩٩٥ م .

٦٥. ابن عماد حنبلي ، عبدالحى بن احمد (م ١٠٨٩ هـ) شذرات الذهب فى أخبار من ذهب ، تحقيق : عبدالقادر الأرئووط و محمود الأرئووط ، دار ابن كثير ، چاپ اول ، دمشق ، ١٤٠٦ هـ .
٦٦. ابن قُتَيْبَه دِيْنَوْرِى ، عبدالله بن مسلم (م ٢٧٦ هـ) تأويل مختلف الحديث ، تحقيق : محمّد زهرى نجّار ، دار الجيل ، بيروت ، ١٣٩٣ هـ .
٦٧. ابن قُتَيْبَه دِيْنَوْرِى ، عبدالله بن مسلم (م ٢٧٦ هـ) عيون الأخبار ، تحقيق : يوسف الطويل ، دار الكتب العلميه ، چاپ سوم ، بيروت ، ١٤٢٤ هـ .
٦٨. ابن قُتَيْبَه ، عبدالله بن مسلم (م ٢٧٦ هـ) الإمامه والسياسه ، تحقيق : طه محمّد زينى ، مؤسسه الحلبي وشركاه .
٦٩. ابن قُتَيْبَه دِيْنَوْرِى ، عبدالله بن مسلم (م ٢٧٦ هـ) المعارف ، تحقيق : ثروت عكاشه ، دار المعارف ، قاهره .
٧٠. ابن كثير ، اسماعيل بن عمر (م ٧٧٤ هـ) تفسير القرآن العظيم (= تفسير ابن كثير) دار الفكر ، بيروت ، ١٤٠١ هـ .
٧١. ابن كثير ، اسماعيل بن عمّر (م ٧٧٤ هـ) البدايه والنهايه ، مكتبه المعارف ، بيروت .
٧٢. ابن ماجه قزوينى ، محمّد بن يزيد (م ٢٧٥ هـ) سنن ابن ماجه ، تحقيق : محمّد فؤاد عبدالباقي ، دار الفكر ، بيروت .
٧٣. ابن ماكولا- ، على بن هبه الله (م ٤٧٥ هـ) تهذيب مستمّر الأوهام على ذوى المعرفه وأولى الأفهام ، تحقيق : سيّد كسروى حسن ، دار الكتب العلميه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤١٠ هـ .

٧٤. ابن ماكولا-، على بن هبته الله (م ٤٧٥ هـ) الإكمال فى رفع الإرتياب عن المؤلف والمختلف فى الأسماء والكنى ، دار الكتب العلميه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤١١ هـ .

٧٥. ابن معين ، يحيى (م ٢٣٣ هـ) تاريخ ابن معين (به روايت عثمان دارمى) تحقيق : احمد محمّد نور سيف ، دار المأمون ، دمشق ، ١٤٠٠ هـ .

٧٦. ابن مُفْلِح ، ابراهيم بن محمّد (م ٨٨٤ هـ) المقصد الأرشد فى ذكر اصحاب الإمام

احمد ، تحقيق : عبدالرحمان بن سليمان عثيمين ، مكتبة الرشد ، چاپ اول ، سعودى ، ١٤١٠ هـ .

٧٧. ابن مُنْجُوِيَه ، احمد بن على (م ٤٢٨ هـ) رجال صحيح مسلم ، تحقيق : عبدالله لىثى ، دار المعرفه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤٠٧ هـ .

٧٨. ابن منظور ، محمّد بن مكرم (م ٧١١ هـ) مختصر تاريخ دمشق ، تحقيق : گروه محققان ، دار الفكر ، چاپ اول ، دمشق ، ١٩٨٤ م .

٧٩. ابن منظور ، محمّد بن مكرم (م ٧١١ هـ) لسان العرب ، دار صادر ، چاپ اول ،

بيروت .

٨٠. ابن ناصر الدين دمشقى ، محمّد بن عبدالله (م ٨٤٢ هـ) توضيح المشتبه فى ضبط

أسماء الرواه وأنسابهم وألقابهم وكناهم ، تحقيق : محمّد نعيم عرقسوسى ، مؤسسه الرساله ، چاپ اول ، بيروت ، ١٩٩٣ م .

٨١. ابو البقاء العكبرى (م ٥٣٨ هـ) ديوان المتنبى ، تحقيق : مصطفى سقا و ابراهيم

ايبارى و عبدالحفيظ شلبى ، دار المعرفه ، بيروت .

٨٢. ابو الفداء ، اسماعيل بن نور الدين (م ٧٣٢ هـ) تاريخ أبى الفداء (=المختصر فى أخبار البشر) تحقيق : محمود ديوب ، دار المعرفه ، بيروت .

ص: ٦٨٩

٨٣. ابو الفرج اصفهاني ، علي بن حسين (م ٣٥٦ هـ) الأغانى ، تحقيق : عبد علي مهنا و سمير جابر ، دار الفكر ، لبنان .
٨٤. ابو الفرج اصفهاني (م ٣٥٦ هـ) مقاتل الطالبين ، تحقيق و اشراف : كاظم المظفر ، المكتبة الحيدريه ، چاپ دوّم ، نجف اشرف ، ١٣٨٥ هـ .
٨٥. ابو الفرج ، قُدامه بن جعفر (م ٣١٠ يا ٣٢٠ هـ) الخراج وصناعه الكتابه ، تحقيق : محمّد حسين زبيدي ، دار الرشيد ، چاپ اوّل ، عراق .
٨٦. ابو حَيّان توحيدى ، علي بن محمّد (م ٤٠٠ هـ) الإمتاع والمؤانسه ، المكتبة العصريه ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٤٢٤ هـ .
٨٧. ابو داود سجستاني ، سليمان بن أشعث (م ٢٧٥ هـ) سنن أبي داود ، تحقيق : محمّد محيى الدين عبدالحميد ، دار الفكر ، بيروت .
٨٨. ابو داود سجستاني ، سليمان بن اشعث (م ٢٧٥ هـ) سؤالات أبي عبيد الآجرى ، تحقيق : عبدالعليم ، عبدالعظيم البستوى ، مكتبه دار الإستقامه ، چاپ اوّل ، سعودى ، ١٤١٨ هـ .
٨٩. ابو زُرْعَه دمشقى ، عبدالرحمان بن عمرو (م ٢٨١ هـ) تاريخ أبي زرعه الدمشقى ، تحقيق : خليل منصور ، دار الکتب العلميه ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٩٩٦ م .
٩٠. ابو زُرْعَه ، عبيدالله بن عبدالكريم (م ٢٦٤ هـ) الضعفاء وأجوبه الرازى على سؤالات البرذعى ، تحقيق : سعدى هاشمى ، دار الوفاء ، چاپ دوّم ، المنصوره ، ١٤٠٩ هـ .
٩١. ابو صلاح حَلْبى ، تقى بن نجم (م ٤٤٧ هـ) تقريب المعارف ، تحقيق : فارس تبريزيان الحسون ، چاپ ١٤١٧ هـ .

٩٢. ابو عُبيد ، قاسم بن سلام (م ٢٢٣ هـ) الأموال ، تحقيق : خليل محمّد هراس ، دار الفكر ، بيروت ، ١٤٠٨ هـ .
٩٣. ابو عُبيد ، قاسم بن سلام (م ٢٢٣ هـ) غريب الحديث ، تحقيق : محمّد عبدالمعيد خان ، دار الكتاب العربي ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٣٩٦ هـ .
٩٤. ابو نُعيم اصبهاني ، احمد بن عبدالله (م ٤٣٠ هـ) حليه الأولياء وطبقات الأصفياء دار الكتاب العربي ، چاپ چهارم ، بيروت ، ١٤٠٥ هـ .
٩٥. ابو نُعيم اصفهاني ، احمد بن عبدالله (م ٤٣٠ هـ) الضعفاء ، تحقيق : فاروق حماده ، دار الثقافة ، چاپ اوّل ، دار البيضاء ، ١٤٠٥ هـ .
٩٦. ابو يعلّى موصلي ، احمد بن علي (م ٣٠٧ هـ) مسند ابي يعلّى ، تحقيق : حسين اسلم اسد ، دار المأمون ، چاپ اوّل ، دمشق ، ١٤٠٤ هـ .
٩٧. احمد بن أبي يعقوب (م ٢٨٤ هـ) تاريخ يعقوبي ، دار صادر ، بيروت .
٩٨. احمد بن الصديق المغربي (م ١٣٨٠ هـ) فتح الملك العلي ، تحقيق : محمّد هادي اميني ، كتابخانه عمومي اميرالمؤمنين عليه السلام ، چاپ سوّم ، اصفهان ، ١٤٠٣ هـ .
٩٩. احمد بن حنبل (م ٢٤١ هـ) العلل ومعرفة الرجال ، تحقيق : وصي الله بن محمّد عباس ، دار الخاني ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٤٠٨ هـ .
١٠٠. احمد بن حنبل (م ٢٤١ هـ) مسند احمد ، مؤسسه قرطبه ، مصر .
١٠١. احمد وائلي (م ١٤٢٤ هـ) هويّه التشيع ، دار الصفوه ، چاپ سوّم ، بيروت ، ١٩٩٤ م .
١٠٢. اِزْبِلِي ، علي بن عيسى (م ٦٩٣ هـ) كشف الغمّه في معرفة الأئمّه ، دار الأضواء ، بيروت ، ١٤٠٥ هـ .
١٠٣. آسَد حيدر (م ١٤٠٥ هـ) الإمام الصادق والمذاهب الأربعة ، تحقيق ونشر : انتشارات فقاها ، چاپ اوّل ، قم ، ١٤٢٧ هـ .

- ١٠٤ . اسماعيل پاشا بغدادى (م ١٣٣٩ هـ) هديه العارفين ، دار احياء التراث العربى ، بيروت .
- ١٠٥ . ألبانى ، محمد ناصر (م ١٤٢٠ هـ) إرواء الغليل فى تخريج أحاديث منار السبيل ، تحقيق : زهير شوايش ، المكتب الإسلامى ، چاپ دوّم ، بيروت ، ١٤٠٥ هـ .
- ١٠٦ . باجى ، سليمان بن خلف (م ٤٧٤ هـ) التعديل والتجريح لمن خرج له البخارى فى الجامع الصحيح ، تحقيق : ابو لبابه حسين ، دار اللواء ، چاپ اوّل ، رياض ، ١٤٠٦ هـ .
- ١٠٧ . بخشل ، أسلم بن سهل (م ٢٩٢ هـ) تاريخ واسط ، تحقيق : كور كيس عواد ، عالم الكتب ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٤٠٦ هـ .
- ١٠٨ . بخارى ، محمد بن اسماعيل (م ٢٥٦ هـ) التاريخ الصغير .
- ١٠٩ . بخارى ، محمد بن اسماعيل (م ٢٥٦ هـ) الضعفاء الصغير ، تحقق : محمود ابراهيم زايد ، دار الوعى ، چاپ اوّل ، حلب ، ١٣٩٦ هـ .
- ١١٠ . بخارى ، محمد بن اسماعيل (م ٢٥٦ هـ) التاريخ الكبير ، تحقيق : سيد هاشم ندوى ، دار الفكر .
- ١١١ . بخارى ، محمد بن اسماعيل (م ٢٥٦ هـ) التاريخ الأوسط ، تحقيق : محمود ابراهيم زايد ، دار الوعى و دار التراث ، چاپ اوّل ، حلب و قاهره ، ١٣٩٧ هـ .
- ١١٢ . بخارى ، محمد بن اسماعيل (م ٢٥٦ هـ) صحيح البخارى ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، دار ابن كثير ، يمامه ، چاپ سوّم ، بيروت ، ١٤٠٧ هـ .
- ١١٣ . بزّار ، احمد بن عمرو (م ٢٩٢ هـ) مسند البزار ، تحقيق : محفوظ الرحمن زين الله ، مؤسسه علوم القرآن ومكتبه العلوم والحكم ، چاپ اوّل ، بيروت ومدينه ، ١٤٠٩ هـ .

١١٤ . بشار بن بُرد (م ١٦٧ هـ) ديوان بشار بن برد ، تحقيق : صلاح الدين هواري ، دار الهلال ، بيروت ، ٢٠٠٣ م .

١١٥ . بغدادى ، عبدالقادر بن عمر (م ١٠٣٩ هـ) خزانه الأدب ولب لباب لسان العرب ،

تحقيق : محمد نبيل طريفي و اميل بديع يعقوب ، دار الكتب العلميه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٩٩٨ م .

١١٦ . بكرى أندلسى ، عبدالله بن عبدالعزيز (م ٤٨٧ هـ) معجم ما استعجم من أسماء

البلاد والمواضع ، تحقيق : مصطفى سقا ، عالم الكتب ، چاپ سوم ، بيروت ، ١٤٠٣ هـ .

١١٧ . بلاذرى ، احمد بن يحيى (م ٢٧٩ هـ) أنساب الأشراف ، تحقيق : احسان عباس ، جمعيت مستشرقان آلماني ، بيروت ، ١٩٧٩ م .

١١٨ . بلاذرى ، احمد بن يحيى (م ٢٧٩ هـ) فتوح البلدان ، تحقيق : رضوان محمد رضوان ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤٠٣ هـ .

١١٩ . بيهقى ، احمد بن حسين (م ٤٥٨ هـ) معرفه السنن والآثار عن الإمام الشافعى ،

تحقيق : سيد كسروى حسن ، دار الكتب العلميه ، لبنان .

١٢٠ . بيهقى ، احمد بن حسين (م ٤٥٨ هـ) المدخل إلى السنن الكبرى ، تحقيق : محمد

ضياء الرحمان أعظمى ، دار الخلفاء ، كويت ، ١٤٠٤ هـ .

١٢١ . بيهقى ، احمد بن حسين (م ٤٥٨ هـ) سنن البيهقى الكبرى ، تحقيق : محمد عبدالقادر عطا ، مكتبه دار الباز ، مكه ، ١٤١٤ هـ .

١٢٢ . ترمذى ، محمد بن عيسى بن سوره (م ٢٧٩ هـ) سنن الترمذى (=الجامع الصحيح) تحقيق : احمد محمد شاکر وآخرون ، دار احياء التراث العربى ، بيروت ، ١٣٥٧ هـ .



۱۲۳. ثَقَفِي، ابراهيم بن محمد (م ۲۸۳ هـ) الغارات، تحقيق: سيد جلال الدين محدث (چاپ اُفست در چاپ خانه بهمن).

۱۲۴. جاحظ، عمرو بن بحر (م ۲۵۵ هـ) البرصان والعرجان والعميان والحولان.

۱۲۵. جاحظ، عمرو بن بحر (م ۲۵۵ هـ) البيان والتبيين، تحقيق: فوزي عطوي، دار

صعب، بيروت.

۱۲۶. جزايري دمشقي، طاهر بن صالح (م ۱۳۳۸ هـ) توجيه النظر إلى أصول الأثر، تحقيق: عبدالفتاح ابو غده، مكتبة المطبوعات الإسلاميه، چاپ اول، حلب، ۱۴۱۶ هـ.

۱۲۷. جزيري، عبدالرحمان (م ۱۳۶۰ هـ) الفقه على المذاهب الأربعة، دار احياء

التراث العربي، چاپ اول، بيروت، ۱۴۰۶ هـ.

۱۲۸. جصاص، احمد بن علي رازي (م ۳۷۰ هـ) أحكام القرآن، تحقيق: محمد صادق

قمحاوي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۵ هـ.

۱۲۹. جواد جعفر خليلي (معاصر) محاكمات الخلفاء وأتباعهم، چاپ و نشر، الإرشاد، بيروت، ۲۰۰۱ م.

۱۳۰. جواد علي (م ۱۴۰۸ هـ) المفصل في تاريخ العرب قبل الإسلام، دار الساقى،

چاپ چهارم، ۱۴۲۲ هـ.

۱۳۱. حاكم حَسْكَانِي، عبيدالله بن عبدالله (از بزرگان قرن پنجم هجري) شواهد التنزيل

لقواعد التفضيل، تحقيق: محمد باقر محمودي، مؤسسه چاپ و نشر وزارت فرهنگ اسلامي، چاپ اول، تهران، ۱۴۱۱ هـ.

- ١٣٢ . حاكم نيشابورى ، محمّد بن عبدالله (م ٤٠٥ هـ) المستدرک على الصحيحين ، تحقيق : مصطفى عبدالقادر عطا ، دار الكتب العلميه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤١١ هـ .
- ١٣٣ . حُرّ عاملی ، محمّد بن حسن (م ١١٠٤ هـ) وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعه ، تحقيق ونشر : مؤسسه آل البيت ، چاپ دوّم ، قم ، ١٤١٤ هـ .
- ١٣٤ . حطّاب رُعيّنى ، محمّد بن محمّد بن عبدالرحمان (م ٩٥٤ هـ) مواهب الجليل لشرح مختصر خليل ، دار الفكر ، چاپ دوّم ، بيروت ، ١٣٩٨ هـ .
- ١٣٥ . حلّى ، حسن بن يوسف (م ٧٢٦) كشف اليقين فى فضائل أمير المؤمنين ، تحقيق : حسين درگاهى ، چاپ اول ، ١٤١١ هـ .
- ١٣٦ . حلّى ، حسن بن يوسف (م ٧٢٦ هـ) نهج الحق وكشف الصدق ، با مقدمه سيّد رضا صدر ، تعليق : عين الله ارموى ، دار الهجره ، قم ، ١٤٢١ هـ .
- ١٣٧ . حلّى ، حسن بن يوسف (م ٧٢٦ هـ) منتهى المطلب فى تحقيق المذهب ، تحقيق ونشر : مركز پژوهش هاى اسلامى ، چاپ اول ، مشهد ، ١٤١٢ هـ .
- ١٣٨ . حموى ، ياقوت بن عبدالله (م ٦٢٦ هـ) معجم البلدان ، دار الفكر ، بيروت .
- ١٣٩ . حموى ، ياقوت بن عبدالله (م ٦٢٦ هـ) معجم الأدباء (= ارشاد الأريب الى معرفه الأديب) دار الكتب العلميه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤١١ هـ .
- ١٤٠ . حميدى ، عبدالله بن زبير (م ٢١٩ هـ) مسند الحميدى ، تحقيق : حبيب الرحمن اعظمى ، دار الكتب العلميه و مكتبه المتنبى ، بيروت و قاهره .
- ١٤١ . حميرى ، عبدالملك بن هشام (م ٢١٨ هـ) السيره النبويه (= سيره ابن هشام) ، تحقيق : طه عبدالرؤوف سعد ، دار الجيل ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤١١ هـ .

١٤٢ . حَمِيرى ، مُحَمَّد بن عبدالمُنعم (م ٩٠٠ هـ) الروض المعطار فى خبر الأقطار ، تحقيق : احسان عبّاس ، مؤسسه ناصر ، چاپ دوّم ، بيروت ، ١٩٨٠ م .

١٤٣ . خطيب بغدادى ، احمد بن على (م ٤٦٣ هـ) الفقيه والمتفقه ، تحقيق : ابو عبدالرحمان ، عادل بن يوسف غرازى ، دار ابن جوزى ، چاپ دوّم ، سعودى ، ١٤٢١ هـ .

١٤٤ . خطيب بغدادى ، احمد بن على (م ٤٣٦ هـ) الكفايه فى علم الروايه ، تحقيق : ابو عبدالله سورقى و ابراهيم حمدى ، مكتبه العلميه ، مدينه .

١٤٥ . خطيب بغدادى ، احمد بن على (م ٤٦٣ هـ) الجامع لأخلاق الراوى وآداب السامع ، تحقيق : محمود طحّان ، مكتبه المعارف ، رياض ، ١٤٠٣ هـ .

١٤٦ . خطيب بغدادى ، احمد بن على (م ٤٦٣ هـ) تقييد العلم ، دار احياء السنّه النبويه .

١٤٧ . خطيب بغدادى ، احمد بن على (م ٤٦٣ هـ) تاريخ بغداد ، دار الكتب العلميه ، بيروت .

١٤٨ . خليفه بن خياط (م ٢٤٠ هـ) تاريخ خليفه بن خياط ، تحقيق : اكرم ضياء العمرى ، دار القلم و مؤسسه الرساله ، چاپ دوّم ، دمشق و بيروت ، ١٣٩٧ هـ .

١٤٩ . خوارزمى ، موفّق بن احمد (م ٥٦٨ هـ) مقتل الخوارزمى ، تحقيق : محمّد سماوى ، انتشارات مفيد ، قم .

١٥٠ . خويى ، سيد ابوالقاسم (م ١٤١١ هـ) معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرجال ، مركز نشر فرهنگ اسلامى ، چاپ پنجم ، ايران ، ١٤١٣ هـ .

١٥١ . دارقطنى ، على بن عمر (م ٣٨٥ هـ) سنن الدارقطنى ، تحقيق : سيد عبدالله هاشم يمانى ، دار المعرفه ، بيروت ، ١٣٨٦ هـ .

١٥٢. دارقطنى ، على بن عمر (م ٣٨٥ هـ) علل الدارقطنى ، تحقيق : محفوظ الرحمان ، زين الله السلفى ، دار طيبه ، رياض ، ١٤٠٥ هـ .

١٥٣. دارمى ، عبدالله بن عبدالرحمان (م ٢٥٥ هـ) سنن الدارمى ، تحقق : فواز احمد زمردى و خالد السبع العلمى ، دار الكتاب العربى ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤٠٧ هـ .

١٥٤. دهلوى ، احمد بن عبدالرحيم (م ١١٧٦ هـ) الإنصاف فى بيان اسباب الإختلاف ، تحقيق : عبدالفتاح ابو غده ، دار النفائس ، چاپ دوّم ، بيروت ، ١٤٠٤ هـ .

١٥٥. ذهيبى ، محمّد بن احمد (م ٧٤٨ هـ) سير أعلام النبلاء ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط و محمّد نعيم العرقسوسى ، مؤسسه الرساله ، چاپ نهم ، بيروت ، ١٤١٣ هـ .

١٥٦. ذهيبى ، محمّد بن احمد (م ٧٤٨ هـ) العبر فى خبر من غير ، تحقيق : صلاح الدين المنجد ، چاپ خانه حكومتى كويت ، چاپ دوّم ، ١٩٨٤ م .

١٥٧. ذهيبى ، محمّد بن احمد (م ٧٤٨ هـ) ميزان الاعتدال فى نقد الرجال ، تحقيق : على محمّد معوض وعادل احمد عبدالموجود ، دار الكتب العلميه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٩٩٥ م .

١٥٨. ذهيبى ، محمّد بن احمد (م ٧٤٨ هـ) تاريخ الإسلام ، تحقيق : عمر عبدالسلام تدمرى ، دار الكتاب العربى ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤٠٧ هـ .

١٥٩. ذهيبى ، محمّد بن احمد (م ٧٤٨ هـ) المنتقى من منهاج الاعتدال فى نقض كلام أهل الرفض والاعتزال ، تحقيق : محبّ الدين خطيب .

١٦٠. ذهيبى ، محمّد بن احمد (م ٧٤٨ هـ) ذكر اسماء من تكلم فيه وهو موثق ، تحقيق : محمّد شكور اميرى ميادينى ، مكتبه المنار ، چاپ اول ، زرقاء ، ١٤٠٦ هـ .

١٦١. ذهيبى ، محمّد بن احمد (م ٧٤٨ هـ) الكاشف فى معرفه من له روايه فى المكتب الستّه ، تحقيق : محمّد عوامه ، دار القبلة ، چاپ اول ، جدّه ، ١٤١٣ هـ .

١٦٢. ذَهَبِي، مُحَمَّد بن احمد (م ٧٤٨ هـ) المغنى فى الضعفاء، تحقيق: نور الدين عتر.

١٦٣. ذَهَبِي، مُحَمَّد بن احمد (م ٧٤٨ هـ) تذكره الحفاظ، دار الكتب العلميه، چاپ اول، بيروت.

١٦٤. رازى، عبدالرحمان بن أبى حاتم (م ٢٣٧ هـ) الجرح والتعديل، دار احياء التراث

العربى، چاپ اول، بيروت، ١٢٧١ هـ.

١٦٥. زبیدی، مُحَمَّد مرتضى حسینی (م ١٢٠٥ هـ) تاج العروس من جواهر القاموس، تحقيق: گروهی از محققان، دار الهدايه

١٦٦. زَمَخْشَرِي، محمود بن عمر (م ٥٣٨ هـ) ربيع الأبرار ونصوص من الأخبار، تحقيق: عبدالأمير مهنا، مؤسسه أعلمی،

بيروت، ١٤١٢ هـ.

١٦٧. زَمَخْشَرِي، محمود بن عمر (م ٥٨٣ هـ) الفائق فى غريب الحديث، تحقيق: على

محمّد بجاوى و محمد ابوالفضل ابراهيم، دار المعرفه، چاپ دوم، لبنان.

١٦٨. زُهَيْر بن حَزْب (م ٢٣٤ هـ) كتاب العلم، تحقق: محمد ناصر الدين البانى، المكتب الإسلامى، چاپ دوم، بيروت،

١٤٠٣ هـ.

١٦٩. زَيْلَعِي، عبدالله بن يوسف (م ٧٦٢ هـ) نصب الرايه لأحاديث الهدايه، تحقيق: محمد يوسف بنورى، دار الحديث، مصر

، ١٣٥٧ هـ.

١٧٠. سِبْط ابن العجمى، ابراهيم بن محمد (م ٨٤١ هـ) التبيين لأسماء المدلسين،

تحقيق: محمد ابراهيم داود موصلی، مؤسسه ريان، چاپ اول، بيروت، ١٤١٤ هـ.

١٧١. سُبْكِ، تاج الدين بن على (م ٧٥٦ هـ) طبقات الشافعيه الكبرى، تحقيق: محمود محمد طنّاحى و عبدالفتاح محمد الحلو

، هجر للطباعه والنشر والتوزيع، چاپ دوم، ١٤١٣ هـ.

ص: ٦٩٨

١٧٢ . سَيَاوَى ، مُحَمَّد شمس الدّين (م ٩٠٢ هـ) التحفه اللطيفه فى تاريخ المدينه الشريفه ، دار الكتب العلميه ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٤١٤ هـ .

١٧٣ . سعيد بن منصور خراسانى (م ٢٢٧ هـ) سنن سعيد بن منصور ، دار السلفيه ، چاپ اوّل ، هند ، ١٤٠٣ هـ (و چاپ دوّم ، تحقيق سعد بن عبدالله ، دار العصيمي ، رياض ، ١٤١٤ هـ) .

١٧٤ . سُفيان ثورى (م ١٦١ هـ) تفسير الثورى ، تحقيق : گروهى از علما ، دار الكتب العلميه ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٤٠٣ هـ .

١٧٥ . سُليم بن قيس هلالى (م ٧٦ هـ) كتاب سُليم بن قيس ، تحقيق : محمّد باقر انصارى زنجانى ، انتشارات دليل ما ، چاپ اوّل ، ايران ، ١٤٢٢ هـ .

١٧٦ . سَيَاوَى ، محمّد بن طاهر (م ١٣٧٠ هـ) ابصار العين فى انصار الحسين عليه السلام تحقيق : محمّد جعفر طبسى ، دفتر پژوهش هاى اسلامى سپاه پاسداران انقلاب اسلامى ، چاپ اوّل ، ١٣٧٧ هـ .

١٧٧ . سَمْعَانِي ، عبدالكريم بن محمّد (م ٥٦٢ هـ) الأنساب ، تحقيق : عبدالله عمر بارودى ، دار الفكر ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٩٩٨ م .

١٧٨ . سَهَارَنْفُورِي ، خليل احمد (م ١٣٤٦ هـ) بذل المجهود فى حلّ أبى داود ، دار البيان ، چاپ اوّل ، قاهره ، ١٩٨٨ م .

١٧٩ . سُيَهَيْلِي ، عبدالرحمان بن عبدالله (م ٥٨١ هـ) الروض الأُنْف فى تفسير السيره النبويه لابن هشام ، تحقيق : مجدى بن منصور ، دار الكتب العلميه ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٤١٨ هـ .

١٨٠ . سَيِّد بن طاووس ، على بن موسى (م ٦٦٤ هـ) الطرائف فى معرفه مذاهب الطوائف ، مطبعه الخيام ، چاپ اوّل ، قم ، ١٣٩٩ هـ .

١٨١ . سيّد عليّ خان مدني (م ١١٢٠ هـ) الدرجات الرفيعه في طبقات الشيعة ، تحقيق وتقديم : سيّد محمّد صادق بحر العلوم ، مكتبه بصيرتي ، قم .

١٨٢ . سيّد محسن امين (م ١٣٧١ هـ) أعيان الشيعة ، تحقيق : حسن أمين ، دار التعارف ، بيروت .

١٨٣ . سيّد مرتضى ، عليّ بن حسين (م ٤٣٦ هـ) رسائل الشريف المرتضى ، تحقيق : سيّد احمد حسيني ، دار القرآن ، قم ، ١٤٠٥ هـ .

١٨٤ . سيف بن عمر الضبيّ الاسديّ (م ٢٠٠ هـ) الفتنه ووقعه الجمل ، تحقيق : احمد

راتب عرموش ، دار النفائس ، چاپ اول ، بيروت ، ١٣٩١ هـ .

١٨٥ . سيّوطي ، عبدالرحمان بن أبي بكر (م ٩١١ هـ) تاريخ الخلفاء ، تحقيق : محمّد محي الدين عبدالحميد ، مطبعه السعاده ، مصر ، ١٣٧١ هـ .

١٨٦ . سيّوطي ، عبدالرحمان (م ٩١١ هـ) الدرّ المنثور ، دار الفكر ، بيروت ، ١٩٩٣ م .

١٨٧ . سيوطي ، عبدالرحمان (م ٩١١ هـ) طبقات الحفاظ ، دار الكتب العلميه ، چاپ

اول ، بيروت ، ١٤٠٣ هـ .

١٨٨ . سيّوطي ، عبدالرحمان (م ٩١١ هـ) شرح سنن ابن ماجه ، نشر : قديمي خانه ،

كراچي .

١٨٩ . شاطبي ، ابراهيم بن موسى (م ٧٩٠ هـ) الموافقات في اصول الشريعة ، تحقيق :

عبدالله دراز ، دار المعرفه ، بيروت .

١٩٠ . شبلي ، محمّد بن عبدالله (م ٧٦٩ هـ) آكام المرجان في أحكام الجان ، تحقيق : ابراهيم محمّد جمل ، مكتبه القرآن ، مصر .

١٩١ . شرييني ، محمّد بن احمد (م ٩٧٧ هـ) مغني المحتاج إلى معرفة الفاظ المنهاج ،

دار الفكر ، بيروت .

ص : ٧٠٠

- ١٩٢ . شرف الدين ، سيد عبدالحسين (م ١٣٧٧ هـ) المراجعات ، تحقيق : حسين راضى ، چاپ دوّم ، ١٤٠٢ هـ .
- ١٩٣ . شوشترى ، محمّد تقى (م ١٤١٥ هـ) قاموس الرجال ، انتشارات اسلامى ، چاپ اوّل ، ١٤١٩ هـ .
- ١٩٤ . شوكانى ، محمّد بن على (م ١٢٥٠ هـ) نيل الأوطار من أحاديث سيد الأختيار شرح منتقى الأخبار ، دار الجيل ، بيروت ، ١٩٧٣ هـ .
- ١٩٥ . شهزورى ، عثمان بن عبدالرحمان (م ٦٤٣ هـ) مقدّمه ابن الصلاح فى علوم الحديث ، تحقيق : نور الدين عتر ، دار الفكر المعاصر ، بيروت ، ١٣٩٧ هـ .
- ١٩٦ . شهرستانى ، سيد على (مؤلف اثر حاضر) منع تدوين الحديث ، مؤسسه الرافد ، چاپ چهارم ، قم ، ١٤٣٠ هـ .
- ١٩٧ . شيبانى ، احمد بن عمرو بن ضحّاك (م ٢٨٧ هـ) الأحاد والمثانى ، تحقيق : باسم فيصل احمد الجوابره ، دار الرايه ، چاپ اوّل ، رياض ، ١٤١١ هـ .
- ١٩٨ . صدوق ، محمّد بن على (م ٣٨١ هـ) من لا يحضره الفقيه ، تحقيق : على اكبر غفارى ، انتشارات اسلامى ، چاپ دوّم ، قم .
- ١٩٩ . صدوق ، محمّد بن على (م ٣٨١ هـ) معانى الأخبار ، تحقيق : على اكبر غفارى ، انتشارات اسلامى ، قم ، ١٣٧٩ هـ .
- ٢٠٠ . صيفدى ، خليل بن ابيك (م ٧٦٤ هـ) الوافى بالوفيات ، تحقيق : احمد أرنائوط و تركى مصطفى ، دار احياء التراث ، بيروت ، ١٤٢٠ هـ .
- ٢٠١ . صيّنعانى ، عبدالرزاق (م ٢١١ هـ) المصنّف ، تحقيق : حبيب الرّحمان اعظمى ، المكتب الإسلامى ، چاپ دوّم ، بيروت ، ١٤٠٣ هـ .



٢٠٢. طبرانی ، سليمان بن احمد (م ٣٦٠ هـ) المعجم الكبير ، تحقيق : حمدي بن مجيد سلفي ، مكتبة الزهراء ، چاپ دوم ، موصل ، ١٤٠٤ هـ .

٢٠٣. طبرانی ، سليمان بن احمد (م ٣٦٠ هـ) المعجم الأوسط ، تحقيق : طارق بن عوض

الله بن محمد و عبدالمحسن بن ابراهيم حسيني ، دار الحرمين ، قاهره ، ١٤١٥ هـ .

٢٠٤. طبرانی ، سليمان بن احمد (م ٣٦٠ هـ) المعجم الصغير ، تحقيق : محمد شكور

محمود الحاج أمير ، المكتب الإسلامي و دار عمّار ، چاپ اول ، بيروت وعمّان ، ١٤٠٥ هـ .

٢٠٥. طبرسي ، فضل بن حسن (م ٥٤٨ هـ) تفسير مجمع البيان ، تحقيق و تعليق : گروهی

از علما و محققان ، مؤسسه اعلمی ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤١٥ هـ .

٢٠٦. طبري ، محمد بن جرير (م ٣١٠ هـ) تفسير الطبري (= جامع البيان عن تأويل آي القرآن) ، تحقيق : خليل ميس ، دار الفكر ،

بيروت ، ١٤١٥ هـ .

٢٠٧. طبري ، محمد بن جرير (م ٣١٠ هـ) تاريخ الطبري (= تاريخ الأمم والملوك) ، دار الكتب العلميه ، بيروت .

٢٠٨. طحاوي ، احمد بن محمد (م ٦٢١ هـ) شرح معاني الآثار ، تحقق : محمد زهري

نجار ، دار الكتب العلميه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٣٩٩ هـ .

٢٠٩. طرابلسي ، ابراهيم بن محمد (م ٨٤١ هـ) الكشف الحثيث عمّن رمى بوضع الحديث ، صبحي سامرائي ، عالم الكتب ،

چاپ اول ، مكتبة النهضة العربيّه ، بيروت ، ١٩٨٧ م .

٢١٠. طوسي ، محمد بن حسن (م ٤٦٠ هـ) رجال الكشي (= اختيار معرفه الرجال) با تعليقات ميرداماد استرآبادي ، تحقيق : سيد

مهدي رجائي ، مؤسسه آل البيت ، قم ، ١٤٠٤ هـ .

- ٢١١ . طوسی ، محمّد بن حسن (م ٤٦٠ هـ) رجال الطوسی ، تحقیق : جواد قیومی اصفهانی ، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرّسین قم ، چاپ اوّل ، ایران ، ١٤١٥ هـ .
- ٢١٢ . طوسی ، محمّد بن حسن (م ٤٦٠ هـ) تهذیب الأحکام ، تحقیق : حسن موسوی خراسان ، دار الکتب الإسلامیّه ، چاپ سوّم ، تهران ، ١٣٦٤ ش .
- ٢١٣ . طوسی ، محمّد بن حسن (م ٤٦٠ هـ) الإستبصار فیما اختلف من الأخبار ، تحقیق : سیّد حسن موسوی خراسان ، دار الکتب الإسلامیّه ، چاپ چهارم ، تهران ، ١٣٩٠ هـ .
- ٢١٤ . عاصمی ، عبدالملک بن حسین (م ١١١١ هـ) سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی ، تحقیق : عادل احمد عبدالموجود و علی محمّد معوّض ، دار الکتب العلمیّه ، بیروت ، ١٤١٩ هـ .
- ٢١٥ . عبدالحسین ، علی بن احمد (موقف الخلفاء العبّاسیّین من ائمّه المذاهب الأربعة ، دار قطری بن الفجّاه ، چاپ اوّل ، دوحه ، ١٤٠٥ هـ .
- ٢١٦ . عبدالرزاق بن همام صنعانی (م ٢١١ هـ) تفسیر الصناعی ، تحقیق : مصطفی مسلم محمّد ، مکتب الرشد ، چاپ اوّل ، ریاض ، ١٤١٠ هـ .
- ٢١٧ . عبد بن حمید (م ٢٤٩ هـ) مسند عبد بن حمید ، تحقیق : صبحی بدری سامرائی و محمود محمّد خلیل صعیدی ، مکتبه السنّه ، چاپ اوّل ، قاهره ، ١٤٠٨ هـ .
- ٢١٨ . عجلی ، احمد بن عبدالله (م ٢٦١ هـ) معرفه الثقات من رجال اهل العلم والحديث ، تحقیق : عبدالعلیم عبدالعظیم بستوی ، مکتبه الدار ، چاپ اوّل ، سعودی ١٤٠٥ هـ .

٢١٩. عسكرى ، سيّد مرتضى (م ١٤٢٨ هـ) معالم المدرستين ، مؤسسه النعمان ، لبنان ، ١٤١٠ هـ .

٢٢٠. عظيم آبادى ، محمّد شمس الحق (م ١٣٢٩ هـ) عون المعبود شرح سنن أبى داود ،

دار الكتب العلميه ، چاپ دوّم ، بيروت ، ١٩٩٥ م .

٢٢١. عقيلى ، محمّد بن عمر (م ٣٢٢ هـ) ضعفاء العقيلى ، تحقيق : عبدالمعطي امين

قلعه چى ، دار المكتبه العلميه ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٤٠٤ هـ .

٢٢٢. علائى ، ابو سعيد بن خليل (م ٧٦١ هـ) جامع التحصيل فى أحكام المراسيل ، تحقيق : حمدى عبدالمجيد سلفى ، عالم

الكتب ، چاپ دوّم ، بيروت ، ١٤٠٧ هـ .

٢٢٣. عياشى ، محمّد بن مسعود سلمى (م ٣٢٠ هـ) تفسير العياشى ، تحقيق : سيّد هاشم محلاتى ، انتشارات علمى اسلامى ،

تهران .

٢٢٤. عيّنى ، بدرالدين محمود (م ٨٥٥ هـ) عمدہ القارئ شرح صحيح البخارى ، دار احياء التراث العربى ، بيروت .

٢٢٥. فسوى ، يعقوب بن سفيان (م ٢٨٠ هـ) المعرفه والتاريخ ، تحقيق : خليل منصور ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤١٩ هـ .

٢٢٦. فيروزآبادى ، محمّد بن يعقوب (م ٨١٧ هـ) القاموس المحيط ، مؤسسه الرساله ،

بيروت .

٢٢٧. فيّومى ، احمد بن محمّد (درگذشته بعد از سال ٧٧٠ هـ) المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى ، المكتبه العلميه

، بيروت .

٢٢٨. قاضى عياض ، عياض بن موسى (م ٥٤٤ هـ) مشارق الأنوار على صحاح الآثار ، مكتبه العتيقه ، دار التراث .

ص: ٧٠٤

٢٢٩. قبانچی ، سید علی ( .... ) شرح رساله حقوق امام زین العابدین علیه السلام ، مؤسسه اسماعیلیان ، چاپ دوّم ، قم ، ١٤٠٦

. ٥

٢٣٠. قُزُطْبِي ، محمّد بن احمد ( م ٦٧١ هـ ) تفسير القرطبي (= الجامع لأحكام القرآن)

دار الشعب ، قاهره .

٢٣١. كُردُ علي ، محمّد بن عبدالرزاق ( م ١٣٧٢ هـ ) خطط الشام ، مكتبه النوري ، چاپ سوّم ، دمشق ، ١٩٨٣ م .

٢٣٢. كَلَابَازِي ، احمد بن محمّد ( م ٣٩٨ هـ ) رجال صحيح بخارى (= الهدايه والإرشاد فى معرفه أهل الثقه والسداد) تحقيق :  
عبدالله ليثي ، دار المعرفه ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٤٠٧ هـ .

٢٣٣. كَلَاعِي ، سليمان بن موسى ( م ٦٣٤ هـ ) الإكتفاء بما تضمّنه من مغازى رسول الله

والثلاثة الخلفاء ، تحقيق : محمّد عزّ الدين علي ، عالم الكتب ، چاپ اوّل ، بيروت ، ١٤١٧ هـ .

٢٣٤. كَلِينِي ، محمّد بن يعقوب ( م ٣٢٩ هـ ) الكافي ، تصحيح و تعليق : علي اكبر غفارى ، دار الكتب الإسلاميه ، چاپ پنجم ،  
تهران ، ١٣٦٣ ش .

٢٣٥. مالك بن انس ( م ١٧٩ هـ ) المُوَطَّأ ، تحقيق : فؤاد عبدالباقي ، دار احياء التراث العربى ، مصر ، ١٤٠٦ هـ .

٢٣٦. مامقانى ، عبدالله ( م ١٣٥١ هـ ) تنقيح المقال (چاپ سنگى) المطبعه المرتضويه ، نجف ، ١٣٥٠ هـ .

٢٣٧. مُباركفورى ، محمّد عبدالرحمان ( م ١٣٥٣ هـ ) تحفه الأحمدي بشرح جامع الترمذى ، دار الكتب العلميه ، بيروت .

ص: ٧٠٥

- ٢٣٨ . مُبَرِّد نحوى ، محمّد بن يزيد (م ٢٨٥ هـ) الكامل فى اللغة والأدب ، دار الكتب العلميه ، بيروت ، ١٤٠٧ هـ .
- ٢٣٩ . مُتَّقَى هندى ، علاء الدين على (م ٩٧٥ هـ) كنز العمّال فى سنن الأقوال والأفعال ، تحقيق : محمود عمر دمياطى ، دار الكتب العلميه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤١٩ هـ .
- ٢٤٠ . مجلسى ، محمّد باقر (م ١١١١ هـ) مرآه العقول فى شرح أخبار الرسول ، تحقيق : سيّد جعفر حسيني ، دار الكتب الإسلاميه ، چاپ دوّم ، تهران ، ١٤٠١ هـ .
- ٢٤١ . محمّد بن عبدالقادر (م ٧٢١ هـ) مختار الصحاح ، تحقيق : احمد شمس الدين ، دار الكتب العلميه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤١٥ هـ .
- ٢٤٢ . محمّد مهدي شمس الدين (م ١٤٢١ هـ) أنصار الحسين عليه السلام ، دار الإسلاميه ، چاپ دوّم ، ١٤٠١ هـ .
- ٢٤٣ . مِزَى ، يوسف بن زكى (م ٧٢٠ هـ) تهذيب الكمال ، تحقيق : بشار عوّاد معروف ، مؤسسه الرساله ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤٠٠ هـ .
- ٢٤٤ . مسعودى ، على بن حسين (م ٣٤٦ هـ) التنبيه والإشراف .
- ٢٤٥ . مسعودى ، على بن حسين (م ٣٤٦ هـ) مروج الذهب ومعادن الجواهر ، فهرست ها : يوسف اسعد داغر ، دار الهجره ، چاپ دوّم ، قم ، ١٤٠٤ هـ .
- ٢٤٦ . مِسْكَوِيَه ، احمد بن محمّد (م ٤٢١ هـ) تجارب الأمم ، تحقيق : ابوالقاسم امامى ، انتشارات سروش ، چاپ دوّم ، تهران ، ٢٠٠١ م .
- ٢٤٧ . مُسَلِم نيشابورى (م ٢٦١ هـ) صحيح مسلم ، تحقيق : محمّد فؤاد عبدالباقي ، دار احياء التراث العربى ، بيروت .

٢٤٨. مُطَرِّزِي، ناصر بن عبد السَّيِّد (م ٦١٠ هـ) المغرب في ترتيب المعرب، تحقيق: محمود فاخوري و عبد الحميد مختار، مكتبة اسامه بن زيد، چاپ اوّل، سوريا، ١٣٩٩ هـ.

٢٤٩. مفيد، محمّد بن محمّد (م ٤١٣ هـ) الإرشاد، تحقيق: مؤسسه آل البيت، دار

المفيد، چاپ دوّم، بيروت، ١٤١٤ هـ.

٢٥٠. مَقْدِسِي، محمّد بن عبد الواحد (م ٦٤٣ هـ) الأحاديث المختاره، تحقيق: عبد الملك بن عبد الله بن دهيش، مكتبة النهضه، چاپ اوّل، مكّه، ١٤١٠ هـ.

٢٥١. مَقْدِسِي، مطهر بن طاهر (م ٥٠٧ هـ) البدء والتاريخ، مكتبة الثقافه الدينيه، پورسعيد.

٢٥٢. مَقْرِي، احمد بن محمّد (م ١٠٤١ هـ) نفع الطيب من غصن الأندلس الرطيب، تحقيق: احسان عباس، دار صادر، بيروت، ١٣٨٨ هـ.

٢٥٣. مَقْرِي، احمد بن علي (م ٨٤٥ هـ) الخطط المقرّيزيه (= المواعظ والإعتبار في

معرفة الخطط والآثار) دار العرفان - الشياح، لبنان.

٢٥٤. مَقْرِي، نصر بن مزاحم (م ٢١٢ هـ) كتاب صفيين، تحقيق: عبد السلام محمّد

هارون، المؤسسة العربيّه الحديثه، چاپ دوّم، قاهره، ١٣٨٢ هـ.

٢٥٥. نسائي، احمد بن شعيب (م ٣٠٣ هـ) السنن الكبرى، تحقيق: عبدالغفار سليمان

بنداري و سيد كسروي حسن، دار الكتب العلميه، چاپ اوّل، بيروت، ١٤١١ هـ.

٢٥٦. نسائي، احمد بن شعيب (م ٣٠٣ هـ) سنن النسائي (= المجتبى من السنن) تحقيق: عبدالفتاح أبو غده، مكتب المطبوعات الإسلاميه، چاپ دوّم، حلب، ١٤٠٦ هـ.

٢٥٧. نسائي ، احمد بن شعيب (م ٣٠٣ هـ) خصائص اميرالمؤمنين ، تحقيق : محمد هادي اميني ، مكتبه نينوى الحديثه ، تهران .
٢٥٨. نسائي ، احمد بن شعيب (م ٣٠٣ هـ) الضعفاء والمتروكين ، تحقيق : محمود ابراهيم زايد ، دار الوعي ، چاپ اول ، حلب ، ١٣٩٦ هـ .
٢٥٩. كتاب مقدس (عهد قديم) نشر دار الكتب المقدس ، چاپ ١٩٨٠ م .
٢٦٠. نووى ، محى الدين بن شرف (م ٦٧٦ هـ) تهذيب الأسماء واللغات ، تحقيق : مكتب البحوث والدراسات ، دار الفكر ، چاپ اول ، بيروت ، ١٩٩٦ م .
٢٦١. نووى ، محيى الدين بن شرف (م ٦٧٦ هـ) المجموع شرح المهذب ، دار الفكر ، بيروت ، ١٩٩٧ م .
٢٦٢. نووى ، يحيى بن شرف (م ٦٧٦ هـ) شرح النووى على صحيح مسلم ، دار احياء التراث العربى ، چاپ دوم ، بيروت ، ١٣٩٢ هـ .
٢٦٣. نُؤَيْرى ، احمد بن عبدالوهاب (م ٧٣٣ هـ) نهايه الأرب فى فنون الأدب ، تحقيق : مفيد قمحيه و گروهى از محققان ، دار الكتب العلميه ، چاپ اول ، بيروت ، ١٤٢٤ هـ .
٢٦٤. وَكيع ، محمد بن خلف بن حيان (م ٣٠٦ هـ) أخبار القضاة ، عالم الكتب ، بيروت .
٢٦٥. هَيْثَمى ، على بن أبى بكر (م ٨٠٧ هـ) مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، دار الرّيان و دار الكتاب العربى ، قاهره و بيروت ، ١٤٠٧ هـ .
٢٦٦. يحيى بن آدم (م ٢٠٣ هـ) كتاب الخراج ، المكتبه العلميه ، چاپ اول ، لاهور (پاكستان) ١٩٧٤ م .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری



۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

